

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228996

UNIVERSAL
LIBRARY

بزم فیض قمار مستقیم کشتایش حسن صاحب القلم

مفتاح خزائن بکرت غیبیه و کلید کنوز و سعادت لاریعیه



از تصنیفات ساک ساک طریق معنی گتری محمد جعفر صفا جعفری

در مطبوع میانی نول کشور به قاطب مع ریخته

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الفتح الذي فتح على المستفتحين ابواب الفتوح وجعل الاوراد والفتوحه اوراد اللتر اكيب على النفس المجمع
والصلوة والسلام على رسول محمد سيد اهل الارشاد وعلى آله وصحابه الداعين الى سبيل الرشاد ما بعد
همي گوید سالک بادیه پریشانی و سالک زاویه حیرانی محب طریق جیند و سری احقر عبدا و محمد جعفر
جعفری عن الله عنه پوشیده نماز که این اوراد فتوحه که منسوب است بحضرت قطب الاقطاب
وسلطان اولی الالباب و آفتاب آسمان هدایت و آن در دریا می درایت آن مقتدا حقانی
و آن مرشد صمدانی حضرت امیر سید علی مهدانی قدس الله سره الغریر و افاض علینا بهره و این اوراد
کثیر البرکات و عظیمة النعمیات و آیات بینات حضرت صمدیه و احادیث صحیحہ حضرت مصطفویہ
شاهد است صادق و برافنی است ناطق بر جزالت حال کلمات لطیبات او و بر جلال و کمال
برکات و خاصیات او چنانکه در وقت تفسیر این کلمات شواهد و بینات ذکر کرده آید و دلیل
فضیلت و برهان عظیمت او همین بس که بصحت پیوسته که هر کلمه از کلمات زاکیات او سبب
فتح پیری از پیران طریقت بوده قدس الله تعالی اسرار هم که بران مداومت پهنوده و فتح خود را در این

بنفیس

یافتہ وجہ تسمیہ او بفتح نیر بہین است و این ضعیف گوید بیت ہر کہ با ذکر خدا انس بگیر و شب و روز ہر گز
 بود مردہ صد سال کہ روحش بختشد ہر کہ در فاتحہ روز بفتح شتافت و پنج شک نیست کہ قناع فتوحش بختشد
 ز این کمی نہ وقتی حاضر بود در حلقہ اورا و بخدمت حضرت قطب الاقطاب فی الآفاق و آن مقتدا اشی با
 و آن مقبول ارباب انتباہ و آن مقبول راہ آلہ حضرت شیخ عماد الدین قدس اللہ روحہ العزیز کہ ناگاہ
 از ان منت بادہ عرفانی و محرم اسرار رحمانی ضعیف عجیب آقہ شد و حالتی غریب بوجود آمد و چون بعد از اورا
 از سبب آن پرسیدہ شد فرمودند کہ اینچنین معلوم شد کہ بحبت ہر کلمہ از کلمات این اوراد جمعی از ملائکہ
 نقین یافتہ کہ چون قاریان اوراد بآن کلمات رسد آن جمیع از ملائکہ با قاریان موافقت نمودہ و دو گارہ
 نمایند و در ان اثنای بکلماتی رسیدہ شد کہ از جانب حضرت حق سبحانہ جمیع ملائکہ ندا آمد کہ ہمہ مد و گاری
 کنید چون ہمہ ملائکہ با قاریان خواندن گرفتند حالتی عجیب دست و او و این صیحا ازین جہتہ بود و بالجملہ برکات
 و خاصیات این اوراد بسیار است اما چون الفاظ شریفہ این اوراد عربی واقع شدہ و ہر خوانندہ را
 قوت آن نیست کہ استخراج معانی از الفاظ عربی تواند کرد و حال آنکہ انچہ بر زبان بگذرد و دل از ان
 غافل باشد اعتبار چندانی ندارد بلکہ آنکس بقباب نزدیکتر است از ثواب چہ رسد زیرا کہ اگر کسی روح
 بادشاہی مہارسی لفظی ذکر کند کہ معنی آن نداند و آن بادشاہ بران حال مطلع گردد ہر آئینہ در محل غضب
 باشد زیرا کہ از حسابی نگرفتہ و در مدح او لفظی چند کیف ما اتفق و سچ کردہ و شگ نیست کہ این عمل
 مشورہ سخریہ و استہزا ست پس چون باشد حال آنکس کہ توجہ ببادشاہ حقیقی نماید و با و سخن گوید و ظاہر
 و بد کند و داند کہ چہ میگوید چون صورت حال برین منوال بود مناسب نمود کہ الفاظ شریفہ او بر وفق
 انچہ از کتب تفاسیر و شرح احادیث و کتب لغت مفہوم میگردد و تفسیر کردہ میشود تا باشد کہ از ان آوونی
 کہ از خمیانہ عشرت و از نشاہ شراب محبت سبب تعقل معانی عبارات شریفہ او و اوراک بشاہدات
 و اشارات لطیفہ او بر قلوب مستمان آلہ و بر اسرار سالکان این راہ فالین شود و جہتہ بکام جان این
 لب تشنہ زلال وصال و این آرزو مند وصال لایزال برسد مصرعہ و لا رخص من کاس الکریم ضعیف
 بیت و لا زمیکد بار و زو شب گدا فی کن بود کہ در دشان جویہ با بختشد و از جملہ اخباری
 کہ و ال است بر فضیلت ذکر از نماز بادا و تا برآمدن آفتاب آن حدیث است کہ در سنن ابی داؤد
 وارد شدہ کہ گفت پیغمبر علیہ السلام کہ ہر آئینہ این کہ بنشینم با جماعتی کہ یا کنند خدا یا اعزوجل از نماز بادا

تا بر آمدن آفتاب و دست راست نزدیک من ازین که از آنکس چهار کس از فرزندان اسماعیل علیه السلام
و نیز در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگذارد نماز با دعا و در جماعت و بعد از آن
بنشیند و پا نکند خدایر سبحانه تا بر آمدن آفتاب بعد از آن بگذارد و دو رکعت نماز باشد و او را ثواب
هج و عمره تا سه تا سه تا و در صحیح مسلم آمده که نیست که بنشیند قومی که پا نکند خدایر سبحانه بگوید این
که احاطه کند ایشان را ملائکه و فرود گیر و ایشان را رحمت و فرود آید بر ایشان سکینه یعنی ثبات و قرار
دل و پا نکند ایشان را حق سبحانه و تعالی و در جماعتی که نزد پروردگار روند و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدایر سبحانه فرشتگان اند سیر کنند و گردند که فاضلان ملائکه بطلبند
مجلسهای ذکر را پس هر گاه که یافتند مجلس که در وی ذکر است می نشینند با ایشان و می پیچند بآنها
خود تا پرمیسانند میان خود و میان آسمان و دنیا و هر گاه که پیر ایشان شوند اهل ذکر ازین مجلس
عروج کنند ملائکه و بر آید آسمان کیفیت پیرند حق سبحانه و تعالی از ایشان و حال آنکه او دانا
تر است از کجا آمدید گویند از پیش بندگان تو که در زمین اند تسبیح میگویند ترا و تکبیر میگویند و لا
االه الا الله میگویند و حمد تو میگویند و از تو چیزی می طلبند گوید چه می طلبند از من گویند می طلبند از
تو بهشت گوید آیا دیده اند بهشت مرا گویند فی ای پروردگار گوید بطریق تعجب که چون باشد اگر
بنیند بهشت را گویند امان می طلبند از تو گوید از چه امان می طلبند از من گویند از دوزخ تو گوید آیا آنها
دیده اند دوزخ مرا گویند فی گوید آیا چون باشد اگر بنیند دوزخ مرا گویند ملائکه که آمرزش میخواهند از تو
گوید که آمرزیده ام ایشان را و بدو ام آنچه می طلبند و امان داده ام ایشان را از آنچه امان میخواهند پس
گویند ملائکه که اسی پروردگار ما در میان این ذاکران که آمرزیده فلان بنده بسیار گناه گارست
که میگذاشت اینجا پس بنشینند ایشان گوید پروردگار که آمرزیدیم یعنی ویرانیز بخشیدیم و این نیز قومی اند
که بدبخت نمی باشد بسبب ایشان امت ایشان بدیت نار خدا ن باغ را خدا ن کند به صحبت
مردانت از مردان کند که نوسنگ خاره مر مر شوی به چون بصاحب نرسی گوهر شوی به هر حال از
حال ایشان حال شد به محسن آنجا رفت نیکو فال شد و در موطای امام مالک و سنن امام احمد و حنبل و
سنن ترمذی و سنن ابن ماجه آمده که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا خبر میکنم شما را به بهترین
اعمال شما و پاکیزه ترین اعمال شما و بادشاه شما و بلند ترین اعمال شما در درجات شما و بخیرترین که بهتر است

شمار از نفعه کردن رزد و فقره و پیزی که بهتر است شمار که رسیدن با دشمنان خود که کافران اند پس بنشیند شمار و نهاسه ایشان را یعنی شما غایبی شوید و بنشیند ایشان گردنهای شما یعنی شما شنیده شوید گفتند بل یعنی خبر کنید ما را قال ذکر الله یعنی گفت که این آن چیز که همه مدح کردم او را ذکر خداوند است سبحانه و در مسند امام احمد و سنن ترمذی آمده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیده شد که کدام از بندگان فاضلتر است و بلند مرتبه تر نزد خدای سبحانه روز قیامت گفت آنها که بسیار یاد کنند خدای سبحانه و باز گفته شد که یا رسول الله کیست غار که در راه خدای تعالی سبحانه گفت اگر بزند کسی شمشیر خود را در کافران و شرکان تا که گشته شود و زنگین شود بخون تحقیق که ذکر خداوند سبحانه افضل است از رومی درجه و باید دانست که در خبر است که هر کلمه که در و ثوابی است چون بدر آید از دامن بنده حضرت حق سبحانه او را مرغی بسازد که نام آن مرغ همین کلمه است مثلاً اگر سبحان الله گوید نام او سبحان الله باشد و آن مرغ همیشه ثناء حق سبحانه گوید و گوینده خود را نزد حق سبحانه و تعالی بیاورد و ثواب آن شمار آن گوینده را باشد و در کلام بعضی از عارفان قدس الله اسرار هم آمده که روزی شخصی در دریا افتاد و لبی دست و پای رز و وسیع بلین نمود که خود را کنار دریا رساند متوالست پس در آنوقت این کلمه بر زبانش گذشت که ذلک تقدیر العزیز العظیم یعنی اینست تقدیر خداوند دانا چون این کلمه بر زبانش گذشت فی الحال دید که مرغی رسید و چنگ در وی زد و او را در کنار دریا نهاد و خود و تریش است آن شخص در آن حال پرسید که تو چه مرغی که با من اینچنین کار کردی آن مرغ گفت ذلک تقدیر العزیز العظیم استغفر الله العظیم سبها بخواند یعنی آمرزش میخواهم از خداوند بزرگوار بدانکه معنی استغفار طلب مغفرت است و معنی مغفرت شتر است یعنی پوشیدن پس معنی استغفر الله العظیم بحسب تحقیق این باشد که میطلبم از خدای بزرگوار سبحانه پوشیدن گناهان خود را تا ظاهر گردد بر غیر در دنیا و آخرت و تیر باید دانست که این معنی یعنی ستر گناه معنی استغفار اهل ظاهر است اما استغفار کاطلان و ارباب سلوک عبارت است از طلب پوشیدن وجود خود و وجود اشیا را از نظر شود تا معنی فنا که شعور است بحق سبحانه و زهولست از ماسوس محقق گردد و پس طالب فنا و شتاق فنا گوید استغفر الله العظیم معنی

البته گناه او را بیا مرز چنانکه گفته و من بعمل شو و او بطلم نفسه ثم يستغفر الله سبحانه و الله غفور راحم یعنی هر که آن
واقع شود گناه و معیبه الهی کند بر نفس خود بگناه کبیره بعد از آن آمرزش خواهد از خدای سبحان می یابد
خدا ایراسبحانه آمرزنده و رحمت کند و رحمت حق سبحانه عبارت است از انعام او و پس درین قول که
یجد الله غفور راحم اشارت است بکمال الطاف و عنایت حضرت خداوند بجهال بنده زیرا که بآن کتفا
نکرده که بگوید او غفور بلکه گفته یجد الله غفور راحم یعنی چون استغفار کند بآن کتفا نکنم که گناه و ایرایا مرز
بلکه بران آمرزش که مطابق است بنفیرایم و انعام و اکرام نیز نمایم چنانکه با دشاهی گناه زندانی
بخشد و خلعت نیز پوشاند و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که گفت حق سبحانه
تعالی که اسی بندگان سرکش را بکشد و در شب و روز و من آمرزم همه گناهان را پس آمرزش جوید از
من تا بیا مرز شمار و در امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیطان گفت سوگن از بخت
تو ای پیغمبر و گاه من که همیشه گمراه سازم بندگان ترا مداوم که ارواح و اجساد ایشان باشد پس گفت
پیر و درگاه که سوگند بخت و جلال من و به بلندی مرتبه من که همیشه بیا مرز ایشان را مداوم که آمرزش
خداست از من و در مختصر حصن حصین آورده از معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات نویسد حق سبحانه و تعالی برای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه یکسکه نیک کامل
و نیز درین کتاب آورده از سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که آمرزش
جوید برای جمیع مؤمنین و مؤمنات روزی بیست و هفت بار یا بیست و پنج بار باشد از آن کشتا
مستجاب است دعوت اند و از آن کسانی که رزق و اودهی شود بواسطه ایشان تمام اهل زمین را
و نیز درین کتاب آورده از صحیح ابن حبان و سنن ابی داود و در مشکات نیز آورده از سنن
امام احمد و سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که ملازمت کند
استغفار را اگر داند خدای سبحانه از برای او سه روزی جایی بدر آمدن و از هر اندوهی
کشا و گی و روزی رساند او را از جایی که گمان نداشته باشد و در فضیلت استغفار احادیث بسیار
است که اگر ذکر کرده شود تطویل می انجامد ولیکن باید دانست که گناهی که با استغفار آمرزیده شود گناه
است که تعلق بگوشت الله داشته باشد و آن نیز و رای نماز و روزه فرض باشد اما اگر در حق عبد باشد آن
توبه و استغفار آمرزیده نشود و در صحیح بخاری آمده روزی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

جنازه آوردند گفتند که نماز کن بروی گفت آیا هست بروی قرض گفتند هست سوینا رفت
 آیا گذاشته است چیزی گفتند فی بروی نماز نکرده گفته اند این نماز تا کردن بجهت آنست که نماز جنازه
 استغفار است میت را و حق عبد با استغفار دفع نمیشود و هرگاه که استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله
 دفع نکند حق عبد از کسی پس کدام استغفار دفع خواهد کرد و بلکه حق عبد از کسی هیچ سبب
 دفع نشود و بنیر از ادای و یا باستحلال از صاحب حق و نیز در صحیح بخاری آورده حدیثی که مضمونش
 آنست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه کیبوت طعام میخورد و بعد از آن دانسته که این طعام حق
 عبد بوده پس امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه دست در حلق خود انداخته و چندان زور کرد
 که آن طعام فرو آمده و در بعضی اخبار آمده که بعد از آن امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 گفت که اگر آن طعام فرو نمی آمد چندان زور میکردم که رود و ای من فرو دانی پس هرگاه که
 صدیق اکبر رضی الله عنه که افضل است است و مقدم ارباب مشایخ است حق عبد مباح
 نباشد دیگر که خواهد بود و در سنن نسائی آمده که میگفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پناه میگیرم بخدا
 سبحانه از کفر و از دین یعنی حق عبد پس گفت مردی که یا رسول الله برابر میسازی کفر را بحق
 عبد گفت آری و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر دیده میشود و رشید را هر گناهی
 که هست غیر از دین پس هرگاه که شهادت کفاره حق عبد نشود و دیگر کدام سبب و غفلت کفارت او
 شود و در سنن ترمذی و ابن ماجه و دارمی و مسند امام احمد آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نفس مومن متعلق است بقرض او تا آن زمان که او کرده شود آن قرض از وی و در شرح سنن آورده
 که صاحب بن اسیر است شکایت میکند بخدای سبحانه از منتهای در روز قیامت و در سنن امام محمد
 و شرح سنن آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سوگند بان خدای که نفس محمد بیدار است
 که اگر در کشتی شود در راه او باز نرود و کشته شود و در راه او باز زند شود و کشته شود و در راه او حال آنکه
 باشد و رذمه او حق غیر نمی در آید و در بهشت تا زمان او اگر در آن حق و در صحیح مسلم آمده حدیثی
 که مضمونش آنست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آیا میدانید که مفلس کیست گفتند
 مفلس در میان ما آنست که نیست او را در هم و نیست او را تساعی پس گفت مفلس از امت من
 آنست که بیار و روز قیامت نماز و روزه و زکوة و حال آنکه دشنام کرده باشد کسی را و نسبت بکار کرده

کس را خورده باشد مال کس را و ریخته باشد خون کسی را پس داده شود این صاحب حق را
از عکاسی نیک او دیگر را از نیکیهامی او پس اگر تمام شود نیکیهامی او پیش از نیکه داده شود و آنرا که
او کرده شود آنچه بروی است گرفته شود از گناهان صاحبان حق و انداخته شود بروی و بعد از آن
انداخته شود او را در دوزخ و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که البته قصاص
طلبیده میشود برای گوشتفندی بے شاخ از گوشتفند شاخ دارد و در کتاب شعب الایمان آمده از
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که گفت هر که بخورد
جابه بدو درم و دروی یک درم حرام باشد قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی نماز را از وی مادی
که آن جابه بروی باشد و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نمیرسد بنده
باین مرتبه که باشد از متقیان تا باین مرتبه نرسد که ترک کند چیزی را که باکی نیست دروی
از پس چیزی که دروی با کست منقولست کیکی از سلاطین نزدیک حضرت سلطان الطریق و
برهان الحقیقه مرئوب الطاف سجاتی ابوالمکارم حضرت شیخ علاءالدوله السمنانی قدس الله تعالی
روحه العزیز آهوی فرستاد و سلام رسانید و نیازمندی نمود که این گوشت صید است بخورید که
علاست حضرت شیخ قدس سره گفت که مرادین حال سخن امیر نوروز یا و آمد که آن وقت که در
خراسان بود من بزیارت مشهد طوس رفته بودم و او شنید و با پنجاه سوار از عقب من بیاید گفت
میخواهم که مادی که در خراسان باشی با تو باشم چند روز با وی مصاحب قنایم و از آمد و دو
خرگوش آورد و گفت که من خورنده ام بخور گفتم این گوشت خرگوش است هر کس که زده است بخورد
من نخواهم خورد گفت چرا گفتیم بقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه حرام است چون از یکی بزرگان
او را حرام داشته است ناخوردن آن بهتر است بفرقت و روز دیگر بیاید و آهوی بیاید و گفت
این آهوی را من زده ام به تیری که خود تراشیده ام و بدایمی نشسته بودم که از پدران با و رفیق
پیش از غارت تخم بر تخم بار سیده است گفتیم این همان حکایت ولانامی جلال الدین کرمانی است
که یکی از امرای مقبول که در حوالی همدان نشسته بود با وی دعوی ابلهت میکرد و روزی پیش وی
در آمد و مرغابی نهاد و گفت این را باز من گرفته ام و حلال باشد مولانا تناول فرماید مولانا
گفت سخن در مرغابی نیست سخن در آن است که باز تو دوش مرغ کدام پیروزن خورده است

این نقل که شایع از امام
جعفر صادق رضی الله عنه است
در باب قتل خرگوش
و آنکه هر که خرگوش
بکشد از او یکصد سال
مکدرت است و اگر در
دو روز دو خرگوش
بکشد از او یکصد سال
مکدرت است و اگر در
دو روز دو خرگوش
بکشد از او یکصد سال
مکدرت است

قوتی در حدیث بخاری
و ابی داود و ترمذی است
که هر که گوشت
خرگوش بخورد
از او یکصد سال
مکدرت است
و اگر در دو روز
دو خرگوش بخورد
از او یکصد سال
مکدرت است

خبر دار و بیر که لایق شماست و اسب تو نیز تا دوش جو کلام مظلوم خورده است امر و از او با قوت
 و دیدن حاصل آمده است تا تو در شپت او آهوی توانی زود مرا خورون او را نباشد منتقلست
 از شیخ شبلی قدس الله روحه العزیز که او در زمان وفات خود میگفته بر من بکیرم مظلومه است و چند
 هزار برای صاحب آن تصدق داده ام و هنوز بر دلی من ثقلی از آن گران تر نیست البته
 لا اله الا هو صفت بعد از صفت است مراد الله را پس حاصل المعنی بعد از ملاحظه ربط این صفت
 بموصوف مذکور اینچنین باشد که آمرزش میخوایم از خداوندی که نیست معبود برحق مگر او و فقط
 آنکه بحسب اصل وضع بمعنی مطلق معبود است اعم ازین که معبودی برحق باشد یا بغیر حق همچون
 اصنام مشرکان اما مراد از وی در اکثر مواضع احتمال معبود برحق است و اکثر مواضع از آن جهت
 گفته شد که آله را در قرآن گاهی بر اصنام مشرکان اطلاق کرده شده چنانکه در آیه که اخذ
 من دون الله الله لعلم میبرون زیرا که درین آیه معبود بحق راست نیست و قاضی در
 تفسیر قاتحه گفته و الا له فی الاصل لکل معبود ثم غاب علی المعبود بحق و نیز محقق تفتا زاتی در موطا
 افاده کرده که اگر آله در کلمه طیب بمعنی مطلق معبود برحق بود کذب لازم می آمد و درین کلمه زیرا که
 اصنام مشرکان معبودان ایشان اند پس چون توان گفت که نیست معبودی مگر خدای سبحان
 و اگر گفته شود که اگر معنی معبود بحق باشد لازم می آید که شرک بگفتن کلمه طیب مومن نشود زیرا که
 معنی نفی اینچنین میشود که نیست معبود بحق مگر الله سبحان نه آنکه نیست معبود اصلا غیر از خدای سبحان
 پس لازم نیاید از کلمه طیب نفی الوهیه باطله پس شرک باین کلمه مومن نشود گوئیم معبود بحق معنی معبود
 مستحق عبادت است و آله باطله نزد مشرکان مستحق عبادت باشد پس هرگاه که شرک گوئیم نیست معبود بحق
 غیر خدای سبحان گوئیم گفته است که مستحق عبادت نیست مگر خدای سبحان پس رجوع کرده باشد
 از اعتقاد استحقاق عبادت اصنام پس گرد و مومن تفصیل و تحقیق درین مقام اینست که مستحق
 عبادت پیش ما غیر از یک ذات نیست و از تو مشرکان مستحق عبادت متعدد است یکی آنکه مای
 پرستیم و دیگر اصنام بجهت تو سل ایشان باینها بسوی مستحق لذاته پس مستحق عبادت پیش ایشان
 دو باشند یکی مستحق لذاته و یکی مستحق از جهت تو سل و این هر دو قسم داخل مستحق مطلق اند پس هرگاه
 که گوئیم نیست مستحق عبادت اصلا مگر خدای سبحان لازم آید که مستحق مستحق در خدای سبحان نیست

کہ این حضرت سنانیم ایمان سمیت دیگر آنکه میتواند که لا اله الا هو تفسیر عظیم باشد تا اشارت باشد
 با آنکه عظیمی که از اسماء اله است باین معنی است زیرا که کمال عظمت در مرتبه معبودیت است
 خاصه معبودیتی که بر حق باشد و خاصه معبودیتی بر حقی که در و شرک نباشد و باید دانست که گفته
 معنی لغوی آنکه که در کلمه طیب مناسب غیر سالکان و غیر کاملان است اما سالک اگر مبتدی
 باشد باید که لا اله الا الله باین معنی گوید که نیست موجودی مگر الله و اگر متوسط باشد باین معنی
 گوید که نیست مطلوبی مگر الله و اگر کسی منتی باشد باین معنی گوید که نیست هیچ موجودی مگر الله
 اما وجه تخصیص مبتدی بمراد آنست که کسی راغب چیزی باشد و با سبب تحصیل او دست نزده
 باشد او را مجرد خواهش و آرزوی باشد و او را طالب بگوید چنانکه کسی غلامی گم کرده باشد
 و بگشتن بر نخوایسته او خواهند و آرزو برنده غلام است نه طالب او و چون بر سعی سالک در
 ابتداء سلوک چندانی ثمره مترتب نشده گویا او هنوز دست با سبب تحصیل نزده است پس
 او خواهند و آرزو برنده باشد و حضرت حق باین معنی مراد او اما متوسط چون بر سعی او بعضی از فوائد
 کلی مترتب گشته و سعی او قوت گرفته پس او را طالب توان گفت و حضرت حق سبحانه بطلوب
 او و امانتتی را چون در نهایت مقامات مکاشفه و در آخر مراتب توحید حجاب از پیش نظر
 او بالکلیه برخوایسته شده و حقیقت حق یقین روی نموده و ظاهر شده که ماسوی حق را بجای
 وجود حقیقی نیست پس او تواند گفت که لا موجود الا الله اللهم اجعلنا من الواصلین بمراد هم
 و من الغائزین بطلوبهم و من العارفین بمن لا اله الا هو و دیگر آنکه لا اله الا هو کلمه توحید است
 و بمعنی لا اله الا الله است و در سنن ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که افضل الذکر لا اله الا الله یعنی فاضلترین ذکر لا اله الا الله است و سبب فضیله او از سایر
 اذکار آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه او شتمل است بر اسم ذات
 و این سبب آنست که چون این کلمه در یک پله تراز و قیامت نهد هر چند در پله دیگر از گناهان
 که مادیون شرک است نهاده شود با اسم الله مقاومت نکند چنانچه مفهوم میگردد و از آخر حدیث
 بطبر ساریه که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گران نمی آید با وجود اسم الله چیزی و
 فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه سبب غالب شدن محبت حق سبحانه بر محبت غیر و این

غالب است سبب نجات بنده است از ضرر محبت ماسومی الله چنانکه بعد از این خواهد آمد و فضیلت
 ثانی آنست که او دلالست میکند بر نفی شریک که سبب نعمت ایمان شرعی است که آن سبب
 عصمت جان و مال است در داری دنیا و سبب خلاصی است از خلود و در نار و در عقی و فضیلت
 رابعه آنست که تکرار او شهادتی که معلوم است نزد ارباب طریقت فتح ایمان شود و است
 که مقصود و مطلوب همه سالکان و روندگان راه حق است و فضیلت اولی و ثانی اگر چه مشترک است
 میان او و میان سایر اذکار و فضیلت ثالثه و رابعه خاصه اوست که از هیچ ذکر می آن حاصل
 نشود پس این کلمه از دو جهت افضل از کار باشد و در مصابیح و مشکوٰۃ آمده از شرح سنن که گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم که گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من تعلیم کن مرا چیزی که یاد کنم
 تر آن گفت بگو لا اله الا الله پس گفت موسی علیه السلام که ای پروردگار من همه بندگان تو بگویند و من
 میخواهم که چیزی مخصوص گردانی برای من گفت که ای موسی اگر زنت آسمان و ساکنان او را و
 زمین را نهاده شود در یک پله تر از و لا اله الا الله در یک پله تر از وی دیگر هر آینه میل دهد آنرا لا اله
 الا الله یعنی گران تر آید از آنها لا اله الا الله در تنبیه القائلین آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم هر که گوید لا اله الا الله بدر آید از دمان وی مرغ سبز که بروی باشد و وبال سفید مرصع بدر و
 یا قوت پس بدر آید این مرغ بر آسمان پس شنیده شود از وی آوازی پست در زیر عرش مثل
 آواز زنبور عسل پس گفته شود او را که ساکن شود یعنی آواز مکن گویدی تا آن زمان آمرزیده شود صاحب
 من پس آمرزیده شود صاحب او را بعد از آن گردانیده شود برای این مرغ هفتاد زبان که آمرزش
 جوید برای صاحب خود تا روز قیامت و هرگاه قیامت بیاید این مرغ بیاید و بگیرد دست صاحب
 خود و بگوید او را بسوی بهشت و باید دانست که این شرط آنست که حق غیر متعلق در ذمه او
 نباشد و اگر گفته شود که چون صاحب مرغ آمرزیده شود پس چه باشد فایده استغفار این مرغ
 برای صاحب خود تا روز قیامت میگویم فایده استغفار بعد از مغفرت رفع درجات است چنانکه
 در مشکوٰۃ آمده از مسند امام احمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بلند ساز و حضرت حق سبحانه
 درجه را از برای بنده چنانکه بنده صالح در بهشت پس گوید این بنده که ای پروردگار من گنج
 مرا این درجه پس گوید خدا ای غزوجل که بسبب استغفار فرزند تو را پس زمین حایت معلوم شد که کسی

صالح و بگینہ باشد استغفار کردن در حق او سبب فتح و رجا و میگردد و یا گویم استغفار او
 بعد از مغفرت صاحبش میتواند که بجهت گناہان آئندہ صاحبش باشد بجهت حقوق عباد باشد که در حق او باشد ^{البتہ}
 کہ طلبہ از حضرت حق سبحانہ تعالیٰ از باب حقوق را چیزی و مدالرج بہشت چندانکہ راضی شوند
 و معنی استغفار از جہت حقوق عباد آنست کہ طلبہ حضرت حق سبحانہ از باب حقوق را چیزی
 و ہذا بہشت چندانکہ راضی شود و نیز بہجت رسیدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ
 ہفتاد ہزار بار لا الہ الا اللہ بخواند از آتش دوزخ نجات یابد و بعضی روایت آمدہ کہ آزاد گرداند
 خود را از آتش دوزخ و همچنین ہر کہ بخشد ثواب ہفتاد ہزار بار لا الہ الا اللہ را آنکس نجات یابد
 ز آتش دوزخ و در لفحات در ذکر شیخ ابوالبیح مالتقی آورده کہ در حدیث بنوی دارد است
 بآن معنی کہ ہفتاد ہزار بار کلمہ لا الہ الا اللہ گفتن را نجات گویندہ با آنکس کہ آنرا بہ نیت وی گویند
 اثر تمام است شیخ ابوالبیح مالتقی قدس سرہ گفتہ است کہ من این ذکر ہفتاد بار گفتہ بودم ولیکن
 بنام کسی متعین نساختہ بودم تا روزی بر مایدہ طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کو دے
 صاحب کشف بود در آنوقت کہ آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاہ بگریست گفتندش چرا
 گریستی گفت اینکہ دوزخ را مشاہد میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابوالبیح گفت
 و رباطن با خود گفتیم اسی بار خدا یا تو میدانی کہ ہفتاد ہزار بار کلمہ لا الہ الا اللہ گفتہ ام آنرا بجهت آزادی
 ما و این کودک از آتش حسین گردانید چون من این نیت را با صل خود تمام کردم آن کودک بخندید
 و بپاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم کہ از آتش دوزخ نجات یافت الحمد للہ پس طعام خورد
 مشغول شد بآن جماعت شیخ ابوالبیح میگوید کہ مرا صحت جگر بنوی درین باب از کشف آن کودک
 شد و صحت کشف آن کودک بخیر بنوی تمام شد کلام نفی تعدد بیکر باید داشت کہ فائدہ کلمہ طلبہ آنست کہ حضرت حق سبحانہ
 بتوحید ما واحد گردوزیراکہ او واحد است و ذات خود و محتاج بتوحید کسی نیست بلکہ فائدہ توحید
 راجع بہ بندہ است کہ بندہ بگفتن این کلمہ موعود و مؤمن میگردد و دیگر باید دانست کہ تکرار این کلمہ
 چند آنکہ گذشت در بیان فضایل او تا ثیری عظیم است و در صقالت قلب و طہور غیبات و تجلی
 ذات مقدس حضرت حق سبحانہ و ازین جہت است کہ مشایخ طریقہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 این کلمہ را اختیار کردہ اند از میان سایر اذکار و سالکان متوجہ ذات اقدس را تکرار این

کلمه مع شرایط معروفه امر کرده اند تا انوار قلبیه و معارف یقینیّه بظهور آید چنانکه عزیزی گفت
 بیت بر تخت وجود هر که شاهنشاهت داد و اسوی عالم حقیقت راه است و هر نور یقین
 که در دل آگاه است و از گفتن لا اله الا الله است و از کلمات لطیبات انفس زاکیات
 حضرت مرشد صدیقی و آن مقتدای حقایق حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی است قدس الله سره که
 اسی آنکه تراغم جمال و جواهر است و اندیشه باغ و مرغ و خد متگاه است و ماسو و سنگان عالم
 تجریدیم و ما را غم لا اله الا الله است و حضرت سلطان المتأخرین و سلاله المتقدمین و
 آن های همایون سایه حضرت شیخ نجم الدین دایه قدس سره فرموده اند بیت تاول زبده و نیک
 جهان آگاه است و دستش زبده و نیک جهان کوتاه است و زمین پیش بود و بے هزار اندیشه
 اکنون همه لا اله الا الله است و دیگر باید دانست که لا اله الا الله دلالت میکند بطریق اجمال
 و تفصیل بر وجود ذات و بر وجوب وجود او بر ثبوت جمیع صفات کمال و بر سبب جمیع صفات
 نقصان چنانکه تفصیل او مذکور خواهد شد و تغییر الله لا اله الا الله و دیگر باید دانست که وسعت
 ترین او کار نزد حضرت پروردگار این کلمه است زیرا که عظم و العظ و غضب و الغضب و غلب و الغلب
 اینها جل کر شرک است و درین کلمه قطع این گناه قبیح است و لذا که شرک عظم و غضب و غلب
 حق سبحانه با آنکه خود را واسع المغفرت خوانده و توصیف رحمت خود بان کرده و رحمتی وسعت کل
 شئی در مغفرت را مسدود گردانیده هر اهل شرک و ماورای این گناه قبیح را از هر جنس که باشد
 در محل جوار مغفرت داشته چنانکه فرموده اند ان الله لا یغفر ان یشرک به ولیغفر ما دونه ذلک
 لمن یشاء یعنی تحقیق که خدای سبحان نمی آبرد این را که شرکی اثبات کرده شود او را و می
 آبرد غیر شرک را از کسی که خواهد و در سنن ترمذی و در مسند امام احمد و دارمی آمده حدیثی
 مضمونش اینست که گفت حضرت حق تعالی که اسی فرزند آدم دیکش در حالتی که بیاری
 بر روی زمین از گناه که شرک بسازی با من چیزی را پیش آنم با تو پیروی روی زمین از روی
 مغفرت منقول است از حضرت خواجه خواجگان خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمه الله علیه
 که مضمونش اینست که ایشان در شبی که ماهتابی بوده بنایت روشن بر بام صومعه خود بعبادت
 مشغول بوده اند و در همسایگی ایشان زنی باشو بر خود گفت و گوی میکرد که قریب به فساد است

که در خانه تو ام اگر گرسنه داشتی یا بیهوشی همه را صبر کردم و در سر ماوگر ما هر چه بر من رسید از سختی همه تحمل کردم و هر چه آوردی زیادت نه طلبیدم و نام تو بگ تو نگا هشتم و از تو پیش کسی شکایت نکردم این همه را از برای آن تحمل کردم تا همه مرا باشی و من ترا بینم اما اگر با من دیگری را شریک سازی دست از من بردار من پیش خواجه عبدالحق عذروانی میروم تا او خود بنیایم دست از دامن خواجه ندارم از سخن آن زن خواجه خوشوقت شده اند و آب از چیم ایشان روان شده با خود گفته اند که اے عبدالحق این زن در محبت مخلوقی اینچنین درست آمده است چنین شد اید از تحمل کرده این سخن پیش است روند که راه اندیشه کردم این سخن را در قرآن دلیله یابم این آیت را یافتیم که خداوند تعالی میفرماید ان الله لا یغفران لیشترک به و یعصف ما دون ذلک لمن یشأ و دیگر باید دانست که حضرت حق سبحانه و تعالی آنکه اشراک را در الوهیت دشمن میدارد و محبت نیز بچنین دشمن میدارد و شرکار محبت بر تو اند بعضی ازین شرکار شرک الوهیت است که ثابت پرست بت را دوست ندارد نمی پرستد و بعضی ازینها شهوت فرج و شکم است و بعضی ازینها اموال و اولاد و اولاد و اولاد و اقارب و اوطال است و ضرر محبت شهوة و مال و مانند آن فاحش است که این محبت غالب بر محبت حضرت حق سبحانه و تعالی یا برابر باشد تا اگر محبت حق سبحانه غالب باشد آنقدر ضرر ندارد و علامه غالبیه محبت بر محبت دیگر نیست کیکی ازین دو محبوب را ترجیح کرده شود بر دیگری مثلاً حضرت حق سبحانه محبوب است و شهوت و اموال بر محبوب است پس اگر کسی را بجهت رضای حضرت حق سبحانه ترک شهوت کند و صرف اموال نماید در جای که امر کرده است ترک شهوت و صرف اموال آنجا معلوم گردد که محبت حق سبحانه غالب است و سبب نجات باشد و اگر نتواند ترک شهوت گردد و صرف مال کند محبت شهوة و مال غالب باشد و سبب هلاک باشد و دیگر باید دانست که چون اشراک در الوهیت دشمن بود و اشراک در محبت بر وجه غالبیه نیز دشمن بود بنای سلمانی بر پنج چیز شد تا اشراک الوهیت منقطع گردد و اشراک این شریک در محبت حق سبحانه منتفی شود و اثبات غالبیه محبت حق سبحانه بر محبت سایر شرکار محبت ناپهلو آید پس میگویم کلمه طیبه دعوی نفی شریک الوهیت است و نفی این شریک مستلزم نفی محبت

این شریک است زیرا که این شریک را چون وجود نباشد محبت او را نیز وجود نخواهد بود و خداوند عز و جل
حضرت حق سبحانه را تنها نه غیر او را اثبات این دعویست تا آنکه چون عبادت را تخصیص نکرده
باشد می باید که مستحق عبادت پیش او همین بیود باشد و کس روز و آشتن اثبات است مرغالبیت
محبت حق را بر محبت شہوت فرج و شکم و زکوٰۃ دادن اثبات است مرغالبیت محبت حق را
بر محبت مال زیرا که این محبوب را که مال است در راه رضای آن محبوب دیگر صرف کرد
و حج کردن و ترک اولاد و ازدواج و اقارب و اوطان گرفتن برای زیارت حج اثبات
مرغالبیت محبت حق را سبحانه بر محبت اولاد و ازدواج و اقارب و اوطان و ترجیح دلالت
دارد و مرغالبیت محبت حق سبحانه بر محبت مال زیرا که حاجی ترک بعضی از اموال میکند و میگزارد
در وطن و بعضی دیگر را صرف میکند و رفتن و آمدن و امارت به جہاد از حج زیادہ است زیرا کہ آنچه
حج و ولایت بران میکند جہاد نیز میکند و ولایت دارد جہاد بر مرغالبیت محبت حضرت حق سبحانه
بر محبت جان و لہذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جہاد را زوہ اسنام دین خواند محبت یعنی بلند
کوبان دین و حضرت حق سبحانه وعید فرمودہ کسانی را کہ ایشان غیر را دوستر میدارند از خیر
سبحانہ و از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفته قل ان کان اباؤکم و ابنائکم و اخوانکم و ازوم
و تسمیکم و اموال لا افرقتموها و تجارتہ تخشون کسایہ و مساکن ترضونہا احب الیکم من اللہ و رسولہ
و جہاد فی سبیلہ فترصبوا حتی یاتی اللہ بامرہ یعنی بگوای محمد کہ اگر باشد پدران شما و پسران شما
برادران شما و مالہای کہ کسب کردہ اید انرا و تجارت کہ میرسد از کشا و مسکنہای کہ خشنودید
و خوشحال از ان اگر باشد این چیز را دوستر پیش شما از خدا سی سبحانه و از رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم پس غنطہ و نگران باشید تا بسیار روحی سبحانه عقوبت خود را و بباید داشت کہ کسی کہ
بیشتر خفتند بنا بر اسلام برین پنج چیز اکتفا نکردند بر گفتن کلمہ طیبہ ایمانا ملکہ اکثر اوقات خود را
مستغرق تکرار این کلمہ گفتن گردانیدہ و نیز اکتفا نکردند بہ پنج وقت نماز بلکه اشراق و چاشت
و غنیمت و تسبیحات و امثلہای اینہا افزونند چون از نماز ظاہری عاجز آیند بحقیقت روح نماز
کہ ربط قلب است بجز جہود بی مزاحمت شعور با سوسی اشتغال نموند و نیز اکتفا نکردند جہاد زوہ
ماہ رمضان ملکہ اکثر اوقات را بر وزہ مصروف گردانیدند و بعضی گفتہ اند الدنیا یوم و لثانیہ

موصوم و نیز گفتگان که زکوة مسمو و بلکه نصف اموال یا کل اموال بدادند یا چیزی دیگر قرض
 کردند و بر آنچه دادند افزودند و همه را دادند منقول است که امیر المومنین عیسی بن جعفر رضی الله عنه
 نیمه مال خود پیش رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و رسول گفت که بخت عیال چه قدر گذشتی
 گفت من نیمه مال را و امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام مال خود پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورد و گفت رسول بخت عیال چه گذشتی گفت صدیق من رسول او و گفت بنیما که بدین
 کلمه بنیما یعنی تقاضا درجه شما در سنی شماست و در کفحات در آن نزد که شیخ ابراهیم خواص
 قدس سره آورده که شخصی از شبلی قدس الله روحه پرسید که از دو سیت درم چند درم زکوة باید
 داد گفت آن تو بگویم یا آن خویش گفت آن تو کدام است و آن من کدام گفتم ترا از دو سیت
 درم پنج درم باید داد و از دو سیت درم دو سیت و پنج درم گفت این دو سیت خود را
 اما آن پنج کدام اند گفت آن دو سیت درم که داری بدی و آن پنج دیگر و ام کنی گفت این
 مذهب کیست گفت مذهب ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و از بنیما معلوم میگردد که ابوبکر
 صدیق رضی الله عنه عرف مال باین نوع نیز کرده بود غیر از آنکه کل اموال پیش رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم آورده بود پس هر چند عرف مال بیشتر محبت حق سبحانه غالب تر و بنده بحق نزدیکتر
 و از بنیماست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت استغنی قریب من الله قریب من الناس قریب
 من الجنة و بعد من النار و **فصل الخطاب** آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهشت سراسی جوان مردان است و بنیافریده است خدای تعالی ولی هرگز مگر صفت
 سخاوت هر آینه که نادان سخی دوستتر است پیش حق سبحانه از عابد خلیل و نیز گفتگان که ده اند
 ترک اولاد و ازواج و اقارب و او طان در مده معینه که آن وقت رفتن و آمدن است
 از حج بلکه ترک اولاد و ازواج و اقارب و او طان کرده اند بالکلیه با وجود اقامت یا باقی
 عزبت و زنجیر است که هرگاه دوستی حضرت سبحانه بنده را بسیار شود او را جدا کرد و انداز
 احوال و اولاد و ازواج و عزیزانی فرمود بیت با فاقه و فقر نه نشینم کردی + بی خویش و
 تبار بی قرینم کردی + این مرتبه مقربان در رقت + یا رب بچه خدمت نه نشینم کردی
 و چون کلمه طیبه ازین اسماء نفی شرک و نفی محبت غیر است پس تکرار این کلمه مفید نقصان

محبت غیر باشد و سبب از یاد محبت حضرت حق سبحانه و این محبت زیاد و دیگر و دیگر را این کلمه
 نامحبتی که بنده بدرجه محبت ذاتی میرسد و محبت ذاتی شمر تجلی ذاتی میشود و حقیقت شکر آفرینست
 بگیرد و در محبت حضرت حق سبحانه بر انواع است یک نوع آنست که از ترس غناست و دوم
 آنست که بر طمع ثواب است و سوم آنست که از جهت خوف و طمع است و این محبت را
 محبت ذاتی میگویند و این محبت را سبب قرب تجلی ذاتی داشته اند و ادوار مراتب محبت
 نوع اول است و اعلی آن آخر است و این محبت عارفان و صایقان و سالکان است
 و همچنین طاعت حضرت حق سبحانه برین سه نوع است چنانکه گفته اند **س** خلق جهان که محبت
 دادار میکنند **ب** هستند بر سه قسم که این کار میکنند **ب** قسمی شدند از پی خست خدا پرست **ب**
 و این هم عاقبت است که تجار میکنند **ب** قومی دیگر کنند پرستش ز بیم او **ب** وین کار بندگانست نه
 اجبار میکنند **ب** جمعی نظر ازین دو جهت قطع کرده اند **ب** بر کار هر دو طایفه انکار میکنند **ب** نیست
 راه عشق که این فرقه میروند **ب** سیر و سلوک راه بنجار میکنند **ب** و باید دانست که محبت
 حضرت حق سبحانه بنده را سابق است بر محبت بنده او را که چنانکه گفته **ب** و چگونه بلکه گفته اند
 سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه سابق است بر فعل بنده اول محبت است چنانکه
 یاد کرده آمد و دوم توبه است چنانکه فرموده **ب** ثم تاب علیهم لیتوبوا یعنی توفیق توبه داد ایشان را
 تا توبه کنند سوم رضاست که رضای حضرت حق سبحانه از بنده سابق است بر رضا
 بنده از وی چنانکه فرمود رضی الله عنهم و رضوا عنه و گفته اند که ممکن نیست که بنده
 حضرت حق سبحانه را دوست دارد و او بنده را دوست ندارد بلکه محبت حضرت حق سبحانه
 غالب است بر محبت بنده او را زیرا که هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است همچو ذات
 اول پس هر که خواهد که بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد یا نه نظر بر دل خود کند که
 دل خود را به محبت حق سبحانه می یابد یا بی تردید بداند که حضرت حق سبحانه او را دوست میدارد
 والا فلا چنانکه گفته اند **س** جوینده از نیست که جوینان نیست **ب** و رجویانی دانند که ترجویان
س هیچ عاشق خود نباشد وصل جوید گزیده مشوقش بود و جوایمی او **ب** میل معشوقان
 نهانست و ستیز **ب** میل عاشق باد و صد طبل و نفیر **ب** لیک میل عاشقان لاغر کند **ب**

میل معشوقان خوش و بافر کند و لیک عشق عاشقان تن زه کند و میل معشوقان خوش و
 غمزه کند و میل معشوقان دوزخ افزوخته و میل عاشق جان اورا سوخته و کربا عاشق شکلی
 پی نیاز و کاه میکوشد و ران راه دراز و عشق ز او صاف خدا سی پی نیاز و عاشقی بغیر
 او باشد مجاز و هر که عاشق ویدنش معشوق و ان و گو نیست همتین و هم آن و چون رین
 دل برق مهر دوست هست و اندران دل دوستی میدانکه هست و در دل تو مهر حق جو شد
 دو تو و هست حق را بی کمانی مهر تو و هیچ بانگی کف زدن یا بدبرد و از یکی دست تو بیدست و که
 بید لا ترا بر آن جسته بجان و جمله معشوقان شکاری عاشقان و تشنگان گراب جویند از جها
 آب جوید هم بحالم تشنگان و تشنه می نالد که گواب کوار و آب هم نالد که گو آن آب خوار
 حذب آبست این عطش در جان ما و ما از ان اولاد او هم زان ما و ناله گد و رهش بی جد نیست
 زانکه هر راغب اسیر ره نیست و حاصل آنکه هر که او طالب بود و جان مطلوبش بد و راغب بود
 و گیر بایده انست که محبتی که در فضیلتی هست و جایز نیست که کسی از ان خالی باشد بر او است
 اول محبت حضرت حق سبحانه و دیگر محبت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر محبت سیاه
 ابنیا علیهم الصلوٰۃ والسلام و دیگر محبت آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت مشایخ طریقه از صحابه و غیر صحابه رضی الله عنهم اجمعین و دیگر
 محبت علمای شریعت رضی الله عنهم اجمعین و دیگر محبت زهاد و عباد و سایر مصلحان اما خاصیت
 محبت حضرت حق سبحانه و محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر که ایشان را دوست
 دارد و آخرت بایشان باشد اگر چه عمل بسیار نداشته زیرا که در حدیث آمده از روایت انس بن مالک
 رضی الله عنه که او گفت که مردی گفت یا رسول الله قیامت کجا است گفت وای تبو چه آماد
 کرده از برای قیامت گفت اما نکرده ام از برای قیامت پیغمبری لیکن این هست که دوست
 میدارم خدای را سبحانه و رسول و صلی الله علیه و آله و سلم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تو
 با کسی که دوست میداری او را در آخرت گفت انس رضی الله عنه ندیدم مسلمانی را که شهادت
 شده باشد بعد از اسلام همچو شادمانی ایشان ازین بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 تا ریان مرثیان را جا و بند و نوریان مرثیان را طالب اند و جان همان جانب قطعی شد

جان موسی جانب سبطی شده و جان پیر را اینچنین اکثر برین و که تو جنس گیتی لکن فرو دین و
 گریه با مان مائی و مائی و بر موسی با علی سبحانی و نیز در همین آمده که مردی گفت یا رسول الله
 چسبگوئی در حق کسی که قومی را دوست میدارد و نمیرسد بگردار ایشان گفت مرد با کسی است
 که او را دوست دارد و در فصل الخطاب آورده از کلام حضرت حجه الاسلام امام محمد
 غزالی قدس روحه که دعوی محبت آسان نیست پس نباید تا آدمی گمان برد که از جمله محبان است
 ولیکن محبت را نشان و برهانست باید که آن خود طلب کند و آن هفت است اول آنکه مرگ
 کاره نباشد که هیچ دوست دیدار دوست را کاره نبود اما روا بود که محبت بود و کاره بود و
 مرگ را که زاد آن هنوز نساخته باشد و نشان این آن بود که در شافتن ز او میبار بود و دوم
 آنکه محبوب حق تعالی بر محبوب خود ایشا رکند و هر چه داند که سبب قرب وی است نزد محبوب
 فرو نگذارد و هر چه داند که سبب بعد و نیست از آن دور بود و این کسی بود که خدای تعالی را
 همه دل دوست دارد و اگر معیشتی کند دلیل نکند بر آنکه محبت نیست بلکه بد آنکه دوستی وی
 همه دل نیست سوم آنکه همیشه ذکر حق تعالی بر دل وی تازه بود و دیران موعود بود و
 و هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار کند و اگر دوستی تمام بود و هیچ فراموش نکند چهارم آنکه
 قرآن را که کلام وی است در رسول اصلی الله علیه و آله و سلم و هر چه بوسی عز و علانند و بیست و دو
 دارد و چون دوستی قومی باشد همه خلق را دوست دارد که همه بندگان آیند بلکه همه موجودات
 را دوست دارد که همه آفریده وی اند و پنجم آنکه بر خلوب و مناجات حریص بود و دوست دارد
 که شب در آید تا زحمت عوایق بر خیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند و چون خواب
 و حدیث از خلوت بشب دوست تر دارد و دوستی وی ضعیف بود ششم آنکه عبادت بر او
 آسان شود و ثقل آن از وی میفتد و چون دوستی قوی باشد پیچ لذت بلذت عبادت
 نرسد و شوار چگون بود هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مهربان
 و مشفق باشد و همه کافران و عاصیان را دشمن دارد که استدار علی الکفار و حمار یثیم این و
 امثال این علامات بسیار است هر که را دوستی وی تمام بود در وی همه این صفات موجود بود
 و آنکه در وی بعضی از این باشد دوستی بقدر آن بود تمام شد کلام فصل الخطاب و دیگر باید دانست

که همچنانکه واجب است که محبت حضرت حق سبحانه غالب باشد بر محبت دیگران همچنین واجب است
 که محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غالب باشد بر محبت دیگران زیرا که در تحقیق آمده
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مومن نمی شود و بعضی از شما تا آنوقت که باشم من و دوستی
 او از پدر او و فرزندان او و از همه مردم و **فصل الخطاب** آورده که از جمله دوستی رسول الله
 است صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح سنتهای او بر راسی و عقل و یاری کردن بمال و نفس و قول
 و علامت دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کردن است او را در ظاهر و باطن از ان در
 باطن و از جمله پیروی او در ظاهر و ادای فریضتها است و اجتناب خرابیها است و متخلق شدن
 با خلاق او و مؤدب شدن است بشما و آداب او پیروی کردن است آثار او را بگویند
 کردن است اخبار او را بی رغبت شدن است در دنیا و روی گردانیدن است از انبیا و نیا
 و دور بودن است از اهل غفلت و هوا و ترک کردن است مفاخرت و تکاثر را از دنیا و روی
 آوردن است باعمال آخرت و نزدیک بستن است باهل آخرت و دوست داشتن است
 فقیران را و دوست گزیندن است ایشان را نزدیک ساختن است ایشان را بخیر و بد بسیار شنیدن
 با ایشان و اعتقاد کردن است فضیلت ایشان را بر اهل دنیا بعد از ان و دوست داشتن است از برای
 خدای سبحانه قریب محبت را یعنی آنانکه نزدیک اند بخدای سبحانه و دوست گردانیده شده اند
 پیش خلق و اینها عبارت اند از علما و عباد و وزرا و دشمنان و دشمنان است از برای خدای سبحانه
 بعید بغض یعنی آنانکه دور اند از خدای سبحانه و دشمن گردانیده شده اند پیش خلق و اینها عبارت
 از اهل ظلم و بدعت و دوست داشتن است تابعان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله پیروی
 حال باطن پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم مقامات یقین و مشاهدات علوم الایمان مثل خوف
 و رجاء و شکر و حیا و توکل و شوق و محبت و فارغ کردن دل را از برای خدای سبحانه و یگانه
 ساختن قصد و توجه را از برای خدای سبحانه و موجود شدن الهمینان دل به سبب ذکر خدای
 سبحانه تمام شد کلام فصل الخطاب و بعضی از خصیسات دوستی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 و تعظیم نام او آنست که هر که او را دوست دارد و نام او را تعظیم کند خدای سبحانه او را بیا مرزد
 اگر چه گناهان با نمود بسیار برده باشد آخرت و **فصل الخطاب** آورده از کتاب توحه القلوب

کہ مردی بود و بنی اسرائیل که مدتی صد سال عصیان می ورزید و گردن کشی میکرد و حضرت
 حق سبحانه دلیری مینمود پس در آن هنگام که مرده است گرفتند بنی اسرائیل پامی اژدها ختن اورا
 در جایی سبز پس وحی آمده است از حضرت حق سبحانه موسی علیه السلام که بدر کن اورا از جایی
 سبز بشوئی انگشت کن و نماز کن برومی با همه بنی اسرائیل پس موسی علیه السلام بجای آورده آنچه
 نامور بوده بآن تعجب کرده اند بنی اسرائیل ازین کار و خبر کرده اند موسی را علیه السلام که بنودین
 بنی اسرائیل از حد تجاوز کنند تپیش خدای سبحانه و پرگناه ترازوی پس گفته است موسی عم
 که دانسته ام آنچه میگویند ولیکن خدای سبحانه امر کرده است مرا باین پس بنی اسرائیل گفته اند
 که پرس از برای ما آنچه آوردگار خود عزوجل یعنی از سر این کار پس موسی علیه السلام پرسیده است
 از پروردگار خود سبحانه و گفته ای پروردگار من میدانی آنچه میگویند پس وحی فرستاده است
 خدای سبحانه موسی علیه السلام که راست گفتند که او نافرمانی من کرده است صد سال و بن
 او روزی از روزها بکشد و تورتیه را نظر کرد بنام محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مکتوب بود در
 تورتیه و بوسه داد اورا و بنهاد اورا بر چشم خود پس خبر داد بم اورا بدین که دارا و آمرزیدم گناهان
 صد ساله اورا و نیز در فضل الخطاب آورده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که مرا
 دوست دارد با من خواهد بود در بهشت و در حدیث است بروایت ابوهریره رضی الله عنه
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو تیرین محبت امت من آن باشد که بعد از من باشند
 و مراد است دارند که اگر مرا بدیندی اهل و مال را فدا کردند یا فضیلت محبت آل رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آنست که در فضل الخطاب آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
 محبت آل مانعی باشد مگر از جبهه صفای استعداد اهل این محبت و از جهت پاکی آفرینش او را و این
 محبت سبب آنست که توفیق یابد صاحب او از برای حسن متابعت و از برای قبول هدایت
 که رسد بمقام مشاهده پس گردد از اهل ولایت محشور گردد و با ایشان در قیامت و نیز درین
 کتاب گفته است که گفت بعضی از عارفان ثمره و فائده محبت خویشان پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم عاید است با اهل این محبت از جهت بودن این محبت سبب نجات ایشان زیرا که
 محبت منقضی مناسب روحانیت که آن مناسب تکریم اجتماع ایشان با و بای او در حشر

ہمچنانکہ در حدیث آمده کہ مردی را انگینختہ میشود با کسی کہ اورا دوست میدارد و نیز در کتاب
آورده است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد شہید میرد و آگاہ
باشد کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد بشارت دید اورا غیر راشی بہشت و بعد از ان منکر و گیر
آگاہ باشد کہ ہر کہ میرد با دوستی آل محمد گرداند خدای سبحانہ زیادہ کنند در قبر او ملائکہ رحمت را و
آگاہ باشد ہر کہ میرد با دوستی آل محمد میرد بر سنت و جماعتہ خدای سبحانہ اورا روتہ روزی گرداند تمام
شد کلام فضل الخطاب اما خاصیت محبت مشایخ طریقت قدس اللہ اسرارہم آنست کہ در شریعتہ
الاسلام آورده است و نیز منقول است از حضرت سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس اللہ سرہ و مقامات
ایشان کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ دوست دارد قومی را از برای اعمال ایشان
براگینختہ شود در جماعت ایشان و حساب کردہ شود بحساب ایشان اگر چہ نگروہ باشد اعمال
ایشان را و در کتاب شعب الایمان آورده است کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ اگر دو بندہ یکدیگر سی را دوست میدارد و از برای حق سبحانہ یکی در شرق و یکی در مغرب آہرنہ
جمع کند ایشان را روز قیامت و گوید ہر کدام ایشان را کہ ابن است آنکہ دوست میداشتہ اورا
از برای من و رفعت آورده است کہ سخنان مشایخ و دوستان حق تعالی دوستی ایشان
آورده دوستی ایشان تر با ایشان نسبت انگند چنانکہ گفتہ اند المودۃ احسن القرائین یعنی دوستی
کی نوع است از خویشان یعنی خویشی دو نوع است یکی از ان دو مودۃ است و ابو العباس عطا
قدس سرہ گوید کہ اگر نتوانی کہ دست در دوستی اوزنی دست در دوستی دوستان اوزن کہ دوستی
دوستان او نیز دوستی اوست و در ذکر شیخ علی ابن حمزہ صہبانی قدس سرہ آورده کہ او حضرت
صالح پناہ را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب ویدہ کہ میگفت دوستی این طایفہ و این سخنان
عین حقیقت است شیخ الاسلام یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس اللہ سرہ گفت کہ
دوستی این کار نزدیک است کہ از کار بود کہ از حقیقت بیچ چیز مجاز تر و دو غلام الخلیل
بود کہ دشمن مشایخ و درویشان بود و قصد خون ایشان میداشت و در آخر عمر مجرم شد
یکی از بزرگان این طایفہ بشنید گفت یکی از رسیدگان متصوفہ بہت و روی بستہ است
و نیک نکرده کہ او منازع این طایفہ بود گاہ گاہ اعمال ایشان بوی آنجا میگرفت خدای

شفا و دوا این سخن با غلام الخلیل گفتند از آن توبه کرد و هر چه دشت پیش مشایخ فرستاد و نگذشت که انکار
 این طایفه آخر الامر و را توبه رسانید کسی که اقرار داشته باشد و چون بود بزرگان گفته اند خوشتر
 را در میان ایشان و رزوران و خوشتر را از ایشان و از دوستان ایشان فرمانای اگر چه
 دانی که چگونه سوائی عاشق غامی خوشتر را اگر چه نه تافروا که گویند تو کیستی گوی از دوستان
 ایشانم و چون این سخن ایشان بشنوی اگر چه معنی ندانی سر در جنبان تافروا گوی از سر جنبان ایشان
 گویند بیا که ترا حق است مگر بدان سبب برهی و روزی که ابو جعفر صد لاتی قدس سره آورده
 وی گفته که بادل ارادت مصطفی را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دیده نشسته در صدر رسالت و
 جمعی از مشایخ که دیر کردی مصطفی علی الله علیه و آله و سلم بنگرست و بر آسمان باز کشادند و فرشته
 فرود آمده ابریتی در دست پیش یک یک می نهاد و دست می شستند چون بمن رسید
 گفتند برگزیده که اونه ازینها نیست ابریق دار طشت برداشت و بر فتنان
 گفتم یا رسول الله من نه از ایشان ام اما دانی که من ایشان را دوست میدارم مصطفی گفت صلی الله
 علیه و آله و سلم کسی که ایشان را دوست دارد از ایشان است طشت باز آورد تا من دست
 بشستم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در من بنگرست و می خندید گفت ما را دوست میدارے
 یا ما فی ابو جعفر گفت که آن وقت صحبت من نه باین قوم بود ابراهیم او هم قدس سره گوید شبی
 بخواب دیدم که فرشته طوماری در دست داشت و چیزی مینوشت گفتم چه می نویسی گفت نام دوستان من را می نویسی
 تو از ایشان نه گفتم مرا هم بنویس که من نه از ایشانم و نه دوست اویم اما دوست دوستان اویم
 ایشان را دوست میدارم درین بودم که فرشته در رسید گفت طومار از سر گیر و نام او بر بنویس
 که دوست دوستان من است ابو العباس عطا گوید که اگر توانی که دست در دوستی او زنی
 دست در دوستی دوستان او زن اگر چه در درجه بایشان نرسی ترا شفیع باشند و شیخ عمر قدس سره
 گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت اگر پای در آید بجز اسان روید بزیارت کسی که ما را دوست
 دارد شیخ عباس قدس سره گفت که شیخ شیردانی قدس سره گفت وصیت میکنم شما را به نیاید
 با کسی که این طایفه را دوست دارد تمام شد کلام نفحات اما فضیلت بخت هیچ دوستان حضرت
 حق سبحانه علی وجه العموم بی آنکه تخصیص کرده شود بدوستی آنست که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خدای سبحانہ میگوید روز قیامت کہ کجا اندانانیکہ یکدیگر را دوست میداشتند
از برای رضای من امروز براندازم ایشان را و در سایہ خود در روزی کہ بیج سایہ نیست غیبت من
و در موطاسی امام مالک آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خدای سبحانہ کہ وجہ است
دوست داشتن من کسانی را کہ ہم نشین میکنند تا آنکہ بگوئی برای من و کسانی را کہ با یکدیگر جو اخروی میکنند
از برای من و در سند امام احمد آمدہ کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا میدانید
کہ کدام عمل از عملهای دوستراست پیش خدای سبحانہ بعضی گفتند نماز و زکوٰۃ و بعضی گفتند کہ جہاد و بعد
گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوستترین اعمال پیش خدای سبحانہ دوستی است از برای
خدای سبحانہ و پیوستہ منی است از برای خدای تعالی و دیگر باید دانست کہ در ماہیت و حقیقت
محبت اقوال بسیار است و فی الواقعی گفت کہ محبت حق سبحانہ و تعالی بندگان را عبارت
از ارادہ او و راہ نمون ایشان را و توفیق دادن در دنیا و ثواب نیک دادن در آخرت و محبت
بندگان او را عبارت است از ارادہ طاعت او و پیوستہ کردن از معصیت و در شرح مواقف
این تفسیر را آورده و نیز گفته اند محبت ما خدای را سبب کیفیت است روحانی مترتب بر قصد کمال
مطلق در روی علی الدوام مقتضی است توجہ نام را بحضرت او اما محبت ما غیر او را کیفیت است
مترتب بر تحمیل کمائی در روی مانند لذت یا منفعت و در کیمیای سعادت تفسیر کردہ محبت
منجہ را بدلیل لجبی بچیزی کہ خوش بود سببی از اسباب اما علی کل تقدیر با اتفاق جمیع اہل مذہب
محبت را اثری خاصہ است و ہر کہ آن خاصیت در وجود دریا بدالبتہ اہل محبت است و آن
خاصیت آنست کہ ہمہ نیک از برای محبوب خواهد و بیج بدی در حق او روا ندارد و این خاصیت
نسبت بحضرت حق سبحانہ باین معنی است ہمہ تعظیم او خواهند و تبرک تعظیم او را ضعیف نباشد و محبت
چہار مرتبہ است اول آنکہ خط محبت از محبت پیش از خاصیت مذکورہ نباشد و این ادنی
مراتب است و دوم آنکہ با وجود این امر و نبی او باشد و سوم آنکہ با وجود این سایر محبوبان را فدای
او سازد و چہارم آنکہ نفس خود را فدای او سازد و باید دانست کہ ہمہ مراتب محبت شریک اند
درین معنی کہ سبب انضمام اند یا محبوب در آخرت الحی القیوم این ہر دو اسم منصوب اند
و محبت حق سبحانہ یعنی زود و ہمیشہ و دائم القیام بتدبیر و حفظ خلق و حافظ حدیث

این بر دو اسم را در آن استغفار که استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم والتوب الیه منصوب
 روایت کرده اند و بنصب ضبط کرده اند پس ظاهر آنست اینجا نیز منصوب باشد و رفع این دو اسم
 خلاف ظاهر است زیرا که محتاج است بتقدیر مبتدای یعنی هو الی القیوم چنانکه در آیه الکترسی
 و فرست میان این مقام و آیت زیرا که اعراب این دو اسم اینجا منحصر نیست و رفع بلکه نصب
 اظهر است بخلاف آیه الکترسی که اعراب ایشان اینجا منحصر است و در رفع و جی در صل لغت
 بمعنی مطلق زنده است و امام را از وی در اسماء الله زنده و ایمی است فیوم تغییر آیه الکترسی
 تفسیر کرده اند بذاتی که دایم القیام است بتدبیر و حفظ خلق و اذیعول قائم بالامر اذا
 حفظ و این تفسیر کرده ذکر کرده شد قیوم را یک چیز از اجزای حقیقت او است زیرا که حقیقت او
 چنانکه ذکر کرده اند و تفسیر در جیان فضایل آیه الکترسی و خاصیت آن ذاتیست که قائم
 باشد بنفس خود و مقیم باشد بر خود و راپس او واجب الوجود لذاته باشد و موجب غیر خود بر وجه
 موجود است متبقی نیز او است پس دایم القیام باشد بذات بتدبیر خلق و حفظ او و در تفسیر
 قاضی در اول سوره آل عمران گفته که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم عظم خداوند
 سبحانه در سه سوره است در سوره بقره لا اله الا هو الی القیوم و در آل عمران الله لا اله الا هو
 و در طه و عنته الوجه للحمی القیوم و این هر دو وصف دلیل اند بر آن قول که الله لا اله الا هو
 زیرا که هر گاه حفظ و تدبیر خلق او کند مستحق عبادت ایشان او باشد نه غیر و التوب الیه یعنی باز
 میگردد مجذای سبحانه و معنی توبه در عرف ترک گناه است تفسیر آن بپاک شدن مجذای سبحانه
 اشارت است تا کسی که بی توبه است و ارتکاب معاصی میکند بنده ایست بگریخته از خداوند
 خود چون توبه کرد و ترک گناه کرد و باز گردید بصاحب خود از اینجا گفته اند که هر که سبب توبه بنده
 گردد و همچنان باشد که بنده بگریخته را بصاحبش رو کرده باشد پس مراد را باشد از حق سبحانه توبه
 اخیرت رو کردن بنده بصاحبش و آوردن توبه بعد از استغفار از آن جهت است که اگر چه استغفار
 گناه آمرزیده میشود و اما چون توبه نباشد گناه باشد که باز بگناه افتد و چنان شود که گویا استغفار
 نکرده است پس استغفار بی توبه فایده چندانی ندارد و خاصه سالک را که تا سالک توبه نکند و
 ترک معصیت ننماید روح او را در فرازی عالم ملکوت راه ندهند چه های آنکه بحضرت حق سبحانه

تواند رسید و نبی برانند که استغفار متضمن توبه است باین معنی که استغفر را باید که همچنان که بر زبان استغفار
نیکام بدل محکم باشد بر ناکرون گناه که توبه الغافلین آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که استغفر
بزمان و مصر بر گناه همچو کسی است که استغفار تو عمر کند با پروردگار خود و درین آیت که استغفره
ان کان تو ابانیه اشارت است با آنکه توبه در ضمن استغفار است و اگر گفته شود که قول خدای سبحان
و یا قوم استغفر و ارجع ثم توبوا الیه دلالت میکند بر خروج توبه از استغفار جواب گویم که کلام مادر
استغفار از مادون کفر است و استغفار در آیت مذکوره از کفر است و توبه از سایر معاصی اما نصبت
رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفت والله انی استغفرت الله و اتوب الیه فی الیوم اکثرین
سبعین مرتبه پس آیه کریمه و استغفره ان کان تو ابابین معنی باشد که و استغفره و توب الیه از گناه
تو اباد در توبه سه چیز ضروری است که بی آن سه چیز توبه وجود نکند یکی از آنها تعلق با ضی دار
دوم تعلق بحال سوم تعلق با تقبال دارد آنکه تعلق با ضی دار و پیشانی است از گناه گذشته و آنکه
تعلق بحال دارد آنست که فی الحال باز استاد و باشد و آنکه تعلق با تقبال دارد آنست که
بدین غرضیت باشد که بعد ازین هرگز بسیر آن گناه نرود چون این سه چیز حاصل آمده توبه درست
شده و گناه آمرزیده گردید و اگر باز بسیر آن گناه رود اگر چه توبه شکسته شود اما او را از گناه پیش
نخواهند پرسید و اما تفصیلت توبه آنست که چون توبه درست شد بجای هر یک از گناهان
پیشین حسنه نویسند در نامه اعمال او و اشارت باینست آنکه گفته خداوند سبحان که اولیکم سبیل الله
سما هم حسنت بیست جمله ماضیه ازین نیکو شوند و زهر بارینه ازین گرد و چو قند و سیات
را مبدل کرد حق و تا همه طاعت شود آن سما سبق و در صحیح بخاری و مسلم آمده این معنی که
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بود در بنی اسرائیل مردی که کشته بود و دود و دهنش بعد از آن
بدر آمده و می پرسید که توبه از من قبول باشد یا نباشد پس نباید پیش گوشه نشین و پرسید که آیا
مراتوبه گفت نه پس یکشت او را و در ایستاد و دهنش می رسید پس گفت او را مردی که بیا بقبر چنین
و چنین پس دریافت او را مرگ یعنی مقدمات مرگ او را در لقا پس حرکت داد سینه خود را بجانب
قریه توبه بعد از آن خضومت کردند و روی یعنی دقض روح ملائکه رحمت و ملائکه عذاب پس
وحی کرد خدای سبحان بقریه توبه که نزدیک شود بقریه که او از و بدر آمده بود که در شود پس گفت

که بپایند میان این و قریه را پس یافتند و او را بقریه توبه بیک وجب نزدیکی پس و آمرزیدند
و در صحیح مسلم آمده حدیث که نمونش اینست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر آنکه خدای تعالی
شادمان تر است توبه بنده خود در وقتی که باز میگردد و بوسی یکی از شما که بوده باشد یا شتر بار و را و
بیابانی پس بدرجسته باشد یا شتر از وی و بران شتر بوده باشد طعام وی و آب وی پس نماید
شده از شتر آمده باشد بد رختی و تکیه کرده باشد در سایه وی در حالتی که نمیداشده است از شتر
پس در میان اوقات بودن وی چنین بناگاه حاضر شده باشد باین شتر در حالتی که شتر ده است
در پیش او پس گرفته باشد مهار را و گفته باشد از غایت شادمانی که خدای تو منم و تو بنده منی و
من پروردگار تو ام خطا کرده باشد از غایت شادمانی و حضرت شیخ الاسلام مرشد الخواص العوام
آن شیخ نامی ابو نصر احمد جامی قدس الله سره العزیز در کتاب مفتاح النجات میگوید که مقام توبه
از جمله مقامات فاضله است و بلندتر است و مایب حقیقی از همه خلق نزدیک خدای عز و جل عزیزتر
و گرامی تر و دوست تر است و در شان ایشان است که ان الله یحب التوابین و یحب المصلحین
و توبه بر جمله مومنان فرض است چنانکه میگوید الله تعالی و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون
لعلم تفکون و همه فلاحها و نجاتها و توبه است و هر فرض که هست هر یکی را وقتی معلوم است
چون نماز و روزه و زکوة و حج و وضو و اغتسال و امثال این همه بوقتی و چیزهای مقید است تا آن
وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد
بنیاب هر باطن و مهته عالم صلوات الله و سلامه علیه میگوید یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فان
التوب الی الله فی الیوم مائة مرة گفت من هر روز صد بار توبه میکنم زیرا که هیچ نفس از آدمی بر نیاید
که نه آرایش دارد خاصه از راغب نیاز که راغب نیاز دنیا را دوست دارد و دوستی دنیا به همه خطاها
است چنانکه رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم لب الدنيا راس کل خطیئة بدانکه هر شبان روز
بست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نهشتها در رغبت دنیا و دوستی وی بر زنده همه حصیت
باشد بست و چهار هزار حصیت هر روزی از دیوان وی بر آید که او از خود حصیت نداند و از آن
غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگرد تا استغفار باید کرد و یا نه چون مر و تائب گردد و آنچه شرط توبه است
بجا آورد و از حلاوت توبه خبر یابد این همه انفس وی طاعت گردد و اکنون می نگرد اگر این بفاعت

بدین پنج ارزو که شرط توبیحا آری بشنو که شرط توبه سه چیز است پشیمانی بدل و عذر بزبان و پشیمان بازستان
از گناه اصل توبه در غنیمت این چیز است شاخماست هر که دست بشاخمای این نه ند و با خلاص
درستی این بجا آورد این مقام که یاد کرده آمد و پرا حاصل آید و او ولی گردان اولیای خدا می گردد
صدیقی از صدیقان او و ابدالی از ابدالان او ویرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دولتها و دوستیا
توبه است و حکایت است که فضیل عیاض رحمتها علیه توبه کرد از راه زدن و مالها بجهان میداد و جودی
بیاید و بروی خیمه می کرد که ترا چیزی بمن باید داد و او را هیچ چیز نمانده بود که بدو دادی و او را گفت که
که مرا بکل کن که هیچ ندارم که ترا خشنود و کنم جود گفت من سوگند خورده ام که تا مال بمن ندهی ترا
بکل نکنم فضیل گفت اگر من چیزی داشته باشم با تو این سخن نگفتمی جود گفت دست در زیر این جامه کن
که راست بیرون آرت ترا بکل کنم فضیل دست در زیر جامه کرد و موشی زرد بردن آورد و بوسی داد و جود
گفت اسلام را بخش کن من در توریته خوانده ام که هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کند
براستی خاک در دست وی زر گردد و چون خواستم که بدانم که تو دین که میگوئی راست هستی یا نه در
زیر جامه زرد نمود و بدستم که دین محمد صلی الله علیه و سلم حقست و توبه تو حقیقی است و دست وی مسلمان
شد چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تا بیان مراد پیش رفته است و مدار معلوم
است و تو چنین بضاعتی نیست که کسی قدر آن بداند توبه نجات مراد آنست و حیات و است
و پرورش جانست و پایه آخرت و تخم مودت است مراحت روح است و سرور مؤمن است
و شفای درد گنایان است و مرهم ریش و دامن دانست و جبل افتادگانست و ذلیل گمشدگانست
و نور بصیرت رونندگانست و مفتاح سنج حتماست و صدق لطف ناطقناست و قدم استقامت
مقیمانست و استراحت خوف خایفان است و مبشر امید راجیانست هر خصم که خشنود و توانی کرد
خشنود کن و باقی که بماند من از خزانه خود خشنود و کنم باری بیاید دانست که هر مقامی جداگانه
توبه باید کرد و عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن و در از این پنداشت و عالم
را از حسد و مقیم را از خوشنیتن دیدن توبه نه آن گوهری است که هر کس بدست تواند آورد و یا
قیمت بی بها است که هر کس قیمت آن نداند صد هزار گناه کار جانی خاکی را بیامزند و صد هزار
سومین مخلص را چنان برگزیند که یکی را توبه برگزیند که توبه چنین خورد کاری است با سبک

بضاعتی صد ہزار خلق بدایمان در آیند کہ یکی بدرتوبہ در نیاید و ہر کہ این سعادت دریافت داین
نور بر روی نیافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد و من لم تیب فاکولیک ہم الظالمین
و اگر کسی بدین مقام نرسد نو مید باید بودن و تا بیا نرزد دوست باید داشت شکست و بخت
بایشان باید کرد تا موافق قول خدا می جل جلالہ و رسول او باشد علیہ السلام کہ حق تعالی میگوید
ان الله يحب المتطهرين و رسول صلی اللہ علیہ وسلم گفت رأس کل طاعه یحب فی اللہ
و حب اولیاء اللہ تمام شد سخنان حضرت شیخ الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ سرہ و اما خاصیت
توبہ شکستن آنست کہ چون امتان پیشین توبہ شکستے برایشان منع واقع شدی یا ہلاک شدند یا
تا غفلت دیگر واقع شدی و منع عبارت است از آنکہ صورت مبتدل گردد و بصورت ادنی مثل
صورت بوزنہ یا خوک یا خر و درین امت توبہ شکستن اگر چه در ظاہر تاثیر نکند اما در باطن میکند
نقض عہد توبہ اصحاب بہت + موجب منہ آمد و ہلاک و مقت + پس خدا آن قوم را
بوزینہ کرد و چونکہ بود حق شکستند ابر سزد + اندرین امت نباشد منہ تن + لیک منہ دل بود
ای ذوالظن + از روی صد ہزار نیشتر + کشتہ از توبہ شکستن خوک و خر + و این حضرت کہ در
توبہ شکستن مذکور شد بقای آن بشر آنست کہ دیگر بار بسر توبہ نیاید و بران نقض ثابت باشد اما اگر
بعد از توبہ شکستن باز توبہ کند و آن رخنہ کہ در دین او بسبب توبہ شکستن پیدا شدہ باشد بتازہ
توبہ تازہ مسدود گرداند آن حضرت منفع شود ازینجا معلوم گردد کہ چون توبہ درست شود باز
شکستہ گردد و این توبہ شکستن مانع توبہ دیگر نیست بلکہ اگر صد توبہ کند نقض او تکرار یا بد مانع
توبہ دیگر نیست و آنسالہ التوبہ یعنی میطلبم از خدا می عیانی قبول توبہ را فائدہ ہا کہ توبہ بر معنی می آید
یکی بمعنی بازگشتن از گناہ بحضرت حق سبحانہ و این صفت بندہ است دوم بمعنی قبول کردن توبہ
و این صفت حق است و ستمعل میشود و لفظ علی مانند آن العبد اذا اعترف و تاب تاب اللہ علیہ
سوم بمعنی توفیق توبہ و این صفت حق است و ستمعل شود و لفظ علی ہمچنانکہ در آیت کریمہ تاب اللہ
علیہم لیتیہ او او ہمچنانکہ در آیت دیگر واقع است یعنی و تب علینا انک انت التوب الی رحیم و معنی اول
اغلب داشتہ است از روی امتثال از دوم و دوم از سوم و فرق میان دوم و سوم آنست
کہ معنی دوم در مواقع استحال سبب نیست بذکر توبہ بندہ بخلاف معنی ثالث کہ سبب نیست بذکر توبہ بندہ

و اگر گفته شود بعد از آنکه گفت و التوب الیہ و توبہ کہ در چہرہ گفت کہ می طلبم از وی قبول توبہ را با آنکہ حق سبحانہ
 فرمود ہو الذی یقبل التوب عن عباده یعنی حق سبحانہ آنست کہ قبول میکند توبہ را از بندگان خود و نیز
 و یحییہن آمده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان العبد اذا اعترف و تاب تاب اللہ علیہ یعنی بدستری
 بندہ اقرار کند گناہ و توبہ کند قبول میکند حق سبحانہ توبہ او را جواب گویم کہ میتواند کہ طالب قبول
 توبہ بعد از کردن توبہ از جهت کبیر نفس باشد باین معنی کہ توبہ اینست کہ مثل توبہ سائر تائبان باشد
 در اخلاص و اللایق قبول نیست پس میطلبم از وی این را کہ قبول کند این توبہ را از راه فضل یا بمعنی
 کہ این توبہ است مسبوق بذنوب عظام قبول او است بعد از وی و در ویس میطلبم از وی این را کہ قبول کند
 این توبہ را از راه عنایت و این برویہ قصہ وحشی قاتل امیر المومنین حمزہ است رضی اللہ عنہ
 کہ بعد از قتل حمزہ پشیمان شد و داعیہ ایمان و توبہ در وی پیدا شد اما توبہ بود کہ با وجود قتل حمزہ ایمان
 و توبہ از وی قبول باشد مانی گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ میطلبم از وی توبہ ازین توبہ بی
 اخلاص چنانکہ بعضی گفته اند استغفار را محتاج است بہ توبہ و توبہ را محتاج بہ استغفار است کہ توبہ گزشتہ توبہ جوہ کی
 کنی توبہ ازین توبہ بگو + نفس تو از بس کہ آمد خیرہ سر + بہت عذرت از گناہ توبہ تر + می
 بیاید آب تاب توبہ را + شرط شد برق و سحابی توبہ را + و بعضی از افاضل نیز می فرمایند
 از عشق تہان سیم غنیم توبہ + و ز شرب مدام و لاف مشرب توبہ + و در دل ہوس گناہ و بر لب توبہ
 زین توبہ نادرست یارب توبہ + و در کشف آورده کہ اعرابی در آمد در مسجد رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم گفت آمرزش میجویم از تو و باز میگردم توبہ و بکبیر توبہ گفت پس وقتی کہ فایز از نماز
 شد گفت اورا حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ کیاندا یعنی ای فلان سرعت زبان
 باستغفار توبہ گزبان است و توبہ محتاج بہ توبہ است پس گفت یا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ
 چہ چیز است توبہ پس گفت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ توبہ اسمی است کہ واقع میشود
 بر شئ معنی یعنی شئ نمی باید یا توبہ درست آید اول مذمت بر گناہان گذشتہ و دیگر قضای فرائض
 ضایع شدہ و دیگر مرد مظالم و دیگر گداختن نفس بر طاعت ہمچنانکہ تربیت کردہ او را در جمیع
 و دیگر چشاندن تلخی طاعت ہمچنانکہ چشاندہ او را شیرینی گناہ و دیگر گرتہ بجای خندہ کردن
 گناہ یا گویم میتواند کہ مرادش آن باشد کہ میطلبم از وی توبہ و دیگر این اشارت باشد بوقت نفس

اما ره که باعث سرعت نقض توبه اولست باین جنی که توبه کردم شکسته شد فی الحال پس میطلبم از تو
 توبه دیگر یا گویم میتوان که مرادش آن باشد که میطلبم توبه برای عاصیان و گنایان این بر و توبه
 آن باشد که کسی بجهت خود استغفار کند و بجهت دیگران نیز چنانکه حق سبحانه پیغمبر را اصلی الله علیه که در
 فرموده و استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات و خبر داده از نوح علیه السلام که میگفت رب
 اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنًا و خبر داده از انصار که میگفت ربنا اغفر لنا و لیاخواننا الذین سبقونا
 بالایمان یا گویم مرادش آن باشد که میطلبم از وی بقای توبه را پس اینجا مضاف مقدر باشد
 چنانکه بعضی از افاضل گفته اند **۵** ای زهر روی همه روی توبه روی هر ذره زهر روی توبه
 کارما چیست کند و زین **۶** عادت تو گناه آمیزیدن **۷** توبه از گناه بود چیست نهادن توبه
 آنست کش از دست کشاده **۸** باز بر بازنگن هر دو توبه **۹** توبه ده توبه شکن هر دو توبه **۱۰** بجای
 دل شده رانیش بجات **۱۱** توبه روزی کن بر توبه شب **۱۲** یا گویم مرادش آنست که میطلبم از تو
 توبه بجهت گناهان آینده چنانکه توبه کردم از گناهان گذشته و این اشارت آنست که بر توبه
 خود اعتمادی ندارد بجهت قوت نفس اماره و بعضی گفته اند که هر که توبه کرد از گناهی واجب است
 بر او تجدید توبه و ندانست هرگاه که یاد کند گناه را پس میتواند که مرادش آن باشد که میطلبم از وی
 توبه و ندانست را بر بار که یاد کنم از گناهان خود را یا گویم توبه اول از گناه است و توبه دوم از باب
 سلوک است که آن توبه است از مرتبه ادنی که از وی ترقی نموده یعنی توبه که در گناهان
 میطلبم از وی توبه از مراتب نیز یعنی میطلبم این را که اینجا رسم که توبه از مراتب نیز کنم همچون
 سالکان یا گویم که مراد از هر دو توبه اسباب سلوک است پس معنی و اتوب الیه و اسأل التوبه
 آن باشد که توبه میکنم از مرتبه گذشته میطلبم از وی توبه را ازین مرتبه که در آنم فی الحال یعنی
 میطلبم از وی این را که ازین که در آنم بگذارد تا توبه کنم از وی **۱۳** **انت السلام**
 یعنی اتی توئی سالم و منزه از هر نقصانی و آفتی و تعریف خبر از برای قصد صلواتی است
 در ذات او زیرا که در واقع سالم از هر نقصانی و آفتی نتواند بود و الا ذات او و حمل سلام که
 مصدر است بر ذات از برای بیافعه است مانند رجل عدل و مثاکل السلام یعنی از
 سلامت مخلوقات از آفات و مکردهات و الیک ترجع السلام یعنی توبه را به تو باز میدهم

سلامت یعنی سالم از فنا تو خواهی بود و پس تو همه قانی خواهند شد مانند کل شئی عالم الا وجه و
 یک احتمال دیگر است اینجاست یعنی توئی مرجع سلامت هر مخلوقی و هر شئی که محتاج الیه چیز نیست در حق
 او را حجتی آن چیز میگویند زیرا که بازگشت آن چیز در وجود آن شئی است چنانکه گویند زید مرجع
 خلق است در حوائج یعنی رجوع خلق در حوائج بسوی اوست اما بدین تقدیر و الیک مرجع السلام
 افاده نمیکند یعنی و منک السلام و این موجب تکرار است پس حمل بر معنی اول اولی باشد و بعضی
 روایات آمده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد یک رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پروردگار
 تو سلام میگوید پس گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اللهم انت السلام و منک السلام و الیک
 یتوج السلام و برین تقدیر سلام دوم بمعنی سلام تحية است یعنی آلی توئی سالم از هر نقصانی و آفتی
 و از تست سلام با و بتو باز میگردد و سلام باین معنی که سالم از فنا تو خواهی بود و پس و یا مرجع سلامی
 توئی حیثا ربنا یا اسلام یعنی زنده دار ما را ای پروردگار ما مسلامت از آفات و مکر و
و ادخلنا دار السلام یعنی در آرمار و دار السلام و دار السلام را درین آیه و الله
 یعوالمی دار السلام تفسیر مطلق جنت کرده اند اما تفسیر این آیه که در سوره بقره واقع است
 یعنی قوله و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار چنین گفته اند
 که جمع کردن در جنت بر جنات بجبت آسنت که بهشتیان را بران و جبی که ابن عباس رضی الله عنه
 ذکر کرده است بهشت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دار الخلود و جنت المادی
 و دار الاسلام و المکیون و در هر یکی ازین بهشتها مراتب است و درجات متفاوت بحسب افعال
 و پوشیده نماند که دار السلام برین تقدیر بهشت مخصوص است نه مطلق بهشت پس این دو
 تفسیر یکم مخالف باشند و سلام مذکور را بسبب نوع تفسیر کرده اند یکی آنکه او نام خدا نیست سبحانه
 یعنی در آرمار و سرای خود که بهشت و دوم آنکه سلام بمعنی سلامتی است که مصدر است یعنی
 دار سلامتی از آفات و مکر و هات و از فنا و نقصان و سوم آنکه مراد از سلام سلام تحیت باشد
 و بهشت را دار السلام از آن گویند که ملائکه سلام میکنند بر اهل بهشت چنانکه حق سبحانه فرمود
 که و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم یعنی ملائکه می در آیند بر ایشان از هر در
 همچنین گویان که سلام علیکم و کثرتی که مفهوم میگردد از کل باب می تواند که آن اعتبار باشد که خا

هر یکی از اهل بهشت، درسی دارد پس خانهای ایشان را در بر داشته و میتواند که بآن اعتبار داشته
 که هر یک خانه از خانهای اهل بهشت در بر داشته باشد چنانکه بعضی خانه اهل دنیا را نیز در بر می گیرد
 پس ملائکه از هر درسی می در آیند و سلام میکنند بر ایشان بلکه حضرت خالق جنت و ولی بهشت است
 رحیم حضرت خداوند که بجمعت آلا و ده و هجده از غایت بند و پروری و نهایت مرحمت که مستحق
 بنفس خود بر اهل بهشت سلام میگوید چنانکه گفته سلام قولاً من رب الرحیم و تفصیل این قصه آنست
 که در سنن ابن ماجه آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در میان اوقات بودن اهل بهشت
 در لغت و ناز خود بناگاه مرتفع گرد و یعنی نماز هر گرد و از جانب بالایی برای ایشان نوری پس از
 سر تا یعنی مشتابه می آن نور پس بناگاه پروردگار مشرف شده بر ایشان از بالای ایشان گوید
 السلام علیکم ای اهل بهشت و اینست قول سبحانه که سلام قولاً من رب الرحیم پس نظر کند بایشان
 و ایشان نظر کنند بوی آن زمان که در حجاب شود از ایشان و باقی ماند نوروی بنماز گفت ربنا
 یعنی بسیار خیر و نفع تو ای پروردگار ما و برکت عبارت است از کثرت خیر و تبارک را در سوره
 اعراف در آن آیه که تبارک الله رب العالمین تفسیر کرده اند بتالی بسبب حدائیه العزیز بتبلیغ
 بسبب فروانیته ربوبیت و در سوره مؤمنین در آن آیه که تبارک الله احسن الخالقین تفسیر کرده
 بتالی و رفعت در علم و قدرت و در اول سوره فرقان تفسیر کرده اند بدو وجه اول بکار خیر دوم
 تنزیه بر هر چیزی یعنی بتعالی از هر چیزی در صفات و افعال و در آخر سوره الرحمن که تبارک است
 ربک فی الجلال و الاکرام تفسیر کرده اند بطلاق تعالی و رفعت بی آنکه تشبیه کرده باشند تعالی را بعلوم
 و قدرت یا بصفت و افعال و اما چون اینجا بمقابله تعالیت افتاده مناسب آنست که او تفسیر
 کرده شود بعین تعالی یعنی بکار خیر و تعالیت یعنی فایقی بر هر چیزی بقدرت تمام یا سر کشنده از
 صفات مخلوق یا ذوالجلال و الاکرام یعنی صاحب مقتضای مطلق و صاحب فضل عام همچنین
 گفته اند در تفسیر این آیت و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و عرض ازین
 قول تبارک ربنا و تعالیت یا ذوالجلال و الاکرام استدعای اجابت و دعای است که حائز بر تبارک
 بالسلام و او علما و اراکلام بوسیله ذکر صفات کنانی او یعنی اجابت کن این دو دعا را و بخت
 آنکه بسیار است خیر و نفع تو فایقی و غالبی بر هر چیزی بقدرت تمام و متفقا و اری از تعظیم مالا که از عالم

و عالمیان و صاحب فضل عامی اللہم کَلِّمَ مُحَمَّدًا یُؤَافِقُ لِحَمْدِکَ یعنی الہی ترہست حمدی
کہ وفا کند و رسید بہ نعمتہای تو کہ بما و اہل شدہ است و معنی حمد و عطف کردن است بخوبی بروجہ
تعظیم و یکافائی مریزید کہ یک یعنی برابری کند باز یادتی کرم تو کہ بعد ازین واقع شود در
دنیا و آخرت بد آنکہ مکافات از کفو است و کفو چیزی است کہ مساوی او باشد و مکافات را
در کتب لغت تفسیر کردہ اند بجز ادا دہن کسی را بکردارش و اما این معنی اینجا مستقیم نیست پس بجزوت
مکافات را حمل کردہ شد بر معنی مساوات زیرا کہ این معنی ہم مناسب این مقام است و ہم مناسب
ماخذ مکافات کہ آن کفو است و گفتہ اند کہ فاضلتین حمد ہا نیست کہ الحمد للہ حمد ایوفانی لغتہ
یکافائی مریزید کہ تا اگر شخصی سوگند خوردہ باشد اللہ کہ فاضلتین حمد ہا را بگوید چون این حمد گوید سوگند خوردہ
راست کردہ باشد احمد کُلِّمَ مُحَمَّدًا یُؤَافِقُ لِحَمْدِکَ مَا عَلِمْتُ مِنْہَا وَمَا لَمْ أُعْلَمِ یعنی حمد میگویم ترا
بہمچہ حمد را تو آنچه دانستہ ام ازینہا و آنچه ندانستہ ام و محمد جمیع حمدہ است بفتح میم اول کسر
میم ثانی و محدث مصد میمی است بمعنی حمد گفتن و پوشیدہ نما ند کہ حمد گفتن بجدی کہ کسی آنرا
ندانہ صورت ندارد مگر آنکہ سگفتہ شود کہ مراد آنست کہ بخواہم و آرزو دارم کہ ترا حمد گویم بجمیع
محامد معلومہ و مجہولہ حمد تفسیر جمیع محامد است و علی جمیع لِحَمْدِکَ مَا عَلِمْتُ مِنْہَا وَمَا لَمْ أُعْلَمِ
یعنی بر جمیع نعمتہای تو آنچه دانستہ ام ازینہا و آنچه ندانستہ ام و علی کلِّ حال یعنی بر ہر حال
یعنی بر حال شادمانی و حال سختی در حدیث آمدہ است کہ گفت پیغمبر علی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
اول کسی کہ خواندہ شود او را بہ بہشت روز قیامت آنا ند کہ حمد گویند خدای را سبحانہ و شادمانی
و سختی و نیز در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر علی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ گوید نزد ہر عطشہ الحمد للہ رب العالمین
علی کلِّ حال مادامی کہ او باشد نیاید در زندان و نہ در دگوش اغو و باللہ من الشیطان الرجیم
یعنی پناہ میگیرم بجدای سبحانہ از شیطان سنگسار کردہ شدہ و سبب پناہ گرفتن بجدای سبحانہ
از شر شیطان آنست کہ حضرت حق سبحانہ فرمودہ کہ فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان
الرجیم اللہ لیس لہ سلطان علی الذین آمنوا علی ربہم یتوکلون انما سلطانہ علی الذین یتولونہ من بعد
معمون این آیت آنست کہ آنچه گفتہ اند کہ شیطان سگ است بگاہ حضرت حق سبحانہ کہ باشنا
کاری ندارد و بیگاہ را سیکزد و این کہ کسی میگوید اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم این معنی دارد کہ الہی

سنگ خود را نگاه داشت چون روی بتو آریم ما را نگزد یعنی وقتی خواهی که قرآن بخوانی پناه گیر خدا
از شیطان سنگ را کرده شده که نیست شیطان بر کسانی که ایمان آورده اند و کار خود و پیرو کار
خود گذاشته اند تحقیق که نیست تسلط او بر کسانی که او را دوست میدارند و فرمان او می برند و بر
توکل میکنند خبر این نیست تسلط او بر کسانی است که بازگشت میکنند از خدای تعالی
و در صحیحین آمده که در مورد یوزن نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از ان دو مرد و شناسیداران
دیگری را در حالتی که در غضب بود بر وجهی که سرخی شده بود بر روی او پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم که من میدانم که اگر گوید کسی آنرا می رود از روی آن غضب که می یابد در خود آنرا بفرستد
من شیطان الرحیم است و بیا به است این سنگساری شیطان باین حنی است که در آن وقت که او
میرود بجانب آسمان تا گوش نه با آسمان و بشنود آنچه ملائکه با یکدیگر میگویند از احوالی که بعد ازین
در روی زمین واقع خواهد شد تا را چون سنگها بر سر او میزنند چنانکه حق سبحانه فرموده بقدر
از دنیا السار الدنیا لمساج و حلقه ما رجوا للشیاطین یعنی تحقیق که زینت داده ایم آسمان و دنیا را
بچراغهای که آن ستاره است و گردانیدیم این چراغها را سنگها از برای شیاطین **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
ترجمه خارج هیچ معبود نیست بخودی و حال المعنی آنکه خداوند سبحانه و تعالی معبود برحق است و قول فی تفسیر این است
للعبادۃ الا غیر مقصود اصل نیست که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ولیکن از جهت شرف اسم الله تقدیم کرده شده
او را و گفته شد **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** پس اتمه بتداست **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** خبر است و باید دانست که اتمه
اسم ذاتیست که مستجمع است جمیع صفات کمال را و مملو است از وی جمیع سمات نقصان پس
ذکر اسم ذات اشاره باشد بشهوت جمیع صفات کمال که آن صفات شمولیت و سلب جمیع
صفات نقصان که آن صفات سلبی است و شرک یعنی شرک غیر با او در الوهیت اگر چه یکی از
صفات نقصان است و داخلیت در آن صفاتی که اسم الله مجمل و دالات دارد بر سلب آن
آنا چون این صفت نقصان نقص صفات نقصان بود و قبح آنها بغض آنها عند الله اکفاد واقع نشده بسبب
اول بطریق اشارت و اجمال در ضمن ذکر اسم الله بلکه سلب کرده شد ادراک تفسیر و تفصیل از جهت
کمال تمام ایشان سلب و دیگر باید دانست که در سلب این صفت مذمومه و خصلت مذمومه
اول آنکه این سلب دالات میکند بر وجود ذات خداوند سبحانه زیرا که تا او موجود نباشد سلب

کردن از وی صورت ندارد و دیگر آنکه این سبب ال است بر توحد ذات و صفت الوهیه و
این توحد دلالت میکند بر وجوب وجود ذات او زیرا که هر یکی از قضایای مذکوره در سلب
صفات نقصان سالیه ضروری است یعنی آنکه هر قضیه از قضایای مذکوره در ثبوت صفات کمال
موجبه ضروری است بنا بر آن قاعده که مملات قضایای اعتقادیه کلیات اند و مطلقات ایشان
ضروریات پس سلب شرکت سلب ضروری باشد و دلالت کند بر ضرورت وحدت ذات
در الوهیه و ضرورت وحدت ذات در الوهیه مستلزم وجوب وجود است زیرا که ضرورت وحدت
در الوهیه یعنی وحدت حقایق عبادت و وجوب وجود متلازمانند پس سلب شرکت دلالت کرد بر وجوب
وجود ذات و وجوب وجود موجب جمیع صفات کمال است و سالب جمیع صفات نقصان سبب شرکت
دلالت بر هر چه اسم ذات اشارت است بان پس آنچه اسم ذات اشاره بوجود و تکیه یافت
تصحیح سبب الله الله الله هو دلالت کرد بر ثبوت ذات و بر وحدت او در همه صفات ذاتیه
و فعلیه او و بر تنزه ذات از جمیع نقصان و باید دانست که بر هر معنی که الله الله الله دلالت میکند
اجمالاً تفصیلاً دلالت میکند بروی کلمه لیله یعنی لا اله الا الله بلا تفاوت الحی القيوم یعنی او
زنده و ایمنی که دایم القیام است تدبیر خلق و حفظ او و لفظ الحی خبر میدهد است محذوف یعنی هو الحی
اما قیوم میتواند که صفت حی باشد و میتواند که خبر بعد از خبر باشد یعنی او سبب حی و اوست قیوم
و تحقیق چنین قیوم گذشته در اول او را و درین جمله اثبات است آن مدعی را که الله الله الله
پس گوید که گفته که متفرد در الوهیه یعنی در استحقاق عبادت اوست و پس زیرا که او زنده است
و ایمنی که علی الدوام مشغول است بحفظ و تدبیر مخلوقات و هر گاه که حفظ و تدبیر ایشان او کند
استحقاق عبادت ایشان او باشد غیر او لا تأخذهم سته و لا تؤم یعنی نیگیرد او را بیکی و
نه خواب و مراد ازین کلام بیان کیفیت تدبیر و حفظ است از خلق را یعنی کیفیت تدبیر و حفظ او
با این نوع است که نیگیرد او را خواب سبک و نه خواب گران یعنی هر که غافل نیست از خلق و اگر گفته
شود که قیاس در میان لغت است که تقدیم کرده شود نوم را بر سته زیرا که بعد از لغتی سته که غفلت
تقلیل نفس نوم که غفلت کثیر است بی فایده است چرا که هر گاه او را غفلت اندک نباشد غفلت
بسیار نیز نخواهد بود بطریق اولی اما میتواند که غفلت کثیر نباشد و غفلت قلیل باشد پس عکس در

ترتیب الهی نباید گوئیم این ترتیب بجهت آن اختیار کرده شد که وقوع سنه و لا انوم در واقع ملکی
 ترتیب است و دیگر باید دانست که در آن آیه که و نهیمت کل امیه بر سواکم لیاخذوه یعنی اسیر داشته
 یعنی اسیر کردن پس جایز است که اخذ اینجانبان بر این معنی باشد اما مراد لازم او باشد که آن غلبت است
 و در آوردن و رکت تصرف یعنی غالب نمی آید بر روی سنه و نه نوم و برین تقدیر حسن ترتیب
 ظاهر است زیرا که میتوان که ضعیف غالب نیاید و قوی غالب آید پس نفی اخذ نوم بعد از نفی اخذ
 سنه نماید و داشته باشد و درین کلام یعنی لا تاخذ سنه و لا نوم نفی تشبیه است بمنحوتات و تنکبات
 آنرا که اوقیوم است که هر چه او را سنه کرد با نوم از محافطت سموات و ارض و غیر ایشان نباید که
 حفظ آنها موقوفست بر ملاحظه اینها علی الدوام پس لا تاخذ سنه و لا نوم دفع مانع قیومت باشد
 و گویا گفته که البته اوقیوم است زیرا که معنی قیومت منتفی است با وجود وظهور سببی که منتفی قیومت است
 یعنی رحمة و است که مافی السموات و مافی الارض یعنی از آن اوست آنچه در آسمان است
 و آنچه در زمین است و اگر گفته شود که چه تعرض نکرد بسا بین سموات و ارض گوئیم بجهت آنکه تعرض
 بمافی السموات و مافی الارض تعرض است باینها زیرا که هر گاه بالا و پایین از آن او باشد
 ظاهر آنست که میانه نیز از آن او باشد و اگر گفته شود که چیزی که در روی زمین است نه در زمین مثل آتش
 یا اواز باین است یا از مافی الارض زیرا که مافی الارض شامل است داخل و خارج را چنانکه
 در آیه که یقیناً مافی الارض من شجرة اقلام چه شک نیست که از هر شجره پاره از روی زمین است و یازد
 بیرون و هر دو را مافی الارض گفته و همچنین است حال در آن آیه که ما من و اما فی الارض الا علی الله
 نه قما که بعضی از دواب در زمین است و بعضی بر روی زمین و همه را مافی الارض گفته و موافق نیست
 آنچه در تفسیر آمده که مراد باینها چیز نیست که موجود در ایشان است خواهی داخل باشد و حقیقت ایشان
 یا خارج باشد و ممکن در ایشان آما باید دانست که گاهی چیزه تمام در روی زمین است که هیچ
 از روی زمین نیست و مع هذا و اما مافی الارض گفته اند چنانکه در حدیث آمده که ملائکه از پیش فلک را
 نزد حق سبحانه بیاورد ایشان گویند که از کجای می آید ایشان گویند عند عبادی فی الارض و ما بین را
 افزا و ذکر کرده که در آن آیه که مافی السموات و مافی الارض و ما تحت الثری و باید دانست که فرق است
 میان مافی السموات و مافی الارض و میان آنکه مافی السموات و الارض زیرا که ثانی را به مجموع حمل

می توان کرد یعنی مجموع سموات و ارض پس بین اینها داخل خواهد بود درین مجموع بی تکلف و درین
کلام یعنی که مافی السموات و مافی الارض و فائده است یکی اثبات قیومیت او و آسمانها را و زمین را
چرا که هرگاه اینها ملک او باشند باید که حافظ اینها نیز او باشد زیرا که حفظ مملوک بر مالک می باشد
نه بر غیر و دوم اثبات مدعای اصل است یعنی لا اله الا هو یعنی او متفرد است در الوهیت یعنی در
استحقاق عبادت زیرا که آنچه در سموات و الارض است مگر او است و چون مالک اینها او باشد
ستحق عبادت اینها نیز او باشد که غیر مالک مستحق عبادت ملک نیست من فی السی لذی تشیع عنده الا یأذن
یعنی کیست آنکه شفاعت کند کسی را نزد او و بیزدن و اجازت او در فتح آل شارت است بکمال عظمت او یعنی هیچ آنچه
قادر نیست بر دفع مراد او از روی اری و شفاعت چه جا آنگونه مراد او کند از روی عناد و مخالفت پس اصل شفاعت
نزد او دلالت میکند بر عظمت او و باز اینکه شفاعت نزد او محتاج باشد باذن او دلالت میکند بر کمال است
او و در بیان کمال عظمت او نفی مساوات و مرافات مخلوقات است با او نیز در روی اثبات تفرّد او است
در الوهیت زیرا که مستحق عبادت عظیم طلق است نه غیر و نیز اثبات آنست که مالک مافی السموات و الارض
او باشد زیرا که آنها را الابدی است از مالکی و با وجود عظیم طلق دیگر تواند که مالک باشد بکمال
آنچه ما خلقهم یعنی میداند آنچه در پیش مخلوقات است از امور آینده و در دنیا و آنچه در عقب ایشانست
از امور گذشته یا آنچه در پیش ایشانست از امور آیند و بعد از موت ایشان و آنچه در عقب ایشانست
از امور می که پیش از وجود ایشانست زیرا که کسی که روی با آینده و ابرو پشت پاکدشته یا آنچه
در پیش ایشانست از امور دنیا و آنچه در عقب رفتن ایشانست از امور آخرت یا آنچه نزد می ایشانست
و معقول ایشانست یا آنچه در می یا بند و معلوم ایشان میشود و آنچه در نمی یا بند و مجهول میماند
و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء یعنی احاطه نمیکند بچیزی از معلومات او یعنی عالم نمی شوند
بچیزی از معلومات او مگر با آنچه او خواسته است که بداند حاصل که معنی آنکه گفته اند که این جمله یا جمله
سابق بروی مجموع این دو دلالت میکند بر تفرّد و سبحانه و تعالی در الوهیت یعنی در استحقاق عبادت
زیرا که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد و سبحانه و علم ذاتی تام و این تفرّد و دلالت میکند بر تفرّد
الوهیت و مراد بعلم ذاتی علمیت که مافی از ذات باشد و مراد بتمام آنست که متعلق به هیچ اشیا باشد و
از آنکه گفته اند که این مجموع دلالت میکند بر تفرّد او زیرا که اول دلالت میکند بر نفی این علم از غیر او پس

این مجموع دلالت کرد بر تفرّد او درین علم و اما آنکه این تفرّد دلالت میکند بر تفرّد او ازین جهت است
 که علم ذاتی تمام لازم موجود بر حق است و هر گاه که این علم در غیر او پیدا نشود باید که غیر او معبود بر حق بنا
 و الا لازم آید انحصار لازم از ملزوم و هیچ کس نسبت به السموات و الارض و کنجانی داده
 در تفرّد احاطه کرده است کرسی او آسمانها و زمین را گفته اند کرسی در اصل نام چیز است
 که بالای آنستنه شود و زیاده نباشد به مقتدا حد بلکه متساوی متعدد او باشد و اختلاف است
 در آنکه مراد کرسی اینجا چیست بعضی گفته اند مراد کرسی عرش است بقدری که آنکه الرحمن علی عرش
 استوای تیس چون عرش را محل استقامت خود گفته کرسی نیز خود گفته او را و هر تاویل که در آن تفسیر کرد
 شود در نسبت کرسی تاویل توان کرد و بعضی گفته اند کرسی مجاز است از علم او یا ملک او و اما در
 تخصیص احاطه سموات و الارض ظاهر نیست زیرا که علم او و ملک محیط عرش نیز هست مگر آنکه گفته
 شود که عرش داخل سموات است و بعضی گفته اند کرسی عبارت است از جسمی که در پیش عرش است
 و محیط است سموات و ظاهر آنست که این جسم عبارت است از فلک ثامن که مشهور است
 بفلك البروج که اوجسبی است بغایه بزرگ چنانکه در حدیث آمده است که گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت با کرسی بگره جو حلقه در بیابانی و بعضی
 گفته اند که مراد آنست کرسی حقیقی بلکه این کلام مقصود می و تمثیلی است عظمت او را بطریق فرض
 باین معنی که عظمت او در غایتی است که اگر او را کرسی بودی هر آینه کنجانی دادی در خود آسمانها
 و زمین و الارض و هفت خطها یعنی گردن باری ساند و پنج نمی آرد و اگر نگاه داشتن آسمانها و
 زمین را حمل آنکه گردان نمی آید و اگر نگاه داشتن ابتدا و وجه تسمیه این آیه الکدری شتمانی او است بر
 ذکر کرسی همین تکه گفته اند در تسمیه این سوره بسورة البقره که مشتمل است بر ذکر بقره و هو العلی
 العظیم یعنی او است خداوندی که عالی است از شرکت غیر در مایه او و در صفات الوهیت او و
 بزرگواری است مطلق که حقیر است همه چیز به نسبت با او و اما فضیلت و خاصیت این آیه نیست
 که در حدیث آمده گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر که خواند این آیه الکدری را در عقب هر
 نمازی فرض قبض کند روح او را حضرت حق سبحانی بنفس خود یعنی بعزرائیل بگذارد و در هیچ بخار
 آمده که شیطان گفته با بوسه بر روی که هر گاه باز کردی بکلمه خواب خود بخوان آیه الکدری را که باشد

بر تو همیشه از جانب حق سبحانه نگاه دارند و نزدیک تو نیاید شیطان تا آن وقت که در آئی در صبح و آو بر
 این سخن را گفته باب غیر صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر گفت راست گفت با تو و حال آنکه او دروغ گوئی است
 یعنی اگر چه او دروغ گوئی است و ظاهر آنست که راو باین نگاه دارند که در حدیث است همین آیه الکرسی
 باشد که جاندا شده باشد و خوانده خود را نگاه دارند و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 هر که خواند آیه الکرسی از شد حق سبحانه و قضاے فرشته که نویسد از نیکیهای او و محو گرداند از بدیهای او
 از ساعت خواندن تا فردا آمدن از او و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواند آیه الکرسی در عقب
 هر نماز فرض مانع او نباشد از درآمدن بهشت غیر از مرگ مدت نماید مگر صدیقی یا عابدی اگر گفته شود که مرگ سبب
 جنت است پس و را چون مانع گفته بلکه مانع حیوة است گویم مراد از این مانع نیست غیر موت نیست که همین مانع نیست زیرا که ظاهر
 که موت مانع نیست پس این مثل آن باشد که وقتی در وقت شکایتی اند و دوست خود میگوید بیچ گناه نداریم غیر از آنکه شمارا دوست
 میداریم و چون دوستی گناه نمی باشد پس داین باشد که بیچ گناه نداریم و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که بخواند
 آیه الکرسی را در وقتی که در آید بجا خواب خود امین گرداند او را خدا می سبحانه بر نفس خودش و بر همسایه
 او و همسایه همسایه او و خانههای که در گرد اوست و مراد این باشد که گرداند او را بر نفس خود و شوق آن نیست که
 خوف نفس از وی بردار و یعنی او را محل خوف نفس نباشد و باید که امین در خواب شود گفته اند و آمده
 بر قرآءه این آیه اما نسبت از چشم زخم و سبب زیادتی شدن مالست و اسباب دینوسی و نجات است
 از شر دشمنان و سبب عزت و مهابت است نزد مردمان و غالب شدن است بر دشمنان سببی آن الله
 سبحانی سه مانع یعنی منزله و پاکست خدای عزوجل از هر حیة لایق است و در مشکوة آمده در کتاب طهارت از
 صحیح مسلم که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که سبحان الله و الحمد لله پر میسازد میان آسمانها و زمین را
 پس ازین حدیث معلوم شد که تسبیح مساوی سجد است و فضیلت و حال آنکه در مشکوة در همین محل از
 صحیح مسلم آورده که الحمد لله پر میسازد و میزان را پس سبحان الله نیز چنین باشد زیرا که برابراند و مرتبه
 ثواب و سبحان الله معنی تسبیح است و معنی تسبیح پاک گردانیدن است و اصل سبحان الله
 اسج الله سبحانا بوده است یعنی پاک میگردانم خدایا پاک گردانیدن و مقصود ازین نیز است
 که پاک است او چون دانسته شد که اصل سبحان الله اسج الله سبحانا بوده است باید دانست
 که اسج الله را انداخته شد از اسج الله سبحانا زیرا که تسبیح خداوند سبحانه کثیر الوقوعست و خوفت در و

مطلوبست پس باقی ماند سبحان بعد از ان اورا اضافت کرده شد باسم اللہ تا معلوم گردد و کلام این تسبیح نسبت
 بکدام ذات است پس سبحان اللہ شد و این سبحان اللہ این زمان بجای مجموع اسبح اللہ سبحانہ واقع شد
 پس مراد از سبحان اللہ این باشد کہ پاکست خدای سبحانہ و تعالیٰ و باید دانست کہ فائدہ گفتن سبحان اللہ
 نہ آنست کہ حق سبحانہ پاک گردد و بتسبیح بازیراکہ او پاکست در ذات خود محتاج تسبیح کس نیست پس فائدہ
 اوراجع بہ بندہ باشد کہ او پاک گردد و گفتن اوس من نکردم پاک از تسبیح شان بہ پاک ہم ایشان
 شوند و در نشان الحمد للہ سعی مسیہ بخواند یعنی حمد و ستایش مر خدا می را سبحانہ و رشکوۃ آورد
 است در کتاب مہارت از صحیح مسلم کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الحمد للہ پر میسازد و ترا
 را یعنی ترا زوی قیامت او نیز در بہین محل از مشکوۃ آورده از صحیح مسلم کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم کہ سبحان اللہ و الحمد للہ پر میسازد میان آسمانہا و زمین و علی التقدير یفہم میگردد و این حدیث
 شریف مساوات میان تسبیح و تحمید و نیز در مشکوۃ آورده و فضل ثانی از باب ثواب تسبیح و تحمید کہ
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تسبیح نصف میزان و الحمد للہ پر میسازد میزان را و این حدیث و آل است
 بتفصیل الحمد للہ اما اسناد این حدیث قوی نیست پس اعتماد بر اول است و دیگر باید دانست
 کہ بعضی از عنایات حضرت خداوندی عزوجل آنست بحال بندگان کہ حضرت حق سبحانہ وقتی کہ بیان
 کردہ نہایت کثرت ذنوب بندہ را اینچنین گفتہ کہ اسی فرزند آدم اگر رسید گناہان تو بکبودی آسمان و بعد
 از ان آمرزش جوتی از من میان آسمانہا و زمین بیا مرزم پاک ندارم و ازین حدیث کہ سبحان اللہ
 و الحمد للہ پر میسازد میان آسمانہا و زمین را مفہوم میشود کہ بجز گفتن این دو کلمہ آن قدر ثواب میدہد
 کہ برابری میکند با نہایت گناہان بندہ و این نیست مگر از کمال مرحمت و وفور عنایت او بحال بندگان
 و مختصر آن آورده از مجہد کہیر طبرانی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سبحان اللہ و بحمدہ و ہست
 پیش خدای سبحانہ از کویہ زر کہ صرف او را کسی در راہ خدا عزوجل کند و بخت پیوستہ از رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم کہ او گفت ہر کہ خورد طعامی یا بیاشاید چیزی و بعد از ان حمد خدای سبحانہ گوید البتہ حضرت
 حق سبحانہ از وی راضی گردد و این نیز از کمال مرحمت است کہ رضای او کہ مقصود از ہمہ عبادت است
 و سر ہمہ دولتها اوست گفتن یک کلمہ حاصل شود و نیز در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 من اکل طعاما فقال الحمد للہ الذی طعمنی ہذا الطعام و انزل رقیۃ من غیر حول منی و لا قوۃ عفر اللہ لہ ما تقدم

من ذنبہ و ما تانر یعنی ہر کہ خور و طعام و گوید بعد ازان کہ این را کہ حمد خدا و کہ داد مرا طعام و روزی من
 گردانید اورا بی حیلہ من دبی قدرت من بیا مرز و خدای سبحانہ گناہان اول و آخر او را و بچنین است
 کہ گناہان اول و آخر امرزیدہ شود اگر جامہ نو پوشد و گوید الحمد للہ لذی کسانی ہذا و از رقیہ من بچہ
 محل منی و لا قوۃ یعنی حمد مر خدای را کہ پوشا یند مرا این جامہ و روزی من گردانید اورا بی حیلہ ازین
 دبی قدرت من و باید دانست کہ نیکو تمجید نہ آنست کہ او ستودہ شود و بکیت تمجید ما بلکہ او ستودہ است
 و در ذات خود تمجید چنانکہ گفتہ و اللہ غنی حمید بلکہ فایدہ تمجید بہ راجع است کہ مستحق ستایش میگرددیم و
 اللہ اکبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بار بخواند یعنی خدا سبحانہ بزرگ تر است از ہمہ چیز و در مشکوٰۃ آورده و در فصل
 ثالث از باب ثواب تسبیح و تمجید و تلیل و تکبیر از غیر صحیحین کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ اللہ اکبر
 پرمیسان و میان آسمانها و زمین را و در مختصر حصین آورده از مجمع طبرانی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم کہ لا اله الا اللہ و اللہ اکبر و کلمہ اند کہ یکی از ایشان را نہایت نیست غیر از عرش
 و دیگر می پرمیسان آسمانها و زمین را و باید دانست کہ غرض از گفتن اللہ اکبر طہارت این معنی
 بندہ و چیز را با حق سبحانہ برابر نمیدارد و این را خاصیت بسیار است بعضی ازان اینست کہ ہفتی
 در کتاب بحث و نشور آورده کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ ہر کہ رسد بخدای سبحانہ در دعا
 کہ برابر نمیدارد با و چیزی را در دنیا باشد بروے مثل کوہها از گناہ آمرز او را بخدا
 سبحانہ این حدیث مذکور است و در فصل ثالث از باب استغفار و اقام حجتہ الاسلام امام
 محمد عزالی قدس سرہ گفت معنی اللہ اکبر اینست کہ او بزرگتر از امت از انکہ در یاد حقیقت او را
 غیر او یا انکہ او بزرگتر است از انکہ گفتہ شود کہ او بزرگتر است از ہمہ چیز زیرا کہ غیر او را بزرگ
 نیست رجب بزرگی او بلکہ غیر او موجود حقیقی نیست پس چون توان گفت کہ او بزرگتر است
 از ہمہ چیز و پوشیدہ نماند کہ عدم ستویہ غیر او کہ غرض از اللہ اکبر آنست درین تفسیر اظہر است
 و در حدیث آمدہ کہ اولی الامر فی الحق فلیطفہ بالتکبیر یعنی ہر گاہ کہ کسی بید کہ آتش افتادہ در چیزی میسوزد
 فروتان او را گفتن اللہ اکبر و اہل حدیث گفتہ اند این معنی مجرب است پس دور نیست کہ آتش و دوزخ نزد
 نشیند گفتن این کلمہ چنانکہ مذکور شد و در بیان غرض از گفتن اللہ اکبر لا اله الا اللہ و اللہ اکبر
 لا اله الا اللہ و الحمد و هو علی کل شئی قدیر بار بخواند یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی

نماست نه شرکي اور در الوهيت او راست ملک و او راست حمد و او بر همه خير قاور است و لفظ حمد
 حال است از الله و تا کيد جصري است که در لا اله الا الله است يعني مجبوری بر حق الله است
 و پس در حالتی که یگانگی است در الوهیت و ملک مخفی بملطفت باطنی است و اگر صفت نبی باشد مراد از و
 اقتدار است است اگر مراد صفت غایب باشد مراد از و خلافت اینجا صفت آله است پس مراد از الوهیت
 چنانکه اهل تفسیر گفته اند و تفسیر آن آیه و لم یکن له شریک فی الملک زیرا که اگر بنی سلطنت باشد
 راست نیست بحسب ظاهر یعنی که و لم یکن له شریک فی الملک معین اینجا که ملک بنی سلطنت باشد معنی غفار از تقدیم خبر است
 نیست بحسب ظاهر بلکه مراد از ملک ملک حقیقی باشد تمام چهار تسبیح و باید دانست که سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله بهتر است بنده را نزد خدا می سبحان از مال و فرزند چنانکه گفته اند الحامد و البیون نیت حیوانه الله
 و الباقیات الصالحات خیر عن ربک ثوابا و خیرا لما یعنی مال و فرزندان زینت حیوة و نیا اند یعنی نیت
 آدمی میشوند اینها در دنیا آنست و فانی میشوند عنقریب و باقیات و صالحات یعنی خصلتها می نیکی که
 باقی اند شره آن ابدالآباد بهتر است نزد پروردگار تو از مال و فرزندان و حال آنکه از جمله باقیات
 صالحات است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر باتفاق همه اهل تفسیر و در صحیح مسلم
 آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که گوید سبحان الله و در عقب هر نمازی که فرض سبحان
 سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار پس مجموع تو دو و نه است و گوید در عقب نماز
 ده بار این کلمه را که لا اله الا الله و حده لا شریک له لا اله الا الله و الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله
 خطای او اگر چه باشد مثل گفت در یا با و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
 سخنان چهار است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در روایتی آمده که دوست ترین
 سخنان نزد حق سبحان چهار است ضرر نمیکند ترا بهر کدام که آید یا کنی و اگر گفته شود که در حدیث آمده که
 افضل الذکر لا اله الا الله باشد پس هر چهار چون افضل باشند گویم لا اله الا الله افضل مطلق است و
 آن سه افضل اضافی یعنی نسبت بباقی پس منافی نباشد میان فضیلت لا اله الا الله و فضیلت مجموع
 و نیز در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر آنکه این که گویم سبحان الله و الحمد لله و لا
 اله الا الله و الله اکبر و دوست تر است پیش من از آنچه آفتاب بروی طلوع کرده است و نیز سبحان الله
 گفتن صدقه ایست و نیز الحمد لله گفتن صدقه ایست و نیز الله اکبر گفتن صدقه ایست و نیز لا اله الا الله

گفتن صدقه نیست و مراد با آنچه آفتاب بر دلوای کرده گفته اند اموال دنیا است و دیگر در هیچ مستدرک
آمد که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر می گردند و در گرد
عرش ایشان از آواز نیست مثل آواز زنبور عسل بیاد میدهند صاحب خود را آیات نیاورد بعضی از شما که باشد
همین کسی که بیاد دهد و او را نیز در حدیث آمده که هر که سبحان الله گوید صد بار یا مداد و صد بار شبانگاه باشد
همچو کسی که صد حج کرده باشد و هر که الحمد لله گوید صد بار یا مداد و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که
بر صد سب سوار شده غز کرده باشد یا کافران در راه خدا سببانه و هر که گوید لا اله الا الله صد بار یا مداد
و صد بار شبانگاه باشد همچون کسی که صد بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلام و هر که گوید
الله اكبر صد بار یا مداد و صد بار یا مداد و درین روز هیچ ثوابی بیشتر از آنچه او آورده است
نکده کسی که گفته باشد مثل وی یا زیاده کرده باشد برین و ورسند هزار و در حجم طبرانی آمده که گفت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آیا نمیتواند بعضی از شما که کند هر روزی مثل کوه احد عمل گفتند یا رسول الله
کمیت آنکه تواند این کردن گفت همه شما میتواند کردن گفتند یا رسول الله کدام است این عمل گفت
سبحان الله اعظم است از احد یعنی از کوه احد و لا اله الا الله اعظم است از احد و الحمد لله اعظم است از
احد و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که امت من سه صنف اند صنفی مشایخ یا بنیا
و صنفی مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا
و صدقه است آنکه مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا و صنفی مشایخ یا بنیا
چهار پادشاه است ایشان خوردن است و آشامیدن و شویوت را نون و باید دانست این که ده بار
باید گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير یافته نشد درین باب
حدیثی و غیر از حدیثی که مذکور است و صحیح ابن حبان و سنن ابی و مسند امام احمد و آن حدیث نیست
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید در عقب نماز یا مداد و نماز شام پیش از آنکه باز گردد و باز گردد
در پای خود را یعنی پیش از آنکه باز گردد از نیایش نشستن را لغت برگرداند و بگوید خود را ازین هیات
ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير نوشته شود برای کسی
ده نیک و برداشته شود برانی و سی ده درجه و محو کرده شود از وی ده بدی و باشد در آن روز در پناه
ار شیطان و نیز آمده است در سنن ابی داود و ابن ماجه که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید

در وقتی که در صبح در آید لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر باشد
 این گفتن اورا مقدار آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نوشته شود برای و سه
 دهنی و فروریخته شود از وی دهن بدی و بلند گردد انیده شود برای وی دهن درجه و باشد و پناه از شر
 شیطان تا شب در آید و اگر گوید این کلمات را وقتی که در آید در شام باشد و پناه این تا در آید
 در صبح و پوشیده ماند که چون یکبار گفتن مثال یک بنده آزاد کردن باشد پس دو بار گفتن دهن بنده
 آزاد کردن باشد و در مختصر حصین آورده از صحیح مسلم و سنن ترمذی که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بهترین آنچه گفتم من و پیغمبران پیش از من اینست که لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك
 و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر و در کیمیاء سعادت آورده که در صحیح است هر که گوید این کلمه یعنی
 لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر چنان بود که چهار بنده آزاد کرده باشد
 از فرزندان اسمعیل علیه السلام و نیز در کیمیاء آورده که فضیلت تسبیح و تهلیل در حق درویش زیاده
 بدان سبب است که دل درویش بظلمت دنیا تاریک نشده باشد و صافی بود یک کلمه وی که گوید
 همچو تخمی باشد که در زمین پاک افکند اثر بار کند و ثمره بسیار دهد و ذکر درویشی که بشمونه انگنه بود
 همچو تخمی باشد که در شورستان انگنه باشد اثر کمتر کند لا اله الا الله الملك الجبار یعنی
 نیست معبود مگر حق مگر خداوندی که یا دشا جبار است بد آنکه ملک و مالک هر دو در لغت معنی باری
 آمده است و اما تفسیر مالک یوم الدین فرق کرده اند میان این دو لفظ با نوعی که گفته مالک از
 ملک است کسب و تمیزیم که آن تصرف است و را عیان مملوک که بهر نوع که خواهد و ملک از ملک است
 بضم میم که آن تصرف است با مرونی در ماموران و دیگر باید دانست که ملک کسب و تمیزیم اعم است از
 ملک بضم میم زیرا که میتواند کسی را تصرفی باشد اما ملک بضم میم که بادشاهی است نباشد و جبار آنست
 که جبر کند خلق را بر هر چه خواهد پس جبر بمعنی جبار باشد و بعضی گفته اند جبار آنست که اصلاح کنی بحال خلوق
 پس جبر بمعنی اصلاح باشد از نیجاست جبر نقصان و باید دانست که جبار بمعنی مبالغه در صفات الله
 گاه باعتبار کیفیت است و گاه باعتبار کمیت و گاه بهر دو اعتبار لا اله الا الله الواح القهار
 یعنی نیست معبود مگر خداوندی که یگانه است که غالب است بر همه چیز لا اله الا الله
 الواح القهار یعنی نیست معبود مگر خداوندی که یگانه است و غالب است بر همه چیز

و نیک آمرزنده گنایان را و معنی غزوة غالبیت است بر غیبه به آنکه عزیز را در کتب تفسیر و شرح
احادیث باین معنی که مذکور شد تفسیر کرده اند و در تاج الاسلام گفته که عزیز بمعنی بیهوشی می آید و
پوشیده نیست که عزیز در مقابله ذلیل بزال محجبه که بمعنی خوار است نیز می آید پس اگر عزیز را درین مقام
بر یکی ازین دو معنی اخیر حمل کرده شود تا مکرر لازم نیاید نظر بقدر غالی از وجهی نیست و غفار صیغه
مبالغه است و مبالغه در مغفرت حتی بجهان باین اعتبار است که او آمرزنده است صغیره و کبیره را و اخیر
تنها و آمرزنده است خطا و عدا را و پوشیده و علامتیه را و گفته تورا و گفته قلیل و کثیر را و نیز آمرزنده گناه
کاران بسیار را و نیز آمرزنده است اگر چه گناه کار توبه تکرار بشکسته لا اله الا الله الکبیریم است
یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که یکم پوشنده عیبها و کریم بمعنی بزرگواری آید و نیز بمعنی ذات
کثیر الخیر و البر که می آید و از اینجا گفته اند که الکبیریم هو السمواته یعنی جو امزدی آسمان است و تهنسب
درین مقام اخیر است تا مکرر لازم نیاید نظر بعلیمی که در آن قول است که لا اله الا الله العلی العظیم
لا اله الا الله الکبیریم الکبیریم یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی عظیم الشان خالق است
بر همه چیز بقدرت تامه و متعال گاه می آید بمعنی سرکشنده از لغت مخافات لا اله الا الله
خالق الخلیل و الهما یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی که او معبود در هر مکان یعنی هیچ
مکانی نیست که آفریننده شب و روز و در آن باشد لا اله الا الله معبود و بکل مکان یعنی نیست معبود
بر حق مگر خداوند تعالی معبود است در هر مکان یعنی هیچ مکانی نیست که عابدی او را عبادت نکرده
باشد و روی لا اله الا الله المذكور بکل لسان یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی
که مذکور است بهر زبانی یعنی هر جانداری که هست بزبان خود او رایا میکند اگر چه زبان او را
هر کس نداند چنانکه گفته اند سرخان چمن بهر صبا می بخواند ترا با عطلا می بد بملک جاندا
و غیر جاندار همه به تسبیح او مشغول اند چنانکه حق سبحانه فرموده و ان من شیء الا تسبیح بحمد پس زنده
بزبان قال یا میکند و غیر زنده بزبان حال و لسان الحال النطق من لسان المقال و میتواند
که مراد از زبان نعت باشد چنانچه در آیه کریمه و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف لسانکم
و الوانکم و الالوان لغات تفسیر کرده اند و نیز در عرف گفته میشود فلان کس زبان عرب میداند یعنی
لغت عرب میداند لا اله الا الله المعروف بکل احسان یعنی نیست معبود بر حق

مگر خداوندی کہ مشہورست بہ نیکسلا لا الہ الا اللہ کل یوم ہونی شان حاصل یعنی آنکہ نیست
محبوب و برحق مگر خدا ہی سبحانہ و در ہر روزی او در کار است و جملہ کائنات نے جملہ نیست مستقلہ کہ ارتباط
نہ اردو با قبل خود مانڈی بقی رہتا و ان قول کہ لا الہ الا اللہ یبقی رہتا مگر آنکہ اینجا موصوفی تقدیر کردہ
کہ بران لفظ صفتہ اللہ میشود مانند الذی کل یوم ہونی شان و در حدیث آمدہ کہ بعضی از کار او یعنی
در ہر روزی نیست کہ می آمد زندگنا ہی و دوری کند اندو ہی را و نیست می دہد قومی را وے اندازد
و گیرے را و بعضی گفتہ اند در ہر روز کمینہ کار او نیست مادہ خلق جمے۔ از عدم بوجود آرد
و مادہ خلق جمے۔ از مجادسی بہ بنانی می رساند و از ان جمے۔ از بنانی با حیوانے بصلب پدر
می برد و از ان جمے۔ از صلب پدر بہ جمہ باور متقل می سازد و جمے۔ از رحم مادر بیرون مے آرد
و جمے۔ بیرون آوردہ بقامی و بہ خوبی۔ از بقا تمام عقل می رساند و پارہ از عاقلان را بدرجہ بلوغ میرساند
و پارہ از بالغان را سلمان می سازد و پارہ از سلمان را و طلب مے دہد و پارہ از اہل دروز را
موبد می گرداند و پارہ از مریدان را سالک می سازد و پارہ از سالکان را از اہل قرب می سازد و مادہ
از اہل قرب را کامل می سازد و پارہ از کاملان را تکمیل می رساند و گفتہ اند این قول کہ کل یوم ہونی شان
اشارہ برد قول تہودان کہ گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ در روز شنبہ کاری نمی کند لا الہ الا اللہ یا
یا تقدیر منی می گویم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ امانت از خدا ہی سبحانہ یعنی امانت از عذاب
خدا ہی سبحانہ چنانکہ در حدیث قدسی وارد شدہ لا الہ الا اللہ حصین و من دخل حصنہ آمن من عذاب
یعنی لا الہ الا اللہ حصانست و ہر کہ در آید در حصار من این گرد و از عذاب من یعنی از عذاب ابدی
من یا در حالتی این کلمہ امانت آمدہ از جانب خدا ہی سبحانہ و بہ تقدیر مراد از ان امانت امانت
لا الہ الا اللہ یا نا من اللہ یعنی نیست محبوب و حق مگر خداوندی در حالتی کہ این کلمہ امانت
از خدا ہی تقابلے لا الہ الا اللہ امانت من عند اللہ یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در
حالتی کہ این کلمہ امانت است نزوح سبحانہ و مقصود نیست کہ این کلمہ را امانت کہ استیم نزد خدا
سبحانہ و ہر کہ خیری را امانت بگذارد نزد خدا ہی سبحانہ و با وی سپرد و البتہ آن خیر محفوظ می ماند و
پناہ وی از ہر آفتی چنانکہ در حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می گفت سافرا
در وقت و مراج کردن استو و عاک اللہ الذی لا یضع ودا یمنی امانت می گذارم تر نزد خدا ہی

کہ ضائع نمی شود و انسانی او که باو سپرده شود منقول است که شخصی بسفر میرفت و زنی حامله داشت و حامله
 آن متعلق بجل آن زن بود در وقت روان شدن گفت بار خدا یا تو سپردم جل این زن را چون آمد و بسفر
 رفت آن زن پیش از وضع حمل وفات کرد بعد از آن مرد بیاید و این حال را مشاهده کرد گفت این
 امر عجیب است من حمل اورا بخدا ای سبحانه سپرده بودم چون ضائع شده گفت با وجود این احتیاط
 می کنم گور آن زن را بشکاف و دید که زن وضع حمل کرده و آن بچه بسینه او چسبیده شیر نمی خورد گفت
 آلهی می توانستی که مادر اورا نگاه داری آواز آمد که بچه با سپرده بودی نگاه داشتیم اگر مادر اورا نبیند
 بای سپردی نگاه می داشتیم لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی نیست معبود
 بر حق مگر خداوند سبحانه و حول یعنی حرکت و جنبش چیزی آید و در قوه القلب آورده که حول یعنی انتقال
 است از محاسن و قوه یعنی ثبات است بر طاعت نیست از محاسن و نیست ثباتی و فراری بر طاعت مگر
 بتو بنی خدا ای سبحانه و در حدیث آمده که لا حول و لا قوة الا بالله دوائی نود و نه درست که است آن ترین
 آن در دها غم است و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ابو موسیٰ که گوی لا حول
 و لا قوة الا بالله که او بگفت است از گنجهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله وسلم که لا حول و لا قوة الا بالله در سبب از درهای بهشت و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم که او منهای بهشت است و باید دانست که این کلمه را تا ثیری عجیب است
 در تشبیه امور صعبه و در تیسر احوال شاقه و در دفع فتر چنانکه در خبر است که در آن وقت که عرش خدا
 سبحانه بر آب بود اول چیزه که آفریده بعد از عرش ملائکه مالان عرش بوده اند چون ایشان
 بیا فرید گفتند ای پروردگار از برای چکار ما را آفریده گفت از برای داشتن عرش گفتند آه
 پروردگار کیست که او را قوت بر داشتن عرش باشد و خالی آنکه بزمی است عظمت تو و جلال تو و قارتو
 گفت شمار ابرامی این آفریده ام ایشان بارها تکرار کردند این سخن را بعد از آن گفت گوئید لا حول
 و لا قوة الا بالله پس گفتند و بر داشتن عرش را و نیز در حدیث آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله وسلم هر که گوید هر روز صد بار لا حول و لا قوة الا بالله نرسد او را فقر لا اله الا الله و لا
 نعبد الا اياه یعنی نیست معبود بر حق مگر خدا ای سبحانه و نمی پرستیم مگر او را لا اله الا الله
 حقا حقا یعنی گوئیم لا اله الا الله در عالمی که این کلمه راست است و حق و عبارت است

کہ از امر سابق واقعہ حال باشد از لا الہ الا اللہ قوی تواند کہ حق از اسرار اللہ باشد کہ بمنجی متحقق الوجود
 و ثابت الوجود است و حال باشد از اللہ یعنی می گویم کہ نیست و معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ در حالتی
 کہ متحقق الوجود است قوی تواند کہ مصدری باشد منصوب بفعل مقدر تا کہ نفس خود را مانند زنجیر
 قایل پس منہ این چنین باشد کہ ثابت است لا الہ الا اللہ ثابت بودنی لا الہ الا اللہ اما
 و مصدر قائل یعنی می گویم لا الہ الا اللہ در حالتی کہ این کلمہ ایمان و راست با آنکہ از جهت
 ایمان خود و صدق خود با صدق این کلمہ لا الہ الا اللہ تعبد او را قائل یعنی می گویم لا الہ
 الا اللہ از جهت تعبد و بندگی یعنی ازین حیثہ کہ این گفتن من عبادت و بندگی باشد از جهت بند
 بودن من در واقع لا الہ الا اللہ لطفاً و رفقا یعنی می گویم لا الہ الا اللہ از جهت مهربانی
 و سازداری حضرت حق است سبحانہ باین معنی گفتن ما این کلمہ را اثر مهربانی و سازداری حضرت حق
 سبحانہ باینچنانکہ منقول است از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کہ می گفتہ آئی تملطت باولیا کان
 مغفوک و تو تملطت باعدائک لما جددک یعنی آئی لطف نمودی و مهربانی کردی بدوستان
 خود کہ مومنان اند پس شناختند ترا و اگر لطف نمایندودی بدشمنان خود کہ کافرانند ہر آیینہ منکبمی شدیم
 ترا و تملطت بمعنی مهربانی آمدہ و بمعنی سازداری نیز آمدہ و ہر دورا اینجا مناسبت نام است ما بر تقدیر
 دوم رفیق تفسیر تملطت است لا الہ الا اللہ قبل کل شیء یعنی می گویم کہ نیست معبود بر حق مگر خداوند
 سبحانہ در حالتی کہ اول ہر چیزی است کہ غیر اوست بحسب ذات و زمان پس قبل کل شیء حال
 باشد از اللہ و نیز تواند کہ قبل کل شیء صفتہ اللہ باشد بر تقدیم اسم موصول یعنی الذی قبل کل شیء
 لا الہ الا اللہ بعد کل شیء یعنی می گویم کہ نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ در حالتی کہ
 آخر ہر چیزی است باین معنی کہ او باقی خواهد بود بعد از ہر چیزی لا الہ الا اللہ یعنی ربنا
 و یقینی و میوت کل شیء یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحانہ باقی خواهد بود ہر دور و گاہ
 ما و فانی میشود و می میرد ہر چیز و لفظ واد احتمال عطف دارد و احتمال حال نیز دارد و باید دانست
 کہ مخلوقات بر دو قسم است یکی ذی حیوۃ و دیگری غیر ذی حیوۃ و موت را اطلاق مخصوص است
 بذی حیوۃ اما فانی اکثر احتمال او در غیر ذی حیات است اما فانی موت از جہت رعایت ہر دو قسم
 مخلوقست و تقدیم فنا بر موت از ان جہتہ است کہ غیر ذی حیوۃ اکثر است لا الہ الا اللہ

الملك الحق المبين یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند که با دشاهی است که ظاهر است
 سزاواری او پس حق بمعنی حقیقی باشد یعنی سزاوار بین معنی ظاهر و نیرمی تواند که حق بمعنی متحقق
 الوجود و ثابت الوجود باشد و بین معنی ظاهر سازنده یعنی با دشاهی است ثابت الوجود و ظاهر
 سازنده وجود و سبب ایجاد مخلوقات **لا اله الا الله الملك الحق المبين** یعنی نیست معبود برحق
 مگر خداوندی که با دشاهی است سازد اربا دشاهی که یقین است سزاواری او **لا اله الا الله**
العلی العظیم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بلند مرتبه که ندارد مانند کسی که شریک او باشد در
 ماست یا در صفات الوهیه و بزرگواری که حقیر است همه چیز با نسبت با **لا اله الا الله**
الحکیم الکرم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند بزرگوار و نیرمی تواند که کرم بمعنی کثیر الخیر
 و البرکت باشد و گفته اند علم حضرت حق بی‌مانه نسبت با بندگان زیاده است بر علم مادر و پدر و فرزند
 و دین باب گفته اند **صدید** در صد مادر اندر علم مادر که نفس را انداخته اندر فنا و علم مادر
کف کف علم ماست **کف** رود آید ولی دریا بجاست **لا اله الا الله رب السموات**
السبع ورب العرش العظيم یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که پروردگار هفت آسمان
 است و پروردگار عرش بزرگ است **لا اله الا الله اکرم الاکرمین** یعنی نیست معبود
 برحق مگر خداوندی بزرگترین بزرگتر آنست و حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره گفته اکرم الاکرمین
 آنست که چون گناهی یک شخص بخشد آن نوع گناه را از همه کس بخشد **لا اله الا الله ارحم الراحمین**
 یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحم کننده ترین رحم کنندگان است یعنی رحمت او زیاده است
 از رحمت دیگران هر رحمت کننده و این که نام او ارحم الراحمین است و رحمت او زیاده است ازین
 جهت است که رحمت دیگران دارند و رحمت دارد که دیگران ندارند چنانکه رحمتی دارد و فرار سیده
 همه اشیا را چنانکه گفته و رحمتی وسعت کل شئی بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه که او رحمتی دارد و الا غیر
 بخلاف رحمت دیگران و دیگر آنکه از جمله رحمتها او دادن نعمت وجود است و ازین دیگر نیاید
 و دیگر آنکه از جمله رحمتها نعمت شریعت است از دیگران نیاید و دیگر آنکه از جمله رحمتها سوائه
 نعمت بهشت است که ابدی است و این رحمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه یکی از آثار او
 نعمت ویدار است و بهشت و این نعمت در دیگری نتواند بود و دیگر آنکه از رحمتها نعمت ایمان است

که اصل دیدار نعمت بهشت است و این نعمت در دیگری نمیتواند بود و دیگر آنکه از یکی از رحمتها سی و هفت
صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته و ما را رساند که الارحمه للعالمین و او اصل نعمتهاست ایمان و آنچه
بر وی است و ظاهر است که این نعمت در دیگری نمیتواند بود پس ثابت شد بدین دلیل که رحمت
او از رحمت دیگران زیاده است پس او ارحم الراحمین باشد و در صحیح مستدرک آمده که گفت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که خدایا سبحانه و تعالی فرشته است موکل کبسی که گوید یا ارحم الراحمین
پس هر که گوید سه بار یا ارحم الراحمین او را آن فرشته گوید که ارحم الراحمین روی تو کمر و کسین لطلب
و در صحیح بخاری و مسلم آمده که خدای سبحانه مهربان تر است به بندهاگان از مادر بفرزندش و نیز در
صحیح آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت حق سبحانه صدر رحمت فرو فرستاده است از
جمله آن صدر رحمت یک رحمت میان جن و انس و چهار پایان و جنبد پس بسبب آن رحمت
این چیزها مهربانی میکنند و رحم میکنند و باین رحمت مهربانی میکنند حیوان و وحشی بر فرزند خود تا خیر
کرده است نوونه رحمت و دیگر را که رحمت کند بآن بندهاگان خاص خود را روز قیامت آن کسانی که
گردن بگم او آورده اند و او امر و نواهی را بجا آورده اند و در روایت دیگر آمده که روز قیامت
تکمیل کنند آن نوونه رحمت را باین یک رحمت و بعد رحمت کند بندهاگان فرمان بردار خود را
منقولست از یحیی بن معاذ رازی رضی الله عنه که او میگفت الهی وقتی فرود آوری بهایک رحمت
از صدر رحمت خود از نصیب ما ازین یک نعمت اسلام شد از همه دولتهاست پس چون نا امید باشم از
آمرزش تو و وقتی که فرود آوری بر ما آن رحمتها را روز قیامت و در کلام بعضی از عارفان قدس الله تعالی
ارواهم و اقصت که بر خورداران از صفت رحمت سه طایفه اند عوام و خواص و خاص الخواص عوام و خواص
بواسطه یا بندها خاص الخواص بواسطه بر خور داری عوام از صفت رحمانیت است و آن مقبول مردودی یا بد
از بهر آنکه رزق و صحت و شفقت به عیال کافر و مسلمان را هست و آن از خاصیت صفت رحمانیت است
و اگر نه اثر این رحمت بودی یک شربتی آب بهیچ کافری ندادی آنچه فرموده سبقت رحمتی علی غضبی این
معنی بود و هم ازینجا گفته اند یا رحمن الدنیا و بر خور داری خواص از صفت رحیمی است تا بواسطه قبول دعوت
انبیاء می و متابعت انسان نعمت بهشت یابند در آخرت که بنی عبادی انی انا العفو الرحیم و ازینجا گفته
یا رحیم الآخرة و بر خور دار خواص الخواص از صفت ارحم الراحمین بی واسطه چنانکه انبیا ابو و علیهم السلام ایوب

علیہ السلام گفت ربانی سبھی انفر و انت ارحم الراحمین موسیٰ علیہ السلام گفت رب اغفر لی و لاخی و اولئنا
 فی رحمتک و انت ارحم الراحمین لا اله الا الله حبیب التوابین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند
 که دوستدار توبه کننده گان است چنانکه گفت ان الله یحب التوابین یعنی خدای سبحانه دوست
 میدارد توبه کننده گان را پس حبیب بر وزن فعیل بمعنی فاعل باشد و احتمال دیگر است که بمعنی مفعول
 باشد یعنی محبوب توبه کننده گان زیرا که تا بنده مر خدای را سبحانه بجد دوست ندارد و ترک شهوت
 و معاصی که محبوبان نفس اند نمی تواند کرد و در تحت امر و نهی که مکره و نفس اند نمی تواند درآمد و از میجا
 گفته اند که علامت دوستی بنده مر خدای را سبحانه اقبال فرمانهای اوست و در حدیث قدسی
 آمده که حضرت حق سبحانه گفته است که اهل ذکری اهل مجاستی و اهل طاعتی و اهل کرامتی و اما
 اهل معصیت فلان فلهم فان تابوا فانا عجبیم و ان لم یتوبوا فانا طیبیم ابلیهم بالمصایب اطهرهم عن المعاصی
 یعنی اهل ذکر من جهشان منند و اهل طاعت من اهل بزرگ داشت من اند و اما اهل معصیت من
 نو میدنمی سازم ایشان را پس اگر توبه کنند من عیب ایشانم و اگر توبه نکنند من طیب ایشانم متبلا
 میکنم من ایشانرا بمعصیتها پاک میگرددانم ایشانرا از عیبها لا اله الا الله راحم المساکین
 یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که رحمت کننده مسکینان است و رحمت حضرت حق سبحانه
 عبارت از انعام و اکرام اوست و در خبر است که چون اهل فقر و مسکنت روز قیامت بحضرت
 خداوند سبحانه ملاقی شوند حضرت حق سبحانه بایشان عذر ها گوید چنانکه دوستی بادوست خود را
 گوید و در وقتی که تقصیری واقع شده باشد در رعایت حقوق دوستی گوید ای بنده گان من اینک
 دنیا را از شما باز داشتم نه ازان جهت است که شما نمی ارزید باشید بلکه لایق شما نبود امروز ظاهراً
 گردانم رفعت درجه شما را اول انعام و اکرام من در حق شما این باشد که در آید میان عرصات
 قیامت و بنگرید هر که شما را در دنیا نعمه ثانی داده باشد یا شربتی آبی داده باشد یا شما را لباس
 پوشانیده باشد او را بشما بخشیدم دست او را بگیرد و بنجاشیش بهشت در آید لا اله الا الله
 یا و سی المضلین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند که راه راست نمائی گمراه کرده
 شدگان است لا اله الا الله و لیل الحائرین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی
 راه نمائی حیرانان است لا اله الا الله اما ان الخالقین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند

که ایمن گردانند و ترسند گانست لا اله الا الله غیاث المستغیثین یعنی نیست معبود حق
مگر خداوندی که فریاد رس فریاد خوانان است لا اله الا الله خیر الناصرین یعنی نیست
معبود و برحق مگر خداوندی که بهترین یاری دهندگان است و در سوره بقره و تفسیر آیه کریمه لا اله الا
الله میفرمودن تا چنین گفته اند که لضره اخضر از موعود است زیرا که لضره مخصوص است بمنفع فرس لضره
دادنی باشد بطریق دفع غم و او سبحانه خیر الناصرین آنست که قوت او در دفع غم از قوت همه اهل
الضره زیاده است و دیگر آنکه لضره از بغیر عن و طبع است و دیگر آنکه قوت لضره او از خود و سبب
و آن دیگران از وی و دیگر آنکه او را از جهت لضره شتقی لائق نامشود لا اله الا الله خیر الناصرین
یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که بهترین نگاه دارندگان است و او سبحانه خیر الناصرین است
بجهت آنکه هر چه داخل در تحت حفظ او شود از جمله آفات محفوظ گردد و دیگری را مجال دخل در د
نباشد بخلاف حفظ دیگران و دیگر آنکه او را در حفظ گرانی و مشقت نمی باشد چنانکه ولایوده حفظها
بخلاف دیگران و دیگر آنکه حفظ او بلا غرض و طمع است بخلاف دیگران و دیگر آنکه او را هرگز غفلت
نمی باشد نسبت با آنچه در صد و حفظ او است بخلاف دیگران لا اله الا الله خیر الناصرین
یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که بهترین وارثان است و او سبحانه را وارث از ان گویند که او
از وارث اینست که مال از میت یا و ماند و شک نیست که همه او باب موال فانی خواهند شد و مال
ایشان با و خواهد ماند کما قال کل شیء مالک الا وجهه و الله میراث السموات و الارض اما آنکه او سبحانه
وارثان است از آنچه تواند بود که هر وارثی که هست مال را از مورث خود بطریق نیابت میگیرد و
حق سبحانه بطریق اصالة میگیرد و الله مافی السموات و مافی الارض و دیگر آنکه بعضی از ورثه مثل فرج
و زوجه از ان قبیل اند که مال میگیرند از میت اما متعهد اولاد میت نمیشوند اگر آن اولاد از ان قبیل
نباشد و حق سبحانه وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و متکفل اولاد و عیال میت است که و مان
و ابی الارض الاعلی الله رزقما و دیگر آنکه هر وارثی که هست از مال میت میگیرد و او غالب نیست
که او را بدغای و استغناء نمیکنند و حق سبحانه و تعالی وارثی است که از مال چیزی نمی گیرد و او غالب
چنانست که میت را می آمرزد و رحمت میکند که و ما کان الله غفوراً رحیماً و دیگر آنکه هیچ وارث را آن
قدرت نیست که میت را از عذاب خلاصی دهد هر گاه که خواهد حق سبحانه وارثی است که قادر است

برین معنی چنانکه گفته لعنقر لمن یشتا و دیگر آنکه هر وارثی که هست محتاجست بمال مورث خود و حق سبحانه وارثی است که احتیاج ندارد بمال میت چنانکه گفته یا ایها الناس اتقوا الفقر الی الله و الله هو الغنی و دیگر آنکه هر وارثی که هست خواهد مرد حق سبحانه وارثی است که هرگز نمیرد چنانکه گفته کل شیء لک الا وجهه و دیگر آنکه هر مورثی که نیست او بموت از وجود او میشود و او وارثی هست که مورث بموت نزدیک او میرود و چنانکه گفته بطریق حکایت از بندگان که انا لله وانا الیه راجعون لا اله الا الله خیر الحاکمین یعنی نیست معبود برحق مگر خداوند که بهترین حاکمان است و او سبحانه بهترین حاکمان ازان جهت تواند بود که در حکم او جور نیست و دیگر آنکه او در حکومت خود هرگز از کسی رشوت نگیرد بخلاف حاکمان دیگر و دیگر آنکه او سببی نه گاه باشد که حکم کند میان دو کس در آخرت و بر ظالم ظاهراً هرگز داند ظلم او را و مع هذا مظلوم را چندان خیر دهد از بهشت که راضی شود و ظالم را خلاص گرداند و دیگر آنکه هر حاکم که هست هر گاه که اهل حضومت نزد او بسیار شوند که بیکبار میان همه حکم نکند بلکه بتدریج و ترتیب میکند و او حاکمی است که میان خلق اولین و آخرین در طرفه العین حکم میکند چنانکه گفته ان الله سریع الحساب و دیگر آنکه گاه باشد که کسی بیفرمانی او کرده باشد و او حکم کرده باشد لظلم او و ظالم عذر دروغی گوید و او بانکه عالم است بکذب و عذر دروغ او را قبول کند و گاه باشد خود تعلیم عذر کند چنانکه بندگان گفته مصرع اسی گناه آمرز عذر آموز من * و گاه باشد که بر یکی حکم کرده باشد که او را بدو رخ بریزد و باز او را بخشد بنا بر حسن ظن آنکس بعفو او و دیگر آنکه حکم او چنان محکم است که بتعکس او تغییر نتواند و او الله حکم لا یستعبد لکم الا الله خیر الرزاق یعنی نیست معبود برحق مگر خداوندی که بهترین رزق دهنندگان است و انیکه حق سبحانه بهترین رزق دهنندگان است ازان جهت است که غیر او بحسب صورت رازق هست زیرا که غیر او هرگز دیگری را رزق و عذاب از مال خدا سی سبانه میدهد و اما خدا سی سبانه رازق حقیقی است هر چه بخواهد میدهد از مال خود میدهد و دیگر آنکه هر دیگری را رزق بچون خواهد گفت بیند رزق از او باز گیرد و او سبانه رازق است که رزق همه فساق و کفار درین ندارد و دیگر آنکه هر که دیگری را رزق دهد در بعضی اوقات بآن محتاج تواند شد و او رازقی است که آنچه میدهد هرگز بآن محتاج نیست و دیگر آنکه رزق رازقان القطاع دارد و او ابد الابد و رازق است و دیگر آنکه هر رازق که هست گاه در تحصیل

آن مشقت میکشد و او را رزق است که ایجاد رزق بسبب ولت میکند چنانکه گفته اند اما امره اذا اراد تمیضا
 ان يقول لکن فیکون و دیگر آنکه هرگاه دیگری را رزق دهد اغلب آنست که بلا غلط فایده میدهد
 یا دنیوی یا اخروی و او نه چنین رزقست چنانکه گفته اند اما رزق من رزق و ما اريد ان يطعمون و
 دیگر آنکه هر رزق که هست رزق او تربیت جسم مرز و قست و او را رزقست که فایده او بجان و تن
 هر دو میرسد و دیگر آنکه هر رزقی که هست رزق او نمیرسد بگناب مظاهره و او را رزق نیست که تربیت
 رزق او میرسد بجمام ظاهره و مخفیة مثل جن و انس و آنها که حالا در شتند از جوایب و دیگر هر دو را
 قاصد بختند بکسب هر رزقی که مطلوب و مرغوب مرز و قاست و او قادر است برین لا اله
 الا الله خیر الفاتحین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین فاتحانست و در
 قرآن واقعست که ربنا افتح بینا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین و مفسران آنرا دو نوع
 تفسیر کرده اند یکی اینکه فاتح از فتح است یعنی حاکم است پس فاتح بمعنی حاکم باشد از اینجا
 که قاضی را فتح گویند و دوم آنکه این فاتح از فتح بمعنی بیان شکل است و تمیز کردن میان دو امر
 مشبه و از اینجا است فتح مشکلات پس فاتح بمعنی تمیز کننده و بیان کننده باشد و این هر دو بمعنی
 اینجا مستقیم اند اما معنی اول مکرر میشود نظیر خیر الحاکمین که بگذشت و اینجا یک معنی دیگر است که بتفاوت
 مناسب مقام است و آن معنی نیست که فاتح از فتح بمعنی کشادن مطلق باشد اعم از کشادن
 امر مشبه و کشادن چیزی دیگر آنکه میگویند یا فاتح باب قلبی و در قرآن فتح باین معنی نیز آمده
 چنانکه گفته اند انما ابواب السماء حق سبحانه و تعالی برین تقدیر خیر الفاتحین از اینجا که باشد بفتح میکند
 بر سالکان راه ملکوت را و باب جبروت را و باب لا هوت را و فتح هیچ فاتحی باینجا نمیرسد و دیگر آنکه
 فتح او را دیگری تغییر تواند داد چنانکه گفته اند ما یفتح الله للناس من حمة فلما ممسک اما بخلاف فتح
 دیگران و دیگر آنکه او در فتح محتاج بغیر نیست بخلاف دیگران که در فتح محتاج اند بوی لا اله الا
 الله خیر الغافرین یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که بهترین آمرزندگانست و اگر
 گفته شود خیر الغافرین دلالت میکند که غیر خداوند سبحانه تواند که کسی را بپایا مرزد و این روایت
 زیرا که در قرآن آمده و من یعترف الذنوب الا الله یعنی کسیست که بپایا مرزد و گناهان را غیر خدا یبغض
 و دیگر بعضی رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم میگردد که اگران را که گویند در مقام مستحقان

کہ فاغفر لی فاللہ یغفر الذنوب الا انت یعنی بیا مرز مرا کہ بدستی شان انیست کہ نمی آمرزد گنہا
غیر تو دیگر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہے خود میگفت سبحانک الی ظلمت نفسے فاغفر لی
فانہ لا یغفر الذنوب الا انت یعنی یا کی تو از ہمہ عیبها من ظلم کردم بر نفس خود پس بیا مرز مرا کہ نمی آمرزد
گنہا ہن اخیر تو گویم کہ گناہ دو نوعست یکی گناہی ست میان بندہ و حضرت حق سبحانہ دیگر گنہا ہست میان بندہ و بندہ دیگر
و حضرت مغفرت نظر گناہ اول خاصہ حضرت حق سبحانہ و اما مغفرت گناہ دوم را حضرت حق سبحانہ
تفویض بعباد حق کرد و او را اجازت دادہ کہ اگر خواہد ظالم را بخشد بلکہ مظلوم را تبرئ و بخیر
کردہ بر مغفرت ظالم چنانکہ فرمودہ و لمن عہد و عفران و لک من عزم الا و یعنی ہر آئینہ کسی کہ عہد کند
بر جفا ی دشمن و بخشد او را و ترک انتقام کند ہر آئینہ کہ این سبب و بخشیدن از امور نیست کہ فرض
کردہ است او را حق سبحانہ یعنی مثل امور مفروضہ است و بجای آوردن نیست دآن وجوبہ
کہ مذکور شد در عفارسی کہ در لا الہ الا اللہ العزیز العفار ہست جاری است و خیر العافین
و انبیا و وجہ دیگر ہست دآن اینست کہ او حق خود را می بخشد و دیگران حق خود را نمی بخشد و شک
نہست کہ حق وی اعظم حقوق است و دیگر آنکہ تا او دیگری را توفیق ناید نہ تواند کہ مظلوم ظالم را
بخشد بخلاف او کہ او محتاج بتوفیق کس نیست و وجہ دیگر آنکہ بعد از مغفرت نیز رحمت میکند چنانکہ
در کشیری از مواضع قرآن کہ جمع کردہ میان مغفرت و رحمت پس وی بہترین آمرزندگان باشد
و وجہ دیگر آنست کہ بگذشت تفسیر اکرم الا کریم کہ چون گناہی شخصی را بخشد آن نوع گناہ را
از ہمہ کس بیا مرزد و وجہ دیگر آنکہ آدمی آمرزد و از عاصی بیک عذر ہزار کبیرہ را چنانکہ گفتہ اند
اذا اعتذر الصدیق الیک بوما تجاہد عن معصیت الکثیرہ + قال الشافعی
+ حدیثا باسناد صحیح عن مغیرہ + بان قال النبی یقبل ربی + بعدد واحد الف کبیرہ یعنی
بر گاہ کہ دوست تو عذری بیاورد بتوبہ روزی در گذارد گناہان بسیار و از برای آنکہ امام شافعی
رضی اللہ عنہ روایت کردہ است حدیثی باسناد درست صحیح از مغیرہ بن شعبہ رضی اللہ عنہ کہ گفت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد و پروردگار من بیک عذر ہزار گناہ کبیرہ را و دیگر آنکہ عاصی
عذر تعلیم میکند و گاہ است کہ عذر دروغ را قبول میکند وی آمرزد لا الہ الا اللہ خیر المرء حمید
یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی کہ بہترین رحم کنندگان است ہر وجہ کہ در رحم المرء حمید

آن وجوه جاریست و رحمت دیگر نیز هست اینها که رحمت او ذاتیست یعنی ناشی از ذات او و رحمت دیگران پر تو رحمت اوست لا اله الا الله و حسده یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوند سبحان تنها و صدق و عده یعنی راست ساخت و عده خود را و لضر عباد و یاری کرد بنده خود را و اعانت زحمت ده و غالب گردانید لشکر خود را و هزم الا حزاب و حاره و حریمیت داد جماعتها را مخالفان را تمام و لاشئى بعد و هیچ چیز نیست بعد از خداوند سبحان و باید دانست که درین کلام سه احتمال است اول آنکه مراد ازین کلام آن باشد که هیچ چیز موجود نیست و راسی خداوند سبحان نه میگویند و در خانه کسی نیست بعد زید یعنی در خانه کسی نیست و راسی زید پس مراد از وجود و وجود حقیقی باشد که نشاء را و از غیر نباشد و لفظ بعد بمعنی و را باشد چنانکه در آیه کریمه و البصر بیده من البصر یعنی محیط را مدد کند و راسی و بی هفت دریا و دوم آنکه مراد ازین آن باشد چیزی نیست آنردی یعنی وی آخرت هر چیزی و چیزی نیست آنردی پس لفظ بعد بمعنی آخر باشد چنانکه در حدیث است که انك اثار فلین بعدك شئ و سیوم آنکه مراد ازین باشد که چیزی موجود نیست اگر خدای سبحان نباشد زیرا که منشاء وجود و شفاء همه اوست و این مثل آنست که گویند زراعت نیست بعد تابستان یعنی زراعت نیست اگر تابستان نباشد لا اله الا الله اهل النعمه یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی که صاحب همه نعمتهاست و اعانت و لام که در النعمه است از برای تهفراق است و اهل بمعنی صاحب است چنانکه میگویند فلان کس اهل علم است و اهل فضیلت است و اهل کمال است و له الفضل و مراد راست فضل بان معنی که که بعض از بندگان بطریق فضل معامله میکنند در دنیا و آخرت بطریق عدل یا بان معنی که هر فضل و فضیلتی که در غیر است از آن اوست یعنی از و آمده است و له الشاء پس و او راست شناسانیک گویند یعنی اوست مستحق شناسی نیک زیرا که هر کس را که شناسی نیک گویند آن شناسی بجهت فضیلت است که بفضیلت از و آمده است پس فی الحقیقه او باشد مستحق شناسی بر غیر لا اله الا الله عده و خلقه یعنی میگویم لا اله الا الله بعد مخلوقات و بی و زرت عرشه و بوزن عرش خدای سبحان یعنی میگویم لا اله الا الله بوزن عرش خدای تعالی یعنی بمقدار وزن گردانی عرش زننه مصدر است بمعنی وزن همچو عده یعنی وعده و عرش خدای سبحان چنان بزرگست که در حدیث آمده که گفت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست نسبت آسمان و زمین نسبت کبرسی مگر همچو حلقه و بیابانی و ناز
 کبرسی نیست نسبت بعرش مگر همچو حلقه و بیابانی و رضا و نفسیه و بمقدار رنده ذات خدا
 سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله آن مقدار که راضی شود خدای سبحانه از من و یا آنکه رضای خدا
 سبحانه بسیار است همچو رحمت او و من میگویم لا اله الا الله مقدار رضای خدای سبحانه و بعضی گفته اند
 که معنی رضا و نفسیه انیست که همچنانکه راضی شود خدای سبحانه بپس میگویم از روی اخلاص و دیگرند
 نقطه ضای را درین مقام و در سایر موضع که واقع شده محدثان و ضابطان تصحیح کرده اند بکبریا
 و الف تنها و در کتب لغت نیز باین وجه تصحیح یافته اما آنکه بعد از الف هزه باشد آن مخالف تصحیح محدثان
 و اهل لغت است و بعضی گفته اند که اگر بعد از الف هزه بیاید البته حرف را بفتح باید خواند که مصدر نیز
 باین نوع آمده اما این وجه نیز مخالف ضبط ارباب حدیث است و بعد از کلمات بسیار سخنان
 خدای سبحانه یعنی میگویم لا اله الا الله بسیار سی سخنان او و گفته اند که مادمثل مادمست معنی زیاد
 و کثرت آمده و اما ظاهر آنست که مادمعبارت است از چیزی که بآن کتاکرده شود و همچو سیاهی و
 باید دانست که کلمات حق سبحانه غیر متناهی است زیرا که مقرر شده که او متکلم است از ازل تا ابد و
 بر ملکوت او روایت نیست و حق سبحانه از کثرت کلمات خود و بعضی از مواضع قرآن باین نوع خبر داده
 قل لو کان البحر مداد الکلمات لبی لنفد البحر قبل ان تنفد الکلمات بلی و بوجیهنا ریشه مدام یعنی بگو
 ای محمد که اگر باشد دریای مویط مداد کلمات پروردگار من هر آنیه تمام شود و دریای بیش از آنکه تمام شود
 کلمات پروردگار من اگر چه بیایم مثل آن و دریای مداد و دیگر موضوع و دیگر بیان کثرت کلمات میکند
 بمبالغه زیاد و است برین چنانکه گفته و گوآن آمانی الارض من شجرة اقلام و البحر میده من سبعة اجرة
 مانفدت کلمات الله یعنی اگر باشد آنچه در زمین است از درخت قلمها و دریای محیط را مد و کند و راک
 و سی هفت دریای دیگر تمام نشود و کلمات سبحانه و بعضی گفته اند مراد کلمات اله کلمات است که تفسیر کرده
 شود بآن از معلومات خدای سبحانه پس غرض از بیان کثرت کلمات آن کثرت معلومات حق سبحانه
 باشد و باید دانست که هرگاه که بنده گوید لا اله الا الله عدد و خلقه عادت الله باین جاری شده که می
 فرماید لا اله الا الله را براسی آن بنده بعد و مخلوقات خدای سبحانه و بنابر این سخن باین نسبت
 که بجهت رسیدن از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ثواب و فضلی را بنده آرزوی برد حضرت حق سبحانه

آن را در نامه اعمال و سنج نویسد و آنگاه باشد که بنده در نامه اعمال خود ناگفته یا بدو پیرسد از جهت آن
گویند این آن اعمال است که آرزو برده بود و همچنین هرگاه که گویند زنده عرش می نویسند بوزن عرش
و همچنین است و رضا نفس و مادی کلمات که در هر یکی از اینها می نویسند مقتضای آن همچنین این چهار لفظ را
یعنی عدد و خلقا لی اخره و عقب هر چه آورده شود مانت سبحان الله عدد و خلقا لی اخره همچنین کثرت را افاد
میکند و اصل در کثرت عدد و قول گفتن عدد و خلقه و امثال آن حدیثی است که در صحیح مسلم آورده که
گفت جویریة زوجه بنی صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر بدرآمد از پیش وی در اول روز در آنوقت که بگذارد
فرض بامداد او جویریة رضی الله عنهما در جای نماز خود بود و بعد از آن برگشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن روز که در چاشت در آمده بود و جویریة رضی الله عنهما هنوز نشسته بود گفت آیا همیشه بهمان
حالی که گذارشته بودم ترا بآن حال گفت آری گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که گفتیم بعد از تو
یعنی بعد از بد آمدن پیش تو چهار کلمه را سه بار گفته ام که اگر بر کشیده شود گفتنهای مرا آنچه تو گفتی
از امتیاز روزی آینه که غالب آید گفتنهای من گفتنهای تو سبحان الله و بحمد الله عدد و خلقه و رضا نفس
و زنده عرش و مادی کلمات لا اله الا الله صاحب لوح و دایرة الفروانیة القدیمیه الالهیه
الابدیه یعنی نیست معبود و برحق مگر خداوندی که صاحب صفت وحدانیه است و فردانیه است
و قدیمیه و ازلیه و ابدیه و ظاهر آنست که حرف عطف اینی مقدر باشد زیرا که خبر بعد از خبر و صفة
بعد از صفة و حال بعد از حال می باشد اما مضاف بعد از مضاف الیه مشهور نیست و وحدانیت
عبارت است از یگانگی در ذات باین معنی که شریک ندارد در حقیقت و با هیئت خود فردانیه عبارت است
از یگانگی در صفات الوهیه و همچنانکه که ذات اشیا شریک نیستند در حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی
همچنین صفات وی اشیا شریک نیستند با صفات سبحانه و حقیقت صفات وی پس اگر چه میگویم
حق سبحانه سمیع است و بنده سمیع است اما حقیقت و خاصیت سمع حق سبحانه دیگر است و از آن نبند
و گیر همچنانکه حقیقت و لذت میوه بهشت دیگر است و از آن میوه دنیا دیگر اگر چه هر دو میوه در
صورت و رنگ شریک باشند و قدیمیه عبارت است از قدیم بودن و قدیم لغت چیزی گفته را گویند
چنانکه میگویند گناه قدیم است و حدیث و در اصطلاح فقهای قدیم چیز است که اول او را کمال
سال ترین مروج یا دنا داشته باشند و در اصطلاح شکلین قیوم موجودیست که وجود او اول ندارد و همراه

اینجا نیست و ازلیت عبارت است از از برای بودن و از برای آنست که مستمر است وجود او دراز منتهی قدر
 غیر متناهی از جانب ماضی و ابدیه عبارت است از ابدی بودن و ابدی آنست که وجود او آخر و نهایت
 ندارد و لکیشن له صمد و لاند و لا شیه اولاً شریک یعنی نیست او را ضد و نه ند و نه مانند و
 نه شریک و ضد چیزی آنست که شریک او نباشد در ماضیت و حقیقت و در میان ایشان مخالفت
 باشد نه موافقت همچنین است ند پس عرض از نفی معبود از نفی ضد مگر از مبالغه باشد و اما شبه در لغت
 بمعنی مانند است و همچنین شریک بمعنی مطلق انبار است امام او از شبه اینجا مانند می است که شریک
 باشد در ماضیت اعم ازین که مخالفت باشد یا موافق و مراد از شریک نیز در شریک در ماضیت مخالفت
 یا موافق و مراد از شریکی تشریک است ماضیت اعم از مخالفت و موافقت پس نفی شبه و شریک
 بعد از نفی ضد و ترقی باشد لا اله الا الله و حده لا شریک له لا ملک و له الحمد یعنی
 نیست معبود و برحق مگر خدا آنکه تنه است نیست شریک او را در الوهیت او راست ملک یعنی الوهیت و
 او راست حیدگی و یسیت یعنی زنده می سازد و می میراند و هو حی لا یموت و او زنده است
 که هرگز نمی میرد بیدار و الحیر یعنی بید قدرت او است خیر اگر گفته شود که شر نیز بید قدرت او است پس خیر
 چرا او را جواب گویم بجهت آنکه گفته اند مقصود بالذات خیر است و شر مقصود از هر شری آن خیر
 کلی است که دشمن او است و یا این جهت که نسبت شر با ترک ادب است پس تصریح نکرد بوی
 و ادا کرد او را باشارت در آن قول که و هو علی کل شیء قدیر یا ازین جهت شر مطلقاً صادر نشود و ازین
 زیرا که شر در صورت و نسبت با آنچه بر وی واقع میشود شر است اما در ذات خود و نظر بجلالت
 خیر محض است و لکن گفته اند هیچ خیر قبیح نیست از حق سبحانه و اگر گفته شود که پس وجود کفار محض
 خیر باشد در ذات خود و حال آنکه بدی است که در وی خیر نیست هیچ اعتباری جواب گویم که
 وجود کفار در ذات خود خیر محض است زیرا که مبادی صفات کمال خواهد شد و در نفس وجود شر
 نیست بلکه شری و در عدم ایمانست و عدم ایمان صادر نشده از حضرت حق سبحانه بلکه او امر است
 مستمر از انزل و لکن گفته اند وجود آنجا که باشد محض خیر است اگر شری بود و راجع بغیر است پس هر چه
 از و صادر شود خیر محض است و اگر شری تعلیم کرده شود و آن بنا بر امر است که از و صادر نشده و
 هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز قادر است و سلف ترمذی و ابن ماجه وار شده

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که در آید در بازار گوید لا اله الا الله و حده لا شریک لله الملك الحق
یکمی و بیست و هجده و هجده و علی کل شئی قذیر نویسد خدا می تقاضای دی هزار هزار یکی و
محو کند از وی هزار هزار بدی و بلند گرداند برای وی هزار هزار درجه و بنا کند برای وی خانه و بیست
و الیه المصیر یعنی بسوی اوست بازگشت بعد از مردن هو الاول و الآخر و الطاهر
و الباهر یعنی اوست اول هر چیزی ازین جهت که پیدا کننده اوست و آخر هر چیزی بعد از
قضای او و اوست ظاهر الوجود باعتبار کثرت الدلیل و اوست باطن باعتبار حقیقت که در نمی یابد
اورا هیچ عقلی و حسی یا اوست ظاهر یعنی غالب بر هر چیزی و در حدیث آمده که گفت پیغمبر

صلی الله علیه وآله وسلم انت الاول فليس قبلك شئ وانت الاخر فليس بعدك شئ وانت الظاهر
فليس وذاك شئ وانت الباطن فليس دونك شئ وكفته انداول و آخر از برای جمع بین الوصفین است و
او میانه از برای جمع بین المجموعین و لهذا قيل فی تفسیر هذه الآیه اسی هو الجامع بین الصفات المقابلة
و شیخ شبلی قدس سره گفته که چون توان سخن کردن و صفات ذاتی که جامع است بین الاضداد و
بعضی گفته اند که این قول که الاول و الآخر و الظاهر و الباطن اشارت است بآنکه وجود حقیقی حضرت
سبحانه راست و لیس نه دیگری را پس گویند وجودی نیست غیر را و چون غیر را وجود نباشد پس این صفات
مذکوره مختص در ذات او باشد و هر یک یکی شئی علیم و او بر همه چیز عالم است و در لغات در ذکر شیخ
ابراهیم بن عیسی قدس سره آورده که ابراهیم خواص قدس سره گفته است که در بغداد بودم بر کنار جاده
و ضو میساختم کسی را دیدم که ازان جانب دجله بروی آب می آمد روی بر زمین نهادم و گفتم که بهتر
و جلال تو که روی بر ندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسی را دیدم بیامد و مرا پاهای بختنا پند گفت
هر گاه خواهی که کس را از اولیای حق شناسی بگو هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو لکل شئی علیم
لیس که شئی یعنی نیست مثل وی چیزی بد آنکه مثل چیزی آنست که شریک او باشد در ذات
و حقیقت و دیگر آنکه گفته اند کاف تشبیه اینجاست یعنی نیست مثل او و شریک در حقیقت او هیچ چیز
و هو السميع البصير یعنی او است شنوا و بینا اگر گفته شود که سمیع و بصیر را چون توان حصر کرد و آن
در ذات او سبحانه و حال آنکه مخلوقات نیز سمیع و بصیر اند گویم این حصر بنا بر آنست که سمیع و بصیر مخلوق
را اعتبار نکردیم بنا بر آنکه سمیع و بصیر مخلوق حادث است و فانی نیز میشود و هر چه اول و آخر وی عدم

میان او نیز عدم است یعنی او متبرکه که عدم است همچنانکه ظاهر میشود و از نظر متغیر میان الدین و از نصاب تحقیق
 در آثار حول بدو را اول و آخر و از کفر متوسطه بین الایمانین و یا بنا بر آنکه سمع و بصر مخلوقات وافی نیست
 بجمیع مصنوعات و مبشرات مثل سموعات و مبشرات بعیده و هر چه ناقص است متبرکه که معدوم است چنانکه
 ظاهر میشود و در و صنف که تمام است و در مالی که بنصاب نرسیده باشد و در جاریه که سر متبره در
 صلوة از دنیا یا بهر بنحو از حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر یعنی کفایت گرد ما
 خدا نیست سبحانه و نیک وکیل است حق سبحانه و نیک خواجه ایست و نیک یاری و همدایست و مرا
 بوکیل اینجا آنست که کسی کار خود را با و گذاشته باشد نه آنکه مامورانیکس باشد و سرور تثلیث این کلمه
 آنست که کلام را این کلمه را داخل تمام است و تسهیل امور صعبه چنانکه تجربه معلوم شده است و اگر چه تکرار
 بدو بار حاصل میشود و اما ختم عمل بر فرد مجبوست عند الله چنانکه در صحیحین آمده که حق سبحانه طاق است
 و دوست میدارد طاق را و اول مکرری که فرد باشد ثلثه است و قال فی تفسیر القاضی حسبنا الله
 حسبنا و کافینا من احسبه اذا کفاه و یدل علی انه معنی المحسب انه لا یستفید با لا صافه تعریفی قولک
 بذراجل حسک حق سبحانه از خاصیت این کلمه در دفع خوف و اندوه همچنین خبر میدهد که قالو حسبنا الله
 و نعم الوکیل فالظاہر بجمیع من الله و فضل کم سیسثم سور و اعتبار صواب ان الله یعنی پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم و جمعی از مومنان که بدر آمده بودند بقصد احوال آنکه ترسانیده بودند ایشانرا شخصی که کفار بشو
 و عذمت تمام جمع شده اند از برای شما ایشان گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل پس برگشتند بهمت بزرگ
 از خدای سبحانه که آن نیت است و ثبات بر ایمان و بفضل بزرگ که آن رنج است در تجارت در حالتی
 که نرسیده بود ایشان بدی مثل جراحت و مکر عدو و پیروی کردن رضای خدای سبحانه را و درین
 ایوداد و آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه غالب آید بر تو چیزی بگو تسبی الله و نعم الوکیل
 عنقریب ربنا و الیک المصیر یعنی پیخواهم آمرزش ترا اسی پروردگار ما و بسوی تست
 بازگشت بعد از مردن اللهم لا مانع لما أعطیت یعنی الهی نیست منع کننده مر چیزی را که داد
 تو و اگر گفته شود که چه صورت دارد منع چیزی که داده است زیرا که منع پیش از دادن می باشد
 نه بعد از دادن گوئیم مراد ازین دادن ازسے است که راجع بقدر بر او نیست
 و لا یمنع لما منعت یعنی نیست دهنده مر چیزی را که نداده و لا را و لا قضیت یعنی

نیست رو کند و مرا آنچه را حکم که قضا کرده تو دینیز میتوانی که لفظ ما در اول و آخر مصدریه باشد یعنی نیست
 مانفی و اذن ترا و نیست رو کنند و قضا ترا اما موصوله در جمیع مواضع مثلثه مستقیم است و لا منفی
 و الحمد لمنک الحمد یعنی نفع نمیکند صاحب غنا را بجای تو غنائی او یعنی غنائی تو غنائی او و دوبار
 سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند تراست ازین که
 باشد اورا شریک و بلند تراست از همه چیز بخشنده بنهایت و در سوم بار بخواند سبحان ربی العلی الاعلی
 الکریم الوهاب یا و هاب یعنی پاکست پروردگار من که بلند است از نیکه باشد اورا
 شریکی و بلند تراست از همه چیز و کریمست و بخشنده است از بخشنندگان و اظهر آن مینماید که یا و هاب
 از همه مابعد خود باشد یعنی و هاب سبحانک الی آخره سبحانک ماعبدناک حق عبادتک یعنی
 پاکی تو شایسته ایم ترا پیش حقیقی یعنی لایق تو سبحانک ماعرفناک حق معرفتک
 یعنی پاکی تو شناخته ایم ترا لایق شناختن تو سبحانک ما ذکرناک حق ذکرک یعنی پاکی
 تو یاد نموده ایم ترا یاد کردن لایق تو سبحانک ما شکرناک حق شکرک یعنی پاکی تو شکر
 نگفته ایم ترا شکر لایق تو و باید دانست که هر یک از عدم عبادت مذکوره و عدم معرفت و عدم
 ذکر میتوان که علت مابعد خود باشد باین معنی که عدم عبادت لایقه سبب عدم معرفت لایقه است
 و عدم معرفت لایقه سبب عدم ذکر لایقه است زیرا که ذکر لایق موقوفست بر معرفت لایقه پس
 چون معرفت لایقه نباشد ذکر لایق صحیح نخواهد بود و عدم ذکر لایق سبب عدم شکر لایق است
 زیرا که شکر لایق موقوف بر ذکر لایق است پس چون ذکر لایق نباشد شکر لایق نخواهد بود
 بلکه میگویم که هر یک از امور مثلثه مذکوره معلول بعد خود است باین که عدم عبادت لایقه بجهت عدم معرفت
 لایقه زیرا که تا کسی اورا نیک نشناخته باشد نیک نمی پرستد و عدم معرفت لایق بجهت عدم ذکر لایق
 و آن ظاهر است و عدم ذکر لایق بجهت عدم شکر لایق است باین معنی که هر که شکر لایق نگفت توفیق
 ذکر لایق نیافت سبحان الله الا بعد الا بعد یعنی پاکست خدای که ابدی است و ابدی نیست
 که وجود آنرا نهایت نباشد و آنرا ختن یا می ازین قول که لا یدری الخیات قیاس است و مگر ابدی
 از جهت تاکید مبالغه است سبحان الله الواحد الاحد یعنی پاکست خدای که یگانه است
 در صفات و یگانه است در ماهیت و حقیقت سبحان الله الفرد الصمد یعنی پاکست خدای

که یگانه است و منزه است که قصد او کرده میشود و در حاجتها سبحان الله رافع السموات بنیر
عمد یعنی پاکست خدای که بلند سازنده آسمانهاست بی ستون سبحان الله الذی
لم یخذ صاحبه ولا ولد یعنی پاکست خدای که بنوه است اورا زن و فرزند سبحان الله
الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد یعنی پاکست خدای که نزا بنده است دیگری
نادر اورا نزا اینده است و یکی نمی نبوده است اورا همتای دیگری سبحان الملك القدوس
یعنی پاکست پادشاهی که پاکست از همه عصی سبحان ذی الملك و الملکوت یعنی پاکست
صاحب ملک و ملکوت گفته اند عالم جمیع الوجودات راجع بدو قسم است یکی عالم ظاهری و یکی عالم باطن
عالم ظاهر آنست که اورا بخواس ظاهره توان در یافتن و او را سه نام است عالم ظاهر و عالم ملک
و عالم شمول و قسم دوم عالم باطن است که اورا بخواس ظاهره در نتوان یافت و او را هم سه نام است
عالم باطن و عالم ملکوت و عالم غیب و باز عالم غیب دو قسم است یکی آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی
نظیر کرده بر ادراک آن و مختصر است را حجاب از جانب حق سبحانه و آنست مراد از غیب
آنچه که گفته و عنده بفتح الغیب لا یعلمها الا بولیه یعنی نزد اوست مجزئتها غیب یا کلیدهای غیب
نمیداند و او را مگر دو قسم دیگر آنست که دلیلی لغیب کرده بر ادراک آن مانند قیامت و احوال آن
و بهشت و دوزخ و احوال آن که آیات قرآنی و دلائلی اند منصوبه از برای ادراک آن و قسم ثانی
و افضل است در آن غیب که گفته می کنند للفقیر و الذین یؤمنون بالغیب سبحان ذی العزّة
والعظمت و القدرة و الهیة و الجلال و الجمال و الکمال و البقار و الثنار
و النضار و الالار و الکبریار و الجبروت یعنی پاکست خداوند صاحب
عزت و عظمت و قدرت نامیه و هیبت و جلال و جمال و کمال و بقار و ثنار و کبریا و جبروت
و صاحب بزرگی ذات و بزرگی صفات و جلال در لغت یعنی بزرگی است و جمال بمعنی خوبی و
نزد و تکلیفین جلال عبارت است از صفات سلطیه مثل آنکه حق سبحانه جبروت نیست و جبروت نیست
و در مکان نیست و مانند اینها و جمال عبارت است از صفات ثبوتیه مثل آنکه حق سبحانه زنده است
و عالم است و جمیع است و تعبیر است تا آخر صفات ثبوتیه و اما نزد اهل تصوف جلال عبارت است
از صفات قهریه و جمال از صفات لطیفه و اما آنکه حق سبحانه صاحب ضیاء نیست باین معنی است که

که هر فیای که هست آنان اوست و ناشی از دست سبحان الملک الحی الذی لا یتام
ولایموت یعنی پاکست آن بادشاهی که دنده است و خواب نیکنند و نمی میرد سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکة و الروح یعنی او متبره است از نقصان و پاکست و دور است از
عیب و پروردگار است و پروردگار ملائکه و روح است و بعضی گفته اند این روح عبارت است
از ارواح اموات و عدم جمیعش بنا بر آنست که اسم جنس است و بعضی گفته اند روح عبارت از جبرئیل
علیه السلام و تخصیص او بدگر بعد از ذکر ملائکه از جهت شرف اوست چنانکه در آیه کریمه من کان
عدوا لیه و ملائکته و رسله و جبرئیل الایه بعضی گفته اند روح جماعتی اند از خلق که حافظان آدمیان
و بعضی گفته اند فرشته است موکل بر ارواح و بعضی گفته اند روح جمعی اند از مخلوق که نمی بینند ملائکه
ایشان را مگر در شب و در در تاج الاسامی گفته روح فرشته است که تنها یک صفت است و باقی اثرها
یک صفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یعنی پاکست خدا و تعالی
از هر عیبی و نقصانی و حمد مر خدایا سبحانه و نیست معبود بر حق مگر خداوند تعالی بزرگست از هر چیز
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی نیست حیل و تدبیری و نیست قوتی و قدرتی
مگر بتوفیق خداوندی که غالبست از شرکت غیر در حقیقت و صفات و الوهیه و او بزرگوار است و خلق است
که حقیر است همه چیز با نسبت با و اللهم انت الملک الحق الذی لا اله الا انت یعنی الهی
تویی بادشاه سزاوار بادشاهی که نیست معبود بر حق مگر تو و گفته اند هفتاد هزار فرشته مسخر اند که هر گاه که
این کلمات گفته میشود آن هفتاد هزار فرشته همه بسجده می افتد و از اینجا است که قاریان او را چون اینجا
میرسند بر موافقت آن ملائکه سر خود را پست میکنند و اشارت بسجده میکنند و سجده تمام میکنند زیرا که
در روایه آمده که سجده که غیر سجد به صلاتی است و غیر سجده تلاوت و غیر سجده شکر مگر در سجده یا الله
بر آن ملائکه اسم ذاتیست که جمیع صفات است و در صحیحین وارد شده و فضیلت نود و نه نام که
گفت پیغمبر علی الله علیه و آله و سلم که تحقیق که مر خدایا سبحانه نود و نه نام است صد است مگر یکی کم هر که
احصا کند آنها را در آید در بهشت و در مصداق گفته که احصا بسمه معنی می آید شمردن و دانستن و توانستن
یعنی طاقت و توانائی پس اگر در حدیث معنی اول مراد باشد جز او مذکور شالست عالم معنی این
اسما را و غیر مراد اگر معنی ثانی مراد باشد جز اسمی مذکور مخصوص کسی است که معنی اسما را بداند و اعتقاد بکند

که اینها ثابت اند حق سبحانه و اگر مراد معنی ثالث باشد می تواند که مراد توانایی بر شمردن باشد باز در شستن
یعنی هر که تواند بشمرد اینها را یا تواند که نقل کند اینها را بر وجه مذکور هر وقت که خواهد در آید و در بیشتر
و بعضی گفته اند احصا بر سه نوع است اول احصا بیقین است باین معنی که یقین حاصل شده باشد بنده
را که این اسمها ثابت اند مر حضرت حق سبحانه را و دوم احصا بحقیقی است باین معنی که این اسمها متحقق
و ثابت شده باشد بنده را اما راسخ و محکم نشده باشد و سوم احصا تخلفیست باین معنی که بنده متخلق
شده باشد باین معنی و این اسمها راسخ خالق و خوی او شده باشد و معنی تحقیق این اسمها بنده را با خلق بنده
باین اسمها آنست که هر تو از این اسمها متحقق شده باشد بنده را با خلق بنده گردیده باشد و در عوارف آورد
در باب هستی هم در ذکر اخلاق صوفیه که مرویست از حضرت شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره که او
حکایت میکرده از حضرت شیخ ابوالقاسم که کافی قدس سره که او میگفته که نود و نه نام میگرد و او صفا
سالک و حال آنکه او هنوز در سلوک است و واصل نشده است و مراد باین که اسمها را و صاف
سالک شود اینست که بنده میگرد و از هر اسمی صفتی ملایم صفت و تصور بشیر مثل آنکه گیر و از رحیم
معنی از رحمت بر قدر تصور بشیر انتهی کلامه و باید دانست که اسم نزد بعضی از صوفیان عین و
سمی است چنانکه بعضی از افاضل گفته اند مصراع امی اسم تو کنج هر طلسمی و مراد ایشان از اسم
مفهوم اسمی است و از اسمی ذات حق سبحانه و توجیه کلام ایشان معنی بر آنست که معنی نزد ایشان
ذات طوحا بصفت رحمت است همچنانکه نزد اهل لغت شئی له الرحمة پس شئی غیر مقید است بخری و اسم
همان سیمی است اما مقید بقید عرض پس اسم و سیمی بالذات یکی باشند و قال فی فصل الخطاب لا یبنی
بالاسم اللقط بل مدلوله و هو الذات الموصوفة بصفة كاللطیف والقهر و هذا معنی قول العلماء رحمهم الله
الاسم هو اسمی انتهی کلامه و باید دانست که هر مفهومی که بآن توصیف کرده شود حضرت حق سبحانه را و بر یک
اطلاق کرده شود آنرا مراد از این مفهوم مرتبه کمال آن مفهوم است مثل آنکه چون او را عظیم گویند مراد
عظیم مطلق باشد یعنی نسبت به همه چیز و چون میگویند زنده دایمی خواهند و علی هذا القیاس فی جمیع الاسماء
و در ذکر اسماء الله را و اختیار کرده طرق خطاب ابرعینت زیرا که در خطاب به حضرت حق سبحانه
مضوری هست که و غلبت نیست اما خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که بر خواندن این اسم را
در اومت کند بر روحانیت او قایلین گردد و از انوار ربوبیت و صفای ناسوتیت چندان که نگنجد و تعجب

حضرت مجبوتی شیخ ابواسحاق گاذرونی قدس سرہ فرمودہ کہ ہر کہ ہر روز ہزار بار یا اللہ گوید حق تعالیٰ
 اور از اصحاب یقین گرداند یا رحمن یعنی اسی بخشایندہ در دنیا و آخرت یا رحیم یعنی اسی بخشائندہ
 بخشندہ در آخرت و گفته اند کہ بنا بر معنی این ہر دو اسم از مبالغہ است رحمتہ در لغت عبارتست
 از رقت قلب یعنی تنگی دل و مہربانی کہ مقتضای تفضل و احسانست و از رحمت شتقاق کردہ اند
 رحم را بفتح ما و کسر حار مہملہ زیر کہ او مہربانی دارد بر آنچہ در ویست اما این معنی لغوی کہ رقت قلبست
 مناسب نیست نسبت بہ جای حضرت حق سبحانہ زیرا کہ او از قلب منزہ است پس مراد غایت و
 شہد این رقت باشد کہ ان تفضل و احسانست و چنین است قاعدہ نزد ارباب علم کہ ہر گاہ اسمی
 را اطلاق کنند بر حضرت حق سبحانہ و معنی لغوی اوستقیم نباشد مراد غایت و شہدہ آن اسم است و دیگر
 مبالغہ در رحمن بیشتر است از رحیم زیرا کہ زیادتی حدود دلالت میکند بر زیادتی معنی و این زیادتی
 معنی گاہی موجود میشود باعتبار کیفیت گاہی باعتبار کیفیت پس باعتبار اول گفت کہ یا رحمن الدنیا
 زیرا کہ رحمت دنیا فرارسندہ است مومنان و کافران و گفته شد یا رحیم الآخرہ زیرا کہ رحمت آخرت
 مخصوص مومنانست بنا بر اعتبار کیفیت گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرتہ و یا رحیم الدنیا زیرا کہ
 نعم و یتویہ بعضی بزرگ است و بعضی حقیر و نفیم اخرویہ ہمہ بزرگ است پس بر آنکہ کیفیت بزرگی
 در مجموع نعم دنیوی و اخروی بیشتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و الآخرتہ و بنا بر آنکہ کیفیت
 بزرگی در نفیم دنیاوی فقط کمتر است گفته شد کہ یا رحمن الدنیا و تقدیم کردہ رحمن ما و اگر چہ
 قیاس مقتضی ترقی است از ادنی یا علی بحجت تقدیم دنیا بر رحمت آخرت و یا بحجت آنکہ رحمن
 ہر چو علم کثرتہ مرزات مقدس او را باعتبار عدم اطلاق رحمن بر غیر او سبحانہ زیرا کہ عبارتست
 از نعم حقیقی کہ رسیدہ است رحمت او بغایت و این صادق نیاید بر غیر او و یا بحجتہ آنکہ رحمن
 وقتی کہ دلالت کرد بر نفیم جلیلہ و اصول آن نعم ذکر کرد رحیم را تا متناول کرد و آنرا زیرا کہ خارج
 شدہ از ان نفیم و اصول آن بس رحیم بمنزلہ تتمہ رحمن باشد اما خاصیت اسم رحمن آنست کہ گفته
 ہر کہ خواند این اسم را بعد از ہر نماز فرض صد بار و در کردہ از وی غفلت نسیان و سختی دل و اما
 خاصیت اسم رحیم گفتہ اند نزدیک است بخاصیت اسم رحمن اما اگر از حق سبحانہ موہب و عطا
 و ینوی طلبد متکاب با اسم رحمن کند درین پیشتر باید و اگر در حاجات و کمالات اخروی خواہد

در رجم باید و نیز گفته اند بعد از نماز با دعا و صد بار بخواند بر حمله خلاق رجم و مهربان گردد و یا ملک
 یعنی اسی بادشاه و خاصیت این اسم آنست که هر که مداومت کند برین اسم امید است که از ریت
 و نیوی و اخروی محفوظ گردد و در نظر خلاق با حرمت و هیبت باشد و متوقست از حضرت خضر
 علیه السلام که هر که گوید نیست شغای مراض در وقت عبادت او صد و ازده بار اللهم انت الملك
 الحی الذی لا اله الا انت یا الله یا سلام یا کافی و سه بار و گویا شفا القلوب بگوید مرض او مبدل
 صحت شود بنایت حق سبحانه یا قدوس یعنی اسی پاک و دور از هر عیب و نقصانی و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را قند بار هر روز بگوید دل او از کدورت صاف گردد یا سلام یعنی اسی
 از هر افعی و نقصانی و خاصیت این اسم آنست که هر که او را صد شصت مرتبه بگوید بیمار خواند حق سبحانه مرض
 او را بصحت مبدل گرداند یا مومن یعنی اسی امن دهند ما یعنی آمین گرداننده بندگان از ظلم که
 هر چه بایشان میکند فضلست و عدل یا امین گرداننده متقیان را از اصل عذاب و عاصیان را
 از عذاب بدی و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت بنابر حق سبحانه و تبتلی
 او را امین گرداند از شر دشمنان پیدا و پوشیده و هر که این اسم را نویسد و با خود دارد از جمله اموال
 هر چه داشته باشد در امان باشد یا همسمن یعنی رقیب و نگاه بان هر چیزی و این لفظ مقلوب است
 از امن که قالب کرده شده همزه او بحرف با پس اصل او مومن باشد و بعضی گفته اند همسمن یعنی سید
 دست بسمن مسمک یعنی راست و بعضی گفته اند معنی امین است و بعضی گفته اند معنی گواه آمده است
 و بعضی گفته اند معنی آگاه است از آشکار و نهان و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که غسل
 کند و این اسم را صد بار بخواند باطن وی روشن شود یا عزیز یعنی اسی غالب بر هر چیزی یا اسی
 بی همتا و عزیز گاه در مقابل ذلیل نیز می آید و این هم اینجا مناسب است و خاصیت این اسم آنست
 که گفته اند هر که او را چهل صبح بعد از نماز با چهل بار گوید حق سبحانه او را هیچکس محتاج نگرداند یا حی یا
 یقین اسی آنکه ایما را کند خلق را بر هر چه خواهد یا آنکه اصلاح کند حال خلق را و بگذشت در لا اله الا الله
 الملك الجبار یا متکبر یعنی اسی سرکشنده از هر چه سبب حاجت است یا نقصان و بعضی گفته اند
 اسی سرکشنده از اهراک او نام و عقول و بعضی گفته اند اسی منفر و عظمت و بعضی گفته اند اسی تکبر کننده
 بر بندگان که تجاوز کرده اند از حد و منازعت نموده با او عظمت و بعضی گفته اند این اسم از کبریا

که عظمت آن ذات است از کبر که موموم است و خاصیت این اسم آنست که گفته اند هر که پیش از آنکه
 بزین نزدیکی شود و بار این اسم را بخواند و بعد از آن نزدیکی کند حضرت حق سبحانه او را فرزندش
 کند که صالح و باخوف باشد از حضرت عزت یا خالق یعنی اسی تقدیر کننده اشیا به مقتضای
 حکمت و تقدیر عبارت است از تعیین هر مخلوقی با اندازه که بران موجود خواهد شد یا باری
 یعنی اسی آفریننده اشیا برمی و پاک از تفاوت از حسن و قبح و نفع و ضرر عمل و خاصیت این اسم
 آنست که هر که این اسم را بخواند در شب فرشته آفریننده خدای سبحانه که تا روز قیامت آن فرشته طاعت
 کند و ثواب آن از آن گونیده را باشد یا مصور یعنی اسی آفریننده صو اشیا و کیفیت ایشان چنین است
 این ساحت شمشاد و تفسیر قاضی و انسب نیست زیرا که خالق اگر چه در اغلب مستعمل و معنی آفریننده میشود
 اما چون باری و صور بعد از وی آید و مخی ایجاد در ایشان هست پس خالق را معنی تقدیر کننده که گاه باریان
 معنی نیرمی آید چنانکه در حسن التلقین گفته اند خیال باید کرد و تا مکرار لازم نیاید و خاصیت اسمائش بطریق
 اشتراک آنست که هر زن که نماز نیکو باشد هفت روز روزه دارد و در وقت افطار هر شب این اسم را
 و یکبار بخواند و بر آب و مدوی یا شامه حق سبحانه و تعالی او را فرزندش میسر شود و اگر داند یا غفار را بی
 آمرزنده و بگذشت وجه مبالغه در غفار از آن قول که لا اله الا الله هو الغفران غفار خاصیت این اسم آنست
 که هر که این اسم را مداومت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی گناهای او را بیامرزد یا قهار یعنی اسی غالب بر
 هر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر سالکی بدین اسم مداومت نماید شکسته گردد و هوای نفس او و
 محبت دنیا بر دل او سرگرد گردد و صفای باطن حاصل آید و گفته اند مداومت بر گفتن یا قهار یا بذل سبب
 دفع ظلم است یا و یا ابی بنایت نخست مدینه بخشنده انواع عطا یا و نعم ظاهر و باطن بی سبب و
 بی غرض اصحاب و دعوات این اسم مستقیم دان خاصیات اسما فرموده اند که این اسم است کثیر البرکات
 و عظیم الخاصیات و سبب سرعت اجابت دعوت و خاصیات او از آن بیشتر است که تقریر و بیان
 راست آید و اگر بران فرموده اند که هر که خواهد دعای بکنده هفت بار یا و یا بگوید البته او را حضرت
 سبحانه اجابت کند و هر کس که چیزی طلبد یا بدست خطی در قید افتد و گرفتار باشد یا در رزق او کمی
 باشد یا در کسب و بسیار منفعت نباشد یا سالکی را در راه تنگی پدید نیاید باید که سه شب یا هفت شب نیم
 شب و صوسان و دو رکعت نماز بکند و سر برهنه کند و دست بردارد و صد بار یا و یا بگوید و بعد از آن چشم را

لکھنڈ بنجاب حضرت قاضی الحاجات حق سبحانہ حاجت مدارو اگر داند و گفته اند اگر کسی مداومت نماید بر آنکہ بعد از نماز چاشت سجدہ کند ہفت بار یا وہاب گوید حق سبحانہ اورا تو نگری بخشد و ہر کہ بر عدد یکم سو و عوت کند این اسم را مدت چهل روز کجور قلب معده غائی آنچه طالب نیست یا بر منقولست کہ عزیز سی یکی از شیخ را وید کہ با مریدان و اصحاب خود ہمہ اغیار اند از بعضی ازان مریدان پرسید کہ شیخ شمارا از اسماء کہ اسم اسم تلقین و تعلیم کردہ آن مرید گفت مداومت مبر اسم وہاب است یا رزاق اسی بغایت رزق دہندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید در رزق او کشادہ شود و گفته اند ہر کہ پیش از نماز صبح این اسم چہار رکن خانہ خود بر ہر رکن دو نسبت بار بخواند و ابتدا را از جانب خرب کند در ان خانہ شروق منہ در نیاید یا فلاح یعنی اسی بغایت فلاح بعضی گفته اند فلاح بمعنی حاکم است بعضی گفته اند بمعنی تمیز کنندہ است بیان امور شبہ و ماتیواند کہ بمعنی کشایندہ مطلق باشد چنانکہ بگذشت در خیر الفاتحین و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید فتوح ابواب و ابواب فتوح روی باوند یا محکم یعنی اسی بغایت رانا و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بدین اسم مداومت نماید بسیار خواند دل او روشن کردہ انواع انوار در دل او پیدا آید یا قابض یعنی اسی تنگ سازندہ رزق و غیر آن بر ہر کہ خواہد مقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا چہل روز پچہیل لقمہ نان نویسد و بخون از محنت کسگی امین گرد یا باسط یعنی اسی کشادہ سازندہ رزق و غیر آن بر ہر کہ خواہد مقتضای قسمت و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ وقت سحر دست بردارد این اسم را دہ بار بخواند پس دست فرو آورد محتاج بچکس نشود یا خافض یعنی اسی پست گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ سہ شبانہ در روزہ دارد و در روز چہارم در مجلس این اسم را ہفتاد و ہزار بخواند حق سبحانہ و تعالیٰ شر دشمن اورا کفایت گردانند یا رافع یعنی اسی بلند گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بخواند در میان شب و میان روز بعد با حق تعالیٰ اورا از مردم ممتاز گرداند بفضل و شرف و غنا یا مغر یعنی اسی عزیز گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ در شب و در شبنہ یا شب جمعہ این اسم را صد و چہل بار بخواند بعد از نماز نعتن حق سبحانہ اورا در چشم مردم با ہیبت گرداند و از کس ترسید بخیر حق سبحانہ یا مدلل یعنی اسی خواہر گردانندہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ از ظالمی یا از حاسدی ترسد این اسم را ہفتاد

پنج بار بخواند و بعد از آن سجده کند و گوید در سجده الهی مرا از شر فلان کس ایمن گردان حق سبحانه شرا و اکتفا
 گرداند یا اسمی که یعنی ای بنایه شنو او خاصیت این اسم آنست که هر که روز پنجشنبه نماز پاشت بگذارد
 و بعد از آن سخن نگوید و این اسم را صد بار بگوید از خدا ای سبحانه مراد طلبه حاجتش روا گردد یا بصیر
 یعنی ای بنایه بینا و خاصیت این اسم آنست که هر که با اعتقاد درست در میان سنت و فروع نماز
 آویسد این اسم را صد بار گوید حق سبحانه او را مقبول گرداند یا حکم یعنی ای حاکم و قیقتش آنست که حکم کسی
 گویند که حکم را با تقویض کند و حکم او را معنی باشند و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را در نیم شب
 چندان خواند که جواب دردی غالبه کند و بی اختیار در خواب شود حق سبحانه باطن او را محرم اسرار خود
 گرداند یا عدل یعنی ای مارل و خاصیت این اسم آنست که در شب جمعه این اسم را بیست لقمه نان
 نویسد و بخورد حق سبحانه مردم را شتفاد و بطبع او گرداند یا لطیف یعنی ای مهربان این اسم را درین آیه که الله
 لطیف الجوده این منین میگوید که الله که ترتیب کننده بندگان با صفات نیکی که در حقش یاد او را او مام و بعضی
 گفته اند که لطیف آنست که حقیقت او را نتواند یافت و در تاج الاسامی گفته که اللطف نیکوئی و لطف
 از خدا ای سبحانه مهربانی است و سازد و آیه بندگان نیکو کار و در تفسیر مدارک گفته و تفسیر سوال اللطیف الحنیر
 لطیف نفیم عالم بدقایق اشیا و چیز یعنی عالم بقایق اشیا و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی خیر را خوا
 باشد و فقیر باشد و با غریب و بکس باشد و یا بیار باشد باید که و منو سازد و دور کعت نماز بگذارد و بعد از آن
 این اسم صد بار بخواند حاجت او را حضرت قاضی الحیاجات روا گرداند یا حبیب یعنی خبر دار از همه چیز و
 خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از خوی بد و زحمت باشد و این اسم را بسیار بخواند بصلاح آید
 یا حلیم یعنی ای بردبار باین معنی که تمجیل نمیکند عقوبت عامه میان بلکه تاخیر میکنند که شاید باز گردند و
 خاصیت این اسم آنست که هر که از زراعتی و یا باغی باشد و خواهد که هیچ آفتی با و نرسد این اسم بر پاره کاغذ
 نویسد و در موضع اندازد و هیچ آفت نرسد یا عظیم یعنی ای بزرگوار مطلق که حقیر است همه چیز نسبت
 و می و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار یاد کند نزد یک خلقان عزیز گردد و یا غفور
 یعنی ای بنایه آمرزنده و خاصیت این اسم آنست که هر که رات و یا دردی یا اندوهی با غمی باشد
 یا غفور بر سه پاره کاغذ نویسد و بخورد شفا یابد و فرج حاصل شود یا شکور یعنی ای جزای دهنده و یا
 همچنین بیان کرده اند شکور و متفا سهر شرح احادیث اما از تاج الاسامی مفهوم میگردد که شکور در سارا

آنست که بر عمل اندک جزای بسیار دهد یعنی او اندک پذیر بسیار بخش باشد و خاصیت این اسم آنست
 که هر که را در معاش او تنگی باشد و یا در دل وی کدورتی باشد یا در چشم وی تاریکی باشد این اسم را چهل و
 یکبار بر آب و مد و بآن آب و بشوید حق سبحانه و مطلوب و را حاصل گردد و اند یا علی یعنی اسی عالم
 از آنکه او را شیرکی باشد در مابیت و در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن
 این اسم مداومت نماید و باد نبویسد و با خود دارد اگر صغیر القدر باشد کبیر القدر گردد و اگر تنگ روزی
 باشد فرسخ روزی شود و اگر غریب باشد حق سبحانه و تعالی او را بوطن باز رساند بصحت و سلامت یا کبیر
 یعنی اسی عظیم الشان فایق بر همه چیز بقدرت تامه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را
 سه روز صمد بار بخواند در میان خلایق اعتبار شود یا حقیق یعنی اسی نگاه دارنده مخلوقات از مکر و
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را روزی شانزده بار بخواند از جمیع آفات در امان
 باشد یا مقیت یعنی توانا و بعضی گفته اند مقیت از قوت است بسکون و او یعنی قوت و بند
 مخلوقات و بعضی گفته اند گواه بر چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که را فتنه زند بدخوی
 باشد این اسم را هفت بار بر کوزه خالی بخواند و بعد از آن آب پر سازد و از آب بخواند نیک خوی
 شود یا حبیب یعنی اسی کفایت کننده مهمات و بعضی گفته اند حساب کننده بندگان روز
 قیامت و بعضی گفته اند حبیب معنی عالم است و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی از درد
 ترسد و یا از چشم زخم یا از همسایه و یا از دشمن دیگر ترسد باید که روزی شصت بار یا دوازده
 بار یا ده بار نگاه هفتاد و هفت بار بگوید که حسبی الله الحسب تا این گردد از شر اینها یا حلیل
 یعنی اسی بزرگوار مطلق که تیر است مهمیز نسبت او و جلالت او و ذوالجلال و الان کرام مستغفار
 مطلق تفسیر کرده اند پس حلیل معنی مطلق باشد و خاصیت این اسم آنست که او را بختک
 زعفران نبویسد و بشوید و بخورد و در میان مردم معزز گردد یا کریم یعنی اسی بزرگوار مطلق و یا
 آنکه بسیار است خیر و دفع و خاصیت این اسم آنست که هر که بر خواندن این اسم مداومت
 نماید امید است که در دنیا و آخرت عزیز باشد یا رفیع یعنی اسی پاسبان و نگاه دارنده
 که غایب نمیشود از وی چیزی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هفتاد و بار بخواند بخود
 یا بر اهل خود یا بر زند خود بر مال خود و بر این همه در حفظ و امان حق سبحانه و تعالی از جمیع آفات یا محیب

ای اجابت کنند و دعا و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم مداومت نماید امید هست که مستجاب الدعوات
 گردد یا واسع یعنی فراخ عطا یعنی ای آنکه فرارسانده است رزق او همه خلق را رحمت او همه
 چیز را و خاصیت این اسم آنست که هر کسی که او را اندک مالی باشد معاش او بآن گذرد و این اسم را
 بسیار خواند و رزق بر او گشاده و یا حکیم یعنی ای استوار کار و خاصیت این اسم آنست که هر
 اوراشغلی باشد و خاطر خواه او نباشد و او را در آن رشدی نباشد این اسم را بسیار خواند کار را
 چنان گردد که خاطر خواه اوست یا و دو و تری دوست بندگان و میتوان که دعوی معنی نائل
 باشد و معنی معنول باشد و خاصیت این اسم آنست که هرگاه در میان دو کس مخالفت باشد این
 اسم را بر چیزی خورد و نه هزار بار خواند باشد بکسرام شود که مخالفت از جانب اوست تا بخورد
 مخالفت مرتفع گردد یا مجید یعنی بزرگو و مطلق و بعضی گفته اند آنکه عطا و کریمش گشاده باشد و
 فرارسانده همه را در تفسیر این آیه که بل هو قرآن مجید گفته اند کتاب شریف و چنین مجید را در شریف
 حدیث بشریف تفسیر کرده اند و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است
 که از بزرگی برخوردار گردد و تیر اگر کسی را در خویشان قدر نباشد این اسم را بعد از نماز با مداومت
 بار بخواند و بر خود بدید و میان خویشان عزیز گردد یا با عث یعنی ای بر انگیزنده اموات از
 قبور روز قیامت و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که ترک
 حق سبحانه بروی غالب گردد یا شهید یعنی ای حاضری که غایب نگردد از وی چیزی و تیر
 میتوان که شهید یعنی گواه باشد بر اعمال بندگان چنانکه گفته و الله شهید علی ما تعملون یعنی خدا گواه
 گواه است بر آنچه میکند از خیر و شر و خاصیت این اسم آنست که هر که بدان مداومت نماید امید است
 که از معاصی اجتناب کند و هر که را فرزند فرزان بردار باشد انگشت شهادت بر پیشانی وی نهد
 بگوید یا شهید مطهر وی گردد یا حق یعنی ای آنکه متحقق و ثابت است هستی او و بعضی گفته اند ای
 منزه از عدا و ندی پس حق سبحانه معنی حقیق باشد و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را چیزی
 گم شده باشد لفظ یا حق را و نام آن چیز را در کاغذ بنویسد چون شب در آید کاغذ بردست نهد و
 در آسمان نظر کند حق سبحانه گم شده او را باز گرداند یا وکیل یعنی ای آنکه با و گذاشته اند
 بندگان کار خود را و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که حق سبحانه

بالکلیہ کار او را بر خود گیرد و او را بنفس او بگذارد و اگر کسی از آب آتش یا از بنیزی دیگر ترسد این اسم را
 بسیار بخواند در امان شود یا قوی یعنی ای تو انا که عجز را بدو راه نیست و خاصیت این اسم
 آنست که اگر کسی را دشمن قوی باشد و قادر بر ناباشد بر دفع وی قدری آرد گیرد و آنرا حمیر سازد
 و آن حمیر را هزار بار و سازد و هر باره شل بخودی یا خود ترا بزرگتر پس یکبار باره بردارد و پیش
 مرغ بفرماید و در وقت افکندن گوید بدینیت دفع دشمن حق سبحانه شر او را کفایت گرداند یا کمین
 یعنی اے سخت قوت متین را در تفسیر رضی ریس آیت که ان الله هو الزاق ذو القوة المتین تفسیر
 شدید القوة و در تاج الاسامی باستوار کرده و در صحیح تفسیر بصلب کرده خاصیت این اسم آنست
 که هر که او را بسیار گوید امید است که کارهای سخت بروی آسان شوند و این اسم را بر خور و نه
 نویس و با زن کم شیر و دوشیرش زیاده شود یا ولی یعنی ای دوست دارنده مؤمنان و بعضی
 گفته اند که یعنی ای بر خود گیرنده کار بندگان و بعضی گفته اند ولی یعنی یاری دهنده و خاصیت این
 اسم آنست که هر که او را بسیار بخواند امید است که یکی از اولیای حق سبحانه گردد و اگر زن کج
 خلق باشد شوهرش در وقت محبت این اسم را در خاطر دارد و نیک خوی گردد یا حمید یعنی ای ستوده
 که مستحق نیست مگر وی و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار گوید امید است
 که ستوده گردد و پیش خلق و اگر کسی این اسم را در درون کاسه نوید و ازان خود اگر فحش گوئی
 و بد زبان باشد زبانش بصلاح آید یا محبسی یعنی ای ضبط کننده هر چیز بختی که غایب نمیشود
 از علم وی هیچ چیز و بعضی گفته اند ای دانا و بعضی گفته اند ای تو انا و خاصیت این اسم آنست که هر که
 او را بسیار گوید امید است که او را نصیبی از استخصار اشیاء حاصل شود و اگر کسی از حساب قیامت
 ترسد و در روز آدینه این اسم را هزار بار بخواند حساب قیامت بروی آسان شود یا مبارکی
 بهرزه یعنی ای پدید کننده چیزها از عدم و خاصیت این اسم آنست که هر که رازن حامله باشد و ترسد
 از افتادن بچه پیش از وقت یا از ویرماندن و شکم انگشت سبابه را بشکم وی ماند و نوید و بار این
 اسم را بخواهد حق سبحانه آن حمل را نگاه دارد از افتادن و ویرماندن یا معبد یعنی ای بازگرداننده
 مخلوقات بعد از حیوة بمردن و بعضی گفته اند بازگرداننده از حیوة بمات و از بمات بحیوة و خاصیت
 این اسم آنست که هر که را غائبی باشد و برمانده و خواهد که باز آید یا از وی خبر بیاید و ران وقت که

طعام در صین تناول هر لقمه باید که القیوم گوید تا برکت این اسم متحقق شود که مقوم علی الحقیقه حضرت حق سبحانه است همچنانکه لطعام حفظ و البقار بنده میکند با سباب و طرق دیگر نیز مقوم است و حفظ و بقاء عالم میکند یا واحد یعنی اسی تو انگری که هرگز محتاج نگردد و در مصادر اللغته است که الواحد بضم واد و کسرش تو نگر شدن و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید امید است که او را عظمای قلبی حاصل آید یا واحد یعنی اسی بزرگوار مطلق و واحد یعنی مجید است و گذشت تفصیل معانی او تفسیر یا مجید و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار گوید در دل او انوار پیدا آید یا واحد یعنی اسی یگانه در صفات الوهیه و خاصیت این اسم آنست که هر که بسیار گوید او را امید است که از خلائق ممتاز شود در صفات حمیده و هر که این اسم در وقت تنهایی بسیار خواند بر باد و هم از دل او برود یا واحد یعنی اسی یگانه در ذات و خاصیت این اسم آنست که هر که تنها نشیند و این اسم را هزار بار بگوید آثار ملائکه را معاینه کند و در یاد یا واحد یعنی اسی مہتری که قصد او کرده میشود در حاجتها و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند امید است که حاجات او کفایت گردد و خلق باو محتاج گردند در حاجتها و هر که در وقت سحر سجده کند و این اسم را صد و پانزده بار بخواند بر دشمنان غالب گردد یا قاهر یعنی اسی توانا بر همه چیز و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که مقصود او بقدرت حق سبحانه حاصل آید و مقصود خلق از او کفایت گردد و هر که را دشمن بسیار باشد باید که در طهارت کردن هر عضوی این اسم را یکبار بخواند تا بر دشمنان غالب آید یا مقتدر یعنی اسی نیک توانا بر همه چیز پس مقتدر یعنی قاهر است اما در بعضی جاهاست که در تمام در نیست باعتبار کثرت حروف و خاصیت این اسم آنست که نزدیک است بخاک صیت اسم قادر اما و رژی خاصیت قوی تر است و بعضی گفته اند که هر که این اسم را بسیار خواند از خواب غفلت بیدار گردد یا مقدم یعنی اسی پیش برود آنکه خواهی بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که هر که در لشکرگاه و قتال باشد یا غیر آن محل خوف این اسم را بسیار خواند هیچ گزند بوی نرسد یا مؤخر یعنی اسی واپس بنده بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را بسیار خواند بخت پخت شدن دشمن امید است که مراد او حاصل آید هر که او را روزی صد بار بخواند غیر محبت حق سبحانه در دل او چیزی قرار نگیرد یا اول

یعنی اسے سابق برہمہ اغیار خود کجسببات و زمان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ خواہد اور آفرین
فرزندی شود یا اور اغیابی باشد یا حاجت دیگری داشته باشد چہل وجہ این اسم را ہزار بار بخواند
مطلوبہ ہی حاصل آید یا آخر یعنی اسے آخر ہر اغیار خود کجسبب زمان یعنی باقی بعد از فمائی اشیا
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بختہ دفع دشمن بسیار خواند امید است کہ مقصود حاصل آید
یا ظاہر یعنی ای آنکہ غالب است بر ہمہ چیز و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار
گوید امید است کہ غالب گردد بر دشمن و دیگر ہر کہ اورا بعد از نماز یا نصیب بار بخواند باطن وی
پراز نور گردد یا باطن اسی آنکہ پوشیدہ است حقیقت او بر حواس و عقول یا آنکہ عالم است
یا باطن چیز ہا را و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا روزی ہشتاد بار گوید یا زیادہ عالم گردد
بجایق اشیا و لایق اسرار حق سبحانہ گردد یا والی یعنی اسی حاکم و بادشاہ مقصود در ملک
و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است کہ اواز مقصود باشد یا
نصیبی بجای آید یا مستعالی یعنی اسی فایق بر ہمہ چیز بقدرت تامہ یا سرکشندہ
از صفات مخلوقات و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ بروی مداومت نماید امید است
کہ فایق گردد و اقربان خود اگر زنی بد فعل باشد در وقت حیض این اسم در خود سازد آن
فعل بد از وی دفع شود یا بر یعنی اسی نیکو کار و احسان کنندہ بر بندگان و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند امید است کہ بتطہر احسان حق سبحانہ و تعالی
عزیز گردد و اگر کسی را فرزند خود باشد این اسم را ہفت بار بخواند و بروی مداومت نماید و فہما
در امان باشد یا تو اب یعنی اسی قبول کنندہ توبہ از بندگان یا اسی توفیق دہندہ توبہ
چنانکہ گفتہ اند ثم تاب اللہ علیہم لیتوبوا و گفت و تب علینا انک انت التواب الرحیم و خاصیت
این اسم آنست کہ ہر گناہ دار کہ باشد اورا بسیار گوید امید است کہ حق تعالی توبہ کراست فرماید
یا محکم یعنی اسی نعمت دہندہ بندگان و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ اورا بسیار گوید
امید است کہ منظر انعام گردد یا محکم یعنی اسے جزا دہندہ و عقوبت کنندہ آنکہ خواہد
از اہل گناہ و خاصیت این اسم آنست کہ ہر کہ این اسم را بسیار خواند بلکہ روزی ہزار و یکبار
خواند و اسم قیارتیرہ او ضم کند یا اسم مذل را بخت ہلاک عالم مراد او تیرہ ہی آید یا غصو

یعنی اے عفو کننده از گناهکاران و خاصیت اسم این آنست که هر که برین اسم مداومت نماید گناهان و
حضرت حق سبحانه عفو فرماید و در حدیث آمده که گفت عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا کبار رسول اللہ اگر
شب قدر بیا بجم چه گویم فرمود که بگوئی التی تو عفو کننده و دوست میداری عفو کردن را پس
عفو کن از من یا رکوف یعنی اسی تحت رحمت کننده و شفقت نماینده در اوقات شدت رحمت است
و شفقت و خاصیت این اسم آنست که هر که بروی مداومت نماید امید است که انواع انعام و
اکرام از حق سبحانه مستعد و با و گردد و دیگر آنکه اگر کسی خواهد که مظلومی را از دست ظالم خلاص کند
این اسم را بخواند و شفاعت کند شفاعت او مقبول شود یا مالک الملک یعنی اسی متصرف
در هر چه محل تصرف تواند بود و خاصیت این اسم آنست که هر که او را بسیار خواند عزیز گردد
یا ذوالجلال و الاکرام یعنی اے صاحب استغنائی مطلق و انعام عام و تمامیت
لین اسم یعنی یا مالک الملک یا ذوالجلال و الاکرام آنست که هر که برین اسم مداومت نماید
او را غنا و توانگری تمام حاصل شود یا رب یعنی اسی پروردگار و خاصیت این اسم آنست
که هر که ویرا بسیار گوید امید است که از الطاف ربوبیت پروردگار سبحانه مخطوط گردد و اگر
کسی را فرزندی یا قرابتی در دست وگیری گرفتار باشد برگرد خانه خود خطی کشد و صدوسی
بار این اسم را بخواند خلاص شود یا مقیط یعنی اسی عادل و از عجیب عجایب این اسم که مقیط
یعنی عادل است و قیط کبیر قاف بمعنی عدل است و اما قاسط بمعنی اهل حیور است چنانکه
گفت حق سبحانه و تعالی نقل عن الحق و انما السما المسنون و منا القاسطون اسی الجابر و عن
طریق الحق و هو الایمان و الطاعة تا گرفت و اما القاسطون فکانوا بنم حطباً و خاصیت این اسم آنست
که هر که بدین اسم مداومت نماید از شر شیطان ایمن گردد یا جامع یعنی اسی جمع کننده خلایق
در روز قیامت و یا فراهم آورنده پراکنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را چیزی گم شده
باشد و گوید یا جامع الناس لیوم الاریب فیه اجمع علی ضلالتی گم شده او پیدا شود و این مذکور است
در عوارف و مجرب شایع طریق است قدس ارواحهم یا معنی یعنی اسی بی نیاز مطلق که در هیچ
و چیزی و در هیچ وقتی احتیاجی بغیر از خود و موجود و صفاتی از صفات الازمه خود پس احتیاجی
که منفی است از حضرت او سبحانه احتیاج است که در وجود باشد بغیر یا در صفاتی از صفات الازمه

او اما گفته اند که احتیاج اولیغیر صفت غیر لازمه است همانند معیت است او در وجود با عالم که این
 معیت صفت لازمه نیست ذات اولاد موقوف بر وجود عالم و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین
 اسم مداومت نماید امید است که از صفات عظامی برخوردار می یابد یا معنی یعنی ای بی نیاز گردان
 و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را ده جمعه هر جمعه ده بار بخواند حضرت حق سبحانه او را
 مستغنی گرداند از مردم و اگر کسی بعلت گزافا باشد این اسم را بخواند و بر محبت و مدد و دوست را بران
 عطفه که باشد پس آنرا و خلاصی بدیای معنی اعطاء دهنده و خاصیت این اسم آنست که هر که را دعای
 مستجاب نشود این اسم را بسیار بخواند اجابت شود یا مانع یعنی ای باز دارنده هر که اگر خواهد
 از هر چه خواهد و خاصیت این اسم آنست که اگر در میان زن و شوهری ساز و آوری نباشد
 این اسم را بسیار بخواند ساز و آوری پیدا شود یا خسار یعنی ای ضرر رساننده آثانی را که خواهد
 بمقتضای حکمت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی در مرتبه لونی افتاده باشد در شب هر آینه
 و ایام حیض این اسم را صد بار بخواند هر که این اسم را چهار روز بخواند هر روز آن مقدار که تواند هیچ زیاده
 و الی با و نرسد یا نور یعنی ای روشن گرداننده آسمان و زمین با قباب و ماهتاب و یار روشن
 گرداننده دلها با ایمان و معرفت و بعضی گفته اند ای آنکه با و پیدا است هر چه موجود است و معیت
 این اسم آنست که اگر کسی سوره نور را هفت بار و هزار بار این اسم را بخواند باطن وی منور گردد
 یا یا یعنی ای راه راست نماینده و خاصیت این اسم آنست که هر که بسوی آسمان نگاه کند
 و این اسم را بسیار بخواند و بر دست مالد و چشم مالد معرفت یابد یا بدیع یعنی ای آفریننده
 چیزها و بعضی گفته اند ای نوپیدا کننده چیزی و بعضی گفته اند ای چیزی پیدا کننده چیزی بی
 مثال سابق و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را واکتو شکل افتاده باشد این اسم را هفتاد
 بار بخواند باین طریق که یا بدیع السموات و الارض حق سبحانه و تعالی و یار و ان کارکشایش بخشد یا باقی
 یعنی ای پاینده همیشه و خاصیت این اسم آنست که هر که این اسم را هر روز بی پیش از بر آمدن آفتاب
 صد بار بخواند تا زنده بود هیچ فلاکت و بیند و در آخرت آمرزیده شود یا وارث یعنی ای
 آنکه میراث میگیرد زمین و آسمان را بعد از فانی مخلوقات و خاصیت این اسم آنست که هر که
 این اسم را در روز و شب بسیار بخواند امید است که عمر دراز یابد یا رشید یعنی ای سرمد

یا نافع

خلایق تا با آنچه مصلحت ایشان در آنست یعنی راه نائی پس رشید فعیل معنی مغفل باشد یعنی گفته اند
 رشد معنی و در شدن است و رشد معنی حکمت یعنی استوار کار و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی را
 مسمی واقع شده باشد و تدبیر آن را نداند باید که میان نماز شام و نماز جفتن این اسم را هزار و یکبار
 بخواند هر محکم که بوده باشد تدبیر آن بداند و باطن وی روشن گردد و پیا صبور یعنی ای آنکه تعجیل نمیکند
 در عقوبت عاصیان بلکه تاخیر میکند تا توبه دهد یا عذاب کند و وقتی که خواهد پس معنی صبور قریب
 باشد معنی طایم لیکن در علم امید و عفو بیشتر است از صبور و تکرار این اسم از جهت مبالغه است در طلب
 تاخیر عقوبت و خاصیت این اسم آنست که اگر کسی بدزدی یا تشویش گرفتار باشد سه هزار بار
 این اسم را بخواند ازان تشویش خلاص یابد یا صادق یعنی ای راست گوینده در هر چه
 خبر داده است و خاصیت این اسم آنست که هر که بدین اسم مداومت نماید امید است که اگر دروغ
 باشد راست گو شود و اگر راست گو باشد از غیب با و خیر باشد راست گویند یا ستا یعنی ای پوشنده گناه
 عاصیان پس ستا معنی عفار باشد لیکن معنی تندرست و ظاهر است و استعمال او درین معنی شهرتست
 تفاسیر اسماء بیان و خاصیات ایشان چنانکه مناسب مقام است و دیگر باید دانست که قاعد و
 کلیه در طلب و خاصیت از اسماء اللہ بر وجهی که خصوصیت با سمی و درون همی نداشته باشد بلکه جاری
 می باشد بر همه اسماء اینست که هر که مقصود داشته باشد نظر کند در اسماء و هر چه را خود یا بدستک بان
 اسم کند و همت خود را بحد متوجه گرداند تحصیل مقصود ازان اسم از جمله کلمات که منقولست از قدوه ارباب
 اثبات حضرت خواجه عبد اللہ قدس سره در اینست که می فرموده اند که بزرگان گفته اند که هر کارکاری
 پیش آید می باید که مناسب هم خود و ابتداء خود و توجه بجزرات اسماء نماید مثلاً اگر بیمار باشد و یا بیماری
 دارد و بنگی همت مصروف شافی دارد و اگر اضطراب فقره دارد و همت او مصروف یا معنی باشد
 کمال توجه بجزرات اسماء سبب فوزه و نجات است و نیز فرموده اند که همت عبارت است از تسلیط و
 جمع کردن خاطر بر امر واحد و نیز فرموده اند که همت وقتی مؤثر است که طریقی را بخواهد و یا شد خاطر منتظر
 بان باشد که میسر گردد و گاهی خاطر مشغول دشمن و گاهی گذشتن طریق را باب همت نیست و نیز
 فرموده اند که بعضی از اکابر فرموده اند که همت خلاف است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خالق متاخر
 نیست ترتیب آثار از همت متخلق نیست و چنانکه فیض کثیر او میدی بکثیر او صف قرآن آمده است

و وصف نعمت نیز آمده اگر شخصی بموجب عقل و ایمان همت مصروف حصول درجات و سعادات سرمدی گردد و انیده پید می شود و وصف او اینست و اگر کجخلو نظ عاجله و متلذذات فانیه صرف کرد و فیض نبوت او نیز فرموده اند که اگر بر مقرر داشته اند که بچنانکه تقدسی و معارضه با قرآن ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته مغلوب گردد و و انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام با وجود استخراق در کجرتو حید همت مصروف قیوم و قهر انداز میگردانیده اند و کمال سعی و اهتمامی در محاربات و غزوات می نموده اند صرف خواطر در رفع موانع و اعدا دین عیب نمی باشد اصحاب تجرید باید که گاه امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را مناسب بحضرات صفات بچه مرتبه است و همت ایشان را چگونه تاثیر است و نیز فرموده اند که شیخ محی الدین اعرابی قدس سره نوشته اند که حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بکمال همت رفع کردند تاثیر آتش را یعنی چون همت ایشان مصروف بود و در رفع تاثیر آتش بر کمال همت ایشان مترتب شد قوله و تعالی یا ناکوفی برد او سلا مگذا علی ابراهیم و نیز میفرموده اند که اگر کافر علی الدوام خاطر خود مرتبط امری میدارد و بنا بر تاثیر همت مطلق او میسر است ایمان و عمل صالح و تاثیر همت شرط نداشته اند از من یکب لمضطر اذا دعاه عمومی دارد و تمام شد کلمات منقوله از ایشان قدس سره موافق تاثیر همت از کافران آن حکایتی است که میگویند جمعی از مؤمنان بدیار کفر افتادند و در معبد ایشان درآمده و بنا بر ایشان ملاحظه مینموده اند و در آن حین از کفار کسی حاضر نبود یکی از مؤمنان بر روی بت کلان تر آب دمان انداخت و بعد از آن از معبد برآمد پس نگذاشته بود که کفار قصد معبد و آهنگ زیارت سمجودان کردند و آن بت را با آن کیفیت دیدند بغایت اندوگمین شدند پس بر نیامد که آن مؤمن که آب دمان انداخته بود در بیض گشت و مرض و نبر و کوفت بموت انجامید و مؤمنان دیگر بغایت در تعجب شدند که درین امری که از و صادر شده گناهی نبود سبب این چه باشد که یزدی چنین حال با و رسید و درین اندوه می بودند که ایشان را واقعه دست داد و دوران واقعه با ایشان نمودند که چون مراجعت خواهد کرد ازین دیار بنیسا پور خواهد رسید اول کسی که از بنیسا پور شمار ملاقاتی گرد و در این حادثه را از وی پرسید که جواب شمار را او خواهد داد ایشان چون مراجعت نمودند عبور ایشان بر قلعه بنیسا پور افتاد و اول کسی که از قلعه برآمد و با ایشان ملاقات کرد مجزومی بود فتحی نام پس با و این صورت را عرض کردند و از سر این

حادثه لفتیش نمودند آن مجزوم گفت همه این ظاهر است زیرا که اگر چه شما مؤمنان بودید و اهل
 آن دیار کافران اما ایشان بسیار بودند چون جمعی کثیر بہت بستند و متوجہ ہلاک آن مؤمن گنج دین
 بہت ایشان تاثیر کرد یا من تقدس عن الاشباہ و اتہ یعنی اسی آنکہ پاکست
 از مانند کمالات و باین معنی کہ مانند ی خدا رو کہ شریک او باشد در حقیقت و ماہیت و تشر بہتہ عن
 مشابہتہ الامثال صفاتہ و منزه است از مشابہت مثلہا صفات او یعنی صفات
 او را مشابہت نیست صفات مخلوقات با و شلی ندارد کہ مشابہت باشد او را در صفات الوہیہ
 یا من دلالت علی وحدانیۃ آیاتہ یعنی اسی آنکہ دلالت میکند بر یگانگی او و علامات
 او کہ مخلوقات اند یعنی وجود مخلوقات بران دلالت میکند کہ او یگانہ است اگر او را شریکے بودے
 بیچ چیز موجود نمادی چنانکہ در کلام مجید فرمودہ کہ لو کان نہیما الوہیۃ الا اللہ لفسدنا یعنی اگر بودے
 در آسمان و زمین سجد آن بر حق غیر خدا سی سجدانہ ہر آنیہ کہ موجود نمادی آسمان و زمین بلکہ
 باطل شدند و شہادت بر یو بیتیہ مصنوعات و گواہی میدہم نہ پروردگار ریاد
 مصنوعات او یعنی وجود مصنوعات گواہست کہ او پروردگار است کہ اگر او پروردگار نبودے و
 تربیت عالم نکردی بیچ مصنوعی موجود نبودی زیرا کہ ہمہ مصنوعات را علی الدوام فیض جوہت و انجہ
 وجود محتاج است بآن از وی پس و احد لا من قلتہ یعنی اسی او یگانہ است نہ از بہت قلت
 و کم بودن موجود کہ موجود او باشد و بس بلکہ او یگانہ است باین معنی کہ شریک ترا در حقیقت و صفات
 الوہیہ پس و واحد بالذات باشد لا باوجود و موجود لا من علتہ یعنی او موجود است نہ از
 علت مراد بعلت علت وجود است یعنی سبب وجود کہ آن خالقست یعنی او موجودیست کہ نہ از
 غیر پیدا شدہ است وجود او بلکہ وجود او مقتضای ذات اوست چنانکہ واجب الوجود دلالت
 برین معنی میکند یا من ہوا لہ معروف یعنی اسی آنکہ نہ یکی معروف و مشہور است
 و بالاحسان موصوف و باحسان موصوف است معروف بلا غایۃ یعنی
 معروف است کہ غایۃ برآرد در معروفی یاد وجود و موصوف بلا نہایت یعنی موصوفی است
 کہ نہایت برآرد در موصوفی یاد وجود اول قدیم بلا ابتداء یعنی او اولست کہ قدیم
 یعنی ابتداء و آغاز ندارد و باید دانست کہ اگر قدیم قدیم اصطلاحی باشد بلا ابتداء تفسیر تا تاکید

دوست و اگر قدیم لغوی باشد بلا ابتداء وقت محصله است و آخر کریم بلا انتہا یعنی آخریت
 که بخشنده بی انتہا است و غرض نوب المذنبین کرما و حلما یعنی آمرزنده است گناہان میا
 را از جهت کرم و بردباری یا من پس کشنده شنی یعنی ای آنکه نیست مثل و سبب چیز
 و موجو السمع البصیر دوست شنوا و بینا بنا الله و نعم العزیز یعنی نیکو
 ما خداست سبحان و نیکو وکیل است نعم المولی و نعم النصیر یعنی نیک و خواجه است
 و نیک یاری دهنده است یا دایما بلا فنا یعنی ای همیشه موجودی فنا و یا قائم
 بلا زوال یعنی ای پاسبان و کفاه بان بی زوال قائم را در آیه کریمه امن هو قائم علی کل نفس
 بما کسبت تعبیر برقیب کرده و یا مدبر بلا و زیر یعنی ای تدبیر کننده بی وزیر و تدبیر نظر کردن
 در عاقبت چیزی سهل علینا و علی والدینا کل عسیر یعنی سهل کردن بر ما و بر پدران و
 مادران ما همه دشواری را پس همچنانکه والدین بفتح دال شامل والد است بطریق تغلیب
 والدین کسبر دال نیز شامل باشد بطریق مذکور و باید دانست که هر جا که خدا می واقع شود ای
 چیزی مقصود و بالند است که غرض اصلی از آن نامراتن چیز است زیرا که غرض از ندا بر آگاه
 گردانیدن غیای طلب است و غرض از آگاه گردانیدن آنکه چیزی غرض کرده شود برودی پس از اینجا
 استبدار اسماء الله است تا اینجا مقصود بالندار این قول است که سهل علینا و علی والدینا
 کل عسیر پس قاری او را باید که حاضر باشد از ابتدا را اسماء الله تا اینجا که و یا مدبر بلا و زیر در خاطر
 دارد که مقصود از این ندا هم نیست که سهل علینا و علی والدینا کل عسیر لا احصی شتا علیک
 یعنی طاقت و قدرت ندارم شتا را گفتن را بر توانست کما اثنیت علی نفسک یعنی تو همچنانکه شنید
 گفته بر نفس خود و باید دانست که شتا بر وقتی میسر گردد که کسی حقیقت اوصاف مدوح را کمای
 بداند و قصد کند در وقت شتا اثبات آن حقیقت را و از هیچکس حقیقت اوصاف خداوندی را
 نداند غیر از وی و پس شتا را لایق اسم او تواند گفت بر خود نه غیر اما هرگاه کسی گوید همینی که شتا
 گفته بر نفس خود و این را اعتقاد کند آن شتا را لایق بطریق اجمال از و واقع شود اگر چه تفصیل
 آن واقع نشود پس آنکه گفت لا احصی شتا علیک انت کما اثنیت علی نفسک باین معنی باشد که
 قدرت ندارم شتا را لایق را بر تو بطریق بفضل الالبطریق اجمال میگویم تو همچنانکه شتا گفته بر نفس

خود بر وجه سیل و بنی از افضل و برین باب فرموده اند آنجا که کمال کبریا می تو بود
عالم منی از بحر عطائی تو بود و ما را چه حمد و ثنائی تو بود و هم حمد و ثنائی تو سزائی تو بود و هر چه
یعنی غالب و قوی است کسی که پناه تو کرد و در مخارج شرح مصالح در بیان این حدیث است
آنچنین گفته که مراد بجای آنجا کسی است که پناه باو گیرد پس جای رک و رحل معنی همسایه است اینجا مراد لازم اوست زیرا که
کسی در پناه آنکس است و جل ثنا رک یعنی بزرگ است ثنا را تو ازین کلام متوجه اراده میتوان نمود یک آنکه بزرگ
باین معنی که علام مرتبه است ثنا را تو زیرا که هر چه متو نسبت دارد هر چه عاقل مرتبه است
و دیگر آنکه بزرگست باین معنی که هر کس از عهده بدر نمی تواند آمد چنانکه گذشت که لا احصی ثنا
علیک و تقدست اسماء و ک یعنی پاکست نامهای تو از تاویلات باطله غیر مناسب بخلا
تو و یا پاکست اسماء تو ازین که اینها بر غیر تو اطلاق کرده شود بکمال مساوات میان تو و
غیر تو یا پاکست اسماء تو ازین که اینها سوگند خورده شود و سوگند راست کرده نشود و عظم
شانک یعنی بزرگست کار تو باین معنی که عالی مرتبه است بجهت نسبت او تو باین معنی که هر
آنچه عهده کار تو نمی تواند آمد و لا اله غیرک یعنی نیست معبود بر حق غیر تو لفعیل الله ما
یشاء بقدرته یعنی میکند خدای سبحان هر چه میخواهد بقدرت و توانائی خود و حکم مایرید
بقدرته یعنی حکم میکند هر چه میخواهد بسبب غالبیه و قوه خود الا الی الله تصیر الامور
یعنی بدانید و آگاه باشید بسوی خدای سبحان باز میگردد و همه چیز بعد از مردن و باید دانست
که این که اول مخاطب را آگاه سازند و بعد از آن الفا کلامی کنند بوی دلالت بر آن میکند
که بغایت خود راجع می باید کرد از برای فهم این کلام و بعد از فهم آن بغایت اهتمام می باید نمود
و عمل کردن بمقتضای آن و کلام مذکور لا اله الا الله تصیر الامور ازین قبیل است که مستحق احتیاط است
در فهم و اهتمام و عمل بمقتضای آن زیرا که چون همه بازگشت بحضرت او باشد سبحان عمل و نبی باید
که سبب خجالت نباشد در آن حضرت کل شیء بالک الا وجهه یعنی هر چیزی که هست
فانست غیر از ذات او و بعضی گفته اند یعنی هر چیزی بپاک خواهد شد و برین تقدیر این کلام
سابق باشد و بعضی گفته اند یعنی همه چیز بالک است فی الحال چونکه وجود او از ذات او نیست
بلکه عاقبت از غیر و قرینه به پلاک فی الحال و چیزی است یکی آنکه گفته اند اسم فاعل را چون

بمعنی قاضی و حال احتمال کنند حقیقت است و در احتمال مجاز است پس او را هم امکان و معنی تحقیقی
 باید احتمال کردند مجازی دوم آنکه اگر استقبال مراد بودی ظاهر این بود که کل شیء بی ملک غنی که
 حقیقت است در استقبال و دیگر تقدیر کلام محمول بر تاسیس است نه بر تکیده الحکم و الیه
 بر حیوان یعنی او را است حکم و بسوی او باز خوانید گشت بعد از موت فسیکفیکم الله
 پس زود باشد که کفایت گرداند خدای سبحان بهای تو شرکاء و ترا و هو السميع تعلیم یعنی او
 شنونده و داننده یعنی شنونده احوال مومنان را که دعای کنند در دفع شرکاء و احوال کافران
 که میگویند از برای ابتداء مومنان داوست و انا اخلاص مومنان را و داناست آنچه هر دو ظاهر
 دارند در ظاهر و باطن و هر یک را جزای خواهد داد مناسب حال سبحان الله و کفی
 یعنی کفایت گرداند خدای سبحان و پس است او کفایتگر و با آنکه کفایتگر ماوست و کفایت
 کرده است ما را سمات سمع الله لمن دعا یعنی شنونده است خدای سبحان هر کسی را
 که دعا کند و میتواند که مراد از سمع اینجا قبول باشد چنانکه میگویند که فلانکس سخن فلانی شنید
 و حضرت ابراهیم صلوات الرحمن علیه گفته ان بی السميع الدعاء یعنی پروردگار من قبول
 کند دعا است پس و را را الله المکنتی یعنی نیست نهایت کسی بخیر خدا سبحان که محل انتفاء
 آرزوهای یا محل انتفاء سلوک سالکان است من عظم بالله نجا یعنی هر یک جنگ و زنجیر
 سبحان یعنی بدین مبداء نجات یافتی سبحان من لم یزل رباً رحیماً و لایزال کریم
 یعنی پاکست آنکه همیشه بوده است پروردگار مهربان همیشه خواهد بود با وجود و کلام لا اله الا
 الله کلیم الکریم یعنی نیست معبود بر حق مگر خدای پروردگار بزرگوار سبحان الله
 یعنی پاکست خدای تعالی و تبارک الله رب السموات السبع و رب
 العرش العظيم یعنی بسیار است خیر و نفع خداوندی که پروردگار هفت آسمان است و
 پروردگار عرش بزرگست یا متعالی و رفیع است در صفات و افعال آن خداوندی که پروردگار
 هفت آسمان است و پروردگار عرش بزرگست و الحمد لله رب العالمین یعنی
 حمد و وصف بخوبی مر خداوندی است که پروردگار عالمان است لا اله الا الله و حمد
 لا شرک لک یعنی نیست معبود بر حق مگر خداوندی سبحان تنها نیست شرک را و در خداوند

الہما واحد احد صمد فدا و ترا جیا قیوما و ایا ابد الیمنی میخوام خداوندی را که یگانہ است
 در صفات و یگانہ است در ذات و قصد ادا کرده میشود در حاجات و تمنا است از فرزندان و طاقت
 از زن و زنہ است ہمیشہ و دایم الیام است تدبیر خلق و حفظ و ہمیشہ است وجود او و پایان ندارد
 بل تخذ صاحبہ و لا ولد الیمنی نگرفته است زن و نہ فرزندان و کم کمین کہ شریک
 فی الملک یعنی بنودہ است اورا شریکی در ملک یعنی در الوہیتہ و کم کمین کہ وسیلے
 من الذل یعنی بنودہ است اورا دوستی از بہت خواری او یعنی بنودہ است اورا چنین
 دوستی کہ از بہت خواری خود اورا دوست گرفته باشد تا آن دوست اورا مدد کند و اورا از
 خواری بدر آورد نیز میتواند کہ ولی معنی بر خود گیرندہ کار غیر باشد و کبرہ تکبیر الیمنی بزرگوار
 گوی اورا بزرگوار گفتن اللہ اکبر یعنی خدای سبحانہ بزرگست از ہمہ چیز و اورا اللہ اکبر
 گفتن الطہار و الفیاد امر است حسنا اللہ دنیا یعنی کفایتگر ما خدای سبحانہ از ہذا
 دین ما حسنا اللہ دنیا یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای دنیا ما حسنا اللہ
 لکما اہمنا یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای آنچه اندوگین سازد و ما حسنا اللہ
 لمن یعنی علیما یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای کسی کہ ظلم کند بر ما حسنا اللہ
 لمن حسنا یعنی کفایت گر ما خدایت سبحانہ از برای کسی کہ حسد برد بر ما حسنا اللہ
 لمن کاونا لبوس یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ از برای کسی کہ مکر کند ما را بہد سے
 حسنا اللہ عند الموت یعنی کفایتگر ما خدایت سبحانہ در وقت مردن ما
 حسنا اللہ عند القبر یعنی خدای سبحانہ کفایتگر ماست در وقت گور کردن حسنا اللہ عند المسائل یعنی
 کفایتگر ما خدایت سبحانہ در وقت سوال ما حسنا اللہ عند الصراط یعنی کفایت گر ما خدایت سبحانہ
 در وقت گذشتن از صراط حسنا اللہ عند الحساب یعنی کفایت گر ما خدایت سبحانہ
 در وقت حساب دن بر ذریعہ حسنا اللہ عند المیزان یعنی کفایت گر ما خدایت سبحانہ
 از ترس و قیامت و تنہی کن اعمال حسنا اللہ عند الجنۃ و النار یعنی کفایت گر ما خدایت سبحانہ
 در وقت نزدیکی جہنم در بہشت و نزد دوری جہنم از دوزخ یعنی در روز قیامت ہمہ کس جز ستم
 اللہ کہ نزدیک گردند بہ بہشت و دور گردند از دوزخ پس کافی ما دران حال خدایت سبحانہ

از برای این دو مهم سببنا اللہ عند اللقار یعنی کفایت گرماندایست سبحانه یا نزدیک
رسیدن بخدای سبحانه و در تصاد گرفته اللقار دیدن و رسیدن و باید دانست که اتفاق است
بیان علماء اہل سنت و جماعت رحمہم اللہ و میان شلخ طریقت رنخی اللہ غنم ہمچین بدین
معنی کہ ہر کہ از دنیا با ایمان بدر رود نہایت کار او بہشت است یعنی در بہشت خواهد درآمد
یا بیش از عذاب بعضی فضل حضرت حق سبحانہ تا بعد از عذاب بآن مقدار کہ خواهد مقتضای حال
و نیز برین معنی کہ ہر کہ بہ بہشت و آید بدیدار حق سبحانہ مشرف گردد و خواہ در دنیا بر تہ کشا بدہ
رسیدہ باشد یا نہ و کلام حضرت حق تعالی و تعظیم و احادیث رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پیوستہ
صادقہ و حقیقی است ناظر بر صحت این معنی و کلام حضرت سبحانہ و آیت کریمہ انہیست کلامہم عن ربہم
یومئذ لکجبون یعنی کفار از پروردگار خود در آن روز مجبور خواهند بود این آیت کریمہ دلالت
بآنکہ دیدار ہمہ مومنان را خواهد بود زیرا کہ درین آیت تحقیق کردہ کفار را باین کہ ایشان مجبور خواهند
بود از پروردگار خود در آخرت پس اگر ہمہ مومنان را دیدار نباشد لازم آید کہ بعضی از مومنان شریک
کفار باشند درین تحقیر و ہرگز روا نباشد کہ بیچ مومن شریک کافر باشد و تحقیق اگر گفتہ شود کہ مذہب
اینست کہ جایز است چون بعضی از عصات مومنین در دوزخ خواهند بود و شک نیست کہ در
دوزخ در آوردن تحقیق است پس بعضی مومن شریک کافر باشند و در دخول نار کہ سبب تحقیر است پس چہا تو اندکانی باینکہ
شد مجبوری کہ موجب تحقیر است گویم حاشا دکلا کہ در آوردن مومن بدوزخ از بر تحقیر باشد بلکہ در آوردن کافران
تحقیر و در آوردن مومن از برای تطہیر درد و زخ از بر اکمیلین لہذا حضرت حق سبحانہ در چندین
مواضع از قرآن عذاب مہین را نسبت کردہ بکفار مانند ولہم عذاب مہین و اعتدنا للکافرین
عذابا مہینا و اہل تفسیر تصریح کردہ اند بآن کہ عذاب کفار را مہین از ان جهت گفتہ کہ مقصود
از عذاب کفار اہانت ایشان است بخلاف عذاب مومنان کہ مقصود تطہیر مومنان است
پس تعذیب مومن بدوزخ مثل آنست کہ یکی بیمار خود را بجراح سپرد تا بر اعضائی او دغما
نہد بحتہ رفع مرض و تعذیب کافر بدوزخ مثل آنست کہ کسی بندہ بد خدمت را بر روی و
اعضاء او دغما نہد و یا عقری بر او آتش افکند و شک نیست کہ این ہر دو تعذیب بر اہرست
و در حدیث قدسی آمدہ کہ اتبلیم بالعضایب و المہرم عن المعایب یعنی بتلاگردانم عاصیان ا

بصیبتها و پاک میگردد و انهم ایشانرا از عیبها و چون ابتلا و دنیوی از برای تطهیر باشد آخر وی نیز
از برای این تواند بود و اما اینجا اشکالی هست نظر بان آیه رَبَّنَا اَنْتَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَمَا تَخْرُجُ
یعنی ای پروردگار ما هر که را بدوزخ در آوردی خواه برگردانیدی او را پس در آوردن و دوزخ
مومن را تحقیر او باشد و جواب ازین سوال آنست که شک نیست در ادخال نار تحقیر است
ظاهر اما مراد آنست که غرض از ادخال مومن را تحقیر نیست باطناً و اگر چه تحقیر او باشد ظاهر
پس ادخال مومن را تحقیر اوست ظاهر آن باطناً بخلات ادخال کافر که مقصود تحقیر او از آنجمله
آن حدیث است که در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که هرگاه در آنجا اهل بهشت
در بهشت گوید خداوند سبحان ایشان را که میخواهید چیزی که زیاده سازم شما را یعنی زیاده سازم
بر در آمدن بهشت پس گویند ایام سعید نگردد ایندی روی ما را در دنیا و روی ما را در بهشت
و نجات ندادی ما را از آتش و دوزخ یعنی عنایت همین باشد که کردی پس برداشته شود حجاب
و نظر کنند بر خداوند سبحان پوشیده نیست که این حدیث دلالت بر آن میکند که دیدار مطلق اهل
بهشت را خواهد بود از آن جمله آن حدیثی است که در سنن ابی داود آمده که ابو ذر بن عقیل
گفت یا رسول الله آیا همه ما خواهیم دید پروردگار خود را خالی از مزاحمت غیر در روتیه گفت کبلی پس
گفتند چه چیز است شال این در خلق خدای سبحان گفت که ایامی بنید همه شان ماه مادر شب چهاردهم
خالی از مزاحمت غیر در روتیه گفت بلی پس گفت که ماه مخلوقیست از خدای سبحان و خدای سبحان اجل عظیم
از همه چیز پوشیده نیست که این حدیث ظاهر است از روی دلالت از حدیث سابق و دیگر از آنجمله
آن حدیث است که بگذشت در اول شرح او را در تفسیر دارالاسلام و دیگر باید دانست که تحکیم را
در دنیا زیاده مرتبه مشاهده تواند بود که آن دیدن دیدار دلیل است و اما در آخرت همه مومنان را
معاینه خواهد بود که آن رویت عین است یعنی دیدن بچشم و در صحیحین آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم انکم سترون ربکم عیاناً یعنی شما را پوشیده کنید پروردگار خود را بطریق معاینه و باید دانست که بعضی
از متصوفه که غافلند از مذهب سنت و جماعت و اعتقاد مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم و از مضمون
آیات و احادیث در بعضی از مسائل آورده اند که هر که در دنیا بر مرتبه مشاهده نرسیده باشد آخرت
از شرف دیدار محروم خواهد بود و این مدعا را بنابر آن گفته اند که اعمی در آیت کرمیه و من کان فی ذمه

اعمی فهو فی الآخرة اعمی عیبار است از کسی بدرجه شایده نرسیده باشد و این باز قبلی بنامی فاسد است
 زیرا که هم مدعا فاسد است که مخالف اتفاق علماء و مشایخ است و مخالف مضمین آیه و حدیث
 استدلال ایشان فاسد است زیرا که اهل تفسیر اعمی را درین آیه تفسیر کرده اند که کافر
 باشند بنا بران گفته اند وقتی که نازل شد این آیه که میوه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة است
 گفت ابن ام مکتوم که یا رسول الله من در دنیا گواهی که کور خواهم بود در آخرت پس فرود آمد
 این آیه فاسد لاعمی الا بصار و لکن قل فی القلوب - التي فی القلوب یعنی قصد است
 که نیست کوری چشمهای کافران و لیکن کوری دلها می ایشان که در سینها
 ایشان است پس مراد از قلوب اینجا قلوب کفار باشد پس درین آیه و لکن قل فی القلوب
 اشارت باشد که آن اعمالی که در آیه من کان فی هذه اعمی است آن کوری چشم نیست
 بلکه اعمالی قلوب است و نیز دلیل برین که اعمی در آیه من کان فی هذه است و سبب
 الآخرة اعمی اعمالی قلب است آنست که سابق برین آیه ذکر آنست که من اولی کتابه یمینه
 فاولیک یقرؤن کتابهم ولا یطعمون فقیلا پس من کان فی هذه اعمی در مقابل من اولی کتابه یمینه باشد
 و شک نیست و من اولی کتابه یمینه عبارت از مومن است که مقرر شده که مومن را نامه بدست
 راست میدهند بکافرا پس مراد از من کان فی هذه اعمی کافر باشد و نیز حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که
 فرموده که انمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کن هو اعمی یعنی آیا هست آنکسی که داند که آنچه فرود
 آورده شده بسوی تو از پروردگار تو حقیقتست همچون کسی که کور است و این اعمی واقع شده در مقابل
 کسی که داند که قرآن حق است و شک نیست که آنکه داند که قرآن حقیقت کافر است و نیز فرموده
 که و اما ثمود فمدینا هم فاستجوا لعمی علی المذی یعنی ما ثمود را بنودیم راه بایمان پس اختیار کردند
 کوری را بر راه راست و عمی اینجا معنی کوری دل است که کفر است و نیز فرموده هم کیم عمی هم
 لایرجون یعنی کافران که آن اند که آنچه حقیقت و صواب نمی شنوند و گنگان اند که آنچه حقیقت
 و صواب نمی توانند گفت و کوران اند که آنچه حقیقت و صواب نمی بینند و عمی اینجا معنی کوری
 دلست که کفر است و نیز فرموده که و سورۃ ملائکه و بالیسوی الاعمی و البصیر یعنی برابر نیست کوری
 بینا و اعمی را اینجا تفسیر کرده اند بکافری و نیز فرموده که و من اعرض عن ذکر ی فان له معیشتة ضحکا و

محشره یوم القیامه اعمی یعنی هر کس که گرداند از ذکرین که آن هدای منست که باد و بنده منست تحقیق که
 او را زندگانی تنگست و در دنیا و برانگیزم او را روز قیامت کور و اعمی اینجا معنی کور ظاهر است
 بقبرینه آنکه در عقب این آیه آمده که قال رب لم حشرتني عمی و قد كنت بصیرا و با آنجه در قرآن هر جا
 که لفظ اعمی آمد اکثر چنانست که معنی کوری دل است و گاه معنی کوری چشم است و اما آنکه اعمی
 باین معنی آمده باشد که معنی مرتبه مشاهده نرسیده باشد آن بثبوت نرسیده و بعضی از آنچه
 دلالت میکنند بر عموم رویت همه مؤمنان را در آخر کلام حجه الاسلام است قدس سره
 در آخر کیمیا سعادت در اصل نهم از رکن چهارم که در بیان منجیات است و آن انیسیت که بدانکه
 و انستین و قسم است بعضی آنست که در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی آنکه عقل او را
 در یابد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی باز هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا در یابد
 و در درجه دار یکی را معرفه گویند و رای آن درجه دیگر است که آنرا روتیه و مشاهده گویند و نسبت
 آن معرفه در کمال روشنی همچون نسبت دیدار است با خیال همچنانکه با یک چشم حجابست از دیدار
 نه از خیال که تا از پیش برنجیز و دیدار بنویسند و همچنین غلافه نفس آدمی باین تن که مرکب است از آب و
 خاک و مشغولی با شمول این عالم حجابست از مشاهده نه از معرفه و تا این حجاب برنجیز و یعنی بسبب
 مجاهده آن مشاهده ممکن نگردد پس چون مشاهده تمام تراست و روشن تر لابد لذات آن مشتمل بر چنانکه
 در دیدار و خیال و بدانکه حقیقت آنست که همین معرفه است که در آن جهان بصفتی دیگر شود که با ول
 ریح نزدیک ندر و چنانکه لطفه مرد میشود و دانه خرما درختی میشود و باین گردش یعنی باین انقلاب روشن
 تر شود و آنرا مشاهده و نظر و دیدار گویند که دیدار عبارت است از کمال ادراک و این مشاهده کمال
 آن ادراک است و برای انیسیت که این مشاهده حتمه اقتضا نکند چنانکه معرفت و بین جهان اقتضا
 نگردد پس تخم دیدار معرفت است هر که معرفه نیست از دیدار مجبوست حجابست ابدی که هر که تخم ندارد
 مرنوع صورت نه بند و هر که معرفه تمام تر دیدار و پیرا تمام تر پس کمان سیر که همه کس در دیدار و لذت
 دیدار برابر باشند بلکه لذت دیدار هر کس بر قدر معرفت وی بود و ان الله یجلی للناس عامته
 دلایلی که خاصه این بودند آن که تنها بود و دیگران بهم بیند پس گمان میر که آن لذات دیدار که غیر از
 یا بند آنرا دیگران نیز یابند و آنکه عالمان یا بند میان یا بند و آنکه عالمان متقی محبت یا بند عالمان

دیگر نیز مانند تفاوت میان عارفی که دوستی حق سبحانه بر وی غالب بود و عارفی که دوستی
 حق تعالی چنان غالب نبود و لذت بودن در دیدار هر دو یکی بیند که تخم معرفتست و تخم هر دو را
 برابر است لیکن مثل ایشان چون دو کس باشد که دیدار چشم ایشان برابر بود و نیکوئی را نه بیند
 و لیکن یکی عاشق تر بود و دیگر نبولابر لذت عاشق بیش بود اگر یکی عاشق تر بود لذت وی
 بیشتر بود پس معرفت در کمال سعادت کفایت نیست تا محبت بآن نبود و محبت بآن غالب
 شود که محبت دنیا پاک از دل بشوید و این خبر نیز بد و تقوی راست نیاید پس عارف را در راه
 لذات کاملتر بود و تمام شد کلام امام حجة الاسلام قدس سره و باید دانست که آن لفظ مشاهده
 که در آن قول امام واقع شده که و رای آن درجه دیگر است که آثار و تیر و مشاهده گویند این
 مشاهده لغویست که دیدن چشم است و اما مشاهده اصطلاح صوفیان عبارتست از دیدن دل
 و این مشاهده از معرفت بلندتر است و از روتیه پایان تر و این مشاهده بعضی را واقع شود و
 دنیا امارت واقع نمیشود و آنکه موسی علیه السلام طلبید بلفظ ارنی روتیه بود از آن جواب آن
 لن ترانی شنید که اگر مشاهده طلبیدی بیافتی و دیگر باید دانست که معرفتی که تخم دیدار است
 معرفه علمی است که ایمان اهل شرع است نه معرفه حالی که معرفت اهل مشاهده است زیرا که این
 معرفت تاشبی از غفلت بآن قرینه گفته هر چه در خیال نیاید و عقل آنرا دریابد و درجه و اوردگی
 را معرفت گویند و شک نیست که معرفت خالی از آثار عقل نیست و دیگر آنکه در فصل الخطاب
 آورده از امام حجة الاسلام قدس سره که او گفته هیچ مؤمن از اهل محبت خالی نیست و با آنکه روده
 از وی که محبت ثمره معرفت است پس از اینجا معلوم شد که هیچ مؤمن از معرفت خالی نیست و
 معرفتی که هیچ مؤمن از او خالی نیست ایمان شرعی است و باز آورده که تخم دیدار معرفت است
 هر کرا معرفت نیست از دیدار محجوبست الی آخر المقدمات پس معلوم شد که همین ایمان شرعی است
 که تخم دیدار است و دیگر بدانکه همه کس را باید که امید لقار او داشته باشند تا داخل نکرند و برین معید
 که حق سبحانه فرموده ان الذین لا یرجون لقارنا و رضوا بالحیوة الدنیا و الممالا بها و الذین هم من
 آیتنا فلن اولیک ما ونیم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانی که امید لقار ما ندارند بجز دنیا
 بعثد و راضی شده اند بحیوة دنیا از آخرت و قرار گرفته اند بحیوة دنیا و آنانی که از علامات قدرت

ما غافلند ایشان را محل قرار آتش است بسبب آنچہ کسب می کنند از گناہان بلکہ ہر کس آبادی کہ
 مشتاق لقاء او باشند تا داخل شوند درین بشارت کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ
 من احب لقاء اللہ احب لقاءہ یعنی ہر کہ دوست دارد لقاء خدای را سبحانہ دوست
 دارد و خدای سبحانہ لقاء او را و نیز داخل باشد درین اشارہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 کہ گفت حق سبحانہ الا لال شوق الابرار الی لقاء الی لقاء ہم لاشد شوقا این حدیث
 مذکور است در عوارف و رباب و ہم و در کیمیاء سعادت و در ذکر شوق و در اصل نعم از رکن کہ در
 منہج التست و در ترجمہ عوارف او را اینچنین ترجمہ کردہ کہ دیر است تا شوق ابرار بلقاء نیست و
 من بلقاء ایشان مشتاق ترم و در نفحات و در ذکر شیخ ابو بکر لقاء قدس سرہ آورده کہ وی گفتہ
 مشتاق بدر مرگ لذت بیش از آن یا بد کہ زندہ از شربت شہد شیخ الاسلام یعنی شیخ عبد اللہ
 انصاری قدس سرہ گفت کہ بآن خدای کہ جز آن خدائی دیگر نیست کہ بندہ نیکبخت را ہرگز روزی
 نیاید نیکوتر و باراحت تر و خوشتر از آن روزی کہ عزرائیل بوی آید و گوید مترس کہ یا ارحم الراحمین
 میشود و بوطن خود میروی و بعد ہمین میروی این جہان مذلت و زندان مومن است این
 بودن عاریتی اینجا بہانہ است بیکبار بہانہ را دور کند و در حقیقت باز شود و مرد بندگی جاوید
 برسد و دیگر باید دانست کہ گفتہ اند آنچہ مومن را در آخرت میر شود از دیدار اجل و اقوی است
 از آنچہ در دنیا میر شود و بی ہدہ و لندہ گفتہ اند کہ اینجا مشاہدہ است و آنجا معاینہ و نیز فصل الخطاب
 آورده کہ اہل ذوق و شوق را با میعاد یوم اللقاء ہر لحظہ باین تجلی تسلی دہند و نیز در کلام بعضی
 از عارفان وارو شدہ کہ تا آدمی در نشاہ دنیا است حقیقت فنا از وی منتہی است و تا بقیہ
 از بقایای وجود با و ہمراہ است و مادام کہ بقیہ وجود با و ہست وصول تمام مسرتی و در آخر
 فصل الخطاب آورده است از حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی قدس سرہ کہ ایشان
 گفتہ اند کہ بند و مشاہدہ میکند مرغی را اولاً در خواب و ثانیاً در غیب و این عبارت است از حالتی
 کہ حاصل میشود در میان خواب و بیداری و ثالثاً در واقع و این عبارتست از حالتی کہ عارض میشود
 بر شخص بیداری آنچہ در غیب است از حاضران کہ با او شمشہ اند و مع بذل این مشاہدہ نسبت
 بہ مشاہدہ کہ حاصل میشود در واقعہ باز مشاہدہ کہ حاصل میشود در وقت مرون شب مشاہدہ کہ او را

حاصل میشود و در قیامت همچون مشاهده است که حاصل میشود و در خواب نسبت بشما به که حاصل میشود و در غیب و باز مشاهده که حاصل میشود و در قیامت نسبت بشما به که حاصل میشود و در بشت همچون مشاهده است که حاصل میشود و تا میمانیم نسبت بشما به بیدار با خیر و اگر گفته شود که وقتی که مشاهده بشت و مرتبه باشد پس چه حاجت بر یا ضات شدید و بجا به مشاهده که سالکان از کتاب نیانید و در دنیا گویم جواب از وی بر پنج وجه است اول آنکه مشتاقان را تحمل نیست که راضی شوند تا خیر لقا تا وقت دیگر چنانکه نشسته نمی تواند که خوردن آب را بفرود اندازد پس ایشان چون توانند که مشاهده را بفرود می قیامت اندازند تا بوقت درآمدن در بشت نیست ز رغباً حدیث عاشقان به سخت استی است جان بیداران به نیست ز رغباً و طیفه ماهیان به زانکه بی دریا ندارند انس جان به دوم آنکه هر که در دنیا دفع حجاب نموده باشد او را خوف سوسی خاتمه است و بعضی برانند که عارفان را این خوف نمی ماند چنانچه فرموده اند در این آیات به هست نعم را غم پایان کار به تا چه باشد حال او روز شمار به عارفان را غار گشته به می شنند به از غم احوال آخر فارغند به بود عارف را بهم خوف و رجا به سابق دانش خورد آن هر دو را به دید که سابق زراعت که دفاش به او همی داند چه خواهد بود و جاش به بود او را بهم امید از خدا می به خوف فانی کشت پیدا شد ر جاسی به عارفان داند و ایم آمنون به که گذر کردند از دریای خون به و سوم آنکه کسی از دنیا محبوب بود و هر چند با ایملن رود گاه باشد که در دفع آن حجاب محتاج شود بدخول نار پس از برای رفع احتمال و رفع دخول باز را اینجار دفع حجاب میکند و چهارم آنکه هر که محبوب بود و با آنکه در دفع و رنج در نیاید حجابش بعد از مدت مزید مرتفع میگردد و محروم مینماید از مشاهده حال موت و از مشاهده روز قیامت تا آن زمانکه در بشت در آید الا ماشاء الله تعالی پنجم آنکه اگر چه این مشاهده محروم نگردد اما مشاهده احوال موت و در قیامت و در بشت مثل مشاهده مکشوفات نخواهد بود و در کیفیت و در کمیت الا ماشاء الله تعالی و دیگر باید دانست که اگر کسی در خود دریا بد قاطبیتی و یا سلوک این راه را مناسبته و داند که سعی او مفید است و فایده هر ساعت بر مزید باید که تقصیر جایز ندارد و خود را به پیری از پیران طریقت بسپارد و در اوقات لیل و نهار ساعتی نیا ساید و تا تواند سعی نماید تا باشد که سعادت بس عده کند و توفیق رفیق گردد و آن شاهد خلوتخانه غیب از حجاب

حجاب بیرون آید از تن محیب روی نماید و آنچه موعود بود و بخواشد آنچه مخوف بود مقفود گردد و اگر نتواند که خود را بمشاهده رساند بارسی محسوس نماید که ذکر بر روی غالب گردد و تا هنگامی دل دوست را طالب گردد و تا اگر مقصود حاصل نگردد و در حین حیات میسر گردد و در حال ممات چنانکه حضرت امام حجة الاسلام قدس سره گوید و در کیمیای سعادت در اصل نهم از رکن اول که اگر ذکر بسیار میکنند و احوالی که صوفیانه را باشد پیدای نیاید لغو ننگردد و که سعادت بران موقوف نیست که دل چون بنور ذکر آراسته گشت بحال سعادت راه پیدا شود و هر چه درین جهان پیدای نیاید پس از مرگ پیدا آید پس باید که همیشه ملازم باشد و مراقب تا دل را بحق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که ذکر بر دوام کلید عجیب ملکوت حضرت الهی است تمام شد کلام حجة الاسلام قدس سره و اگر این هم نتواند که ذکر را بر خود غالب گرداند که خدمت بر میان جان نبندد و کاهلی بر خود نپسندد و توبه از معاصی برگردد و در محکوم او امر دینی شرع مطهر گردد و زیرا که در رعایت شریعت و ورزش استقامت چهار فضیلت بزرگست اول آنکه آنکس از جمله اولیای دوستان حضرت حق بیگردد و دوم آنکه خون عذاب و اندوه قوت مراد از او برداشته میشود و سوم آنکه او را بشارت ها و خبر های خوش رسانند و میشود هم در حین حیات و هم بعد از ممات و این فضیلت ازین آیه معلوم میشود که حق سبحانه فرمود الان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یؤذون الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی بدانید و آگاه باشید که اولیای خدای سبحانه را نیست خونی بر ایشان از جانب سیدن مکر و همی ایشان اند و بگوین نمی شوند بسبب قوت مراد حق این اولیای تا آنکه مانند ایمان آورده اند و دستند مشغول بر رعایت تقوی ایشانراست بشارت و خبر های خوش و رحمة دنیا و وراخرت و گفته اند بشارت دنیا آنست که حضرت حق سبحانه و غیره فرمود متقیان را در کتاب خود و بر زبان پیغمبر خود و صلعم و نیز آنست که مینماید متقیان را در خوا بهای همچنانکه مینماید خواص مومنان را و مکاشفات و بشارت آخرت آنست که ملاقی میشوند متقیان را در حالت نزاع که مشرف میگردد بر موت و در حکم اموات میشوند و بعد از موت در گور یا در قیامت سلام میرسانند و بشارت میدهدند بغیر و زمی یافتن بر اموات و با انواع الغامات و کرامات و فضیلت چهارم آنست که آنکس صاحب کرامات عظمی میشود زیرا که کرامت عظمی نزد کبریای الهی شریعت

و طریقت استقامت بر شریعت است زیرا کہ حق سبحانہ ہر گاہ بندہ را بگنایت و وحشت میدارد و نمیخواہد کہ باو مکر و ہی رسد از عذاب پس او را و پرپناہ خود میگردد و نگاہ میدارد از مخالفت شریعت و اینست مستثنیٰ آن حدیث کہ اذا احب الله عبدا لم یضرب ذنبه یعنی نمیگذارد و نہاوند کہ چہ گناہ کند و بوضوح رسید ما مقصود حاصل نگردد و در کیمیای سعادت آورده کہ شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس سرہ گفته است کہ در آب رفتن و در ہوا بریدن و از غیب خبر دادن اینہا پیچ کر امت نبود کرامات آن بود کہ ہمہ امر گردونی ہمگی و سی طوع فرمان شود کہ بروی حرام نرود و این اعتماد را شاید اما آن دیگر ممکن بود کہ از غیب طین باشد کہ غیباطین را از غیب خبر است و کسانی کہ ایشان را کاہن گویند از بسیار کار با خبر دہند اعتماد بر و نیست کہ وی و بالست وی از میان برخیزد و شرع بجای وی بنشیند و در مرصا و الباء آورده کہ در بیان سراج رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ از قاب قوسین در گذرانیدند در مقام ادا و فی رسانیدند و ہر چہ لباس سستی محمدی بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سر وجود او بر کشیدند کہ ماکان محمد ابابا احد من رجالکم و خلعت صفت رحمت در و پوشانیدند و آن صورت رحمت را بخلق فرستادند چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین لا جرم در کمال وصول و رفع اثبنت و اثبات وحدت این اشارت با اشارت بگستگان امت و ضعفای ملت رسانیدند کہ اگر براق ہمت ہر کس از سدرہ اشیا نہ بشریہ بسدرہ المقتنی روحانیہ نتواند بر آمد تا از وصول بحضرت خداوندی ما بر خوردار شود و ہما پنجا سر علقہ خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ہند و مکر مطاوعتہ او بر میان جان نبود کہ اتحاد و یگانگی بر خواستہ است و یگانگی نہشتہ ہر کہ او را در فیض طین لطف الرسول فقد اطاع اللہ کہ یگانگی است بیکانگی نسبت تو مانی ما تو تمام شدہ کلام مرصا و الباء و گفته اند کہ اصل ایمان کہ در دل مؤمنان است بمنزکہ تخمی است کہ در زمین انداختہ باشند پس ہمچنانکہ تخمی در زمین اندازند بعضی ازو کہ نزد و یکتر بروی زمین است بزودی سبز میشود و مقصود از زود و تر بجای اصل آید و آنچه دور تر واقع شدہ و یکتر نطہور در آید ہمچنین است ایمان کہ تخم ویدار است و بعضی کہ قابلتر است لطنہ نتیجہ از وی نزدیک بکار شدہ ویدار از وی زود تر نطہور می آید و آن دل کہ قابلیت و استعداد او کمتر است طہور خاصیات از و دورتر نتیجہ او ویز تر بحصول می پیوندد و پس اصل تخم کہ در زمین و لست شمرہ او عاجلا و آجلا در وقتی از اوقات لطنہور خواہد

آمد و اگر آن کلمه ضایع نگردد و بسبب نیتی از آفات و الله تعالی ولی التوفیق حبیبی الله الذی
 لا اله الا هو یعنی کفایت کرد من خدا نیست که نیست معبودی برحق مگر او علیه تو کلمت و الیه
 انیب یعنی بروی تو کل کردم و بسوی او باز میگردد و لا اله الا الله سبحان الله
 ما اعظم الله یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای سبحان و تعالی پاک است خدا چه بزرگست
 ذات پاک او و باید دانست که کلمه لا اله الا الله و سبحان الله هر دو اینجا از برای تعجب است
 لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای تعالی
 پاک است خدا چه بزرگست لا اله الا الله سبحان الله ما اعظم الله یعنی لا اله
 الا الله سبحان الله چه علیم است خدای سبحان لا اله الا الله ما اکریم الله یعنی نیست
 معبودی برحق مگر خدای تعالی پاکست خدا چه بزرگوار است لا اله الا الله و صده شریک
 یعنی نیست معبودی برحق مگر خدای سبحان تنها است نیست شریک او را محمد رسول الله حق
 یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست تحقیق اللهم صل علی محمد کما ذکره
 الذاکرون یعنی الهی رحمت و انعام کن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که یاد کنند او را
 یا و کنندگان و صل علی محمد کما عقل عن ذکره الغافلون یعنی انعام و رحمت کن بر
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه که غافل شوند از ذکر وی غافلان مراد از اینست که صلوة خدا
 سبحان بروی او و هر بار که یاد کنند او را و هر گاه که غافل شوند از ذکر وی نیست صلوة خدا
 سبحان بروی او و در جمیع اوقات تا بقیامت زیرا که هر وقتی که هست یا وقت ذکر وی است
 یا وقت غفلت از ذکر وی پس هر که این نوع صلوة گوید بروی انجین است از راه تحقیق که در
 جمیع اوقات تا بقیامت بروی صلوة گفته است و هر گز خاموش نشده زیرا که دعای
 مومن که در امر شروع واقع شود البته مقبول است خاصه دعای که در حق حبیب الله باشد
 صلی الله علیه و آله و سلم پس هر که این صلوات گوید گویا تا قیامت گفته است و ازین جهت است
 که صلوة را افضل الصلوات داشته اند و باید دانست که سبب آنکه بعد از ذکر محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم گفت که اللهم صلی علی محمد الی آخره اینست که و عید بسیار آمده درین باب که ذکر رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم بگذار و کس بروی صلوات نگوید چنانکه در صحیح ابن جبران و سنن ترمذی

که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بخیل است کسی که من مذکور شوم نزد خدا پس و صلوات
نگوید بر من و تفسیر کلمات آورده که گفته شد پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم که خبر داده ما را ازین آیه
که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم که این از علمهای پوشیده است که اگر بنی پرسیدید از و خبر نمی کردیم
شما را حضرت حق سبحانه موکل کرده است بر من و دو فرشته را پس نیست که یاد کرده شوم نزد و بنده
مسلمان که صلوات گوید بر من مگر آنکه میگویند آن دو فرشته که بیا مرز و خدایتعالی ترا و میگوید
خدا می سبحانه و باقی فرشتگان که آمین گویند و در صحیح ابن جبران و در سنن ترمذی و ابی داود
آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که نیست که بنشینند جماعتی در مجلس که یاد کنند خدا را
سبحانه و بر آن مجلس صلوات گویند پیغمبر خود مگر این که می باشد برایشان حسرتی روز قیامت
از حبه ثواب و اگر چه و آید در بهشت و اما احادیثی که دلالت میکند بر فضیلت و ثواب
صلوات و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده آید در شرح صلوات الله و ملائکته
الی آخره رضینا با الله تعالی ربا یعنی راضی ایم بخدا می تعالی از روی پروردگار
و باید دانست که اصل آن کلام اینست که رضینا بر بوبه الله تعالی بعد از ان این ترکیب
تغییر کرده شد و اینچنین ساخته شد که رضینا با الله تعالی ربا زیرا که تعبیر بعد از ابهام واقع است
و بنفس و اگر معنی این کلام بر اصل گفته شود اولی است زیرا که هم بر اصل است و هم اقرب بهم است
پس اصل معنی اینچنین است که راضی ایم به پروردگاری خدا می سبحانه و لفظ رضی بکار رفته
مستعمل میشود یکی آنکه مستعمل میشود بلام مانند و رضیت لکم الاسلام دنیا و رعا اینچنینی اختیار است
دوم آنکه مستعمل میشود بکلمه عن مانند رضی الله عنهم و سوم مستعمل میشود بحرف ما همچنانکه درین مقام
چهارم آنکه مستعمل میشود بلفظ علی چنانکه گفته در صحیح که رضیت علیه فی معنی رضیت به و نه دو کویا تا
آورده که بدانکه رضا بقضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقاسی و در آن
آن نیست که محبت مقام بهتر نیست و رضای بهر چه خدا می تعالی کند شکر محبت است نه شکر
هر محبتی بلکه شکر محبتی که بر کمال بود و چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم از قومی پرسید که نشان اینان
شما چیست گفتند در بلا صبر کنیم و بر نعمت شکر کنیم و بقضای رضاییم گفت علما اید و علما اید نزدیک است

از مظلومی فقه شما که انبیا باشید و در ترجمه عوارف در باب سوم و در عارف است و فصل اول از فضل
 این باب آورد که وظیفه عارف رضا بقضا است و وظیفه صبر بران و وظیفه غافل کراهیت و اضطراب
 نیست کلام ترجمه و پوشیده نماند که چون رضا بقضای وظیفه عارف باشد او از مقامات عالیه
 باشد چنانکه مشهور است و بالا سلام دنیا یعنی راضی ایم باسلام از روی دین روشن
 و محمد صلی الله علیه و سلم نبیا و رسولا یعنی نبی اکرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی بنو
 و رسالتش و در سنن ترمذی آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که نیست بنده مسلمانی که گوید
 در وقتی که در شام در آید وقتی که در صبح در آید سه بار بخشاید الله تعالی ربا و بالا سلام دنیا و محمد
 صلی الله علیه و سلم نبیا که آنکه می باشد واجب بر خدای سبحان این که راضی گردد اندا و روز قیامت
 و در صحیح مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ذاق طعم الایمان من رضا بالله ربا و
 بالا سلام دنیا و محمد رسولا یعنی چشیده است طعم ایمان را کسی که راضی باشد بخدای سبحان از روی
 پروردگاریش و بالا سلام از روی و نیش و محمد صلی الله علیه و آله و سلم از روی رسالتش پس
 لفظ نبیا و رسولا که در او را جمع کرده شده است بجهت آنست که هر کدام در حدیثی واقع است
 پس هر دو را جمع کرد از جهت بیان کردن فضیلت هر دو و بالقرآن اما ما یعنی راضی ایم
 لقرآن از روی امامتش و باللعبه قبله و بالصلوة فرضیه و بالمؤمنین اخوانا یعنی
 راضی ایم بکعبه از روی قبلگی اش و بنماز از روی فرضیگی اش و بمؤمنان از روی برادرگی
 ایشان و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرئی ائمه یعنی ائمه
 ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و علی مرتضی رضی الله عنهم از روی امامی ایشان
 ضوان الله تعالی علیهم اجمعین یعنی رضای خدای سبحان بر ایشان همه و امر المؤمنین ابوبکر
 راضی الله عنه صدیق ازان گویند که صدیق در تاج الاسامی و در تفسیر این آیه که یوسف اثنا صدیق
 اینچنین تفسیر کرده اند که بنایت راست گویی بود و در صحاح اللغات و معنی گفته یکی و ایم التصدیق
 و دیگر راست سازد قول خود را بمل پس اگر صدیق اینجا معنی اول باشد اطلاق این بر امیر المؤمنین
 ابوبکر رضی الله عنه ازان جهت است که او بنایت راست گویی بوده تا که آورده اند که علی رضی الله
 عنه روایت حدیث رسول را صلی الله علیه و آله و سلم از پیچکس بی سوگند قبول نمیکرد مگر از امیر المؤمنین

ابوبکر رضی اللہ عنہ و اگر بمبئی دوم باشد از آن جهت است که تصدیق او دایمی بود و تشکیک مشکک
 زایل نمی شده چنانکه آورده اند که چون رسول راضی اللہ علیہ و آلہ و سلم در آن شب کعبه
 معراج میسر شده است در باب آن شب حکایت کرده قصه معراج را که درین شب از یک
 بیت المقدس که یکما به اه است رفتیم و در آنجا ابنیا را علیهم السلام امامت کردیم و از آنجا رفتم
 تا بعرش و فوق عرش از حضرت حق سبحانه چندین سخن شنیدیم و در آن شب پنجاه وقت نماز بر است
 فرض شد و چون مراجعت کردم و بمبست علیهم السلام رسیدم گفتم است تو تحمل پنجاه وقت
 نذازد و مرا باز میگردد و ایندو میرفتم و کم میساختم و در چهار نوبت چهل وقت نماز کم کردند و باز موسی
 مرا باز گردانید که هنوز بسیار است پس بر فتم پنج وقت دیگر کم کردند و قرار بر پنج وقت شده
 و حال آنکه فرصت رفتن و آمدنش چنان دلیل بود که آن مکانی که از وی برخاسته بود و در آن
 شده و چون بیامد هنوز آن مکان گرم بود و زنجیر آن در که در وقت رفتن جابه با و رسیده بود
 و در حرکت شده چون بیامد هنوز در حرکت بود و ابریقی که در وقت رفتن کج شده بود و آب
 از وی میریخت چون بیامد هنوز آب تمام نرسیده بود و چون این حکایت را با مرهم گفته در آن
 مجمع جمعی از کفار با یکدیگر اشارت کرده اند که این حکایت بنایت دور از عقل و ظاهراً استحال
 هر که اونی عقل داشته باشد داند که این دروغ است پس این بیان میتوانیم که ابوبکر را الزام بکنیم و او را
 از ایمان و متابعت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باز گردانیم و باین قصد بدرآمده اند و متوجه بامیر المومنین
 ابوبکر رضی اللہ عنہ گردیده که بناگاه امیر المومنین ابوبکر ایشان را در پیش آمده که بجلازمت بنشین
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم میرفته ایشان گفته اند که اسی ابوبکر نشنیدی که یاز تو چه امر محال دعوی
 میکنند او گفته که از وی و روغ نیاید اگر گوید که امشب بعرش رفته ام و باز آمده ام راست خواهد
 بود ایشان گفته او بهینه همین میگوید و او گفت اگر او این گفته است راست است و اگر صدق
 بمعنی سوم باشد یعنی راست سازد قول خود را بعمل انمعنی درو نیز ظاهر و مشهور است زیرا که همه میدانند
 که او هر چه دعوی میکرد و اندا و را بعمل راست میکرد یعنی عمل می آورده امیر المومنین عمر رضی اللہ
 عنہ را فاروق از آن گویند که در کتب تفاسیر مرویست که گفت عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما
 که منافقی دعوی میکرد و بر جہودی پس جہود منافق را بسوی رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم میخواند

و منافق جهود را بجانب كعب بن اشرف كه رئيس منافقان و جهودان بود ميخواند بعد ازان هر دو
بجانب رسول صلى الله عليه وآله وسلم رفتند و رفع قضيه كردند چون حق جانب جهود بود رسول
صلى الله عليه وآله وسلم حكم از براي جهود ميگرد و منافق را رضی نشد باین حكم و گفته كه بيا تا براي
عمر و يم پس بيايدند پيش امير المؤمنين عمر رضی الله عنه جهود گفت حكم كرد رسول صلى الله
عليه وسلم از براي من و اين منافق را سي نفست بكم او و براي تو آمد امير المؤمنين عمر رضی الله
عنه گفت منافق را كه آيا همچنين است منافق گفت آري پس امير المؤمنين عمر گفت هر دو
را انجا باشيد تا بيايم براي شما پس رفت امير المؤمنين عمر بن الخطاب و گرفت شمشير خود را و بعد از
بد آمد و آهسته آمد و زد و كوبه كرد منافق را و گفت من اينچنين حكم ميكنم براي کسی كه راستي
نيست بكم خدا و رسول او صلى الله عليه وآله وسلم پس جبرئيل آمد و گفت كه فرق كند عمر
ميان حق و باطل ازان وقت باز او را ناميده شد فاروق و اما امير المؤمنين عثمان را
رضی الله عنه ذی النورين ازان گوئيد كه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم رقيه دختر خود را
با داده بود چون وفات كرد دختر ديگر ام كلثوم با داده مرحبا با الصباح الجديد
و باليوم السعيد و بالملكين الكائنين الشاهدين العادلين يعني مرحبا
و كشادگی عيش بر صبح نو و روز نيکبخت و برو و فرشته نوينده و گواه داشتن و تفسير
گواشي گفته در تفسير لامر حيا هم اسي لاسعه عليهم في عيشهم پس گواه معني مرحبا آن باشد
كه كشادگی عيش بروی حيا كما الله تعالى يعني زنده دارد خداي سبحانه شما را اسي و
فرشته با آنكه سلام گويد خداي سبحانه بر شما في غرة يومنا هذا الكتبا في اول صيفتنا
بسم الله الرحمن الرحيم يعني در اول امروز ما بنويسد در نامه اعمال ما
بسم الله الرحمن الرحيم و شهد ابانا شهد ان لا اله الا الله و صده لا شريك
و گواه باشيد باین كه ما گواهي ميدهم كه شريك نيست او را و ان محمد اعبد و رسول
يعني گواهي ميدهم كه محمد صلى الله عليه وسلم بنده اوست و رسول او و عرض از اين كه گواهي
ميدهم كه محمد صلى الله عليه وآله وسلم پسر خداي نباشد همچنانكه جهودان گفتند عزير
خدا نيست سبحانه و ترساين گفتند عيسى پسر خدا نيست كما قال الله تعالى و قالت اليهود

وعزیز بن ابن الدنور قالت التصاریح ابن الدنور پس تقدیم عبده ورسوله از جهت این تمام
 باشد و باید دانست که در گواه گرفتن چیزهای برایمان خود خاصیت بزرگست زیرا که در کتاب
 کلمه الطیب آورده که ششغلی بوده در بادیه سجدی ساخته بود و بقبله مسجد خود هفت سنگ نهاد و
 و هر بار که نماز میکرد میگفت که ای سنگها گواه میگیریم شمارا برین که نیست معبود برحق مگر خدا
 سبحانه بعد از آن شخص را مرض رسید و مرد و دیگر کسی را در خواب دید که میگفت امر کرده اند مرا
 که بدو زخ برید چون بدری از درهای دوزخ رسیدم دیدم که یک سنگ از آن سنگها بزرگ شده
 چنانکه بته گردانید بخود این یکدیگر را برین و همچنین آن پنج سنگ دیگر بته اند آن پنج دید
 را دوزخ را برین و در سنن ترمذی و ابوداود و آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت که هر گوی
 بوقت ابداد در آیه این کلمات را که اللهم اجننا و شهدک و تشهد جملة عرشک و ملائکاتک و جمع
 خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و آن محمد عبدک و رسولک را
 بیا مرز و خدای تعالی از برای دی هر گناهی را که رسد با دوزخین روز و اگر گوید این کلمات را
 در وقتی که شب و یگاه در آید بیا مرز و خدای تعالی از وی هر گناهی را که رسد با دوزخین شب
 و معنی این کلمات اینست که الهی در صبح و آیدیم گواه میگیریم ترا و گواه میگیریم فرشتگان
 بر در اند عرش تو فرشتگان ترا و جمیع خلق ترا این که تویی خداوند برحق نیست معبود برحق
 مگر تو تنها نیست شریک ترا برین و شاید می رسید هم برین که محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده
 و رسول تو و ارساله بالهدی و دین الحق یعنی فرستاده است تو محمد صلی الله علیه و آله وسلم
 بر راه راست و دین برحق بیطهره علی الدین کلمه و لو کره المشرکون تا غالب گرداند
 دین او را بر دینهای همه و اگر چه ناخوش دارند این را مشرکان علی بنده الشهاد و کچی
 و علیها منوت و علیها نبعث ان شاء الله تعالی یعنی ما باین گواهی زنده مانیم
 و با وی می میریم و با وی برانگیخته میشویم از کور اگر خواهد خدا تعالی و آن متعلق است بافعال
 ثلثه و کلمه علی معنی مع است اعوذ بکلمات الله التامات کلمات من شر ما خلقی
 یعنی پناه میگیریم به کلمات کامله خدای سبحانه از شر تمامی خلق آنچه آفریده است خدا می تعالی و در صحیح
 آمده که مردی پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گفت یا رسول الله و صف نمیتوانم کرد و نمی

بروتش کشیدیم از گنبدین عقرب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدان و آگاه باش اگر میگفتی در وقت شام
 اعوذ بکلمات الله التامات کلام من شتر ما خلق منزلی رساند ترا عقرب و حیر در صبح مسلم آمده فرمود پیغمبر صلی الله
 علیه وآله وسلم که هر که فرود آید در منزلی پس گوید اعوذ بکلمات الله التامات کلام من شتر ما خلق هیچ چیز
 منزلی رساند او را تا آن زمان که کوچ کند از آن منزل پس هر شخص را لازم است که برین
 عمل اعتقاد نماید و هر وقت در خواندن آن مشغول باشد و اما لفظ کلام که در او را و
 است ویده نشده در هیچ روایتی بسم الله خیر الاسما یعنی پناه میگیریم با اسم الله
 که بهترین اسمهاست بسم الله رب الارض و رب السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدا
 که پروردگار زمین و پروردگار آسمان است بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی
 فی الارض و لا فی السماء یعنی پناه میگیریم بنام خدای که منزلی رساند با وجود نام او چیز
 در زمین و نه در آسمان و هو السميع العليم اوست شنوا و دانا و در سخن ترندی و این ماجه آمده
 این معنی که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که هر که گوید در اول هر روزی و در اول هر شبی سه بار
 بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم منزلی رساند او را هیچ چیز
 الحمد لله الذی احیانا بعد موتنا و الیه البعث و النشور یعنی بسوی اوست برانگیخته
 شدن مروجان و بسوی اوست بازگشت ایشان و احیانا و اصبح الملک لله یعنی در صبح
 در آمدیم و در عیال و در آمد ملک و بادشاهی در حالتی که همه از خدای سبحانه و اعظمه و الکیلی
 و الجبروت و السلطان و البرهان لله یعنی غلبه و بزرگی ذات و بزرگی
 صفات و بادشاهی و دلیل روشن بر راستی و یگانگی ازان خداست سبحانه پس عطره مبتدا باشد و
 ما بعد او معطوف برومی و قول الله خبر مبتدا رومی تواند که و اعظمه تا اینجا که الله همه معطوف
 باشد بران قول که اصبح الملک لله و الالار و النجی و الله یعنی نعمتهای ظاهری و مطلق
 نعمتهای ازان خداست سبحانه و اللیل و النهار و الله یعنی شب و روز برای خداست
 سبحانه و ما سکین فیما لله الواحد القهار یعنی آنچه ساکن است و داخل است در
 شب و روز ازان خداوند یگانه غالب است و احیانا علی فطرة الاسلام و کلمه الانحلال
 یعنی در صبح در آمدیم بر آفرینش اسلام و قابلیت اسلام و بر کلمه اخلاص که آن لا اله الا الله

است که خالص گردد و بسبب وی دین حضرت حق را سبحانه و در شکوة شریف از عبد الله بن عمر آمده که گفت علیه السلام
 بن عمر رضی الله عنهما که الحمد لله کلمه شکر است و لا اله الا الله کلمه اخلاص است و علی دین نبینا
 محمد صلی الله علیه و سلم و بر دین شریف پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم و علی ملت انبیا ابراهیم
 حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و دولت پیرما که ابراهیم علیه السلام که مایل
 بوده است از باطل بحق و مسلمان بوده و نبوده است از مشرکان و دین ملت هر دو بالذات
 یکی است لذا ابراهیم را پدر مومنان گفته حضرت حق سبحانه و در آن آیه کریمه ایکم ابراهیم و این از آن
 گفته و اجابت بر مسلمانان تعظیم و احترام همچو پدر چنانچه از و اج بنی را صلی الله علیه و سلم مادر
 مومنان گفته که ازواجهم از جهت و جوب تعظیم و حرمت نگاه ایشان و مومنان را برادران
 یکدیگر گفته که انما المؤمنون اخوة از جهت و جوب شفقت و رحمت بر یکدیگر و در سند امام و در مجمع
 کبیر طبرانی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون صبح و رآمدی گفته اصحاب علی فطره و الا سلام
 الی آخره صلوات الله و ملائکته و انبیاءه و رسله و حملة عراشه و جمیع خلقه
 علی سیدنا محمد یعنی در دوای خدا یعنی و فرشتهای او و انبیای او و رسولان
 او و برادران و عرش او و جمیع خلق او بر مظهر محمد صلی الله علیه و سلم و تقدیم ملائکه بر انبیا از
 جهت تقدیم ملائکه است بر انبیا بحسب جود و آله و اصحابه یعنی صلوات این جماعت مذکور
 بر اهل سنت او و یاران او و علیه و علیهم السلام و رحمة الله و بر کاتبه یعنی پیغمبر
 علی الله علیه و سلم و بر آل و اصحاب او سلام و رحمتهای خدا و خیرات و نیکیهای خدا سبحانه
 و برکت عباد رست از خیر کثیر و در جمیع مسلم آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که صلوة
 گوید چنان یکبار رحمت کند خدا سبحانه بروی و بار و در سنن نسائی آمده که گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم هر که صلوة گوید بر من یکبار رحمت کند خدا سبحانه بر او و در بهشت و در سنن ترمذی
 آمده است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزدیکترین مردم من روز قیامت کسی است که بیشتر
 باشد صلوة وی بر من و در سنن ابی داود و دعوات کبیر مبعی است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 نیست کسی سلام گوید بر من مگر اینکه باز میگردد اند خدای سبحان بر من روح مرا و کنم بروی سلام
 و در سنن نسائی و دارمی و غیره آمده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد روزی و حال آنکه اثر نشاء

در روی او بود پس آمد مر جبریل علیہ السلام و گفت پروردگار تو میگوید آیا خوشنود میسر داند
 ترا می محمد انیکه بگوید از امت تو صلواته بر تو مگر انیکه رحمت کنم بر وی ده بار و در تنبیه الغافلین
 آورده که گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ نیست از شما احدی کہ سلام گوید بر من وقتی
 من بمیرم مگر انیکه بیا مد مر جبریل علیہ السلام گوید یا محمد این فلان بن فلان است کہ میخواہد
 بر تو سلام پس من گویم و علیہ السلام و رحمۃ اللہ ویرکاتہ و حضرت شیخ ابو اسحق کلابادی بخاری
 قدس اللہ روحہ العزیز در کتاب انصاب الاخبار از کتاب روضۃ الحدیث گفتہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم ہر کہ صلواتہ گوید بر من ہر روز صد حاجت او را کہ ہفتاد
 از حاجات آخرت و سی از حاجات دنیا ست و نیز آورده حضرت شیخ مذکور قدس اللہ سرہ از انصاب الاخبار
 از روضۃ الحدیث کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواتہ گوید روزی سہ بار بر من از جہتہ
 دوستی من و از جہتہ شوق من واجب شد بر خدا یتعالی کہ بیا مرزد گناہ آنروز را و در بعضی اربعینات
 و حدیث آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواتہ گوید بر من ہزار بار نہ سند بر پوست او آید
 و وزخ و نیز در اربعین آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواتہ گوید بر من ہزار بار نہ میرد
 تا خبر دادہ نشود او را بر بہشت و نیز در اربعین آمدہ کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صلواتہ
 بر من ہر جمعہ چہل بار بخوگردد و اند خدا یتعالی گناہ چہل سالہ او را و نیز در اربعین آمدہ کہ گفت
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ فراموش کند صلواتہ گفتن بر من تحقیق گم کردہ است راہ بہشت و
 اما احادیثی کہ دلالت میکنند بر ترک صلواتہ و سلام نزد ذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بگذشت
 در شرح الصلوٰۃ و السلام علیک یا رسول اللہ یعنی رحمت خدا بر تو با و ای محمد
 صلواتہ و سلام علیک یا حبیب اللہ یعنی صلواتہ و سلام بر تو با و ای
 محبوب خدا الصلوٰۃ و السلام علیک یا خلیل اللہ یعنی صلواتہ و سلام بر تو با و ای
 دوست خدا بد آنکہ حبیب و خلیل ہر دو معنی دوست است اما معنی دوستی در حبیب قویتر است
 از انچہ در خلیل است و لهذا مخصوص محمد شد صلی اللہ علیہ وسلم و اغلب استعمال خلیل در ابراہیم
 علیہ السلام کہ او را خلیل الرحمن گویند در قرآن مجید آمدہ کہ واتخذ اللہ ابراہیم خلیلاً یعنی کہ فرستاد
 خدا یتعالی ابراہیم را خلیل الصلوٰۃ و السلام علیک یا بنی اللہ یعنی رحمت خدا و سلام

بر تو باد ای نبی خدایم الصلوة والسلام علیک یا صفی الله یعنی رحمة خدا و سلام بر تو باد
ای برگزیده خدا و الصلوة والسلام علیک یا خیر خلق الله یعنی رحمة خدا و سلام
بر تو باد آبرترین خلق خدا الصلوة والسلام علیک یا من اختاره الله یعنی حق خدا
و سلام بر تو باد آنکه اختیار کرده است او را خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من ارسله الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه فرستاده است و خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من زینته الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه آراسته است
ویر خدا و اینها آئی فرشتگان و بر خصلتها فی برائیگی ساخته الصلوة و السلام علیک یا من فاضله الله یعنی رحمت خدا و سلام
بر تو باد آنکه شرف داده است ویر خدا تعالی الصلوة والسلام علیک
یا من کرمه الله یعنی رحمت خدا و سلام بر تو باد آنکه مکرم گردانیده است ویر خدا تعالی الصلوة
و السلام علیک یا من غظمه الله یعنی صلوة و سلام بر تو باد آنکه معظم گردانیده است
اویر خدا تعالی الصلوة والسلام علیک یا سید المرسلین یعنی صلوة و سلام
بر تو باد آنکه مته رسولان الصلوة والسلام علیک یا امام المتقین یعنی صلوة و
سلام بر تو باد آنکه پیشوای پر هیزگانان الصلوة والسلام علیک یا خاتم النبیین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد آنکه پیران خاتم بفتح تا منزه گین را گویند و اما کبریا ربی آخر
اخیر است الصلوة والسلام علیک یا شفیع الذنبین یعنی صلوة و السلام
بر تو باد ای شفاعت کننده گناه گاران الصلوة والسلام علیک یا رسول العالمین
یعنی صلوة و سلام بر تو باد آنکه فرستاده پروردگار عالمین صلوات الله و ملائکته و انبیائه
و رسله و جملة عرشه و جمیع خلقه علی سیدنا محمد صلعم یعنی درود و سلامی خدای سبحان
و فرشتگان او و انبیاء او و رسولان او و بردارندگان عرش او و جمیع خلق او بر مته که محمد
صلی الله علیه و سلم و آل و اصحابه یعنی بر اهل بیت او و یاران او علیه و علیهم السلام
و رحمة الله و برکاته یعنی بر محمد و بر ایشان سلام و رحمة خدای و برکت فراوان و پایان
اللهم صلی علی سیدنا محمد فی الاولین یعنی الهی رحمت و انعام کن بر مته که محمد
صلی الله علیه و سلم و بر پیشینیان یعنی انعام و اکرام نمایی بر او بر خلائق و بر آخرت و همه دنیا

کمال عنایت و الطاف تر نسبت با وی و صل علی سیدنا محمد فی آخرین یعنی رحمت و انعام کن بر مہتر محمد صلی اللہ علیہ وسلم در میان خلق آخرین و صل علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین یعنی رحمت و انعام کن بر مہتر محمد صلی اللہ علیہ وسلم در میان جماعت اعلیٰ کہ ملائکہ ارواح انبیاء و صدیقین بشند اند تا روز قیامت و ملائکہ اعلیٰ از اجہتہ گویند کہ بجان ایند تیز و ثواب این کلمہ کہ صل علی سیدنا محمد فی الملأ الاعلی الی یوم الدین اینست کہ نوشته میشود و در نامہ اعمال وی ثواب آنکہ صلوة گوید بروی ازین زمان تا روز قیامت بنا بر این سخن بر آنست کہ دعا مرد و نیست خاصہ و در حق حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ بگذشت در تفسیر و صل علی سیدنا محمد فی کل وقت و حین یعنی رحمت و انعام کن بر مہتر محمد صلی اللہ علیہ وسلم در ہر وقت و زمانی و ثواب اینکلمہ اینست نوشته میشود و در نامہ اعمال گویند ہ ثواب کسی کہ صلوة گوید بر محمد صلی اللہ علیہ وسلم در وقتی و زمانی مادام کہ در عالم وقتی باشد و زمانی پس اگر اینکلمہ را گویند و بعد از آن خاموش نشینند ہمچنانست کہ ہمیشہ بصلوة گفتن مشغول باشند و اگر اینکلمہ را گوید و خواب کند و زمان خواب کردن وی حکم کند خداوند از فرشتگان کہ بگوید صلوة گویند و اگر اینکلمہ را یکبار بگوید و بعد از آن بمیرد زمان خفیتدن او در گور حکم آن دارد کہ بصلوة گفتن مشغول باشد و می بعد از آن تیر و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین یعنی رحمت و انعام کن بر ہمہ انبیاء و مرسلین علی ملائکتک المتبرین یعنی انعام کن بر فرشتگان خود علی عبادک الصالحین و بر بندگان صالح خود و علی اہل طاعتک جمعین و بر اہل طاعت خود ہمہ و ارحمنا معہم بر حمتک یا رحم الراحمین یعنی رحمت کن ما با ایشان کبریت رحمت عام خوای مہربان ترین مہربانان و باید دانست کہ در اقتراح این او را کہ زاد قلوب سایر ان بیدمی ملکولست و اقوات ارواح طائران فضا و جبروت و لاہوت باستغفار از پروردگار مجبور و در اختتام ہر ہر رحمت رب ارباب اشارتی است واضح و بشارتی است لایحہ کہ بمقتضای ان ربک واسع العفۃ و بموجب رحمتی و سعت کشتی فاتحہ کار ہمہ یوم الحساب مغفرت است و خاتمہ کار ہمہ رحمت اللہم ختم بالسعادة اجالنا و حقق بالزیادة اماننا و اقرن بالعافیۃ عدونا و اصالنا و اجعل الی رحمتک و مغفرتک مصیرنا و انا کننا بر حمتک یا ارحم الراحمین و صل علی محمد فاتح ابواب المغفرۃ

والرحمة و خاتم اصحاب الرسالة والنبوة علی آل الطیبین الطاهرین و اصحابه اجمعین برمتک
یا ارحم الراحمین فقط و تحویل مشایخ طریقت چنانست که بعد از ختم او را و فتیه بجای دعا
دست برداشته و عای رقاب را که هم از مالکفات و سیر کبیر سید علی مهدانی است میخوانند
- لهذا آن را شرح نمودن نیز مناسب است و الله ولی التوفیق -

آغاز شرح دعای رقاب

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا مالک الرقاب یعنی خداوند مالک گردنهای ما یا منفتح الابواب یعنی
دای کشانیده ابوابها و یا مسبب الاسباب یعنی دای سازنده سببها یعنی لنا
سببها یعنی مهیا کن برای ما سببها لا نستطیع له طلبها یعنی چنانکه نتوانیم طلب آن را اللهم
اجعلنا مشغولین بامرک یعنی ای بار خدا یا گردان ما را مشغول بکار خودت نمین
بعد لک یعنی امن یا بنده بداد تو آیین من خلقت یعنی نو میباشونده از خلق تو
آنسین یک یعنی انس گیرنده بتو مراد اینکه سوای تو انسی در محبت گرفتار نشوم و
هر وقت حال در دل از من چه صبح چه شام مستوحشین عن غمیرک یعنی اندوگین شونده
از غیر تو را خدین بقضائک یعنی خوشنود شونده بتقدیر تو صابرین علی بلائک
یعنی شکننده بر بلائی تو قانعین اعطائک یعنی قناعت کننده بر عطا تو مراد اینکه آنچه بد
تو مرا قناعت کنم براد و از حرص یا زدار ما را شاکرین لعمائک یعنی شکر کننده نعمت ترا
مثل ذوین بذکرک یعنی لذت یا بنده بذکران تو مراد اینکه در مجلسیکه ذکر تو شود من از
ولذت یا بم و خوشنود شوم به اینکه پرهنیز کنم فرحین بکتا یک یعنی شاد شونده بکتاب
تو مراد اینکه آنچه تو در کلام مجید نازل فرموده است برو خوشنود شوم و غنیت دانم مناجاتین
یک یعنی را زگوینده بتوفی آناء اللیل و اطراف النهار یعنی در میان شب
و کنارهای روز و منفصلین للدنیا و دشمن دارنده دنیا را محسبین للآخره یعنی دوست
دارنده آخرت را مشتاقین الی لقاءک یعنی شوق دارنده لبو می ملاقات تو

متوجهین الی جنابک یعنی روزنده بسوی حضرت تو مستعیدین للموت یعنی میباشوند
 برای موت ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسک ولا تخزنا یوم القیامه انک
 لا تخلف المیعاد یعنی ای پادشاه ما آنچه وعده کرده ما را بر زبان میگیران خود و رسوا کن
 ما را روز قیامت بدرستی که تو خلاف نمیکنی وعده را اللهم اجعل التوفیق رفیقنا یعنی
 خداوند اگر داند توفیق خود را رفیق ما و الصراط المستقیم طریقنا یعنی کج راه راست
 را راه ما اللهم اوصلنا الی مقاصدنا یعنی خداوند ابرسان ما را بمقصد های ما و
 تب علینا انک انت التواب الرحیم یعنی و قبول کن توبه ما بدرستی که تو هستی توبه
 قبول کننده رحم نمایندہ اللهم صیبا و یک اسسینا و یک نبیا و یک نموت و الیک
 المصیر یعنی خداوند ابناءم تو صبح نمودیم و بنام تو شام نمودیم و بنام تو زنده هستیم و بنام تو خواهیم
 و بسوی تست بازگشت اللهم ارزقنا لذة النظر الی وجهک و الشوق الی
 لقاءک یعنی خداوند از روزی و ده ما را لذت دیدار بسوی روی مبارک تو و شوق بسوی
 ملاقات تو اللهم ارزنا الحق حقا و ارقنا اتباعه یعنی خداوند ابناء ما را راست را راست
 و روزی و ده ما را متابعت دینی و اربا الباطل بالاطل و ارزقنا اجتنایه یعنی و بنما ما را
 باطل را باطل و رخصه و ده ما را پرهیز نمودن از ان اللهم ارزنا الاشیاء کما هی تو ف
 یعنی اسی بار خدا یا بنما ما را چیز را چنانکه در واقع باشند بمیران ما را در حالیکه مسلمان باشیم و محققا
 بالصالحین یعنی و لاحق کن ما را به نیکو کاران اسی از بدکاران محفوظ دار و ارفع عنا
 شر الظالمین یعنی و دفع کن از ما بدی ظالمان و شارکنان فی دعا المسلمین یعنی
 و شریک کن ما را در دعای مسلمانان و دعا و شفاعت عن نومتہ الغافلین یعنی و بیدار ساز ما
 را از خواب غافلان و ارزقنا شفاعت سید المرسلین یعنی و روزی کن ما را شفاعت
 سید پیغمبران و اخلصنا الی سبیل سلام متین یعنی و داخل کن ما را در جنت السلامتی و در حالیکه
 یابنده باشیم و احشرنا مع المتقین یعنی و برانگیزان ما را پرهیزگاران و خلصنا من النار
 یا مجیر یعنی و خلاص ده ما را از آتش جهنم اسی پناه دهندہ اللهم اغفر لامته محمد یعنی اسی
 بار خدا یا بخش اسی است محمد را اللهم ارحم امته محمد یعنی اسی خداوند ارحم کن بر امت محمد

اللهم افرم امر محمد یعنی ای خداوند اعد کن است محمد را اللهم افصح الامه محمد یعنی خداوند
 بکشای کارهای بسته است محمد را اللهم اصالح امته محمد یعنی خداوند دست ساز کارهای
 است محمد را اللهم فصح عن امته محمد یعنی خداوند اکشایش کن از امت محمد اللهم کرم
 است محمد یعنی خداوند بزرگ گردان است محمد را اللهم عظم امته محمد یعنی خداوند بزرگی
 عطا فرماست محمد را اللهم تجا وز عن امته محمد یعنی خداوند اگر گذر فرما از امت محمد مراد اینکه
 بر خطائی که از امت محمد سر زو شود آزار اسراف و مزبور و وعده خویش که از محمد صلی الله علیه و سلم
 فرموده ذلیل مگردان است محمد را مثل است با دیگر پیغمبران اللهم
 یا حبیب التوابین تب علینا یعنی خداوند ای دوست دارنده توبه کنندگان قبول کن
 توبه ما و یا امان الخافین آمنای یعنی و ای امان دهنده ترسندگان این
 ساز ما و یا ولیل المتحیرین و لتا یعنی و ای راهنمای حیرت زدگان ما و یا
 و یا یادی المصلین و یا تائینی و ای هدایت کننده گران هدایت کن با و یا یغیث
 است تخشیش غنائی یعنی و ای فریادرس فریاد کنندگان فریادرس یارا و یا رجا را قطع
 لا تقطع رجائنا یعنی و ای امید گاه ما یوسان قطع مکن امید ما را ای کسانیکه از خلق و حساب
 ظاهری مایوس شده اند و یا راحم العاصیین ارحمنا یعنی و ای رحم کننده گناهکاران
 رحم کن ما و غافر الذنبین اغفر لنا و نوبنا یعنی و ای بخشنده گناهکاران بخشای
 ما گناهان ما و کفر غما سیئلتنا مع الابرار یعنی و دو رکن از ما بدیهی ما را و بمیران ما را با
 نیکوکاران اللهم اغفر ذنوبنا یعنی خداوند بخشش گناهان ما را اللهم اشر عیوننا یعنی خداوند
 به پوشان عیبهای ما را اللهم ارح صدورنا یعنی خداوند بکشای عیبهای ما را اللهم احفظ
 قلوبنا یعنی خداوند نگه دار دلهای ما را ای از وسوسه شیطان و نفسانی اللهم نور
 قلوبنا یعنی خداوند روشن ساز دلهای ما را اللهم لیسر امورنا یعنی خداوند آسان کن کارهای
 ما را ای هر چه که در دل من است که تو دانده راز سینه هست اللهم حصل مرادنا یعنی خداوند
 حاصل کن مراد ما را اللهم تم تقصیرنا یعنی خداوند کامل ساز کوتاهیهای ما را اللهم یخفف
 نحاف یعنی خداوند انجابت ده ما را از آنچه می ترسیم یا خفی الالطاف یعنی ای صاحب

سرایینهای پنهان اللهم اعفر لنا یعنی خداوند بخش ما را و لوا الدنیا و ماورایان و
 پدران ما را و لمشا نحنا و لا ستاؤنا و بزرگان ما را و استاؤ ما را و الاصحابنا
 و الاحبابنا و یاران ما را و دوستان ما را و لعشائرننا و لقبائلمانا یعنی و خویشاوندان
 ما را و قرابتیان ما را و لمن له حق علینا و کسانے را که حق شان بر ماست و جمیع
 امة محمد علیه الصلوة و السلام یعنی و تمامی است محمد را بروی رحمت خدا و سلام و
 وقنا ربنا شر ما قضیت یعنی و نگاهدار ما را از شر پروردگار من از بدی حکم خود
 و قنا عذاب الکنا و عذاب القبر و عذاب یوم القیامة یعنی و نگاهدار ما را از
 عذاب دوزخ و عذاب قبر و عذاب روز حشر و احشرنا مع المتقین و الابرار یعنی
 بر انگیزان ما را با پرهنر گاران و نیکوکاران اللهم بجمرة اوراد الفتحة افتح لنا ابواب
 العنایات و الکرامات یعنی خداوند اجزست این ادراود فحیه گشای برای ما دروازه های
 عنایتها و بزرگیها و وفقنا للطاعات و العبادات یعنی و توفیق ده ما را برای طاعتها
 و عبادتها و احفظنا من الآفات و البلیات یعنی و نگاهدار ما را از آفتها و بلاها
 و بارک لنا فی الرزق و الحسنت یعنی و برکت ده ما را در رزق و نیکبها اللهم
 احفظنا یا فیاض من جمیع البلیایا و الامراض و صلی الله علی خیر خلقه محمد
 و آل و اصحابه اجمعین یعنی خداوند نگاهدار ما را ای صاحب فیض از تمام بلاها و
 بیماریها و رحمت کامله نازل کند حق تعالی بهترین خلق خود محمد و آل وی و یاران وی همه
 فائده بر ضمیر متذکرین طالعان اه خدا و واقف اسرار الک اخفا بباد که کتاب جواب سیرال انتخاب المسما
 به خلاصه الاوراد که او تصنیف حضرت مولانا حاجی شاه و حسیه الله رحمة الله علیه است

الحق کتابیست برای دای حاجات منوین قوه در برای مسلمین سیرایه قوه لهذا

نقشه از چهره چون نواذیم غریبه اوراد دیدن سبب است که برای راه

منوین این را نیز در شرح خود درج نماید امید خوانندگان

که این فقیر ابد عای خیر یابد نماید

فقط

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفق انخواص من عبادة بايتان النواقل من العبادات واجلوة اسلام
على جيبه وصفيه ونبيه محمد شقيق العصاة في العرصات والاراد الطاهر من اصحاب الغايبين
اما بعد فتهذه بيعة المتعظتها من فتوح الاوارد وسميت بجلاء صلا لاوارد وباران عمل
احد من عباده الصالحين فيدعو الي بالخير والعدل الموفق والمعين

و کسیدار شدن از خواب چون از خواب بیدار شود گوید لا اله الا الله و عدد دلاشته
لا اله الا الله و له الحمد و هو علی کل شیء قهرمان محمد و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر
لاحول و لا قوة الا بالله پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بعد از بیدار شدن این کلمات
گفته اللهم اغفر لی بگوید یا دعای دیگر کند استجاب شود پس اگر وضوء نکند و نماز نگیرد و پیشانی
شود روان البخاری و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و گوید المحمد بن عبد رب العالین
حمد ایضاً تسبیح و یکصد مرتبه رواه ابو الشیخ

نوکری دوم در پوشیدن جامه و چون جامه بپوشد از زبیر محمد بن ابی محمد محمد بن ابی
 کهانی بپوشد و زبیر محمد بن ابی محمد محمد بن ابی محمد محمد بن ابی محمد محمد بن ابی محمد
 او بخشیده شود و راه الترمذی و ابن اسنی و ابوداؤد و زبیر محمد بن ابی محمد محمد بن ابی محمد
 باید که گفته استحق بدهد و بگوید الحمد لله الذی کسانى ما اواری به عورتى و تحمل به فی حیاتی برواه
 الترمذی و غیره و بوقت جامه پوشیدن اول دست راست پوشد و وقت بیرون کشیدن از
 دست چپ بکشد ذکره الامام النووی فی اذکاره ۴

تذکرہ رفتن در خلا و آداب آن چون داخل خلا شود بسم اللہ گوید کہ سبب تشریف
از چشم من رواہ الترمذی مرفوعاً و بگوید الحمد للہ الذی اعوذ بک من الجحیم و الجہنم و کل
ان شے و دست صلی اللہ علیہ وسلم و در اینجا سخن نگوید کہ مکروه است و چون از استنجاء فارغ
شود بعد از ستر بگوید اللہم حصن فرجی و لیس امری و چون بر آید غفر انک گوید رواہ الترمذی
و چون بر آید اول پای راست بیرون کشد

تذکرہ وضو و فضیلت مسواک و فضیلت تجدد وضو و فضیلت دو گانہ شکر
چون وضو کند اول بسم اللہ گوید کہ در سنن احمد و ترمذی واقع است لا وضو لمن بیکر
اسم اللہ علیہ و در بعضی روایات فقہ بسم اللہ العظیم و الحمد للہ علی دین الاسلام واقع
است و بعضی فقہا قسمیہ متعارفہ اختیار نموده اند و جمع بہتر است و در میان وضو بگوید اللہم
اعف عنی ذنبی و وسیع لی فی داری و بارک لی فی رزقی کہ عمل آن سہرور است صلی اللہ علیہ
وسلم رواہ النسائی و ابن اسینی با سند صحیح اما قسانی در آخر گفته و در میان وضو و آخر آن
بگوید اشہدان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبده و رسولہ رواہ سلم
و در روایت ترمذی بعد از وضو و اردست باز یاد فی اللہم اجعلنی من التوابین و اجعلنی
من المستظہین و در حصن حصین و اردست کہ بعد از فراغ نظر بسوی آسمان کردہ شہادت
تذکرہ بگوید و ایضا بعد از فراغ از وضو سبحانک اللہم و بحمدک اشہدان لا الہ الا انت استغفر
و اتوب الیک گوید رواہ النسائی و الحاکم فی المستدرک و در تمام وضو یا میباید یا آخر آن درود
باید گفت کہ در شیخ العمال مروی است لا وضو لمن لم یصل علی النبی رواہ الطبرانی مرفوعاً
و سوای این ادعیه در احادیث صحیحہ ثابت نشدہ یا در احادیث ضعیفہ است یا منقول
از سلف است و باید کہ در وضو مسواک کند البتہ کہ سنت موکدہ است و در حدیث صحیح است کہ
نمازی کہ مسواک کند افضل است از نماز بغیر مسواک بہفتاد مرتبہ رواہ احمد و الحاکم فی
المستدرک مرفوعاً و احکام وضو از فرائض و سنن و مستحبیات متفصیل در فقہ مذکور است بموجب
آن عمل آرد و بعد از فراغ وضو دو گانہ شکر الوضو بگوید کہ فضیلت آن در حدیث وارد است
رواہ الترمذی و غیرہ آباد از اوقات مکروهہ کہ آن وقت طلوع و وقت غروب و وقت استواء است

تکبیر کہ پہنچ نماز دران نمی شاید و بعد از صبح صادق تا طلوع آفتاب جز سنت و فرض نمی شاید و بعد از نماز عصر تا نماز مغرب نیز نماز نمی شاید و درین هر دو وقت قصداً توان گزارده

ذکر اذان و اذعیه آن و چون وقت اذان بگوید که در حدیث است هر که پنج نماز را اذان بدینهمه گناهان را مقدم او بخشیده شود رواه الترمذی مرفوعاً و جواب اذان مثل ان و اجبت با اختیار محققان و اکثر علما باستجاب آن قایل اند اما سخن گفتن در وقت اذان بالاتفاق مکروه است و مجرد سماع اذان مرجحاً بالاتفاقین عدلاً و مرجحاً بالصلوة الا بگوید کذانی الحدیث و در حدیث است هر که بگوید بعد

از اذان اللهم رب هذه البعثة النامة و لصلوة القائمات محمد ابو سید و لفیضیله و البعثه مقام محمود الذی وعدته حلال شود او را شفاعت من روز قیامت رواه البخاری و بعد از تمامیت یکبار در و بگوید کذانی حدیث مسلم و در جمیعین لا حول و لا قوة الا بالله گوید کذانی حدیث مسلم و نیز در

حدیث است هر که وقت شنیدن اذان بگوید اللهم ان لا اله الا انت وحده لا شریک له و تشهد ان محمداً عبده و رسوله رضیت بالله رباً و محمداً رسولاً و بالا سلام دنیا بخشیده شود گناهان و رواه مسلم و این را بعضی در اول گفته اند و بعضی در آخر و بعضی در میان و در میان اذان و اقامت دعا غنیمت و غیره که وقت استجابت دعا است و در حدیث وارد است الدعاء بین الاذان و الاقامة لا یرد رواه ابو داود و

فاستلموا العفود العافیة فی الدنیا و الآخرة رواه الترمذی

ذکر سنت فجر و اذعیه آن باید که سنت فجر را اهتمام دارد و اصل در آن باتفاق اهل حدیث و فقه است که در خانه بگذارد و اگر مسجد باشد در گوشه بگذارد و البته میان صف بگذارد و خصوصاً در وقت

جماعت که مکروه است و بنود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر پنج سنتی متعددتر از سنت فجر رواه البخاری و مسلم و بیقرمود صلی الله علیه و سلم این دو رکعت بهتر است از دنیا و ما فیها رواه مسلم و الترمذی و بعضی

علما واجب گفته اند و قرأت پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین دو رکعت قل یا قل هو الله بود رواه الترمذی و ابن ماجه و بعد از ادای سنت فجر سه بار بگوید اللهم رب جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و محمد ابنی

اعوذ بک من النار که این چنین بود عمل آن سه و در صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی و بعد از آن این دعا بخواند اللهم احصل لی نورانی قیصری و نورانی قلبی و نوراً بین یدی و نوراً من خلفی و نوراً عن یمنی

و نوراً عن شمالی و نوراً من فوقی و نوراً من تحتی و نوراً من سمعی و نوراً من بصری و نوراً من شمس

و نورانی لمی و نورانی دے و نورانی فنی و نورانی عطا سے اللہ عظیم لی نور او اعظم نور
 و اجل لے نور سبحان الذی تعطف بالعز و قال سبحان الذی لم یس المجتد و کرم بہ
 سبحان الذی لا ینفخ لتبج الاله سبحان ذی الفضل و النعم سبحان ذی المحب و الکرم
 سبحان ذی الجلال و الاکرام کہ در حدیث صحیحہ حسنہ آندہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 در وقت بر آمدن بحبت نماز صبح میخواندند رو کہ سلم مع زیاده فی بعض الانفاط و تقدیم
 و تاخیر حضرت عیسیٰ علی نبیاء و علیہ السلام در وقت صبح این دعا میخواندند اگر فرصت دفا
 بخواند اللہم انی اصحبت لا استطیع دفع ما کرہه و لا املک دفع ما ارجو و اصبح الامر بدعوی
 و اصحبت مرہنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللہم لا اتمت لی عسری و لا تسو بی صدیقی و لا
 مصیتی فی دینی و لا تسلط علی من لا یرحمنی رواہ البیہقی فی المشبہ و باید کہ در میان سنت فجر
 و فرض آن این دعا بخواند یا سم یا قیوم یا مدبر السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام
 یا لا اله الا انت اسلمک ان نحمی بنور معرفتک ابد یا اللہ یا انت یا اللہ اللہ صلی علی
 محمد و علی ال محمد کہ منقول است از بعضی از سلف ہر کہ این دعا گوید دل مردہ او زندہ گردند و شیخ الاسلام
 ابن تیمیہ این ہر دو اسم بعضی ہر دو اسم بسیار میخواندند و می گفتند کہ این را تا نیر عظیم است
 در زندہ شدن دل مردہ و میفرمودند کہ این ہر دو اسم عظیم است و بعد از ادا سنت فجر
 پہاوی راست بر زمین رساند کہ عمل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کما ورد فی حدیث الصحیحین امام نووی
 این راست گفتہ

و ذکر از خانہ بیرون آمدن بحبت جماعت نماز فرض چون از خانہ بیرون آید گوید
 بسم اللہ و توکل علی اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ و فرشتگان بامر حق سبحانہ تعالیٰ گویند ہر
 کیفیت و وقت و حتی عنہ شیطان رواہ الترمذی مرفوعاً قال حسن و یرگوید اللہم انی اسأ
 بحق السائلین علیک و بحق مشای ہذا الیک لم اخرج اشرار و لا باطل و لا ربا و لا سمعۃ
 خرجت القار و خطک و ابتغار منشاگ اساک ان تنقذنی من النار و ان تعفر لی دنوبی ان
 لا یغفر الذنوب الا انت پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ چنین کند بہر کل سازد حق سبحانہ و تعالیٰ
 ہفتاد ہزار فرشتہ را کہ استغفار بحبت او کنند و متوجہ شود حق سبحانہ و تعالیٰ بوجہ کریم خویش

بسیوی او تا آنکه فارغ شود از نماز روزه الامام احمد و ابن ماجه

ذکر در آمدن در مسجد و بر آمدن از آن و چون در آید اول پای راست درون نهد
و بگوید یا عوذ بالله اعظم و وجهه الکیرم و سلطانہ القدیم من الشیطان الرجیم که عمل بچهار بود سلی علیہ السلام
و سلم و فرمود هر که چنین گوید از جن محفوظ ماند تا تمام روز روزه او بود و در نماز و بگوید بسم الله و الصلوة
و السلام علی رسول الله المم غفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و چون از مسجد بیرون آید اول
پای چپ بیرون نهد و بگوید بسم الله و الصلوة علی رسول الله المم غفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلتک
رواه الترمذی و ابن ماجه و نیز بگوید اللهم انی اعوذ بک من المیس و جنوده از شر شیطان مطیع طاعتک و ابن
ذکر در بیان گزاردن نماز صبح جماعت و دیگر نمازها و فضیلت صفت اول و فضیلت
تکبیر اول و بیان قنارت نماز فجر باید که نماز صبح جماعت او کند که در حدیث متفق علیه
و ارد است نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیت و هفت درجه و جماعت سنت موبکه
است در روایت مشهوره از عبد بن حماد و شیع ابن مہام و دیگر محققان بوجوب آن قایل اند
و در حدیث است هر که نماز عشا جماعت گزارد گویا نصف شب قیام نمود و کسی که نماز صبح جماعت
گزارد گویا تمام شب قیام نمود و روزه سلم و غیره و در حدیث دیگر است که نماز جماعت در مسجد
که جمعه در آن میشود برابر با صد نماز است و نماز در مسجد مدینه برابر با چهار هزار نماز است و نماز در مسجد
حرام برابر با هزار نماز است و روزه ابن ماجه و قنارت در نماز فجر در هر دو رکعت باید که از صد آیه
زیاده نباشد و از پهل آیه کم نباشد و شصت آیه سیاه است و بهتر آنست که از طولان مفصل
نخواند و آن از حجات نمازات البروج است و قصد آن کند که صفت اول در یاد که افضل است
و تجد کند که تکبیر اولی از وفوت نشود که در حدیث است هر که تا چهل و یک تکبیر اولی در جماعت
یابد نوشته شود او را و بر اوست یکی از دوزخ و یکی از نفاق و روزه الترمذی و رجال اسنادہ ثقات
و در عوارف المعارف از سید الطائفة جنید بغدادی نقل میکنند که هر چیز را خلاصه است
و خلاصه نماز تکبیر اولی است و باید که در نماز از اول تا آخر حضور دل باشد که در حدیث آمده است
لا صلوة للکفت و روزه الطبرانی و اکثر بزرگان نماز بحضور را فاسد میدانند مثل معاذ بن جبل
حسن بصری و سفیان ثوری و بشر حافی و امام غزالی و امام فخر رازی و غیر هم رضی الله عنهم و در حدیث صحیح

عبده و رسولہ و ان محیی عبدا و رسولہ و ابن امتہ و کلمتہ القاہا الی مریم و روح منہ و ان الجنة حق
و النار حق کیار بخواند کہ صحیحین و اردو سرکہ چنین شہادت بدهد حق تعالی اوراد داخل کند در بہشت ہر عمل
کہ بودہ باشد بعدہ دست تا شکیبیں بر شہدہ ہر عاکا خواہد بکند انما کہ بعد از دست موکہ دست دعا بعد از سنت کند
ذکر سیر و ہم در فضیلت نشستن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب از انس بن مالک مروی
کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ نماز صبح بجاخت بگزارد بعدہ بشیند ذکر بخند تا آنگہ آفتاب طلوع شود
بعدہ دو رکعت بگزارد باشد اورا اجر یک حج و عمرہ تمام تمام تمام رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث
حسن و چند احادیث درین باب آمدہ است پس انی قدر البیت باید نشست و در حدیث ہست ہر کہ
در محل نماز خویش بعد از نماز صبح در حالتی کہ بذر خدا مشغول باشد حرام کند البتہ اگر او تش و در رخ رواہ ابی
ابو الشیخ و در یک روایت است کہ واجب شود اورا بہشت

ذکر و رد بعد ہر نماز فرض بعد از ہر نماز فرض بگوید سبحان اللہ ستی و تسبیح بار و الحمد للہ سی و تسبیح
واللہ اکبر سی و چار بار و کلمہ توحید یکبار گناہان او بخشیدہ شوند اگر چہ مثل کف دریا باشند
رواہ مسلم و ابوداؤد و آیہ الکرسی بخواند و شہد اللہ و قل اللہم تا آخر بخواند کہ در ہر یکی از ان فضیلت دارد
است بعدہ بخواند سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للہ رب العالمین سی بار
بہر نماز فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ این را بعد از ہر نماز سہ بار بخواند اورا بجزیبہ افرا جردادہ شود رواہ
البطریقانی بعدہ قل ہو اللہ احد و بار بخواند داخل شود در بہشت از ہر د کہ خواہد رواہ البطریقانی بعد از ان قل اعوذ
بر رب الفلق و قل اعوذ بر رب الماس کیار بخواند بعدہ این دعا بخواند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از
ہر نماز بخواند اللہم اجعل خیر عمری آخرہ و خیر علی خاتمہ و خیر ایامی یوم الفاک رواہ النسائی و نسبی
کہ معمول شاخ است بعد از نماز صبح صد بار بخواند لا الہ الا اللہ للک الحق الامین باشد اورا ان
از قعر و اندوشت قبر و حاصل شود اورا بی نیازی از خلق رواہ المستنقری و باید کہ بعد از ہر پنج نماز
پنج سورہ بخواند کہ درین دو بیت مذکور است ہر کہ خواند پنج سورہ قمت پنج و ابیاد رختی بی پنج و
فجر سی طہر فتح و عصر عم و شام واقع در عشا ملک است ہمہ و در حدیث آمدہ کہ ہر کہ این دہ کلمات را
بعد از ہر نماز بگوید حق تعالی را یابد در جمیع حاجات خود کفایت کند و بسندہ پنج برای دنیا و پنج برای
آخرت حبیبی اللہ لہ نبی حبیبی اللہ لہ نیا فی حبیبی اللہ ما امنی حبیبی اللہ من کفی علی حبیبی اللہ من کافی بسورہ

جسے اللہ عند الموت جسے اللہ عند المماتہ فی القبر جسے اللہ عند الحساب جسے اللہ عند المیزان
جسے اللہ عند الصراط جسے اللہ لا اکھ الا ہو تو کلت و ہو رب العرش العظیم و دعا ہمار
بسیار خصوصاً بعد از نماز صبح مروی است از مشائخ کہ ذکر آن موجب تطویل میشود
امادرین قدر کفایت ہست اگر کسی مداومت نماید

ذکر در ادعیہ صبح و شام پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از صبح و عصر
۳ مرتبہ بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا اکھ الا ہو الحمی القیوم و اتوب علیہ کفارت کنایہ
او شود اگر چہ باشد مثل گفت در باروہ ابن اسنی پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر بندہ
کہ در صبح و مسا ہر روز بگوید بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیئی فی الارض لانی
وہو السميع العظیم ضرر کند اورا پنج چیز رواہ ابو داؤد و الترمذی و قال حسن صحیح پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح و مسا الحمد للہ رب العالمین الرحمن الرحیم ہمار مرتبہ
شکر روز و شب او کردہ باشد ہر کہ دن مرتبہ الحمد للہ رب العالمین بگوید او کردہ باشد شکر
حق تعالی چنانکہ حق او ای شکر است رواہ الحافظ الصلاحی فی الیوم واللایلہ پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ صبح و شام بگوید جسے اللہ لا اکھ الا ہو علیہ تو کلت و ہو رب العرش العظیم
کفایت کند حق تعالی جمیع نعمات اورا از دنیا و آخرت رواہ ابن اسنی و رواہ ابو داؤد پیغمبر فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح بگوید سبحان اللہ صین تسون و صین تھجون و لا الحمد لی الاموات
والارض و صین تطھرون الخیرج الخی من اہیت و یخرج اہیت من الخی و یحیی الارض بعد موتھا
و کذلک تخرجون اورا گنہ ہر چہ از و قوت شود و تمام روز ہر کہ در سا گوید همچنین است رواہ
ابو داؤد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ صبا و مسا خاتم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز العظیم
غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اکھ الا اللہ الیہ المصیر و آیتہ الکرسی
بخواند در روز و در آن شب در حفظ آتی باشد رواہ ابن اسنی و الترمذی باسناد صحیح و سرود
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در صبح و شام ۳ بار بخواند السميع العظیم من
الشیطان الرجیم بگوید و بعد از ان ۳ آیتہ از اخر سورہ حشر بخواند یعنی ہو اللہ الذی
لا اکھ الا ہو عالم الغیب و الشہادۃ ہو الرحمن الرحیم ہو اللہ الذی لا اکھ الا ہو ملک المقادیر

السلام المؤمن المہتمن العزیز الجبار المتکبر سبحان اللہ عما یشرکون ہو اللہ الخالق الباری المصور
 لہ الاسماء الحسنیٰ تسبیح لہ فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ہفتاد ہزار فرشتہ طلب رحمت از
 برای اکوشتند تا شام و از شام تا صبح و اگر بیدار از روز یا در آن شب شہید مردہ باشد رواہ
 الترمذی و قال حسن غریب والبداری و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ بعضی از دختران خود تعلیم فرمود
 کہ وقت صبح و مساکوید سبحان اللہ و بحمدہ لا اقلۃ الا با اللہ ما شمار اللہ مکان و المسمیٰ تسبیح
 لیکن علم ان اللہ علی کل شیء قدیر و ان اللہ قد احاط کل شے علما بعدہ فرمود علیہ السلام بگوید
 این را بیچ کس در صبح و شام مگر کہ در حفظ آئی باشد رواہ ابو داؤد و انسائی و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بیفرمود اللہم کب اصبحنا و کب امسینا و کب یحیی و کب نمیت و الیک النشور و در مسامی فرمود
 اللہم کب امسینا و کب اصبحنا و کب یحیی و کب نموت و الیک المصیر رواہ ابو عوانہ و ابن جبان فی
 صحیحا و رواہ ابو الشیخ و فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ گوید در صبح اللہم انی اصبحت اشہدک
 و اشہد حلتہ عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت اللہ لا الہ الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک
 یک مرتبہ ربع او از دوزخ آزاد شود و اگر دو مرتبہ بگوید نصف و اگر سه مرتبہ بگوید حصہ و اگر چار مرتبہ
 بگوید تمامہ آزاد شود و در وقت مسابز ہجرتین است لیکن بجای اصحت بگوید رواہ ابو داؤد
 و الترمذی و سنہ و رواہ النسائی و زاد و حدک لا شریک لک بعد قولہ لا الہ الا انت و این ضابطہ
 در جمیع ادعیہ نگاہ دارد یعنی وقت شام لفظ امیت و اسی بگوید و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
 ہر گاہ کہ صبح کنی از شما پس باید کہ بگوید اصبحنا و اصبح الملک اللہ رب العالمین اللہم انی
 اسالک خیر ہذا الیوم و فتحہ و نصرہ و نورہ و برکتہ و ہدایہ و اعوذ بک من شر ما فیہ و من شر ما بعدہ
 و مسانیر مثل این گوید رواہ ابو داؤد و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ سید الاستغفار یعنی اللہم
 ربی لا الہ الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عہدک و وعدک استعظمت اعوذ بک من شر ما
 صنعت ابورک بنعمتک علی و ابورک بک بذنبی فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت بگوید
 در صبح یاد رسا و در آرزو یا در آن شب بیدار داخل شود در بہشت رواہ البخاری و الترمذی
 و لفظ وجبت لہ الجنۃ و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این کلمات را صبح و مسابزہ میخواندند اللہم
 اسالک العافیۃ فی الدنیا و الآخرۃ اللہم انی اسالک العفو و العافیۃ فی دینے و دنیا و آخرت

والی اللہ استغفر لی وامن روعنی اللہم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمنی وعن شمالی ومن نونی
 واعوذ بعینک ان اغتال من تحتی رواہ ابو داؤد وغیرہ ورواہ الی کم وقال صحیح الاسناد وپیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم نگویہ هیچ کی در صبح و مسا و رخصتا با اللہ ربنا و بالاسلام دینا و محمد رسول
 اللہ کہ حق باشد بر حق سبحانہ و تعالیٰ کہ آن بندہ را راضی سازد رواہ ابو داؤد و النسائی و الحاکم
 وقال صحیح الاسناد ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت کہ امر کرد مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بگویم
 در صبح و مسا و وقت خواب این کلمات را اللہم فاطر السموات والارض عالم الغیب الشهادة
 رب کل شئ و ملائکہ اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و شر شیطان و شرک
 رواہ الترمذی وقال حسن صحیح و پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بگوید در صبح اللہم ما أصبح بی نعمت
 او باحد من خلقک تمک و حدک لا شریک لک فاک الحمد و لک الشکر تحقیق ادا کرده باشد
 شکر آن روز را و ہر کہ در وقت مساکوید ادا کرده باشد شکر آن شب را رواہ النسائی ہر کہ وقت
 صبح بگوید بسم اللہ علی نفسی و ابدی دماے پیچ آفت بر و نہ چنن وارد شدہ در حدیث و اگر
 در شب نیز گوید بہرست و زمیر بن عوام رخصۃ اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکند از پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ فرمود هیچ کسے در اول شب و اول روز بگوید بسم اللہ ذی الشان عظیم البرکات شہید
 السلطان ما شاء اللہ کان اعوذ باللہ من الشیطان مگر کہ از شیطان و شکر او محفوظ ایزد رواہ
 الحاکم فی تاریخہ صاحب فتوح الاوراد گوید کہ این مجرب فقیر است باید کہ دوستان عامل شہد و باید
 کہ اختتام ادعیہ برین درود مناسبت و این درود بار بخواند اللہم صل علی سیدنا محمد بعد ذل ذرۃ
 الف الف مرة افضل صلواتک و اجمل تحیاتک علی عبدو معلو ما ک من الازل الی الابد صلوۃ
 سکون لک رضا و محبة از برین یدی کل نفس و محبة و طرقتہ یطرق بہا اهل السموات و الارض
 و کل شئی ہونی علمک کاین اوقات کان و علی آل سیدنا محمد و بارک وسلم کذلک و باید کہ درین
 ہر دو وقت سبعت عشر بخواند و ان امیت سورۃ فاتحہ ہفت مرتبہ قلیا ہفت مرتبہ قل ھو اللہ
 ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الفلق ہفت مرتبہ قل اعوذ برب الناس ہفت مرتبہ بعد و کل
 تجید یعنی سبحان اللہ و الحمد للہ و لا اله الا اللہ و اللہ اکبر ہفت مرتبہ عدو ما علم اللہ و زینہ
 ما علم اللہ و لا ما علم اللہ یکبار بعدہ درود ہفت مرتبہ بعدہ دعا بار ما ثورہ یعنی اللہم

و افعل و اعمل فی عسر و عافیۃ اللہم حرلی و اختر لی و لا یحکمنی الی اختیار الی اللہم اجعل الخیرۃ فی کل قول و عمل اریدۃ فی ہذا الیوم و اللیلۃ بعد از ان دعا را بی ذریض بخواند کہ فضیلت آن بسیارست آن نیست کہ انی اسالک ایمان و ایما و اسالک قلباً خاشعاً و اسالک علماً نافعا و اسالک یقیناً صادقاً و اسالک دیناً فیما و اسالک العافیۃ من کل اللیلۃ و اسالک دوام العافیۃ و اسالک اشکر علی العافیۃ و اسالک الفنا عن الناس در حدیث آمده کہ گفت جبریل علیہ السلام یا محمد سو گند بخدا نیکہ ترا سبوحش کرده بحق دعا کند هیچ کی از است تو باین دعا مگر خشیدہ شود اورا گناہان اگر کہ از کف دریا و اکثر از ذرات خاک باشند

نوکر در فضیلت علم و درس و تدریس بعد از ان اگر عالم است بدرس مشغول شود و در حدیث آمده ساعتی من عالم متکلم علی فراشہ بنظر فی علمہ خیر من عبادۃ العابد سبعین بار رواہ الدیلمی فی الفردوس عن جابر و ایضاً فیہ مرفوعاً فصل العالم علی العابد کفصلی علی اذنا ان المد عز وجل و ملائکته و اهل السموات و الارضین حتی النملۃ فی حجرها و حتی الحوت فی البحر لیصلون علی معلم الناس الخیر رواہ الترمذی عن ابی امامۃ و ایضاً فیہ مرفوعاً العلم سائر و رتۃ الانبیاء کجہم اهل السمار و یتغفر لهم الخیتان فی البحر اذا ماتوا الی یوم القیامۃ و اگر قوت درس نباشد طلب علم کند کہ در حدیث است طلب العلم فرضیۃ علی کل مسلم رواہ ابن ماجہ و البیہقی و غیرہا و احادیث در طلب علم بسیارست و اگر ضرورتی دارد کہ بسبب مشغول شود برای خود و برای عیال خود و اگر طالب حق است اورا بعد از فراغ از علم فرائض و واجبات هیچ چیزے بہتر از مشغولی تشغیل قلبی نیست پس بذکر مشغول شود یا بنماز نوافل یا بتلاوت قرآن مشغول شود و خود را هیچ حال مہمل و معطل نگذارد

نوکر در نماز صبح و فضیلت آن ابو ہریرہ رضی عنہ روایت می کند کہ وصیت فرمود خلیل من یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بسبب چیزے روزہ از ہر ماہ داشتن و در رکعت نماز صبحی خواند و آنکہ و تر قبل از خواب کمز رواہ البخاری و سلم و در حدیث است کہ ہر کہ محافظت کند بر دو رکعت صبحی بخشدہ شود گناہان او اگر چه باشد مثل کف دریا رواہ الترمذی و احمد و ابن ماجہ و ترمذی و آنچه از حدیث صحیح معلوم میشود آنست کہ بعد از نیک پیر روز باشد و فی بعض کتب مشہور و وقتاً

الختماء عن مضی ربع النمار و در حدیث است ہر کہ چار رکعت ضعی گنجد بگزارد بنا شود برای او خانہ بہشت
رواہ الطبرانی و عمل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در صلوٰۃ ضعی اکثر اوقات ہمین چار رکعت بود چنانکہ
معاذ رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ پرسیدم از عائشہ ثناء کہ چند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز
ضعی میگزارد و نگفت چار رکعت میگزارد و زیادہ میکرد و ندانچہ حق تعالی خواستہ است رواہ مسلم
و اکثر آن تا دو از دہ رکعت آمدہ است و در حدیث مرفوع آمدہ است ہر کہ دو رکعت ضعی گنجد
از فافلان نوشتہ شود و ہر کہ چار گزاری از مسلمان نوشتہ شود و ہر کہ شش رکعت گنجد از
فاننان نوشتہ شود و ہر کہ ہشت رکعت گنجد از فایزان نوشتہ شود و ہر کہ دہ رکعت گزارد از
ایتیچ گناہ برو نوشتہ نشود و ہر کہ دو از دہ رکعت گنجد بنا کند حق تعالی او را خانہ بہشت

رواہ ابو نعیم و البیہقی و فی الترمذی و ابن ماجہ بنی اللہ فی الجنۃ قصر امن و ہب و در بعضی از کتب
مذکور است ہر کہ دو از دہ رکعت نماز ضعی گنجد در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیہ الکرسی یکبار خواند و
قل ہو اللہ احد ثلث بار نازل شود از ہر آسمان مہفاد فرشتہ ہمراہ ایشان کاغذهای سفید
و قلمهای نور باشد بنویسند مرعالم رحسانات یعنی ثواب آن تافخ صور و چون روز قیامت
شود بیایند آن فرشتگان و با ہر فرشتہ بہشت باشد و بگویند بر خیز ای صاحب قبر کہ تو از
اہل امن ہستی انتہی پس قے کہ توفیق یابد دو از دہ رکعت گنجد و اگر نہ از چار کہ نکند و بوقت
ضرورت دو رکعت گنجد و قرأت در آن و الشمس و بعضی کنند یا قل ہو اللہ احد دہ بار

بخواند در ہر رکعت بعد از نماز صبحی صد بار بگوید اللہم اغفر لی و اجہنی و تب علی انک انت التواب
الرحیم اغفر بعد از آن سیزدہ کرت این دعا بخواند کہ در سہ شدن دل از دنیا تاثیر عجیب دارد
بعد از تسمیہ بگوید اللہم صفر الدنیا با عینا و عظم جلالک فی قلوبنا اللہم و قنا برضاک ثناء

علی دینک طاعتک بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین

ذکر نماز استخارہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ قصد کنی از شما کاری را پس
باید کہ دو رکعت استخارہ بگزارد بعدہ این دعا بخواند اللہم انی استخیرک بعلمک و تقدرک
بقدرتک و اسألك من فضلک لعظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام
الغیوب اللہم ان کنت تعلم ان ہذا الامر خیر فی دینہ و معاشہ و عاقبہ امری او عاجل امر

و اجله فاقدره لی و میره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دین و معاشی و عاقبة امری
و اجله فاصرفه عنی و اصر فنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارفع رواد التجار و المارعة و درین
دو گانه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله بخواند و صاحب فتوح الاوراد میفرماید که مختارین فقیر
آنست که اول حدید و آخر حشر بخواند و گرنه آیه الکرسی و آسن الرسول بخواند که فضل بسیار دارد
و در و عا لفظ او که از مر شک راوی واقع شده بلفظ او بخواند تا جامع بین الروایتین باشد و در
لفظ هذا الامر مطلب خود در دل گذارد و در جمع الجوامع حدیث آمده هر که هفت مرتبه استخاره کند
و هر بار دعا می نگوید محض و دل به سنی بخواند هر چه بعد از ان خاطرش بران قرار گیرد بمنزله وحی است
انتهی و در حدیث است از سعادت این آدم است استخاره او در هر کار و از شقاوت اوست ترک استخاره
رواه الحاکم فی المستدرک الترمذی این صلوٰۃ استخاره غیر صلوٰۃ استخاره است که هر روز میخواند
ذکر دعائاتی که در تمام روز باید خواند بنیبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در روزی صد بار
کلمه توحید بخواند یعنی لا اله الا الله و حده لا شریک له لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
او ثواب برابر کسی که ده برده از او کرده باشد و نوشته شود او را صد عمل نیک و محو کرده شود
صد بدی و باشد او را پناه از شر شیطان تمام روز و دنیا را هیچ کی عملی از او فضل روز قیامت
نگیرد کسی که بسیار از وی گفته باشد روایه البخاری و سلم و همین کلمه باز بادی بجایی و میت و هوس
لا میت بیده الخیر و هوس علی کل شیء قدیر در بار بار بگوید بنو کسید حق تعالی برای وی هزار هزار عمل
نیک یعنی ده لک و محو کند از او هزار هزار گناه و بلند کند او را در بهشت هزار هزار درجه رواه الترمذی
و ابن ماجه و احمد و الحاکم فی المستدرک و ابن السنی و بنی کرده شود او را خانه و بهشت روایه
الترمذی و النسائی و ابی نعیم و ابی داود و ابی یوسف و ابی حنبله و ابی شیبہ و ابی نعیم و ابی داود و ابی یوسف
بسیار آمده و نیز کلمه طیب لا اله الا الله محمد الرسول الله هر روز صد بار بگوید در حدیث آمده
که باشد روی او در روز حشر مانند ماه شب چهاردهم و این گفتن کلمه طیب صد بار اکثر عمل
بزرگان در وقت مغرب آمده و دیگر باید که صد بار لا حول و لا قوة الا بالله هر روز بگوید
که در حدیث است که هر که صد بار بگوید این کلمه را نرسد او را فقر هرگز روایه ابن ابی الدنیا
مسند مرفوعا و در روایت دیگر هست که این کلمه کنی است از گنهای بهشت و در حصن حصین

در فضل لاحول ولا قوه الا بالله آمدن آنها دو امر من تسعة وتسعين واربعة واربعة واربعة
 مالک فی الموطا والحاکم فی المستدرک و باید که هر روز بگوید اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد
 الموت بیت و یکبار داخل شود در بهشت بغير حساب و فی الحدیث قبل یا رسول الله
 یل بحیث شرح الشهدا را حدیث قال نعم بذكر الموت فی الیوم و اللیلة عشرين مرة و باید که کلمه را در
 هر روز بگوید و آن آمین اللهم انی اعوذ بک من ان اشک بک شیئا و انا اعلم و متفکر
 لما لا اعلم رواه الطبرانی و رواه ابو لیلی و قال ثلث مرات و باید که این دعا بخواند اللهم
 انی اسألك صحة فی ایمان و ایمانا فی حسن خلق و نجاح یتبعه فلاح و رحمة منك و عاقبة
 و مغفرة منك و رضوانا در هر روز و هر شب این دعا را جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
 بسلطان فارسی خضر تعلیم فرمودند رواه الطبرانی فی الاوسط و در قستی که روز بسیار
 گرم باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد حره فی الیوم اللهم اعد فی من حرنا جہنم و در وقتی
 که بسیار سرد باشد بگوید لا اله الا الله ما اشد برده فی الیوم اللهم اعد فی من زهریر جہنم
 حق تعالی میفرماید گواه باش ای دوزخ من آرد گرم این بنده را از عذاب دوزخ
 رواه البیهقی و غیره و در شب گرم یا سرد نیز گوید بجای هذا الیوم هذه اللیل بگوید در حدیث
 آمده پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که بر من در روز و در شب در روزی هزار مرتبه میزد تا
 نه بنید مقام خود در بهشت رواه الحافظ المقدسی و در حدیث وارد است که پیغمبر فرمود
 صلی الله علیه و سلم هر که قل هو الله احد در روزی صد بار بخواند گناه پنجاه ساله او بخشیده شود
 مگر قرض رواه الترمذی و قال حسن غریب

ذکر و فضیلت تلاوة قرآن بدانکه در فضیلت تلاوة قرآن احادیث بسیار آمده و

فی الحدیث الاحمد و الترمذی و الحاکم اهل القرآن هم اهل الله خاصة و فی الحدیث حملة القرآن
 اولیاء الله من اعداءهم فقد عاد الله من والا هم قدوا الی الله رواه البخاری و غیره
 و در حدیث است فضل قرآن بر سایر کلام مثل فضل رحمن است بر سایر مخلوقات و فی الحدیث
 هر که احی سبحانه و تعالی حفظ قرآن داده است و او گمان کند که دیگر بر او از من زیاده داده است
 تحقیق او غلط عظم نعم را رواه البخاری و تاریخ و البیهقی و مسلا و ایضا فی حق تعالی

میفرماید هر که مشغول کند او را قرآن و ذکر من از سوال من یعنی از ادعیه خواندن بدیم و را
 افضل از اینجه بسیار بدان بدیم رواه النسائی مرفوعاً و رواه الترمذی و الحاکم مرفوعاً هر که قرآن
 خواند و عمل کند بر و پوشانیده شود پدر و مادر او راجح روز قیامت که روشنی آن خویست
 از روشنی آفتاب باشد در دنیا پس چه گمان دارید بآن کسی که قرآن خوانده و عمل کرده است
 و فی الحدیث قرأت قرآن در غیر مصحف موجب هزار درجه است و در مصحف منافع میشود
 تا دو هزار درجه رواه الطبرانی و غیره مرفوعاً و دیگر احادیث بسیار است و فضل قرآن آن
 در شب بسیار است چنانکه مذکور است در شب خواهد شد انشاء الله تعالی پس چون از ادعیه
 و اذکار و تلاوت قرآن از درس و تعلیم فارغ شود طعام تناول کند که عمل اکثر بزرگان همین بوده است
 ذکر در بیان آداب طعام خوردن و ادعیه آن باینکه در اول و آخر دست بشوید
 که سبب برکت است رواه ابو داود و اول شستن سبب سعادت رزق است و شسته خورد
 و نه استاده که سنی است رواه مسلم و شروع طعام بسم الله کند که نزد جمهور علماء مستحب است
 و بعضی علماء واجب گفته اند اگر در اول فراموش شود و در آشنای طعام خوردن یاد آید بگوید بسم
 الله و آخره رواه ابو داود و در رواه الترمذی و بهتر آنست که گوید بسم الله خیر الاسماء بسم الله
 الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو اسم جامع لتعلیم اللکم احمل فیه برکة و عافیه
 و شفا که آن طعام ضرر نمیکند رواه ابو الشیخ عن عجب الله ابن مسعود و صححه الشیخ ابن القیم و از
 ابن عطیه مروی است که وقت حضور طعام بگوید اللهم اجعله رزقا طیباً مبارکاً لا یبتغیه فیه ولا حاساً
 بتحقیق ادای شکر آن طعام نموده باشد و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت می کنند
 که بر هر نعمتی بسم الله میفرمودند رواه الترمذی و در میان هر دو نعمه حمد خدا میکردند و اگر
 بسم الله مطلقاً فراموش شود در آخر قل هو الله سه مرتبه بخواند و باید که بر سفره نمک حاضر باشد
 و اول و آخر بخشد که موجب شفا است از نهفتاد رحمت کذا فی العوارف و به فیت قوت
 بر عبادت بخورد و علامت صدق این آنست که بر قدر کفایت اختصار کند و از سیری به پیرمزد
 که موجب سستی است و تکلف و تنگم نکند و هر چه موجود باشد بخورد و پیغمبر فرمود صلی الله علیه
 و سلم خیرین نان خورش نمک است رواه ابن ماجه و باید که با یاران مجتمع بخورد که سبب برکت است

رواه ابو داود و ابن ماجه و با مستقیان بخورد و از خانه مستقیان بخورد که چنین است امر آن سرور
صلی الله علیه و سلم و گرم بخورد زیرا که گرم خوردن زیان دارد چنانکه در طب مقرر است و بدست
راست بخورد و آب هم بدست راست آشامد که این هر دو عمل بدست چپ کردن عمل شیطان است
رواه مسلم و از پیش خود خورد و از میان طبق بخورد و از بالای آن نیز بخورد که بکثرت نازل میشود
بر بالای آن رواه ابو داود و الترمذی و اگر الطعمه مختلف باشد از جانب دیگر خوردن رواست و نفخ
در طعام نکند و بوی نکند و در بازار بخورد که نهی ازین هر سه در حدیث وارد است و طعام نکند
اگر خوش آید خورد و اگر نه ترک کند کذا فی الحدیث و در احادیث صحیحہ مدح طعام وارد است
چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم وقت خوردن سرکه مکرر فرمودند نعم الادام الحنل کما فی البخار
و شیر را نیز تعریف فرموده اند و در وقت نوشیدن آن میفرمودند اللهم بارک لنا فیہ و از قیل
منه و در طعام دیگر میفرمودند اللهم بارک لنا فیہ الطعمه الخیر منه رواه ابو داود و ابن ماجه و الترمذی
و گوشت را میفرمودند سید الطعام و اگر چیزی شیرین پیش آید البتہ از چیزی بخورد که
درین امر است از آن سرور صلی الله علیه و سلم رواه البیهقی و باید که شبه انگشت بخورد و
عند الحاجة استقامت بر اربع جائز است و اگر جزا خورد و تر خورد چنین است در حدیث
و از میوه با انگور و خرپزه را بسیار دوست میداشت آن سرور صلی الله علیه و سلم و اگر از
دست چیزی بفتند برداشته بخورد و اگر در طبق طعام باشد شور یا ملس بفتند او را غوطه دهد
که در یک بازوی او شفاست و در دیگر رحمت است مقدم میکند بازوی را که در دست راست
رواه ابن ماجه و فروعا و باید که خادم را از آن طعام که خود خورد البتہ چیزی بدهد اگر چه
یک لقمه یا دو لقمه باشد علی الخصوص کسی که پنجه است چنانکه در حدیث مسلم و غیر
ان وارد است و باید که بر خوان نخورد بلکه بر نبط یا سفره بخورد که این سنت است
و اگر از سفره چیزی بر زمین افتد آنرا برداشته پاک کرده بخورد که از فقر و اضطراب
مأمون شود و زرق و اسع گردد و باید که اتمام تمام کند که لقمه حلال باشد که در قبر آن و
در حدیث تاکید بدان بسیار واقع است در حدیث است هر که لقمه از حرام بخورد و قبول
نمیشود نماز او تا چهل روز و دعا قبول نمیشود و تا چهل سال و هر گشتی که از حرام

بر بدن زیادہ شود و زخ باد سزاوارتر است و حلال محض آنست کہ مفتوح بی طمع رسد از جانی
کہ چنین حرمت نباشد یا کسب بوجہ شرع کند یا آنکہ بعد از مضمضہ بخورد و باید کہ تسبیح و تہنیت
ذکرہ فی جمع الجوامع عن انس مرفوعاً و در حدیث آمدہ اکثر ہش ہجاء اکثر ہش ہجاء یوم القیامۃ را
الترمذی وغیرہ و باید کہ مشتی نخورد و مطلقاً کہ منع است از ان و بعد از خوردن نیکستان بلید کہ
سنت است رواہ البخاری و سلم و باید کہ و طبق آنقدر بگذارد کہ کسی را بجا آید و گرنہ طبق را
بلید و بعد از فراغ از طعام شکر گوید کہ در حدیث است کہ حق تعالی راضی میشود از ان بند
کہ بعد از طعام بشرب حمد میکند رواہ مسلم پس باید کہ چنین گوید الحمد للہ الذی اطعمنی ہذا الطعام
و رزقنی من غیر حول منی ولا قوۃ کہ تمام گناہان ما تقدم بخشیدہ شود رواہ الترمذی ابو داؤد
و ابن ماجہ کلہم مرفوعاً و پس از طعام خلل است کہ سنت قولی و ہم فعلی است و خلل از فی نکند کہ منع است
از ان و باید کہ بعد از فراغ دست بشوید کہ این سنت قولی است و ہم فعلی و مسح بر مال سباح
در مرتبہ آخرہ و در مرتبہ اولی منع است و بعد از طعام متصل غسیل کہ در حدیث است از ابو
طعام مذکور اند و لا تا موعسلیہ فسقی قلوبکم رواہ فی عمل الیوم و اللیالۃ و بعد از آنکہ بارہ از
طعام مضغ شود قیلولہ کہ سنت است و قیلولہ خواب نیم روز را گویند و قیلولہ موجب قوت
بر قیام شب و اعمال خیر کاورد استغن علی قیام اللیل بالقیلولہ ذکرہ فی کنز العباد و غیرہ
و اندر الموفق و الحسین و یسعین و آب استادہ نخورد و بیکدم نخورد بلکہ سہ دم بیاشاہ
کہ سنت است اول بسم اللہ گوید و آخر الحمد مد گوید بعدہ این عاجز اند الحمد للہ الذی جعل لنا
بیعتہ عذایا و لم یجعلہ بذنوبنا لجا اجا جاک عمل آن سہ و رست صلی اللہ علیہ وسلم تمام شد

ذکر آداب طعام خوردن و آب نوشیدن

ذکر نماز فی الزوال و نمازی کہ بہت ادای دین از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منقول است
بعد از زوال منقل بر خیزد و نماز فی الزوال بگزارد کہ درین ساعت دروازہ ہای آسمان
کشادہ میشود رواہ الترمذی و آن چہار رکعت است و قرأت در ان بعد از فاتحہ آیہ الکر
و قل مواقد سہ بار است در حدیث است کہ حق تعالی از ان ثواب صدیقان و شہیدان را
و برای ادای دین چہار رکعت نماز درین وقت مروی است قرأت درین بعد از فاتحہ

آیه الکرسی و قل هو الله احد و بعد از سلام بخواند قل اللهم مالک المملکت ما بغیر حساب بعد و این دعا
 بخواند اللهم یا یتشفی الغم یا مجیب الدعوه المفضلین یا تملک الدنیا و الآخرة و ربیما ارحمت
 رحمة تعینتی بجما عن قیمة من سواک و اقض دینی حق بجانب و تعالی ویر از فرض غلامی که سه
 ذکر نماز ظهر و اعمالیکه در میان ظهر و عصر است چون در سجده بجهت ادای نماز
 ظهر و غیر آن بپایان بجایست مسجد کند و در حدیث وارد است و سنی که یکی از شهادت
 پس نشیند تا آنکه دو رکعت نماز نکرده و راه البخاری و مسلم و اگر وقت دو گانه باشد
 یا توفیق نیابد باید که کلمه تحجیب بخواند که بجای تحیت میشود و باید که در مسجد کلام فی ضرورت
 نکند که سنی است و اگر در مسجد جماعتی دست برای دعا بردارند باید که خود هم بردارد و کذا
 فی البخاری و در مسجد جماعت و شهادت ممنوع است و منع از خواندن شعر کند و منع کند از
 حلقه نشستن در روز جمعه قبل از نماز و در مسجد کسی را که سوال کند با و از بلند آواز
 دادن کرده فرموده اند و بعد از شنیدن اذان ظهر جواب و ادعیه آن چنانکه گزشت
 سنت ظهر بخواند و بعد از آن نماز فرض جماعت بگیرد و بعد دو رکعت سنت
 مؤکده بگیرد و بعد او را دی که بعد هر پنج نماز مروی است بخواند بعد چهار رکعت
 بگیرد و در حدیث مرفوع وارد است هر که محافظت نماید بر چهار رکعت قبل از ظهر
 و چهار رکعت بعد از و حرام کند حق تعالی آتش دوزخ را بر او رواه احمد و الترمذی
 النسائی و ابن ماجه و اگر این دو وقت نماز تسبیح بخواند بهتر است و باید که وقت مابین
 و عصر را اکثر بخواند در روز معمور دارد و بزرگان صد مرتبه در و بعد از ظهر فرموده اند
 و افضل آنست که این در و بخواند اللهم صل علی محمد و آله صلوٰة تکون لک خاتمة
 اداء در قواید سراجی که کتاب حدیث است می آرد هر که این دو دس و سه مرتبه بخواند
 هر روز حق تعالی دری در قیام مفتوح سازد با جمال با کمال آن سرور صلی الله علیه و سلم
 مشاهد نماید و شرف باین دولت تاقیامت باشد و فرمود صلی الله علیه و سلم
 که اقرب ترین مردم بمن روز قیامت کسی است که بسیار فرستد بر من در و رواه الترمذی
 و بعضی از صیغهای در و مع فضایل آن بعد از این مذکور خواهد شد در ذکر ادعیه بعد از سجده

و در فضایل درود احادیث بسیار وارد است و در فتوح الاوراد زیاده از پنج درتی و فضایل درود نوشته هر که خواهد در آن مطالعه کند

ذکر و بیان اعمالیکه از وقت عصر تا بوقت مغرب است چون وقت عصر شود تجوید و ضحاک و صلوة در سطر بر نه بختار همین نماز عصر است باید که باین نماز اهتمام بسیار و تاخیر تا وقت مکروه نماید و آن از روشدن آفتاب است در حدیث است که آن از منافقان رواه ابو داؤد و مسلم و نماز درین وقت مکروه است و اشدر که است و وقت آن بعد از طلوع شلین سوای فی الزوال است و جماعت و نماز عصر فضل بسیار دارد و در سنت عصر که مستحب است نیز اهتمام نماید و در حدیث است هر که این چهار رکعت بگزارد حرام کند حق تعالی بر او آتش دوزخ رواه البخراسنی و باین چهار رکعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی را کرم الله وجهه و وصیت فرموده اند علی کرم الله وجهه میگوید ترک نمیکنم این را بحجت وصیت آن سرور صلی الله علیه و سلم با و ام که زنده باشم رواه البخاری ذکره فی جمع الجوامع و قرارت دین چهار رکعت در آوسله اذ از ولدت و در ثمانیه و العادیات و در شالنه الفارعه و در رابعه انکم الکاتر در حدیث مروی است و در فرض عصر قرارت و السمار ذات البروج و السمار و الطارق و امثال آنها در حدیث آمده رواه ابو داؤد و الترمذی و غیرها و در وقت مذکور است که اوساط مفصل یعنی از و السمار ذات البروج تا لم یکن در عصر و عشا بخواند و باید که ما بین عصر و مغرب را معمور دارد باوراد و اذکار بعد از او عیبه که بعد هر فرض است و از جمله اعمال که در این وقت است آنست که استغفار صد بار گوید هر استغفار که خواهد و بهتر آنست که چنین گوید اللهم اغفر لی رب علی انک انت التواب الرحیم یا چنین گوید استغفر الله من جمیع کراه الله قولاً و فعلاً و عملاً و خاطراً و ناظراً یا گوید اللهم اغفر لی او لا الذی جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات و باید که مبعوث عشر نیز بخواند قبل از غروب متصل باین

ذکر بعد از غروب اگر صایم باشد افطار کند و تعمیل افطار مستحب است یعنی قبل از ادای مغرب و قبل از اشتباک نجوم بگرد یا یا غمیم که تاخیر مستحب است و وقت افطار صوم

وَعَامِي افطار باید کرد و آن اینست بِسْمِ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ لَمْ يَكْ صَمْتُ وَعَلَى رِزْقِكَ افطرت
 وعلیک توکلست شجاعت و بجزک تقبل منی انک انت السميع العليم و بگوید الحمد للہ الذی اعانت
 فصمت و رزقنی فافطرت اللهم انی اسالک برحمتک التی وسعت کل شیء ان تغفر لے
 ذنوبی و افطار بے عد در خراکت یا بچیزیکہ اور آتش نرسیده باشد و اگر خرا حاضر نباشد
 بچند غرقہ آب افطار کند کہ چنین بود مثل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در فضایل روزه
 احادیث بسیار آمده پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ یک روزہ دارد برای خدا نیکی
 وورد دارد روی او ہفتاد سالہ راہ از دوزخ رواہ البخاری و سلم و احمد و الترمذی
 و النسائی و در حدیث آمده خواب روزہ دار عبادت است و عمل او مضاعف و دعائی
 مستجاب است و گناہ او مغفور است رواہ البیہقی فی الشعب و در حدیث است
 روزہ سپر است مادام کہ بارہ نگردہ است آنرا بدروغ یا غلبت رواہ البیہقی فی الشعب
 و در حدیث آمده سوگند بخدا کی کہ روح محمد در قبضۃ قدرت اوست ہر آئینہ بوی دہن روزه
 خوشبو تر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواہ مسلم و احمد و النسائی و در حدیث است
 ہر کہ روزہ دار را افطار کنند او را اجر مثل اجر روزہ دار است و نقصان نمی شود از
 اجر صائم ہمیشہ چیز رواہ احمد و الترمذی و ابن ماجہ و چون قصد روزہ نفل کند باید
 کہ روزہ و شبہ و پنجشنبہ و جمعہ نگاہ دارد کہ عمل کن سرور بود صلی اللہ علیہ وسلم رواہ احمد
 و ابن ماجہ و در حدیث صحیح مرفوعا وارد است احب الصیام الی اللہ صوم الخی داؤد و روزہ
 بیض البتہ نگاہ دارد و ذکر آن در ماہ رجب خواهد آمد و در فضیلت صوم ماہ رمضان کہ فرض است
 احادیث بسیار آمده در اصل کتاب نظر کند

و ذکر نماز مغرب و ادعیۃ آن چون اذان شام شنود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّیْ
 لیک ذاد بار نہارک و اصوات دعائک و حضور صلواتک و شہود ملائکک فاغفر لے
 ذنوبی و تجاوز عنی سیأتی کہ در حدیث ابی داؤد و بیہقی وارد است و در حصن حصین اذکار
 نووی نیز مذکور است و در میان اذان مغرب و کبیر از مقدار سہ آیت توقف نکند کہ مکروه است
 چنانکہ در فقہ مذکور است پس باید کہ فرض مغرب بجماعت بگزارد و قنوت و ان قصار

مفصل است و در سنت مغرب قل یا ایها الکافرون و قل ہوا اللہ بخواند چنین آمده در حدیث
و باید کہ در میان فرض و سنت هیچ سخن دنیاوی نگذرد کہ مکروه است بعد از آن اورا دی کہ بعد
ہر فرض آمده است بخواند و در بارگاہ توحید بخواند یعنی لا اہ الا اللہ و حدہ لا شریک لہ
لہ الملک ولہ الحمد و ہو علی کل شے قدیر کہ فضیلت آن بسیار است رواہ الترمذی بعد از
سنت مغرب شش رکعت بخواند و آن در کتب فقہ مستحب گفتمہ اند و از اصلوۃ الا و ابن گوئید
و در حدیث ترمذی و ابن ماجہ مذکور است پس اگر این شش رکعت بخواند باید کہ اول رکعت
صلوۃ حفظ الایمان بخواند و قرائت در آن بعد فاتحہ قل ہوا اللہ احد نہفت مرتبہ بخواند
یکبار ہر کہ این نماز بخواند در امن باشد از نزاع ایمان بعد از آن دو رکعت دیگر بخواند
بخواند در ہر رکعت آیت الکرسی یکبار و اخلاص شہ بار چہل سالہ نماز ہای فوت شدہ در
کفارت شود چنین آمده در حدیث فضایل عمال بعدہ دو گانہ دیگر بگزارد و بخواند
و السماء ذات البروج در اول و والسماء و الطارق و ثانی کہ فضیلت آن در بعضی از
مذکور است و در وقت صبح بارگاہ طیب گوید کہ در حدیث است کہ ہر کہ صبح ہر روز
کلمہ طیب بگوید روز قیامت روی او چون ماہ شب چہار دہم منور شود رواہ الطبرانی
اما بزرگان بعد مغرب معمول ساختہ اند و باید کہ در ایامی ما بین العشاءین اہتمام تمام کنند
کہ بزرگان این وقت را نماز یا تہجدات یا ذکر چہر یا ذکر خفہ معمور داشتہ اند
ذکر نماز عشا و اوراد و ادعیہ آن چون وقت عشا بر آید تجدید وضو کند
و قبل از ادای فرض چہار رکعت سنت بخواند و ذکر این سنت در کتب فقہ وارد است
اما در کتب حدیث نیست بعدہ فرض عشا بجماعت بگزارد مروی است از رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ نماز عشا بجماعت بگزارد گویا نصف شب بنماز اجابہ نمود رواہ
و قرائت در نماز عشا و الشمس و ضحیٰ و الیل و سج اسم و استین و امثال آن آمده است
بعد از فرض عشا از کاری کہ بعد ہر فرض آمده متصل بسلام خواندہ دو رکعت سنت
موکدہ بگزارد و ادعیہ معمولی کہ دارد بخواند بعدہ چہار رکعت سنت مستحبہ بگزارد کہ در
فضایل اعمال آورده کہ ثواب عملی کہ در شب قدر کردہ باشد باید و اگر درین چہار رکعت

قرارت نماید در آیه الکرسی سید بار و در شانی قل هو الله جل جلاله بار و در ثالث قل اعوذ برب الفلق
سے بار و در پابع قل اعوذ برب الناس سے بار ثواب بسیار باد چنین است و بعضی از کتب
و در طبرانی آورده کہ ثواب برابر شب قدر یا بعد از فراغ از نوافل عشا کلمہ تحب یعنی سبحان الله
والحمد لله واللا اله الا الله و الله اکبر صد بار بخواند کہ عمل بزرگان است و بایک در نماز نفل یا
در سنت عشا یا نشسته ہما بخایا در خانہ آمدہ از اول قرآن تا آخر آیاتی کہ فضیلت آن در
احادیث صحیحہ حسنہ آمدہ است نیز بخواند اگر تمہہ تواند بہتر و گرنہ ہر مقدار کہ بخواند بہت
است و آن انیت الم ذلک الكتاب لا ريب فيه تا اول ملک ہم المفلحون و اکلم آلہ واحد
تا یعقون آیت الکرسی تا خالدون تدا فی السموات و فی الارض تا آخر سورہ شہد الله انہ
لا اله الا هو تا ان الدين عند الله الاسلام قل اللهم مالک الملائک تا بغیر حساب بقا و خامتہ
آل عمران ان فی خلق السموات و الارض تا لعلم قلوبن و از سورہ نسا ان الله لا یغفر
آثما عظیمما و از سورہ مائدہ ما قلت لهم تا علی کل شیء قدیر و از آخر سورہ کہف ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر و آیت اول از قد افلح المؤمنون و باید کہ ہر شب بر قرارت
سورہ یس مداوست نماید در عمل الیوم و اللیلۃ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکنند
کہ گفت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم وصیت علی امتی قرارت یس کل لیلۃ بمن داوم علی قرارتها
شمات شہید ارواہ الحافظ ابو الشیخ و فضیلت خواندن سورہ یسین در شب بسیار است
و اگر توفیق یابد سورہ رحمن نیز بخواند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ کہ این عروس قرآن است از
النخاری و از اول حدیث ابذات الصدور بخواند و آخر سورہ حشر از هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
و الشہادۃ بخواند و اذا وقعت الوقع نیز ہر شب بخواند کہ در حدیث وارد است ہر کہ سورہ و قحہ
ہر شب بخواند او را فادہ شد و رواہ ابن عساکر و سورہ تبارک ہر شب بخواند کہ احادیث متعددہ
در فضایل آن وارد شدہ و سورہ قیامت نیز بخواند کہ در فضیلت آن حدیث وارد شدہ
و سورہ سبح اسم بخواند و سورہ الفصحی نیز بخواند و سورہ انا انزلناہ بخواند و در جمیع اینہا
حدیث وارد شدہ و سورہ اذ از لرزت الارض و اکلم الکماثر و قل یا ایہا الکافرون و اذ اجار
و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس کہ در فضیل جمیع اینہا حدیث وارد شدہ

ذکر نماز و نتر و باید که در ترتیب از نماز تجدید و این کسی راست که وثوق تمام دارد بر بیدار بودن در آخر شب و گریه اول شب بخواند و عمل صحابه نیز مختلف آمده بعضی اول شب بخوانند و بعضی آخر شب بخوانند و قرأت در آن دو رکعت اول سج اسم و در دوم قل یا و در سوم قل هو الله احد و معوذتین آمده چنین است در روایت ابو داؤد و الترمذی و در بعضی روایات در آخر قل هو الله احد فقط است رواه النسائی و ابو داؤد و این را در بحر الرائق اصح گفت و بعد از ادای و ترسله بار سبحان الملك القدوس بگوید و باید که مرتبه اخیر بدصوت گوید که چنین بود عمل پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از روی النسائی و ابو داؤد و الدارقطنی و زاد و رب الملائکة و الروح و بعد از سلام باید قشداً این دعا بخواند اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثنای علیک انت کما اتخیت علی نفسک رواه ابو داؤد و الترمذی و الدیلمی و التوفیق و چون از سجده در خانه آید بگوید اللهم انی اسألك خیر المعالج و خیر المخرج بسم الله و لجناء و لبسم الله خیر جنان علی الله ربنا توکلنا رواه ابو داؤد و مرفوعاً یا این آیه بخواند رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین و سلام با اهل کسنت است رواه ابو داؤد و غیره و اگر کس در خانه نباشد بگوید سلام علینا و علی عباد الصالحین چنین آمده در حدیث

ذکر ادعیه وقت خواب و غیر آن چون بخل خواب آید باید که بستر به پرچه چامه که پوشیده است پاک کرده بشینند که سنت است و در حدیث متفق علیه امر باین و آورد و ادعیه که در حدیث وارد است بخواند و بعضی از سوره قرآن نیز بخواند و سوره فاتحه و سوره تبارک و آیه الکرسی و آمن الرسول و آخر سوره که گفت البته بخواند و دست جمع نموده هر سه قل اخیر خواند و بر جمیع بدن رساند شروع کند سروری کند رواه البخاری و مسلم و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير بخواند و سه مرتبه گوید استغفر الله الله لا اله الا هو الحی القيوم و اتوب الیه جمیع گناهان او بخشیده شود رواه الترمذی و مرفوعاً و در وقت بیدار شدن بگوید یا سمک ربی و منعت جمعی و یکبار رفعه ان مسکت نفی فارحمنا و ان ارسلنا فاحفظنا بما تحفظ به عبدک الصالحین که در حدیث متفق علیه وارد است

و بر شق امین خواب کند و بگوید اللهم تقنی عذابک يوم تبعث عبادک سه مرتبه رواه ابو داود
و در حدیث است هر که بر وضو خواب کند و این دعا بخواند اللهم سلمت نفسی الیک
و و تبت و جی الیک و فوضت امری الیک و ابجات طهری الیک رغبت و ربیت
الیک لا یجاء و لا یجأ شک الا الیک اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت و شبیک
الذی ارسلت اگر در آن شب بیدار بماند و بگوید که آخرین دعا این باشد رواه
الصالح استه و باید که وقت خواب نیت کند که بجهت تجد خواهم بر خاست که در
حدیث است که هر که این نیت داشته باشد ثواب تهجد بابد اگر چه بر نخیزد و خواب او را قصد
حق تعالی باشد رواه النسائی و ابن ماجه با ناد جید و باید که وقت خواب در هر چشم
سه میل سه کشته که همچنین بود و آن سرور علیه السلام
ذکر بیدار شدن از خواب و نماز تهجد و ادعیه آن بدانکه وقت تهجد بعد نیم شب
است تا طلوع صبح صادق و علیه الجبهه قبل از نوم باشد یا بعد آن و فی قوت القلب لا یكون
التهجد الا بعد النوم فما کان من الصلوة قبل النوم لا یكون تهجد و بدانکه طالب حق را تهجد
از مهم ترین امور است و فی منهج العابدین عن بعضهم وضع الله تعالی خمسه اشیاء فی خمت
مواضع الغفر فی الطاعة و الذل فی المعصية و الهبة فی قیام اللیل و الحکمة فی تطین النالی
و اتخنی فی القناعة و فی البحر الرائق و من المندوبات صلوة اللیل حث الله الشریفة
علیها کثیرا و افادت ان لفان علیها اجر اکبر و فیه ایضاً روی ابن خزمیه مرفوعاً علیکم
بقیام اللیل فانه اب الصالحین قبلکم و قریة الی ربکم و مکفرة للسیات و منہاة عن الاثم
و اقل تهجد دو رکعت است و اکثر آن دو از ده رکعت قیس چون از خواب برخیزد وضو کند
و در مسواک اهتمام تمام کند و خاتمه آل عمران بخواند که در حدیث متفق علیه آمده بعد
این دعا بخواند اللهم لک الحمد انت قیم السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت
نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و عدل
و تقارک حق و قولک حق و الجنة حق و النار حق و البنیون حق و محمد حق و الساقه حق اللهم لک
اسلمت و بک انت و علیک توکلنت و الیک آمنت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر

ما قدمت وما آخرت وما أسررت وما أعلنت وما أنت اعلم به منی انت المقدم وت المتأخر
 لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا باللہ رواہ البخاری وده بار استغفار کند وده بار لا اله الا انت
 گوید وده بار اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیامۃ گوید بعد از آن نماز
 شروع کند اول دو رکعت سبک بگزارد و رواہ مسلم و مشایخ راضی اند عنہم در قنات آن
 اختلاف است بعضی در اول آیتہ الکرسی و در ثانی آمن الرسول گفته اند و بعضی قل سوا الله
 بطریق متعارف گفته اند معنی از دوازده شہوع کند و بر یک تمام کند و بعضی آیات ادعیه
 قرآنی گفته اند و قنات بین السمر و الجہر کند و چون از نماز تہجد فارغ شود باید کہ صد بار دست
 برداشته بار آیت گوید کہ ہر کہ این چنین عمل کند از خلق بے نیاز گردد و ہر کہ در وقت تہجد دست
 بردارد و ہر ہنگامی یکبار یا با سطر گوید و بر روی خود مالد آن کس ہرگز در عمر خویش بسوأل
 محتاج نگردد پس اگر شب بسیار باشد خواب کند و اگر توفیق یابد استغفار کند و در وقت سحر
 کہ در قرآن واقع است و استغفرین بالاسحار و ہر کہ ہفتاد مرتبہ استغفار گوید از ستغفرین
 بالاسحار نوشتہ شود رواہ الحافظ ابوالشیخ

ذکر و بیان اقوال مشایخ و فضیلت شب بیداری و پاره از اعمال ایشان
 عثمان بن عفان خاتام شب زندہ میداشت و ختم میکرد در آن قرآن و مروی است از چہل
 تابعین کہ تمام شب زندہ میشدند و رقت القلوب نام بنام ذکر ایشان کردہ و در عوارف
 نیز آوردہ و دوران امام ابو حنیفہ را نیز شمرده و بعضی از بزرگان گفتہ اند کہ نیست در دنیا
 از نعیم بہشت گمر کہ می یابند اہل شب در دل خود از لذت مشاہدات و باید کہ این ادعیه جامعہ را
 ترک نہد اللهم انسا لک من خیر ما سألک منہ محمد بنیک صلی اللہ علیہ وسلم و تعوذ بک
 من شہد ما استعاذ بک محمد منہ بنیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم انت استعان علیک البلاغ
 ولا حول ولا قوة الا باللہ رواہ الترمذی و البطرانی و باید کہ گوید دوازده بار اللهم صل علی
 اللہم حج عن امہ محمد اللهم ارحم امہ محمد بہر کہ برین دعا مداومت نماید او را از ابدال نویسند
 و ہر روز سہ بار گوید سبحان اللہ و مجدہ عدہ حلقہ و رضا و نفع و زتہ عرشہ و مداد کلماتہ
 رواہ مسلم و گوید این دعا اللهم انی ضعیف فقونی رضاک ضعیفی و خذ الی الخیر بنا صیتی و اجعل لک الام

شتمتی رضائی اللہم فی ضعیف فقوتی و ذلیل فاعزنی و فقیر فاعننی رواہ ابن عساکر و از او
 جامعہ است کہ تعلیم کرد آنرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ راضی اللہ تعالیٰ عنہا اللہم
 انی اسالک من الخیر کما عاجلہ و آجلہ ما علمت منہ و اطلب اللہم فی اسالک الجنۃ و ما قرب الیہا
 من قول و عمل اللہم اسالک مما سالک منہ رسولک و اعوذ بک مما استغاث بک منہ
 رسولک اللہم ما قضیت لی فاجل عاقبتہ رشد رواہ ابن عساکر و الحاکم فی المستدرک و اگر
 این ادعیه را در روز و نہار بخواند نیز مضائقہ ندارد و این دعا را جبرئیل علیہ السلام از کنج
 کہ تحت عرش است برای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہدیہ آورده و گفته کہ فرستادہ حق تعالی
 آنرا بر پیچ بنی قبل از تو یا من املہ الجبیل و سنہ الفیج یا من لا یؤخذ بالجبرۃ و لا یتک
 استر با عظم العفو یا حسن التوازی یا واسع المغفرۃ یا باسط الیدین بالرحمۃ یا صاحب کل نحو
 و یا مستی کل شکوی یا کریم الصغیر یا عظیم المن یا مبتدیا یا انعم قبل استحقاقا یا ربنا یسیدنا
 و یا مولانا و یا غایہ رغبتنا یا اللہ اسالک ان لا تشوی خلقی بالارواح الحاکم فی المستدرک
 و صاحب فتوح الاوراد وصیت نموده بودند کہ این دعا را بعد از موت بر کفن ایشان بنویسند
 و در کتب بزرگان مسطور است کہ پیچ شبی دشوار تر بر مرده مثل شب اول نیست پس باید کہ
 در آن شب صدقات دہت و اگر قدرت نباشد دو رکعت نماز بگزارد و ثواب آن بروح او
 بخشید و قنوت در ہر رکعت آیہ الکرسی یکبار و الیک المتکثر بار و قل ہو اللہ احد بار بخواند
 حق سبحانہ و تعالیٰ بفرستد در گور آن میت ہزار فرشتہ با ہر فرشتہ نوری و ہدیہ بدہد
 مر آن مرده را ثواب ہزار شہید

ذکر در بیان بعضی از اسمای عظام لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 ہر مسلمانی کہ چہل مرتبہ در مرض گوید اگر بہرہ و اجر شہید یابد و اگر صحت یابد جمیع گناہان او
 بخشیدہ شود بخانی الحصین الحصین الحمد للہ الذی تو اضع کل شیء لعظمۃ و الحمد للہ الذی ذل
 کل شیء لعزۃ و الحمد للہ الذی خضع کل شیء لملکۃ و الحمد للہ الذی اسلم کل شیء لقدرتہ این دعا را
 با خلاص تسام بخواند کہ فضل عظیم دارد اللہم صل علی محمد حتی لا یبقی من صلوٰتک شیء و
 بارک علی محمد حتی لا یبقی من برکاتک شیء و سلم علی محمد حتی لا یبقی من سلامک شیء ہر کہ این دعا را

بگوید گزرد بریل صراط و دوی اور و شش ترا از ماه چهار دهم باشد کذا فی الجمع الجوامع اللهم صل
 علی محمد بعد من صلی علیہ و صل علی محمد بعد من لم یصل علیہ و صل علی محمد کما امرتنا
 بالصلوة علیہ و صل علی محمد کما یسئلی الصلوة علیہ و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و المملکة المنقر
 و علی عبادک الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین بزرگی امام شافعی را بخواب دید پرسید که حق تعالی
 با شما چه کرد امام فرمود که نجات این پنج درود مرا بیا مرزید و گرنه لائق آمرزش نبوده مگر این درود
 را در شب در وزب یا خواند بیشک امرزیده شود اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی

ابراہیم و علی آل ابراهیم و ارحم محمد و آل محمد کما رحمت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد
 کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک جمیعہ را و ابن عساکر اللهم اجعل صلیتک و برکاتک علی
 سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین عبدک و رسولک امام الخیر و قائد الخیر و امام الرحمة
 اللهم البعثہ المقام المحمود الذی یخطبہ الاولون و الآخرون رواہ الدیلمی و ابن ماجہ و ابن
 راسق و ابن مسعود منودہ بعد از حمد التی و صلوة بر سالت پناهی ہر دعائی کہ کند انشاء
 سبحانہ جل شانہ مستجاب گردد

ذکر اعمال شب جمعه و روز جمعه باید دانست کہ شب جمعه افضل شبہای ہفتہ است
 و این مذہب ائمہ ثلثہ است یعنی امام ابو حنیفہ و امام مالک و امام شافعی رضی اللہ تعالی عنہم و روز
 جمعه افضل ہمہ روز ہاست تا آنکہ از روز عید نیز و در شب جمعه بار در ہای آسمان کشادہ میشود
 و در شبہای دیگر در ثلث اخیر و ہر کہ در شب جمعه یا روز جمعه بمیرد او را عذاب نشود رواہ الامام
 احمد حی باید کہ در نماز مغرب این شب قیلا و قل ہو اللہ خواندہ شود و در نماز غشا سورہ جمعه
 و منافقون کہ عمل آن سہ و رست صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البیہقی وغیرہ و درین شب سورہ
 یس البتہ بخواند کہ تخصیص آن در حدیث مرفوع واقع است و اگر توفیق یابد سورہ کہف نیز
 خواند کہ در حدیث وارد است ہر کہ در شب سورہ کہف بخواند از محل خواندن تا کعبہ روشن شود
 و از انس ثر روایت است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ ہفت مرتبہ این کلمات در
 شب جمعه یا روز جمعه بخواند داخل بہشت شود اللهم انت ربی لا الہ الا انت عظمتی و انا عبدک
 و ابن امتک و فی قبضتک و ناصیتی بیدک مسیت علی عہدک و عدک ما استطعت و اعوذ بک

صنعت ابورکب نعمتک علی و ابو یزید بنی فاعف عفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت رواه
 البیهقی و آزار بن عباس فرامروی است هر که شب جمعه ده بار بگوید یا ایهم افضل علی البریه
 و یا ایسط الیدین بالعطیت و یا صاحب الموائیم اسبب السئیه صل علی سیدنا محمد خیر الوری حجتہ
 و اعف عفر لنا ذنا الاعلی فی هذه العشیة نوشته شود و اورا صد هزار تنگی و دور کرده شود و از روضه
 بدی و بخت کرده شود صد هزار درجه و روز قیامت همراه خلیل علی بنینا و علیه السلام باشد
 و در رتبه خاص او ذکره الحافظ فی عمل الیوم و اللیلۃ و شب جمعه از وقت عصر در و بسیار گوید
 که در حدیث است بسیار بگویند در و بر سر و شب جمعه که من شنب و شافع او می شوم روز
 قیامت و ایضا در حدیث است که روز پنجشنبه از وقت عصر فرشتگان نازل میشوند و پنجاه
 فقره و قلمهای طلا مینویسند در و و از آنوقت تا شام روز جمعه رواه ابن بشکول مرفوعا عن ابی هریرة
 ذکر روز جمعه و فضیلت و آداب آن و بیان ساعت اجابت که در آن است
 روز جمعه افضل ایام است بالاتفاق آنکه افضل از اضحی و فطر نیز هست کما رواه احمد
 و ابن ماجه و الطبرانی و روایت ثقات مشهورون و قال المنذری و این روز مثل شب قدر
 خاصه پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در هر ساعت روز جمعه و شب او شش لک از دوزخ
 آزاد میشوند و فی روایه کلهم قد استوجبوا النار رواه ابو یعلی ذکره فی عمل الیوم و اللیلۃ
 و هم درین روز آدم علیه السلام ظهور آمد و همدین روز داخل بهشت شد و در همین روز نوبه
 او مقبول شد و همدین روز قیامت بکری خواهد شد هر که درین روز عمل خوب بکند ثواب
 بسیار یابد چنانکه گناه درین روز سبب عقوبت بسیار است و در همین روز ارواح بر قبور
 اطلاع می یابند و زیارت کنند و را می شناسند و از جمله فضایل روز جمعه یکی اینست که رویت
 حق سبحانه تعالی در همین روز خواهد شد و ساعت استجابت در و مثل شب قدر است در
 ماه رمضان خواهد آن از محبت اشتها و اختصار ترک نمود و یکی از نامهای این روز
 یوم المزیه است از محبت از دیا نعمت التي در آن اما ساعت استجابت که درین روز مقرر
 یافته و از احادیث صحیح مشهوره ثابت شده بهم است و در تعیین آن بحسب ساعات معینه
 چهل قول است هر قول مستند حدیثی یا اثری از صحابه و تابعین چنانکه شیخ ابن حجر عسقلانی

در شرح بخاری نقل نموده در ارجح ترین اقوال از روی حدیث و قول است یکی از نشستن در میان دو خطبه تا انقضای صلوٰۃ دوم بعد از عصر تا غروب آفتاب پس باید که در نگاهداشت این دو وقت نیک اهتمام نماید و آتام غزالی حجتہ اللہ میگوید که بعضی از بزرگان فرموده اند که منتقل میشود آن ساعت و تمام روز جمعه مثل انتقال شب قدر در ماه رمضان ایشان را پرتو حق است و حتی ذکر نماز جمعه و آداب آن و از این امور که درین روز واقع است نماز جمعه است تا آنکه در حدیث صحیح وارد است هر که ترک کند شصت مرتبه بی عذر عمر کند حق سبحانه و تعالی بر دل او یعنی در دل او نور اسلام در نیاید رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و الترمذی و ابن ماجه و ابن نمیه فی صحیحهما و الحاکم مصححاً علی شرط مسلم و در بعضی روایات متوالیات یعنی پی در پی واقع شده و قال فقہ نیند الاسلام و را بطره رواه ابو علی موقوفاً علی ابن عباس با سند صحیح و در بعضی روایات واقع شده من ترک الجمعة من غیر ضرورة کتب منافقانی کتاب لایحی و لایبطل رواه البیهقی پس بنا بر این عمید شدید مومن را باید که نماز جمعه را بی عذر هرگز هرگز ترک نکند و کفارت آن در حدیث یک دینار فرموده اند اگر نتواند نصف دینار بدهد رواه الطبرانی مرفوعاً و ناما جمعه را آدابهاست یکی غسل است و این غسل سنت موكده است در حدیث آمده کسی که غسل نماید و دیگری را مد غسل نماید و هر چه شسته پوشد و دیگران تاکید فرماید و پیاده برود و نزدیک خطیب نشیند و بشنود خطبه بتوجه تمام و لغو نگوید هر گاه که در راه می نهد عمل یک ساله عبادت یابد باید که در آن صائم النهار و قائم اللیل باشد رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیح و زاد الطبرانی فی الکبیر و ذلک علی السیرة شیخ ابن حجر فرموده که در احادیث مثل ابن فضل کم واقع شده دوم زمینت باید کرد که در حدیث وارد است هر که درین دو زمینت کند از بدن او علت بزیاد و شفا در آید و امن شود از حرام و محفوظ ماند تا جمعه دیگر از لطایف رواه الحافظ فی عمل الیوم و اللیلة سوم آنکه بر چرخه خوب که داشته باشد بشوید و اگر سفید باشد بهتر رواه ابن ماجه فی سننه و بکلاه در آن روز کفایت نکند که دعای شنگان با بل عمامه است رواه الطبرانی چهارم آنکه خوشبوئی بپوشد و بر چرخه بمالد و مسواک کند البته و در سجده خوشبوئی بسوزد پنجم آنکه پیاده رود ششم آنکه از همه پیشتر رود امام غزالی میفرماید

که در قرن اول از سحر مردم بمجامع حاضر میشدند و بعد از صبح کوهپایه میشد چنانکه در عید است و اول بدعت که حادث شد ترک این سنت بود هفتم آنکه در راه صدقه بدهد هر چه تواند که در حدیث است که آن افضل صدقات است و بعضی از صحابه و تابعین ایتام میداشتند که بر چندان یار میگردیدند نیز بر میداشتند هفتم آنکه دروازه مسجد که رسید یاروی در گرفت بگوید اللهم اجعلنی اوجه من توجه الیک و اقرب من یقرب الیک و افضل من سالک و رغبت الیک که عمل پیغمبر بود صلی الله علیه و سلم رواه ابن اسنی امام نووی گوید که لفظ من زیاده کنند یعنی من اوجه گوید که این مستحب است نهم آنکه برگردن کسی نگذرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند کسی که چنین کند روز جمعه پل جهنم کرده شود یعنی گذرگاه مردم شود بیسوی دوزخ رواه ابن ماجه و هم آنکه قریب امام نشیند و سخن نگوید که او را دو برابر اجر دیگران باشد رواه ابو داود و یازدهم تا بر آمدن خطیب نماز مشغول باشد این عشر نماز در اقبل از جمع میکرد و میگفت که عمل پیغمبر است صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود باسناد صحیح و ابن جبران و محم و در دستند امام احمد باسناد ضعیف واقع شده که قبل از جمعه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت پنجاه بار قل هو الله احد بخواند نیز و تا جائه خود در پشت نه بیند و این نماز اکثر شایع میکنند و اما غزالی در احیای علوم تاکید نموده است و اگر صلوته تسبیح بخواند قبل از جمعه مستحب است فی عمل الیوم و اللیلۃ یعنی وقتی که در وقت وسعت بیند یکی از اینها با هر دو عمل آرد و در خزانه جلالی مخدوم جهانیان از مضمرات نقل میفرماید جاری فی الآثار من صلی یوم الجمعة اربع رکعات یقر فی کل رکعة فاتحة الكتاب مرة و قل هو الله احدی عشرة مرة ثم یقول بعد التسلیم ایهة مرة لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حفظ الله تعالی الایمان عند الشروع و ایضاً فی الخزانة الجلالیة عن الشیخ جلال الدین البتیری هر که عقاد درست در میان سنت و فریضه جمعه صد بار یا بصیر بگوید محفوظ بنظر غایت حق تعالی شود و در آنجا آنکه در وقت خطبه سخن نگوید که حرام است و هر که در این وقت سخن گوید جمعه او باطل میشود و اگر شخصی سخن میگوید در حالت خطبه و دیگری گفت که خاموش شو جمعه منع کنند نیز باطل شده چنانکه در حدیث صحیح است رواه ابو داود و الترمذی و انسائی اما باشارت منع آمده است چنانکه منقول است از بعضی از صحابه رضی الله تعالی عنهم رواه الطبرانی فی الکبیر و مکرره است شریف

خطبہ را آنچه مکرور است در نماز مصلی را مثل خوردن و آشامیدن و بحث دست و پا خبانی
و ہر طرف دیدن چنانکہ در کتب فقہ مذکور است و در بحر الرائق اجماع برین ذکر نموده است
واللہ ولی التوفیق و بعد از فراغ از نماز جمعہ سورہ فاتحہ و انخلاص و معوذتین ہفت
ہفت مرتبہ بخواند کہ سبب مغفرت ذنوب با تقدیم و تا آخر است رواہ المنذری و ذکرہ
ابن حجر عسقلانی جمیعہ للامور المکفرۃ للذنوب المتقدیمۃ و المتاخرۃ و در حدیث مرفوع
است کہ قبل از گردانیدن پا از ہیئت قشیدہ بخواند کہ انی قوت القلوب و کنت العباد و
در حدیث مرفوع دیگر آمدہ کہ عامل عمل مذکور از جمیع بلیات محفوظ میماند تا جمیعہ کہ
رواہ ابن اسنی و در روایتی مرفوع آمدہ من قرأ ہا قبل ان یتغنی رجليہ او یکلم حفظہ
وینہ و دنیاہ و اہلہ و ولدہ رواہ ابن وہب و در حدیث جمع الجوامع وارد است کہ پیغمبر
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بعد از ادای جمعہ قبل از برخواستن از آن موضع سبحان اللہ
و حمد سبحان العظیم و مجیدہ و استغفر اللہ صد بار بگوید یک لک گناہ از بخشیدہ شود
و میت و چار ہزار از والدین او رواہ ابن اسنی و الدارمی و باید کہ روز جمعہ نہار و زہ
تدارد کہ نزد اکثر علما مکرورہ است و در احادیث مکرر منع از آن آمدہ مگر آنکہ روزہ دیگر
مستقل دارد قبل او یا بعد او کما رواہ البخاری وغیرہ و نیز باید کہ تخصیص جمعہ و شب جمعہ
بعبادت نکند باین معنی کہ دیگر اوقات اصلاً نکند اما اگر زیادہ اوقات دیگر بنفوذ مستحب است
و ایضا از منجبات است کہ بعد از ادای صلوٰۃ جمعہ اللهم یا غنی یا معبود یا سبیدی
یا معبود یا رحیم یا ودود اغنی بک عن جرائک و بطاعتک عن معصیتک و بفضاک
عن سواک ہفتاد بار بخواند کہ از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ
علیہ وسلم ہر کہ بگوید روز جمعہ بعد از نماز ہفتاد بار دعای مذکور گذرد بر او دو جمعہ حق تقبل
اور اغنی سائر کذا فی الیوم و اللیلۃ آمم غزالی وغیرہ این را نص فرمودہ اند و در خزائن
جلالی حضرت مخدوم جانیان مذکور است ہر کہ دو رکعت سنت بعد از نماز جمعہ در ہر
رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد صد بار و معوذتین کی بار بخواند تا جمعہ دیگر و ایمان
باشد و بعد از ادای جمعہ مشایخ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین مصافحہ مستحب میدانند

چنانکہ مخدوم شیخ رکن الدین فرزند مخدوم شیخ بہاؤ الدین بود میفرمودند کہ یاران مصافحہ
 نہ از ان میکنم کہ مردم دست من بوسند بلکہ از ان میکنم کہ شاید دین جمع دوستی از دوستان
 حق تعالی آمدہ باشد کہ دست مبارک او بدست من برسد کہ سبب مغفرت من شود و بعضی از بزرگان
 دین ابن قسم بیعت را از قسم مباح فرمودہ اند و چونکہ اصل مصافحہ سنت است از فقہین
 بعض اوقات از سنت بر نمی آید کہ فی خزائن الروایت و احادیث صحیحہ در باب مصافحہ
 بسیار آمدہ است و از روایت ابو داؤد و الترمذی آمدہ کہ دو مسلمان مصافحہ نکنند الا غفر لهما

قبل ان یتفرقا و بعض از احادیث آمدہ مامن عبدین محتاجین فی امد یقبل احدهما
 صاجۃ فیصافحہ فیصلیان علی البقی صلی اللہ علیہ وسلم الالم یتفرقا حتی یغفر امد ذنوبہما اما تقدم منها
 و اما اخر رواہ ابن اسنی و ہر کہ بعد از جمعہ چیزی فروشد یا چیزی بخرد ہفتاد برکت در شود
 رواہ ابن مائم عن بعض السلف و علیہ بعض الحافظ و در روز جمعہ سورہ کہف البتہ بخواند کہ
 خوانندہ آن تا ہفتہ آیندہ در امان باشد و از ابن عمر مروی است موقوف او مرفوعا کہ فرمود
 صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بر روز جمعہ سورہ کہف بخواند از قدم تا آسمان نور شود و روز قیامت
 و کفارہ گناہ ما بین جمعیتین شود رواہ ابن مردودہ و اگر توفیق یابد سورہ آل عمران نیز
 بخواند و بایہ کہ در روز جمعہ درود بسیار خواند و در حدیث مرفوع آمدہ اگر کسی صد بار روز
 جمعہ درود فرستد صد حاجت او روا گردد ہفتاد از آخرت و ستہ از دنیا و در حدیث علی کرم
 وجہ آمدہ است ہر کہ صد بار روز جمعہ درود گوید بیاد روز قیامت و روی او تابان شد ہر کہ
 بہ بیند در حیرت بماند کہ چہ غسل در دنیا میکرد ذکرہ اشخ مجاہد الدین الفیروز آبادی و ایضا
 علی کرم اللہ وجہہ روایت می کند ہر کہ گوید ہر روز سہ بار و روز جمعہ صد بار صلوات اللہ و
 ملائکہ و انبیاء و رسالہ و جمیع خلقہ علی محمد و آل محمد علیہ و علیہم السلام و رحمۃ اللہ و بکرات
 گوید درود جمیع خلایق گفت و محشور سازند او را در زمرہ خاص پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 و میگیرند آن سر و صلی اللہ علیہ وسلم دست او و نگذارند او داخل کنند در بہشت
 رواہ الحافظ ابو موسی المدنی ابن ہر و حدیث موقوف است لیکن در حکم مرفوع است
 و ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت فرمودند کہ روز جمعہ ہزار بار اللہم صلی علی محمد و آل محمد

میگفته باش و خلاصه این مسلم که از تابعین بزرگ است این عمل در وقت نزع رفته
از غیب در رسید که در بالین او یافتند این بر اوست خلاصه دست از دوزخ ذکریه الحافظ مصلی
عن ابی عبد الرحمن المقری صاحب فتوح الاوراد میفرماید که از آنجا که حدیث مذکور
و واقع مسطور فقیر رسید هزار بار بعد از نماز صبح همراه یا ان مو طبت و از بعد از ادا
آن ورد میخواند و ایضا از مستحبات است که درین روز لاجول و لا قوة الا بالله بسیار
گوید که امر پرمیست صلی الله علیه و سلم و در فتاوی صدوقیه بخزانة جلالی مذکور است
هر که بعد از عصر تا غروب با الید یا حین یا رسم گوید هر چه مطلب باشد مستجاب گردد و این از
خضر علیه السلام مروی است باید که وقت عصر جمعه را البته از دست ندهد که سبب ثبوت
نفع عظیم میشود و ما تو فقیه الید یا حین گویم که ثبوت الید یا حین
ذکر زیارت قبور در روز جمعه و غیر آن از ایام شریفه و یکی از مستحبات
این روز زیارت قبور است باید که بعد از ادا نماز جمعه زیارت قبور نماید بعضی قبل از
زوال منع میفرمایند لیکن از فتح اهدی شرح هدایه مروی است که جائز است عمل در این معین
نیز برین واقع و عبارت فتح القدر نیست و سبب ان بخرج کل یوم الی البقیع بقیع القدر
قیزوز القبور بها خصوصاً یوم الجمعة و بکار کلاماً یفوتنه سلوة الطمیع الامام فی مسجد فقه
کمان علیه السلام نبرده و در حدیث است هر که درین روز زیارت میکند موتی را علم حاصل
میشود و باید که قبر او را زیارت کند مخصوصه که در حدیث مرفوعه وارد شده من زار
قبر ابوی او حیدهای کل جمعة غفر له و كتب براته و باید که سوره یسین بر قبر بخواند که این
عمل سبب مغفرت جمیع مقبره میشود ذکرة الشیخ العالی احمد الرفاعی قاضی سر و دین بزرگان
دین فرموده اند که فاضل ترین روزها برای زیارت قبور سه روز است دوشنبه و چشنبه
و جمعه بعد از نماز و در ایام متبرکه مثل عشره ذیحجه و عیدین و عاشورا نیز مستحب است
و بجهت میت دو رکعت بخواند و در هر رکعت آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بگوید
ثواب این نماز روح فلان یا الکی برسان حق سبحانه تعالی آن ثواب را نور گرداند و بوسیله
و مرگز ازنده را نیز ثواب بسیار عنایت فرماید و چون بگورستان رسید نعلین بکشد و در

اسبوی میت کردہ بگوید اسلام علیکم من ربکم یا بل القبور من الموتین و المسلمین بسم الله المتقدین
والمناخرین اسال الله لنا ولكم العافیة پس بنشینند و بگوید بسم الله و علی فله رسول الله و جبرائیل
که بردارد حق سبحانه و تعالی عذاب و ظلمت از تنگی گوز تا چهل سال پس بگوید لا اله الا الله
و صده لا شریک له الملك و لا اله الا الله و میت و هوجی لایموت ابداد و الجلال الاکرام
بیرہ الخیر و هوجی کل شیئی قدیر در جبر است که روشن گرداند آن گور را حق تعالی و پیامرزد و گویند
او بنویسد هزار هزار تنگی و بلبت کند هزار هزار درجه پس فاتحه و آیت الکرسی بخواند و ده بار
قل هو الله بخواند که آن میت آمرزیده گردد البته و اگر آمرزیده بود خوانده را پیامرزد و همچنین
سوره الملك و اذ از لزلت الارض و النکم المتکثر نیز منقول است اگر توفیق یابد بمجلس نماز
و گرنه هر چه میسر آید غنیمت شمارد و الله الموفق المعین

و ذکر در بیان فضیلت روز دوشنبه و چشمنه و بیان فضیلت صوم آنها
و اعمال دیگر پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم که اعمال عرص کرده میشود درین هر دو روز و اینست اینست
که عمل من عرض کرد شود در حالتی که روزه داباشم رواه ابو داؤد و نیز فرمود صلی الله علیه و سلم
که من متولد و بموت شده ام در روز دوشنبه از جنت شکر روزه میدارم رواه حمید
بن رنجیه و در حدیث مرفوع است که حق تعالی همه مؤمنان را در روز دوشنبه و چشمنه بخشد
اگر کسی که کینه مسلمانان داشته باشد رواه سایر و غیره پس روزه دوشنبه درین روز مستحب است
که عمل آن سرور بود صلی الله علیه و سلم

و ذکر در بیان نمازهای هفت بدائمه بزرگان دین مثل سلطان عبدالقادر جیلانی
و شیخ ابوطالب کی و امام غزالی و مشایخ عظام که از تعداد بیرون هستند نماز از
احادیث نقل فرموده اند لیکن در آن حدیث محدثان سخن دارند در تذکره الموضوعات
و غیر آن گفت لا یصح فی صلوٰۃ الاسبوع شیئی و معنی این کلام آنست که حدیث صحیح نیست
بلکه ضعیف است و فرق است در بیان اینکه حدیث صحیح نباشد و حدیث موضوع باشد
بر موضوع عمل کردن جائز نیست اما بر ضعیف عمل کردن در فضائل اعمال جائز است بلکه
مستحب است چنانکه امام فوری و حافظ سخاوی و غیره اجماع آئمہ حدیث و شیخ هم این

أفضل من هذه اند و فی الحدیث قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بلغه عن امتی عز وجل شری
 فیه فصل فاحذه ایماناً به ورجاءاً توای اعطاء اللہ ذلک وان لم یکن کذلک رواه الحافظ ابن
 فی قول البدر صنف فتوح الاوراد گوید و ذلک الکتاب عند هذا المولف بخطه قدس
 بنابر این بر صلوٰۃ اسبوع اگر فوق یا عیسیٰ نماید از شب یکشنبه شروع کرده میشود که بنا بر علم
 است از یکشنبه و با مختصات م نقل کرده میشود در شب یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر
 بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از فراغ استغفار هفتاد بار بگوید و در هر صد بار
 بفرسید و لاحق و لاحقہ الالباب صد بار بگوید کشاده شود بر ای و پشت درواز پشت
 تا از دری که خواهد در آید بغیر حساب این نماز را در فضائل اعمال از انس بن مالک بخوار
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نقل کرده در روز یکشنبه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه السن رسول
 بخواند و بعد از فراغ اخلاص ده بار بخواند ثواب بسیار نوشته اند و در شب دو شبانه دو رکعت نماز
 بگزارد بخواند در هر رکعت آیه الکرسی پانزده بار و هر یکی از سه قل آخر پانزده بار بکند و ارحی تعالی
 از بهشتیان اگر چه باشد از دوزخیان و تمام گناهان او بخش کند ان فی غیثه الطالبین در روز
 دو شبانه دو رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی و هر سه قل اخیر بخواند و بعد از سلام
 استغفار ده بار بگوید گناهان او بخشیده شوند اگر چه بقدر کف دریا باشند در جو آخر سه
 این نماز را بعد از اشراق فرموده اند و در شب سه شبانه شش رکعت بخواند در هر رکعت بعد از
 فاتحه هر سه قل اخیر بخواند و بعد از نماز کلمه توحید هفتاد بار بگوید ثواب بسیار نوشته اند
 و در روز سه شبانه ده رکعت وقت ضحیٰ بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و اخلاص
 سه بار حق سبحانه تعالی گناه هفتاد ساله او بخشد و تا هفتاد روز بر و گناه نوشته میشود اگر
 درین روز بمیرد شمشد باشد این نماز را در غیثه الطالبین و قوت القلوب ذکر کرده و سبب
 چهار شبانه چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو اللہ احد چهل مرتبه بخواند و بعد از نماز
 هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی از دوزخ آزاد کند و اگر در هفتاد بمیرد شمشد بمیرد در روز
 چهار شبانه دو از ده رکعت قبل از زوال بعد از طلوع آفتاب بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 اخلاص سه بار و سعودتین یکبار کند و فرشته از زیر عرش گناهان او بخشیده شد

و شداید قیامت از او بر طرف کرده شود و بر رکعت ازین نماز عبادت یک سال بنویسند با ختم
نوشته شد در شب پنجشنبه دو رکعت میان مغرب و عشا بگزارد در هر رکعت بعد از فاتحہ آیت الکرسی
و هر سه قل آخر پنج پنج بار بخواند و بعد از فراغ بیست و پنج مرتبہ استغفار کند بہر کہ ثواب نماز کند
بوالدین خود بخش حتی تعالیٰ اورا فرزند بار بنویسد اگر چه عاق باشد و بدہ اورا انچه بعد بقایان
و شمیم آن خواهد و او کذا فی قوت القلوب در روز پنجشنبہ چار رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد
از فاتحہ اذ اجاب پنج مرتبہ و اما اعطینا پنج مرتبہ بخواند و بعد از فراغ ہفتاد بار استغفار کند
ثواب بسیار نوشته اند در شب جمعہ دو رکعت بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحہ اذ ازلت الارض
پاشد بار بخواند حتی تعالیٰ اورا از عذاب گور و نگلی آن و از اہوال قیامت الہی باز دود جمع شود
این نماز را آورده و در رسالہ صلوٰۃ الاسبوع نیز آورده و گفته کہ بعد از فراغ یا سہ یا قیوم
یا ذا الجلال و الاکرام بگوید و ثواب بسیار گفته در روز جمعہ در میان ظہر و عصر دو رکعت نماز بگزارد
و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحہ آیت الکرسی یکبار و سورۃ الفلق بیست و پنج بار و در دوم بعد از فاتحہ
اخلاص یکبار و سورۃ الناس بیست و پنج بار و بعد از فراغ پنجاہ مرتبہ لا حول و لا قوۃ الا باللہ
العلی اعظم بگوید قبل از مردن جایی خود در بہشت بنویسد یا حق تعالیٰ را در خواب بین بطریق نماز
قضای عمری در حدیث آمده ہر کس نماز با قضا شدہ باشد و نداند کہ اعداد آن چند است بایک
در روز جمعہ چار رکعت نفل بکس سلام بگزارد و در هر رکعتی بعد از فاتحہ آیت الکرسی ہفت بار و اما اعطینا
یا شزہ بار بخواند نیت چنین کند نویت ان صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم رکعات تکفیر القضاہ الفوات
التي فاتت منی فی جمیع عمری متوجہا الی جہۃ اللعینۃ بشرفیۃ اللہ اکبر بعد از نماز یکبار یا رب عا بخواند
اللهم یا سابق الفوت و یا سماع الصوت و یا محیی الحکم بعد الموت عمل علی محمد و علی آل محمد
و اجعل لی خیرا و مخرجا مما انا فیہ فاکمل علم ولا اسلم و انت تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب
یا و اہب العیا یا و انا فی الخلیا یا سبحان یا قدوس رب الملائکۃ و الروح رب غفر و ارحم
و تجاوز عما یعلم فاکمل انت العلی الاعظم یا ستار العیوب و ما غفر الذنوب یا ذا الجلال و الاکرام
صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین بعد از ان صد بار درود ہر سید عالم فرستد از ائمہ المعینین
علی کرم اللہ وجہہ مروی است کہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ ام کہ اگر ہفت صد سالہ

نماز وی قضا شدہ باشد کفارت شود یا ران گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نماز او کہ قضا شد باشد و نماز مادر و پدر
 او و نماز فرزند ان او کہ قضا شدہ است ہمہ قبول افتد و شب شنبہ شش رکعت بخواند و در ہر رکعت
 بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد ستر مرتبہ برآورد حق سبحانہ و تعالیٰ کہینہ و کبر و فسق و شک و نفاق
 و دوسواس و عجب و ربا از طاعت بچاسی ان نور و رافت و رحمت اندازد و در دال و گناہان بخشد
 و بعد از سرغ سبحان اللہ العظیم و حمد صد بار بخواند در روز و شب چار رکعت بگزارد و در ہر رکعت
 بعد از فاتحہ قل یا ایہا الکافرون ستر مرتبہ بخواند و بعد از سلام آیۃ الکرسی بخواند ثواب بسیار
 نوشتہ اند تمام شد نمازی ہفتہ باقتصار و ایجاز

ذکر اعمال دوازده ماه و تمام سال ذکر ماہ محرم چون ماہ نو بیند بگوید اللہ اکبر
 اللهم اہلہ طینا بالین و الایمان و السلام و التوفیق لما تحب و ترشہ کہ عمل آن سرور بود
 صلی اللہ علیہ وسلم رواہ ابن حبان فی صحیحہ و الدارمی و ستر مرتبہ بگوید رب ربک اللہ طلال
 خیر و رشد و ستر مرتبہ بگوید آمین للذی خلقک الحمد للذی ذہب بہ بستر کذا و جابر بشہ کذا رواہ
 ابو داؤد و بگوید اللہ اکبر اللہ اکبر الحمد للہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ المسلم انی اسألك
 خیر ہذا الشهر و اعوذ بک من شر القدر و من شر یوم الحشر کہ عمل آن سرور بود صلی اللہ علیہ وسلم
 رواہ الطبرانی و در آورد اکثر مشائخ رضی اللہ عنہم تنبی بار سورۃ فاتحہ گفتہ اند ستر کہ بخواند تا ماہ
 آئندہ در امان باشد و باید کہ روز اول ماہ محرم روزہ دارد و دو رکعت نماز بگزارد و بخواند
 ہر چہ خواہد و قلیا و قل ہو اللہ احد او ستر است بعد از قرغ این دعا ستر بار بخواند اللهم انت
 الانزلی الابدی القدیم و ہذہ سنتہ جبرۃ اسألك فیہا العصمۃ من الشیطان الکریم و العون
 علی ہذہ النفس الامارۃ بالسور و الاستقلال مما یقرنی الیک یا کریم یا ذا الجلال و الاکرام ہر گز
 کند موکل سازد حق سبحانہ فرشتہ را کہ دور کند از وی شیطان را و بد کند او را بر اعمال خیرات
 و موفق سازد بر اسے طلب مرادات خویش و آسان کند بروی جمیع مطالب وی و شیطان
 بگوید و ادیلاہ تحقیق کہ نا امید شدم ازین عامل تا نام سال انتہی و چہ در روز اول محرم بگوید
 الحمد للہ الذی تواضع کل شیئ لعلیۃ الحمد للہ الذی ذل کل شیئ لغزۃ و الحمد للہ الذی قطع

کل شیء المملکۃ والحمد للہ الذی استسلم کل شیء لقدرتہ اسالہ بعلمنہ وعزتہ وقدرتہ فی ہذہ السنۃ
 التجدیدۃ الاسن والایمان والعافیۃ والغفران والعصۃ من الشیطان در حدیث آمدہ من
 قالہا فی یومہ کتب اللہ لہ بحال الف حسنۃ ورفع لہ ہا الف درجۃ وکل بہ اربعۃ الاف ملک
 یستغفرون لہ اسل السنۃ المستقبلۃ رواہ الشیخ ابو حفص عمر النصفی فی کتاب یواقیت المواقیت
 ذکر روزہ محرم الحرام در شرعۃ الاسلام دعوات المعارف آوردہ عشرۃ محرم
 روزہ داشتن سجدہ است واحادیث در فصل آن وارد است پس فصل آن است کہ نام
 عشرہ روزہ دارد و اگر نتواند سہ روزہ یعنی تاسع و عاشر و احدی عشر البتہ دارد یکی از
 بزرگان دین را در خواب دیدند پرسیدند خدا تعالی بآنچہ کرد گفت گناہ مرا بخشید و مقرب
 در گاہ بغایت النامیت ساخت بمواظبت من ہر سہ روزہ مذکورہ و این سہ روزہ از سنن
 عمل سلف بود از ابن عباس رضی مومی است کہ ہر سہ روزہ میداشت و اگر نتواند روزہ
 دارد یعنی تاسع و عاشر یا عاشر و ہادی عشر و نہار روزہ عاشورا داشتن بعضی از بزرگان دین
 ستمردہ انداز مکرہ مراد مکرہ تنزیہی است و بخصوصہ در مکتوب عاشورا ہم احادیث وارد است
 یکی آنکہ گناہ سال گذشتہ بخشیدہ شود رواہ مسلم و در روایت ابن ماجہ آمدہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم فرمود کہ کفارت سال آیندہ نیز کنید و در یک روایت آمدہ کہ برابر ہزار روز است
 پس روزہ تخصیص نیز اگر دارد رخصت است

ذکر در فضیلت شب عاشورا و بیان اعمالیکہ دروست باید کہ شب عاشورا
 زندہ دارد کہ آن شب ہم از شبہای بزرگ است و درین شب صد رکعت بگزارد و در ہر
 رکعت بعد از فاتحہ قل ہو اللہ سہ مرتبہ بخواند و بعد از نماز ہفتاد مرتبہ کلمہ تجید بخواند و ہفتاد
 مرتبہ استغفار بگوید حق سبحانہ و تعالی را پر از مشک و عنبر سازد و در قبر او ہر روز و ہر شب چہشت
 نماز لگردد و باشد در قبر مانند عروس تار و زیارت و بہان ناز و نعمت یہ بہشت بردہ شود
 و اگر انقدر نتواند چار رکعت بگزارد و ہر رکعت بخواند بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و اخلاصی از
 بار کہ در اکثر اورد مثل شایع وارد است و ثواب بسیار آوردہ اند

ذکر فضیلت روز عاشورا و بیان اعمالیکہ دروست روز عاشورا روزی است

بزرگ و درین روز توبہ آدم علیہ السلام قبول شد و ہمدین روز ادریس علیہ السلام را
 بالامی آسمان بردند و ہمدین روز قوم موسی علیہ السلام از سر عون نجات یافتند و توبہ
 بر موسی علیہ السلام نازل شد و یوسف علیہ السلام از سخن خلاص یافت و ایوب علیہ السلام
 از بلا خلاصی یافت و یونس علیہ السلام از بطن حوت برآمد و مثل آن بسیار فضائل نوشته
 اند با تجمہ این روز بزرگ است از زمان آدم علیہ السلام اسے یومناہذا اکثر بزرگان درین
 روز مہرہ فصلت سنت فرمودہ اند و لو آمد من الاکابر ۵ علیکم یوم عاشورار قومى ۶ ہن
 ما تو العشر من خصال ۷ یوموم والصلوة وسجاید ۸ و توسیع الطعام علی العیال ۹ و ثمانم
 زیارتہ عالمکم ۱۰ و تاسعة العار مع الکمال ۱۱ یکی از ان روزہ است و در فضل آن گذشت
 و دیگر نماز است کہ بعد ازین مذکور خواہد شد و دیگر سجہ بدین برسیدیم است و دیگر غسل است
 و در صلوة است و می غسل در روز عاشورا سنت گفته و دیگر صلح کردن در میان دو مسلمان
 و دیگر وسعت طعام است بر عیال و دیگر زیارت علما است و دیگر دعا خواندن است چنانکہ
 مذکور خواہد شد و دیگر شرمہ کردن است و در سیر کے ازین امور احادیث وارد است اما
 محدثان درین احادیث سخن دارند الاحادیث روزہ و نماز و کحل و توسیع طعام کہ سہ
 آن در مہمہ اختلاف است عن ابن عباس رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من کحل بالانہ
 یوم عاشوراء لم تزد عینیہ ابدار و اہ البیہقی فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدری
 رض عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم من وسع علی عیالہ فی یوم عاشوراء وسع اللہ علیہ فی
 سنتہ کلما رواہ الطبرانی فی الاوسط و البیہقی فی شعب الایمان و حسن ظن بر بزرگان
 اہل سنت کہ احادیث حسن در باتی نیز یافتہ باشد پس ہر کہ معتقد بزرگان است باید کہ عمل
 فرمودہ ایشان نماید و اگر کسی بگفتہ بعضی اہل حدیث سخن کند با او بحث نباید کرد
 اورا معذور باید داشت و ما توفیقی الا باللہ ۱۲

ذکر در بیان نماز روز عاشوراء و ادعیہ آن در فضائل اعمال از علی بن ابی
 طالب کرم اللہ وجہہ روایت است ہر کہ روز عاشوراء چار رکعت نماز بگذارد و سہ بار
 مثل ثواب تفرح علیہ السلام پس التماس کنید فضل این روز را کہ روزی است مبارک

تیسرین قمر است درین چهار رکعت نیست حضرت غوث الثقلین از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ
حدیث مرفوع روایت میکنند کہ بگذارد چهار رکعت بخواند و در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنج بار
قل ہو اللہ پنج بار سالک گناہ ماضی و پنج بار سالک گناہ مستقبل او مغفور شود و بدین حق سبحانہ و تعالیٰ
اور نیز از بندہ نور و سلام بر خلی و از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ روایت میفرمایند کہ چهار رکعت بہ و سلام بگذارد
در ہر رکعت بعد از اذان و از لزمت قلیا بخواند و در مفتاح الجنان نیز چہار رکعت آورده بعد از فاتحہ
آیۃ الکرسی یکبار و اخلاص دہ بار گفته است بعد ہر حاجت کہ خواہد مستجاب گردد و در اول
مخبر مبین الدین و مفتاح الجنان و جواہر جلالی و جواہر خمسہ و اوراد صوفیہ و غیرہ و در ہر رکعت
فرمودہ اند کہ در رکعت اولی آیۃ الکرسی تا خالہ و ن بخواند و در دوم آخر سورۃ حشر از یونہ
الخ بخواند و در فاتحہ صوفیہ میفرمایند و من الصلوۃ الی خلیہا مشائخنا بالجماعۃ علی سبیل
الشدۃ مکان الفرضیۃ صلوۃ یوم عاشوراء رکعتان بعد الا شراق بآیۃ الکرسی و آخر آخر
وامر الشیخ فیہا فی الغالب انتہی صاحب فتوح الاوراد میفرمایند کہ حضرت پیر شکیبایی و والد
امشان شیخ عیسیٰ حیدر اذ کہ از مشاہیر طیار دکن اند نیز این دو رکعت را بجماعت میکردند
بعدہ دعائی کہ در جواہر خمسہ شیخ محمد غوث قدس سرہ مسطور است میخوانند و آن انیسب یا اول
الاولین و یا آخر الاخرین لا الہ الا انت خلقت اول ما خلقت فی ہذا الیوم و تخلق آخر ما خلق
فی ہذا الیوم اعطنی فیہ خیر ما اولیت فیہ اولیاک و انبیاک و اصفیاک من ثواب البلاء
و استتم ما اعطیتہ فیہ من الکرامۃ بحق محمد علیہ الصلوۃ و السلام بعد از ان شش و دیگر نیز بگذارد
کہ آن نیز در اوراد مشائخ سنت و شیخ عیسیٰ حیدر بران موافقت میداشتند قرأت آن
در اولی بعد از فاتحہ و شمس و در ثانی و الضحی و در ثالث انا انزلنا و در رابع اذان و در
و در خامس اخلاص و در سادس معوذتین بعدہ این دعا بخواند اللهم اجعانی ممن دعا
فاجبتہ و امن بک فمدتہ و رغب الیک فاعطیتہ و توکل علیک فکفیتہ و اقرب منک
فادنیہ اللهم مدد لعیشی فی الخیرات تداد و اجعل لی فی قلوب المؤمنین و ذواللہم انی اسالک
الایمان بک و اسالک الفضل من الرزق و اسالک العافیۃ من البلاء و اسالک
حسن العافیۃ فی الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام انتہی فی جواہر خمسہ و بعضی وارد دیگر نیز هست

هر که این دعا بخواند یعنی سبحان الله المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة الحسن لا یلجأ
 ولا یمنجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع و الوتر و عدد کلمات التامات کلمات السلاطین و تبرک
 یا ارحم الراحمین لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و هو حسی و نعم الوکیل نعم المول و نعم النصیر
 تا سال آیند و نیزه و در بعضی از کتب هفت مرتبه فرموده اند و در فضایل الائمة سال حدیث مرفوع
 آورده است از عبد الله بن مسعود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که روز عاشورا دو رکعت
 نماز کند در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله است مرتبه بخواند و بعد از فراغ کلمه تحمید بنفاد بگوید
 بگوید حق تعالی بر او ابرمشک و عین پر کند و هر روز صدایده از بهشت فرستد تا روز قیامت
 و هر چه بایده جمیع نعمتهای بهشت باشد و در قبر موسی آن شخص نیزه و متغیر نگردد و حساب او تا قیامت
 انقی و اگر توفیق یابد چهار رکعت نماز خضر علیه اسلام نیز گزارد که در غیثه الطالبین غوث الثقلین
 فرموده اند که آن نماز در هفت وقت گزارند روز عاشورا و اول حجب و تشریفات و آخر
 محرم رمضان و در هر دو میدوز و در هر یک شصت و دو رکعت اولی بعد از فاتحه قل هو الله صد مرتبه و دوم
 بعد از فاتحه قل هو الله صد مرتبه و قل ایها الکافرون مرتبه بخواند و در سوم بعد از فاتحه قل هو الله صد مرتبه و چهارم
 و المسلم الکاشر یک مرتبه بخواند و در چهارم بعد از فاتحه قل هو الله صد مرتبه و در پنجم و آیه الکرسی
 یک مرتبه بخواند و ثواب نهمان یعنی کسانی که حق آنها بگردن این کس ثابت است و در قیامت خصومت
 توانند کرد به بخش حق سبحانه و تعالی کفایت کند امر او شان یعنی آنها را هر چه می که راضی شوند را
 سازد افشار الله و در آوراد شیخ بهار الدین بعد از سلام این دعا گفته اند اللهم اکسر شوکی
 عن کل محرم و از و حرمی عن کل نام و امنی عن اذی کل مسلم یا ارحم الراحمین و در آوراد
 اکثر مشایخ است که روز عاشورا هفتاد مرتبه حسی الله و نعم الوکیل و نعم المول و نعم النصیر بگوید
 آمد زبده شود و ایضا در جوهر طلایی و غیره از پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آرند هر که روز عاشورا
 هفتاد بار لا اله الا الله لعسلی الا علی لا اله الا الله رب السموات و الارض و ما بینها و ما تحت الثرى
 بگوید حق سبحانه و تعالی بر او بنده بنظر رحمت بگرد و ایضا می آرند که روز عاشورا هفتاد بار بگوید
 اللهم ارزقنی کمال الحسنى و سعادة العقبى و غیره لا یلی رزق او فراخ شود و عمر او دراز گردد و لیکن
 او سلام است نماز و در عمره و الیوم و اللیل و فی صلاهی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم می آرند هر که روز عاشورا

نہ از مرتبہ قل هو اللہ احد بخواند حق تعالی نظر رحمت کند بسوی او عذاب نکند او را و در فضایل اعمال فرموده آیت الکبریٰ قل هو اللہ احد بسیار بخواند و بعد از دعا مرابون را کند اگر چه از اہل نماز باشد تخفیف یابد و اللہ الموفق

ذکر خیر روزہ ہزار می در تمام سال پنجر روزہ ہزاری است کہ نگاہ دارندہ آن بہر یک روزہ ثواب ہزار سال عبادت می باید اول روزہ بیست و دوم ماہ محرم کہ جبرئیل علیہ السلام امامت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در آن روز کردہ بود دوم روزہ دو از دہم ماہ ربیع الاول کہ در آن روز وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم واقع شد سوم روزہ بیست و ہفتم رجب کہ معراج پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و آن روز چہارم روزہ بیست و پنجم ماہ ذیقعدہ کہ بنای کعبہ در آن ہم شد و پنجم روزہ ہمز دہم ماہ ذی الحجہ کہ در آن کعبہ مرتب شد و درین یک بیت جمع کردہ اند کہ یک بود ماہ محرم بہ ربیع الاول است و کہ رجب ذیقعدہ کہ ذی الحجہ صحیح معلوم فضل است

و اگر ماہ صفر در شب اول ماہ صفر بعد از فراغ از نماز و دعا کہ بر سر ہر ماہ مقرر است چہار رکعت نماز بخواند بہ نیت سلامتی خود و سلامتی جمیع مسلمانان از جمیع آفتنا بخواند بعد از فاتحہ در رکعت اول قل یا ایہا الکافرون یا زدہ مرتبہ و در دوم اخلاص یا زدہ مرتبہ و در سوم قل اعوذ برب الفلق یا زدہ مرتبہ و در چہارم قل اعوذ برب الناس یا زدہ مرتبہ و در ہفتم نسخہ یا زدہ مرتبہ واقع است در ہر چہار رکعت و این اولی است و بعد از سلام کلمہ تعجید ہفتاد مرتبہ بخواند یا یک تعجید یا یک تسبیح ہفتاد رکعت و در ہر ہفتاد بار و در بعضی روایات یک سلام واقع است و بعد از سلام این دعا بخواند اللہم انی اعوذ بک من شر ذل الشر و من شر کل شئ شدہ و یا بیتہ الی قدس فیہ

یا و ہر یاد یار یا دیور یا ازل یا ابد یا کان یا کینون یا کنیان یا سبر یا سید یا ذا العرش المجید انت تفعل یا ترید اللہم احرس بعینک الی لا اتمام نفسی و اہلی و مالی و ولدی و دینی و دنیا منی

القی ابلیس بنی معجبتا و مجتہما بحق الابرار و الاخیار بر جنتک یا ارحم الراحمین و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آل و صحبہ اجمعین و بعضی بزرگان این دعا را در ہر روز یا ہر صفر فرمودہ اند و در حدیث آن کہ جبرئیل گفت بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حق تعالی جمیع بلاء بارادہ جزو کردہ است در تمام سال یک جزو میفرستد و در ماہ صفر جزو کہ این دعا بخواند تمام سال حفظ و امن شد پس فضل است کہ ہر روز بخواند و شود

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز نکور میگزارد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دید او از فرمودی
که من شد منده تو ام اشارت باد مر تر از روز قیامت در بهشت نروم تا ترا و گزارد این نماز را در
برای خود در بهشت نبرم و الحمد الموفق و منقول است که صدیق اکبر فرمود بعد از نفل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
بیست و نهم روز در خواب دید گفت یا رسول اللہ بفرمای تا وظیفه بگیرم بر من پاک تو فرمود اگر خواب
که بگیرای بدی بروم پس دو رکعت نماز بگیر بعد از سنت شام در رکعت اول بعد از نیت
و اضحی و در دوم الحمد تشدیح بخوان هر که بروح من این هدیه بگیر از حق اوست بزرگ که شفقت
کنم او را فقیر حقیر و جیه اللہ سو و این اوراق میگوید که اگر کسی راقی تعالی توفیق دهد و این نماز را
دوازده ماه مداوم بخواند ثواب آن بروح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هدیه بفرماید چه خوب باشد
و باید که بتاریخ دوازدهم این بخش عدد و شصت مرتبه سوره اخلاص بخواند و در جوهر چهره است که
بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور دو رکعت نماز گزارد در هر رکعت سوره المنزل بخواند چون فارغ شود

سرسبده نهد هر چه از حق تعالی خواهد باید و این دعا بجهنم و دل بخواند یا غفور غفرت یا مغفرة
والعفو غفر غفر غفر یا غفور و الحمد الموفق و التمسین

ذکر ماه ربیع الآخر باید که در شب اول این ماه نماز و دعا که در هر ماه آمده است بخواند و در شب سوم
این ماه چهار رکعت بگیرد و هر چهار قرآن خواهد بخواند بعد چهل و یک رکعت این سها بخواند یا ربیع
ذکر ماه جمادی الاول در شب اول این ماه بعد از فراغ از ادعیه هر ماه دو رکعت مناد
گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره جمعه دو رکعت دوم بعد از فاتحه سوره منزل بخواند و نیز
در روز اول چهار رکعت نماز بگیرد و بعد از فاتحه در هر رکعت از اجاب نصر اللہ بخواند هفت رکعت
و در شب بیست و یکم این ماه بسیار اولیا را معراج شده است پس باید که آنرا نیز احیاء دارد
و در شب بیست و هفت این ماه هشت رکعت بسلام بگیرد در هر رکعت بعد از فاتحه و اضحی بخواند
ذکر ماه جمادی الآخر بعد از فراغ از ادعیه و نماز که در هر ماه مقرر است در شب اول
این ماه دو رکعت بخواند بعد از فاتحه هر چهار قرآن یا دوازده باشد بخواند بعد از سلام
استغفار بسیار گوید و در جوهر چهره مذکور که دهم این ماه دوازده رکعت بخش سلام گزارد در هر رکعت
فاتحه سوره لایلاف بخواند بعد از فراغ سوره یوسف بخواند حق تعالی در آن سال از منکدستی تو بکشد

آخر الزمان محروس دارد و هر چه در اوراد این چهار ماه نوشته شد از جزای هر سه منقول است
 نوک راه رجب و نماز او ادعیه آن و ذکر روزه آن و روزه ایام مبض منقول است که
 جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چون ماه رجب میدیدند میفرمودند اللهم بارک لنا فی رجب
 و شعبان و بلخنا رمضان بزرگان سلف شب اول را از ماه رجب بزرگ شمرده اند و احادیث
 مرفوعه در فضایل آن دارد شده و فی الحدیث من ایثار اول لیلته من رجب لم میت قلبه اذا مات
 القلوب و صب الله علیه الخیر من فوق راسه صبا و خرج من ذنوبه کیوم ولدته او و شفع فی سبعین
 من اهل الخطایا و الذنوب کلمه قد استوجبوا النار و معنی این حدیث ظاهر است پس باید که در
 ایثار این شب اهتمام تمام نماید و در فضایل اعمال حدیث مرفوع از سلمان فارسی آرد که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمودند که اگر از ماه رجب عجب ترا خبر دهم گفتیم بی یار رسول الله فرمود صلی الله
 علیه و سلم هر که بگذارد نماز و روزه اول ماه رجب ده رکعت بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 قل یا کبار و قل هو الله و قل یا رب تعالی بخشد هر گناهی را که کرده است از روزی که قلم بر او جاری
 شده تا این ساعت یعنی از وقت بلوغ هر چه کرده است از صغایر و کبایر عفو سازد و حق
 مختص او در اول شب جمعه این ماه که آنرا لیلته الرغایب گویند در میان مغرب و عشا
 دو روزه رکعت شش سلام بگذارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة الفدر سه بار
 و قل هو الله دو روزه بار خوار فراغ بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی آله بنفقا و مرتبه
 بعد سجده کنند و در سجده بنفقا و مرتبه بگوید سبحان قدوس نیاد ب الملائکة و الروح بعد
 سر بردارد و بنفقا و مرتبه بگوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم انک انت اعلی الاکرام
 بعد باز سجده کند و آنچه در سجده اول خوانده بود بخواند بعد سوال حاجت کند تحقیق
 حق سبحانه تعالی سوال او را نگیرد هر چند در حدیثی که در فضیلت این نماز واقع است حدیث
 طعن بسیار کرده اند اما جمیع بزرگان طریقت این نماز را صحیح و درست میدانند و در ایثار او
 امام غزالی در تعریف این نماز گفته اند که اهل بیت مقدس با جمیع مویطت دارند برین نماز
 و قوت القلوب شیخ ابوطالب یکی این نماز را مذکور کرده اند و فضل بسیار آورده اند و در تعریف آن
 در فضیلت این نماز حدیث بسنده مذکور است و در فتاوی صوفیه میگوید و من الصلوة

التي صلوا بها مشائخنا بالجماعة سبيل للشهرة في مكان الفضيحة صلوة الرغائب في اول ليلة الجمعة من رجب الحرام وبالجملة اين نماز در اوراد جميع مشايخ است و تعريف اين نماز در اوراد بزرگان زياده از حد است پس بايد كه به نيت متابعت بزرگان عمل نمايد و در رساله در تنظيم امام باقر عجل الله تعالي فرجه له نماز و غيرهما آورده كه در روز اول پيشينه از ماه رجب مقطعات تراتي از آيات آخر بر صفحه نقره نقش كنند تا تاثيرات عجيب دارد و في فضيلة من نقش على خاتم فضة يوم اسس اول رجب من رجب الم تاتخر اذ لمسه خائف آمن و اذ ادخل حائل على سلطان كبر في عينه و ما به و فسي حواجه بقدره الله تعالى و من مسح به على راس غضبان رضى و من مصبه و هو عطشان روى و من جبالى مار المطر ليلته ثم شربه على الريق قوى حفظه و ان لمسه معطل تصرف و ان لمسه امرأة عازية طغت غير موجب و ان وضع على موضع افاق و بايد كه روز اول اين ماه صايم باشد چون آفتاب برآيد بگويد لا اله الا الله هذا حق لا اله الا الله ايماننا و صدق لا اله الا الله تعبدوا و قال لا اله الا الله و صده لا شريك له ثم يدان محمد عبده و ربه لا اله الا الله محمد رسول الله و بايد كه درين روز غسل كند كه فضيلت آن در حديث آمده و بايد كه هر روز درين ماه بعد از نماز صبح سوره يسين بخواند و بايد كه هر روز درين ماه استغفار بگويد صديقه استغفار الله ذوالجمال و الاكرام من جميع الذنوب و الاثم كه فضيلت بسيار دارد و در فضيلت صوم اين ماه از اين عباس رضی الله تعالى عنها روايت ميكنند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود روز دوشنبه اول روز از رجب كفارت سه ساله گناه ميكنند و در دوم روز كفارت دو ساله و در سوم روز كفارت يك ساله و بجز هر روز برابر گناه است و در جمع الجواهر از اين عمره روايت ميكنند كه در مودني صلي الله عليه وسلم هر كه هفت روزه از رجب نگاه دارد هفت درد و زخمياد بسته گردد و كسي كه هفت روزه نگاه دارد هشت در هشت برو كشته شود و كسي كه ده روزه نگاه دارد سوال نكند چيزي از حق تعالى مگر آنكه او را بدد و كسي كه بيازده روزه نگاه دارد نكند شادي از آسمان كه تحقيق تخشيد حق تعالى جميع گناهان اقامت هم عمل از سر گير تحقيق بدل كرد حق تعالى گناهان تر اجنات رواه البيهقي في شعب الايمان پس اگر مقام ماه روزه دارد بهتر است و اگر نتواند ده روزه دارد و گرنه از هشت كم كند و اگر اين هم نتواند يا سبب ضعف پيري يا ضعف مرض سه روزه البته نگاه دارد يعني اول و اوسط و آخر و چون خواهد كه روزه ميض دارد بايد كه از ماه رجب شروع نمايد كه اين چنين است

عمل اکثر مشائخ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و در حدیث بخاری مسلم است کہ صوم کثرتہ یا بم سن کل
 شهر صوم الہر و در حدیث نسائی بیان آن سہ روزہ یا یام بیض واقع است و در بعضی از
 کتب واقع شدہ کہ ہتر آدم علیہ السلام بعد از قبول توبہ در ہمین ماہ سہ روزہ و شبت با حکم
 الہی بدن مبارک کہ سیاہ شدہ بود سفید گشت ذکر کرد فی جوہر الجلالیہ و در شکات صابج
 ابن عباس خذ روایت میکنند کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر
 ولا سفر رواہ النسائی و در جوہر جلالی از سلف نقل میکنند کہ تجربہ یقین شدہ ہر کہ ایام بیض مدا
 بر خود التزام نماید در رزق او وسعت شود و سچ مکر وہی بد و نرسد و نعمت دارین او را حاصل گردد
 مینہ و کریمہ واللہ الموفق و المستعین و باید کہ در شب پانزدہم ماہ رجب کہ آنرا شب تفتح
 گویندہ رکعت نماز بگزارد و ہر رکعت سکہ بار سورہ اخلاص بخواند کہ در جوہر جلالی فضیلت آن
 بسیار نوشتہ اند و در او را اکثر مشائخ نماز مذکور آورده اند و باید کہ در شب پانزدہم و روز پانزدہم
 رجب لا الہ الا اللہ ہزار مرتبہ بگوید از شہ شیطان وقت موت بگاہد آشتہ شود و از عذاب قبر مبرا
 گردد و روز پانزدہم روزہ دارد کہ در خبر آمدہ ہر کہ روزہ دارد در آن روز باشد کفارت از گناہ
 دو صد سال و ہر کہ قل ہو اللہ بخواند ہزار مرتبہ حق تعالی بنا کند ہزار قصر در بہشت و چہل ہزار شتہ
 طلب مغفرت او کند تا روز قیامت و از ابن عباس رضی عنہما مروی است کہ حق سبحانہ تعالیٰ و حق
 فرمود بموسی علیہ السلام ہر کہ این روزہ دارد او را ثواب ہزار حج مقبول است و ہزار غزوہ جہاد و ہزار قبیہ مومنہ
 ذکر احیاء شستن شب معراج یعنی شب بیست و ہفتم ماہ رجب و بیان روزہ
 از ان و بیان اعمالی کہ درین روز و درین شب است و در فضایل اعمال آورده
 ہر کہ در شب بیست و ہفتم ماہ رجب دو روزہ رکعت نماز بگزارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ
 سورہ اخلاص صد کرت بخواند او را ثواب عبادت ہزار سالہ شود کہ روز ہا صائم باشد
 و شبہا قائم بعد از فراغ حمد و ثنای الہی گوید و درود بفرستد و استغفار کند و سورہ فاتحہ
 چہار مرتبہ بخواند ہر پیر از حق تعالی طلب کند یا بدام کہ دعا بگناہ و قطع رحم نکند و ادنی
 دعا کی کہ مستجاب شود آنست کہ آزاد شود گردن او از دوزخ انتہی مختصر و در غیشہ الطاہرین
 کہ تصنیف محبوب ربانی شیخ عبد القادر جیلانی است در حدیث می آرند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

روز بیست و هشتم ماه رجب چهار رکعت میگزارند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلنا
 سنه بار و قل هو الله احد پنج بار و معوذتین یکبار میخوانند و ایضا در کتاب مذکور است هر که
 بیست و هشتم ماه رجب روزه نگذارد و آن شب را احیا کند گویا که صد سال هر روز
 روزه داشته و هر شب احیا نموده باشد و این روز همان روز است که جبرئیل به
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم وحی آورده بود و انتی یعنی شروع وحی درین روز بود و فی کتب
 الحدیث و بی لیلیه الرمی فیها بمحمد صلی الله علیه و سلم و در کنز العباد شرح اورد
 حدیث آورده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوم سبعة و عشرين من رجب

کتبه الله له صیام ستین شهرا و هو الیوم الذی هیط فیہ جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله
 علیه و سلم بالرسالة پس باید که درین روز البته صایم باشد و در پنج روزه هزار مرتبه ذکر
 ان سابق نیز گذشته و الله الموفق و المستعین و در اورد اکثر شایخ خود اورد
 که در روز آخر جمعه ماه رجب شش رکعت به سلام بگزارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه
 آیه الکرسی یکبار و سوره الکافرون یکبار و سوره اخلاص سه بار و در اورد و مخدوم شیخ بهاء الدین
 و در مفتاح الجنان دو اذنه رکعت شش سلام از حدیث مرفوع نقل نموده اند در هر رکعت
 بعد از فاتحه آیه الکرسی سه بار و قل یا سئل الله احد سه بار فرموده اند و فضل
 این نماز از حدیثش گفته و بعد از هر سلام این دعا ده بار بخواند و ده بار درود گوید دعا
 انیت یا اعز من کل عزیز و یا اجل من کل حلیل و یا اکریم من کل کریم و یا اعظم من کل
 عظیم و یا ارحم من کل رحیم و یا اودد من کل واحد و یا خیر من کل احد انت ربی
 لا رب لی غیرک یا غیاث المستغیثین و رجا ربهم اغثنی بفضلک و جنتک یا ارحم الراحمین
 یا رب فی عمری مد فی خیر و عافیة و هب لی من لدنک عمر اطویلانی رضاک یا ارحم الراحمین
 و یا خیر الناسین و صل الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین و در مفتاح الجنان گفته
 آخر جمعه نیست بلکه روز آخر رجب گفته اند و این دعا را نیز در آخر زیاده کرده اند اللهم
 اقذف فی قلبی رجاک و اقطع رجائی عن سواک حتی لا ارجو احد غیرک اللهم و اضعفت
 عنه قوتی و قصرت عملی و لم تمنه الیه رغبتی و لم تلیفه مسألتي و لم تجر علی سانی مما أعطیت

احد اسن الاولین والآخرین من متقین مخضی بہ یا ارحم الراحمین و این دعا ای خیر است افضل
دیگر است افضل ازین چنانکہ شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقة بروایت ابن عساکر رضی اللہ عنہ
می آرد کہ حضرت معاویہ رضی اللہ عنہ نجیست حضرت امام حسین علیہ السلام بہ سال صد ہزار درم
فتوح مقادداشتند در بعضی از سالها توفیق نیافتند امام را تنگی بسیار حاصل شد امام حسن
علیہ الصلوٰۃ والسلام میفرمایند کہ طلب کردم دو ات و قلم را تا بنویسم حقیقت حال معاویہ باز
توقف نمود ہمدران شب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
ای حسن چہ حال داری گفتم بخیر است و شکایت تاخیر معاویہ کردم فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
طلب کردہ بودی دو ات را تا بسوی منخوق مثل خود بنویسی تا یاد دہانی ار در گفتم بی یا رسول اللہ
و فرمود صلی اللہ علیہ وسلم این دعا بخوان اللهم اوفیت تا آخر این دعا خواندم سوگند تجوی جنانہ
و تعالی کہ یک ہفتہ تمام کردہ بودم بتضرع کہ فرسنا و معاویہ رضہ دہ لک و پانصد ہزار درم
پس گفتم الحمد للہ الذی لا یشی من ذکرہ ولا یجب من دعاہ باز دیدم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
در خواب پر سیا چہ حالت داری ای حسن گفتم بخیر است و حقیقت حال عرض نمودم فرمود
صلی اللہ علیہ وسلم ہمچنین است ہر کہ بخالق امید کند و از منخوق قطع نماید حاجت تفرج الاوراد
میفرماید باید کہ این دعا ہمیشہ خند و ص بوقت تعجب ہر قدر کہ لذت دست دہد بخواند و فتوح باطن
طلب نماید و اللہ الموفق و المستعین یا ارحم الراحمین

ذکر عم سال ماہ شعبان باید کہ شب اول ماہ شعبان را زندہ دارد و چہار رکعت
طویل القرائت بخواند کہ ثواب بسیار است و نیز باید کہ دوازده رکعت بگذارد و در ہر رکعت بعد
از فاتحہ سورہ اخلاص پانزدہ بار بخواند کہ در او را اکثر مشائخ است و در چہاں خمس بعد از
نفل این نماز فرمودہ اند بنامہ اعمال آن بندہ دہ ہزار نیکی نویسند و دہ ہزار بدی دور
انہنی و درین شب نمازهای دیگر است بحجت انحصار ترک نمود شد و در مختار الاحادیث
حدیث می آرد و از علی رضی اللہ عنہ روایت میکند ہر کہ اول روز از شعبان روزہ دارد و ہفتاد و سہ
کہ چہر سہ برابر عبادت یک سال نوشتہ شود و ہر کہ روز دوم روزہ دارد ہفتاد و سہ کہ ہر
سبتہ موجب دوزخ باشد بر طرف کردہ شود و ہر کہ روز سوم روزہ دارد ہفتاد و سہ انواع

از با صرف نموده شود و از انس روایت میکنند که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که سه روز از اول و سه روز از
از میان و سه آخر ماه شعبان کند از ثواب هفتاد و بنی باید و گویا هفتاد سال عبادت کرد
و اگر بمیرد تا شعبان دیگر شصت و میرد و در احادیث صحاح سته وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در ماه شعبان از ماههای دیگر بسیار روزی میداشتند و در او را و محمد و شیخ با الدین
و غیره فرموده اند که در ماه شعبان هزار بار بخواند لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه مخلصین له
الدین ولو کره اکثر کون در تقاضا الجنان آورده از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که
عمل نکند که حق تعالی در ماه اعمال او ثواب عبادت هزار سال نقت نماید و
گناه هزار سال محو کند و چون ماه شب چهاردهم روز قیامت روی او سیاه و از صدق
باشد و الله الموفق و المعین و در فضائل اعمال با سند خود از انس بن مالک فرمود است
میکنند که پیغمبر فرموده صلی الله علیه و سلم در روز جمعه از ماه شعبان دو رکعت بخواند هر رکعت
بعد از فاتحه آیه الکرسی ده بار و شب را تا سلام ده بار و هر حق سبحانه و تعالی چیزی دست که
پنج چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطره در دل بشری نگذشته است انتی مختصر
و ذکر در فضیلت شب برات و اعمال و ادعیه آن بدانکه شب برات و آن
شب پانزدهم ماه شعبان است بهترین شبهای این ماه است در خلاصه الحقایق
مرفوع از ابی هریره رضی الله عنه که آمد جبرئیل در شب برات و گفت برخیز یا محمد و نماز کن
و دعا کن درین شب پس گفتم که چگونه شب است گفت این شبی است که صد در درگاه
رحمت گشاده میشود پس می بخشد حق تعالی به جمیع مومنان را که ساحر و کاهن و مشا جن
و مد من خمر و سر بر زنا و اکل ربا که بعد از توبه اینها را می بخشد و این شبی بزرگ است بالاتفاق
آنکه بعضی مفسران بر آن فرسته اند که همین شب شب قدر است چنانکه در عمل الیوم و اللیلۃ
مذکور است و احادیث صحیح حسن و در فضایل این شب وارد است و در حدیثی که ترمذی
و ابن ماجه روایت کرده وارد شده که حق سبحانه و تعالی در شب پانزدهم شعبان می بخشد
گناه کاران را اکثر از مویهای گوسفندان می کلب و در حدیث بیقی وارد شده که درین
اعمال و از راق تمام سال مقرر میشود در فضایل اعمال حدیث مرفوع با سند خوش روایت

میکنند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که غسل در شب نصف شعبان کند و پوشد بر چه پاک و چهار رکعت نماز بگزارد بیک سلام بخواند و هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد میت و پنج بار بر آید از گناهان چنانچه بر آید موی از آرد و می بر آید روز قیامت بجائی که روی او تابان باشد مثل ماه چهاردهم الحدیث و در آرد او اکثر شلخ صد رکعت نماز در شب مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص ده مرتبه نقل نموده اند و در غیمة الطالبین محبوب ربانے شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند و تسمی هذه الصلوة الصلوة الخیر و غیره بر کتھا و کان اسلف الصالح بصلواتها جماعة یجمعون لها و فیها فضل کثیر و ثواب جلیل روی عن حسن البصری رضی الله عنه انه قال حدثنی ثلثون من اصحاب البنی صلی الله علیه وسلم انه من صلی هذه الصلوة فی هذه اللیلة نظر الله الیه سبعین نظرة ترضی له یکمل نطق سبعین حاجة اذنا بالمغفرة انتهى و در اجبار علوم و قوت القلوب هم فصل این نماز مذکور است و فی البحر المرائق و من التذکرات اجبار لیالی العشر من شهر رمضان و لیلی العیدین و لیالی عشر ذی الحجة و لیلة النصف من شعبان كما وردت به الاحادیث و ذکرها فی الترهیب والترهیب مفصلة و المراد باجبار اللیلة قیامه و طاهرة الاستیعاب و یجوز ان مراد غایه انتهى پس اقتدا بمشایخ کرام نموده این نماز را البته باید خواند اگر چه بعضی از محدثان در احادیث این طعن کرده اند و الله اعلم بالصواب و از جمله اموری که درین شب در کتب مشایخ وارد است بر کردن است و چشم دوازده نیت و در روز آن روزه داشتن است و درین شب سه بار سوره بخواند یکبار به نیت طول عمر خود و یکبار به نیت غنا و یکبار بخت امینی از بلا

و ذکر فضیلت ماه رمضان و صوم آن و ادعیه و اوراد آن از علی کرم الله وجهه مروی است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم توجه نمیکردند بیدان ماهی جز ماه رمضان مستحقه که سید بن میسر مودد اللهم ادعنا بالسلامة و الاسلام و الصحة من الاستقام و العسر اغفر لنا انفسنا و رضایه بالمیسر من النعم ذکره ابن العطاء و فضیلت ماه رمضان و روزه آن و احادیث صحیح و حسن القدر واقع است که از بیان مستغنی است بعضی احادیث ذکر کرده می شود

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فام رمضان ایدانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه

رواه البخاری و مسلم و در جمع الجوامع بروایات متعدده آمده که هر شب ماه رمضان شش کس از دوزخ آزاد میشوند و بروایتی ده کس و هر شب جمعه بقدری که دیشتم هفته بود و در شب قدر بقدری که جمع ماسبق بود و در شب آخر بهمان قدر که در تمام رمضان بود اننتی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تخته که اول شب ماه رمضان بود در زنجیر انداخته شوند شیاطین جنیان متهم و بسته میشود درهای دوزخ و کشاده میشود درهای بهشت و ندای میرسد هر شب ای طلب کننده خوبی بیا که وقت عمل است و ای طلب کننده بمعصیت بس کن هر شب حق تعالی آزاد میکند از دوزخ یعنی روزه داران را رواه الترمذی و ابن ماجه و احمد و غیرهم و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر شب از دوزخ پس هر که روزه دار باشد در آن روز کسی جمل نکند اگر کسی جمل نکند او را دشتام نهد و بگوید که من روزه دارم سوگند بخدا ای که روح محمد در قبضه قدرت اوست هر آینه بوی بد روزه دار خوشبو تر است نزد حق تعالی از بوی مشک رواه مسلم و احمد و النسائی و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر عمل میرا آدم مضاعف میشود از ده تا هفت صد تا عددی که حق تعالی خواسته است حق تعالی میفرماید مگر روزه که آن خاصه من است و من جزایران بشم یعنی تقار من و رضوان من جزا بر روزه است میگزارد صائم شہوت و طعام خود از رحمت من او را و فرحت است فرحتی وقت افطار و ذیحتی وقت ثباتی پروردگار رواه مسلم و احمد و النسائی و ابن ماجه و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسی است که حق تعالی از خوردن ایشان حساب نیگیرد و وقتی که حلال باشد روزه دار و سحر خور نه و کسی که منتظر قتل است رواه الطبرانی و روزه ماه رمضان یکی از ارکان خمس اسلام و احادیث درین باب بسیار آمده پس باید که در صوم رمضان اهتمام تمام نماید و در تمام افطار در ذکر صوم نقل بیش ازین مذکور شده اما نماز پس اہم نماز ما درین ماه نماز تراویح است و آن مہیت رکعت است به ده سلام در میان فرض و عشاء و تراویح نماز تراویح سنت موکده است و یک ختم قرآن در آن نیز صفت است و چون از نماز تراویح فوروزہ رمضان که فرض است توفیق یافت پس باید که اهتمام تمام بقرآن و تلاوت قرآن یعنی هر قدر که قرآن خوانده شود بخواند در روز و در شب تا نام او صیقل پذیرد و فی الله

در ماه رمضان شصت و یک ختم معنوی و یک در ترویج و یک ختم در شب و یک ختم در روز و این وقت
ملکی است و از جمله خرق عادات کراهت است که مثل آن بعمل آرد اما هر قدر که تواند غنیمت
شمارد و باید که درین ماه مبارک زبان را از کذب و غیبت و شتم و دیگر معاصی بازدارد که بعضی
احادیث وارد شده که کذب و غیبت مغصوم است و باید که سحر خور و کس سنت است و
احادیث درین باب بتاکید آمده اگر چه بیک خبر باشد و اتباع سنت و غنیمت دانند و اہم
چیزی که درینماہ است اعتکاف است کہ آنهم موکده است پس باید کہ از دست ندین و خبر
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در روز اعتکاف نشیند در رمضان باشد اورا اجر برابر روح
و دو عمر رواہ ابوالبیہقی فی شعب الایمان و الطبرانی فی الکبیر بخود و در حدیث آمده کہ ہر یک روز اعتکاف
نشیند محض بہت حق تعالی کرد اند حق سبحانہ و تعالی در میان او و در میان دوزخ سہ خند
کہ سافت آنها در ترا باشد از سافت مشرق و مغرب رواہ الطبرانی فی الکبیر و ابیہقی
و الحاکم مختصر اوقال صحیح الاسناد و در شکاة المصابیح و غیرہ حدیث وارد است کہ من بعد من
علیہ وسلم تبارخ نبیت و یکم اہ رمضان نماز صبح خواندہ داخل محل اعتکاف می شدند
و در وظائف البنی و غیرہ گفتہ کہ داخل شود قبل از غروب یعنی شب بیت و یکم قال و
ہذا ہوا صحیح و باقی احکام اعتکاف در فقہ مقرر است از اینجا معلوم کند و چون حق جل و علا
بندہ را توفیق دہد بروزہ ماہ رمضان کہ آن فرض است و نماز ترویج و ختم قرآن در آن کہ
سنت موکده است و با اعتکاف در عشرہ اخیرہ آن کہ آنهم سنت است و اشتغال بتلاوت
قرآن در لیل و نهار آن و حفظ لسان از مالا یعنی بس است اورا این قدر عبادت و حاجت
بنوافل دیگر نیست سوای نوافل یومی و لیلی کہ پیش ازین ذکر یافتہ و صاحب فتوح الاورد
در ہر شب و ہر روز آن نوافل آورده عمدتاً درین مختصر آنرا ترک دادہ و اگر کسی اخذ اتباع
توفیق دہد در اصل کتاب فتوح الاورد بہ بیند و بعمل آرد و اللہ الموفق و المعین
و کرب شب قدر و فضیلت آن بدانکہ شب قدر خاصہ این است است و سورہ انما انزلنا در
فضیلت این شب نازل شدہ و در حدیث وارد شدہ ہر کہ قیام شب مذکور کند حق تعالی
بخشد گناہ ما تقدم اورا رواہ البخاری و سلم و گناہ ما تاخر اورا رواہ النسائی و محمد

و استاد الاول صحیح و الثانی حسن علما اختلاف نموده که چه قدر قیام معتبر است جامع یکسانه
گفته اند و ظاہر آنست که اکثر شب می باید لان لا اکثر علم اکمل چنانکه در فقه مقرر است کذا فی
فتوح الاوراد و علما در شب قدر اختلاف بسیار است و مذہب اہل سنت آنست که شب
قدر یاقی است الی یوم القیامۃ و المشہور عن الامام ابیحنیفہ انما تدور فی السنتہ کلما و یروایت
صحیح از امام اعظم آنست که در تمام رمضان دایر است و روایت از امامین یعنی از امام
ابی یوسف و امام محمد آنست که شب بیست و ہفتم است و این مختار اکثر مشائخ حنفیہ است
تا آنکہ گفته اند کہ ختم درین شب کردن مستحب است چنانکہ در خزائن الروایۃ و غیرہ مذکور است
و مختار امام مالک و امام احمد قنبل و سفیان ثوری و غیرہ ہمسب آنست کہ در عشرہ اخیرہ
رمضان دائر است و این یک روایت امام شافعی و روایت صحیح امام شافعی آنست کہ شب
بیست و یکم است و مختار غوث الثقلین رضی اللہ تعالیٰ عنہ بیست و ہفتم است و موسیٰ
این قول را عادیث کثیرہ باید کہ درین شب تمامہا بیدار باشد و درین شب کلہ لا الہ
الا اللہ بسیار گوید و باید کہ این دعا نیز بسیار گوید اللهم اناک عفوقا عف عنک
در حدیث صحیح است کہ خواب سالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عائشہ صدیقہ را رضی اللہ عنہا ام
فسر نمودند کہ درین شب این کلمات گویند و باید کہ درین شب تلاوت قرآن تیر بار کند
کذا جاز فی الحدیث

ذکر ماہ شوال و ادعیہ و اوراد آن باید کہ شب عید الفطر را حیاء نماید در عمل الیوم
واللیلۃ از ابو امامہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت میکنند مرقوعا و موقوفاعا و عن ابی الدرداء
موقوفاعا لاسن قام لیلۃ العیدین مدحتہ بالمہمت قلبہ مین بیوت القلوب رواہ الاول
ابن ماجہ و الثانی الامام الشافعی و البیہقی و این شب از جایز آن شبہا است کہ دعا و
ستجاب است رواہ الامام الشافعی و راورد شیخ بیاض الدین مذکور است کہ در شب عید فطر
بجہت طول عمر بین العشاءین دو رکعت بگزارد در اول بعد از فاتحہ الذین قال لهم اننا
ان الناس قد جمعوا الیکم تا و اللہ ذو فضل عظیم و در دوم بعد فاتحہ و اما ان لا تنوکل علی
و قد ہدانا سبلنا و لنعبرن علی ما اذینونا و علی اللہ تلک توکل المؤمنون بعد از سلام بقلوا

بگوید عسی اللہ و کفی مع اللہ لمن دعی و لیس و رار اللہ منتقمی من عظیم بقیہی سبحان اللہ الذی لم یزل لا
یزال حق تعالیٰ عمر بالتوفیق بدہ انتشار اللہ تعالیٰ و درین شب وہ رکعت نماز بگذارد
بعد از فاتحہ قل ہو اللہ احد وہ مرتبہ بخواند و در رکوع و سجود تسبیح معناد گفتہ سبحان اللہ
والحمد للہ و لا الہ الا اللہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم وہ بار بگوید و بعد از تسبیح
واجب خواهد ما جئت بر آید انتشار اللہ تعالیٰ

ذکر روز عید الفطر آنچه از احکام عید الفطر در فقہ مذکور است در اینجا بنید اما آنچه
در احادیث از فضل این روز مذکور شدہ آنرا بیان نمایم از ابن عباس رضی اللہ عنہما
مروی است کہ گفتہ سید الامام العیدان والجمعة و از وہب بن منیہ مروی است مرفوعا
کہ حق تعالیٰ بہشت را در روز عید فطر پدید آورد و جبرئیل را بوحی برگزید و بجل را کیفیت
غسل آموخت و درخت طوبی را بدست خود نشان داد و کواکبا قطا ابو موسی المدنی و فضل بن
سبار است بہت اختصار بدین قدر اکتفا نمود + + +

ذکر احکامی کہ مشترک است در میان دو عید اول غسل است
و دوم استعمال طیب سوم لبس ثیاب احسن کہ در ملک او باشد چہ اگر مافطار بخرا
کہ دن قبل از خروج از ستہ تا مغت و اگر خرباہم نرسد بہرچہ میسر شود افطار کند و بعد از نماز
عید الفطر افطار از قربانی کردن مستحب است چہ چشم پوشیدن از دیدن نامحرم چشم پیادہ
رفتن در حدیث آمدہ ارب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی عید و لا جنازۃ قطروا
الشامی و ان کان کہ عذرو کان منزله لعید افرکب لا باس بہ و کہم در فقہ آمدہ است
کہ شیوخ سوار شوند و جوانان پیادہ روند و منکم مخالفت و طریق یعنی وقت بازگشتن
از راہ دیگر بیاہ کہ منین بود عمل پنجاہ صلی اللہ علیہ وسلم خباہی در بخاری و غیرہ وارد
است و مستحب است و این دعا بخواند یاے یا قیوم لا الہ الا انت بر متک استغیث فافخر
شائے کہ و لا تکلنی لے لعلی طرفہ صین رواہ الطبرانی و البکیر و بعضہ از تابعین این دعا
سیخوانند اللهم ان کان مغفری ہذا اجمع امد نظرت الیہ فانظرنا لثیابہ و ان کان ہذا
العید آخر عید من آجالنا فاغفر لنا و ان کان ہذا بینا و بین عید آخر قد لتایما بینا محسن العطا

لك وحسن العبادۃ والاسعة في الرزق والعافية في البدن اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك
 وسلم بمشتم از نماز عید نماز نفل گذارد که ممنوع است بلکه بکلیه توجید مشغول باشد و بعد
 از نماز عید از ابن عمر رضی الله عنهما مروی است که دو رکعت میگزارد و از فتاده و ابن
 مسعود رضی الله عنهما مروی است که بعد از عید چهار رکعت یا هشت رکعت میخواندند
 و رواه الطبرانی و از سلمان فارسی رضی الله عنه چهار رکعت مروی است مرفوعاً و در اصولی
 بعد از فاتحه سجده و در ثانی و الشمس و در سوم و الفی و در چهارم اخلاص و در پنجم
 در سیوم بجای و الفی و اللیل گفته و در جوهر خمس در چهارم الم تشریح فرموده اند تمام آنکه
 اول او مترود باشد و در رد و قبول خپاچه مروی از ابوهریره است رضی الله عنه که رفت
 روز عید پیش عمر بن خطاب رضی الله عنه ایشان گریه میکردند گفت که عید روز فرحت گفتند
 الفرح للمقبولين والبار للطرودین ولا ادری من اے الفریقین اما ذكره الحافظ
 الصلاحی و هشتم آنکه منع نکند نفس خود را و اهل بیت و متعلقان خود را از شنیدن شعر مباح
 و سرود و درین روز که در حدیث صحیحین ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین روز سر شنیدند
 و رقص دیدند اما سرود پس آنست که در خانه عایشه صدیقہ رضی الله عنهما می شنیدند و
 ابو بکر رضی الله عنه آمد و منع کرد و شنیدن را رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و همای
 ابابکر ان لكل قوم عید و هذا عیدنا قال الحافظ الصلاحی و در صحیح بخاری و سلم است که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم لعب حیث در ایام منی دیدند عمر بن خطاب رضی الله عنه منع نمود فرمود صلی الله علیه
 و سلم و عثم یا عمر قذا دلیل علی ان اظهار الفرح و السرور فی العید من شعار الاسلام
 یا ز هشتم بعد از شراغ نماز عید مستحب است که گویند تقبل الله منا و منکم
 عقر الله لنا و لکم که عمل صحابه رضی الله تعالی عنهم بود و رواه احمد باسناد جید و از هشتم
 درین روز فقر اطعام خواند و زکوة فطر بدهد و اگر عید اضحی باشد که کوشش بدهد که ثواب بسیار
 ذکر در بیان صوم سه شوال ابویوب القاری رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم روایت میکند که فرمود صلی الله علیه و سلم هر که ماه رمضان روزه دارد بعد از آن
 شش روزه از ماه شوال تابع او سازد باشد او را مثل صیام دهر رواه مسلم و فی روایه

الطبرانی تسبیح من ذلوقہ کیوم ولدتہ امہ واین شش روزہ باتفاق علما سبب است
 لکن نزد امام اعظم ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ تفریق ان سبب است و نزد امام شافعی رضی اللہ
 عنہ تابع احب است لما فی الحدیث من صام ستہ بعد الفطر متتابعہ الحدیث رواہ الطبرانی
 ذکر ورنہ از ماہ شوال در فضائل اعمال از انس بن مالک رضی اللہ عنہ
 روایت میکند کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در ماہ شوال دو از وہ رکعت نماز
 گذارد و شب یا در روز و ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص یک مرتبہ بخواند بعد از فرائض کلیمہ تجید
 بقا و بار بخواند و استغفر اللہ و التوب الیہ بقا و بار بگوید سوگند بخدائی کہ مرا برستی بخلق
 فرستادہ است پشیمای حکمت از دل او جاری شود ہر زبان و گناہان او بخشیدہ شود
 و تبرض او ادا کرد و انتہی مختصرا

ذکر ماہ ذی القعدہ در جوہر خمسہ مذکور است کہ نہ ماہ ذی القعدہ
 دو رکعت بگذارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ سورہ مزمل بخواند و بعد از سلام سورہ یسین کریمہ
 ذکر ماہ ذی الحجہ فضل عشرہ ذی الحجہ در احادیث صحیح آمدہ و در عمل الیوم واللیلۃ
 سیکوید کہ ذہب کثیر من العباد الی الفضیلۃ علی عشر رمضان لا خصاصہ بیوم غیر
 و انحر و ذہب المحققون الی ان لیالی العشر الآخر من رمضان لا شمال علی
 لیلۃ القدر افضل من لیلۃ ہذا العشر و ایامہ افضل من ایامہ لا شمال علی عرقہ و انحر اتھی
 محصلہ و در بیان فضیلت این عشرہ آمدہ کہ توبۃ آدم علیہ السلام درین عشرہ قبول شد ہر کہ
 از عاصیان توبہ کند قبول شود توبہ اول فضلہ و منہ و در تنبیح العمال از ابو ہریرہ رضی اللہ
 عنہ می آرد ما من ایام احب الی اللہ ان یتعبدلہ فیما من عشر ذی الحجۃ لقدل صیام کل یوم
 منها بصیام ستہ و قیام کل لیلۃ لقیام لیلۃ القدر رواہ الترمذی و ابن ماجہ پس باید کہ در
 صوم این عشرہ یعنی نہ روز استہام نماید در عمل الیوم واللیلۃ از انس رضی اللہ عنہ روایت
 میکند کہ بود در زمان آنسر و صلی اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند صحابہ رضی اللہ عنہ ہر روز ازین
 عشرہ برابر ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار روز است و روز عرفہ برابر دہ ہزار
 روز است یعنی در فضیلت رواہ البیہقی و ابو الشیخ الاصفہانی و از ابن عباس رضی اللہ عنہما

روایت می کند کہ ہر روزہ برابر روزہ یکسالہ است و ہر عمل کہ باشد مضاعفت آن
بہفتصد عمل انتہی در غایتہ الطالبین مذکور است پسندان از امام جعفر صادق فرم
ما علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ یا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در ہر شب این عشرہ در
ثلث آخر چار رکعت بخواند و ہر رکعت فاتحہ دو بار و آیتہ الکرسی ست بار و اخلاص ست بار
و بعد از فراغ دست برداشتہ گوید سبحان رب العزۃ و الجبروت سبحان ذی القدرۃ
و الملکوت سبحان الحی الذی لا یوت الا اللہ تعالیٰ و یمیت و یوحی لا یوت سبحان
رب العباد و الحمد للہ کثیر اطیبا مبارکاً علی کل حال اللہ اکبر کبیر از بنا و جلال و قدر و کل
سکان بعد از ان ہر چہ خواہد و ما کند باشد اورا اجر جمیع اہل حج و زائران قبر نبی صلی اللہ
علیہ وسلم و اجر محامدان و بیچ سوال نکنند و حقیقتاً بگردید اورا عنبت و اگر ہر شب این نماز
گذارد و دعا بخواند حلال کند حق تعالیٰ اورا فردوس اعلیٰ و محو کند از ہر گناہ و گنہگار
کہ عمل از سر گیر پس اگر روز عرفہ صایم باشد و بگذارد این نماز و این دعا بخواند و تضرع
بسیار بکند حق تعالیٰ فرشتگان را فرماید گواہ باشید انی غفرت او و شکر کردہ بالحق حاج
الی یسئلی قال فلبستہ شبہ العطی اللہ ذلک السعید لصلوۃ و دعائے انتہی مختصر او درود و الاوراد
می آرد کہ ہر شب درین عشرہ بعد از وتر دو رکعت بگذارد و ہر رکعت بعد از فاتحہ انا عطینا
و اخلاص بخواند این نماز ثواب بسیار نوشته اند و در اوراد اکثر مشائخ بہست ہر کہ سوئے
و الفجر درین عشرہ ہر روز بخواند حق تعالیٰ اورا بیاورد و از دوزخ خلاص کند و در اوراد
مخدوم بہا و الدین فرمودہ اند ہر کہ ہر روز درین عشرہ ذبح علی الخصوص روز عرفہ
بعد صلوۃ تعریف این تسبیح گوید دوزخ بر تن او حرام گردد لا الہ الا اللہ عدد الالیالی
والدہور لا الہ الا اللہ عدد اسواج البحر لا الہ الا اللہ عدد الراح فی البراری و السموات
لا الہ الا اللہ من الیوم الی یوم بیفج فی الصور لا الہ الا اللہ عدد شوکتہ الشجر و الرمل و الشعیر
لا الہ الا اللہ عدد خواطر الطنوں لا الہ الا اللہ عدد ملح الیمون لا الہ الا اللہ عدد خیر ما یخیر
لا الہ الا اللہ فی اللیل اذا عسعس و السبح و انفس صلی اللہ علی محمد و آلہ اطیبا مبارکاً علیہم
ذکر فضیلت روز عرفہ مخصوصہ در مدتیہ بر فروع آمد و یوم عرفہ افضل ایام سال بنا

رواہ ابن حبان فی صحیحہ و فی الحدیث ما سن یوم اکثر علی قاسم النار سن یوم عرفہ رواہ ابو یوسف
 ہونی روایت مارئی الشیطان یوما فیہ اصغر ولا احقر ولا اغبط منه فی یوم عرفہ و ذلک لما یرى
 فیہ تنزل الرحمۃ و تجاوز العتق من الذنوب العظام الحدیث رواہ مالک و از ابن عمر رضی اللہ
 عنہما روایت است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ شود آخر روز از یوم عرفہ
 باقی نماند یک کس کہ در دل او مقدار حبہ خردل از ایمان باشد بگر مغفور میشود ابن عمر
 گفت یا رسول اللہ اہل عرفہ خاصہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم بل المسلمین عامۃ رواہ ابی ہریرہ
 فی البکیر و نحوہ فی جمع الجوامع و در غنیۃ الطالبین باسنادہ آورده اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم عشیہ عرفہ دعا کرد و نماز است خود را بگرفت حق تعالی قبول کرد مگر نظام خلقت بعدہ
 عرض نمودند کہ اسی پروردگار تو قادر ہی کہ مظلوم را ثواب از خود بدہی و ظالم را بخشی آن شب
 سو قوت شد و قتل صبح بعد از دعا و روز قہ و محی رسید قد غفرت لکم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 بسم کرد و اصحاب سپیدند یا رسول اللہ و توبہ جمیعیت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم شیطان چون مغفرت دید
 و او بلاہ گفت و خاک بر سر کرد و انتہی و از ابن عمر رضی اللہ عنہما مروی است کہ فرمود
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سن صام یوم عرفہ غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ و ما اخر رواہ الحافظ
 ابوسعید و در تنبیح الاعمال وارد است کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم صوم یوم عرفہ کفایت
 لغت ستہ رواہ البیہقی فی الشعب و در حدیث وارد است کہ افضل الدعاء یوم عرفہ
 و افضل ما قلت انا و النبیین قبلہ لا اے الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملك و لا الحمد ہو علی
 کل شئ قدیر رواہ مالک و الترمذی معناه پس باید کہ این کلمہ را درین روز بسیار گوید و اگر
 صبح یوم عرفہ تا آخر ایام تشریق تکبیر واجب است بر مذہب مختار متاخرین چنانکہ در فقہ
 مذکور است و اما تعریف بغیر عسرفہ پس مختلف فیہ است و فی اکثر متون الحنفی و اما التعریف
 فلیس بشئ و اختلفوا فی معناه فقال فی الکافی عن ابی حنیفہ انہ لیس بمتہ و اما ہو حدیث
 احد ثلث الناس فمن فعل جاز و فیه ایضا و قبل یحب ذلک لانه تشبیہ بابل الطاعۃ فیکون
 لهم قواہم و الطاہر من کتب المتاخرین کابن الہمام و البحر الرائق ان معناه الکراۃ
 و بالجملة مشایخ عظام علی الخصوص بزرگان سمر و رویہ در ادای صلوۃ تعریف و ادعیہ

آن مبا لغہ تمام دارند و در اوراد نقل دارند و در اصول فقہ مقرر است اذادار الامر من کوم
سنه و بدعتہ فالاحتیاط فی ترکہ ذکرہ فی الجہد الرایق و غیرہ پس باید کہ نمازهای کہ از حدیث
سے آرند تمہا بگذارد و انتہی + +

ذکر نماز تعریف و طریقہ آن و طریقہ صلوة تعریف علی ما ذکرہ فی اوراد المشایخ علیہ السلام
فی الجواهر الجلالیۃ نیست حال فیہا من عمدۃ العباد و خلاصۃ الزیاد الشیخ ضیاء الدین ابو
الحجیب السہروردی عن انس ابن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول صلی اللہ علیہ وسلم

ما من عبد یکشف رأسہ فاقصفا شمس الحاج ویصلی صلوة التعریف فی یوم عرفة بین صلوة الظہر
العصر ست رکعات یقر فی الاولی الفاتحہ ثلاث مرات و سورة الانبیاء مرة و فی الثانیۃ

الفاتحہ ثلاث مرات و سورة الحج مرة و فی الرابع رکعات یقر بعد الفاتحہ سورة الاخلاص خمین مرة و یقر
بعد الفرائض و عار العرفات الاولی اللہ ملکنا یدعی الشیطان اعاننا علی نفسہ یرید الیہ فی جمیع احوالہ و یقول الشیطان یا ولایہ
و قد است منه فی جمیع السنۃ و حفظ اللہ نفسہ الیہ و ینہ و آخرتہ و یناہ و بے صلوة الحج لمن لا

یستطیع الیہ سبیلا و اما الادعیۃ المذکورۃ فی الجواهر الجلالیۃ و غیرہ من اوراد المشایخ فکثیرۃ
فتمہا ما روای عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال اکثر شادعی البنی صلی اللہ علیہ وسلم

عشیتہ عرفة فی الموقف اللهم کمک صلوتی و نسکی و محیای و ماتی لک یا رب تبرانی اللهم انی اعوذ
بک من عذاب البقر و شتات الامر اللهم انی اسالک من غیر ما یجری بہ الکتب رواہ الترمذی و فی

روایت لہ رضی اللہ عنہ اکثر و عار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشیتہ عرفة لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک
لہ لہ الملك و لا الحمد و ہو علی کل شئ قدير اللهم اغفر لے ذنبی و لیسر لی امری و اشرح لی صدری

اللهم انی اعوذ بک من وساوس الصدور و من شتات الامر و من عذاب البقر اللهم انی اعوذ
بک من شرب الخمر فی اللیل و من شرب الخمر فی النہار و من شرب الخمر بہ الراح و شر یوائق الدہر انتہی

این ہر دو حدیث در غیثۃ الطالبین غوث اعظم رضی اللہ عنہ باسانید خود آورده اند +
ذکر فضیلت شب عید انصحنے شب عید انصحنے از شبہائی است کہ دعا در ان قبول

است رواہ الشافعی و در جمیع الجوامع از معاذ بن جبل مروی است کہ فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
من احیا اللیاس لے الاربع و جبت لہ الجنة لیلة الترویۃ و لیلة عرفة و لیلة النحر و لیلة الفطر

رواہ ابن عساکر و سابق ذکر آن گذشت *

تو کریم عید اسفحہ افضل ایام عند اللہ تعالیٰ بعد یوم عرفہ روز عید است کما نص علیہ انتخاب الامام الشافعی رضی اللہ عنہ و افضل خبر کہ درین روز کرده شود و اخیجہ است و ثواب اخیجہ در احادیث صحیحہ مذکور است کہ بر اول قطرہ دم جمیع گناہان بخشد شود و باقی احکام عید تفصیل در ذکر عید نظر گذشت *

ذکر نماز و اودعیہ آخر ماہ ذیحجہ در حدیث مرفوع آمدہ صدر رکعت در شب آخر یا روز آخر ماہ ذیحجہ بگذارد و در ہر رکعت بعد از فاتحہ اخلاص دہ بار حق تعالیٰ عطا فرماید اورا و بر ملت یکی از اتفاق و یکی از دوزخ و قضا کند اورا صد حاجت دنیا و پناہ از آخرت و نبا کند حق تعالیٰ برای او مکانی در فردوس و وس از یاقوت سنگ و ندا آید از آسمان کہ اسی فلان گناہ ما تقدم تو بخشیدہ شد انتہی مختصر او باید کہ در روز آخر سال تجدد تو بہ کند و اجتہاد در عمل خیر نماید و روزہ دارد و خپا کند در ذکر محرم گذشت و مروسی است ہر کہ آخر روز ذی الحجہ گوید اللہم ما عملت من عمل فی ذہبتہ

ما نیتنی عنہ ولم ترضہ و نیتہ ولم تنسہ و ملت اعنی بقدر تک علی عقوبتہ و ودعوتی الی التوبۃ بعد حراتی ملیک استغفرک منہ ما غفر لے یا غفور و ما ملت فیہا من

عمل ترضاه و وعدتی علیہا الثواب فقبلہ منی و لا تقطع رجائی بخشد حق تعالیٰ مرا و ہر گناہ کہ در میان او و حق تعالیٰ باشد وقتی کہ نادوم باشد بر کردہ خویش بگوید شیطان یا ولایہ مشقت کردم تمام سال و ہدم ساخت این دعا کنندہ تمام مشقت ہار در یک عت رواہ الشیخ ابو جعفر عس بنی محمد النسفی رح انتقہ ۵

بر اسی جمیع مطالب دینی و دنیوی باید ہر روزہ بصدق اول بخواند انشاء اللہ تعالیٰ بمطالب خود رسید و حاجتش روا کرد و بر کف فقر و جہالت و نسیان و ضعف و مرض و مجر دی و مسافرت بسیار خوب است ہر برای در روزہ بر بازوی چپ عورت بندد و اگر چار صد بار بخواند رویت پیغمبر صلعم یابد و ہر پشت رود بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ربانی یا منان یا غیاثی یا مرادی یا سغانی یا دوائی یا شفا لے یا کھائی کفر ہی یا غفور یا غفر لے خطیبہ یعقوبی

یا اللہ سہ بار یا رحمن سہ بار جنتک یا ارحم الراحمین ہر کہ صبح و شام سہ بار قل ہو اللہ و سہ بار معبودین
 بخواند خدا تعالیٰ اور از جمیع آفات نگاہدارد بآید کہ وقت فرو شدن آفتاب بگوید اعود
 بکلمات اللہ الثمات من شد ما خلق در آن شب تا صبح از فضل آتے گزندی نبوی پسند
 صحاح بآید کہ این را بخواند جمیع مرادات برسد از فضل حق تعالیٰ بعد از نماز یا بعد از صلاہ
 یا سحر و پیشین صدار یا عظیم و دیگر صدار یا فتاح و شام صدار یا حاط و ففتح صدار
 یا وہاب بآید کہ ہر روزہ بخواند انشاء اللہ تعالیٰ گاہے محتاج کسی نگردد حسبی اللہ الزا
 من المرئیین حسبی اللہ الخالق من المخلوقین حسبی اللہ الزاق من المرزوقین حسبی اللہ
 الذی لا آک الا ہو عایہ تو کلمت ہو یا لعرش العظیم صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ و صحابہ عین بآید کہ این
 و ما بخواند بسیار خوب است اکہی قلبی محبوب و عقلی مغلوب و ہوائی غالب و طاعتی قلیل
 و معصیتی کثیر و لسانے مقرب دلوب فکیف صلیتی یا قلام الغیوب یا ستار العیوب فغفر لی
 ذنوبی کما یا غفار یا غفار و صلی اللہ علیہ و علی آلہ و صحابہ جمیعین و کلم جنتک یا ارحم الراحمین از پیغمبر
 علیہ السلام مرویست کہ بحضرت امیر المؤمنین فرمودند ہر ستدیرہ و اندونہاکی و حساب
 حزینے و منعمومی و مسروقہ و محروفی و خالف از سلطانی کہ بخواند حق تعالیٰ حاجت او
 روا گرداند و سرحد تجدد بسم اللہ الرحمن الرحیم یا عماد من لا عماد لہ و یا ذخیر من لا
 ذخیر لہ و یا سند من لا سند لہ و یا حزن من لا حزن لہ و یا غیاث من لا غیاث لہ و یا کریم العفو
 و یا مہین لیل و یا عظیم الرجاء و یا مستقذ العرق و یا منجی الملکی یا محسن یا تحمیل یا
 منعم یا مفصل انت الذی سی لک سواد اللیل و نور النهار و نور القمر و شعاع الشمس
 و دوسے سن الماء و ضیف الشجر یا اللہ سہ بار تہودک لا شرک لک صل علی محمد و آل محمد
 و افعل حسنی کذا کذا بآید کہ بعد از نماز یا بعد از دیگر تہ بخواند و پر خود مدحیدان فتح و کثاثر
 دولت در کار او خدا پیدا کند کہ در خیر تحریر نیاید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علام الغیوب
 یا خافر الذنوب یا ساتر العیوب یا کاشف الکروب یا مقلب یاسنور القلوب یا طیب
 القلوب سبحانک یا لا الہ الا انت یا ذوالجلال و الاکرام یا الجلال و الاکرام از اورد
 شیخ اشعری در روز یا بعد شب بخواند انشاء اللہ تعالیٰ در بہشت رود اشہدان لا الہ الا انت

وعدہ لا شریک لاواستمدان محمد عبیدہ ورسولہ وان عیسیٰ عبد اللہ وابن امیہ وکلت
 القیام الی مریم وروح منہ وان الخبیثہ حق وان النار حق وان الساعۃ حق وان لغیث
 حق باید کہ این را در عقب ہر نماز فرستید بخواند در حالت دین و دنیا در ہر حال کہ در ماند
 رحمت خداے را آنجا یابد و بسیار خوب است و از ان خلاصہ یابد و خطار او یابد بسم اللہ
 الرحمن الرحیم سببی اللہ الہامی لذنبی حبیبی اللہ المہیبی لدینای حبیبی اللہ الکافی
 لما اہمینی حبیبی اللہ السدید لمن کادنی بسوء حبیبی اللہ الرحیم عند الموت حبیبی اللہ القوی
 عند المسئفی اللہ القہر حبیبی اللہ الکریم عند الحساب حبیبی اللہ اللطیف عند المیزان حبیبی اللہ
 العزیز القدیر عند القراط حبیبی اللہ لا الہ الاہو علیہ توکلت و ہورب العرش اعظم
 باید کہ این را بسیار گوید انشاء اللہ تعالیٰ اعمال او بیشتر قبول حق آریستہ گردد و بتاویل
 انک انت السمع العظیم باید کہ این را بسیار بخواند مدہ احوال صابر باشد و قدمش در کارها
 ثابت ماند و دشمنان بروے ظفر نبیند ربنا افرسع علینا صبر و ثبت اقدارنا و افرنا علی القوم
 الکافرین باید کہ این را بسیار خواند انشاء اللہ تعالیٰ با دوستان حق جمع شود و ربنا انک
 جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ان اللہ لا یخلف المیعاد باید کہ این را بسیار خواند انشاء اللہ
 تعالیٰ پنج عرصات قیامت نہ بیند ربنا اثنا و حدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمۃ انک لا
 تخلف المیعاد حق تعالیٰ بر جمہای خود مخصوص گرداند انشاء اللہ تعالیٰ باید کہ این را
 بسیار خواند انشاء اللہ تعالیٰ در دنیا و اخرا و ند و غر و بل زندہ دارد و بعافیت و در آخرت
 نیز و بسیار خوب است ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
 باید کہ این را در بار بار و شبانگاہ بخواند حق تعالیٰ از زوال ایمان نگہدارد و بسم اللہ الرحمن
 الرحیم انی اعوذ بک من ان یشکک بک شیء وانا اعلم و استغفرک لما لا اعلم انک انت
 علیم الغیوب باید کہ این را بسیار خواند نور ایمان در دل او کامل شود انشاء اللہ تعالیٰ
 ربنا ارحم علینا نور اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر باید کہ این را بسیار خواند از سلب ایمان
 ایمن شود و رحمت حق تعالیٰ نثار او گردد و ربنا لا ترغ قلوبنا بعد از بدینا و برب لنا ان
 لدنک رحمۃ انک انت الوہاب پیغمبر علیہ اسلام فرمود باید کہ این را بتغفار و شب و روز یکبار بخواند

حق تعالیٰ دل اور انبورا بیان مزین کرواندر بیان برود انشاء اللہ تعالیٰ بسیار خوب است
بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم انت ربی لا آله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک
ووعدک ما استطعت واعوذ بک من شر ما صنعت وابو اک بعتک علی وابو اک بذنبی فاعف
عانی لا یغفر الذنوب الا انت باید کہ این را بخواند تنگی سعاش برود و فتح روزیہا شود یا و اتم
العز و البقا یا یا ذا الجلال و الاکرام الجواد و العطا یا یا ودود یا ذوالعرش المجید فعال بسیار
باید کہ این آیت را پیوستہ خواند از جمیع بلا ہا در امان حق تعالیٰ بن و بایمان باشد و بقای
چون و بچگون مشرف شود آمین اسے اللہ تعالیٰ امور رسول علیہ السلام فرمود باید
کہ این آیت را بامداد و شبانگاہ بخواند تا کار بر او شود و فقر و فاقہ دور گردد و بسم اللہ الرحمن الرحیم
توکلت علی الہ الذی لا یوت و قل الحمد للہ الذی لم یخذ ولد اولم یکن لشریک فی الملک
ولم یکن لہ و لہ من الذل و کثر تکبیرا باید کہ سورہ کافرون در وقت طلوع آفتاب کہ در آغاز
طلوع باشد وہ بار بخواند ہر حاجتی کہ خواہد زد و بر آید فیصل الہی انشاء اللہ تعالیٰ پیغمبر صلوات
فرمود باید کہ پیوستہ بخواند از ہمہ بلیات محفوظ ماند و ہمہ جا با عزت باشد از حق تعالیٰ عفو شود
بخوابد و این دعا در اوراد شیخ اشیر مذکور است بسیار خوب است اللہم انی اسالک العفو
و العافیۃ و المعافات فی الدنیا و الآخرۃ چنانچہ آنحضرت وقت حرب میخوانند جلہ کافران میگرفتند
رسول صلعم وصیت بامیر المومنین کرد کہ این را بخواند و بر خود بد و یا با خود وارد و در عصمت و حفظ
حق تعالیٰ بہدو ہمیشہ از جمیع بلا ہا و آفات و امراض و از شر شیطان و غرق شدن و سوز
و کید کافران و از مکر مکاران و حد ماسدان نجات یابد بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم
اسالک بحق لا آله الا اللہ محمد رسول اللہ و اسالک بحق ہذہ الاسماء و الفرقان العظیم و اسالک
بحق ہذہ الکلمات و التفسیر المبیین اسالک بحق ہذہ الملائکۃ و حملۃ العرش و الکر و بین و اسالک
بحق جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و دروائیل و اسالک بحق خاتم النبیین اسالک
بحق خاتم سلیمان بن داؤد و علیہا السلام و اسالک بحق آدم صفی اللہ و نوح حبیب اللہ
و ابراہیم خلیل اللہ و موسیٰ کلیم اللہ و عیسیٰ روح اللہ و محمد رسول اللہ و اللہ غالب
علی امرہ و لکن اکثر الناس لا یعلمون قلنا یا امارکونے بر د و سلاما علی ابراہیم و ارا و ہ

کبیرا جعلنا هم الاحقرین باجمعیم به السحران الله سیططان الله لا یصلح عمل المفسدین منکم
 یا ارحم الراحمین باید که این را بخواند آمرزیده شود و از آفت آگ ایمن باشد باید که در زمین سوار شدن
 بخواند سبحان الذی نحر لنا هذا و ما کننا له مقرین و اما الی ربنا لتقبلون رسول علیه السلام
 فرمود هر که گوید لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله و غیر دیگرستان تا پنج انگشت گیرد اگر این بنده
 در آن روز یا در آن شب یا در آن مفتی ببرد خدا بیجا گناهان او را بیاورد و رسول علیه السلام
 فرمود یا علی هر که هر روز نیت و یکبار گوید اللهم یا رب فی الموت فذای غروب یاوی
 در عقبی حساب کند آنچه داده است او را پدید آید این استغفار صد بار گوید بسیار ثواب است
 یا رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الوهم و باید که هر روز صد بار این استغفار گوید بسیار
 خوب است و باز گوید بسوی حضرت عزة نماید و مغفرت و عفو خواهد استغفر الله و التوب الیه
 و این استغفار بعد هر نماز خواند بسیار خوب است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت ربی لا اله الا انت
 انت خلقتی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت و اعوذ بک من شر ما صنعت
 و ابو و لک بنحتک علی و ابو بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت امیر المؤمنین
 علی فرمود که این استغفار بخواند بسیار خوب است باید که هر روز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
 لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی علمت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی فانت خیر الغافرین
 لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فتاب علی انک انت التواب
 الرحیم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب علمت سوء و ظلمت نفسی فارحمنی فانت خیر الرحیمین
 و این استغفار را بعد هر نماز سه مرتبه بخواند خوب است اللهم انی استغفرک من کل شیء
 او بسمه عمدا او خطا میرا او علانیه و التوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
 لا اعلم انک انت الالام الغیوب بیان خواص احوال حق تعالی الله باید که در عقب
 نماز نود و هشت بار گوید جمله مخلوقات او را دوست دارند و تحشش نمایند و هر چه از حق تعالی
 طلبد یابد و دشمنان مهربان گردند یا رحیم باید که هر روز نود بار گوید از خلق بی نیاز گردد
 و در عقبی بهره مند گردد یا عزیز باید که دائم بخواند در میان مردم عزیز و با حریست و صاحب جاه
 شود و میل و یکبار بخواند یا خالق باید که در شبها بسیار گوید بسیار ثواب است یا قهار

بعد از نماز صبح بگوید و ہر دو دست بر سینہ بند و مفتاد بار بگوید دل روشن و نورانی شود
و مہم بر روی آسان گردد و بسیار بہتر است یا باسط باید کہ ہر ہر دست بردارد و دہ بار
بگوید و بر روی فرو آرد ہمیشہ خوشدل و شادمان ہند و از غم و پریشانی بیرون آید و از غم
گمان نہ شدہ باشد و ہر روزی مائل شود یا معز باید کہ بعد از نماز شام دو شبند یا شب جمعہ
صد و چار دہ بار بگوید حق تعالیٰ اورا در میان مردم عزیز و مکرم گرداند و بغیر از خدایتعالیٰ اورا
از کسی خونی نباشد الغفور باید کہ جبہ آمرزشش ہر روز صد بار بخواند یا علی باید کہ بسیار
گوید و بدان مدد دست نماید بلند قدر و توکل گردد و اگر در غربت گوید بشہر خود باز آید بخیر
باید کہ بعد نماز صبح نوونہ بار بخواند صاحب عزت و آب و گرد و یار قیام باید کہ ہفت بار ہر
ہر چیز کہ بخواند حق تعالیٰ آنرا از جملہ آفات امین گرداند یا باعث باید کہ در وقت نومست
خوش بر سینہ بند و صد و یک نوبت بگوید دشمن زندہ و نورانی گردد و ہر گزدشمن میرد
یا وکیل ہر کہ از باد و آتش ترسد این ہم بسیار بگوید و چون مفلوکان در سحر گاہ بخصوع
و خشوع شصت و شش مرتبہ بگوید و ہر ظالم خوشش دہا کند آن ظالم را زوال برسد
یا بھی باید کہ ہر روز ہفت یا رگوید بسیار خوب است یا قیوم باید کہ در خود سازد
و مطالبات دینی و دنیوی بر آید و مشکلات کلی و جزو کفایت گردد انتشارا حق تعالیٰ
یا عفو باید کہ بسیار بگوید حق تعالیٰ گناہان اورا بکرم و عفو خود بیامزد یا تافع باید کہ در سفر
بسیار گوید از آفات امین گردد یا باقی باید کہ ہر شب صد بار بگوید بعد اورا بیسیع آفتی و رحمتی
ترسد نہ در حیات نہ بعد مات و سل او منقطع نشود و نام او بہ نیکی باقی ماند یا مستعد باید کہ
ورود خود سازد از غفلت نجات یابد و دشمن بیدار بن باید کہ بسیار بگوید قلنہ اگر حجہ یا
را ہر روز پنج بار بخواند از ہمہ بلیات و از شہر ہمہ مردمان محفوظ گرداند حق سبحانہ تعالیٰ
یا معذ یا نذل یا سمیع یا بصیر یا جبار یا قادر یا قاهر یا قہار یا قہار یا قہار یا قہار یا قہار
بخواند لا الہ الا اللہ سن السماء لے الارض لا الہ الا اللہ سن الارض لے السماء
لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ کہتم بتم زبان بدگویان و غسانان و ماسدن
یہ خوشنن بنام خدا کے عزوجل *

فصل در بیان دعای مفت قفل و سنادوی

روایت میکنند عبد الغفار از رسول الله صلی الله علیه و سلم که او فرمود بر آن خدا که جان من بقیة قدرت او است هر که این دعا
مفت قفل را بی نادمه هر روز بخواند و اگر خواندن نداند یا خود نگا دارد و آتش مفت و دوزخ
بر وی بسته گردد و هشت و دویست بروی و بر دوستانش کشاده گردانم و بر پیغمبر صلعم کند
یا و کرده است که خدا می عسزد و جل خواننده و دارنده این مفت قفل را از بلاهای ناگهان
و از سحر انسان و از غضب سلطان و از شر شیطان و از تیغ بران و آتش سوزان و
از آت آب روان و از شر آدمیان و دیوان و پریان و گفتاران و ماران و کزبان شران
و فیلان و از جمله بلاهای اینجهان و آنجهان افضل خود نگا دارد و روزی جبرئیل گفت
یا محمد صلعم هر که آئید عار البصدق دل بخواند و از جای خود برکوه و میدان رود و هر حاجتی
که از حق سبحانه تعالی بخواد روا گرد و اگر عورتی را فرزند نمی شود یا یک آب شور و
شیرین بیاورد و آئید عار را خوانده بدو سه روز خوردن دهد یا بگیرد اگر چه عقیقه باشد
و اگر عورتی بدروزه در مانده باشد آئید عار را بر آب دمیده بخواند فلاحی یابد و اگر دره
گرنجیه باشد آئید عار بخواند باز آید و اگر کالاسی گم شده باشد باید که بر آتش خوانده بدد
و آن آتش را در میان آب اندازد سه روز نگذرد که همه کالاسی خود بیابد و اگر کسی را
دیو و جبری گرفته باشد در گوش چپ وی آئید عار با آواز بلند بخواند و بدو دیو و جبری
از وسع بگیرد و باز نیاید و اگر کسی را گفتار گرفته باشد در هر دو گوش با آواز بلند بخواند
و بدد گفتار گرفته نگوید و گفتار ببرد و اگر کسی را مار گزیده باشد در هر دو گوش و
بخواند بر اثر نکند و اگر کسی را فساد آن یاد نمی شود و مرتبه آئید عار را خوانده بر شیرینی بدد
مگر بکریه با آواز بلند و بکریه آهسته و بخواند قرآن شریف یا در دو و حفظ او زیاد شود
و اگر کسی خواهد که بداند که جمعی ببرد یا برود و کسی او را نداند باید که شب غسل کند و دو گانه
نماز قفل گذارد و این مفت قفل را بخواند و اگر خواندن نداند زیر سر خود نهاده بخوابد
و یک آن شیر بخورد و اگر شیر خورده فی الحال استغراق کند جمعی در آن مفت ببرد

و اگر یک ساعت بماند و استغراق کند در آن ماه بپیرد و اگر یک روز بماند و در آن سال نپیرد و اگر
 استغراق نکند حیات او بسیار شود و اگر کسی خوابد که خدا تعالی را در خواب بیند در ماه چپ و در
 دارد و هر روز این مانجا را تا سبست و هفتم ماه مذکور حضرت باری تعالی را در خواب خوابد و اگر کسی
 خوابد که حضرت محمد مصطفی صلعم را در خواب بیند باید که در ماه شعبان هر روز پنی مانجا بکشد و این مانجا را
 و اگر خواندن نداند با خود گاه دارد و غسل کرده روز و شسته یا شد و بر جای پاک و خوب بنشیند
 و گل و خوشبو و عطر و عنبر با خود دارد و این بخت قفل را بر سر خود نگاه دارد تا شب سبست و هفتم
 ماه مذکور حضرت محمد صلعم را در خواب بیند و اگر خوابد که فرشتگان و عجبای قدرت خدا تعالی
 را بیند باید که در ماه رمضان المبارک این بخت قفل را آغاز نماید و پنی مانجا بخواند و یا با خود دارد
 غسل کند و جامه پاک دارد تا عجایب قدرت ببیند که گاهی ندیده و نشنیده باشد و اگر خوابد
 که پریان را حاضر کند محمد علی عارفی قاسم غازی آزموده اند غسل کند و جامه پاک پوشد
 و بر جایگاه خوب و پاک نشیند و تا صاف خود غسل بلیسد و بمالد و جامه را در گلاب تر کند
 و خود بسوزد و عطر و خوشبو و مشک و کافور برابر خود دارد و اگر خود بسیار غسل بزرگین پس
 و خود و ریان بنشیند و گل گلاب و غیره و یک سبوی شربت تر و خود دارد و یک پیرہ برگ تمبول
 بردست راست خود دارد و سپاری بردست چپ بگیرد و این بخت قفل را با و از بکشد
 جوانیک بوزن سرخ برگوسفند سیاه سوار پیدا شده اند دست راست آن برگ بستاند و یک
 عورت بر پشت آهوسوار شده بیاید و آن سبوی شربت بنوشد و تر و باید که در محل
 سپر خود را قوی دارد و ترس نکند بعد ازین هیچ ترس نخواهد شد چندانکه لشکر پریان گروه
 گروه بیایند و بعد ازین باد شاه پریان بیاید و هر دو دست بسته با داب تمام پیش او
 ایستاده شود و بگوید که مطلب شما چیست که مرا طلبید اشته دختر خود به شما میدهم
 و باز بر خود شمار اید هم تماشا نمایم و یا کنیزکان خود شمارا و هم زینهار آنچه او شان خوب بگوید
 و بدیند هرگز اقبال نکند و نطلبید و همین سخن گوید که آنچه لطف و شفقت شماست آن
 بکنید این سخن باد شاه را خوش آید و بگوید که مطلب شما حاصل خواهد شد بعد باد شاه بر
 و از رفتن او هم در خوان مشغول باشد و یک ساعت فرصت نگیرد و چون تمام شود باز

از سر نفع شروع کند تا به بید که چهل و چهار پری دختر بادشاه هر یکی لباس زرین و غسل
و یا قوت پوشیده اگر است و خوشبو مالیده از پیش بادشاه نزد وی آیند و بگویند هر چه میخوا
بخواند تا ما بر تو باشیم و قرآن تو کنیم و هر جا که بداری باشیم و خدمت شایسته تو کنیم و تو همین هفت
قفل را بخوانی و با کسی سخن نگویی تا چهار صد دختران بادشاه بر پهلوی تو خوابند آمد و بدست
خود میوه با در دهان بدهند و بخور دهند و بگویند که بادشاه ما را بر تو فرستاده مسخر تو گردانده
است تا آنچه فرمائی آن کنیم و هر جا که بداری باشیم و باز گویند که اگر رخصت دهی پیش بادشاه
رویم و وداع شده بیایم بگویند نیکو باشد و ایشان را رخصت دهد و برون رفتی الحال بیایند
و این دعا را خوانده باشی و موقوف کنی بعد پیران پریان مر پریان را خواهد گفت که فی الحال
وداع شوید و بروید که حاجت شما از سر بخاند و دعا و هفت قفل را بجهت براندن شما بخوانند
پدر ایشان مکان و کینزک بدهند و ایشان با چهل هزار پریان دیگر خوب و خوشبوی مالیده
بهم بنایند و خدمت کنند و در پائی افتد و بگویند که فرمان برداریم آنچه بگویی بران را ضمیم
و هر جا که بداری نباشیم و این کینزگان را بر وقت که خوشش آید غرض خود حاصل کند اما
این دختر بادشاه که همین باشد ایشان را نوبت کند و شب از ماه سوم روز از ماه یازدهم
و ششم و شب چهارم از ماه و بعد از یازدهم بر ایشان بروند و دور روز از هرگاه بروند
و کینزک هر وقتی که خوشش آید برود و هیچ زیان نکند و دیگر خواننده و دارنده این هفت قفل
در میان مردم عزیز باشد و در بهشت رود و عذاب پل صراط و میزان و حساب جمله هولها
قیامت بروی آسان شود و خاصیت این هفت قفل بسیار است این قدر از ان شرح
قوت القلوب بر آورده شد و بعضی آزموده اند شک نباید آورد و بر این قدر اختصار افتاد
تا خواننده و نویسنده را ملال نگیرد و دو الله اعلم بالصواب

و دعای هفت قفل از اینجا شروع شد و قفل اول امنیت بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله مجربها و مرسیها ان ربی لغفور ارحیم اعوذ بالله من عذاب الله بسم الله
الی امر الله ان الحکم الا بالله بسم الله امنیت بالله و ما تو فیقی الا بالله بسم الله آمنا بالله
و محمد رسول الله بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله

الملك الحق المبين بسم الله المعطي بسم الله الشافي بسم الله الكافي بسم الله
 الوافي بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض و رب السماء وهو السميع العليم بسم الله الذي لا يضر
 مع اسمه شئ في الارض و لا في السماء وهو السميع العليم لا اله الا الله الملك الحق المبين -
مختصر و هو بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الذي ليس كمثل شئ و هو القتاح العليم
 لا اله الا الله الكبير الذي ليس كمثل شئ و هو السميع العليم القدير لا اله الا الله الحكيم الخبير
 الذي ليس كمثل شئ و هو اللطيف الخبير لا اله الا الله الغني الحميد الذي ليس كمثل شئ
 و هو الولي الحميد لا اله الا الله العزيز الوهاب الذي ليس كمثل شئ و هو العزيز الجبار
 لا اله الا الله العزيز الغفار لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحمد يحيي ويميت
 و هو حي لا يموت ابد ابد ابد بديه الخبز و هو على كل شئ قدير و صلى الله على خير خلقه محمد و آله

واصحابہ اجمعین

قفل سوم بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كشيء
شئ وهو السميع البصير لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كشيء شئ وهو الخلاق
العليم لا اله الا الله الملك الحق المبين الذي ليس كشيء شئ وهو الفتاح العليم لا اله الا الله
الملك الحق المبين الذي ليس كشيء شئ وهو العليم الخبير لا اله الا الله الملك الحق المبين
الذي ليس كشيء شئ وهو السميع العليم

قفل چهارم بسم الله الرحمن الرحيم لا اَكْه الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين
 استغفر الله ان الله لا يضيع اجر المحسنين لا اَكْه الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين
 استغفر الله ان الله لا يهدى القوم الظالمين لا اَكْه الا انت لا تهدى القوم الضالين
 لا اَكْه الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين لا اَكْه الا انت انى اخذت الله رب العالمين
 ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين وصلى الله على خير خلقه محمد
 وآله واصحابه اجمعين

والله والاعقاب اجمعين

تفضل بخيم بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله وبحمده استغفر الله ربّي من كل ذنب
واقرب اليه سبحان الله الحكيم وبحمده استغفر الله ربّي من كل ذنب واقرب اليه سبحان الله

القدیم و بحمدہ استغفر اللہ ربی منکل ذنب و اتوب الیہ سبحان اللہ الکریم و بحمدہ استغفر اللہ ربی
 منکل ذنب و اتوب الیہ اللہ صلی علی محمد رباً اختلف الملوان و تعاقب الایران و استحب
 الفریقان و علی آل محمد اللہ صلی علی محمد عبدک و نبیک و رسولک البنی الامی و علی آل محمد
 و علی کل ملک و بنی اللہ صلی علی محمد و بارک و سلم کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم لکم محمد
 قفل ششم بسم اللہ الرحمن الرحیم استغفر اللہ ان امت کل شیء شہید استغفر اللہ ان اللہ
 بکل شیء بصیر استغفر اللہ ان اللہ علی کل شیء علیم استغفر اللہ ان اللہ علیم کریم استغفر اللہ ان
 عزیز حسیم استغفر اللہ ان اللہ لطیف خبیر استغفر اللہ ان اللہ تواب الرحیم استغفر اللہ ان اللہ
 یفعل ما یرید استغفر اللہ ان اللہ هو الرزاق ذو القوۃ المتین استغفر اللہ ان اللہ یغفر الذنوب
 جمیعاً انہ هو المغفور الرحیم

قفل ہفتم بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ عد و اسبحہ المسبحون ابداً و اسعد مد
 اضغاناً مضاعفة الی یوم القیامۃ و لا اک الا اللہ عد و ما ہلک المہملون ابداً و اسعد مد اضغاناً
 مضاعفة الی یوم القیامۃ و اللہ اکبر عد و اکبرہ المبکرون ابداً و اسعد مد اضغاناً مضاعفة الی یوم القیامۃ
 و لا احوار و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم عد و ما مجدہ المجدون ابداً و اسعد مد اضغاناً مضاعفة الی
 یوم القیامۃ و صلی اللہ علی خیر خلقک محمد و آکرمہ و محابہ جمیعین و صلی علیہ المصلون الی یوم القیامۃ
 و سلم تسلیاً کثیراً کثیراً برحمتک یا ارحم الراحمین

فکر و عامی عکاسہ بدلتکہ این حرز مشہور است بدعائے عکاسہ و اسناد و تفسیر
 فضائل آن بحیرہ تحریر نیاید و مطولات درین باب نوشتہ اند و حاصل آنہا بآن باز میگردد کہ عمل
 بآن در جمیع مہات محبوب است و کیفیت عمل بر آنست کہ پیش از طلوع آفتاب وضو سازد و دو رکعت
 نماز گزارد و چون سلام باز دہد یکبار این حرز را بخواند و بعد از آن مراد خود خواہد القہ حصول
 پیوند و در اسناد این دعا چنان وارد است کہ ہر روز پیش از طلوع آفتاب یکبار و بعد نماز
 حقیق یکبار این حرز را بخواند و بر خود بداند امان و ضمان حق سبحانہ تعالی باشد و از مضامین
 و خوف و زد و دشمن هیچ اوراد و نیاید و البتہ برادر خود رسد و دعائی معظم نیست بسم اللہ الرحمن
 اللہ یا کثیر النوال و یا وایم الوصال و یا حسن الفعال اللہ ان دخل الشک فی ایمانی

بك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم اصلح شأني بفضلک فراية
 من غيرك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الکفر في اسلامي
 بك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل العجب والكبر والرياء
 والسمعة في عملي ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان جري الاذى
 والغبية على لساني ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل الخنقة
 والوسوسة في صدری ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل التشيس
 في معرفتي اياك ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان دخل النفاق
 في معرفتي من ذنوب الصغائر والكبائر ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم
 من سور ولم اعلم به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ارادت لي خیر فلم اشكر ولم اعلم
 به ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قدرت علي من امر فلم ارضه ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اقممت علي فضیلت ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اتيتني من نعمائك فقلت من شكرک ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما مننت به علي من احسنی فلم احمک ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما ضیعت من عجزی فلم ترضعني ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اوجبت علي من انظر فيک فانخفضت عنه ولم اعلم به ثبت
 عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما قصرت الي في رجاك ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اعدت علي سوبک في اشد اشد ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان استعنت من غيرک في النوائب ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان طال لساني في السؤال من غيرک ولم اعلم به ثبت عنه واقول
 لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان زلت قری في السؤال من غيرک ولم اعلم به ثبت عنه
 واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ما اصلحت شأني بفضلک فرايت من غيرک ولم اعلم به
 ثبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان كنت كبت اسمي في ديوان السعادة فلك
 الحمد ولك الشكر وان كنت كبت اسمي في ديوان الشقاوة فاحج بكرك وثبتة في ديوان السعادة

فما کتبت فی کتابک شیخ اندامیثار و ثبت و عنده ام الکتاب یامی یا قیوم یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجباله فنجیاه من الغم و کذلک غنمی المؤمنین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه جمعین الطمین انظارین بر حمتک یا رحیم الرحمن فقط بیان اوراد و وظائف ختم کرد از اینجا ذکر دیگر شروع کرده ام برای فائده حمله عوام و خواص ذکر امام جعفر علیه الرحمة آن سلطان مستوفی آن همه بر بیان محبت نبوی آن سیوه دل انبیار و آن جگر گوشه اولیا و آن ناقد علی و آن دار ثنویس ابو جعفر صادق رضی الله عنه که منصور خلیفه بغداد شیخ وزیر را گفت برو صادق بیاور که قتل یانیم وزیر گفت کسی که در گوشه نشسته و از دنیا کناره اختیار کرده و از ورتقی هیچ کس نمیرسد چون قصد کشتن او توان کرد گفت البته او را باید در منصور غلامان را فرمان بداد که بروید صادق را حاضر سازید و گفت چون صادق بیاید من کلاه از او بردارم شاد حال او را بکشید نقل است که او هر شب سه هزار بار درود گفتنی آنکاه خفته نگردد بر آن ایام زنی را نگاه کرده بود و سه شب این درود از نو نوشت شد مرد بود و در تیس نام پیغمبر اصلی الله علیه و در خواب دید میفرماید که بختیار کاکی را سلام برسان بگو هر شب تحفه که بر من میفرستادی سه شب است که نرسیده است نقل است که در خانه شیخ علی سکر می صحبت بود و خواجه در اینجا حاضر بود و این شیخ علی درویشی بود از اقارب خواجه بزرگ معین الدین حسن بنجری همسایه خواجه قطب الدین قراوه هم در حوالی مقام خواجه است قول این بیت شیخ احمد جام را قدس سره بر خواند **کشتگان خنجر تسلیم را بد** هر زمان از غیب جان دیگر است به خواجه را این بیت در گرفت چار شبانه و ز در خیر بود و برین بیت ذوق داشت شب پنجم حلت فرمود میر حسن دهلوی دو غزلی درین مین گفته است اشارت باین قصه کرده **لظنم جان برین یک بیت داده است آن بزرگ به آری** این گویند بزرگان دیگر است **بکشتگان خنجر تسلیم را بد** هر زبان از غیب جان دیگر است **بکشتگان** و کان ذلک لیلة الرابع عشر من ربیع الاول سنة ثلث و ثمانین و ستائیه و این سال فوت سلطان شمس الدین اتمش است انا را الله برمانه چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور در دلیل العارفین مینویسد در مسجد جامع اجمیر دولت پایبوس حاصل شد و رویشان و عزیزان اهل صفه و مریدانی که بودند بخدمت حاضر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود و در

کہ دنیا بانی سرگ مبینہ زندگیتند چرگفت الموت بسر بوجعل الحبيب الکاہ فرمود کہ دوستی آست
 کہ اور ایدل کنی نہ بزبان و سخن بریدہ گردانی از ہر چہ بدانی آنکہ در گرد عرش طواف کنی فرمود عارفان
 آفتابند کہ بر جلگی عالم می تابند و از نورشان ہمہ عالم روشن است آنکاہ فرمود اسی درویش
 مارا اینجا آورده اند مہفن ما اینجا خواهد بود و میان چند روز ماسفر خواہیم کرد بعد از ان شیخ علی
 سنجری را فرمان شد کہ شمال بنویس تا قطب الدین در دہلی رود کہ خلافت و سجادہ قطب الدین
 دادیم و دہلی مقام اوست چون شمال تمام شد بر دست دعاگو دادند این فقیر روی بر زمین آورد
 فرمود نزدیک تربیانہ دیکہ شدم و ستارہ کلام بر سر فقیر نہاد و عصا خواجہ عثمان ہارونی بدست
 من داد و خرقة در برد دعاگوی کرد و مصحف و مصلی و تعلین برداد و گفت امانی است از رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم خواجگان نارسیدہ مہتراران باید کرد تا فوہار قیامت مراد رسیان خواجگان شہر مندگی
 تیار داین درویش روی بر زمین آورد و دو گانہ نماز بگذارد و خواجہ دست دعاگوی گرفت و در کوفت
 سوی آسمان کرد و گفت برو بخدا سپردیم و ترا بنزل رسانند ہم آنگاہ فرمود ہا چہ گوہر نفس است
 اول درویشی کہ تو گمری نماید و گرسنہ کہ میری نماید سوم اند و گمین کہ شادی نماید چہارم با کسی کہ دشمن
 بعد و دوستی نماید و فرمود ہر کجا باشی نخواستی و خدایا باشی و ہر جا کہ باشی مرد باشی پس در دہلی آدم
 و سکونت کردم چنانکہ جلگی عالم از صد و وایہ بدعاگوئی روس نہاد و چہل روز نگزشتہ بود
 کہ آیندہ باید خبر کرد کہ اسے درویش خواجہ بعد از روان شدن شہابشت روز حیات بودند
 بعد از ان بر حمت حق پوستند قدس سرہ العزیز و رحمۃ اللہ علیہ وسلم و السلام و الکرام
 شیخ الاسلام ہبا والدین و کربا ملتانی القرشی الاسدی قدس سرہ
 خلیفہ شیخ شیوخ شہاب الدین عمر سہروردی است رحمۃ اللہ علیہما انذا کا براولیا
 مند است صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ پر بینی سادات صاحب
 نزمۃ الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات بلا زمست اور سیدہ اندو تر بیت یافتہ
 تقاسمت کہ در وقتی کہ از بغداد با کمالات و برکات ملتان شرف قدوم ارزانی داشت
 اکابر ملتان را بروی حسدی پدید آمد بطریق کنایت کاشہ پر شیر را خدمت او فرستاد و عرض
 آنکہ درین شہر گنجایش دیگری نیست شیخ این معنی را دریافتہ کلی را بکاشہ شیر نہاد و پیش آنجا

فرستاد مقصود آنکہ جامی ماورین شهرین طور کہ کل بر شیر الیتاودہ است خواهد بود اکابر
 از من لطافت این ادایران بماند و سقا و طبع کرامات او گشتند و وی رحمتہ اللہ علیہ
 از انہای شاکر است و قول رب ملیل کہ در شان فاسیل خود فرمودہ است
 و آمینا ہ فی الدنیا مستوانہ فی الآخرة لمن الصالحین ورحی او صادق است و
 بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفت و کوئی واقع بود فرمودی کہ دنیا
 تمامہا چہ قدر دارد قل شاع الدنیا قلیل و معلوم است کہ ازان چہ قدر پیش بابا باشد
 و گا ہی فرمودے کہ صحبت ما کسی را فرزند کہ افسون آنرا نداند و فرمودی کہ غنایل خسارہ
 حال ما است آورده اند کہ میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہا مدتی عظیم بود و سالہا
 با ہم بودند و پسین نیز گویند کہ پسر خالہ یکدیگر اند و قتی از خدمت شیخ فرید الدین غنی سائیدہ
 بودند کہ بموافق مجلس شیخ فرید الدین بود معذرت این سخن شیخ بہا و الدین شیخ فرید الدین
 رقعہ نوشت و یک سخن این بود کہ میان ما و شاعشق بازی است جواب این معذرت شیخ
 فرید الدین نوشت کہ میان ما و شاعشق بازی نیست نقل است از شیخ نظام الدین لیا
 قدس سرہ کہ فرمود شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چہ تب آمدی و تا قصد کردے
 و شیخ بہا و الدین ذکر یا قدس سرہ را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
 و این آیت فرو خواند یا ایہا الرسل کلون طبیات ہو علمو صالحا و فرمود او از آنہا بود
 کہ این آیت در حق او درست در آید و شیخ محمد نور بخش در سلسلہ الذہب در ذکر او نوشتہ است
 بہا و الدین ذکر یا الملکاتے قدس سرہ کان رئیس الاولیاء و یلہ شہد و تر و کان علما بعلم
 الظاہر الالہ ال والمقامات من الکاشفات والمشاہدات مرث منشعب منہ کثیر من الاولیاء
 لہ فی الارشاد و ہدایۃ الناس من الکفر الی الایمان ومن المعصیۃ الی الطاعۃ ومن النفاق
 الی الرومانیۃ شان کبیر و در جمیع الاخبار سیگوید و فی وصایا شیخ بہا و الحق و الدین الواجب
 علی العباد ان یحید اللہ بالصدق والافلاس وذلک بنفی لا غیار و محو الاختصاص و العباد
 والا ذکار و لا سبیل علیہ تخمین لاحوال و محاسنہ النفسی لا اقوال والافعال فلا
 یقولان ولا یفعلان المستد الفرو و قد لقم کل قول و فعل الا التجار الی اللہ والاستعانة بکثر قہ

اللہ عزوجل خیر العمل والایضا قال فی رسالہ لبعض المریدین علیکم بدوام الذکر وبالذکر اصل
 الطالب الی الحیۃ والجمۃ بالشدیحرق کل وسرفاذا تحقق الجمۃ کان الذکر ذکر اربع شہادۃ المذکور
 وذا ہو الذکر الماکثر الموصوف بہ الثلاث فی قولہ تقاسلے واذکر اللہ کثیر تعلمک تعلمون والایضا
 فی بعض رسالہ لبعض المریدین این ضعیف را بیان استماع افتاد کہ شیخ اشرف شہاب الدین
 ابو عبد اللہ عمر بن محمد السہروردی رضی اللہ عنہ با شیخ خود شیخ + + +
 ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر رضی اللہ عنہ در حرم کعبہ بود شیخ ابوالنجیب
 بر سر وقت خود بود و فخر علیہ السلام در آہ شیخ بدو التفات نکرد ساعتی ایستاد باز گشت
 چون بخود باز آمد آنگاہ تجددت او شیخ شہاب الدین البستانی بود پرسید کہ شیخ چگونه بود
 کہ نبی از انبیاء علیہم السلام زیارت شناند و شہاب شیخ التفات بدو نکرد و دید شیخ در روئے
 نگہداشت و روی شیخ کرد و گفت و یکجا تو چو دانی کہ خضرت آمد و باز رفت باز آمد اما
 این وقت کہ مارا بحق بود اگر بر فقی باز نیامدی و نہ است آن تا قیاست باندی سدران بودند
 کہ فخر علیہ السلام در آہ شیخ برخواست و استقبال کرد و تواضع نمود و نرجو بیاسن برکاتہم
 من الکرم پس مرید را باید کہ مراقب و شغور روزگار خود باشد و بر چه جزا حق است از دل
 دور کند و محبت خلق بر خود سدا مگرداند و باید کہ حق ہو است گیرد و اگر او را یاد کر حق ہو است
 نبود او از محبت خدا متعلے بوی نیابد والایضا فی بعض رسالہ لبعض المریدین سلامۃ
 الجسد فی قاتلہ الطعام و سلامۃ الزوج فی ترک الاثام و سلامۃ الدین فی الصلوۃ علی
 محمد خیر الانام علی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم تو فی رحمۃ اللہ سابع صفر سابعی ستین و ستیا
 سید نور الدین مبارک غزنوی رحمۃ اللہ علیہ فلیفہ شیخ شہاب الدین سہروردی مقتدر شیخ اسلام
 دہلی بود و در زمان سلطان شمس الدین اورامیر دہلی سے گفتند در فوائد الفوائد می نویسد روزی در روز
 شیخ نظام الدین ابوالوہب حکایت فرمودند کہ وقتی اساک باران شد او را لازم گرفتند کہ در خانہ
 باران کبن بکمر سر مشرب برآمد و در خانہ باران بخواند بعد از آن روی با سنان کرد و گفت یا اللہ اگر تو
 باران نفرستی من پیش پیچ آب دانی نباشیم این بگفت و فرسود آمد حق تعالی باران فرستاد
 بعد از آن سید قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ با ملائی شد و این سخن با و گفت کہ مارا اعتقاد حق ہو

را سنج است و سید انم کہ ترا بحق تعالیٰ نیازی تمام است اما این لفظ ہرچہ گفتی اگر تو باریان
نفرشتی من پیش در صبح آبادانی نباشم شیخ نظام الدین ابوالموید گفت کہ من سید انستم
کہ باران خواهد فرستاد انگاه گفتم سید قطب الدین گفت از کجا سید ہستی گفت وقتی مرا سید
نور الدین مبارک غزنوی رحمۃ اللہ علیہ در پیش سلطان شمس الدین برای زبردست
لشینی تراسی رفتہ بود من غنی گفتم بودم کہ او کوفتہ شدہ بود و درین چہ مراد عار باران
فرمودند ہرچہ دیدن ایشان رستم و گفتم تو از من کوفتہ اگر با من تو آشتی کنی من دعا باران
بخوانم و اگر آشتی نکنی نتوانم خواند از روئے او آواز برآمد کہ با تو آشتی کردم تو برو دعا
بخوان از شیخ نصیر الدین محمود قدس سرہ معلقولست کہ فرمود بزرگی بود اور شیخ محی
اجل شہ زری گفتند سید مبارک غزنوی نعمت از ویافتہ بود بعد از ان فرمود کہ در وقت
بازرگانانے بود از مریدان ایشان بخدمت شیخ آمد و گفت کہ در خانہ من سپری متولد شد
نیدہ زادہ شما است نعمتی ہمراہ کینہ شیخ فرمود نیکو باشد چون من فرستاد نماز با ما و بگذارم
سیرک را بسپاری و از جانب راستای من بر آری و در نظر من داری همان روز سید مبارک
غزنوی متولد شدہ بود رسید مبارک در آن محاسن فرمود این حدیث می شنید با خود گفت
من نیز سپر خود را بیارم و در نظر شیخ در آرام چون وقت نماز بامداد شد و بازرگان را درنگ
شدید رسید مبارک کہ تر بر ناستہ بود مؤذن کہیہ گفت شیخ نماز قلم کرد و پدید مبارک
غزنوی از جانب راستای شیخ درآمد و سید مبارک را در نظر شیخ داشت شیخ در وی
نظر کرد این نعمتہای ازان یک نظر بود بعد ازان بازرگان درآمد شیخ گفت نعمت سید زادہ را
نصیب شد من بود وقتی در غزنی استسقا شد فلاح بر شیخ محی اجل شہ زری آمدند و گفتند دعا
کین تا باران بار دیشخ این سخن شنید و از خانہ بیرون آمد و خلق و نبال شیخ و باغی پیش آمد
شیخ در باغ رفت و باغبان در زیر درختی خفتہ شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند
برخیز و درختان را آب دہ باغبان جواب داد باغ من و درختان من را آن زمان کہ
حاجت آب را دہ خواهد بود و خواہم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی
کہ دنبال من گرفتند امیدگان خدا و زمین خدا آن زمان کہ حضرت عزت خواہد خواست باران

خواہد فرستاد این سخن گفت و باز گشت عقب آن چندان باران بارید که نہایت نبود

مقبرہ سید مبارک جانب شرقی حوض شمسی مشہور است *

شیخ حمید الدین صوفی السعید الناکوری السواسی لقب او سلطان التارکین است و کنیت او ابو احمد از انما قسم خلفاء خواجہ بزرگ معین الحق والدین است

در تجرید و تفرید قدمی رانج داشت وی از بزرگان خاص حضرت مولیٰ خراسمہ است ہمت عالی او از دنیا و عقبی برتر است و نظر التفات او جز بدینچہ و رانی مخصوص نماندہ است غیٰ او را شانی عالمی است در تصوف و سکانی رفیع در بیان قواعد طریقت و وی از اولاد سعید زید است کہ از عشرت شبرہ است رومی از منقادین مشایخ نہاد است طبعی یافته وی گفتہ است کہ اول سو بودی کہ بعد از فتح دہلی در خانہ مسلمانان آمدنم از زمان خواجہ معین الدین و الحق تا اوایل وقت شیخ نظام الدین باقی بود محمل کہ ملاقات بیان ایشان نیز واقع شدہ باشد و انشاء اللہ و شیخ نظام الدین قدس سرہ کلمات او را تصنیفاً و انتخاب نموده بخط خود نوشتہ بود صاحب سیر الاولیاء آنرا از خط سلطان المشایخ نقل کردہ است نقل است کہ روزی خواجہ معین الدین را وقت خوش بود فرمود پس ہرچہ خواہد گو خواہ کہ ابواب اجابت متفتح است یکی دنیا خواہ است و دیگری عقبی را بجا نب شیخ حمید الدین کرد کہ تو می خواہی کرد کہ در دنیا و عقبی معزز و مکرم باش گفت بندہ را ہمتی باشد خواست موعظی است عالی بعد از ان روی بجانب خواجہ قطب الدین آورد و ہمین کلمہ را فرمود و فرمود کہ کہ بندہ را اختیار می نیست ہرچہ حکم شود اختیار شما است خواجہ بعد از ان فرمود التارک الدنیا و القمار عن العقبی سلطان التارکین حمید الدین صوفی از ان روز او را سلطان التارکین لقب کردند کہ او را در سوالی کہ موضعی است از مواضع ناگوریکی دو طناب زمین اجبالی بود کہ ہم بدست مبارک خود آن زمین را می کاوید و تخم میرغیت و قوت فرزندان از ان می ساخت و فات او بیست و ہجتم ربیع الآخر سنہ ثلث و سبعین و ستائیم و مرقد او در ناگور است و قدس سرہ و اورا بابا شیخ الاسلام بہا والدین ذکر کرد قدس سرہ در باب فقر و غنا مرسلات و مکاتبات بسیار است

و مضمون کے از انہائیت کہ باطابق مشایخ بمقتضیٰ انصوح و اجادیت و نیاز و شاع آن مانع
 و موصول بحضرت مولیٰ است سبحانہ تعالیٰ چون شنیدہ میشود کہ بعضی از مشایخ عصر ما مطلقاً فراموش
 ازان دارند و یا وجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاہر میشود این سکین را درین باب
 حیرت زیادہ میشود اگر ایشان لطفت فرمودہ ازین اشکال کرہ گشتانید عین غایت ہست
 و در مکتوب دیگر می نویسد کہ مضمون آن انیسب کہ این فقیر مکتوبے نجیب شیخ بہا و الدین
 عرضداشت کرد و از اشکالے کہ این سکین داشت از خدایتش التماس جواب نمودند
 ایشان پس از اسباب جواب آن نوشتند اگر نوشتہ ساقی نبود این فقیر بدرگاہ محبت اللہ
 مقرر کرد و زاری نمود کہ مشکل بندہ خود را آسان کند و ازین مقصود نشانی پیدا آید حضرت
 مجیب الدعوات دعاء بندہ را قبول کرد و چنان نمود کہ ارباب شریعت کہ طالبان
 ثواب اند و از برای تحصیل ثواب اکتساب خیرات و میرات از صلاۃ و قرات یکند کثرت
 حقائق تقویٰ و دقایق نفس و ہوا کہ ارباب طریقت دریا بند محبوب باشند همچنین ارباب طریقت
 از اہل رقب و انوار تجلی ذاتی کہ مخصوص طالبان موسیٰ است و پیش ایشان ہرچہ باسواہی
 ذات حق است اگرچہ کشف و مشاہدہ باشد حجاب ذات بود محبوب و معذور باشند پس ہر کہ
 ہرچہ با دوائی حق است در ماندہ است بحقیقت محبوب ہر چند کہ او نداند کہ محبوب است
 و مکتوبی دیگرے بجانب شیخ فرید الدین گنج شکر دارد و در انجا نوشتہ است
 قیل لو لعلم المشتغلون بذکرے فاما تم من قربی فیحکو اقلید و لیبکو کثیرا و لو یعلم المشتغلون
 بقربے ما فاتم من البنی لیکو او لو یعلم المشتغلون بالبنی ما فاتم منی لا لقطع
 ارواحہم و اور القنیفات و مکتوبات بسیار است و اشعار نیز دارد و اشہر تعنیفات اصول طریقت
 است و در انجا سیر مایہ مردان راہ کہ روی ایشان بدرگاہ است تا طایقہ از منہ انکہ
 در کلام مجید آمدہ است الذین اصطفینا من عبادنا ثم علم عالم النفس و منهم مقتصد و منهم سابق
 بالخیرات سعد و رانند و مشکورانند و فانیانند و ران کہ ان کیانند انہا کہ بعد الا بیان ہست
 و اقرار ہم بہ توحید بحضرت حاضر نیانند و اگر انید و برانید و آہستہ آہستہ از خطاب عوا
 غافل باشند و مقتصدان کیانند انہا کہ ابیان ہم عنان آیند باقرار ہم بہ رکابہ و فانیان

گمانند آنها که خطاب السب بر یکم بیاد دارند و جواب اینکه قالو بلی فراموش نکرده اند و این بهانه
 بیش از دعوت بحکم خطاب از سب و جواب لم یزلی اجابت کرده اند و در هدایت کار بطلب
 نهایت اسرار برآمده از اینها بسیار بودند که پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته است
 و نشان ایشان شناخته و نامی پسند را که شناخته اند تعریف خواجه ماحمد رسول الله صلی
 علیه و سلم شناخته و گرنه نام و نشان ایشان کسی ندانستی و شناختی یک از ایشان بود
 صدیق بود که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد و مورد خود را و اطلب کرد و یکی از ایشان
 امیر المؤمنین علی مرتضی بود که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت و یکی از ایشان
 اویس قرنی بود اگر بنیابره صلی الله علیه و سلم تعریف نکردی نام او از هیچ دیوانی بر نمی
 نیامدی و نشان او در هیچ دفتر ثبت نکرده اندی زهی مکننت که در حضرت عزت داشته
 که در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی بر نداشت آزا آمد و شاد برفت و یکی از ایشان
 سلمان فارسی است رضی الله عنه که پیش از دعوت در طلب هدایت پیونید و صدق عهد
 میثاق از خود بخوید از اینجا رفته ایم که فاتیان گنایند آنها اند که چون معلوم شان شد که خداوند
 شان تعالی موجود نیست که فنا بر و زدا نیست طالب فانی شدند که آنرا وجود نیست
 و قدم در راه عدم نهادند و سرداران راه بیاد و دادند و تحفه ناسیدی اگر چه بخوانند نیست
 بخوانند و در راه فنا و حید و فرید چون الفت بماندند نه روی وجود شان بماند و نه رای
 فنا در عین فنا باقی شدند و هر که در فنا باقی شود این معنی بقای بد خوانند ازین روی است
 که در ایشان گویند که ملک ما را زوال نیست یعنی ملک تا دریشی است و دریشی امر سلبی است
 نه ایجابی احباب را سلب رواست اما سلب سلب روانیست و این سر نیست فاسفس بعظم
 دشوار رسد تو اعتقاد نگاه میداد که صد و رلام را رفتورالاسرار خریته که محوره مخزون
 اوستور ماند و هر خریه که خراب بود مخزون او بر سر آب بود و نیز سیفر ماید چنین یا نراید
 یا سقط شود اگر سقط شود در ملک موقوف ماند اگر بر آید زنده راید و یا مرده و اگر مرده
 راید چون او کسی بود که به مرگ طبیعی مرده باشد کامل مرده باشد و یا ناقص اگر ناقص
 مرده باشد مرجع او بدوزخ باشد علی قدر نقصان و اگر کامل مرده باشد یا مرگ آید یا مرگ آید

باطن مرده باشد یا برگ اجتهاد ظاہر مرده باشد اگر برگ اجتهاد ظاہر مرده باشد مرجع او با علی
 مقامات چنان باشد و اگر برگ اجتهاد باطن مرده باشد چنان او تا بمصداق خود که سداش
 از انجا بوده باشد نرسد هیچ جانی نیست و نیز سبب دیگر بعضی ارباب تحقیق چنین میگویند که حق
 سبحانه تعالی طلب باید کرد و بعضی میگویند که طلب نشاید کرد بمان تا تو هیچ کدام ازین دو
 قول را باطل ندانی و هر دو را حق شناسی بمان تا در نظر تو ضد نباید و برخلاف یکدیگر که
 دو حکم برخلاف یکدیگر آن زمان آید که از یک جهت باشد آنکه گوید که طلب باید کرد یعنی اگر طلب
 نمکنی تعطیل بود و آنکه گوید طلب نشاید کرد یعنی اگر طلب نمکنی تشبیه بود و این لائق در حقوق
 نیاید پس چه باید کرد آنکه طلب چون شتبان نمکنی و ترک طلب چون معطلان نمکنی یعنی طلب
 نمکنی و طلب فرونگداری که او در جهت نیست تا در آن حرکت کنی و در مکانی نیست تا آن مکان
 لازم گیری آینده نیست تا بدعا و زاری تجوایی و در نیست تا نزدیک او شوی کم شد نیست
 تا تفقدش کنی زمانی نیست تا منتظر زمان باشی مکانی نیست تا لازم مکان کردی نه
 نفی طلب است و حق است پس اثبات کدام است آنکه نفی خود و نفی اوصاف خود کنی
 تا از جمله صفات بشریت گذاره کنی و از جمله صفات ملکیت کناره کنی و از کل شتبا مجرد و مفر
 ما چنانکه او تعالی و تقدس کسب گشته شیء است طلب تو لیس گشته شیء شود این ثبات طلب
 است و هر که خواهد تا عکس درست نماید و روی آئینه صاف نکند او محال طلبت باشد و هر که
 طلب حق بکند و روی دل از اوصاف بشریت صاف نکند او محال می جوید و هر که راه صواب
 رود و لوح سینه از نقوش پاک کند او بیوده میگوید و هرزه می پوید طلب آن نیست که
 اشیات او کنی طلب آنست که خود را محو کنی طلب آن نیست که بد و تازی طلب آنست که
 وجود خود را در بازی طلب آن نیست که آنرا بجوئی طلب آنست که ترک خود مکنی تو آئینه صاف
 کن چون آئینه صاف شد عکس ضروری الوجود است نظم راه رو باید که در ره است رو
 و انگاه در آن راه چهره راست رود کج رو که بود بگویمیت راست شنود کج آن باشد
 که بر نه خواست رود و نیز میفرماید اول مرتبه از مراتب راه علم است علم باید که بی علم
 عمل درست نیاید دوم مرتبه مراتب طریقت عمل است که بی عمل نیست را وجود نباشد

سوم مرتبه از مراتب درگاه نیست است نیست هیچ باید که بی نیست هیچ محل فریاد نیايد
چهارم مرتبه صدق است صدق باید که بی صدق عشق روی نماید پنجم مرتبه عشق باید
که بی عشق توجه درست نباید ششم مرتبه توجه باید که بی توجه سلوک راه نشاید ششم
مرتبه سلوک باید که بی سلوک در پیشگاه نکشاید ششم مرتبه پیشگاه کشاده باید تا مقصود و
نماید اول مرتبه سلوک چیست آنکه از کونین بسرا نجا مقصود چیست آنکه توانایی کل شئی باک
الا وجه هسم امروز بر خود بخوانی نظم کار است و رایی علم روانباش + در بند گم
سیاش کاروان راباش + دل هست مقام گاه بگذار و بیا + جان منزل آخر است و جان
راباش + رگه در پیش تو نداده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک
و هم کوتاه درین عمر کوتاه ترا مر کرده اند برفتن این راه دراز و شب دنیا آید تا بیک
که الدنیا کلها ناله درین تاریکی بهر تو ما متاسفیم را مطالع غایت طالع کرده اند که خلق مخلوق

فی الظلمه انهم رشح غلیم من نور الله نور السموات والارض واشرف الارض بنور بها
برخیزد ثبات و این ایام را غنیمت دان این عمر کوتاه که ترا داده اند گذشته انکار و خود
رایکی از مردمان بشمار و اگر نه مرده مردنی میدان و پیوسته این بیت بر دل منجوان طبعیت
جانی است هر آینه نخواهد رفتن + اندر غم عشق تو رود او بی تر + اما خواجه بر بستر
غفلت در خواب بی فکر خوش نخفته است و نمیداند که دعوی محبت که کرده است و میراند خود
محبت کند و چون شب در آید و محبوب خود بخسید نام او در دفتر کذابان بنویسند کذب من
ادعی مجنی ثم اذا جن علیه الليل نام غنی سوال چون مردم میرد و جان او از کالبد جدا
شود باطل خویش راجع شود یا نه جواب راجع آن بود که در زندگی که آنرا جهات طبیعی خوانند
مجموع دورا شناسد و مجابا را بداند و علایق معلوم کند و عشق آن عالم در وی پدید
آید و شوق مرآت را بداند و مجابا را بداند و علایق قطع کند و روی از موجودات
بگرداند و روی بموجود آرد و حق بر مقامی چنانکه شرط آنست بگذارد و از اجزای هر مقامی
که بدو متصل است سمدران مقام بگذارد و بمرگ حقیقی پیش از مرگ طبیعی میرد و چون چنان
برند و چنین میرد باطل خویش باز گردد و باطل را دمساز شود سوال دنیا چیست جواب

کل ما دون الله و هو دنیا هر چه آن دون حق است دنیا است نفس دون است و هر چه
 نفس تو نزدیک است دنیا است امروز دنیا نفس تو نزدیک است فردا آخرت دنیا است
 فرود است ازین معنی گفته اند بمیت امروز و پیر میرسد و فردا هر چارگی بود تو فردا
 فردا آسنا و صد قنا خطاب خواهد کرد و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة یعنی چون آن ترکا
 همان این بود از اول پس اختیار نکردی بختیاری باید تا این اختیار توان کرد که دنیا خانه نفس
 است و اسباب آلت حرب او و او در خانه خویش با قوت باشد و از ارباب و اصحاب خود بدو
 دارد و روح درین عالم است از اصحاب و احباب خود دور افتاده است و از معدن اصلی خود
 نحو گشته تا مددیزدانی نباید هیچ کار از وی نکشاید سوال مددیزدانی کی خواهد آمد جواب
 ملک بنهاد اند و برای کراماده اند و از بر کر خواسته سوال جل جلاله وجود مطلق است و فیضان
 و اتم الوجود جواب این تفادتی که تومی بینی در فیض و فائض نیست بلکه در قبول و قابل
 است سوال فرمودی که وجود و فیض بے تفاوتست تفاوتی که هست در قابل است سوال
 این تفاوت از کجا دانیم جواب هم از آنجا که تفاوت سنگ و خاکست در اصل یکی را ماده صاف
 افتاده است بی واسطه قبول میکنند و آن ارواح انبیاست یعنی مخرج واسطه خواهد تا قبول
 کند خواه واسطه انبیا خواه واسطه اولیا و خواه واسطه ملکاء علما و را سخ و خواه واسطه مجاهد و پیا
 آفرانده مگر افتاده هیچ واسطه قبول نکند و اگر چه بعضی بتقای قبول آنها تحقیق نرسند سوال
 ایشان را که ماده و مکرر افتاده با اختیار و ارادت خاطر بود یا نه جواب بی اختیار و بے ارادت
 خاطر یک برگ از درخت فرود نیاید سوال پس چه حکمت بود و در آفرینش بعضی از ماده صاف
 و صرف و در آفرینش بعضی از ماده مکرر و مخرج جواب اهل مبلال فاعل مختار است و فعل
 او بی علت است کسی را نرسد که گوید چرا و چون لا یشال عما یفعل و هم لیسا لون یکرا
 در انزل شایان قرب و کرامت دانست و آنچه ناکد داشت در وجود آورد و لا جور تو دست
 از عیار دارد پای محبت بر تارک فلک دار نظم دنیا به خوش است زو بعضی خوش باش
 آخر که ترا بگفت مدنی خوش باش در محبت عالیت بر آید روزی به گمازار تو هر دو را بگو
 خوش باش به ظالم را شادی محبول مراد دنیا است و مقصد را شادی محبول مراد بقی

است سابق را شادی بوصول مراد بولی است سوال دین و دنیا فرمود
 و نمودی کہ مصیبت بفرمای کہ دین چیست جواب دین ظالمان گریختن و آویختن است گریختن
 از معاصی و آویختن لطاعات و دین مستقیدان بریدن و آرمیدن است بریدن از دنیا و آرمیدن
 بعبقوی و دین سالکان نیز او توے است نیز از مادون اقد و توے بالقد قل الله ثم دھم
 فی خود هم لمیعون سوال بکلم این تقریر و نہار بر تفاوت آمد جواب دین یکمیت و بی تفاوت
 است این تفاوت است این تفاوت کہ در نظر توے آید تفاوت تکرار است نہ تفاوت دین
 کہ دین بھر حال یکمیت لظاہر این از نہار روی بھتی سے نماید اما آنکہ بنظر باطن بید و اندامانیا
 تو تو فتم وجہ اللہ سوال شد لغت را بطر لغت چگونہ کی دانیم جواب چنانکہ تو جان و تن
 خود را یکی میدان طریقت جان شریعت سوال چون اوست و جزا نیست امر و نہی برکیت
 جواب دین یکمیت و بی تفاوت است این تفاوت الاله الخلق والامر امر بر امر خود است
 و نہی بر خلق خود بگفتم کہ مصیبت بلکہ گفتیم ہمہ بدوست پس ہمہ اوست سوال نہستم کہ دین
 ابشنا ختم بگو دنیا کدام است خیر کن مارا کہ دوزخ و بہشت چیست جواب بہشت دوزخ اعمال است
 فمن بعمل شغال ذرۃ خرایرہ و من بعمل شغال ذرۃ شرایرہ از اعمال امروز و فردا صوبتا
 تو ساخته تمام نمید اگر خیر کردہ فردا و فردا صورتها ملایم و موافق آن کردار در پیش تو نیارند و اگر
 شر کردہ صورتہای موافق آن کردار در پیش تو نیارند سوال را چیست و منزل کدام است
 جواب سولے کردی کہ آن از اسرار است و جلد روندگان را در انکار است جواب این خبر بد
 امن بحیب المصطر اذا وعاد نتوان گفت و این در کہ جلد عقلای عالم از سفتن آن عاجزانہ
 بگفت نتوان سفت زبان حال باید کہ گوید و گوش حال باید تا شنود و اگر این نسبت کم از آن
 نباید کہ گویندہ از دل گوید و شنوندہ از دل شنود و من قوت و توان نداریم پس بہ اذان بخود
 کہ نگفتہ و شنیدہ انکاریم سوال اگر کوئے بارہ نیست از انجہ شمشہ اذان بگویم و شنوم
 تا ولما مضطرب نمایند و جانہا تھتہ نامیدی بخوانند جواب بگویم بعون اللہ و اذنہ کہ از کدام راہ
 و منزل سوال میکنی از راہ و منزل ارباب شریعت و یا از راہ و منزل اصحاب طریقت سوال
 از ہر دو جواب راہ و منزل ارباب شریعت از نفس مال بر آمدن است و منعم مقیم در آمدن کہ

ان اللہ اشتری سن المؤمنین انفسهم واسوالہ الایہ در راہ و منزل اصحاب طریقت انجان
 و دل بر آمدن کہ و مبتذل الیہ بتیسلا و بذروہ و قدرت بر آمدن کہ و ان اسے ایک
 المنتہی اسد ووش ترا سبگویم زیرا کہ تو مسافر می و دیگران مقیم اند و مسافر شریعت نسبت
 اقامت درست نیامد زیرا کہ مسافر شریعت را روی بال و ملک پیش نہ تواند بود و مسافر طریقت
 را روی بال ملک است سوال مالک الملک کجاست تا روی دل بوی آیم جواب
 کجاست کہ نیست اینما تو لوفتم وجہ اللہ مرد باید کہ از نصیب دنیا و آخرت بر آید و مخطوط نفس
 بگذارد و ہر جا کہ باشد با او باشد و ہر جا کہ رود بدو می آرد و ہر چہ گوید بدو گوید و ہر چہ جوید
 بدو جوید بلکہ اورا جوید بان ہانپنداری کہ او صل جلالہ از تو دور است بلکہ تو از دوری
 چون توبی تو در تو محو شد فتح الباب آن در کہ کسی نکشادہ است بر تو بکشاند و ترا بہ مقصود
 بنماید سوال کس دیدہ است تا ویرا بنماید جواب دیدہ است آنکہ بادیدہ است فی نے
 دیدہ است آنکہ بے دیدہ است نظم نامیدہ بود دیدہ کجا آمد دوست و خواہی کہ نشو
 دیدہ بیرون آہی ز پوست و از دیدہ ٹیدنی چو تو بگذشتی و دانی کہ کسی نیست بینی ہمہ است
 سوال اینمعنی بسے مشکل است بفہم میرسد جواب ماہم برخواست اینمعنی فہم نشود زیرا کہ است
 وحدت مطلق است و وحدت از صورت منزہ است و از نقش مقدس و ہم نقاش است
 و صورت انگیز و وحدت و کثرت صدرا نند و ضدان المیجتعان ازین معنی بود کہ ابو حنیفہ رحمۃ اللہ
 علیہ فرمود کہ من عبد مایہ فضل فی انوسم فہو کافر حتی بعید تالم یدخل فی الوہم این مرتبہ است
 کہ کس را بر آمدن برین محال نیست الا ماشا اللہ راہ چہنین باریک دشت چہنین تاریک
 و خوفتہ آنجا بگویی کہ سن مذہب ابو حنیفہ دارم پس روی افعال است نہ پیش روی قول
 باش تا فردا پردہ از روی کار برگیر نہ معلوم شود کہ خواہ مذہب کہ دشتہ است یوم مبتلا
 انسرا تر فمالہ من قوت و لا نامر سوال اوصل جلالہ پردہ پوش است فردا پردہ این شستی
 خاک بخاہد درید جواب پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم من التقی جلیباب الحیاء فلا علیہ
 و برین حدیث مستوفی است اگر دریافتی نہو المراد و گرنہ بدانکہ فردا کار بر خلاف روز کار خواہد
 ظاہر و باطن خواہد گشت و باطن و ظاہر بالا بفرود بدل خواہد شد و فرود بالا اعوض خواہد پذیرفت

پیغامبر سرمد صلی الله علیه وسلم یحشر الظالم یوم القیامه علی صورۃ الذبائح لبعثت تو فی الفصوص
 بیا را می تا بفصوص قیامت مبتلا نشوی که فصوص الدنیا ایوان سن فصوص الآخرت سوال
 پیغامبر سرمد صلی الله علیه وسلم الموت کفارة چون گناه موت مکفر شد نفیحت آخرت چینی
 دارد جواب گناهی است که برگ مکفر شود و گناهی است که بطول نکشد در گو بکفر شود و گناهی
 است که بعد از بکفر شود و گناهی است که تا دوزخ نه بندد و آتش دوزخ آن گناه را نسوزد
 هیچ سود ندارد و فریاد که از اینجا چندان نور برود که آن نور مزار دوزخ را فسد و خورد جبرما
 سو سن فان نورک اطفا ربی سوال دنیا و دوزخ نقد ما شده است آتش گرسنگ و بی نوا
 در ما افتاده بخت سن سوخته ام با تش بریانی + هر سوخته را دوباره بریان نکند + جواب
 سوخته آتش جانی باید نه سوخته آتش دوزخ بیدار او بمیرد سوال آتش دوزخ بادرویشان
 چه کار دارد که او را از برای متکبران و فرعون صفقان در وجود آورده اند که النار استوی
 المتکبرین جواب آتش دوزخ بادرویشان هیچ آمیزشی و آویرشی ندارد چه طاقت آتش فقر نیست
 هم ندارد آتش دوزخ کجا دارد اما فقر کو فقر کجا فقری است که فقر سواد الوجیه سیاه روی باید
 تا فقر در سایه سینه او فرو داید کافر نعمتی باید یعنی پوشیده صفتی با جمال فقر را روی نماید
 کما د الفقرا ن یکون فقر سوال چگونه که هست بهر صفت که هست درویش درویش است
 جواب ز نهار تا هر فقری را فقیر ندانی و هر حقیر را فقیر نشماری که صفات و ذمیمه پوشیده عدم
 اسکان است تا آورده است که مولانا نصیر الدین به مولانا شمس الدین بخبری شکر عدم
 قوی بدین صفت گفتی که الحمد لله علی عدم الاسکان و بیاری فرمودی که سباده آدمی را
 با خن نگاشت دراز شود اگر نازن خود را دراز بیند خواهد که شکم برادر سلمان پاره کند با فقر کو
 که که اطاقت بود که الصبر مع الثین ایوان سن الصبر مع الفقر قوت پیغامبری باید تا با وجود
 اسکان فقر نماید و در فقر خرافت ناید سوال نحر بر جاکه هست مذموم است جواب فقر
 امر مذموم است بوجوه فخر کردن مذموم است و بعدم فخر کردن محمود ازین است
 که خواجہ ما محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجود دنیا و آخرت فخر نکرد و چون کار فقر
 گفت فقر فخری و الله اعلم و احکم بالصواب *

قاضی حمید الدین ناگوری قدس سرہ نام او محمد بن علی است
از مشایخ متقدمین ہندوستان است

جامع بود میان علم ظاہر و باطن و پے از صاحبان خواص قطب الدین
قدس سرہ است اگرچہ پیگویند کہ وی از سلسلہ سہروردی است و مرید خلیفہ
شیخ شہناب الدین غمر شہر و روی قدس سرہ و گویند کہ شیخ در بعضی رسائل
خود نوشتہ است خلفا فی الهند کثیرہ منہم حمید الدین ناگوری و ائمہ اعلم اما بر مشرب و وجد
و سماع غالب بود و مولع بود بسماع و بیچاکس در زمان او این مقدار توکل در سماع نہ داشت
کہ او داشت علماء عصر بر او محضر ساختہ بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیاء این سلسلہ
را برپا داشت و در زمان تعلق شاہ پسر الشیخ نیز مختصر شد و ہمان محضر کہ در زمان قاضی
حمید الدین شدہ بود مافر ساختہ و قاضی حمید الدین ناگوری را تصانیف بسیار است
بزبان عشق و دلہن مے کند طوابع شمس از تصانیف مشہور است در وی شرح
اسما حسنی سیکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار سیکوید او جامع بود و میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و ظریعت بود گاہے با اصحاب سطاغہ نیز کردی گویند روزی و سے با
شیخ یرمان الدین و قاضی کیر کہ یکے از مشاہیر عصر بود و یاران دیگر سوارہ میرفتند و پسی
کہ قاضی حمید الدین بر و سوار بود بسیار خورد بود و با سپاہ یاران دیگر ہمسر نمی توانست کرد
قاضی کیر گفت کہ اسب شالہا ضعیف است قاضی حمید الدین گفت ولی بہ از کیر است
و او را با شیخ فرید الدین گنج شکر مودت بود و در فواید الفوائد مے آرد کہ لفظی حکایت
شیخ فرید الدین افتاد قدس سرہ و ذوق گرفتن ایشان از سماع فرمود کہ وقتہ ایشان
خواستند کہ سماع شنوند قوآل مافر بنو شد شیخ بدر الدین اسحاق را علیہ الرحمۃ فرمودند کہ مکتوب
کہ قاضی حمید الدین ناگوری فرستادہ است بیاید شیخ بدر الدین رفت و خطبہ کہ در وے
مکتوبات و رقعات جمع کردہ بودند پیش نہاد و دست انداخت اول یہاں مکتوب بدست آمد
آنرا بخیرت شیخ آورد و شیخ فرمود کہ ایستادہ بخوان آن مکتوب خواندن گرفت مکتوب این بود کہ
کہ فقیر ضعیف نحیف محی عطا کہ بندہ درویشان است و از سر و دیدہ خاک قدم ایشان شرم چون

بشنیدنی حالی و ذوقی پر وی پیدا شد بعد ازان این رباعی ہسم یاد کردند کہ ۱۲ در مکتوب بود
 رباعی آن عقل کجا کہ در کمال تو رسد + آن روح کجا کہ در جلال تو رسد + گیرم کہ
 تو پرده برگزفتی کہ مہمال + آن دیدہ کجا کہ در جمال تو رسد + قبر او در پایان قبر خواجہ
 قطب الدین است بر صفہ بلند چہین گویند او خود را در پایان خواجہ نہاد تعظیما لہ اولاد او
 این را نہ پسندیدہ اند صفہ بلند تر از قبر خواجہ کردند و کان وفاتہ ستہ و ستائمتہ منقولست
 از شیخ نظام الدین اولیا قہرلسمرہ کہ فرمود سکہ سماع درین شہر قاضی حمید الدین
 ناگوری نشانہ و قاضی مہاج الدین نہ جانے چون او قاضی شد و صاحب سماع بود این کار
 استقامت گرفت اما قاضی حمید الدین را مدعیان سناخت و خصوصت بسیار کردند و او بران
 صفت ثابت بود بعد ازان فرمود کہ چہ زبان با قاضی حمید الدین سناخت کردند تا وقتیکہ
 مولانا شرف الدین رنجور شد قاضی حمید الدین از صفای درویشان تزامی باشد عبادت
 بردار و رفت اورا خبر کردند کہ قاضی حمید الدین آمدہ است او گفت آنکہ خدای را معشوق سبکو
 او آمدہ است من روی او نہ بینم درین مجلس میر حسن شاعر مافر بود او عرضہ داشت کرد کہ
 نہ مقصود ازین معشوق محبوبست سلطان المشائخ فرمود و درینجا بحث بسیار ہست و نیز از شیخ
 نظام الدین اولیا نقاست کہ فرمود از قاضی حمید الدین ناگور ہمارا سپردہ است کہ روز
 سماع بود یا آنکہ قوالان حاضر بودند و رخی گرفت صاحب سماع گفت بیائید اگر کسی را با کسی
 تفاوت حالی باشد با یکدیگر صفا کنید کردند ہم موثر نہا مد باز گفت نباید کہ بیگانہ در آمدہ باشد
 تفحص کردند نبود ترک سماع گرفتند و باست قہار شغول شدند و را شمار آن درویشی سید شریف
 برخواند باستماع آن اثر می پیدا آمد غریبہ دران مجلس بود کہ ہمدان مال جان بچی تسلیم کرد
 نقل از طوابع شہوس و حقیقت آنست کہ اقتضای انتخاب ازان کتاب حقیقت مآب
 کہ ہر بار معوج معوج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متغیر است جمیع مواضع
 در بیانہ و جزالت و حالت متشاکل و متشابہ واقع شدہ از اول کتاب کہ شیخ ہم ہست کند
 و کلمہ چند از آدمی باید و چندان معنی در شرح ابن مکرر گفتہ کہ وقت کاتب از انما لہ آن مرآت
 باری ہرچہ آید سبکو ہست +

قال قدس سرہ عرف اشارت است و اشارت نکشاید بود چون موجودی در نظر آید یا نشود
 خبر آید از بعد آن چون از وی فعلی که لایق او بود و دیده شود و در عرف گویند کہ او کرد و کس نگوی
 کرد و چنانکہ غلیل صلوات اللہ وسلامہ علیہ چون روی از نیرات بگردانید و تیرہ از کل ظاہر کردہ
 بر روی مانتشر کون روی دل محبوب بان آورد و جهت و جہی للذی نظر السموات والارض
 منیفان بعد تیرہ اجماعی ہے تیرہ تو لای و جهت ویرا گفتند الی سن توجه فقال الے ربی الای
 ہو یعنی یقین این اشارت اگرچہ از مقام تفرقہ بود و حدوث اضافات دلیل این سخن است
 اما در طلب مشار الیہ جمع شد و صفہ باز غلت شمع شد و در حال در سکوت آمدن ذاہب الی
 ربی سیند کہ اللہ بالخیر میفرمود و جملہ ذرات عالم کون را در سلوک چہ بدوست زیرا کہ جملہ طاب
 کمال خود اند و کمال جزو در عالم لایزال نبود بدین نسبت ہمہ را از صر عدم در ظهور آورد و در
 ہمہ بدان فور آورد و یکمی را سوال کردند و گفتند روسے ذرات عالم نجیب گفت بہشتی است
 از توحید الاسنا بہ **نظم** گر روی دلم بسوی او خواہد شد بہ حال دل خستہ انہم کو خواہد
 قصہ یکنم رشتہ اسید دلم بہ با او چو یکے شود و تو خواہد شد بہ فی حبیب خیال نصیب عینی
 واسمہ فی خایری مکنون ان تذکرۃ فکلی قلوب بہ وان تاملت فکلی عیون بہ ای برادر
 در عالم سلوک جمعیت محال است ان ذاہب ال ربی سیدین و دلیل این حدیث است
 اگر بدو جمع بود شہیدین چہرہ گفت و در حال وصول تفرقہ ضلال بود انا الحق و سبحانی
 سرانیمعنی است بعمری در مقامی کہ اباباید گفت ہو گفتن تفرقہ بود و ضلال در مقام کہ ہو
 باید گفت انا گفتن محال بود و سیر ذال اللہ بالخیر میفرمود کہ اگر گویندہ انا جزو در ان مقام ہو نیز
 گفتی بر سر آمدی چون بجای ہو انا گفت در سر آمد و از ہر چہ داشت بر آمد و اگر حسین بچار
 انا ہو گفتی و بر سر آمدی و از سر مایہ تو صید بر آمدی چون انا گفت بر سر آمد و ہزار ہزار مرتبہ
 بر سر آمدن قتلگہ فنا دیدہ بعمرے و اشارت شیر و مشار و اشارت باید تامل است ایہ و این
 و این در کثرت افتد و ثبات ثلثہ نصاری فریب شود و از مقام توحید دور کرد و الا اشار
 الیہ شرک و العبارة عنہ افک سرین سخن است **نظم** آنرا کہ بسوی تو اشارت شد
 در معنی عزت عبارت باشد بہ با ما یہ بسا از سر و توحید بہ بیچارہ ہمیشہ در ضارت باشد

ای برادر اشارت حسن محبوسات بود و اشارت و هم بوجومات بود و اشارت عقل معقولات
 بود و هودج عزت و کبریا محبوب بان بدین عوالم نسبت نداشت اشارت بد و فخر شرک
 دیگر چه اکود و هودج عزت و کبریا محبوب اگر قانی اشارت بکسی بکنی و اگر حاضری اشارت
 بیکسی بکنی فالق الخلق لایری ویرانا بعزت افتد که اشارت بد و حیر از غفلت دل نبود لالا که
 الاله بر سر دل که تجلی عالم غفلت بود و او را پروای پایا و است او نماند و چون دل از یاد داشت
 باز ماند بر آئینه زبان از یاد کرد و باز ماند درین مقام اشارت صدر بود و هوس البعد هم عن افتد کثرت
 ذکر افتد رخ کسی سرش نمیداند زبان و کش زبان و کش ای برادر تو خود را فراموش بکن
 و خاموش کن خود این سر اموشی یاد کردن بود و عجب و ذکر ربک اذانت نفسک روزی
 شب خود را فراموش کرد و لب بر لب نهاد و خاموش کرد و نمازش قبل است از وقت در گذشت
 چون بخود باز افتاد از در آن و رگزار افتاد و میگفت شعر نسبت الیوم من عشق صلا
 فلا ادری غذائے من شنائے و ذکر کسیدی اکل و شرابی و و بهان ایت شفا و مدائی
 بدانکه اسم هو یک حرفست و حرف و آواز شیاع نعمت متولد شده است پس این اسم مقدس
 ذلیل است بر وحدت سسمی و هیچ اسمی برین مناسب نیست عمری اسم اعظم بادشاه یگانہ یگانہ
 باشد تا موجب معافی نیمرانه شود چون دائره با حرف ستقیم اتقانی یافت صفات پیدا
 محبوب شد با و باندامی المحبوب المحب یا ذیالذین استوا چون دائره بحرف علت که در نظر صوح
 نیاید متصل شد و صفات پیدا رجب گشت بود و مؤثر المحب المحبوت پس ندائے حضرت اعلام
 او مر عاشقان کار افتاده را تا بدو شتابند با آمد و ندائے عاشقان بیا و داده مر حضرت عزت او را
 تا بویک عزت وصل او در یابند و آید و در عالم عشق و شوق چون از طس نین بود با منی بود و خود
 است و عظیم معتبر است نظم آنجا که ز عشق یاربونی باشد و لابد باشد که گفت کوئی باشد
 و رگ که ز شوق حبست و جونی باشد و بی شبهه ز هر دو مایه جونی باشد و بدان ای عزیز
 که اسم هر اشارتست موجود ازنی و هست لم یزل موصوف باوصاف کمال و مقدس از تقاضا
 و زوال موجودی که اولیت او را بتدار نباشد و هستی که دیومیت او را انتها نباشد و این ل
 اسم است که از سر اوقات حجب در عالم ظهور آورده است چنانکه در سورۃ قل هو الله احد ظاهر است

وہو اسم اعظم است و تجلی انوار او پراختر از اخف خواص حضرت جلالت ظاہر شود و چون این
اسم از اسماء اشارت بود از برای زیادت بیان اسم اللہ بران ضم کن و ہو اللہ شد تجلی
انوار اکسیت برار و اع خاص بود و چون انوار اکسیت قاهر انوار عقول بشری بود بر اسے
زیادت بیان اسم احد بران فہم کردند و تجلی انوار احدیت بر قلوب ارباب تحقیق بود و چون
انوار احدیت محرق انانیت بشریت بود برای زیادت بیان راسم فہم بران ضم کردند و تجلی
انوار احدیت بر شاخ اولیا بود و چون انوار احدیت مایہ رسوم انسانست و صفات کمیلہ و کم
یولہ و کم کلین کہ کفو احد بر اسے زیادت بیان بران فہم کردند و تجلی انوار این صفات مقدسہ
مراضاف خلق را در رقبہ عبودیت آورد و ہمہ را طایعاً و کار ہما بر در گاہ الوہیت اندر ہمہ را از تہا
نظر برداشت افتادہ دائرہ ہای ہودیدند ہمہ محیط ہر چہ از راہ عبارت در سایر اسماء حسنی بود
از راہ اشارت در آن دائرہ یافتند گفتند کہ این اسم اعظم اصل اسمی است چنانچہ فاتحہ
ام الکتاب است این اسم اعظم اسمی است بسرخن باز آیم اسم ہو دیا چہ نطبہ سبلال
ذوالجلال است و فاتحہ اوصاف کمالست ذاکر این اسم اگر چہ صاحب نظر باشد و او را
از اسرار خبر باشد علیحدہ سلطان ہونیت حضرت او دالہ و حیران شود و در فنا فی عشق سرگردان
شود و او را از خود شعور نماند و در صفات او غیب و حضور نماند اشارت او از او بد و بود و نظر
سرشن و ایما بد و بود لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ سیکہ از اکابر طریقت فرمود کلی از وہما
پدیدم چون بد و رسیدم او را یافتم در بحر سود عرق و بشہود ستغرق گفتم ما سبک قال ہو
گفتم من انت قال ہو گفتم من این جیت قال ہو گفتم الے این تریدت قال ہو گفتم گمراہ
از گفتن ہو حضرت ذوالجلال متعالست کہ مکاش لم یزل ولا یزالست فشقی شفقہ و حسرتیا
از وی اغرہب داشت و جانفش بہتقبال رویت بادشاہ حدیث خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وسلم
چون ساجد بحر نور شد از عالم خودی دور شد با انوار محبوب مستور شد چون تبارک عالم سواج
برسد آمد سلطان عزت بد و ناظر شد و او بخود مافرشد فریاد بر آورد اللہ اسم اعظم اجعل فی قلبی نور
و فی بصری نور و فی سمعی نور و فی فہمی نور و فی حتی نور و فی امانی نور و فی خلقی نور
و اجعلنی نور و فی نوری گفت ہمیت سرتا پیم قدای سرتا پاست یعنی در محمد باد و جبرائیل

این معنی یافته میشود و مقصود الرحمن بکشی و مارا سله مارا و خود نظر فرمای تا پیش از آنکه
 بر تو انوار جلال محرق شویم بر تو سحاب وجه کیم تو مشرب شویم پیش از آنکه بخورد با تو در
 حضور شویم با تراق صفی جمال تو نور شویم این معنی شود و اوراد را که را ذوقی سلیم باید تا جمال
 نماید ای عزیز چنانکه سیم اسم هو از کیفیت منزله است و از بدایت و نهایت مقدس است
 اسم هو از خالاج و بدایت و نهایت مقدس است و منزله کس بدایت او در نیاید و به نهایت
 او رسید و این صفت حضرت جلت است که اولیت او از بدایت منزله و آخرت او از نهایت
 مقدس است و دائره با سه هو چون وصل شود و از بی بدایتی و به نهایتی نجر است از بهوت
 حضرت جلت ای برادر با آنکه دائره های هو را بدایت و نهایت پدید نیست اما چون در نقش و
 نگاه کنی هر چیزی از اجزای دائره با صلایت بدایت دارد و همان جزو صلاحیت نهایت دارد
 پس کلی آن دائره بحکم صلاحیت متضمن اولیت باشد و متضمن آخرت باشد بدین نسبت هم اول
 باشد و هم آخر و بحقیقت اجتماع اولیت و آخرت در با سومی اندر تصور توان کرد بدین نسبت
 اسم هو عین سیمی باشد و این رمز بر هر کس پیدا نباشد نظم آن حلقه که اول است و آخر
 و آن نقطه که باطن است و ظاهر و خواهی که به بینی اسه نکوروی و در حلقه با نظر کنی است
 بسرخن باز آیم ای عزیز آنکه حرف هو استخراج از مطلق است و را با خلق مساس نیست پس گویند
 این حرف را باید که با عالم اسکان پیوستگی نبود سرمانه مبر شکستی تا در عالم وحدت باریاد
 و از مرادفات احدیت دیدار یابد ای عزیز در کلام عرب اسم کم از دو حرف نیامده است بدین
 نسبت فرد مطلق را در عالم مانای نیست چون ارباب بصیرت معنی احدیت در حرف با دیدند
 دل به آورده و گفتند که این حرف را معنی اوست بهیت حرفی که مراد ما از او باشد
 برادر نظر حرف تا او باشد و برین نسبت اسم و سیمی هر دو یکی باشد و بی شبهتی و شک باشد
 اسی برادر حرف با از میان جان متعاضد میشود و از مکاسن اسرار بجهان اظهار می آید و او
 را هیچ محله علوی و هیچ مکانی نزمی نمی باشد و لب و زبان را که وکیل در سلطان دل
 اندازد و در او ان گفت آگاه نمی شوند از برای آنکه تا مشکشفان اسرار احدیت و متبصران
 انوار احدیت را معلوم گردد که چون اسم از تبدیل و انتقال و تحویل بحال مقدس بود

و ہر آئینہ سیمی این اسم مقدس ممکن بیکان و از ترسمن بزبان مقدس بود و ذلک سر غریز
 اتی برادر ہو اسم اشارتست ہر آئینہ بذات مشارالہ باشد نہ بحال صفت او و این سر
 معنی است کہ واصلان گفتہ اند کہ عشق بر ذات واقع شود نہ بر صفات خصوصاً ذاتی کہ کمال
 او موقوف ما ہو زاید علی الذات نباشد و این معنی دقیق بہ نزد ارباب تحقیق دلیل است
 بر تقدم ذات بر صفات نہ تقدیمی کہ موجب مغائرہ بود بل مقدمی کہ ہشت وحدت بود سر التعمید
 اسقاط الاضافات پدید آید ای برادر اسم ہو انست کہ اسم ذاتست مطلق نہ معلوم و نہ مشتق
 ای برادر اسم مشتق از اشتراک غیر خالص نبود و انچہ از اشتراک غیر خالص نبود نیاز وحدت بد
 عالی نبود اسم معظم ہو یا اتفاق عشاق مشتق نیست و جز دلیل بر وحدت مطلق نیست نسبت
 اسم معظم ہو بود چون ہو او بود و ذلک رمز لطیف ای برادر مرد مطلق آن بود کہ اورا هیچ
 چیز صفت نتوان کرد زیرا کہ وصف چیز مقتضی تخیل بود میان ذات موصوف و صفت بدلیل
 استغناء موصوف از صفت و افتقار صفت بموصوف حاصل آنکہ اخبار از چیزی تعین ذات
 نتوان کرد بدین نسبت درین معنی تقدیر و کثرت بود و تقدیر موجب نفی وحدت بود چون غیر
 عزیز در دہن مقرر شود نتوان دانست کہ جملہ اسماء مشتقہ و اعلام قاصر اند از اخبار ذات بی کیف
 حضرت مقدس او و اسم معظم ہو غیر است از حقیقت ادیت فرو مطلق و مظهر است مرتبعت
 صمدیت الہ برحق را قال بعض المشایخ من عرق معنی اسم ہو نشی با سوار من الاسماء یعنی ہر کہ
 بر معنی فردیت با وقوف یا بد نظرش بر عالم وحدت افتد و از کثرت و اضافت پر میزد و د
 ذیل یکا کیے او نہد چون از یکی بیکے ناظر شود و الہ و میران گردد در ولہ و دیت حق وجود آون
 بود کہ در بحر شہود غرق گردد و بفرد مطلق مستغرق گردد و اورا درین مقام با بنیت از یکا پروا
 یا داشت اسمی مانند آئی برادر ہر کہ اورا شناسد ہر آئینہ بی چونی شناسد و بیچون اشارت
 محال بود و از بیچون عبارت ضلال بود و ذلک سر لا الہ الا اللہ من احب شیئا اکثر ذکر ان تا
 است اما در بدایت عشق چون قدم در کوی گفت و گوی باشد باز چون بعالم رفت در وی
 سد البہیم عن اللہ اکثر ہم ذکر اللہ جمال نماید سجادہ عاشق از در دل پیوستہ میگوش
 فطنتسم گر عاقلی حدیث تو کم کنی + راہ سر گفت و گو محکم کنی + پس سوختہ خند فرایم کنی +

برگفتہ باریے و ماتم کنی + عجب در منتہای کار الاهی ثناء علیک انت کما انیت علی نفسک
گفتن سر این معنی است آنی لا ستغفر الله کل یومہ مائتہ مرتہ نود و نہ بار برای نود و نہ نام کیا
برای استغفار و ذلک سرای برادر آرا کہ در مقام تحمید فصاحت نماید و در مقام توحید
و م چون زندہ الاهی ثناء علیک و لا اله الا الله احب مناجات الجیب با وجہ و لیکن لسان
العاشقین کامل +

شیخ جلال الدین سرریس قدس سرہ الغریر از اکمل مشایخ است
مناقب او از چند کتب معروف مرقوم شود

مشایخ حشمت نوشته اند معلوم توان کرد در فوائد الفوائد نقل از سلطان المشایخ میکند
جلال الدین بتریز مرید شیخ ابوسعید تبریزی بود بعد از وفات برد در دست شیخ
شہاب الدین سروروی افتاد و فرستاد کہ بیچ بندہ و مریدی را میسر نشود گویند کہ
شیخ شہاب الدین سروروی ہر سال بسفر حج رفتی بر شدہ بود و ضعیف توشہ کہ برای او
بر می داشتند چنان بر مزاج او بنودہ است شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کردہ بود کہ
دیگدانی و دیگی بر سر کردہ می برد و آتشی در آن کردہ چنانچہ سر او نشوز و تا چون شیخ طعام
طلبیدی طعام گرم پیش بردی و وی با خواجہ قطب الدین و شیخ بہاؤ الدین سودت شبت
ذکر او در کتب مشایخ حشمت بسیار است و بہر ان زمان خواجہ بدلی تشریف آورده بود شیخ
نجم الدین صفری شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او بر قبر مولانا برمان الدین یعنی است با او
تقازی پیدا کرد و او را بامری شنیع شتم ساخت و چنان انگشت کہ او را بجانب بنگالہ روان کردند
چون در بنگالہ رسید یک روز بر آبے نشستہ بود برخواست و تجدید وضو میکرد و حاضران
را گفت بیا بیجا برو شیخ الاسلام دہلی نماز کنم کہ او این ساعت نقل کرد و چنان بود کہ بربا
اورفتہ بود بعد از ان کہ نماز کرد روی سوی حاضران آورد و گفت اگر شیخ الاسلام دہلی
ما را از شہر بیرون کرد شیخ ما او را از جہان بیرون کرد و ہم در فوائد الفوائد نقل از سلطان
المشایخ میکند کہ فساد شیخ جلال الدین تبریزی قدس سرہ چون در دہلی آمد بعد از چند گاہ
روان شد میگفت کہ چون سن درین شہر آمدم نہ صرف بودم این ساعت فقرہ ۴۴ ہم پیش تر

چہ خواہد شد و ہم در آنجا نقل میکنند کہ اندر آنچہ شیخ جلال الدین تبریزی در بدائون رسید
روز می در واپسرخانہ نشستہ بود و مردی خیرات فروشی کوزہ خیرات بر سر کردہ پیش آن گذشت
و این خیرات فروش از جماعہ قطع الطريق بود کہ در مواسی بدائون می باشند چون نظر او بر روی
سبارک شیخ جلال الدین افتاد سہرادل لقیہ در رویہ او بکشت چون شیخ درو نیز بیدید گفت در
دین محمد صلوات اللہ علیہ وسلم اینچنین مردان ہم باشند بر فورایان آورد شیخ اورا علی نام کرد
چون او مسلمان شد در خانہ رقت و یک لکۃ قتیل در خدمتے آورد شیخ قبول کرد و فرمود کہ
این سیم را ہم تو نگاہدار آنجا کہ خواہم گفت بصرف رسانی فی الجملہ ازین سیم ہر کس بخشد
یکی را صد درم سہ فرمود و یکی را پنجاہ درم کے را کم و یکی را پیش و ہر کرا اندک فرمود
بہنج قتیل فرمودی اقل تصدق شیخ بہنج قتیل بودی تا چند گاہ بر آمدن آن سیم خرج شد
یکدم ماند ابن علی میگوید کہ در دل من گذشت کہ بر من یکدم پیش نمادہ است و اقل
تخشیش شیخ بہنج درم است گر کسی را چیزی خواہند فرمود من چہ خواہم کرد ہدیرین اندیشہ
بودم کہ سایہ پیاہ و سوال کرد شیخ مرا گفت یکدم اورا بدہ و ہدروی نقل است
کہ شیخ شہاب الدین سہروردی وقتی از سفر حج باز آمدہ بود اہل بغداد بخیرست او آمدند
ہر یکی خدمتی آورد و از نقد و جنس بسیار درین میان راہے بیاہ گرفتہ از چادر کندہ خود بآویختہ
و یکدم پیش آورد شیخ شہاب الدین آن یکدم بستر یا لای آن تحف و ہذا یا ہبہاد
آنگاہ از حاضران ہر کہ بود فرمود کہ شمار ہر چہ می باید از تحفہ و خدمتی ہر کسیرید ہر کی بزیخوا
نقدی و مرہ و کالای برے گرفتند شیخ جلال الدین تبریزی طیب امده فراہ حاضر بود
اورا اشارت کرد تو سہم چیزی برگیر شیخ جلال الدین برخواست ان یکدم کمان ال
آورده بود برگرفت شیخ شہاب الدین چون این بیدید گفت این ہم تو بروی چنین گویند
کہ شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بہاؤ الدین ذکر یا باہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتی
کہ بشہری کہ شیخ فرید الدین عطار از آنجا بود رسیدند شیخ بہاؤ الدین را روشن چنان بود
کہ چون بمنزل می رسید بعبادت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شہری برآمد شیخ عطار
را دید کہ نشستہ است محو الفوار کلمات اوشد بہچون بخوابگاہ باز آمد با شیخ بہاؤ الدین گفت

کہ امروز شاہ بادی را دیدم کہ از خود فرستم شیخ بہاؤ الدین فرمود کہ جمال یا کمال سیر یاد نگاردی
گفت کہ با وجود او از هیچ چیز یاد نہ یاد از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین شیخ بہاؤ الدین
مفارقت افتاد

ور فوائد الفوائد نقل می کند کہ شیخ جلال الدین تبریزی مکتوبی بہ شیخ بہاؤ الدین نوکر یا حجتہ
القدر علیہ فرستادہ است و در انجا نوشتہ من اصحاب افخاذا النساء لم یفلح ابد نوشتہ است
کہ ہر کہ دل بر صعب بندد حسیب نچہ عبد الدنیا در جوامع الکلم کہ از ملفوظات سید محمد گیسوداز
است می نویسد کہ شیخ فرید الدین قدس سرہ در کودکی بیشتر مشغول و متفرق بودی تا آنکہ
اورا مردم قاضی شہر دیوانہ می گفتند باری شیخ جلال الدین در ان منزل رسید بر سید ایدہ
در ویشی بہت گفتند کہ کودکی بہت دیوانہ مشکلی کہ در سبب رابع افتادہ می باشد شیخ جلال الدین
برای معین آواد و اناری بدست او داد او صایم بود آخر خلق قسمت کردند یکداندہ افتادہ ماند
وقت افطار ہم بدان داند روزہ بکشد آن روز ندید و ترقی بالا تر یافت با خود گفت کہ اگر ان
تمام انار بخورم چہ ندید ہا می بود و چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست این حکایت
کرد شیخ فرمود با ما فرید ہر چہ بود مہر ان یکداندہ بود براس تو داشتہ بودند و سیر الا اولیا
می نویسد کہ اثنائ آنکہ سیان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین متکابلہ میرفت شیخ فرید الدین
بغایت جامہ پارہ داشت ہر بار یاد میزد و شیخ بدین سیر بہن محل از پارہ می پوشید
شیخ جلال الدین دریافت فرمود کہ در ویشی در غبار تلم مشغول بود بہت سال از اردن
نداشت فوطہ داشت خاطر جمع دار تا چہ شود سلطان المشایخ سیفر فرمود کہ شیخ جلال الدین
ازین در ویش مراد نفس خود داشت قبر شیخ جلال الدین تبریزی در بنگالہ است
قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز

شیخ نظام الدین ابوالموید قدس سرہ از مشاہیر بزرگان ست
در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجہ قطب الدین قدس سرہ بود شیخ نظام الدین
نیز اورا دیدہ است میر حسن در فوائد الفوائد می نویسد کہ نبذہ عرضہ داشت کرد کہ شہاد
تذکیر او وقتی بودید فرمود کہ آری من در ان ایام کودک بودم درک معانی بہر او نبودہ است

روزی در تذکیر اور آدم اور ایدم بر در سجد تعلین در پامی داشت آنرا از پامی بکشید و بیت
گرفت و در سجد درآمد و دو کانه بگذار و من هیچ کس را در نماز بر نہیت او ندیده ام دو کانه با راحت
بگذار و بالامی میرفت مفری بود کہ اورا قاسم مفری گفتندی خوشخوان او آستے بخواند لعب از ان
شیخ نظام الدین ابوالموید آغاز کرد کہ بخط بابامی خود نوشته ویدہ ام ہنوز سخن دیگر نگفتہ
بود کہ این سخن در حاضران در گرفت ہمہ در گریہ شد آنگاہ این دو مصرع بگفت کہ بیت
بر عشق تو بر تو نظر خواہم کرد + جان در غم تو زیر و زبر خواہم کرد + این بگفت و لغز با
از خلق بر آمد بعد از ان دوست ہارمین دو مصرع بگفت آنگاہ گفت کہ ای مسلمانان دو مصرع دیگر
این ست یاد نمی آید حکتم این سخن بر طبق عجز گفت چنانکہ در ہمہ جمیع اثر کرد آنگاہ قاسم مفری
آین دو مصرع یاد داد بیت پرورد دلے بچاک در خواہم شد + بر عشق سری زگو بر خواہم کرد +
این رباعی تمام بگفت و قیہ خود اند شیخ نظام الدین ابوالموید الشمس العارفين گویند شیخ
جمال کولوی کہ مقبرہ او در کول است از اولاد او ست رحمتہ اللہ علیہم + +
شیخ برہان الدین محمود بن انا الخیر اسعد البلخی رحمتہ اللہ علیہ از اکابر علمائے وقت
سلطان غیاث الدین بلبن بیکلہ موصوف بود بو فور علم و دانش و وجد و سماع جامع بود دنیا
علوم شریعت و طریقت و بعالم شعر نیز سیلہ داشت و بعضی شعر ہا در ویشادہ نیز از وی نقل
می کنند چنانکہ این بیت بیت گرم گرم شاد رفت ز برہان عذاب + در بعل حکم شد وہ کہ
ہماند نیست + وی مشارق حدیث را پیش مصنف سند کردہ بود نقل است کہ وی بگفت
کہ من خورد بودم بقیاس شش سالہ ہمراہ پدر خود در راہی میرستم و آوارہ مولانا برہان الدین
مرغینانی صاحب ہدایہ در افتاد من پدر آنجا شوقیہم کرد صبح پدرم در کوچہ دیگر رفت و مردہ جا گذاشت چون
کو کہ مولانا برہان الدین مرغینانی نزدیک رسید من پیش شدم سلام کردم درین نظر کرد و
این سخن بگفت خدا مرا چنین مے گویند کہ این کودک در روزگار خویش علامتہ ہمد شود من این
سخن شنیدم و بیخان در رکاب او روان شدم باز مولانا برہان الدین مرغینانی فرمود کہ خدا
مرا چنین می گویند کہ این کودک چنان شود کہ بادشاہان بر در او آیند نقل است
کہ او بار ہا گفتی کہ خدا عز و جل مرا از هیچ کیرہ نخواہد پرسید زیرا کہ نکر دہ ام مگر از یک کیرہ از و

پرسیدند کبیرہ کد ام است گفت سماع چنگ است کہ چنگ را بسیار شنیده ایم و این ساعت اگر باشد ہم لشنوم قبر او جانب شرقی حوض شمس ہے کہ آنرا تختہ نور گویند بطریق ترک مردم اندیا خاک قبر او را با طفل بخوراند تا سبب عزیمت علم گردد از نیت قبر او و پایان شکستہ بود چند بار ویران کردند و باز از سر عمارت کردند رحمۃ اللہ علیہ

شیخ احمد نرواسی نے مرید قاضی حمید الدین ناگوری است مردے بزرگ ہونے شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکریا قدس سرہ کم کسی را پسندیدی در باب شیخ احمد نرواسی گفتہ است اگر مشغول احمد بسجند مایہ وہ ضوئی باشد شیخ نظام الدین اولیا فرمود در سماع کہ واقع شیخ قطب الدین بختیاراوشی قدس سرہ بود احمد نرواسی نے نیز در ان مجلس بود شیخ نصیر الدین محمود میگوید کہ شیخ احمد نرواسی گاہ گاہ اورا پرسد کار گاہ عالی پیدا شدہ کہ از خود غائب شدی و دست از کار برداشتی و جامہ خود یافتہ شدی روزی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سرہ اکیدین او آمدہ بود ملاقاتے شد بعد ازان وقت و داع قاضی حمید الدین گفت احمد تا چند درین کار خواہی بود این گفت و باز گشت ہمانا شیخ احمد برخواست کہ شیخ را محکم کند بچ شکستہ شدہ بود دست بربخ آمدہ دست بشکست شیخ احمد بزبان ہندی گفت این بیر یعنی قاضی حمید الدین دست سن بشکست بعد ازان شیخ احمد ترک کار گرفت و کلی بخدا مشغول گشت قبر او در بداون است رحمۃ اللہ علیہ

شیخ محمد ترک نارنولے اصل از ترکستان ہے و در انجا باریا رہند رسید و ز نارنول ساکن گشت گویند وی مرید خواجہ عثمان ہارونی است و ما انچہ در ملفوظات شایخ دیدہ ایم ذکر او نیافتہ ایم و عوام آن دیار اورا پیر ترک و ترکمان و ترک سلطان نیز گویند مقبرہ اولجا خواص و عوام آن دیار است چون از ترکستان ببارہند رسید در قصبہ نارنول حوض بود کہ مدفن او بر لب آن حوض است و آلان حوض سمار شدہ رختہ است و در آبادانی شدہ آمدہ وی در انجا سکونت کرد و مجرد بود و متوکل و مقصور و از توالد و تناسل و ہر یکس لڑ بہیت است نداد و مرید ساخت آوردہ اند کہ در اوایل اسلام کافران در نارنول قوت داشتند مسلمانان در شہر اندک و منہوان فرصت نگاہ سید شہنشاہ روز عمید بودہ و در نماز یکبارگی بر مسلمانان نچستہ

و شهید ساختند بسیاری از مسلمانان و زبان روز بسعادت شهادت رسیدند و شیخ محمد ترک نیز
 مدبران روز شهید شد اکثر شهیدان را بر لب آن حوض دفن کردند و بسکون مالوف خود مدفن یافتند
 شیخ ترک بیایم فی گویند روی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی
 است و الله اعلم و از احوال چیزه شغف فاشد است که نوشتن را شاید قبر او نزدیک بقلعه
 دلی است جانب فیروز آباد رحمة الله علیه رحمة واسعة و الله اعلم بالصواب
 شیخ شهاب رحمة الله علیه در بارون ابو قاضی محمد الدین ناگورس بود
 او را شاهی روشن ضمیر گفتندی در آنچه او را خرقه داد نجاست شیخ محمود مونیہ دوز فرستاد
 و گفت ما امر وز این کار کرده ایم که شاهی را خرقه دادیم ترا این معنی پسندیده می افتد شیخ محمود
 گفت هر چیز که شما کنید پسندیده باشد آورده اند که روزی یاران او در آفتاب ایستادند
 چنانکه عرق از ایشان چکیدن گرفت در آن حال خواجه شاهی فرمود که حجام را بخوانید گفتند
 چه خواهی کرد گفت آن قدر خونی که از یاران من برود بگویم که تا خون من نکشاید و در
 غیر المجالس تمام این قصه را نقل می کند میگویی وقتی یاران او را بیرون بردند و شیر و برنج
 بخشید چون طعام کشیدند شیخ در آن طعام نظر کرد و گفت درین طعام خیانت رفته است ما نخوریم
 خورد یاران حیران ماندند و گفتند بیان ما کس خیانت نموده است و نفر باز که ایشان شیر و برنج
 بخشید بودند پیش آمدند و گفتند شیر جوش بر آورده بود و گفت میر غیث ابوبدی بخود که در آن کمر
 بر زمین افتاد و گفتم بر زمین بریزد آن به با ما بخویم بفرورت خوردیم گفت پیش از آنکه طعام
 پیش یاران بکشند هر که نخورد خیانت کرده باشد عذر ایشان سموع نیفتاد ایشان شرمند
 شدند و هوای تابستان بود عرق از ایشان ریزان شد فرمود بخشیدم باید که بار دیگر این نوع
 نباشد بعد حجام را طلبید و گفت آن قدر عرق که از یاران من رفته است خون من بر زمین بریز
 شیخ نظام الدین فرمود که محبت بچنین که خون خود بر زمین فرمود و دعایت ادب آنچنانکه
 عذر ایشان سموع نداشت نقل است که وقتی شیخ نظام الدین ابوالموید را رحمة الله علیه
 رحمتی شد شیخ شاهی سوی تاب را طلبید و بگفت حتی به نبد و تا این رحمت من بصحت ببل شوق
 و خواجه شاهی عذر خواست که شما بزرگید انیمنی را از من می طلبید من مرد و بازاری شهم با من

ازین دادی چه گویند شیخ نظام الدین خدو خداست گفت البتہ تراد عامی باید کرد و بست
باید بست تاسن صحبت یایم گفت ہلا دو بار مرا بخوانید یکے را شرف لقب بود مردی صالح دوم
نیا طلی بود ہر دورا بطلبیدند خواجہ شاہی با ایشان گفت کہ شیخ نظام الدین مرا اینچنین
کارے فرمودہ است اکنون شما یاسن یا را بشید از سر شیخ تاسینہ من دانم اعضامی سفلی
از پینتہ تا یک پای یکے داند و تا یک پای دیگر دیگرے فی الجملہ ہرے مشغول شدند دست
شیخ نظام الدین ابوالموید بسبب بل شد شیخ بدر الدین موسی تاب رتہ العلیہ برادر شیخ شاہی
موتلا بست وی جویت شیخ شاہی پیش خواجہ قطب الدین رفت فرمود بیا شیخ بدر الدین صاحب
ولایت قبر او پس پشت نماز گاہ شمسی است کہ در بداون است رحمۃ اللہ علیہ خواجہ محمود
مومنہ دوز رحمۃ اللہ علیہ مرید قاضی حبیب الدین ناگوری است از صاحبان و محققان خواجہ
قطب الدین است ذکر او در ملفوظات خواجہ بسیار است مقبرہ او در جوار روضہ خواجہ است
بیرون دری کہ بجانب حوض شمسی راہ دارد ہر گرامہی ہش سنگی از روضہ او بردارد و در
گوشہ او بند چون حاجت بر آید بوزن آن سنگ شکر بخش کند رحمۃ اللہ علیہ مولانا میرزا الدین
عاجی رحمۃ اللہ تعالی و تقدس علیہ از ملفوظات مشایخ اینچہ دیدہ ایم هیچ جا ذکر او و ذکر پیر
از احوال او نیافتہ ایم و امیکن از بعضی بزرگان شنیدہ ایم کہ وی بزرگ بود تعلق بسلسلہ سہروردی
داشت مرید شیخ شاہاب الدین سہروردی است قدس سرہ دوازده حج گذار و آخر بدلی
آمد سلطان شمس الدین آتش نارا الدیر مانہ اورا صبر و ولایت خویش ساخت و اورا
بنو داد و سال قیظ مہمات این منصب بروجہ اتم نمود و نعتی برست و مضبوط ساخت و التماس
نمود کہ دیگر فقیر را معذور دارند و بخشند و سلطان شمس الدین التماس او را بیدول داشت
و از منصب صدارت او را خلاص کرد و رایام تشریف کہ ایام اکل و شرب و ایام ضیافت
خلق این دیار بمقام خواجہ قطب الدین جمع شوند و این اجتماع را ختم مولانا میرزا حاجی نام گذشت
و اللہ اعلم بالصواب شاہ خضر رح مشرب قلمداریہ داشت اصل او از ولایت ہمدان است
و کرامات و خوارق عادات بسیار از وی بوجودی آمد ہر چہ کہ رسم اتابیت و بیعت از وی
بطور نیادہ بود چون بہندستان تشریف آورد در ان زمان شیخ الاسلام خواجہ قطب الدین

نجفیا را قشی برصد رجیات بود توجہ انابت بخیرت او آورد و خواجہ کلامہ و خرقہ را ہم بمنزل او فرستاد
 و رخصت کرد بعد از ان اورا بجانب جوینور اتفاق سفر افتاد و چون در شہر تلوپور رسید شاہ قطب الدین
 او مرید شد شاہ خضر بعد از عطای خلافت شاہ قطب متوجہ روم شد و الان در ہمایون آباد
 سلسلہ برپاست سلسلہ اولیاد ریہ چشتیہ است رحمۃ اللہ علیہ شیخ بدر الدین غزنوی، حنفیہ خواجہ
 قطب الدین نجفیا را قشی است از اہل سماع بود مشائخ روزگار بر بزرگی او مستحرف بودند و تذکرہ
 سخن کرد داشت بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین گنج شکر در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی
 از غریبین اول بلا ہو را مد بعد از ان بدہلی رسید و مرید خواجہ شد در سیر الاولیاء نقل از سلطان المشائخ
 میکنند کہ شیخ بدر الدین غزنوی را با خضر ملاقات بود و قستی پدر او اورا گفت کہ اگر خضر را بمن بنما
 میکوبت بروزی در سجدی تذکیر میگفت شخصی در جای بلند دو مرتبہ از مردم نشسته بود شیخ بدر الدین
 بہ پدر اشارت کرد کہ خضر آنست پدر گفت بعد از تذکیر اورا دیام چون تذکیر تمام شد خضر از انجا
 کہ بود غائب شد سلطان المشائخ میفرماید کہ سن از شیخ بدر الدین شنیدم کہ میگفت قولہ قطب الدین
 قدس سرہ این دو بیت بسیار گفتی نظم سودا بتواند ز دل دیوانہ ناست بہ ہرچہ آن نہ
 حدیث است افسانہ ناست بہ بیگانہ کہ از تو گفت آن خویش نیست بہ خویشی کہ نہ گفت از تو
 بیگانہ ناست بہ ہم دی میفرماید کہ شیخ بدر الدین غزنوی در عمر بزرگ بود و سن شہادہ او
 گفتند شیخ پیر شدہ است چہ شکل بر قصد گفت شیخ نیز قصد عشق میر قصد ہر کہ عشق است او را
 رقص است و ہم دی میفرماید کہ شیخ بدر الدین از پیری جبین نہ توانستی چون سماع شنید
 چنان رقصیدی گوئی کو دک وہ سالہ میر قصد قبر او در بیابان قریب قبر خواجہ بیت قدس اللہ
 سر ہار رحمہ و اسحق خواجہ بیت قبری است بالاتر از قبر خواجہ قطب الدین در جانب شمال او را
 قبر خواجہ بیت گویند و گویند کہ دفن وی پیش از مقبرہ خواجہ بیت است و او ایل فتح دہلی و لیکن از
 احوال ایشان چیزی معلوم نشدہ است واللہ اعلم مولانا می صاحب الدین رحمۃ اللہ علیہ
 قاضی حمید الدین است و صاحب سجاوہ او در سیر الاولیاء نقل از سلطان المشائخ می
 مردی بود کہ اورا غریب می گفتند از بداون بدہلی آمدہ بود و بخت مولانا صاحب الدین بن
 قاضی حمید الدین ناگوری رحمۃ اللہ علیہا آمد تا خرقہ در خواہد ہر بن غیت جمعیت کرد و بہر خواہ

سلطان بعضی از درویشان آنجا حاضر شدند درین اثنا آن مرد که در طلب خرقه آمده بود چون حوض سلطان را دید گفت این سهل حوض است حوض شاعر که در بد او آن است نه ازین حوض است
 حکیم کبیر حاضر بود چون این را شنید بولای از صاحب الدین گفت که او را خرقه نهی که کذاب است
 شیخ فخر الدین بن خواجه حسین الدین بزرگ و کسب زراعت مشغول بود و بوضع ماندن که فریب
 اجماع است ایضا است و آنچه در موقوفات مشایخ چشتیه است که فرزندان خواجه را دیهی اجای
 بود و تا کم فراغت میکرد و خواجه بقریب آن در دلی تشریف آورد پسین شیخ فخر الدین است
 و می آید از بدست سال در معراجیات بود در قصبه سرو ارشاد زده کرده از اجماع وفات یافت
 نزدیک حوض مقببه سرو ارشدین اوست رحمه الله علیه و قدس الله سره اخیر شیخ فخر الحق
 و اعلیٰ و الدین قدس الله سره العزیز خلیفه خواجه بزرگ قطب الدین است و از خواجه بزرگ
 سعید الدین و الحق نیز نعمت یافته از ایمان اولیا و ارکان این شافست بغایت ریاضت و
 مجاهده و فقر و تجربه داشت در کشف و کرامت آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی همیشه در ستر
 و اخلاص میکوشید و خود را از چشم خلق می پوشید از شهری بشری میگشت و عاقبت در مقام
 اجودین که مردم وی درشت خوی و ظاهر پرست و منکر درویشان بودند آمد و گفت این محل
 بودن نیست آنجا سکونت نمود هرگز آنجا کسی از حال وی پرسید بیرون قصبه و دستان گیر
 بودند یک درخت بود انبوه زیر آن درخت با حق تمام مشغول بودی و بیشتر احوال در مسجد جمعه
 مشغول بودی آنجا او را فرزندان شدند فاقما میکشیدند و محنتها و شدت های دیدند عاقبت چون
 بران قوی داشت پوشیده ماند نقلت که وقتی جامه او بسیار پاره شده بود مردی پیرانه پیش
 او آورد و آنرا پوشید و در حال از تن بر کشید و شیخ نجیب الدین متوکل را داد و فرمود من ذوقی که
 در آن جامه داشتم درین جامه نیافتم نقلت که بیشتر افطار او بشربت بودی قدحی از شربت
 بیاوردندی و قدری مویز در آن کردندی از آن شربت مقدار نصف بلکه و ثلث بر حاضران
 صمت کردی و مقدار ثلث ماندی خود بکار بردی از بقیه آن هم کسی را که خواستی نصیب کردی
 بعد ماند پیش آوردندی و در آنجا از هر لون طعام بودی مردم مسجودند و خود نخوردی مگر باز
 بوقت افطار روز دیگر و در وقت استراحت گلی می که بران روزانه بنشستی بهمانرا بستمی خست

چنانکه آن کلیم تا پایان میرسد از شیخ نظام الدین اولیا قدس القدره نقلست که میفرمود
 که شیخ فرید الدین پیشتر نان زمبیل خوردی البته وقت افطار یک دو پر کالانان زمبیل پیش او
 بودی از شیخ نصیر الدین محمود قدس سره نقلست سالها بخدمت شیخ فرید الدین زمبیل گردانیده
 اند و شیخ نظام الدین بارها فرمود که در آن شب که دیباکل گیر در خانه شیخ سیر می خوردیم
 مار از رعید بودی و آن را یکان بودی یاری میزدی آورد و همه میخوردند اما چون وقت
 دیبا و گیر بودی زمبیل میگردانید بعد فرمود که در خدمت شیخ نظام الدین هم سالها زمبیل
 گردانیده اند بعد فرمود این چنین خورده اند آنگاه بجائی رسیده اند نقلست که وقتی برآ
 شیخ خادم یک دانگ رانک و ام کرد چون بوقت افطار طعام پیش برد بنور باطن در رفت
 و فرمود درین طعام بوی تصرف می آید روانباش که من این طعام بخورم نقلست که وقتی
 یکی از همها کو بخدمت او آمد و گفت ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گر سنگی معرض هلاک
 رسیده است شیخ سیر آورد و فرمود مسعود بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفلو
 رسی در پایی او بناید و بیرون افکنی نقلست که چون وی خواست که مجاہد پیش گیرد و دنیا
 بخدمت خواجه قطب الدین عرض کرد خواجه فرمود طی مکن وی طای کرد تا سه روز چیزی نخورد
 سوم روز وقت افطار شخصی حین نان پیش او آورد دانست که از غیب است بدان افطار
 کرد و در ده شیخ آنرا بر تافت و تمام بیرون انداخت این معنی بخیمت پیر عرضه کرد و فرمود
 بجز از سه روز از طعام غامی افطار کردی اما عنایت باری در باب تو کار گرشد که آن طعام
 در معده تو جای نیافت حالا بدو سه روز دیگر طاعت کن و آنچه از غیب برسد بدان افطار کن
 سه روز دیگر طی کرد چون وقت افطار شد هیچ طعامی پیدا نشد تا یک پاس شب گذشت
 ضعف غالب شد نفس از حرارت سوختن گرفت دست مبارک جانب زمین فراز کرد چند
 سنگریزه از زمین برداشت و در دهان انداخت آن سنگریزه در دهان او شکر گشت
 چون این حال معائنه کرد با خود گفت این معنی نباید که از مکر باشد از دهن بیرون انداخت
 باز همچنان مشغول حق گشت تا نیم شب گذشت ضعف غالب تر شد چند سنگریزه از زمین
 برداشت آن نیز شکر شد همچنین تا سه بار این کرامت معائنه کرد پس تحقیق دانست که

این معنی از حق است چون روز شد بخدست خواجه قطب الدین رفت فرمود که نیکو کردی که
 بدان افطار کردی که آن از غیب بود بروم چو شکر شیرین خواهی بود آخر از آن روز گنج شکر خوا
 اینچنین است در سیر الاولاد و در باب تسمیه او شکر گنج خیر این چیزی دیگر مشهور است میگویند
 سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از روی شکر طلبید سوداگر گفت که این نه شکر است
 این نمک است خواجه گفت نمک باشد سوداگر چون بار را بکشاد هم نمک برآمد پیش شیخ آمد
 و عذر خواهی نمود و عرض داشت کرد که دعا کنید که این نمک شکر گردد فرمود شکر گردد و خانان
 محبیرم خان که با وجود علم منصب جاه و جلال زیاده از هر چه توان تصور نمود بسبب
 طریقه درویشان و اعتقاد محبت ایشان وجود و تواضع و رعایت طریقه اعظیم لامر آمد و
 علی خلق الله اقصانی کامل و توفیقی شامل داشت و مصدق عایش سعید اومات شید بود مضمون
 این قصیده نظم کرده و گفته است ۵ کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بره آن که شکر نمک
 کند و از نمک شکر ایضا که کان نمک و گنج شکر و گنج شکر کان نمک کرد بدید در کان نمک
 کرد نظر گشت شکر شیرین ازین کراتی کس نشیند بعد از آن در چاه مسجد جامع که در مقام اچ
 است چاه سکاوش کشیده تا چهل روز هر شب در آن چاه او را بدرختی که بر آن چاه بود می آویختند
 و چون روز میشد بپوش می آوردند از شیخ نظام الدین اولیا نقل است که دانشمندی بود
 ضیا الدین نام در زیر مناره درس گفتی از وی شنیدم که وقتی بخدست شیخ فرید الدین فرستم
 و من غیر علم خلاف چیزی نمیدانستم در خاطر من گذشت که اگر شیخ مرا از علومی پرسد که من ندانم
 چه جواب گویم این اندیشه در دل من بود نگاه از من پرسید که تنقیح مناط چه باشد و تنقیح مناط
 مستانه السیت از مسابله علم خلاف من خوش شدم و در بیان آن شروع کردم و نفع
 و اقباتی که در آن معنی است برادر گفتم و غات او پنجم ماه محرم سنه اربع و ستین و شتایه و عمر
 شریفش بود و پنج سال نقل است که شب پنجم محرم رحمت بروی غالب شد نماز خفتن بجاعت
 بگذارد و بپوشش گشت و ساعتی شد که بعد از آن بهوش باز آمد پرسید که نماز خفتن گذارده ام
 گفتند آری گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود و دوم گرت نماز بگذارد و باز بهوش شد
 و این باز بهوشی بیشتر بود باز بهوش شد و پرسید که نماز خفتن گذارده ام گفتند دوباره گذارده اید

گفت یکبار دیگر بگذاریم که داند که چه شود سوم کرت هم بگذارد و بعد از آن فرمود یا قیوم
و جان تجی تسلیم کرد و بعضی از موقوفات گنج شکر که خلیفہ شیخ نظام الدین اولیاء ریافتہ اند مکتوب
میگرد فرمود چهار چیز از مفصل پیر طبقات سوال کردند همه یک جواب فرمودند من عقل الناس
تبارک الدنیا ومن اهل الناس الذی لا یفهم شیئ من اغنی الناس القناع ومن اقر الناس
تبارک القناعه فرمود ان الله یستحي من لعب ان یرفع الیه یدیه و یردھا خائضین فرمود اگر است
غیم نیست و اگر نیست غم نیست فرمود روزگار نامرادی شب معراج مرد است و فرمود کارگر غم
سبحن سر مردمان نباید گذشت فرمود شیخ الاسلام جمال الدین نور الدین قدس گفته است
الکلام منکر القلوب زن اول الکلام و آخره ان کان الله فیکلم و الا فاسکت فرمود چون فقیر
جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد فرمود آن نمازگراشی و روزه باز نمایند چنانچه باشی
فرمود جذیت من جذبات الحق خیر من عباده الثقلین فرمود قال علیه السلام طوبی لمن شغل
عینه عن غیوب الناس فرمود العونی یصفو به کل شیء و لا یبکده شیء فرمود او از تو تم بلوغ
درجه الکبار علیکم بعدم الاتقات الی انباء الملوک فرمود انفسهم دوشینہ شیم دل حزینم گرفتند
و اندیشه باز از تیمم گرفتند گفتیم به سرودید روم بردتو استکم بدو دید استینم گرفتند
نقاست که در پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علماء است گفتند فرستو
سبحان الله یکی سوخت و خاک تر شد و دیگری استوز در اختلاف است الالفه فی التابیر
و السلامه فی التسلیم فرمود العمار اشرف الناس و الفقراء اشرف فرمود الفقیرین
العلماء کالبدرین کواکب السمار فرمود اول الناس من تشغل بالاکل و اللباس نقاست
که مردی بخودت شیخ فرید الدین قدس سره عرضه داشت کرد بجانب سلطان نجیبات الدین
بلین سپارش نامه برای من در سلم آرید شیخ الاسلام نوشت رفعت قضیه الی الله ثم الیک
فان اعطیت شیئا فاعطی هو الله و انت المشکور وان لم تعط شیئا فالمانع هو الله و انت
المعذور شیخ نظام الحق والدین محمد بن ابونوی قدس الله سره العزیز خلیفہ شیخ فرید الحق والدین است
نام او محمد بن احمد بن علی البخاریست و لعب او سلطان اشانخ نظام الدین اولیاء است
وی از مجربان و مقربان درگاه اتمیست دیار هندوستان مملکت از آثار برکات او جواهر و جواهر علی

و جوادین او خواجہ عزت هر دو از بخارا آمدند مدتی در لاهور بوده بعد از ان در بد اوان
آنده سکونت ساختند و پدر او خواجہ احمد در صغیر سن او بمسرا رفت و هم در سواد و بانون
مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قبری بزرگ شد والدہ او اورا در کتب انداخت کلام
بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر که عمر شریفش قریب بدوازده سال بود کتاب
لغت میخواند مدتی که اورا ابو بکر قوال گفتندی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد
که من پیش شیخ بہاؤ الدین ذکر یا قدس سرہ سماع گفتم ام این قول میگفتم نقد لبت الموی
کیدی مصراع دوم یاد نہ آمد شیخ یاد دار بعدہ مناقب شیخ بہاؤ الدین گفتن گرفت کہ انجا
ذکر چنین و بعد چنین تا بزرگانی کہ آس میکنند ہم ذکر میگویند این و مانند این بسیار گفت بمعنی
در دل او نشست بعد از ان حکایت کرد کہ از آنجا در اجودہن آمد شای دیدم چنین چنان
بسماع این کلمات در دل او محبتی و اراتی پیدا شد کہ خود رفت از انگاہ باز حجم محبت
شیخ فرید الدین در زمین سینہ او نشست روز بہ روز تسبیح و ترتیب میبافت و در نشستن
و برخاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین میکرد بعد از ان بقصد تعلیم برہمی آمد و تحصیل
علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک کہ صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم
حدیث خواند و اورا طالب علمان نظام الدین نجات گفتندی بعد از ان بشوق ارادت
شیخ فرید الدین با جو دہن رفت و در آن زمان بیست سالہ بود شش سپارہ قرآن پیش
شیخ فرید الدین بخود کرد و شش باب از عوارث نیز سنجید و و تمہید ابو شکور سلمی و بعضی کتابها
دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلست کہ وی فرمود چون سعادت پایموس شیخ فرید الدین حاصل
کردم نخستین سخن در کہ از شیخ شنیدم این بود کہ خواندہ ای آتش فراقت دہا خراب کرد
سیلاب اشتیاق چہا خراب کردہ بعد از ان خواستم کہ شرح اشتیاق خدمت ایشان
باز نمایم و ہشت حضور شیخ غلبہ جا ہمین قول گفتم کہ اشتیاق پای بوس عظیم غالب بود و چون
اثر و بہشت در من مشاہدہ کرد فرمود لکل و اخل و بہشت ہمدین روز بخدمت شیخ بیت
کردم و عرضہ داشت کہ دم فرمان بیت ترک تعلیم کنم و باوراد و نوافل مشغول مشوم فرمود
با کسی را از تعلیم منع نکنیم ان ہم کن این ہم کن ما غالب کہ آید در ویش را قدری علم باید

بعدہ بالغمت خلافت شرف شد و بدلی آمد و تائید شیخ در صدر حیات بود سه بار بخیرت اوقت
 اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبوده چنانکہ شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجہ قطب الدین
 و خواجہ قطب الدین در وقت سفر خواجہ بزرگ معین الدین قدس التماس را ہم حاضر نبودند بعد از
 ورود بلی باشارت فیہی در غیابش پور کہ آلاں خانقاہ او در اجا است سکونت کرد و نقل است
 کہ وی میفرمود در آن گاہ کہ معز الدین کیقباد در آنجا شہر نو بنا کرد خلق ابرسن انبوه شد و
 آمد و شد ملوک و اہل و ساہل مردم بسیار شد با خود گفتیم کہ از اینجا ہم باید رفت درین اندیشہ
 بودم کہ ہمان روز نماز دیگر جوانی در آمد صاحب حسن لغایت خیف اول سخن کہ با سن گفت
 این بود ہمیت آن روز کہ شدی نیندہستی ہا نکشت نامی عالمی خواہی شد
 بعد از ان این سخن گفت کہ اول باری شہور نباید شد چون این کس شہور شد باید کہ
 چنان شود کہ فہرہ و ارقیاست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شہر مندہ نماز آن گاہ
 گفت چہ وقت و چہ حوصلہ باشد کہ خلق گوش گیرند و حق مشغول باشند حوصلہ آن شد
 کہ با وجود طلق مشغول حق باشد چون این سخن ہاتمام کرد قدری طعام پیش آورد و مخور
 سن ہمان زمان نیت کردم کہ ہمین جا خواہیم بود چون این بیت کردم قدری از ان
 بخورد و بہرقت بعد از ان اورا ندیدم چون نیت اقامت او درست شد حق تعالی اورا قبول
 تمام داد و فاضل و عام را بوی رجوع شد و ابواب فتوح بردی مفتوح گشت و عالمی از ہوا
 احسان و انعام او فوائد برگرفتند و او خود بر یافت و مجاہدہ می بود گویند کہ در آخر عمر کہ سن
 شریفش از ہشتاد تجاوز شدہ بود لغایت مجاہدہ پیش گرفته بود و صوم و دام داشتی و بہت
 افطار اندک چیز می چسبیدی و طعامی کہ وقت سحری بردند اکثر چنان بودی کہ بخوردی خادم
 عرضہ داشت کردی مخدوم وقت افطار طعام کمتر بخورد و اگر از طعام سحر اندک تناول کنند
 حال چہ شود ضعف قوت گیرد و درین محل بگریستی و گفتی کہ چندین سکینان و درویشان
 و رکنہاں ساجد و دوکان ہا گرسنہ وفاقہ زدہ افتادہ اند این طعام در طلق سن چگونہ فرورد
 ہچنان طعام از پیش بر رسید اشتد نقل است کہ دی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی ہمراہ بودم
 شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا تر چیز می گویم چون بدلی بردی در مجاہدہ باشی بکار بودن

بیس نیست روزه داشتن همی راهست و اعمال دیگر چون نماز و حج و غیره را هم وقتی دیگر بود
 سن از خدا خواسته ام که هر چه تواند از دنیا مالی بخوابی بیای به وقتی دیگر بود از برای تو قدر
 دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد را وقت دیگر در
 حجره سر برهنه کرده بشده مبارک متغیر شده سیکشت و این بیت سیکشت بیت خواهم
 که همیشه در وفای تو زیم * خاکی شوم و بزر بر پائی تو زیم * مقصود من خسته ز گونین توئی
 از بر تو میرم و بر پائی تو زیم * چون بیت تمام کرد سبزه نهاد چند کثرت مثل این دیدم
 در محبزه در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواب چه بخوابی سن چیزی دینی خواستم شیخ
 مرا بخشید بعد پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع میرم نقل است که وی شب تنها
 در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال
 افتادی تصور کردی که گزستی ملائحه است و از پس بیداری شب چهار مبارک او سرخ
 بودی گویند که میخسرو این بیت در وصف پیر بلی نظر خود گفته است بیت تو شبانه
 می خامی به بری که بودی اشب * که هنوز چشم سست اثر خماری دارد * که وی نبود
 مراد واقع کتابی و او اندر آن سطور بود تا توانی راحتی بدی میسران که دل مؤمن محل
 ظهور ربوبیت است و سیر بود که در بازار قیامت هیچ کلامی را آنچنان روح نخواهد بود که در دنیا
 و لهما نقل است که وقتی در قیلوله بود در ویشته آمد آنرا باز گردانید شیخ فریدالدین
 را در خواب دید که سیف را بد اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجب است این
 از کجا آمده است که چنین خسته دل باز کرد و چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بر آن شخص که
 آن در ویش را باز گردانیده بود و گفت شد که خدایت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب میکند
 بعد اگر از قیلوله بیدار شدی همین دو سخن پرسیدی یکی آنکه سایه برگشته است و دوم
 آنکه آینده آمده است نقل است که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند هر یک برسم
 تحفه چیزهای خردیند در آن میان سلی بود گفت این هدایا مختلف کجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم
 خواهد برداشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذی بچید چون بخدست او رسید
 هر کس چیزی پیش نهاد و آن تعلیم کاغذ پاره بچیده را نیز نهاد خادم آن هدایا برداشتن گرفت

خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سر به تشریف خاص
برای چشم ماست آن بتعلم ثابت شد شیخ او را بتشریف خاص مشرف گردانید و او را شکر
که اگر او را با نچوینا نه حاجت باشد ما را بگویی نقل است که شخصی از قصبه خود بقصد
زیارت اومی آمد در شمار راه گذراو بر قصبه بومندی افتاد و در آنجا شیخ بود که او را شیخ بنون
می گفتند بدیدن او رفت بر سید که کجا خواهی رفت گفت بخیرت شیخ نظام الدین گفت
شیخ نظام الدین را سلام برسانی و بگوئی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات میکنم چون بخیرت
شیخ رسید عرض کرد که در قصبه بومندی درویشی است سلام رسانیده است و این سخن گفته
شیخ منقص شد فرمود که او درویشی عزیز است ولیکن زبان بر خود ندارد و نقل است
که یک باری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخیرت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت
نوشت و یک فصل بدین مضمون بود که چون بیدگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین دنیا
هرگز حاجتی است از خدمت او برمی آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست ما داده است
ما را باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید بیدگی شیخ را عرض داریم تا بدانچه خیریت
مملکت و صلاح ما در آن باشد را اعلام فرمائید تا برین مقدمه فصلی چند درین باب
نوشته بخیرت فرستاده شده است آنچه در آن خیریت باشند زیر هر مدعی بنویسند تا ما آنرا
پرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان داد که از جمله پسران محبوب تر بود و
مرید شیخ بود و او بخیرت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد و مطالع
نفرمود و حاضران محاسن گفت که فائده بخوانیم بعد فرمود که درویشان را با کان باو شایان
چه کار من درویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعا گوئی باو شایان و مسلمانان مشغولم
اگر بسبب این معنی باو شاه بعد از آن چیزی مرا بگوید از اینجا هم بروم ارض الله و اسعته
چون این خبر سلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر
قبول فرمائید من بخیرت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غیب مشغولم
و دعا غیب اثرهاست سلطان علاء الدین باز بحسب ملاقات الحاج کرد شیخ فرمود و شما
که خانه این ضعیف دو در دارد اگر باو شاه از یک در در آید من از در دیگر بیرونم نقل است

کہ شخصی در مجلس او تقریر کرد کہ فسلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مزایر در میان
فرمود سن منع کرده ام کہ مزایر و محرمات در میان نباشد نیکو نکرده اند و رین باب بسیار
غلو کرده فرمود و سیفرمود شیخ اوصد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلی
خود پیچیدہ در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشائخ غایت تعلیم باشد چون شب درآمد
شیخ اوصد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قولان را طلبید و مقام سماع طلب کرد
و خود بگوشہ رفت و لطاعت و ذکر مشغول شد مگر دستور گوید عفو اللہ عنہ این حکایت
منافات دارد با آنچه در نفحات الانس آورده اند کہ اگر ذکر شیخ اوصد الدین نزد شیخ
شهاب الدین سیکردند سیفرمود نام آن مبتدع پیش من بزرید شیخ رکن الدین علاء الدین
می فرماید کہ این خبر صحیح است مگر اکثر اوقات مختلف باشد و اللہ اعلم نقل است
کہ وقتی شخصی رقعہ نوشت کہ خطا و لغایت مغشوش بود و بدست شیخ واد شیخ را در سطل العاد
درنگی واقع شد فرمود سولانا را این خط شماس مولانا را معذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بندہ طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زہی طبع ثقل است کہ وی پیش از
رعایت چیل روز طعام بخشد و در آخر وقت کہ از عالم میرفت میگفت کہ وقت نماز شدہ است
و سن نماز گذارده ام اگر سیگفتند کہ شما نماز گذارده اید سیفرمود کہ بار دیگر بگذاریم ہر نماز
مکرر میگذازد و سیفرمود میر ویم تیر ویم ویم و یا قبال خادم سیفرمود اگر چیزی در خانہ از پیچ بنظر
نگاہ دارد سر دار قیاس است عمدہ جواب حضرت عزت باشد خادم ہمہ را یاد مکر غلہ کہ چند روزہ
علوقہ درویشان بود فرمود این مردہ ریگ چہ نگاہ داشتہ این را نیز بدرکن و در خانہ جاروب
بدہ در مال انبار خانہ را کشاوند و ہانی جمع شدند و غارت کردند بعد از ان خادمان
عرض کردند کہ مال ماسکینان بعد مخدوم چہ خواہد فرمود کہ شما را در روضہ من چندان بر
کہ کفایت باشد گفتند میان ما قسمت حاصل کہ کند فرمود کہ از سر نصیب خود بر خیزد و فوات او
بعد طلوع آفتاب روز چار شنبہ شیر و ہم ماہ ربیع الآخر سنہ خمس و عشرين و ستائہ رحمۃ اللہ علیہ
علیہ فرمود رونہ رو بکمال دارد یعنی سالک تا در سلوک است امیدوار کمال است
بعد از ان فرمود کہ سالک است و واقف و راجع سالک نیست کہ اورا رود و واقف نیست

کہ اور اوقفہ افتد درین محل سوال کردند کہ سالک اوقفہ می باشد گفت آری ہر گاہ کہ سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچہ از ذوق طاعت نماز اورا وقفہ باشد اگر زود کار را دریابد و بمانت پیوندد سالک تواند بود و اگر عیاذ باللہ ہمہ را بماندیم آن باشد کہ راجع شود بعد از ان این را بر ہفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاسیل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشق حرکتی یا سکنتی در وجود بیاید کہ نپسندیدہ دوست او بود آن دوست ازو اعراض کند یعنی رومی بگرداند پس عاشق را واجب است کہ در حال بہتغفار مشغول شود و بمقدرت پیوندد ہر آئینہ دوست ازو راضی شود و اگر آن محب ہمہ را خطا سرار کند و عذر نخواہد آن اعراض بحجاب کند معشوق حجاب در میان آر د پس محب را واجب آید کہ بتوبہ گراید و اگر درین باب ہم تاخیر کند حجاب بتفاسیل کشد چہ شود آن دوست ازوی جدائی گزیند و اگر منورستغفر نشود سلب مزید شود مزیدی کہ اورا در او ذوق طاعت و غیر آن بودہ باشد پس اگر عذر آن نخواہد و بران لطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و رحتہ پیش از یدت داشت آن ہم بماند پس اگر انجا ہم در توبہ تقصیر رود بعد از ان تسلی شود یعنی دوست اورا بر جدائی دل بیاو آید پس اگر در انابت اہمال رود عداوت شود لغو ذبا اللہ منہا فرمود سماع علی الاطلاق و علی الاطلاق حرامیت از بزرگی پسندند کہ سماع حبیت فرستماع کیست صواتی است موزون پس باشد سماع فرامیر حرام است فرمود بعضی ریشیان پس بیعت کردہ باشند بران پسند نمی کنند تا بر پیرے دیگر میروند و بیعت و خرقہ او ہم می ستانند نزدیک من این چیزے نیست بیعت ہمانست کہ اول با کسی کردہ باشند اگر چہ آن پیریکہ از امام باشد و از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور حلاج چیست فرمود کہ عی مرد دوست او مرید خیر نساج پور ترک او گرفت بر شیخ حبید آمد و درخواست بیعت کرد حبید فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت ندہم اورا رد کرد حبید مقتدار وقت بود و او را رد نہ شد محرر مפור عفا اللہ عنہ گوید کہ در باب منصور حلاج اخبار مختلف آمدہ و اللہ اعلم بالحقیقہ الحال ولیکن از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر عفا اللہ عنہ مرویت کہ فرمود

کان ولیا - قهر بآئین الله عز و جل قزالت قریاه و لم یکن فی غمده من یافذ بیده و لو کنت لی غمده
 الماخذت بیده و انما اعلم فی بود نظم کرم گرچه ایزد و هدایت دین * بنده را
 اجتهاد باید کرد * نامه کان بخشخواهی خواند * هم از نیجا سواد باید کرد * فرمود
 اگر مرشیخ را گوید که من مرید توام شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید من
 و مرید گوید من مرید تویم مرید بشمارد که ارادت فعل مرید است نه فعل شیخ فرمود قفل دست
 الکلیه با است همه کامیاب است باید اگر از یک نگاشاید شاید که کلیه دیگر گشاده شود فرمود
 صبح صادق صافان صبح است و صبح عاشقان شام و احیار مابین الشائین مشایخ از اجنا
 فرموده است که جامه که صحبت شیخ یافته باشد بغیر نتوان داد و اگر نشویند غسانیت
 و بهتر آنست که نشویند و سیفر شود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کند که برابر نکسیر
 در کور نه بند روا باشد و یا وصیت کند که بفرزندانی که صالح باشند بدیشان بدیند و
 در سیر الاولیای می نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در کور فرود آوردند
 فرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فرار کردند و مصلای شیخ را
 در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی ازین
 طایفه را در میان مردان بایستاند و ایشان گویند که ما دزدی نکرده ایم جواب آید
 که جامه مردان پوشیدند و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز سیفر
 چندین خسران که این ضعیف داده است ازین میان چهار کس را خرقه ارادت داده
 دیگر همه خسران بزرگ است فرمود در کتب سلوک مذکور است که سلوک را صد مرتبه نهاده
 سفتد هم مرتبه کشف و کرامت است اگر سالک هم درین بماند ببقا در سه دیگر کی رسد
 پس نظر مقتضی بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی که خواجہ سن مرا خلافت داد گفت
 حق تعالی ترا علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود وی شایان
 خلافت مشایخ باشد و از وی این کاریکو آید رحمة الله علیه و علیهم السلام جمیع شیخ نجیب الدین
 متوکل قدس سره العزیز بر آورد و خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است قدس الله روحهما
 سخت معالیه داشت و بغایت متوکل بود مدت هفتاد سال در شهر بود و شیخ چیز نقاب و در سلطنت

با وجود عیال و سرزدان و عیش و خوشی کردی تا بحدی کہ نداشتی کہ امروز کدام روز است
 و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است آورده اند کہ روز عید درویشان در خانہ
 اوجہ آمدند و آنرا هیچ چیز نداشت بالای بام رفت بحق مشغول شد بادل خود بگفت کہ انجین و زعمید بگذر
 و در خلق سرزدان من طعاسے نزد و مسافران نیایند مچنین نامراد و بازگردند بحدی
 سیان می بیند کہ پیر مردی بالاء بام می آمد و این بیت میخواند بیت بادل گفتم و لا خضر
 را بینی + دل گفت اگر مرا نماید بنیم + و آن مرد مادہ طعام پیش آورد و گفت کوس تو کل
 تو بر عرش میان ملاء اعلا میزنند و تو بخت این معنی ملتفت گشتہ گفت کہ حق می داند کہ بسبب
 ملتفت نگشتہ بسبب باران التفاتی روی نمود غالباً آن مرد خوابہ خضر بود شیخ نظام الدین
 اولیا سیفر ماید کہ پیش از آنکہ سن بخت شیخ فرید الدین پیوند کنم روزی در مجلس شیخ نجیب الدین
 بودم برخاستم و گفتم کیبار سورہ فاتحہ و اخلاص بخوانید تبیت آنکہ من قاضی شوم و شیخ
 نجیب الدین انخاض کرد من دہستم کہ بسمع مبارک او نرسیدہ است باز گفتم کیبار سورہ
 فاتحہ و اخلاص بخوانید تبیت آنکہ من قاضی جائی شوم درین کرت تبسم کرد و فرمود کہ
 تو قاضی شعر چیز دیگر شو منقول است کہ شیخ نجیب الدین روزے بخرمت
 شیخ فرید الدین عرض کرد کہ مردمان چنین میگویند کہ شما در مناجات یارب می گویند
 جواب می شنوید کہ لبیک عبیدی فرمودید و بعدہ فرمود الارحاف مقارنہ الکلون باز
 بچنین میگویند کہ فقر بر شما آید فرمود خبر باد بعدہ فرمود کہ چنین می گویند
 کہ در خدمت شما ابدال می آیند درین باب چیزی نفرمود و فرمود کہ تو ہم از جمله ابدال
 روزی فقیری بر و آمد و پرسید نجیب الدین متوکل توئی گفت آری منم نجیب الدین
 ستاکل قبر او در راه مقام خوابہ قطب الدین مقابل بھی مندرل کہ از عمارات سلطان محمد
 عادل است و خانہ ایشان و خانہ شیخ المشایخ شیخ نظام الدین قدس سرہا ہمین جا
 بود رحمۃ اللہ تعالی علیہ و علیہم اجمعین سید جلال الدین بخاری کہ اورا سید
 جلال سرخ ترک گویند مرید شیخ الاسلام بہاؤ الدین است وی سید جلال ملقب
 بحدوم جہا نیانست از بخاریہ بہر تشریف آورد و دران شہر نیت اقامت کرد

سید بدرالدین بہاری کہ از اکابر و اعیان آنجا بود وصلت کرد گویند کہ در خواب از جانب
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بشتر شد نیز زوج صغیرہ سید بدرالدین نیز باین دولت
نشارت یافتہ بلکہ گوشہ خود را بوی عقد ترویج بست برادران سید بدرالدین با وی بدشدند
پس بپیارچہ تشریف آورد سید بلال الدین را اولاد صغیری سید بدرالدین با وی بدشدند
و معنوی ہم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او ہم در اچہ است رحمۃ اللہ تعالیٰ
علیہ شاہ گرویز قدس سرہ العزیز از سادات کرویز است و از آنجا در ملتان تشریف آورده
و توطن نموده و روضہ او نیز در آنجا است مشہور و معروف نقل است کہ وی از قبر
دست بیعت بر میان داد و آلاں در قبر او رہی کہ از آنجا دست می بر آورد گذارشتہ اند و
قدما مشایخ ملتانست معاصر شیخ الاسلام شیخ بہاؤ الدین ذکر یا است رحمۃ اللہ علیہما
شیخ صدر الدین عارف بن شیخ الاسلام بہاؤ الدین ذکر یا قدس اللہ سرہ العزیز
بعد از پدر بر سندان ارشاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیا در سلک ارادت او منسلک
گشتند میر خسینی سادات در آنجہ مشہور است مرید او است و در کنز الرموز مدح او و مدح
والد بزرگوار او و مدح شیخ شہاب الدین سرور وی قدس اللہ سرہا کرده است و در
مدح او می سیگوید نظم آن بلند آوازہ عالم پناہ و سرور وین افتخار صدر گاہ و
صدر و دین و دولت آن مقبول حق و نہ فلک از خوان جوش یک طبق و آب صیوان
قطرہ بحر دلش و چون خضر علم لدنی حاصلش و معتبر چون قول او افعال او ہم بیان
او گواہ حال او و مقتدای دین قبول خاص و عام و دولتش کفایت تو فی خیر الانام و ملک
سعنی مبلہ در فرمان او ہم بکسب و ہم بمیراثان او و در مدح شیخ بہاؤ الدین سیگوید
سن کہ رواج نیک و بد بر تافتیم و این سعادت از قبولش یافتیم و کنوز الفوائد
از ملفوظات شیخ صدر الدین است کہ یکی از مریدان او کہ خواجہ ضیاء الدین نام دارد
جمع کرده است در آنجا می نویسد سن و صایا شیخ صدر الدین الی بعض المرید بہ در کلام
قدسی حکایت عن اللہ تعالیٰ رسول علیہ السلام سیفر ما ید لا آلاہ الا اللہ یعنی فمن وصل
آمن من عذابہ یعنی کل آلاہ الا اللہ حصن من است ہر کہ در آید در حصن من امن گردد از عذاب

سن حصن حصار است و حصار آنست که کرد برگردد و گیر و فاما گاه گاه دارد و گاه ندارد
 و همچنین آنست که کرد گیر و نگا دارد و در آمدن درین حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن
 و حقیقت ظاهر آنکه خوف در جایجز از خدای زائل گرداند اگر همه عالم خضم شوند یا دوست بغیر
 حکم او هیچ نفع و ضرر و غیر و شتر نتواند رسانند قوله تعالی لا اله الا الله یسک الله لیسک الله
 کاشف له الامور دان یردک بخیر فلا راد لفقده باطن آنکه تحقیق گردد که هر چه پیش
 از مرگ بزند گانی درین سراسی فانی رسد جاودانی نیست و رقم قلم عدم برورفته
 قوله تعالی کل من علیها فان ثباتی ندارد و هستی و نیستی آن التفاتی نماید در باطن آن
 در آمده باشد حقیقت آنست که از روی بهشت و خوف و دوزخ در دل نیار و جزئی قوا گیر
 فی مقصد صدق غنم لیک مقصد چون آنجا رسد بهشت خود در تبع او گردد و دوزخ از وی گریزان
 باشد و نیز می نویسد قال الشیخ الانام العارف صدر الحق والدین رضی الله عنه فی بعض
 وصایا بعض المریدین اول قدم در متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان
 آوردن است بدایچه او ایمان آورد و ثابت بودن بران و آن ممکن نگردد الا بدانکه بنده
 بدل اعتقاد کند بی شک و بی شبهه و بر زبان قسار آرد بطوع و رغبت با محبت و معرفت
 که خداوند مایل و علائقی است در ذات و یگانه است در صفات خود موصوف است
 همیشه بصفت کما ان قدیم است با جلگی اسماء و صفات و افعال و مشغول است از ادراک
 او نام و انعام مقدس است از وسوسات حدوث و عوارض اسما همه عالم آفریده است
 چون و چگونه بر ذات و صفات او درست نیست از هیچ و بدینچه پذیر نماند و هیچ چیز هیچ و چه
 بدو نماند پیغمبران صلوات الله علیهم فرستاده او نیند و محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فاضل بین جمله پیغمبران است آنچه او فرموده است راست و درست است و دران هیچ
 تفاوت نیست خواه عقل کیفیت آن را دریابد خواه در نیاید اما آنچه در نیاید تسلیم باید کرد تا
 درستی اعتقاد حاصل آید بدینچه رسول علیه اسلام خواست و دانست و بکیفیت مشغول گشت
 و اگر بر تاویل موافق آیات و اخبار محکم عمل افتد روا باشد و علامت محبت ایمان و در دل آنکه
 اگر نگوئی کند نشاء شود و اگر بدی کند بدش آید و علامت است ایمان یقین با آنکه خدا و رسول

دوست تر باشند نیز داور خیر ایشان از روی ذوق و حال نه از روی عسل و المیان و
قال قدس سره فی وصایایه لبعض المیزان هیچ نفسی بی ذکر بر نیار که بزرگان گفتند
هر که از نفسی به نفسی شود بی ذکر حال خود ضائع کرده باشد و از دوسوسه و حدیث در ذکر
گیرد و چون بدین صفت مدام ذکر باشد و دوسوسه و حدیث بنور ذکر سوخته گردد و نور ذکر
در دل فروید و حقیقت دل ظاهر گردد و ذکر باشد شایسته ذکر بود و دل بنور یقین منور گردد
و امنیت مقصود طالبان و مقصد سالکان مصراهم این کار نیست کمون هر که اراده
و ایضاً فی وصایایه قدس سره قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا ذکر الله ذکر التشییر
اذا اراد الله تعالی لعبده خیراً و کینه عبداً و وفقه کلام ذکر باللسان مع موافق
القلب و رفاه عن ذکر اللسان الی ذکر القلب حتی لو سکت اللسان لا میسکت القلب
و هو الذکر الکثیر و لا یوصل العبد لذلک البعد البتہ من المتناقض الخفی المشار الیه بقوله
علیه السلام اکثر منافق استی قرامها اراد به نفاق الوقوف مع غیر الله تعالی و تعلق بالان
سواء فاذا وفق العبد لتجربہ انظار عما لا یجیل ثم عمالاً بحمد و اکرم بتفرد الباطن بجملیه
عن الخاطر الیردیه و لا خلاف المذمومۃ یوشک ان یجلی نور الذکر فی باطنه فبقطع عنه
الوسوس الشیطانیة و الهواجس النفسانیة و تجوهر نور الذکر فی باطنه حتی یکون ذکره تجلی شایسته
المذکور و بذهبی الرتبة العظمی و المنحة الکبری التي تمنح الیها اعناق ارباب معانی اللهم من او
لا یدری و الا بصار من الاعم و البعد الموفق و السعین و الله اعلم بالصواب آمین شیخ کریم
ابو الفتح بن شیخ صدر الدین شیخ الاسلام بها و الدین ذکره یا قدس الله اسماءهم
صاحب سجاده راستین شیخ بها و الدین است و رفقاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان
تصنیف کرده است ذکر او بسیار میکند و در مجمع الاخبار و اخبار الاخیار مینویسد من لم یوظف فی بعض
رسایله لبعض المریدین مقرر آن عزیز یاد که مجموع آدمی عبارتست از دو چیز صوت و صفت
و حکم در صفت راست نه صورت را ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم
اما کما هو حکم صفت بر سبیل تحقیق و رد و از آخرت صورت نه بندد و چه آنجا حقایق اشیا ظاهر گردد
و این صورت متلاشی شود و هر کس را در صورتی که ملایم صفت او باشد جشتر کنند و سپاس

باجماع عور را بخندان طاقت در صورت سبکی برانگیزند مثلاً کشتن القلب و پچنین صاحب طبع
 و اقتدای خوشنشن را در صورت گرگی بنیاد صاحب کبر در صورت پلنگی و صاحب بخل و حسد
 در صورت خوکى نمکشنافنا عمک عطارک نمبرک الیوم حدید این باشد و تا آنگاه که مردم از این صفات
 بنمید تزکیه نیاید بنور او در عدا و باجم و سباع است اولیک کالانعام بل هم اضل و تزکیه
 نفس حاصل نشود و مگر با لجا و استعانت و حضرت غوث و ما بری نفسی ان النفس الاماره بالسوء و الا
 هم فی ان فی حقویم فضل و رحمت او دستگیری و ناکند تزکیه حاصل نشود و ولو لا فضل الله علیکم و رحمته
 باز کی شکم بعد از علامت ظهور این فضل و رحمت آنست که او را بعبوب نفس خود بنیاد کند و برکت
 از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی است بر در و نه او بتابد تا همه دنیا
 و بزرگیها آن در نظر او خاک بود و اهل انرا در دل و سینه ناید چون این حالت بر در و نه قبولی گردد
 او را متابعت کامل بخیر حاصل میشود و بعد فرمود مولانا ظہیر الدین از علوم قائله مانی
 اما از علوم عالی عالی است و شیخ رکن الدین در زمان سلطان قطب الدین بن علا الدین
 بدلی تشریف آورده بود شیخ نظام الدین قدس سره در آن زمان پرسندار شاه و تبریز
 باداشت برای استقبال او از مقام خود تا حوض خاص علائمی که در قنات شهر دبل
 واقع است رفت چون مجلس سلطان قطب الدین را بحضور تشریف خود مشرف ساخت
 پرسید که کدام کس از اهل شهر شما را اول استقبال کرد فرمود کسی که بهترین اهل شهر است
 و سلطان قطب الدین را با شیخ نظام الدین نقازی در میان بود بعضی گویند که مقصود او
 از طلبیدن شیخ رکن الدین خرم و کسر شیخ نظام الدین بود و شیخ رکن الدین باین کلمه
 رفع توهم او کرد و او را ازین توقع نا امید ساخت و سریر الاولیا مذکور است که بعد از ان ملاقات
 میان این دو بزرگوار در مسجد جامع واقع شد اول شیخ نظام الدین از جامعی که بر لے
 ناز معین داشت برخاست و پیش شیخ رکن الدین رفت بعد از ساعتی شیخ رکن الدین
 بجای شیخ نظام الدین آمد و صحبت داشت یک روز دیگر شیخ نظام الدین در مقبره خود
 که در آن زمان عمارت می کردند تشریف داشت تا گاه آواز آمدن شیخ رکن الدین برخواست
 شیخ نظام الدین طعام فرمود و مجلس ساخت غالباً در پای شیخ رکن الدین ضعیف بود

هم بر پا یکی که بر و سوار آمده بودند شسته مانند شیخ نظام الدین و مردم دیگر در پیش پا یکی
 او نشسته چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسمعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد
 اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر از آن است که از انقباس شریف ایشان نفی برد
 شود بنده را حرفی بخاطر میرسد که حکمت و حجت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدین
 چه باشد شیخ رکن الدین فرمودند که غالباً حکمت آن باشد که بعضی از کمالات و درجاتی
 که بخیاب رسالت تقدیر کرده بودند ظهور آن در عالم فعل موقوف داشتند صحبت صحابه
 صغیر شیخ نظام الدین فرمود که بخاطر فقیر منین می رسد که حکمت آن بود که بعضی از فقر
 بدین که وصول ایشان بسعادت صحبت آنحضرت متعذر بود باین نعمت مشرف شوند
 میگویند که مقصود این بزرگواران از آنچه فرمودند تواضع بود بیکدیگر که رکن الدین آن بود که آمدن در نجای بحر تکمال و استغفار
 است و غرض شیخ نظام الدین آنکه برای تکمیل و افاده است ایحسان است در سیر الاواراد
 میربط بر محمد و جسد الله عفی الله عنه گوید که شک نیست که کمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم که موقوف
 بر صحبت اصحاب صغیر بود همان ارشاد و تکمیل است که موجب سواد دعوت و نیل درجته
 نه کمال ذاتی فاشاپس قال هر دو سخن یکی باشد و الله اعلم بعدد طعام در میان آمد
 بعد فراغ طعام اقبال خادم چند پارچه قماش اعلی و صد دینار زر سرخ در جابته باریک
 که عکس دینار بایرون می افکند پیچیده در زیر قدم شیخ نهاد شیخ رکن الدین فرمود
 استر و مهاب شیخ نظام الدین در جواب فرمود و ذهابک و من مهابک یعنی در سبب
 ستر مذہب و قباب حال درویش است تا از نظر عوام ستور باشد شیخ رکن الدین
 در گرفتن آن عذر کرد شیخ نظام الدین آنرا بشیخ عماد سپرد و یکبار دیگر شیخ رکن الدین
 در مرض صحبت عیادت شیخ نظام الدین آمد فرمود که عشره ذی الحجه است هر کس صحبت
 دریافت سعادت حج سعی کند من سعی کردم تا سعادت زیارت شیخ المشایخ را دریابم
 بعد از آن شیخ نظام الدین رحلت فرمود و نماز جنازه را شیخ رکن الدین حاضر شد گفت
 ظاهر حکمت آنکه ما را سه سال در دہلی داشتند حصول این نعمت بود و در ادنی مدت جمیع
 بوطن اصلی فرمود و فریر الحباس نقل از شیخ نصیر الدین محمود می کنند که فرمود در آنچه

شیخ الاسلام رکن الحق والدین از ملتان در دہلی آمد قلندر ان وجو العیان رسیدند قلندر
گفتند شیخ ما را شربت بده شیخ ایشان را چیزی فرمود وجو العیان برخواستند کہ شیخ ما را خج
برہ ایشان را چیزی دہانید بعدہ گفت آنکہ سر قوم است اورا سہ چیزے باید اول مال می با
تا این طایفہ ہرچہ طلبند تواند داد قلندر ان این زمان شربت طلبیدند اگر بر درویش
چیزی نباشد از کجا دہد ایشان بدگویان بیرون روند یعقوب قیامت گرفتار شوند و
علی می باید تا چون صحبت علما افتادہ باشد با ایشان از علم ایشان بگوید رسوم حال
می باید تا بادرویشان از مال چند رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ شیخ صلاح الدین درویش
قدس سرہ الغریز مرید خلیفہ شیخ صدر الدین عارف است بزرگ بود و عالی مرتبہ
باشیخ نصیر الدین معاصر و ہم سایہ بود انچہ از جانب سلطان محمد بن تغلق شاہ بہ مشایخ ازین
او تکلیف میر رسید شیخ نصیر الدین آن ہمہ را وصیت شایخ خود تحمل میکرد و بر می داشت
بخلاف شیخ صلاح الدین کہ با سلطان مذکور سخت پیش می آمد و وی از ملتان بدہلی آمد
و ہمین ستوطن شد و وفات یافت مقبرہ او نزدیک مقبرہ شیخ نصیر الدین محمود است
و وفات از بیت دوم شہر صفر است و سنا جاتی بہت در مردم کہ آئینہ نابات
شیخ صلاح گویند و در انجائی نوید الہی بحرست آن وقت و ساعت کہ صلاح درویش را
فیل سفید خواندی الہی بحرست آنوقت و ساعت کہ صلاح درویش را در زیر وخت
بر در مقام امر و اہم اللہ تعالیٰ بفرکب اسلام گفتی و امثال این کلمات دیگر نیز
نقل است کہ جوانی بر اسب سوار میرفت و آن اسب بسیار خوش شکل و خوش رفتار
بود ناگاہ آن جوان بروی تازیانہ زد کہ آن خنم بر سرین اسب نقش گرفت شیخ بران
جوان غضب کرد و وی از اسب نیفتاد و چون نگاہ کردند زخم او تازیانہ بر اندام شیخ
صلاح الدین قدس سرہ نقش بستہ بود رحمۃ اللہ علیہ و اللہ اعلم مولانا می بدالدین
اسحاق بن اسحاق الدہلوی قدس سرہ خادم و خلیفہ و ملا شیخ فرید الدین است
قدس سرہما از شایخ زمان خود بود و در زہد و ورع و فقیر و مشق سبے نظیر بود در اوائلی
حال در دہلی تحصیل علم میکرد و طالب علمان بخوش طبعی و حدت دین ممتاز بود و بعد

و در هر یکی تحصیل علم تمام کرد و آنچه طالب علمان و دانشمندان شهر میخواستند بخواند متوجه بخارا
 شد چون باجو دهن رسید آوازه کمالات شیخ فریدالدین را شنیده مشتاق خدمت او شد
 باری داشت او را بر آن آورد که ملازمت حضرت شیخ نماید چون ملازمت او مشرف شد جمیع
 فضائل را که کسب کرده بود در حبیب کمالات او گم کرد و عاشق جمال و کمال او شد شیخ او را چون
 قابل دیدن خادمی و دامادی خود مخصوص گردانید و تربیت کرد و خرقه خلافت بخشید بوی که وی
 اکثر احوال در گریه بودی و چشمش در شستی روزی این بیت میخواند بیت پیش صلابت عیش
 روح فطرت میزند ای زهرار صغوه کم پس تو نوپاچه منزلی بد تمام روز در ذوق این بیت در عالم
 تخیل بود چون وقت نماز شام درآمد شیخ او را امامت فرمود مولانا زراش شروع کرد بجای
 قرأت بهمین بیت بر زبان او گذشت او بهیوش افتاد چون بهیوش باز آمد شیخ باز او را
 امامت فرمود و ویرا رساله اسیت مسمی باسر الاولیاء که ملفوظات گنج شکر را جمع کرده و در
 علم تصریف کتابی نظم کرده و غایت تبحر و فصاحت را در اینجا کار فرموده اند و ابوابی بچند
 که در آخر آن کتاب افشا نموده در سیر الاولیاء مطبوع است و در آخر کتاب نقل خود با التماس
 شیخ نظام الدین چند سطر نوشته سمع منی و قراوید النظم العزیز الامام المجاهد نظام الدین
 والدین محمد بن احمد ذوالفضایل الرضیه و شمایله مملکت دهن شمالیه و آبارک و عمت
 فضالیه و انواره وانی و ان کنت قلیل البضاعة فی هذا الضاعة و لکن النفاق هذا النظم کان
 لاموسن بهو و حب الایثار کسی النماه بین مدی سلیمان و بهو و ام فضل لعمس من نده الاظم
 مع کبر قدره و کبیرت ذلک استمالا لامره و انا صنعت الفقر امر الی الله العسی اسحاق بن
 الدهلوی خطبی رجاء ان ینکر فی بصلح و عایه جاد او مصلیا مرفن وی در صحن مسجدی جامع فیک
 اجو دهن است که پیشتر احوال و رانجا مشغول بودی رحمة الله تعالی علیه و علی جمیع الجمعین
 شیخ جمال الدین احمد الشوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابو حنیفه کوفی است
 از اعانتهم خلفاء شیخ فریدالدین گنج شکر است قدس سرها و شیخ فریدالدین گنج شکر
 دو از ده سال محبت او در هاشمی بود و در حق او فرموده است جمال جمال است و گاهی فرموده
 جمال میخواهم که گرد سر تو بگردم و هرگز این شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول

کردی خلافت اور دست شنبی و اگر او رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرده و جمال را فرید نتواند
درست کرد روزی شخصی از ہاشمی خدمت گنج شکر آمد از وی پرسید کہ جمال ما چگونه است عرض کرد
کہ محذوم از ان روز کہ خدمت شما پیوند کرده است مواضع و اسباب و شغل خطابت بکلی ترک
داده است و اگر سنگیہا و بلاہا می سخت میکشد شیخ فرید الدین خوشحال شد و فرمود الحمد للہ خوش میباشید
نقلست کہ او از ان روز کہ این حدیث شنیده بود القبر روضۃ من ریاض الجنۃ او حفرة من جنة
البیہ آن بغایت لمقت بودی و سبب این وعید بقرار چون بخوار رحمت حق پیوست بعد از
چند گاہ خواستند کہ بر بالای قبر او گنبدی بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزد یک بجز رسیدند
غرفہ بجانب قبلہ پیدا شد کہ از انجا بوی بہشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و چنان
پوشیدند و آنرا بر بستند و عمارت کردند قبر او در قصبہ ہاشمی است تا کہ کسی از او لا خود در
یک گنبد نختہ انداختل است کہ او را بعد از فوت او در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند و فرمود
کہ چون مرا در گور کردند و فرشتہ عذاب آمدند و فرشتہ دیگر در پے ایشان آمدند فرمان
رسانیدند کہ ما اورا بدو رکعت صلوٰۃ الروح کہ متصل سنت نماز شام بقراۃ سورۃ بروج و طہ
بعد از فاتحہ میگذارد بآیۃ الکرسی کہ بعد از فرض می خواند بخشیدیم رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
پس ای طالبان راہ خدا و طلبکار دیدار مصطفیٰ شمار این لازم است کہ بخواندن این نماز مشغول شوید
و من کہ بعد از ختم او را دین او کار شروع نموده ام برای ہمین آگاہی نموده ام و الا دین کتاب احتیاج این
بیان بنود شیخ برمان الدین صوفی پسر شیخ جمال الدین ہاشمی است قدس سرہ آوردہ اند کہ چون
شیخ الدین از دار دنیا رحلت کرد او در عالم سفر بود او را خدمت شیخ فرید الدین آوردند لطف و عنایت
بسیار نمود و خلافت نامہ و مصلی و عصا با نعمتی کہ شیخ جمال الدین روان کردہ بود شیخ برمان الدین
عطا فرمود و دو خدمت شیخ نظام الدین اولیا وصیت نمود و وی ہر سال خدمت شیخ نظام الدین آمد
و تہمیت یافتی و تا شیخ نظام الدین و صد رجات بود یک مرید ہم گرفت و شیخ جمال الدین ایک پسر دیگر بود
و نامش نہ کہ دیوانہ شدہ بود شیخ نظام الدین اولیا میفرمود کہ گاہ گاہ ببوش آمدی و ہوشیارانہ سخن
گفتہ روزی از شنیدم کہ میگفت اعلم حجاب اللہ اکبر دانستم کہ او مجذوب حقیقی است و بیان
این جو از و پسیدم گفت علم دون حق است و ہر چہ دون حق است حجاب حق است شیخ عارف قدس

سره مرید شیخ فرید الدین است کج شکر آورده اند کہ ملکی از اچہ و ملتان بدست وی صد تنگ
 نذر شیخ فرستاد و پنجاہ تنگ پیش خود نگاہداشت و پنجاہ تنگ پیش شیخ نهاد شیخ تبسم کرد و فرمود
 عارف قسمت برادرانہ کردی عارف شرمندہ شد بر فوران پنجاہ تنگ کہ نہان داشتہ بود
 حاضر آورد و عجز بسیار کرد و مرید گشت و مخلوق شد بعد ازان در دست راسخ شد و استغاثی
 حاصل کرد شیخ اورا اجازت بیعت کرد و در حد و دیوستان فرستاد رحمۃ اللہ علیہ شیخ صابر در
 سیر الاولیائی نوید کہ او دروشی بود ثابت قدم و صاحب نعمت مرید شیخ فرید الدین بود
 کہ اورا اجازت بیعت میکرد بلفظ مہندی فرمود کہ بر بہو کما خواہی کرد یعنی زندگانی خوش بجا
 گذرانید و بچنان بود تا زندہ بود عیش خوش میگذاشت و برانید او مردی خوش باش و کشادہ رو
 بود غالباً این شیخ صابر غیر شیخ علی صابر است کہ داماد شیخ فرید الدین و خلیفہ او بود قبر او در
 کلیر است و سلسلہ شیخ عبدالقدوس و غیرہ بوی منتی میشود ذکر او در سیر الاولیاء اصلاً نکرده
 و آنچه کردہ ہمین شیخ صابر کردہ بران نہجی کہ در عنوان مذکور شد و ترک ذکر او خالی از غرابت
 نیست و تواند کہ مراد وی شیخ صابر ہمین شیخ علی صابر باشد و اللہ اعلم خواجہ نصیر الدین
 پسر بزرگ شیخ فرید الدین بود روزگار بعبادت باری گذرانید و بزراعت و خیر آیت
 کہ لقمہ حلال است قناعت کرد و عمر در طاعت بسر برد رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ مولانا
 شہاب الدین شیخ فرید الدین قدس سرہا بود فور علم و فضائل داشتہ بود پیشتر احوال بخدمت
 شیخ حاضر بودی شیخ نظام الدین نقل میکند کہ فرمود میان من و مولانا شہاب الدین قاعدہ محبت
 بستی استحکم بود وقتی نسخہ عوارف پیش شیخ فرید الدین بود از روی آن افادہ میفرمود بہمانا
 آن نسخہ بود و بخط باریک و سقیم شیخ را در بیان آن توقف گونہ واقع می شد و من نسخہ دیگر پیش
 شیخ نجیب الدین متوکل دیدہ بودم مرا ازان یاد آمد گفتم شیخ نجیب الدین نسخہ صحیح دارد
 مگر این سخن در خاطر گرامی شیخ گران آمد بلفظ مبارک را ند یعنی دروش راقوت تقیم نسخہ تقیم
 نیست من ندانم کہ این حرف را نسبت بکہ میفرمایند چون ظاہر شد کہ مرا سیکونید بر خاستم و مژگن
 کردم و در پای شیخ افتادم گفتم لغو ذبا اللہ کہ مرا مراد آن باشد من نسخہ دیدہ بودم ازان یاد
 آمد حکایت کردم ہر چند معذرت میکردم اثر بے رضائی بچنان در شیخ ظاہر بود من مضطرب و مضطرب

از مجلس برآمد سب از یکجای راضی که مرآن روز بود تا برسیدم برس چای خواستم که خورا
 در آن چاه اندازم باز تامل کردم و با خود گفتم گدای مرده گیر اما این بدنامی سب آنکه یار گرد
 همچنین در حضرت و حیرت بودم عاقبت چون مولانا شهاب الدین از حال من بخت نظر
 بہتر باز گفت انکاه خوشنود شدند و مرا پیش طلبیدند و مرحمت و شفقت نمودند فرمود انکاه کفر
 برای کمال حال تو کردم کہ بر شاطہ مرید است انکاه مرا خلعت فرمود و بکسوت خاص خود
 شرف گردانید شیخ بدر الدین سلیمان اشہر اولاد شیخ مزید الحق والدین بعد از پدر با اتفاق
 برادران و مریدان بر سجادہ خلافت نشست اورا نسبت ارادت بخاندان چشت است
 خواجہ روز و خواجہ غور کہ از خلفاء خواجگان چشت بودند از چشت در صدر حیات گنج شکر
 در اجودہن تشریف آوردند و شیخ تبرکا و تمینا مولانا شهاب الدین و شیخ بدر الدین را
 کلاہ ارادت از دست ایشان پوشانید و مرید ساخت قدس سرہ العزیز و رحمۃ اللہ علیہ
 رحمۃ و اسقہ شیخ نظام الدین قدس سرہ اورا شیخ فرید الدین از جملہ سپران دوست تر
 داشتی وی شکر بود در وقتی کہ شیخ رحلت میکرد وی ہمراہ غیاث الدین بلبن در قصبہ بیجا
 بود ہمان شب کہ رحلت میفرمود حاضر شد اما بواسطہ آنکہ دروازہ حصار بستہ بودند درون نتوان
 آمد و شیخ را در آن حالت در نیافت صبح کہ جنازہ از شہر بیرون مے آوردند در رسید فرزند
 دیگر خواستند کہ شیخ را بیرون شہر در میان شہداء دفن کنند او مصلحت در آن دید کہ بعد از نماز
 کہ مال مقبرہ شریف است دفن کنند ہمہ برای او اتفاق کردند و در حرب کفار شہادت
 پیوست و نشانی از وی پیدا نشد رحمۃ اللہ علیہ خواجہ یعقوب پسر خورشید شیخ فرید الدین مشہور
 و معروف است نفسہ کبر داشت و بطریقہ اہل ملاست وقتی با حق بر عکس آن بودی کہ با حق
 نمودی در سیر الاولیاء مے نویسید کہ اورا در شمار راہ امر و بہ مردان غیب بہ بودند رحمۃ اللہ
 علیہ مولانای داؤد قدس سرہ المعزیز مرید شیخ فرید الحق بود شیخ نظام الدین
 ذکر او بسیار کردی کہ مریدی بزرگ بود می فرمود وقتی مرا و مولانا داؤد را از پیش خدمت
 یک با وداع شد و یک با بیرون آمدیم او در راہ گام بلند زد و پیش رفتی و بہ نماز مشغول شد
 ما آنکہ من بدو میرسیدیم چون مزاج او معلوم شدہ بود ما پیشتر می شدیم و او در نماز بود

ہمایک کردہ یا ذکر کردہ می رستم او از عقب ہمار سیدی و از ما گذشتی یکد و کرد و بیشتر رفت
 باز بہار مشغول میشد و در درختان جنگل و بیابان راہ غلط نکردی نقل است کہ وی بعد از
 نماز با دعا از خانہ بیرون آمدی و در بیابان رفتی و مشغول شدی آہوان سے آمدند
 و گرد ہر گرد او ایستادہ و دو چشم درو نہادہ تا شامی آن سیکر نہ درمہ اللہ علیہ و علیہ
 اللہ سرہ الغریز مولانا می رضی الدین منصور قدس سرہ درویشی کامل پوشیغ نصیر الدین
 محمود سیف را بد بزرگی بود در او دہ اور از صمت شد چنانکہ ساختگی و تہنیر و تکفین او کردند
 مولانا داؤد مذکور و این مولانا رضی الدین منصور ہر دو سر حاضر شدند گفتند کہ چون
 بر سر او آمدیم ہمچنین تگزاریم صحبت او بخوابیم بعدہ مولانا رضی الدین گفت یکطرف
 مریض شما قبول کنید و یکطرف من مولانا داؤد و طرف آن قبول کرد و مولانا
 رضی الدین طرف پایاں ہر دو نشستند و چیزی خواندند و بعدہ برخاستند و دست
 آن مریض گرفتند و گفتند برخیز در حال برخاست و صحبت یافت رحمۃ اللہ علیہ مولانا
 کمال الدین زاہد موصوف بود بکمال وسع و تقوی و دیانت شیخ نظام الدین اولیا
 مشارق را پیش او سجد کردہ است و او پیش مولانا برہان الدین بلخی و او پیش
 صنعت و مولانا می کمال الدین زاہد در ذیل مشارقی کہ شیخ نظام الدین اولیا از کو
 سماع دارد اجازت نامہ بخط خود نوشتہ است و نسخہ آن در سیر الاولیا مسطور است
 نقل است کہ سلطان غیاث الدین بلبن آرزوی آن کرد کہ مولانا کمال الدین
 زاہد را امامت خود فرماید بدین سبب مولانا را پیش خود طلبید گفت ما را بر کمال علم و دیانت
 و صیانت شما اعتقاد تام است اگر با ما موافقت کنید و منصب امامت قبول کنید محضر
 کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود و قوفی تمام حاصل شود و مولانا فرمود کہ در ماجرا نماز
 چیزی نماندہ است اکنون بادشاہ چہ بخواہد کہ این اسم از ما برود و مولانا چون این جواب سزاوارست
 و مہابت گفت سلطان ساکت شد و مولانا را معذرت سہار با و گردانید رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ
 شیخ نور الدین ملک از پیران شیخے بزرگ بود باصل از دار است و از انجا بازن پیر خود درویش
 آمدہ او از مشائخ زمان سلطان غیاث الدین بلبن است شیخ نظام الدین اولیا بزیارت روضہ

رومی آمد و ظاہر آنست که زمان حیات او را نیز دریافته باشد اما ملاقات ایشان بیکدیگر معلوم نیست در سیر الاولیا از شیخ نظام الدین اولیا نقل میکنند کہ می فرمود پیش ازین کہ من در مسجد کلوکری بنماز جمعہ میرفتم روزی ہوامی تالستان بود و من سلام مرا دور آمد و در دو کاسے نشستم در خاطر من گذشت کہ اگر مرا مری بوی بودی من بران سوار میرفتم بعد این بیت شیخ سوری در دل من گذشت بیت ما قدم از سر کنیم در قدم دوستان راہ بجای نبرد ہر کہ باقی را مرفت پس از ان خطرہ توبہ کردم بعد از سہ روز خلیفہ ملکیا بران رحمۃ اللہ علیہ بادیا نے بر من آورد کہ این را قبول کنید من اورا گفتم تو مردے درویشی از تو چگونہ قبول کنم او گفت سوم شب است کہ شیخ ملکیار پیران مرا در خواب سیر ماید کہ ما یان پیش شیخ نظام الدین بہ بر من اورا حواب گفتم شیخ تو فرمود اگر شیخ من مرا فرماید قبول کنم مجلس دیگر آورد دہستم کہ فرستادہ حق است قبول کردم بعد از ان سب از غائہ ما گم شدیم بیگویند در وقتی کہ شیخ ملکیار پیران بدہلی آمد در ان جای کہ مقام اوست جا گرفت شیخ ابابکر طوسے قلندر می در ان زمان بود باؤز ساعے کرد او گفت مرا پیر من فرستادہ است او حجت طلبید مسافت از دہلی تا آنجائی کہ پیر او بود بس دو بود در اندک زمانی کہ نہ بر محمد را بے عادت بود از آنجا خبر آورد از ان روز اورا ملکیار پیران گویند رحمۃ اللہ علیہ دانشمند عالم بالعبواب شیخ ضیاء الدین رومی خلیفہ شیخ شہاب الدین سرورومی است سلطان قطب الدین بن علاء الدین مرید و معتقد او بود گویند کہ در روز سوم از نقل او چون شیخ نظام الدین اولیا زیارت اورفت سلطان قطب الدین آنجا حاضر بود شیخ را تعظیم نکرد و جواب سلام نداد نقل است از شیخ نظام الدین کہ فرمود از شیخ ضیاء الدین رومی شنیدہ ام کہ مرا یاری بود اورا در سماع عالی و ذوقی بود بعد از نقل او در خواب دیدم کہ در بہشت مقام رفیع یافته است فاما مغموم شستہ آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم شستہ گفت این سہ یا فتم فاما لذتے و عالی کہ در سماع بود نمی یابم روضہ او در راہ مقام خواجہ قطب الدین مقابل بحیندل سلطان محمد عادل است رحمۃ اللہ علیہ شیخ شرف الدین کرمانی قدس اللہ سرہ و العزیز ساکن قصبہ

سرسی بود شیخ نظام الدین اولیا سیفر باید که بنید نام قوسه از و شنیدم که روزی
 بود و او بیتی شنید و آنست کشید و جان بحق تسلیم کرد رفته الله تعالی علیه سیدی موم
 زمان سلطان غیاث الدین بلبن در ده بود مریدان و اتباع بسیار داشت و مردم
 طعام می داد و خوارق می نمود بعضی مردم را بروی کمال کیا بود و بعضی اعتقاد تصرف
 و کرامات و بعضی را گدن سحر و شعبده او را قلندران شیخ ابوبکر طوسی در زمان سلطان
 جلال الدین خلجی گشتند و روز قتل او باد و غبار بی اندازه شد و عالم تاریک گشت سلطان
 جلال الدین را بمشاهده این حال با وی اعتقاد س که نبود پیداشد و اسلام شیخ ابوبکر
 طوسی چندی شربت قلندر داشت میان او و شیخ جلال الدین پانصوی بغایت دوست
 بود چون از پانصوی زیارت خواجه قطب الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی
 که بالامی آب چون است نزول فرمودی و محبت های درویشان داشتندی و سماع ها
 کردند شیخ نظام الدین اولیا نیز در خانقاه او حاضر شدی و مجلس دشتی نقل است
 که وقتی شیخ جمال الدین از پانصوی آمد مولانا حسام الدین اندینی که شیخ القضاة
 و الخطباء بود و مرید شیخ جمال بود او را استقبال کرد و بوقت استقبال شیخ ابوبکر طوسی
 مولانا گفت که شیخ جمال الدین را بگوئی که من گنج میروم در بقیه اول شیخ جمال الدین مولانا
 حسام الدین پرسید که آن باز سفید یا چگونه است یعنی شیخ ابوبکر طوسی مولانا حسام الدین
 او قصه داد و شیخ جمال هم از آنجا مولانا حسام الدین را باز گردانید و گفت که تو برو و توبه
 من هم میرسیم و این رباعی را شیخ ابوبکر طوسی نوشت رباعی مرایی ترا سرم نثار اولتر
 یکسر چه بود بلک نثار اولتر در غار وطن میاز جو تو نگر از آنکه ابوبکر محمدی بلغار اولتر
 قبر او هم در خانقاه اوست نیز از و ترک به رحمة الله علیه شیخ فرید الدین نیره سلطان التائین
 شیخ حمید الدین صوفی است مرید و خلیفه و صاحب سجاده جبر بر گوار خود است و وظل غنا
 و تربیت او پرورش یافته سرور الصدور که ملفوظات شیخ حمید الدین است او جمع کرده
 و در وقت سلطان محمد تغلق از ناگور بدلی قدم آورد و ساکن گشته قبر او در فناء شهر قدیم
 است در راه مقام خواجه که بجانب جنوبی بمیندل واقع است و منزل او بمیدران جابو

شیخ عبدالعزیز پسر شیخ حمید الدین است رحمۃ اللہ علیہ در عنفوان شباب در حالت سماع جان عالم
لیلیۃ الرغائب در خانہ یکی از صوفیان صحبت سماع بود قوالان این بیت را بر خواندند بیت
جان بده و جان بده و جان بده فایدہ گفتن بسیار چیست بد لغزہ نزد گفت دادم دادم
و جان بحق تسلیم کرد و آنرا علم شیخ علی کرد قدس سرہ در سیر الاولیاء نوید کہ سلطان المشائخ
فرمود وقتی در ہائیں رسیدم و دران ایام شیخ فرید الدین قدس سرہ را روزہ داؤدی بود
تقریباً فطار خود شیخ علی را مہمان داشت در اثنای آنکہ ہر دو بزرگ ہم لقمہ شدند بخاطر شیخ علی
گذشت چہ نیکو بودی کہ شیخ فرید الدین را صوم دوام بودی شیخ فرید الدین آنرا با شراق ملہ
در یافت بر فور دست از طعام برداشت وطن شیخ علی گرو در خطہ میرٹھ بود و مدفون نیز ہما تھا
است رحمۃ اللہ علیہ مولانا نور نیک قدس سرہ ذکر او قاضی سہاج و طبقات ناصری برنگی آورده
است کہ از انجا تنقیص حال و شتیغ مذہب او لازم آید اما در فوائد الفواد مذکور است کہ
شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ فرمودہ است کہ بعضی علما در باب او چیزے گفتہ اند اما
از آب آسمان پاکیزہ تر بود با علمای شہر قصبی تمام داشت بسبب آنکہ ایشان را آلودہ
دنیا دیدی و او را سخنی کہ بود اما دست بکسی نداد ہر چہ گفتی بقوت علم گفتی و قوت مجاہدہ
او را غلامے بودند اہل ہر روز یک درم مولانا را بدادے وجہ معاش او ہمان بود وقتی
سلطان رضیہ بر وزری فرستادہ بود چوبی بدست داشت بان چوب ویرا سیزدومی گفت
این چیست از پیش من ببرید چون بکہ رفت مردی ازین دیار آنجا رسید موسی برنج نہایت
وی بردستہ و دعا کرد آمد در دزل گذرانید کہ ہمان بزرگسیت کہ در دہلی آن قدر زر رد کرد
این ساعت این قدر برنج قبول مے کند مولانا نور ترک گفت ای خواجہ تو مکہ را بادی قیام
مکن و نیز آن روز جوان بودم آن قوت و حدت کجا ماندہ است این ساعت پیر شدم و جہوب
اینجا کم است فرمود کہ از شیخ فرید الدین شنیدم کہ من تذکیر او شنیدہ بودم چون در ہائیں رسید
و تذکیر آغاز کرد من فرستم تا تذکیر او بشنوم آن جامعہ رنگین پوشیدہ بودم و پارہ و سیح و تفتہ
سیان ملاقات نبود ہمین کہ در مسجد درآمد و نظر او بر من افتاد آغاز کرد کہ ای صراف سخن
رسید بعد از ان مدتی آغاز کرد کہ ای پادشاہی را گفت مذکر مولانا ی مخلص الدین شیخ الفیہ الدین

قدس سرہ می نویسد کہ یکی موضع است موسوم اداوان آن مردے بزرگ در آن بود و
قرآن و صاحب ولایت روزی باشا کرد آن بہم در تماشا رہ بود و در راہ دختان آنک بار
گرفتہ بودند ایشان آنرا شکستند دوست کردہ آمدند مولانا را نظر افتاد و گفت بردست تو خیار
گفت منہ باز آک است مولانا گفت نہ خیار بہت شاگردان گفتند مولانا آنرا بہت خود
شکستہ ایم باز آک است و این زمان ہوا ہی خیار نیست شما از کجا میفرماید مولانا گفت ببارید
خیار بردست مولانا دادند مولانا کار کشید و پارہ کرد و ہمہ را داد و خورد و خیار بود از حضرت شیخ
نصیر الدین رحمۃ اللہ علیہ پرسیدند خواجہ عزیز کسری و مولانا مخلص الدین معاصر بودند فرمود
آن معلوم نیست اما خواجہ عزیز تر کسری نیز سخت بزرگوار مردی بود بعد از ان فرمودہ در یادون
بزرگان بسیار بودند رحمۃ اللہ علیہم اجمعین والسلام خواجہ علی قدس سرہ مرید شیخ جلال الدین
تبریزی و نعمت از ویافتہ مشہور است بکرامات نقل است کہ چون شیخ نظام الدین او را
قدس سرہ بحقیل علم تمام کرد والدہ او بدست خود در میان رسید و دستاری از ان بافیدہ
لہامی ترتیب داد و علماء و مشائخ شہر را دعوت کرد شیخ نظام الدین دستار بر کف دست مبارک
کردہ و مجلس درآمد و پیش شیخ علی نہاد شیخ علی یکسر دستار بدست خود گرفت و دوم مرتب
شیخ نظام الدین داد و آن دستار کرامت بر سر نسبت و سر زرقم خواجہ علی آورد و خواجہ علی اورا
و عا کرد کہ حق تعالی ترا از علماء دین گرداند و مہنتہای مہمت برساند و قصہ بدایت حال این
شیخ علی در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی معلوم شد کہ شیخ جلال اورا در وقت رخصت فرمود
کہ خلق بدآون را و بنیاد توست گذارم و در خیر المجالس از شیخ نصیر الدین محمود نقل می کنند کہ
فرمود در بدآون دو علی مولی بودہ اند علی مولانا خرد و علی مولانا بزرگ و این کہ مرید شیخ جلال الدین
تبریزی است و آنکہ اورا در وقت الیاس دستار بر سر شیخ نظام الدین قدس سرہ طلبیدند
علی مولی بزرگیت فرمود صاحب نفس بود و قبولی عظیم داشت فرمود کہ علی مولی بیچ ندانستہ
ہمین پنج وقت نماز کہ اردی و بس اما صادق بود جملہ مشائخ و علماء و خلق دیکر بدو تبرک میکردند
و پانی او می بوسیدند قبولی درو پیدا شدہ بود ہر کہ اورا دیدی تحقیق دانستی کہ مرد خدا تعالی است
رحمۃ اللہ علیہ خواجہ حسن افغان از مریدان شیخ بہاؤ الدین فرمایند کہ راست فرمود سرہ و خیر شیخ نظام الدین

اولیاء فرمودہ است کہ او صاحب ولایت بود در غایت بزرگی و تقوی و در کوئی گذشت
 و مسجدی رسید مؤذن بکبر گفت امام پیش رفت خلقی بجاغت پیوست خواجہ حسن نیز درآمد
 اقتدار چون نماز تمام شد و خلق باز گشت دی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجہ تو در نماز
 شروع کردی و سن بتو پیوستیم تو از اینجا بپلی رفتی و پرده ہا خریدی و باز گشتی و این پرده بہ نہا
 بردی و از اینجا بلمان آمدی من و بنال تو گسشتہ می گشتم آخر این چہ نماز است شیخ نقی الدین محمد
 قدس سرہ شیخ نظام الدین میفرماید مردی صاحب داتم الاستغراق بود ہمراہ قبہ اورا خبر چیزی بنمود و
 منیدانست کہ این روز کہ ام روز است و این ماہ کہ ام ماہ است وقتی مردی بروی کاغذی آورد
 و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت متحیر ماند خادم دانست کہ شیخ نام خود
 فراموش کردہ است گفت نام شیخ نقی الدین محمد است بعدہ شیخ نام خود بران نوشت باز روزی
 در مسجد جمعہ رفت برد مسجد رسید با مشاد و متحیر ماند خادم دریافت کہ شیخ پای راست خود فراموش
 کردہ است خادم دست خود بر پای راست شیخ نهاد و گفت پای راست شیخ انیت بعدہ پای را
 در مسجد نهاد رحمۃ اللہ علیہ شیخ برہان نقی الدین قدس سرہ در فوائد الفواد میگوید کہ وی شہندی
 کامل بود اگر شاگردی بخیرست او بیامدی تا چیزی بخواند او گفتی کہ اول بر من شرط کن تا
 چیزی ترا بیاموزم از ان شرط اول اینست طعام یک وقت خوری تا دعا علم خالی ماند شرط
 دوم آنست کہ ناغہ کنی اگر یک روز ناغہ کنی دوم روز ترا سبق بگویم شرط سوم آنست کہ چون مرا
 در راہی پیش آئی و ہمین سلام کنی و بگزری دست و پا افتاد و تعظیم زیادت کردن در میان راہ کنی
 مولای علم الدین اصولی بغایت بزرگ بود و کامل بود از استادان شیخ نظام الدین بود و در
 خیر المجالس میفرمود کہ شیخ نظام الدین قدوری پیش مولانا علامہ الدین متسام کرد مولانا فرمود
 مولانا نظام الدین بعد ازین دستار بہ بندخت شیخ سہ چار کریمی بست و دستار میسر بنو قصہ
 تمام در ذکر خواجہ علی مذکور شد در فوائد الفواد میگوید مولانا علامہ الدین کوک بود در کوچہ از کوچہ
 بدانون میگذاشت شیخ جلال الدین تبریزی را قدس سرہ نظر بردی افتاد او را بخواند و جامہ خود
 کہ پوشیدہ بود او را پوشانید آنمہ اوصاف و اخلاق او از برکت آن بود آورده اند کہ او را
 کینزگی بود و لو پرده مگر آن کینزک میگریست مولانا پرسید کہ چرا میگریستی گفت پسری دارم از و جدا

افتادہ ام مولانا اور از خانہ بیرون برد و پیر سر راہ مویشی کہ آواز انا بخا بود بگذاشت در فواید الغواد
میگوید کہ خواجہ ذکر الدبالحیر چون برین حرت رسید چشم پر آب کرد و فرمود کہ علماء طاهر انیمعتی را مگر
نباشد اما تو آن دہنت کہ اوچہ کرد قبر او در بد او ن بہت رحمتہ اللہ علیہ نیز در خیر الحاس میگوید کہ
شیخ نصیر الدین محمود میفرمود کہ مولانا علاء الدین اصولی ہرگز از کسی چیزی قبول نکردی مگر
آنکہ وقت حاجت کسی چیزی آوردی قدر حاجت از وی بستر دقتی در خدمت مولانا بودم و مولانا رفاقت
بود و مولانا شستہ کنجا رہ میخورد درین اثنا مریض در آمد مولانا علاء الدین اصولی علیہ الرحمۃ
والعفرلن بخوابست کہ مریض بر فقر او اطلاع نیابہ کنجا رہ میان دستار پنهان کرد مریض سحان
راست کرد مولانا دستار فرو داد و تا مخلوق شود کنجا رہ بر زمین افتاد و در زیر آن مریض قصہ
را با یکی از بزرگان عمر در میان نهاد آن بزرگ چندین مایہ و چند سبوی روغن ہنر چیتیل بخشد
مولانا فرستاد و مولانا آن را قبول نکرد و باز گردانید بعد از آن مریض را بخود طلبید و ملاست کرد
و گفت تو باز دیگر بر سن نیای بعدہ آن مریض مردم را شفاعت آورد و شرط کرد کہ بعد ازین سہر
در ویشان قاش نکلند تا بار دیگر او را بخود راہ داد رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ قاضی ضلال ملتانی بدو
بزرگ بود شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ فرمود کہ وقتی این بزرگ در خواب دید حضرت رست
راصلہ اللہ علیہ وسلم در سواد بد او ن کوہی کہ در موضعی شستہ است و چاہ می سازد چون پیدار شد فرمود
بدان موقع رفت زمین تر شدہ دید گفت کور سن ہین جایگا دید بعد از وفاتش ہمدان مقام فن
کردند رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ شیخ صوفی بدہنی قدس سرہ سلطان المشائخ سیف را بدیری بود در
کیش او را شیخ بدہنی سے گفتند او تارک عظیم بود تا بجای کہ تر عورت ہم نہاشت انگاہ فرمود کہ اگر
یکی سد جوع را کہ بدان قوام بدن باشد و خرغہ از جامہ را کہ بدان عورت پوشند تارک شود معائب
شود او از انا بود کہ ازینہا ہم دور بود اینچنین است در فواید الغواد و خیر الحاس نقل انو شیخ
نصیر الدین محمود میگوید کہ فرمود صوفی بدہنی ذوق طاعت بسیار داشت و در مسجد بودی پیش
محراب شب و روز ہمین نماز گزاردی و خلق بسیار برو آمدند کردی روزی دانشمندان آمدہ بودند
ازیشان پرسید کہ در بہشت نماز خواہد بود ایشان گفتند کہ آن دافیر است آنجا خوردن منع کردن
پیش نباشد ہر عبادت کہ بہت در دنیا است صوفی بدہنی چون شنید کہ در بہشت نماز خواہد بود گفت

مران بہشت چکار سے آید کہ دران بہشت نماز نباشد و لفظی گفت بزبان ہندی کہ آنرا نتوان گفت
 بعدہ در مناقب او بخنی چند فرمود کہ مردی بود بر صوفی بدہنی نیادے روزی بالای بلندی بہشت
 آمد و غیب ملاقات کرد از وی پرسید کہ صوفی بدہنی چگونه کسی است مرد غیب گفت کہ مردی بہشت
 اما افسوس ہمین قہر گفت باز در حال استغفر شد و گفت استغفر اللہ آن مرد بر صوفی بہشت
 آمد آغاز کرد روزی آن مرد غیب گفت اما افسوس چہ بود گفت اگر در حال استغفر نشدی اورا چنان
 بالای بلندی فرود انداختی کہ گردن او شکستی حکایت دیگر فرمود کہ دران وقت کہ مشغول
 شدی حالے پیدا شدی کہ سر جدا و دست جدا و پایی جدا گشتی یکے پرسید کہ صوفی بدہنی کدام قہر
 بود فرمود در محمد دولت شیخ الاسلام فرید الدین بود قدس سرہ و در مردم مشہور است کہ خواجہ
 قطب الدین و شیخ صوفی بدہنی بہشت مغدان چکین خانہ اسیر افتادہ بودند روزی تمام ندیان
 گرسنہ و تشنہ بودند بطریق غرق عادت خواجہ کاک از قبل بیرون سے آورد و شیخ صوفی کہ زہ
 آب تمام ندیان سے دادند و ازان یاز خواجہ کاک کے لقب افتاد و شیخ صوفی را بدہنی کہ بزبان
 ہندی کو زہ مراد است و در ذکر خواجہ معلوم شد کہ وی را نسبت کاک چہ اسم کنند و اللہ اعلم
 بحقیقۃ الحال قدس اللہ سرہ و العزیز و السلام شیخ شہاب الدین خلیف ہنسوی شیخ نظام الدین
 اولیا میفرماید کہ وی عزیز گئے بود ہر شب سورۃ البقرہ بخواندی آنگاہ در خواب شدی تا حکایت
 کرد کہ شبی این سورہ بخواندیم از گوشہ خانہ آواز برآمد میت داری سراو گر نہ دور از بر
 ما دست کشیم تو داری سدا اہل خانہ ہمہ فختہ بودند میران باندند اینکہ میگوید و در خانہ
 کسی نبود کہ این معنی از و صادر شود تا بار دیگر نیز شنید فرمود کہ وی سناجات کردی خداوند
 سن بسیار عمد ترا بوفارسا بندہ ام امید میدارم کہ تو ہم عہد مرا بوفارسائی کہ وقت نقل سن
 ریچاکس با سن نباشد نہ ملک الموت نہ فرشتہ دیگر ہمین سن ہشتم و تو آخر چنان رفت کہ بخواب
 رحمتہ اللہ علیہ رحمۃ واسعہ و السلام شیخ احمد بدائی شیخ نظام الدین میفرماید کہ و سے از
 دوستان سن بود سر کد عظیم صالح بود معتقد در ویشان و ابدال صفت اگر چہ می بود ہمہ روز و تہجد
 مسائل شرعیہ مشغول سے بود فرمود کہ چون وی از دنیا رملت کرد سن شبی بعد از موت اورا
 در خواب دیدم ہمچنان بر ملک سہود از سن مسائل و احکام می پرسید سن اورا گفتم این چہ تومی پرسے

در حالت حیات کار آید آخرت تو مرده چون این سخن گفتیم مرا گفت تو اولیای خدا را مرده سبکونی
قاضی مناج بر جهانی صاحب طبقات نامری بزرگ بود و از افضل روزگار و از اہل وجد و سماع
بود چون قاضی شد این کار ہستقامت گرفت شیخ نظام الدین سیف را بد کہ من ہر دو شنبہ در تذکیر او
یرفتی تا روزے در تذکیر او بودم این رباعی گفت رباعی لب برب لب لعل و لیلان خوش
کردن بد و اجنگ سر زلف شوش کردن بد و روز خوش است لب یک فردا خوش نیست بد
خود را چو خنس طعمش کش کردن بد من این بیت شنیدم بخود گوشتم ساعتی بالیت تا بخود
باز آیدم مولانا ی احمد حافظ مرده دشمنند بود مرد خدا بود شیخ نظام الدین اولیا
قدس سرہ سیف را بد کہ وقتی مرا غرمت زیارت شیخ فرید الحق والدین قدس سرہ بود در حدود
سرہی اورا با من ملاقات واقع شد مرا گفت چون بروضہ ستر کہ شیخ الاسلام برسی سلام من
برسانی و بگوئی کہ من دنیا نے طلبم طالبان آن بسیار اند و غیبی نیز بہان حکم دار و ہمین میخواہم
کہ توفیق بیسل و محققہ با الصالحین رحمۃ اللہ علیہ شیخ نصیر الدین محمود شہر و اعظم خلفا
شیخ نظام الدین اولیا است قدس اللہ سرہم و صاحب سر سریر و وارث احوال او
ولایت دہلی بعد از شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و لغایت اتباع شیخ دشت و طریق
او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود نقل است کہ روزی با میر خسر و کہ محرم خلوت خاص شیخ نظام الدین
بود التماس کرد کہ از وی نجاست شیخ عرض کند کہ من منہ کہ در آورده می باشم و از سبب نجاست
خلق مشغول نمیتوانم بود اگر فرمان شود در صحرا انداختن لے را بفرار خاطر عبادت کنم امیر خسر
را معذور بود کہ بعد از نماز خفتن نجاست شیخ رفتی و نشستے و از آنچہ گذشتہ بودی نقل کردے
درین وقت عرضہ داشت شیخ نصیر الدین محمود گذرانید شیخ فرمود اورا بگو کہ ترا در میان خلق
می باید بود و جفا و خفاے خلق سے باید کشید و مکافات ببدل و عطای می باید کرد آورده اند کہ
دقتی شیخ اورا در خلوت طلبید و گفت در دل چہ داری و مقصود تو ازین کار چیست و پدر تو ہم
کا ز کردی گفت کہ مقصود من دعا و مزید حیات خواہہ و راست کردن تعلیم در و لیثان است
و پدر من غلامان دشت کہ سودا و پنہ سے کردند بعدہ شیخ فرمود کہ شنود را آنچہ من نجاست
خواہہ نو در فرید الحق والدین پیوستم روزی در اجودہن دشمنندی کہ یار و ہم سبق من بود

در خانقاه بیامرز و زود قوت شد و نیز نقل است که شیخ الفیر الدین محمود سیف رودی من چپ
 لایقم که شیخ کنم امروز خود این کار بازی بچکان شد بعد از آن ابن بیت شیخ شناعی خواندند بطریق
 عجز و نیاز بیت سلمانان سلمانان سلمانان سلمانان ازین آئین بے دنیان پیشانی
 پیشانی بیستیم رودی من ایمان باید خورد و در پی کراست نباید بود و نیز فرمود که حیرانم
 که خلق بے بشا بد و چگونگی رنند نقل است که امیر سید محمد کیسود را از قدس سره که فرمود
 یکبار در زمان حیات خواجه را در دلی اساک یاران شد خواجه برای استغفار بزرگ تقصیر
 وزاری و نماز و دعا که از سلف مروست همه کردند هیچ راه در وی پیدا نبود تا آنکه باز گشتند
 که آنروز پاس پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو انجان بودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
 گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگویی و خلق بر ما می نپایند و دنبال رد می کنند
 هر چه کردیم هیچ ما را بچیز نخرید آخر الامر چه کنم غل شدیم و باز گشتیم و در خیر المجالس مسطور است
 که عزیز سوال کرد حالی که در و نشانی را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود مال نتیجه
 صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
 عمل را مراقبه خوانند و مراقبه ان یلازم قلب العلم بان الله ناصر الیک بعد فرمود اول
 انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد از آن ظاهر میشود و قلب بعد بر جوارح
 که تالیع قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان غیر مصوال کرد که عوارف
 صاحب مال و متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب قوت
 و المتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفاس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
 کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگوئید که
 درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکر الله با این
 افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
 بداند که جز این وقت دیگر نیایم یا بیایم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
 غنیمت دارد و تبادلت با الصلوات یا ذکر یا فکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و او را
 معهود داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب مال شود و مواهب نتیجه کجاست و

و آن حال اثر انوار است کہ از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعدہ اثر آن بر قلوب
 میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بر سر یق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
 آن خود مقام گردد و بعدہ فرمود منتہی صاحب النفاس است فرمود و از باب طریقت معلوم
 دیگر گفته اند یعنی ہر چہ او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی ہمان کند بعدہ فرمود کہ این تعلق
 اصطلاح دارد و در اصطلاح مشایخ صاحب وقت کسی را میگویند کہ وقتی از اوقات اورا حال
 پیدا شود اما غالب نباشد المقصدی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال متناہی
 کسی را گویند کہ حال اورا غالب باشد یعنی در اکثر اوقات اورا حال باشد و المنتہی صاحب
 النفاس آن کس را گویند کہ حال مقارن النفاس او باشد و بیچ نفسی نرزد کہ حال مقارن نفس
 او نباشد چنانست کہ حال اورا مقام شود بعدہ نفس سر برد آورد و این حدیث فرمود قول علیہ
 السلام ان لربکم فی ایام و ہر کم نفحات الایق قروا لما فرمود کہ این وجد اینہاست چون بیدار
 باشند صبح آن بویہا خوش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنہ خفتہ باشد و آخر شب بیدار
 شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بیچ چیز نباشد نزول انوار بر افعال مشاہدہ کند خواہ ہمین
 زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاہدہ اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
 شعبہ نیست و این بیت بخواند **بیت** نظر در دید ہا ناقص فتادہ است و گرنہ یار ما ہر کس
 نہان نیست فرمود کہ اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبہ می باید کہ صوفی نفس
 نگاہدار و تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
 کہ نفس او شمرده باشد المنتہی صاحب نفس یک معنی ہمین است و جوگیان سر آمدہ کہ ایشان را
 سدہ ہی گویند ایشان النفاس شمرده میریزد بعدہ نفس سر از سیتہ مبارک بر آورد و فرمود
 مثل ماوشما بکہ ماند بان درویش گرسنہ کہ پیش دوکان طباخ بگذرد و نعمتی نختہ سے بنیاد
 و بوی خوش می آید یا بستہ و بگوید کہ تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغول
 و خلوت ندارم ہمہ روز با فلق سے باید بود بلکہ قبلولہ نیز سیر نمیشود بار ہا میخوام کہ قبلولہ کہ سنم
 بر می گویند کہ آیندہ آمدہ است بر خیزند اکنون شما کہ فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
 اگر شب چیزی تواند کرد خواندنی با گذاردن ما روز اصلا مقدور نیست فاما تو میدانے این سخن

در خانقاه بیامد و زود قوت شد و نیز نقل است که شیخ الفیر الدین محمود سیف رودی که پیش
 لایقیم که شیخ کتم امروز خود این کار بازی بچکان شد بعد از آن این بیت شیخ شناعی خواندند بطریق
 عجز و نیاز بیت سلمانان سلمانان سلمانان سلمانان ازین آئین بے دنیان پیشانی
 پیشانی ۴ سیف رودی هم ایان باید خورد و در پی کراست نباید بود و نیز سیف رودی که حیرانم
 که خلق بے بشا به چگونگی رند نقل است که امیر سید محمد کیسود را از قدس سره که فرمود
 یکبار در زمان حیات خواجه را در دلی اساک یاران شد خواجه برای استسقاء برین در تفریح
 وزاری و نماز و دعا که از سلف مروست همه کردند هیچ راه در وی پیدا نبود تا آنکه باز گشتند
 که آنرا از پاسبان پوش بندگی خواجه کردم فرمود از تو انجا بودی عرضه داشتیم صدقه خواجه بودم
 گفتند دیدی که امروز ما را چنین و چنان میگویی و خلق بر ما می نپایند و دنبال رومی کردند
 هر چه کردیم هیچ ما را بچیز نخرید آخر الامر چه کنم غفلت کردم و باز گشتیم و در خیر المجالس مسطور است
 که عزیزه سوال کرد حالی که در و نشان را می باشد از کجاست و چگونه است فرمود حال نتیجه
 صحت اعمال است و عمل بر دو نوع است عمل جوارح و آن معلوم است دوم عمل قلب و آن
 عمل را مراقبه خوانند و مراقبه ان یلازم قلب العلم بان الله ناصر الیک بعد فرمود اول
 انوار از عالم علوی نازل میشود بر ارواح بعد از آن ظاهر میشود بر قلب بعد بر جوارح
 که تالیق قلب است چون قلب متحرک شود جوارح نیز در حرکت می آید باز همان عزیزه سوال کرد که عوارف
 صاحب حال و متوسط گفته است و آن روایت از عوارف نقل کرد که المبتدی صاحب قوت
 و المتوسط صاحب حال و المنتهی صاحب انفس عزیزان دیگر را ازین سخن مشکل شد استفسار
 کردند خدمت خواجه سلمه الله اول توجه بدان سائل کرده فرمود که شما باری بگوئید که
 درین محل چه شنیده اید شما عوارف خوانده اید او سخنی نگفت خدمت خواجه ذکر الله یا الخیر
 افادت فرمود المبتدی صاحب وقت چه باشد یعنی صوفی باید که وقت خویش را غنیمت دارد
 بداند که جز این وقت دیگر نیایم یا بیایم پس آنکس بداند که وقت من همین است وقت خود را
 غنیمت دارد و تبادلت با الصلوات یا ذکر یا فکر و چون سالک بر حفظ آفات مستقیم شد و او را
 معهود داشت و استقامت یافت امید باشد که صاحب حال شود و مواهب نتیجه کاست و

و آن حال اثر الفوار است که از عالم علوی بر ارواح نازل میشود و بعدہ اثر آن بر قلوب
 میرسد و از وی بجوارح سرایت میکند و حال بر سر یق دوام نباشد و اگر حال را دوام باشد
 آن خود مقام گردد و بعدہ فرمود منتہی صاحب النفاس است فرمود و از باب طریقت معنی
 دیگر گفته اند یعنی هر چه او بگوید و بر نفس آورد حق تعالی همان کند بعدہ فرمود کہ این تعلق
 باصطلاح دارد و در اصطلاح شایخ صاحب وقت کسی را میگویند کہ وقتی از اوقات او احوال
 پیدا شود اما غالب نباشد المعتدلی صاحب وقت این باشد و المتوسط صاحب حال متعادلی
 کسی را گویند کہ حال او را غالب باشد یعنی در اکثر اوقات او را حال باشد و المنتہی صاحب
 النفاس آن کس را گویند کہ حال مقارن النفاس او باشد و هیچ نفسی نرزد کہ حال مقارن نفس
 او نباشد چنانست کہ حال او را مقام شود بعدہ نفسی سر در آورد و این حدیث فرمود قوله علیہ
 السلام ان لربکم فی ایام و ہر کم نفحات الایق فرموا لها فرمود کہ این وجد اینهاست چون بیدار
 باشند صبح آن بویہا خوش بیاید فرمود اگر درویش شب گرسنہ خفته باشد و آخر شب بیدار
 شود و مشغول گردد و تعلق باطن او هیچ چیز نباشد نزول الفوار بر ارواح مشاہدہ کند خواہ ہمین
 زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاہدہ اختیار کند این احوال پیدا شود و درین
 شبہ نیست و این بیت بخواند **بیت** نظر در دید با ناقص فتادہ است و گرنہ یار را از کس
 نہان نیست فرمود کہ اصل درین کار محافظت نفس است در حالت مراقبہ می باید کہ صوفی فقیر
 نگاہ دارد تا باطن او جمع گردد و چون نفس گذشت باطن پریشان گردد فرمود صوفی آنست
 کہ نفس او شمرده باشد المنتہی صاحب نفس یک معنی ہمین است و جوگیان سرانہ کہ ایشان را
 سده ہمی گویند ایشان النفاس شمرده نمیرند بعدہ نفسی سر از سیدہ مبارک بر آورد و فرمود
 مثل ما و شما کہ مانند بان درویش گرسنہ کہ پیش در دکان طباطبک بگذرد و نعمتی نخستہ سے بنیاد
 و بوی خوش می آید یا بستہ و بگوید کہ تو داری بارے بخور اکنون من باری فرصت مشغول
 و خلوت ندارم ہر روز با خلق سے باید بود بلکہ قیلو لہ نیز میسر نمیشود بارہا میخواہم کہ قیلو لہ کہستم
 بر می گویند کہ آیندہ آندہ است بر خیزند اکنون شما کہ فرصت دارید چرا مشغول نمیشوید فرمود
 اگر شب چیزی تواند کرد خواندن با گذاردن ما روز اصلا مقدور نیست غاما تو میانی این سخن

شکستہ وار فرمود و بکریست و این بیت خواند بعیت این دلوتی که در چه انداخته ام + نوید
 نیم که پر بر آید روزی که فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجہ نموده و بدو مشغول گردید
 و غیر حق از دل نشکسته کرده بایست نشست تا چایدا شود فرمود و شین که درویشان کوتاہ کنند نشست
 که صوفی چون در سلوک در آید این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست فرزند
 و ناگرفتنی نگیرد اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو غسل و صافی باراد
 سلمان پس چه کند آنچه نزدیک دست است یعنی استین را کوتاہ کند تا او را ندک شود بریدن دست
 و پچنین کوتاہ کردن دامن جامه و موسی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایست
 سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سرباز نیست اما اگر سه قلم کند از جمله چیزها مانده پس
 چه کند از سر موسی بر خیزد و آنکه موسی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از سر بریده هیچ کار
 نباید بایست که از سر تراشیده نیز پیمان باشد که هیچ نامشروعی از وجود نباید پرسیدند
 که مراد از جامه و افینا چیست فرمود میگویی در بیان این تقریر بر برگرفتند که فهم ستیمان
 بدان ترسد فرمود فراتر ایم تقریر بر آسان برگرفت فرمود جامه و افینا لا بلنا و جامه و
 افینا لا بل لا بل افینا فی شدت الحال است که در کلام نیست فی برای طریقت و در
 ظرف مفروض است شهادت این آیت خواند انما الصدقات الفقراء المساکین
 و العالین الخ فقر و مساکین بر اسے مدجوع می شتابند و رقاب قاب قیمت است
 و رقیت را حکم سوتست آنکسے که برده آزاد میکند گوئی اخیار موتی سے کند پس درین شدت
 بیشتر باشد پس این را بکلمه فی گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در رقاب شدتے است که در آن
 نیست این بیان علم و نحو معانی و بیان بود اما بیان شایع آنست که آنکه مجاہدہ خواہد کرد ازین
 سه خالی نیست یا از ترس و یا از امید و یا برامی خاص ذات پاک حق جل ذکره آن مجاہد
 مند باشد و این فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاہدہ بجای آورده شود و جامه و
 حق مجاہدہ فرمود قدر مطلوب نیندازد آن مجاہدہ اختیار نیکند فرمود قبول اعمال
 موقوفست بر جذبہ یعنی هر عملی که میکند تا جذبہ در نیامده است قبول نیست چو جذبہ مانزد حال
 او شد هر عملی که کند قبول باشد و آن جذبہ را وقت معین نیست در صبی باشد یا در جوانی

یاد رشتن تخت آما جذب برام رتب است جذبه غوام توفیق یافتن است در اعمال و جذبه خواص
 توجه قلب است بسوی حق مع لا انقطاع عما سواه پرسیدند که اول شب فاضل تر است یا آخر
 فرمود در حدیث آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن جبریل ما افضل الاوقات
 فقال لا دری ولكن اذا مضی نصف الليل ترقی الملائکة و تیز العرش ان لربکم فی ایام دهرکم
 لفتحات لا فتقر ضوا لها فرمود رایت ربی لیلة المعراج الزاج فی حسن صورة رسول علیه السلام
 صورت خود را مراد داشته است ای و گفتم فی حسن صورة کما یقول رایت اسدا را کبابی
 و گفتم را کباب یعنی آن زمان صورت من نیکوترین صورتهما بود زیرا که معراج بود و ملاقات انبیا بود
 و بشارت و نزول نور و قرب رسیده بود هر آینه حسن و جمالی در صورت پاک رسول علیه السلام
 پیدا آمده بود جواب دوم مراد از لے سیدی است رایت سیدی جبریل فی حسن صورة روا شده
 اگر رب گویند و سید خوانند استشهاد قول لے هریره آورد و وقتی میگفت رایت ربی سفی
 صلیک المدینة میشتی علیه حله حمراء و فی حسیله لفلان قالوا له اکفرت بعد الایمان فتسم و قال
 رایت ربی ای سید الحسن رضی الله عنه چون سخن در صورت افتاد پرسیدند ان الله خلق
 آدم علی صورته چه باشد فرد ما عاید است به آدم زیرا که صورت آدم چنانکه آفریده شده
 در قد و بالا هم بر آن صورت بود خلاف صورت آدمیان زیرا که آدمی اول کودک بود و بعد
 پیراناما آدم بر یک صورت بود و تبدیل در وی نبود و از جمله فضلا و عصر که در حلقه ارادت
 شیخ نصیر الدین محمود در آمده بودند مولانا دهر کوه است در فضیلت و بلاغت و فصاحت
 از منفردان روزگار بود و با انواع مرهم و شفاق شیخ مخصوص قصیده دارد در مدح و می که بعضی
 ابیات او این است نظم دوش آن زمان که از افق مغرب شتاب خورشید خواند سوز
 و انجم اذ اموا شمع فلک زمانه فـ و اندر آب و در زمین نشانه بر آورد بر سما گفتی مگر که
 یوسف خورشید شپناه گریزگی چو دیده یعقوب در مهمل بادی برآمد از لب دریا که منشن
 گرد سیاه سر مه هم خجسته بر فضا چون ساعتی دوازده شب و بخور برگذشت و بنشست باد کرد آمد
 با غلا یک یک ستاره بر سر گردون منور باد و چون در بشت طلعت تابان القیا و فرشت
 منع از قدرت بر آوردید و قندلیهای نور برین نیلگون منسا و می جست نرم نرم نسیم از کنایه

گوئی پیام دوست همی داد در حفا + گر گیمیا می دولت جاویدت آرزوست + یا گلشن بهشت ازین
 شاخ بی ننا + چشمت چنین نگر نفس خواب بهار + عانت مسی شمر نظر شیخ کیمیا + بردست او اگر
 نتوانی نهاد دست + باری بد از این سر خاک بزیربا + والا نصیر ملت و دین ل که مست بهیم
 از بس یزدان برو سزا + و در مرثیه شیخ نصیر الدین محمود قدس سره گفته است
 ز دور محنت این نه سپهر زنگاری + کدام دل که نه خون گشت از جا خوازی + کجا بجام طرب مجلس
 کردند + که از سپهر بنارید سنگ قناری + و فاز عالم فانی مجو که مشهورند + فلک خیزه کشی ازین
 بعداری + خزینه ایست سپهر از نقوش انسانی + و فینه ایست زمین از بتان فرقاری + تو
 عزیز که در ملک و مال مغروری + سباش امین گر غافل و بهوشیاری + چه دانی آنکه در اوراق
 کارخانه غیب + قضا چه نقش بر آرد ز ملک جباری + زمانه صلح کند بادل توایست + فلک
 بدشمنی آید به پیش ما بار + چو وقت آن برسد بچاکس نگیرد دست + نه ملک فی ملک نه
 سپاه سالاری + بقا بقایست خداست و ملک ملک خدا + که نیست قایم دایم بجز کسی باری
 ز دست خراج ندانم کجا کنم فریاد + که برگذشت با جور او ز بسیاری + جهان با تم خواب نصیر دین محمود
 هزار گونه فغان کرد و نو و آری + بقیه سلطه یادگار اهل کرم + که گرفتارم خلافت ملک بیدار
 میبنا ملک منعمت او ندا + بحق نعمت قرآن دولت و قاری + بر جنتک تو که عام است در جهان
 بعزت تو که خاص است در جهان داری + که روح عظم آن شیخ پیشوا کرام + که نقد جهان بوده از اخبار
 بیم قربت خود کن غریق حمت خویش + مجاور سل و ابیاز مختار + و حمید شاعر قلندر جامع کتاب
 خیر المجالس نیز از خدمتگاران و حاضران مجالس اوست در اصل مرید شیخ نظام الحق والدین
 گاه به همراه پدر در خدمت و می می رسید و بحضرت محاسن شریفش مشرف می شد و در صحبت بعضی
 خلفاء شیخ آنچه مقتضای قابلیت و استعداد او باشد استفاده کرد اگر چه شرا و نه از ان قبیل است
 که او را توان با وی یاد کرد و لیکن باین نام مشهور شده و پیشتر شهرت او با اسم حمید قائم است
 اول در خدمت مولانا برهان الدین غریب بود و جمله از ملفوظات او جمع آورده بعد از ان
 در ملازمت شیخ نصیر الدین محمود افتاد و از ملفوظات و می نیز جمع نموده آنرا خیر المجالس نام
 نهاد و ابتداء تالیف آن در سنه خمس و خمیس و بیستم بود و اتمام آن در ست و خمیس احوال

وحکایت را سادہ نوشتہ و تفصیل نوشتہ است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ شیخ سراج الدین عثمان المشهور بانے سراج از مشاہیر خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است قدس سرہ انچہ از سلاسل مردان شیخ درین دیار مشہور است سلسلہ او و شیخ نصیر الدین محمود است و وی از عنفوان شباب کہ سنوز از موسے ریش آغاز شدہ بود در حلقہ ارادت شیخ درآمدہ بود و در سلک خدمتگاران پرورش یافتہ بعد از چند سال برے دیدن والدہ بمقام لکنئوتی کہ آنان کمپور مشہور است سیرفت و باز خدمت میرسید و در وقت عطای خلافت اورا شیخ فرمود کہ اول درجہ درین کار علم است اورا چندان نصیب از علم نیست مولانا فخر الدین زراوی عمر فرمود کہ اورا در شش ماہ عالم میکنم بعد ازان در خدمت مولانا فخر الدین تعلیم کرد و مولانا برای او تصنیف تصنیف کرد و دو اورا عثمان نام نهاد بعد ازان پیش مولانا رکن الدین اندجی کافیہ و مفصل و قدوری و جمیع اخیرین تحقیق کرد و بعد از نقل شیخ نظام الدین قدس سرہ سه سال دیگر تحفہ کرد و بعضی کتب از کتابخانہ شیخ کہ وقت بود و جامہا و خلافت نامہ کہ از خدمت شیخ یافتہ بود خود برد و آن دیار را بحال ولایت خود بسیار است و در باب اول نفس شیخ چنین رفتہ بود کہ او آئینہ ہندوستان است نقل است کہ او بعضی جامہا را کہ از خدمت پیر یافتہ بود دفن کرد و بران گورستان است و در وقت رحلت وصیت کرد کہ مراد پایان کور جامہا دفن کنند بعد از نقل او ہمچنین کردند خلفای او در دیار کور مشہورند الی یومنا موجود مقام او نیز دران دیار است رحمۃ اللہ علیہ در ملفوظات شیخ حسام الدین مانکیپوری مینویسد کہ در ویشی سروروی مہمان شیخ سراج الدین عثمان اود ہی شد چون شب شد بعد از نماز خفتن شیخ سراج الدین جامہ از تن برکنند و بر بستر افتاد و آن درویش تمام شب نماز مشغول بود چون بامداد شیخ برخاست و بوضوئی شب نماز کرد و درویش گفت عجب کاری کہ تمام شب در خواب بودی و نماز مبادا و وضو کردی شیخ اورا تواضع بسیار نمود و فرمود شما بزرگید تمام شب کار کردید و ما کالای ایم و دزد در پی آن کالا است نگاہبانی آن میکردیم و اسلام بیت اگر عاشق مسجد و زیارت دل عاشق ہمیشہ در نماز است شیخ قطب الدین سنور پسر عالم خلفاء شیخ برہان الدین بن شیخ جمال الدین ہانسوی است و سی از عالم خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است جامع کالات

و نظر کرامات بود و از شیوہ تکلف عاری بود و سرغوغای خلق نداشت در مدت عمر خود از جعفر
 با اختیار خود بدر نیامد و بدر فائده امر از رفت و بتوکل و قناعت گذرانید نقل است که وقتی
 سلطان محمد تغلق قاضی کمال الدین صدر جهان را پیش او فرستاد و فرمان چند موضع نوشته
 با و همراه کرد تا او را بدینا بفرستد بعد از آن سلسلہ ایذا بجنبان چنانکه عادت او بود بطایفه
 در ویشان چون صدر جهان بخدمت شیخ قطب الدین منور آمد آنچه بادشاه با و گفته بود در
 فرمان مواضع و پیش او نهاد شیخ قطب الدین منور فرمود که در آنچه سلطان بفرمان
 بن شمس الدین طرفت آنچه و ملتان میرفت غیاث الدین را که در آن زمان ملک الامر الفیروز
 بود بخدمت شیخ فرید الدین فرستاد و فرمان چند موضع بخدمت او آورد فرمود که پیران ما
 اینچنین قبول نکردند طالبان این کار بسیار آمدند ایشان بدی اکنون ما مریدان نیم ما را
 آن باید کرد که ایشان کرده اند آورده اند که یار دیگر او را با سلطان محمد تغلق ملاقات
 واقع شد و اینچنان بود که وقتی محمد تغلق طرف خطہ ہائے رفته بود در مہمی کہ چار کرده از ہائے
 است نزول کرده نظام بذریاری عوف مخلص الملک را کہ سخت در شب مردی بود بدین
 مصار با منی فرستاد تا کیفیت خرابی و درستی مصار بیاورد نظام الدین بذریاری در زیر
 مصار میگشت تا نزدیک خانہ ایشان رسید پرسید کہ این خانہ از آن کیست گفتند کہ از آن
 شیخ قطب الدین منور خلیفہ شیخ نظام الدین گفت عجب است کہ بادشاه اینجا بیاورد و این شیخ
 بدین نیامد چون بخدمت سلطان باز رفت گفت اینجا شیخ است از خلفاء شیخ نظام الدین کہ
 بدین بادشاه نیامد است سلطان محمد را بخدمت سلطنت در کار بود شیخ حسن سر بر منہ را کہ
 مردی عالمی بود بطلب شیخ قطب الدین منور فرستاد حسن سر بر منہ آمد و در پیش شیخ قطب الدین
 منور نشست شیخ رادہ نور الدین بیرون آمد و گفت کہ بزرگی شیخ شمار می طلبند حسن سر بر منہ
 بخدمت شیخ درآمد و مصافحہ کرد و نشست و گفت شمار سلطان طلبیدہ است شیخ قطب الدین
 منور فرمود کہ درین طلب اختیار بدست من بہت یازد گفت جبرم از فرمان است کہ شمار ببرم
 فرمود الحمد للہ با اختیار خود نمی دردم بعدہ روی سوی اہل خانہ خود کرد و گفت شمار بخند
 ببریم این سخن بگفت و مصافحہ بکشت مبارک نمود کرد و مصافحہ بدست گرفت و پیادہ دیوان شد

حسن برہنہ چون در سماع و می علامات و اصلاص حق مشاهده کرد گفت چرا پیادہ سیری سپان
در جنیت میروند سوار شوند و حاجت نیست من قوت آن دارم کہ پیادہ توانم رفت چون
نزدیک خطیرہ آباد و اجداد خود رسید اورا گفت چه میگویی زیارت بکنم گفت نیکو باشد در پان
قیرصد و پیر رفت بعد از زیارت عرضہ داشت کرد کہ من از گنج شما اختیار خود بیرون نیامده
مرا بے اختیار من مے برند و چند نفر آدمی کہ بزرگان خدا نیکو خرج گذاشته ام چون از روضہ
بیرون آمدنم سبب سیم پیش آوردنم سو داین را بخائے من سپان کہ خرچے ندارند چون معی
سلطان رسید من سربہرہ پنج معاینہ نمودہ بود بعرض رسانید سلطان از محض غماض نمود و
تطلبید و از انجانب بجانب دہلی روان شد چون سلطان در شہر دہلی رسید بہت ملاقات شیخ
را پیش خود طلبید شیخ در اثنای آنکہ پیش بادشاہ سیرت سلطان فیروز شاہ را کہ در ان ایام بہ
باریک بود گفت کہ مادر و نشانیم آداب درآمد محاسن بادشاہان و سخن گفتن با ایشان نے دانیم
چنانکہ اشارت شود همچنان کردہ است گفت کہ در باب شما خبر دست سلطان چیز ہا گفتہ اند چون من
چنین است خدمت شیخ از تواضع و ساحت و اخلاق بسیج فرو گذاشت لکن چون سلطان دست
کہ این ساعت شیخ می آید نشست بود با استاد و کمان بدست گرفت و تیر انداختن مشغول شد چون
شیخ را دید طاقت نیاورد تعظیم تمام پیش آمد و صانع کرد شیخ قلب الدین چنان دست
سلطان محمد را محکم گرفت کہ در لقمہ او لے آنچنان بادشاہ جبار کہ چندین مشاجر و علماء را تحت
تبع ظلم آورده بود معتقد شد و گفت کہ مادر دیار شمار رسیدیم تربیت نفرمودید و بلاقات
خوش مشرف نگردانید بدین شیخ گفت کہ اول ہانسی بنگرید بعدہ درویشی بچہ ہانسی این درویش
خود را درین محل نمیداند کہ ملاقات بادشاہان بکنند در گوشہ بدعا گوئی بادشاہان و کافہ
اہل اسلام مشغول مے باشد معذوری باید داشت سلطان محمد تغلق را چہرہ نقرہ شیخ
دل نرم شد فیروز را گفت آنچنان کہ مقصود شیخ است چنان کنی شیخ سنور فرمود تا خود
من فقراست و گنج بد و پیر بعدہ فیروز را و ضیا برتے را کہ در ان زمان سلطان محمد بود
پیش او فرستاد و یک لکۃ تنگہ انعام فرمود شیخ قلب الدین سنور گفت لغو ذبا اللہ کہ
این درویش لکۃ تنگہ قبول کند پیش سلطان رفتند و گفتند شیخ قبول نمیکند فرسان شد

پنجاه هزار تن که برهند این نیز قبول نکرد تا آخر بدو هزار قرار یافت شیخ این را هم قبول نمی کرد
 گفت سبحان الله درویش را دو سیر کچی و دواکی شیر و غن کفات باشد او را هزار ها چکا آید
 ایشان گفتند که ما کم ازین پیش ازین سلطان ذکر نموانیم کرد و ضرورت آن مبلغ را قبول
 فرمود و در مقامات پیران خود خرج کرد و فقیر او را بعد از چپ در روز سیاحت با نسی روان
 قبر او نیز و گنبد جد و پدر او است رحمة الله تعالی علیه و در سن سهره العزیزه شیخ نورالدین پس
 شیخ قطب الدین منورست قفلسست که چون شیخ قطب الدین متور را سلطان محمد غوری
 پیش خود طلبید و آن حال که شیخ پیش سلطان میرفت شیخ نورالدین خود بود و در قفسه پیران
 هیبت و عجب هجوم ملوک و امر او رذات او اثر کرد و از حال پیران پیران شیخ قطب الدین
 برین حال مطلع شد و گفت بابا نورالدین اعظمه و اکبر ما را الله شیخ نورالدین میگوید که کعبه
 آنکه این سخن بشمع رسید تقوی در باطن من ظاهر گشت چنانکه آن هیبت و عجب از آن
 بجای برد رفت رحمة الله علیه قبر او نیز و گنبد آبا و اجداد است شیخ حسام الدین بلخانی قریب
 سهره العزیزه او نیز از خلفاء شیخ نظام الدین اولیاست طریقه او طریقه سلف بود بزرگوار
 و درع و فقر از میان یاران اصلی ممتاز بود شیخ نظام الدین در باب او فرموده است که
 شهر دلی در حمایت او ست گونید که وی روزی در راهی میگذاشت مصلی از کتب مبارک او
 بنفاده و او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه برد که شخصی از عقب او آواز داد و چند بار
 شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب
 او دید و بوی رسید گفت شمار چند کثرت آواز دادیم که شیخ مصلای خود بتان شمانندید شیخ
 گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای فقیرم گونید که وی در شریعت هدایه و برود و طریقت
 قوت القلوب و احیاء العلوم را بر ذکر داشت آورده اند که اندر آنچه او از زیارت خانه کعبه
 و درین دیار رسید بخدمت شیخ خود آمد شیخ فرمود اگر کسی خواهد که بشرف زیارت خانه کعبه
 مشرف شود باید که بجهت زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم علی جده نیت کند
 و برود تا مستوجب زیارت خاص آن سرور گردد و در تطهیل زیارت کرده باشد مولانا
 حسام الدین چون این حرف شنید همان ساعت عزیمت زیارت مدینه معظم ساخت

و روز دیگر متوجه شد رحمة الله عليه در خیر المجالس میگوید که شیخ نصیر الدین محمود فرمود که وقتی
 مولانا حسام الدین ملتانی و مولانا جمال الدین نصرخان و مولانا شریف الدین عظیم الرحمة
 نجات شیخ خطاب شراه آمده بودند خدمت شیخ روی مبارک طرف مولانا حسام الدین حسام کرده و فرمود
 که اگر کسی روز صایم باشد و شب قائم کار تهواری کرده باشد که این مقدار هر روز از این است
 می تواند کرد اما شغولی که بندگان خدا می توانی میکنند و بدان شغولی که این مقدار رسید و اند
 جز این مشغولیت مولانا حسام الدین و یاران منتظر ماندند تا بگذشت از این زمان بیان
 نخواستند که در این مجلس شیخ بیان فرمودند که این مقدار اگر گفت که این مقدار اگر گفت که این مقدار
 شش ماه کم و بیش گذشت بعد از آن همین عزیزان خدمت رسیده بودند و در آن مجلس
 محمد کاتب که او از سیان چهار سلطان علاء الدین داخل میانگان شیخ شده بودند و کم از این
 پس کرد و نشست خدمت خواجہ ازوپر سید کجا بودی جواب داد که در سرای بودم امر از سلطان
 علاء الدین پیچاه هزار تنگ به بندگان خدا می توانی را انعام فرمود خدمت خواجہ روی مبارک طرف
 مولانا حسام الدین کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر با وفاء و عده که باشما کرده است یا آن
 همه روی زمین نهادند و آوردند گفتند و فار و عده بعد خدمت خواجہ قدس سره فرمودند
 شغولی ساکنان بیش چیز است اول خلوت باید که از خلوت بیرون نیاید بوی اسطر از آله شکست
 و قبض و داعیه هوادوم دوام وضو باید که علی الدوام با وضو باشد مگر آنکه خواب غالب شود
 بر فور بخسید و برخیزد و در حال وضو سازد سوم صوم دوام چهارم دوام سکوت از غیر ذکر حق
 پنجم دوام ذکر بار بطن دل خود شیخ و هو عبارتہ عن تعلق قلب المرید بالشیخ ششم نفی خاطر غیر حق
 نقلست که چون او را مشرف خلافت مشرف میکردند وصیت طلبید شیخ لطاف الحق والدین
 قدس سره دست مبارک خود از آستین بیرون آورد و با انگشت شهادت جانب مولانا اشارت
 کرد که ترک دنیا ترک دنیا فرمود که در کثرت مریدان بکوشی عرض کرد که اگر فرمان شود بر
 آب روان در بیابان سکونت گیرم در شهر آب چاه است وضو ساختن بدان دلاسانی شود و مرد
 که هم در شهر باش کن کاخد من الناس چون از شهر بیرون آئی و بسدرانی سکونت گیری غریب
 و شهری نبایران بر تو برستند که فلان درویش در فلان جانشست کرده است و مزارم وقت تو شوند

و در آب جاها اختلاف علما و در آن شرعاً و سعتی و خفتی هست دیگر عرض کرد که بر بنده
 وقتی فتوح پیرسد چیزی نصیب فرزندان میکنم و چیزی از برای آیندگان می‌دارم و وقتی
 چند روز میگذرد که چیزی نرسد و فرزندان مزاحمت می‌نمایند و آینده محروم می‌رود و
 درین محل قسری کنم یا نه فرمود و در تدبیر خواهی افتاد پس در ویشی کی خواهی کرد در ویشی آن
 باشد اگر چه نباشد موجود دارد و هیچ کند و الاجر کند و بزنام راوی لبنا زد و خود را در تدبیر بنیاد
 معبد فرمود در ویشی را هر دری نباید بود و هر دری دو نوع است صوری و معنوی اما صوری
 آن در ویشی آنکه بر در بامی کردند و چیزی میخوانند و معنوی آن در ویشی آنکه در کج خانه
 خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمر و مرا چیزی خواهد رسید هر دری صوری
 به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری صوری چنانکه هست می‌نماید اما هر دری معنوی
 ظاهر خود را بطریق مشغولان حق ننماید و باطن در بدر میگردد و وقتی از شیخ پرسید محمد و خلق
 کرامت می‌طلبید فرمود الکرامه هی الاستقامه علی باب الغیب تو در کار خویش مشغول باش
 کرامت چند طلبی آورده اند در آن سال که سلطان محمد تعلق مردم شهر دہلی را در دیوگیر روان
 می ساخت بتقریب شہری که در آنجا آبادان میکرد مولانا حسام الدین در کجرات رفت
 و بهمانجا حجت حق پیوست در شہر تبین که شہر قدیم کجرات است مدفون شد مقام او در آنجا
 مشہور است و معروفست رحمة اللہ علیہ مولانا فخر الدین نرادی رحمة اللہ علیہ و
 از خلفاء شیخ نظام الدین اولیا است بزرگ بود جانی علم و تقوی و ذوق و عشق در امر
 دین و صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در او ائمه مال پیش مولانا فخر الدین بالنسوی در شہر
 دہلی تعلیم میکرد و بخشش طبعی و وقت سخن و فصاحت عبارت از ممتازان اہل شہر بود
 عاقبت مرید شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا شد و مخلوق گشت و از میان معلمان
 برآمد و در سلک درویشان مسلک گشت و ہم در غیاث پور ساکن شد و بعد از حلت پیر بزرگ
 آب چون در محلی که آلاں فیروز آباد دہلی است مشغول شد و چند گاہ برسد حوض خاص علما
 جا کرد و مدتی در بند لبنا کہ در میان کوه است و در آن زمان بیابان و مقام شیران بود مشغول
 شد و بعد از آن بزیارت خواجہ بزرگ معین الحق و الدین قدس سرہ با جمیع رفت بعد از آن

شیخ فرید الدین باوجود ہمن رفت بیشتر احوال در سفر بودی و در صحرا ہا و بیابانہا خدای را
عبادت کردی و صوم دایم داشتی نقل است کہ مولانا فخر الدین زراوی از شیخ
نظام الدین سوال کرد کہ شغولے بکلام اللہ فاضلتر یا ذکر فرمود ذکر و وصول زود تر بود اما
خوف زوال ہم بود اما مالے را وصول دیر تر بود ولیکن خوف زوال نباشد نقل است
کہ شیخ نصیر الدین محمود میگفت کہ پنجہ مارا در یک ماہ دو ماہ فسخ شدی مولانا فخر الدین را در
را در یک ساخت بدست آمدی و در زمانی کہ مردم شہر را بدیو گیر بردند او نیز رفت و از انجا
بزیارت خانہ کعبہ رفت و از انجا بہ بغداد رفت و علم حدیث بحث کرد و بعد از ان بشوق دہلی
کہ وطن قدیم وی بود باز گشت و در کشتی نشست و آن کشتی غرق شد رحمۃ اللہ علیہ نقل است
کہ در ان ایام کہ محمد تغلق خلیفہ شہر دہلی را بجانب دیو گیر میفرستاد میخواست کہ ملک گرجستان
و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز خان را از ان دیار براندازد تمامی صدور و اکابر شہر را
فرمود تا حاضر آیند و بارگاہی بزرگ نصب کنند و در زبرآن بنیہ بنهند تا بران منیر خود بر آید
و خلق را در جہاد کفار تحریریں کند بعد از ان روز مولانا فخر الدین زراوی را و شیخ شمس الدین
یحیی و شیخ نصیر الدین محمود را نیز طلب فرمود خواجہ قطب الدین کہ یکے از مریدان شیخ
نظام الدین اولیا و شاگرد مولانا فخر الدین بود مولانا را پیش از جمعہ عزیزان بدر گاہ
سلطان برد مولانا را بارہا می گفت کہ من سر خود پیش در میرامی این مرد غلطیدہ چنی بنیم
من با او مسامحت نخواہم کرد چون مولانا را با سلطان ملاقات شد خواجہ قطب الدین
و کیفشہای مولانا برداشت و در بغل کرد و با استاد و سلطان محمد انمعنی را معائنہ کرد
ہیچ نگفت و با مولانا فخر الدین زراوی بمکالمہ مشغول شد و گفت ما میخواہم چنگیز خان
لمعون را بر اندازیم شما با ما درین کار موافقت خواہید کرد مولانا گفت انشاء اللہ تعالی
سلطان گفت این کلمہ شک است مولانا گفت در استقبال چنین آید سلطان محمد ازین سخن
بر خود پیچید و گفت شما را نصیحتی بکنید تا بران کار کنیم فرمود کہ غضب فرو خورید سلطان گفت
کہ الام غضب فرمود طعام آرد چون طعام حاضر آمد مولانا با کراہ اندک اندک طعام سے خورد
و چون طعام برداشتند بہت بزرگانگی کہ حاضر اندہ بودند چاہتہ صوت و یگانہ بزرگیم حاضر

آوردند شیخ نصیر الدین محمود و مولانا شمس الدین یحییٰ و دیگر بزرگان چنانکہ آمدہ است
 بدست گرفتند و غارت کردہ بازگشتند اما جائہ وسیم مولانا شمس الدین را پیش از انکہ بوس
 برسد خواجہ قلب الدین دیر خورد بستر چون میدانست کہ وی نخواہد بدست گرفت و این باب
 فوت حرست مولانا را خواہد شد چون این بزرگان بازگشتند سلطان محمد خواجہ قلب الدین
 پوچرا گفت کہ مرور بخت این چه حرکتها بود کہ کردی فخر الدین زرا دی را از زیر تیغ من خلاص
 دہانیدی او گفت او بہتاد نیست و خلیفہ مخدوم من مرا شاید کہ ادب از نگاہ دارم سلطان
 گفت کہ این اعتقاد ہای کفر آمیز را بگذار والا ترا خواہیم کشت گفت زہی دولت اگر بخت
 مخدوم من بکشد رمتہ اللہ علیہ و علی جمیع عبادہ الصالحین و السلام مولانا فخر الدین
 مروزی حافظ کلام ربانی بود و کمال تقوی و ورع آریستہ پیوستہ کتابت کلام اللہ مجید کرد
 و از خلق مجرور زبانی و از مصاحبان و مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود گویند اورا بامردان
 غیب ملاقات بود نقلاست کہ وقتی بخدمت شیخ عرض کرد کہ مرا تشنگی غالب شدہ بود
 در پیش من کسی نبود کہ آب لطف کوزہ پر آب از غیب پیدا شد آن کوزہ بشکستم و آب بختہ
 شد و گفتم کہ من آب کرامت نخواہیم خورد شیخ فرمود کہ بالستی خورد از اینا بسیار می باشد
 وقتی من نیز خواستم کہ شانہ کنم پیش من کسی نبود کہ شانہ بیارد درین میان دیوار بشکافت
 از دیوار شانہ بیرون آمد بستم و شانہ کردم از شیخ نصیر الدین محمود منقولست کہ فرمود
 در انچہ مولانا فخر الدین مروزی کتابت کردی از خلق پرسیدی این کتاب چہ آرزو گفتند
 شش کاسے جزوی او گفتی من چہا بیتیل بستانم زیادت نستانم اگر کسے براسے
 جرک زیادہ از بیتیل کردے نستی چون پیر عمر شد و از کتابت ماند قاضی حمید الدین
 ملک التجار بر سلطان علاء الدین عرض داشت کرد اینچنین برکے بہت تاین
 زمان روزگار کتابت می گذرانند و حالا از کتابت ماند اورا از بیت المال
 چہیزے تعیین شود سلطان ہر روز یک تنگہ فرمود و گفت نخواہم بستانم
 بہان شش کاسے بدیند بعدہ بیتیل بسیار و شش کاسے قبول کرد
 رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

بیان مقامات حضرت خواجہ بہا و الدین نقشبند نقل کرد کہ حضرت خواجہ علما رالحق و الدین
افاض اللہ سبحانہ برکاتہ علی العالمین کہ طریقہ حضرت خواجہ مقدس اندر وجہ اختیار فقر بود
و ترک دنیا و قطع تعلقات و فرود کلی و سعی ماسوی و ہوا و نفاس قدسیہ ایشان در شبات فصد
محبت فقر بود و قدر و ایشان در چہ کمال بود و میفرمودند ہر چہ بایستم از دنیا بایستم و نتیجہ
صحبت شریف ایشان در ہمہ ظاہر می شد و بواسطہ آنکہ حضرت ایشان قدیم در مقامات متابعیت
سنت میزدند و در طلب حلال و اجتناب از شبہات مبالغت می نمودند خصوصاً در باب
لقمہ و دایم در مجالس صحبت حدیث العبادۃ عشرۃ اجزا بر ستمینا طلب الحلال و جزیر
و احد سائر العبادات می فرمودند و جماعت متابعان حضرت ایشان آن صفات حالی شد
و قہر میبویست و نتائج آن عمل را بتحقیق ہر یک در وجود خود مشاہدہ میکردند و طعام
ایشان از زراعت بود ہر سال پارہ جو و پارہ ماش زراعت میفرمودند با احتیاط تمام
و در آن فرصت اکابر و علما کہ بہ صحبت شریف ایشان میرسیدند طعام ایشان را بطریق تبرک
و تقرب تناول میکردند و میفرمودند سبب آنکہ در آثار و اخبار آمدہ است کہ در حجرۃ
ازواج طاہرات رضی اللہ عنہن آمدہ است کہ آرد جو را بضر بال منی بخجۃ اند چند روز است
در منزل با آرد جو را نا پختہ طعام ساختند و خوردند جمیع متعلقان و فرزندان رنجور شدند
بر خاطر گذشت و معلوم شد کہ این رنجوری و فرودمانگی سبب آنست کہ با اہل بیت حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہن گم درین تشبہ بی ادبی کردہ شد و صورت
مساواتی نمودہ شد تنبیہ کردہ شد تا انابت کردند کہ بعد ازین آرد جو را نا پختہ طعام نمازند
و متابعت کوشند و خود را مقہر دانند و بیند بعد از انابت صحبت یافتند مستحکم کہ بہ
بر پئے رسول نہادہ از ہمہ رہ روان بہ پیش افتادہ در شہر ایشان را خانہ تملکی بنور عازمت
بود غریب و ارمی رسیدند و ایشان را خادمی و خادمہ بنود ازین معنی ایشان را سوال کردہ فرمودند
بندگی با خدایکی راست نمی آید خلق و تواضع حضرت ایشان را حینود شئمہ از اخلاق امثالین بود
کہ اگر بنزل و بستی و درویشی رفتی جمیع فرزندان و متعلقان و خادمان او را پرستش
کردندی و خاطر ہر یک را بنوعی در بیاختندی و اہل آن بیت را در مان و دایع عذر خدایت خوانند

و احوال مرغان و ستوران اور افتقد فرمودندی و بہ نسبت ہر یک شفقتی کردندی و از یک کارم اخلاقی
ایشان ہم سایہ و دوست و آشنایان در ویش محطوط شدندی و آن لطف ایشان ہر یک را
مکمل شدی بصراط مستقیم در ویشی پیش از آنکہ بسعادت محبت ایشان مشرف گردد
پالیزی گشتہ بود ناگاہ بران موضع گذر فرمودند پالیزی نہ رسیدہ بود و چیزی حاضر نبود بنیاز سنجہ
محضرت ایشان برد و نیاز سندی نمود و عذر خواست چندین سال بود کہ حضرت ایشان
با آن در ویش نشست ظاہر و باطن شفقت میدفرمودند و بفرزدان و متعلقان او تحقیقت
الطاف ایشان مرا و را روی براہ گردانید آن در ویش حالت خود را باین صفت بیان میکرد
لقل کردند خدمت خواجہ علاء الحق والدین از حضرت خواجہ ماقدرس القدر روحہ کہ فرمودند
در زمانی کہ از او ایل احوال خود حکایت میکردند گفتند فرصت شش ماہ این در برین بہتہ شد
و از عالم باطن ہیچ فیض بمن نہ رسید بی طاقت و آرام شدم قصد کردم کہ باز بلا زمت مخلوقی
مشغول شوم در آن حال گذر من بر مسجدی افتاد بر در آن مسجد دیدم کہ این نوشتہ کہ
ای دوست بیا کہ ما ترا یم و بگمانہ مشو کہ آشتا یم و وقتم خوش شد و عنایت بی علت
در رسید و باز آن در بر من کشادہ شد از ذوق آن حال بسیار گریستم و ہم فرمودند و آوان عبود
بر مقامات و کثرت صفت حسین منصور در وجود من ظهور کرد و نزدیک آمد کہ آن صد از
من نیز پیدا شود در بخار او اری بود ہر دو کثرت خود را بی پای آن دایر بردم و کھیم جای توسل
این دار است بعنایت حق جل و علا از ان مقام گذشتہ شد منقول است در مقامات
سلطان العارفین کہ در مقام سیر در صفات انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام سیر میکردم بیاگاہ
محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم کہ در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نہادند
این سخن را بیان میکردند و بارہا میفرمودند چون من بعنایت انگی درین سیر باین مقام
رسیدم استراخی نکردم و توفیق آن یافتم کہ سر نیاز و تعظیم بر آستانہ عزت و احترام حضرت
نبوت او صلی اللہ علیہ وسلم نہادم نقل کرد در ویشی کہ در حضور خواجہ ماقدرس القدر روحہ مذکور
میشد کہ سلطان العارفین میفرمودند و ندہ را بہر چند رود آخر قدم وی باول قدم خواند
فرمودند از سر غیرت حرام باد محبت حق سبحانہ آن کس را کہ اول قدمش بر آخر قدم او نہادہ باشد

سوال کردند بعضی از مشایخ گفته ولایت محمدیه بر ختم شده است فرمودند ایشان ختم این لایق نیست زمان خود بوده اند نقل کردند خواجه علامه الحقی والدین از ایشان که میفرمودند جماعتی این شام از قطاب زمان و او تا زمین حاضر شدند و مراد نرسید می نشاندند و اطراف آنرا گرفتند و مراد بخت عالی نشاندند و هر آینه مرا بعد ازین هیچ غمی نخواهد بود و حضرت خواجه اقدس الله روحه سلسله مشایخ خود را گاهی تا شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه ذکر میکردند و گاهی همه میگفتند پناگه در ساله قدسیه مذکور است و دانشمندی که در صحبت ایشان مبتدی بود استغاثی کرد و پرسید که سلسله حضرت شما کجایرسد تبسم فرمودند گفتند از سلسله کسی بجائی نرسد

فصل در بیان طریقه سلوک

وصفت صحبت و نتیجه صحبت حضرت خواجه اقدس الله روحه و ذکر حقایق و لطایف که در مجالس صحبت بر لفظ مبارک حضرت ایشان میگذاشته است نقل کردند از حضرت خواجه اقدس الله روحه که فرمودند قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا امنوا انشأوا انفسکم بان که در هر طرفه ای غیر نفی این وجود طبیعی باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره مصرعه وجودک ذنب لایغاس به ذنب و از حضرت سید الطائفه جنید قدس الله روحه منقول است که فرمودند پنجاه سال است که در ایمان اورویم و در ایمان تازه کردیم و هنوز در انجم درویشی که از اهل علم بود نقل کرد که روزی بر لفظ مبارک حضرت خواجه اقدس سره میگذاشت که تعلق بما سوسى الله و نده راه را حجاب کلی است مصرعه تعلق حجاب است و بنی حلی و بر خاطر این فقیر گذشت که تعلق با ایمان و اسلام نیز چگونه است زاین دارد حضرت خواجه قدس الله روحه از ان خاطر پرسیدند عرض کردم قسم کردند و فرمودند ذیبت حسین بن منصور حلاج را رحمة الله شنبوده کفرت باین الله و الکفر واجب علی و عند المسلمین بیخ و آنگاه فرمودند این طائفه اهل الله ایمان را چنین تعریف کرده اند که الا ایمان عقد القلب نیفی جمیع لیسیت القلوب بین المصار و المنافع سواه عزوجل و میفرمودند و اما بنعمه ربک محدث امر است به نعمت به ایت غایت ما را و الطاف ربوبیت ما را بر دل خود گذران و ولایت خاصه نعمتی پس بزرگ است ولی میباید که شناسد که او نیست تا بشکیر این نعمت قیام نماید ولی آنست که محفوظات الهی باشد

و او را با او گذارند و از آفات بشریت نگاه دارند بر بطور خوارق عادات و احوال و کرامات
 اعتماد نیست کار استقامت دارد و آنچه هر ولی گذرانند حکمت در آن نفی وجود بشری بود و پیوسته
 این طائفه سه قسم اند تقلید و کامل و کامل کل تقلید بشودن عمل میکند و کامل از خود تجاوز
 نمیکند و ترتیب جز کامل کامل نمی تواند و میفرمودند ارادت و تسلیم و بی اختیار بزرگ کاری
 است و در تعریف ارادت سخنان گفته اند مختار ما نیست که گفته اند الارادة ترک الارادة فی الارادة
 مرید می باید که خواست خود را گذارد و در خواست مقتدا بجای خود گرداند اما اختیار خوشی هم
 از دست داده ایم و کان اختیار شاه همه اختیار راست و میفرمودند اختیار را راست
 اگر خواهیم لطالب بطریق حلیه مشغول شویم و اگر خواهیم بطریق سلوک و میفرمودند که طالب می باید
 که اول مدتی با ارباب صحبت دارد تا او را قابلیت صحبت پیدا شود و این بیت نیز در زبان
 مبارک ایشان میگذاشتند نه بینی وقت سفتن مرد حاکم و بشاگردان و بعد در خطبه
 و میفرمودند طریقه ما از نوادر است غرور و ثقی است خاک در ذیل متابعت سنت مصطفی
 صلی الله علیه و سلم زده ایم و اقتدا با ائمه صحابه کرام اوردی اندر عنتم نموده و درین راه ما را از
 در دید فضل در آورده اند از اول تا آخر همه فضل او مشاهده کرده ایم نه عمل خود اگر چه درین طریقه
 باز که عملی فتوح بسیار است اما رعایت سنت و متابعت سنت کاری بزرگ این است
 و اینچنین زیباروش کم می بود اندر حیان و هر که از طریقه ما روی گرداند خطبه دارد
 پرسیدند که حضرت شما را چه توان یافت فرمودند بفرغ و میفرمودند جمعی که صحبت ما می برند
 بعضی چنانند که چشم محبت در دلهای ایشان می باشد اما به اسطه فاشاک تعلقات نشو و نما می
 تواند یافت ما را می باید آن تعلقات را پاک کردن و بعضی چنانند که تخم محبت در دلهای ایشان
 نیست ما را می باید آن تخم را در ایشان پیدا کردن و میفرمودند هر که با ما میل خاطر می و محبت
 دارد خواه دور باشد و خواه نزدیک در هر شب باروزی ما را بر نسبت او گذری می باشد و از
 سر چشمه شفقت و تهیت با او فیض رسیده است اگر واقف مال خود بود و راه گذر فیض را
 از تعلقات پاک دارد و میفرمودند درین طریقه ما سالک می باید که نداند که او در چه مقام است
 تا محباب راه او نشود و میفرمودند مرشد می باید که از سه حال طالب ماضی و حال و آینده بپوشد

تا اور اتر بیت گردن و میفرمودند ہر روز مرشد از احوال طالب خبر دار میباید که گردد و بفراست
 با استخبار احوال اورا معلوم کند و میفرمودند از شریط طالب آنست که در زمانی که با دوستی از دوستان
 حق تعالی صاحب است و آفت حال خود بود و زمان صحبت را با دامن گذشته موارنه کند تا اگر تفاوت
 از نقصان بحال در خود مشاهده کند ملازمت صحبت آن عزیز را بر خود فرض عین داند و میفرمودند
 از شریط طلب این راه ادبست الطریقۃ کلما آداب لکل حال ادب و لکل مقام ادب بمن
 لزوم الادب بلع مبلغ الرجال و ادب عبارتست از تحسین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال و گفته اند
 ادب الحیۃ اعز من الخیرۃ و علامۃ قبول العمل و البعد و یہ ملازمۃ الادب و الطعمان سور الادب
 و حفظ ادب ہم شمره محبت است و ہم تخم محبت و میگفتند از ادب چون چیزی کم کردی ہر چه برداشتی ادب
 بنی ملذثی فرمودند ادبیت نسبت حضرت حق سبحانہ و ادبیت نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ادبیت
 نسبت شیخ اما ادبی کہ نسبت حضرت حق تعالی است آنست کہ بظاہر و باطن بشرط کمال بندگی فرمانهای
 اورا بجای آرد و از مساوی حضرت او بکلی اعراض نماید و ادبی کہ نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 آنست کہ خود را تمام در مقام متابعتی درآرد و در جمیع احوال نوایسی حرمت را نگاہ دارد و واسطہ کل
 موجودات بحضرت حق سبحانہ اورا اندہر کہ نیست و ہر چه هست ہمہ را سرر استانہ عزت او ستانہ
 کہ نسبت شیخ واجب و لازم است بر طالبان محبت آنست کہ ایشان بواسطہ متابعت سنت او بمقام
 دعوت خلق بحق سبحانہ رسیدہ اند و میفرمودند اولیاء اہل کرم اند و آموختگان حضرت لایزالی تصور
 و خطرات کہ بر طالبان میگردد می بیند و در میگذازند اما احوال مختلف است در زمان شہادتہ انشا
 ربوبیت در نظر ایشان کوہی کاہیست ۵ پیش جوش لطف بید تو شاہ ۶ و توبہ کردن از گناہ
 ۷ و در مقام شفقت فرو گذاشت نیست در ان مقام در نظر ایشان کاہی کوہیست اینطریقۃ
 انشاء حضرت اندرہ و قلمیری را کہ بر طالب میگردد می بیند و از راه تحقیق باومی نمایند و فرو نیکند از
 ۸ اگر مبنی کہ نامہا و چاہست ۹ اگر خاموش بنشینن گناہست ۱۰ و میفرمودند روش باہل اللہ کسی
 میتواند کرد کہ از خود تمام گذشتہ باشد و در محلی این بیت میخواندند ۱۱ یا کن یا پیلپان دوستی ۱۲
 یا برآور خانہ در خورد پیل ۱۳ و میفرمودند مثل اہل ارشاد مثل ضیاء استاد است کہ بر قبایح صفت
 جانور متوحش را در قیدی آرند و از ان صفت توحش اورا بمقام استیناس میرساند اینطریقۃ ۱۴

چون تدریس عالمه با طالب صاحب طبیعت چنان میکنند که او را منقاد و تسلیم میگردد و در طریق متابعت سنت می درازد و از انجام مقام اصول میرسانند انبیا و اولیا اهل تدبیر و حکمت بوده اند و میفرمودند در حالت این طایفه با هر کسی بقدر قابلیت دوست اگر طالب مبتدی است بار او میکشند و بدست او میکشند چنانکه دارد دست یار او و از ارامت لی طالبان فکن له خادما بسیار میباشد تا طالب را قابلیت سکون این طریق پیدا شود و میفرمودند سکون این راه موقوف بر حصول تعین است نه تمانه بینی جمال عشق نگیرد جمال به می شنوی و صف بارست نیاید شنیده همه اعمال سالک میباشد که برین گذرد تا نتیجه از سر یقین بظهور آید و معرفت تفصیلی که منتهای مقاصد طالبان و سالکان است همان صفت حصول پیوند و از حسن عقیدت طالب نسبت حقیقت اهل اتمدنی ظهور تعینی حاصلی است اعتقاد مجرد بانکه چیزی معتدل میشود و میفرمودند تلمهتین ذکر میباید که از پیری کامل کامل باشد تا موثر باشد و نتیجه بظهور آید نیز که از ترکش سلطان نبود حمایت نمواند کرد و یا تلمهتین ذکر از خلیفه حضرت بزرگوار خواجه فی بابار سیاسی رحمه الله داریم و میفرمودند از حضرت عزیزان علیه السلام و اله عنوان دو طریق دیگر منقول است هر خفیه و ما خفیه را بهجت آنکه اقوی و اولی است اختیار کرده ایم و می فرمودند وقوف عددی اول مرتبه علم لدنی است و دانشمندی صالح را پیش از آنکه وقوف عددی تلمهتین فرمایند بیان سلسله خود کردند و بحضرت شیخ یوسف همدانی قدس اندرجو رسانیدند و فرمودند روزی خواجه عبدالحق عجد وانی در میان کار بر استاد خود تفسیر میخواندند به تفسیر این آیت رسیده اند که ادعوا ربکم تضرعوا و خفیه انه لا یحب المتعبدین از استاد خود پرسیده اند که حقیقت این خفیه و طریقه وی چیست اگر ذکر کنند بخوانند یا در مقام ذکر با اعضا حرکت میکنند غیر واقف میشود و خفیه نمی ماند و اگر بدل میگردد شیطان بحکم شیطان بحری فی ابن آدم بحری الدم و واقف میشود استاد فرموده اند این علم لدنی است اگر حق تعالی خواسته باشد از اهل الله کسی بتو رسد و ترا تعلیم کند حضرت خواجه عبدالحق قدس اندر روح متوجه و منتظر بوده اند منتظر باش و چشم بردار به کو نظر را در انتظار نهاد به تا چند آنکه مردی از اهل الله که که در علمنا من لانا علما در شان اوست با ایشان رسیده اند و وقوف عددی مرا ایشان تلمهتین کرد و میفرمودند لا اله الا الله طبیعت است الا الله اثبات معبود بحق است و مقصود از ذکر الله

کہ ذکر حقیقت کلمہ توحید بیدار یا گفتنی است یا نیست و اشعند می پرسیدند حقیقت کلمہ حبیت
فرمودند آنکہ از گفتن کلمہ سومی اندر عروجل یکی نفی شود و همچنین در محلی دیگر حقیقت کلمہ را
همین شرح میگردند و میفرمودند وقوف زمانی کہ کار گزار روزه را است است کہ واقف احوال
خود باشد کہ در ہر زمانی صفت و حال او چیست موجب شکر است یا موجب عذر و میفرمودند بنام
کار سالک را بر مساعت کردہ اند تا در یا بندہ نفس شود کہ بجزور میگذرد یا بہ بر رفت کہ اگر نفس
کند در یا بندہ این دو صفت نشود و پیش از نقل بچار رحمت بہ بست سال کما بیش میفرمودند تا یکی از
محبان در خلوتی بعد از آنکہ از بیماری کہ عارض شدہ بود بر خاستہ بودند و چنین تلقین میکردند کہ
بنام کار را درین راہ نفس میباید کرد چنانکہ اشتغال بوظیفہ و اسم زمان حال اندک راضی و تفکر در مستقبل
مشغول گرداند نفس را کمزارد تا مضائق گذرد و از ان احتراز کند کہ من قبی وقۃ فوقہ شفت و ادا ان
سعی کن کہ گفتہ اند اوقات ان بلا حظ الی ما قسم لک فی الازل و لا الی ما تصیر الیہ فی الابد و ان بحفظ احوال
الحق سبحانہ فیک بین بنفسین گفتہ اند کسی کہ مشتغل باوراد و طیفہ وقت بود اورا صاحب الوقت
گویند قدرت و زوال باین وقت متطرق نشود الا نسبت با سالکان سبب تلوین و ایشان از عمر
نشانند الا آن زمان را کہ این معنی و این محافظت موجود بود و اما نیست با و اصلا و اصحاب ممکن این وقت
و ایم و سرمد باشد و صاحب این وقت چون دوام با مدار نخت تصرف خارج بود یا آنکہ او در احوال
متصرف بود بدان معنی کہ ہر وقتی را در اہم و اولی مصروف دارد و اورا ابو الوقت خوانند و باین وقت
سالکی بود کہ حال بروی بسبیل سحوم و مفاجاتہ از غیب روی نماید و غلبہ تصرف سالک را از حال
خود بستاند و منتقاد حکم خود گرداند و در محلی دیگر بیان کردہ کہ طریق او جذبہ است و صفت او میان طلبال
و جمال است و تلقین دیگر نیز فرمودند و کیفیات اورا حوالہ بعلم او کردند و در محلی دیگر صفت برج اورا
بنظر مہبت کرامت کردند و در محلی دیگر بنظر مہبت اورا نفس بخشیدند کہ باہر کہ گوید توشتر شود و
ہر چہ گوید آن شود و با اصحاب و غیبت و حضور او میگفتند ہر چہ او میگویی خدای آن میکند میگویی
میگوید او نمیگوید و در راہ حجاز در زمان وصیت پیش از اصحاب دیگر اورا گفتند حق و امانتہ کہ
از خواجگان طریقت بدار سیدہ است و آنچه درین راہ کسب کردہ ایم آن امانت را بتو سپردیم چنانکہ
مولانا عارف قبول کرد و قبول کردی آنرا بخلق رسان و درین معانی مبالغت بسیار فرمودند

که نسبت السحاب دیگران نبود و در آخر حیات در بخار اهبان سخن را تجدید فرمودند و میفرمودند هر لحظه
 یکی تکی می باید شد از خود و بشریعت و بارگشت حق و نسبت خلق تا یکی بلکه شود و میفرمودند ساکنان
 در دفع خواطر شیطانی و نفسانی تشافه اند بعضی چنانند که پیش از آنکه خاطر آید او را بیند و بهم از ایجاد
 کنند و بعضی چنانند که چون خاطر در آید پیش از آنکه قرار گیرد او را دفع میکنند و این چندان فایده
 نمی دهد و میفرمودند شناخت زبان تحول و انتقال لغایت دشوار است و میفرمودند در این عازمان
 بواسطه آن راه می یابند و دیگران یا بنده نمی شوند شسته است مراقبه و مشاهده و محاسبه مراقبه بنیان
 رویه المخلوق بدوام النظر الی الخالق است یا گوئیم دوام النظر الی الخالق بنیان رویه المخلوق یعنی رویه
 راه می باید که دایما ناظر جناب احدیت باشد و رقم نسیان و نیستی و فنا بر ناصیه جمیع مخلوقات کشد
 و دوام مراقبه نادرست و ازین طایفه اندکی درین سخن کسب کرده اند و ما طریق حصول آنرا یافته ایم
 مخالفت نفس است و مشاهده واردات غیبیه است که بر دل نزول میکند و بواسطه آنکه زمان گذراند
 است و سکون ندارد آن وارد را نمی توانم اوراق کردن بصفتی که در محال میشود از قبض و بسط
 آنرا در می یابیم در قبض مشاهده صفت جلال می کنیم و در بسط مشاهده صفت جمال و محاسبه نیست
 که هر ساعتی آنچه بر ما گذشته است محاسبه کنیم که بر وقت چیست و حضور چیست می بینیم که همه
 نقصان است باز گشت می کنیم و عمل از سر میگیریم از حضرت عزیزان علیه الرحمة والرضوان منقو
 عمل می باید کردن و نا کرده انکاشتن و خود را مقصد دیدن و عمل از سر گرفتن و چون راه درین است
 و دیگران در غیر این می طلبند نمی یابند اما ممکن نبود حصول مقصد بی بدرقه عنایت یا میفرمودند

انچه وارد است من استوی یوماه فهو معجون ومن عذبه شرمین یومه فهو ملعون ومن لم یلین فی الزمان
 فهو فی النقصان ومن کان فی النقصان فالموت خیر له اشارت بطلب از یاد یقین است و میفرمودند
 انچه وارد است اذا احببت الله تعالی عبدك الم کیثرة ذنوب تاویل آنست که بنده محبوب عذر
 گناه داند و تواند خواست گناه او را ضرر نکند دلیل بر صحت این تاویل آخر حدیث است ثم قرار
 ان الله يحب المتواضعين و يحب المتطهرين و میفرمودند ان الله يحب المتطهرين فی الدعامه و ان الله
 السوال معنی یکی آنست که یک چیز را که از حضرت حق تعالی میطلبید چنانچه ان تضرع نماید قبول
 کند که مامول حصول پیوندد آنگاه چیز دیگر را همین طریق و همین کیفیت طلبید و میفرمودند

و اگر بہت آن پیراہ الناس مشک فلا تفعل اذ اخلوت اشارت است کہ در پوشش میباشد خلا اورا
 بلا باشد و ادبی کہ در نظر خلق رعایت مینماید در خلوت نیز رعایت نماید و میفرمودند بصلوۃ معراج
 المؤمن اشارت بدرجات نماز حقیقی است و در زمان تحریمی باید کہ اکبریت حضرت جل جلالہ در
 وجود نماز گزارندہ حال شود و خضوع و خشوع درو پیدا شود تا چنانکہ بحال استغراق رسد
 و بحال این صفت مرحضرت رسالت ر صلی اللہ علیہ وسلم بوده است و میفرمودند صوم حقیقی
 اساکست از ماسوی یکلی و میفرمودند معرفت تفصیلی کہ مقصود از سیر و سلوکست مطہر
 شدنت تا از دلیل و برہان بکشف و عیان رسد سوال کردند از حضرت خواجہ مافدسن اللہ و
 ہر جگاہ حق تعالی حالی را از درویشی باز گیرد و حکمت فرمودند اگر رقی از ان حال باقی مانده باشد
 دلیل آنست کہ از تو تضرع و نیاز خواستہ اند از حضرت حق تعالی در خواہد و تضرع و التجا حضرت
 و نابی نماید و اگر رقی باقی مانده باشد دلیل آنست کہ از تو صبر و رضا خواستہ آید و میفرمودند
 خدا طلبی بلا طلبی است و میفرمودند ہمہ کرامات در جنب گمہ تو حید نقل است کرامات ماطاہر
 با وجہ چشیدن گناہ بر روی زمین میتو اینم رفت و میفرمودند ظہور احوال از شیخ کریمت مرید
 پرسیدند شناخت خاطر و ایشان را از کجا است فرمودند بصیرت و شناخت ایشان از نور
 فراستت کہ حق تعالی ایشانرا کرامت کرده است فانہ نیطر بنور اللہ از حضرت شیخ ابوسعید
 ابو الخیر قدس اللہ روح منقول است کہ فرمودند در پیش جنازہ ما این بیت بخوانند صیت
 ازین خوبتر ہمہ آفاق کارہ دوست رسد نزد دوست یار بنزدیک یارہ حضرت خواجہ مافدسن اللہ
 فرمودند کہ در پیش جنازہ ما این بیت بخواندہ مفلسانیم آمدہ در کوی تو ہشتی سدا ز جمال روی تو
 در معنی قلب سلیم این دو بیت خوانندہ عاشق تو یقین دان کہ مسلمان نبودہ و در نہایت عشق
 کفر و ایمان نبودہ در عشق دل و عقل و تن و جان نبودہ و انکس کہ چنین نباشد او آن نبودہ
 و فرمودند اطلب ردد اسبیل سدا اشارت بدید طلبیت و لایح معرفۃ العارف حتی یتضرع الی اللہ
 عزوجل اشارت بہستی بندہ و بقا صفات اوست تا تو رستی خود زیر و زبر نکردی و درستی
 مطلق مرغ پیر نکردی و این پودہ نہایت در ہم شکن کہ ہرگز و در پردہ رہ نیابی تا پردہ و زکریا
 و عبادت طلب وجود است و در عبودیت تلفت وجود اذ اردت مقام الابد ال تعلیلت بتبدیل الامور

اشارت بتبدیل اخلاق و اوصاف ذمیمہ و لکن بغایت مرشد علی الاطلاق جل ذکرہ و در راہ برکت
 حقیقۃ الادب ترک الادب اولیاء اللہ را وقتا است زمانیت کہ در صحبت ایشان بی ادبی عین است
 و زمانیت کہ ادب عین بی ادبیت رعایت ادب و ترک نفس عین بی ادبیت و ترک ادب و قبول
 نفس عین ادبیت و میفرمودند آئینہ ہر کی از مشائخ را دو جہت است و آئینہ مار آتش جہت است
 از سخنان عزیزانست کہ زمین در نظر این طایفہ چون سفرہ است و میفرمودند اولیاء را بر سر
 اطلاع میدهند ابی اجازت اظہار میکنند مصرع سرفا شش کن کہ خون بریزی بر زمین و روز
 یکی در روی مبارک ایشان نظر میکرد فرمودند نظر کن تا دل بیاد نہی ع دیوانہ شود کسی کہ بنید
 رخ ما و میفرمودند کہ در روشنی چیست برون بزرگ و درون بے خنگ و مارین
 صورتیم کہ کس ما ہم نہ نجیم و ہم نہ نجایم و میفرمودند از یکی از اکابر دین سوال
 کردند کہ در روشنی چیست فرمودند زبونی عزیز بی اہل دلی مرا میگفت در روشنی وقت باش کہ
 کار با خود میکند و بار بار بر سر تو میدارند و می فرمودند با یکی کہ چہل سال است کہ آئینہ دار می
 و خطا ندیدہ ایم انچہ در خاطر تو گذشت درین زمان خطا نخواہم دیدن و میفرمودند در روشنی
 در مقام غسل و بارگشتی میباید کہ چون وقت باشد کہ ہر چند طباغہ خور و صدای مخالفت از
 ظاہر نہ شود و میفرمودند در روشنی اہل نقد و حالہ بآئینہ نمی کنند و امروز بین بدیدہ
 باطن جمال دوست و ای بیخبر حالہ نفس را چہ میکنی و الصوفی ابن الوقت و خرومند از آن
 کس تیرا کند کہ او کار امر و زبرد اکتفا و میفرمودند بنابر کار اہل ہوا و طبیعت ہمہ بر
 ضلالت است تصحیح نیت در امور بغایت مهم است پسینہ کسی کہ علم منطق خواند بچہ نیت خواند
 فرمودند نیت تیزتری از ہسل و میفرمودند ہر کہ ابیضہ قابلیت بواسطہ صحبتہای مختلفہ فاد
 شد تیر کار او دشوار است و میفرمودند در او اہل ما خود را مطلوب می شناختیم و دیگران را
 طالب این زمان آن طریقہ را گذاشتیم مرشد علی الاطلاق اوست عز و علا در ہر کہ داعیہ طلب
 این راہ پیدا آرد و بسر وقت ما فرستادہ نصیبہ او باشد با و برسد و میفرمودند در اثبات
 اختیار بندہ اورا سعادت و تشریف بسیار است در خلاف رضا از راہ خجالت بعد و انابت
 مشغول گردد و اختیار بندہ و در محصل رضا با اختیار کسی نماید و چون آن محل را دریابد توفیق میند

و شکر گوید المجاز قنطرة الحقیقة جمیع اعمال ظاہری قوی و فعلی مجازست تا روندہ راہ از و نگذرد
 بحقیقت نرسد روزی کودکی از گیت بیرون آمدہ بود بر حضرت ایشان سلام گفت مصحف با او بود
 چون گرفتند گشتند این آیت برآمدہ و کلمہ باسط ذراعہ بالوصید فرمودند کہ رسیدید ایم کہ آن بابائیم
 و میفرمودند اول این راہ کلمہ توحید است و آخر ہم کلمہ توحید سبق اول آخرست مفتاح سعادت
 پیچ در پی او کشادہ نمی شود از حضرت سلطان العارفین قدس اللہ روحہ منقول است
 کہ در او آخر پوسیننی پوشیدہ بود و میفرمودند آئی ہمان دان کہ ترکی ام از ترکستان آمدہ تنگری
 تنگری گویان اکنون سعادت ایمان رسیدہ و میفرمودند چون از کاری یا از کسی شمار یا اس
 شود در حق سبحانہ گزینید و قضرع آنجا برید و میفرمودند در زمان ملائت از صحبت خلق کمی از کبرا
 سہ روز خاوت گزینید چون بیرون آمد بصفقتی بیرون آمد کہ کسی با ایشان صحبت نتوانست و شش ہفت ہجیر
 گویا نیست و میفرمودند ہر کہ بیک حدیث در ہمہ عمر علی الدوام عمل کند متضمن ایم کہ کار او چہ نتیجہ تمام
 گردد و ہنوز در ان حدیث کار باز نہ بود شلا اگر بحدیث من صلح بر ائد اصالح اللہ جوابہ عمل کند
 متضمن ہم کہ کار او در راہ دین طلب یقین ہر آئینہ تمام کرد و خواجہ بزرگ قدس اللہ روحہ میفرمودند
 مولانا زین الدین ابو بکر یبنا دی رحمہ اللہ از رعایت ظاہر از باطن بہرہ ور شدہ بودند پسید عمل
 بر حضرت از حجت اصلاح خلق رواست فرمودند بعضی را رواست و بعضی را روا نیست و ان بعضی را
 کہ رواست در بعضی اوقات رواست و در بعضی روا نیست با محل صیت و طریقہ آن عمل کنندہ
 درجہ افتادہ است و میفرمودند خود را بہ نسبت باطن بر یک صفت میباید انداختن تا ہر کس را
 نقصت میسر نشود و میفرمودند انچہ از حجت نظر بر خاطر میگذرد از ضعف یقین و مجرد و ہمی
 بیش نیست آن خاطر را دفع میباید کرد کہ دفع میشود و پیچ ضرری نیست از ان نظیر اگر چہ رعایت
 اسباب کہ در عالم حکمتت لظاہر خستست چون بباطن در مقام توکل بود و میفرمودند از ضررات
 کبار روح اللہ ارواح ہم زیارت کنندہ بہان مقار فیض میتواند گرفتن کہ صفت آن بزرگ را
 شناختہ است و آن صفت توجہ نمودہ و در ان صفت در آمدہ و اگر چہ قرب صوری را در زیارت
 مشاہد مقدسہ آثار بسیار است اما در حقیقت توجہ با روح مقدسہ را بعد صورت مانع نیست در حدیث
 بنوی کہ صلو علی حیث ما کنتم بیان و برہان این سخن است و مشاہدہ صور شالیکہ اہل قبور

کم اعتبار دارد و در جنب شناخت صفات ایشان در آن توجه و در آن زیارت و باین همه
خواجہ بزرگ قدس اندر روح میفرمودند مجاور حق سبحانہ و تعالیٰ بودن واجب است از مجاورت
خلق حق سبحانہ و این ابیات بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشتی کہ آخر آن ابیات اینست
کہ تا کی گور مردان را پستی بگرد کار مردان کرد و رستی

فصل در ذکر کرامات و مقامات و احوال آثار کہ از حضرت خواجہ مقدس

القدر روح بطہور آمدہ است نقل کرد و در روایتی کہ روزی حضرت خواجہ مقدس اندر روح
در راہی میفرستند و کہنہ پویشنی پوشیدہ بودند و مبادی ظہور احوال ایشان بود و ہنوز از
اکابر و علماء بخارا کسی صحبت ایشان مشرف نشدہ بود و اشنا گشتہ دین حال مولانا حسام الدین
خواجہ یوسف نور اللہ مرقدہ با جمعی از طلبہ علم از طرف مقابل ایشان در آن راہ می آمدند خواجہ
از راہ بیک طرف متوجہ شدند و میفرستند و مسافت میان ایشان و آن جمع بسیار بود خواجہ یوسف
از میان جمع طلبہ بیرون آمدند و چند قدم بطرف خواجہ آمدند و بتواضع و نیاز تمام ایشان
سلام گفتند و خواجہ جواب سلام ایشان بلطف تمام باز دادند و توجہ با من کردند و گفتند اول
کسی کہ از علماء با ما آشنا باشد این بزرگ خواهد بود و آن نفس خواجہ دایم در خاطر من بود تا چہ آنکہ
بعد ہفت سال اثر سعادت ظاہر شد و خواجہ یوسف بحضرت ایشان پیوستند نقل کردند کہ
خواجہ علامہ الحق والدین از حضرت خواجہ مقدس سرہ کہ روزی در بخارا بودند و سخن و صفت بصیرت
میگفتند و آن اشنا فرمودند کہ این زمان مولانا عارف از خوارزم اتفاق سرای رستن کرد
و از خوارزم بیرون آمد و تا فلان موضع از سرای راہ رفت بعد از زمانی فرمودند کہ باز در خاطر
مولانا عارف افتاد کہ بسرای رود اینک برگشت و بطرف خوارزم آمد جمعی از درویشان
درین زمان و صحبت خواجہ حاضر بودند تاریخ این را نوشتند مولانا عارف بعد از فرصتی از خوارزم
آمدند از مولانا عارف پرسیدند کہ در فلان تاریخ در خوارزم شمار اتفاق سرای رفتن شدہ بود
مولانا عارف قصہ را چنانکہ حضرت خواجہ فرمودند شرح کردند نقل کردند خدمت خواجہ علامہ الحق الدین
کہ روزی در حضرت خواجہ مقدس اندر روح بودم اتفاقاً ہوا البر بود خواجہ از من پرسیدند کہ قوت
نماز پیشین شدہ است یا نہی گفتم ہنوز وقت نماز نشدہ است خواجہ فرمودند بطرف آسمان نظر کرد

چون نظر کردم هیچ حجاب نبود دیدم که جمیع فرشتگان آسمانها با دای فرض نماز پیشین مشغول بودند
حضرت خواجہ فرمودند چہ میگوئی نماز پیشین شدہ است من از ان گفتہ خود مجبور شدم و متغیر نمودم
نقل کردند کہ حضرت خواجہ با قدس السیرہ بعد از آنکہ کرت دوم حج گزارده بودند درویشی از
مجان ایشان قصد حج کرد اورا گفتند چون بسمنان رسی امیر محمود دوست ماست دریابی آن
درویش گفت چون بسمنان رسیدم شنودہ اند کہ درین حوالی مردیست کہ اورا امیر محمود قصر معامے
میخوانند از درویشان حضرت خواجہ ماست چون با ملاقات شد از سبب پیوستگی او بحضرت خواجہ
ما قدس السیرہ رو بہ پرسیدہ شد گفت بفضل الہی شبی بخواب دیدم کہ بگزیت از بزرگان دین و الداعی
یا حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم مرا میگوید کہ این خواجہ بہار الدین است و حال آنکہ پیش ازین
من حضرت خواجہ را ندیدہ ام چون بیدار شدم صورت و صفت خواجہ و قصہ آن خواب را بر پشت
کتابی نوشتم و تاریخ آن خواب را ثبت کردم بعد از چند سال روزی در بازار بزرگان بزاری
نشستہ بودم ناگاہ عزیزی نورانی بزرگان من آمد و نشست و اثر اہلیت و جلال از و ظاہر بود چون
در روی او نظر کردم مرا آنصورت کہ بر پشت کتاب نوشتمہ بودم در خاطر گذشت و حال من دیگر
شد و از نہ بر اعضای من افتاد چون بحال خود آمدم از حضرت خواجہ التماس کردم کہ می باید کہ قدم
شریف بمنزل این ضعیف رسد خواجہ گرم فرمودند و در پیش در آمدند و من در عقب ایشان
راست بمنزل من رفتند این اول کراستی بود کہ از حضرت ایشان مشاہدہ کردم چہ مرکز ایشان
منزل مانذیہ بودند و چون درآمد اتفاقاً مراجعہ بود فی الحال قصہ آن مجروحہ کردند و درآمدند
و حال آن بود کہ بر دیوار آن مجروحہ طاقی بود و کتابی چند در آن طاق بود خواجہ دست مبارک و از
کردند و از میان کتابها کتابی را طلب کردند و بیرون آوردند و بدست من دادند و فرمودند
بر پشت این کتاب چہ نوشتہ و حال چنان بود کہ آن واقعہ را بر پشت آن کتاب نوشتہ بودم
از ان اشرف ایشان حالت من دیگر شد بعدہ چون نظر کردم از تاریخ کتاب آن واقعہ تا زمان
ملاقات بحضرت ایشان ہفت سال گذشتہ بود لطف فرمودند و مرا بہ بندگی قبول کردند و ازین
جناب روز کہ در بسمنان بودند مرا پریش می نمودند و بمنزل من کسی میفرستادند از محبان خود
نقل کردند خواجہ فضل خالدی رحمۃ اللہ کہ در اوایل سن شباب در خرد سالی مرا بحضرت خواجہ قدس

پیوستگی و محبت شدہ بود و از نظر ایشان صفتی در من حال شدہ بود و مرا وصیتی فرمودہ بود
 کہ مارا فراموش نکنی و خیال مارا نگاہ داری و من ہرگز از حضرت ایشان خالی نمی بودم و اکثر
 اتفاق شد کہ حج روند و مرا بخود بردند چون ہمراہ رسیدم و اوضاع آن بقعہ اتفاق افتاد
 آن صفت کہ از حضرت خواجہ بن سیدہ بود غایب کردم و چون با صفہان رسیدم مردان
 اطراف عزیزی بود کہ خلق روزگار با و تقرب تمام می نمودند و علامات ولایت از ولایا شاہ
 کردہ بودند والدین از ان عزیز نظری بہت من اتماس نمودند و حال آن بود کہ من از صفت
 غیوری حضرت خواجہ قدس سرہ قوی می نرسیدہ بعد از مراجعت بعد سالی و بیشتر چون حضرت
 ایشان ملاقات کردم بخوف تمام فرمودند مترس کہ آن کار راست تو فرزندمانی ترا کسی تصرف
 نمیتواند کرد و باز فرمودند چون ہر اہ رسیدی مارا فراموش کردی نقل کردہ خدمت خواجہ
 علاء الحق والدین کہ شامی حضرت خواجہ تاق قدس العدر و در محکمہ کمالیہ بودند در منزل درویش
 و جمعی از اصحاب نیز حاضر بودند درین آشنا حضرت خواجہ توجہ بمولانا داد کہ کوفتی کردند و فرمودند
 کہ مرادوست میداری گفت میدارم فرمودند آنچه ترا میفرمایم بجای می آری گفت می آرم فرمودند
 قلان کار اگر فرمایم میکنی گفت می کنم فرمودند دزدی میکنی گفت نمی کنم فرمودند چہ گفت
 بہجت آن کہ آن کار ہا رتعلق بحق الہ است و کرم اورا نہایت نیست توبہ قبول فرماید انا
 دزدی تعلق بحق بندگان دارد فرمودند چون توانستال امرمانی کنی ترک صحبت ما کن و حال
 فیضی اندوہی اورا پیدا شد و قوی در اضطراب شد حاضران درخواست و تصرع بسیار کردند
 و مولانا داد کہ گفت کوبہ کردم بعد ازین ہرچہ اشارت باشد در حال بجای آرم بعد حضرت
 خواجہ از ان منزل بیرون آمدند و مولانا داد کہ رسید درویشی کہ در خدمت ایشان بود
 بطرف دروازہ سمرقند متوجہ شدند چون بان محلت رسیدند بجائہ فرمودند دیوار اینخانہ
 را سوراخ سازت نزد صاحب بان کار متوجہ شد و سوراخ کردند فرمودند درین خانہ
 در فلان موضع جوانی ہر از خست در آری و بیرون آری در آمدند و بیرون آوردند خواجہ
 با بعضی از اصحاب در گوشہ و پناہی فرستند و بہ شستہ ساعتی گذشت آواز سنگ
 بگوش آمد خواجہ مولانا داد کہ را با بعضی از اصحاب گفتند بان طلب کہ آوازی می

برویت رفتند دیدند که دزدان از آن سوراخ در آن خانه درآمدند و بعد از لحظه بیرون آمدند
و گفتند پیش از ما آمده اند و آنچه درین خانه بوده است برده اصحاب چون آن حالت مشاهده
کردند متعجب شدند اتفاقاً خداوند آن خانه بیاض رفته بود بامداد حضرت خواجه آن جوال خست را بر سر
نزد یکسافریستادند و گفتند بگو که درویشان شب برین موضع میگذشتند برین حال قهقش شدند
و جوال را از دزدان گرفتند بعد حضرت خواجه مولانا دادرگ را گفتند اگر تو ابتدا این قصه را
قبول میگردی حکمت بسیار بر تو ظاهر میشد و قوی مادم شد و مطالعه این وقعه سبب رشد
و یقین بجای شد نقل اگر چه خدمت امیر سپه کمال رحمه الله در سبادی احوال حضرت خواجه را
قدس الله روحه تشیفات فرمود چنانکه نقل افتاد که گفتند بستان برای تو خشک کرده ام و تربت
تمامی بجای آورده ام تا مرغ روحانیت تو از بقیه بشریت بیرون آید اما مرغ هست تو بنیروز از
افزاده است و اجازت دعوت خلق تجی سبانه دادند و در حضور خود تبصره باطن فرزند خود امیر سیر
امر کردند و آن امر را اگر کردند و خواجه امثال امر ایشان نمودند در حضور ایشان چنانکه گذشت
اما حکم آنکه نهایت مقامات السایرین الی الله عزوجل محبت است و حال محبت محض موهبت است
و بنابر جمیع احوال حالیکه ماهب محض اندر محبت چنانکه بنابر جمیع مقامات السایرین الی الله عزوجل
بر توبیت و گفته اند المحبته ستمه الطایفه و عنوان الطریق ای علامه الطایفه السایرین الی الله عزوجل
و سیاهیم بها یعرفون و الیهام منیون و المحبته الذاتیه فی قطب مذاتنا ای سلوک الی الله عزوجل
و علیها مدار مده الطریق لان العمده فی سلوک ہی ترک الاغافل و الاعواض ابتغاء لوجه الله
ولا بطلب محض لحدیقه الا صاحب جند المحبته فمن بعثه علی الطلب اشتراقات النوار یزده المحبته فهو
انفایز بنیایه البغیه و المحبته الذاتیه ہی طور و رار العقل مہی فی الحقیقه من تعرفات الحق بذاته الی قلوب
اہل عرفان مہی و رار المنوت بہر نور ہا العقل و یعزلہ عن الحکم و لا برہان علیہا الا وجود ہا بقیہا
شہود ہا لاینتہی معرفتہا الا وجدانہا و جدانہا لغنی عن تعریفہا و عرفانہا فلان فائدہ فی نعمتہا و از حبلہ
لوارض حال محبت حال غیر مستقیم محبت بنود الاک غیور باشد و الغیر سقوط الاحمال و الضیق عن الصبر
لنفاستہ ای سقوط احتمال باشارک مجبورہ فی تعلق المحبہ بخلا بجموبہ و ہذا الخجل ہوا الکرم شعر
و کیف تجود لی بک نفس حرہ و اہل اشخ نیک ہم الکرام ہوا المقصود من بذل النجاہ تقدیف الخیور مستہام

والصیق عن الصبر ففاته امی العرج عن الصبر علی مقاساة الشغل عن محبوبه واما حجة عنه والنفاسته
 الرغبه فی الشئ منعم عن الخیر لعزته عنده وللمناسته المخلاله بالکمال الماستری رحمه الله فرموده است
 انه لابد علی الشاخص اشارات المريدین من الحق سبحانه علیهم ولوسف بن حسین رحمه الله فرمود
 اشارات الخلق علی قدر مواجبهم ومواجبتهم علی قدر معارفهم علی قدر محبتهم وليس حال احب
 الی الله سبحانه من محبة احبده لا جرم حکم حاک غیرت یا غیر آن والد تعالی اعلم خدمت امیر
 رحمه الله بعضی از اصحاب را در ان مبادی از متابعت حضرت خواجہ روحا الله روحہ نمی نکرده اند
 چنانکہ منقول است کہ شیخ خسرو در ابتدا در ملازمت خدمت امیر بودند و بعد کہ خفی و علانیہ مشغول
 در انبار ملازمت امیر ملازمت خواجہ آغاز کردند خدمت امیر ایشانرا نمی کردند و سوگند دادند
 کہ ملازمت او نکن و این نیز منقول است کہ گفتند او ساحر است و الم تستری رحمه الله فرموده است
 ولقد کان صلی الله علیه و السلام قبل النبوة حمیداً لثان عند القوم جمیل الذکر و کانوا لیسونه محمداً
 الا انهم فلما وقع فی هذه الحالة بدلوا اسمه و تحرقوا و صفه فواحد کان یقول ساحر و واحد یقول
 کاسن و ثالث یقول کاذب و رابع یقول شاعر و اشاعوا لثانی المی شیخ قصه و کانوا
 لثانیاً نصار و الناحیه و ہکذا حدیث الہجۃ لانیفک عن الملام و لکن احد الملمات
 فی ہواک لذیۃ و جال ذکرک فلیکنی اللوم و حضرت خواجہ قدس الله روحہ در مبادی احوال
 این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار میگذاشته است ترس من و یار من زبدا می بود
 اکنون زچہ ترسیم چو بدام شدیم و اگرچہ حجب ظاہر تغیر خاطر از امیر نسبت خواجہ فہم شدی در ان
 فیضی کہ بحضور خواجہ رسیدہ بود و خدمت امیر و اسلکہ آن شدہ در انجا میج قصور نمودی و در
 مثل این معنی گفتہ اند لظہم باغبانیکہ گریہیم در ویش باغ و آخر از باغ بیاید بر در ویش
 نقل کردند کہ در ہمین فرصت شیخ خسرو بر دکان موزہ فروشی در قم کلا با و بخارانشہ بود و
 درین فرصت شیخ خسرو را چار پنجرہ درینار دسگاہ بود و خلق محتاج را بسیار بقرض و غیرہ دسگاہ
 کردی حضرت خواجہ بیادند شیخ خسرو در دکان درآمد و در را فرار کرد و گفت میان من و شما اینہمین
 پیدا شدہ است امیر را سوگند دادہ اند کہ با شما ہمیشگی نکنم خواجہ فرمودند بیرون آی و من بشما
 یا پشت تبا تو خرید و فروختی بکنم موزہ باخاری بچیت مسعود شاہ کوشک ہند وانی از تو خریداری و نہ

گفت و از ده کم نگنم بحکاس کردند گفت یازده کم نمیکنم همچنین بایشان یازده فرود آمد خواجه گفتند هر روز
چند موزه میفروشی و بجهت هر موزه این مقدار خلایق تولی خود میکنی و دروغ میگوئی یا دعوی ارادت
اهل المدیکنی این گفتند و فرستاد شیخ خسرو را خلق باطنی با ایشان قوی شد و بقرار گشت و دهکانرا زود گردانید
و در طلب ایشان شد و آنروز ایشانرا نیافت روز دیگر بر همان نشسته بود حضرت خواجه بیامند و ایشانرا
سخن گفتند شیخ ابو یزید قدس المدر و روح فرموده است اگر گوشه دستار خود را حرکت دهیم خلقی بقرار
و بی آرام شوند و طلب من نیز میگویم اگر خواهم گوشه استین جنبانم شهری و طلب من بقرار شوند
امروز درین شهر همی گردم مست به میجویم عاقله که دیوانه کنم گفتند و فرستاد بقراری طلب بر شیخ
خسرو استیلا آورد و در آن اوقات درین صفت او را تربیت میکردند و طلب ایشان بقرار می بود
و او را صحبت خود را دهنی داد و روزی در طلب ایشان به طرفی گشته بود و سرگردانی کشیده شام
خبردار شد که بر بانی نشسته اند با جمعی اصحاب بیاید و پیش از آنکه بر آید فرمودند ما نزد بانی را بر کشیدند و
مانیم شب چنانکه گفته اند همه شب چون جرس نالیده بر در و در کس نشینده آواز می دادی
منتظر مرجهائی و برای برائی میدود و آخر شب نوید بازگشت آخر الامر او را گفتند اگر در آن طلب تا
روز صبر میکنی کار خود را تمام میشد حسرتی درو پیدا آمد و آن در طلب را با این نفس در
زیادت کردند در دل من بدرد و در آن وقت به دشوار من دل شده آسان دانست
گفتم شما ز وصل نوید شدم به گفتا که مشو بسوزن تو آن نیست به و از انفاس نفی حضرت
خواجه است قدس المدر و روح درین طریق مسالک می باید که ندانند که او در چه مقام است احباب را به
نشد و مرشد لازم از حال طالب باشد یعنی حال و آئینده با خبر باشد او را تواند تربیت کردن و در همین اوقات
شیخ خسرو روزی دیگر در طلب خواجه به طرفی دوید و سرگردانی کشید و در آن اوقات خواجه در حجره خمدان
مولانا عارف کمال و محلت کاوشان با اصحاب صحبتها میکردند و در آخر روز شیخ خسرو خبر یافت که
خواجه با اصحاب در مزار بر ایوان خواجه ترس چندی آمد رفت دید که خواجه نزدیک آستانه نشسته اند و
خواجه یوسف با جمعی از علما که از اصحاب خواجه اند پیشتر نشسته اند چون نظر مبارک خواجه بر شیخ خسرو
افتاد فرمودند بیا تا مسئله ترا از علما که علم فتوی بدارست ایشان است سوال کنیم و سوال کرده ایم
و فتوی بدارست و اکنون نیز سوال کنیم تا خود جواب شنوی و سوال کردند که چه فرمایند ایامه دین خوانند

علیهم اجمعین در بنصورت که طالب راه حق سبحانه به صحبت شیخی پیوست و یا بنده معسفی شد یا نشد بعد از آنکه
 بصحبت درویشی رسید که آن معنی را و صحبت او یا بنده تر است و کشاده باطن خود در صحبت او می بیند
 و ملازمت او آغاز کرد و آن شیخ اول این طالب را سوگند داده است که با این دروم منشی شیخی نگذرد و در
 طالب چه نوع معاملات لازم میشود و چه نوع سلوک او را رواست و اولی است مینویسد و توجیه و انجاء بگوید
 و علمای حاضر جواب فرمودند که اختیار ملین طالب است هر کجا کشاد باطن خود بشتی می بیند انجاء ملازمت
 کند و اگر سوگند بر گرفته باشد آن سوگند را شکسته و کفارت دادن اولی است و حدیث نبوی باین
 مطلق است که فلیات الذی هو خیر و لیکفر عن یمنه و الله تعالی علم شیخ خسرو چون این جواب شنید
 و دید که راه بر کشاده شد قوی بنسبت شد و امید و ارگشت و طلب و ملازمت خواجہ بجد تر شد و موافقت
 این جواب که خواجہ یوسف رحمه الله و علمای دیگر رحمهم الله فرمودند اقوال شایخ طریقت قدس سره
 ارواحهم بسیار است و از جمله اقوال قول صاحب مرصاد است رحمه الله که در بحر الحقایق فرموده است
 و تفسیر آیت قل فاقوا کتاب من عند الله هو اهدی منها ایتوه ان کنتم صادقین و فی قوله فلیاتوا
 الایه اشاره آخری و بی آنکه لوکان لطالب صادق و صریحاً ذوق شیخ لا یجتدی به و له شان
 مع الله عز وجل ثم استعد بنجده شیخ کامل بهی الی الله عز وجل منه و حب علیه اتباعه و التمسک
 بذیل اراده حتی تم امره و لو تجرد له فی انشای السلوک هذا الاستعداد بنجده شیخ آخر اکمل من الاول و الثانی
 و لیس خیر اوجب علیه اتباعه الی ان یظفر بالمقصود الحقیقی و هو الوصول الی الحضرة بما اتصل لا انفصال
 نقل کردند که حضرت خواجہ قدس الله روحه در آنوقت که با احتساب مشغول بودند باختیار خواجہ یوسف
 و جمعی از علما و غیر هم پنجاه شصت سوار کما بیش بسو خاری با احتساب رفتند و از ذکر علانیه نمی کردند
 و گفتند علما ازین نمی میکنند حدیث امیر روح الله روحه فرمودند بنحو اهم و بد آنکه چنانکه طوایف احوال
 و آثار نفوس را که از اصحاب کبار رضی الله عنهم در دشتن مشاجرت و مخالفت منتقلت قیاس
 بر حال خود نمی شاید کرد و تاویل و استقن و حکمت آنرا احوالت بعلم حق سبحانه و بعلم الراجحین فی العلم
 می باید کرد و همه را الله دینی الله دوست می باید داشت و نظر بصفت قلوب ایشان می باید کرد که اکثر
 در آن بوده اند نه بصفت بشری که گاه بگاه بر طوایف ایشان رفته است نیاز حکمتی تا دین بسلامت ماند
 همچنین احوال شایخ را هر که مقتدایان دین و پیشوایان راه یقین اند همین حکم است و از انقباس نفس

حضرت خواجہ است قدس احد روح حق را بر ای حق نفی میکردن و مولانا روم قدس سره مینویسد
 مثل این حسنی در حق این طایفه اهل اللہ خسرو و شاد کی با دگری در جنگ اندک لیک چون
 و انگری متفق و یک کار اندک مردمی کن مرو از خدایت آن مردم شوق زانکه این مردم دیگر همه مردم خوانند
 بدیه شد ار که در شهر دوسه طر اندک که بتا بر کلاه از سر بر دارند دوسه رنند که بشیار دل میستند
 که فلک را یکی عریه و چرخ آفتاب سر مانند که تا سه نهمی میزنند ساقیانند که انگور نیمی فشارند
 یا آفتاب برینند که جان طالب اوست همچو چشم خوش و خیر کشی بیارند صورتی از ولی دشمن صورتها اند
 در جهانند ولی از هر دو جهان بزارند همچو شیران برانند بلوب میخندند دشمنان را که از غرور و حقیقت یار اند
 همچو خورشید همه روز نظری میبخشد مثل ماه و ستاره همتی بسیارند اگر کفایت خاک بگیرند ز سرخ شود
 روز گندم در وند ارجه شیشی کارند پس کنوچ بگو گوچه همان سخن است زانکه این حرف دوم و تافیه هم اغیارند
 و قال الامام القشیری رحمه الله فی قوله عز وجل قالت الیهود لیس الیهودی علی شیء ثم قالت انصار
 لیس الیهودی علی شیء الا اشاره فی هذه الاية لعکس من حکم الظاهر الماحد اذ به اربعضهم من
 بعض الیوم والا ولایا من وجه کذلک قالوا الازالت الیهوفیه نحرنا قروا فلا یقیس بعضهم بعضا الا
 لوقیل بعضهم بعضا یقی بعضهم مع بعض ولكن الای ابرکلم علی الباطل عند بعضهم من بعض والا ولایا
 کلام علی الحق عند تیری بعضهم من بعض هذا ما ذکرنا من حکم لعکس فی کتابا الطبقات ۵۲ رویم بن احمد
 و یقال رویم بن محمد و احمد اصلح من اهل بغداد من جمله مشایخهم توفی سنة ثلاث و ثمان مائة سبیل
 عن ادب مسافر و قال لا یجاو ترهم قدمه و حیث ما وقعت قلبه کیون منزله و قال رویم بن احمد
 لا یرال الصوفیة نحر و اتان و فاذا اصطلموا سبک و فی تاریخ الصوفیة قال ابو العباس بن عطاء
 رویم تم حالاً من الاخرین تصاریف الاحوال قال الجبیه لا یستقی کم تنادی علی المدین یدعی العاصه فقال الجبیه
 انما تنادی علی العاصه بین یدی المدین و جل فقال رویم قوم افنوا اسرارهم بالخطوط و افنوا البصار هم
 بالخطوط انی لهم الی ذکر الحق سبحانه سبل و عن ابی عمر و الزجاجی قال نهانی الجبیدان ادخل علی رویم
 فدخلت یوما و کان قد دخل فی شی من امور السلطان فدخل علیه الجبید فانی عنده فلما لمس جبا
 قال الجبید کیف رایت یا خراسانی قلت لا ادری قال بان الناس یتوهمون ان هذا نقصان فی حال
 و وقته و ما کان رویم اعمرو قنانه فی هذه الايام و لقد کنت اصعبه بالشوینزیه فی حال الاواراد و کنت

فی خبر قنین و هو الساعة اشد فقر منه فی تلك الحال و تلك الايام فقلک دندکہ سہرین اوقات مذکورہ کہ
شیخ خسرو در طلب صحبت خواجہ قدس الدیر و جہ مقرر شدہ بودند روزی در طلب خواجہ بود و در ان ایام
ساعتی گزشتہ شدہ بود در شہر فیما بین السبیل و بامش و غن جوشی بگرفت و پیادہ تا قصر نہد و ان طلب
ایشان رفت و حاجہ نیافت و اینچہ در دست داشت و زحمت خواجہ گذشت و بطرف او آمد و آخر روز
و بارزاری گذشت بر مدرسہ خارجک مولانا عبد العزیز رحمہ اللہ کہ از اصحاب خواجہ بودند بر در حجرہ
شادی تحک کہ در دیشی بود آہنگاری میکرد و در ان بازار و باغ محضری داشت بر دروازہ بود و خواجہ
در ان اوقات با اجتماع داشتند و بدکان و باغ او نیز اجناس میفروختند و اتفاقاً در ان بازار خواجہ در منزل او
بودند و بازار و شیخ امیر حسین در ان منزل آتش میکرد مولانا عبد العزیز میزم می شکست و می در آورد و خواجہ
علامہ الدین و شیخ زاد حسین الفقرا در ان مجلس مراقبہ داشتند و خواجہ پوینہنی پوشیدہ بودند با سکوہ
و کرتہ در تن مبارک ایشان نبود شیخ خسرو درآمد و نشست بعد از سلام گفتن و خواجہ در اول حال
یا و التفات نمودند و در آخر مولی از پوینہن مبارک خود بر کنند و بدست اشارت کردند و شیخ
بگیر و چون او قصد گرفتن کرد دست خود باز کشیدند و بچہن چہد بار باین وجہ باطن او را تصرف میکردند
و گفتہ اند این اول اشتغال ایشان بود بحال شیخ خسرو و تربیت باطن او و در یک کرت کہ خواجہ دست
بازی کشیدند و آن موی را منیدادند خواجہ علامہ الدین و شیخ زادہ را کیفیتی شدہ تجمہ و اہر دو افتادند
و از دہان خواجہ علامہ الدین گفتا بیرون آمد فقل کردند کہ در مباردی حضرت خواجہ با اقدس السید
با خدمت مولانا جلال الدین خالدی روح الدیر و جہ در مزار خواجہ بادم رحمہ اللہ درش صحبت خلوتی
مولانا از ایشان پرسیدند مقصود چیست فرمودند معرفت گفتند کہ اہم معرفت فرمودند تفضیلی کنند و
چند صفت فرمودند یکی و دو تاسہ و چہار بعد از ان خواجہ میفرمودند تمامی رخت خود را کشود و سن
دو و اہم رخت خود را کشودم بر کل او غالب آمد و ہنوز شعلہ میزد فقل کردند کہ در مباردی احوال
پوینہنی کہ منہ بر تن دہ در میان بازار بودند بر سہ بازار صرافان درویشی گریبان ایشان بگرفت گفت
بر خدای رست گوی درین فرصت اندک این کمالات از چہ حاصل کردی فرمودند از ریزہ چہنہ
فقلک دندکہ خواجہ علی داماد فرمودند پیش از اوقات بچہ قبر کہ روضہ ایشان ست بعد از اتمام آن
بخدمت خواجہ روح الدیر و جہ حاضر آمد و در خاطر میگذاشت کہ بعد از ایشان اشارت بکہ خواجہ بود برادر

و فرمودند سخن بهمانست که در راه حجاز تمام کرده ایم هرگز اگر زوی مادر یا فلان نظر کنند علما را الدین با
ایشان داشته اند بعد ازین نفس روز دیگر بجوای رحمت حق سبحانه تعالی بروند و در اوقات ملازمت با راه
و شبانگاه روزی ملاطفه بسیار کردند و فرمودند شمار این مقدار ملازمت حاجت تمیت و در مبادی
که سخن مشغول گردانیده بودند او را در راهی پیش ایشان یافت و در نظر میکردند و راه را می گفتند و می فرمودند
حاضران ناس او هر فردی نیست حال خود سخن خواهند شنید و در آخر حیات حضرت خواجه قدس سره میفرمود
اند نسبت حنی باطنی که گفته ایم و اشارت کرده بر آنکه ظهور خواهد کرد اما خبر سنگی بر راه است تا او بر خیزد
تقلید کند که حضرت خواجه با قدس اندر و در مبادی احوال که در صحبت ایشان مولانا عبد العزیز
و شیخ نیک پوی شاه و شیخ محمد دتاهنین و غیره ایشان رحمهم الله باده دوازده کس می نشستند و اجتماع
می برخاستند و جاهها از تن مبارک بیرون میکردند و فوطه بر میان می بستند و میفرمودند من بظاهر و
باطن آنچه دارم فدای شما کردم ایشان را وقتی میشکفتند شبها با کمال حال چنین می گفتند و چنین میگویند
ما این اولی تریم هر یک باین صفت در فدای طاهری و باطنی می درآمدند و اثر این تاده دوازده روز برستی
این حال در آن دوازده کس باقی میبود نقل کردند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره در کثرت اوقات
که از سفر حجاز بازگشتند مدتی در مرو بودند و دوستان را اجازت کردند که بدریافت ایشان بروید و مرو ایشان را
اجتماعی شد اصحاب خواجه و اهل خراسان این نوع صحبتها ندیده بودند روزی نشستند بودند فرمودند
هر کس بایده سلواری گردیده خواجه اول آغاز کردند و گرم گفتند و همچنین ده یا توده بیت کس فیکر گرم گفتند
توبت بخواجه علما را الدین و خواجه محمود شاه رحمة الله علیه بیاوندند خواجه محمود شاه را عرق قوی را
شد برخاستند و در خواست کردند که اگر اجازت باشد فاتحه را بخوانم اجازت کردند و فاتحه را خواندند
خواجه علما را الدین ترغیم کاره مبتی بدشت خوانند آخر الامر توبت بشیخ رشید بیدین مبتی خوانند که هر کس از
سوی کویت ره کجا اند که هست و راه تو خم در خم و صدا شد و در هر خمی بنده مولانا عبد العزیز میگفتند
طالب صحبت خواجه و اصحاب ایشان باید که سه ادب نگاه دارد یکی آنکه هر چند عملی مقبول نزد ایشان از
در وجود آید باید که سر نیستی نیز آرد و نه از بار نیست تر شود و از خود زیادتی کوشش در راه مطالب نماید و
دیگر هر چند عملی از در وجود آید که محل رد ایشان شود باید که نوسید نگردد و دل را در قبضه تصرف خود نیک
نگاهد و بلکه هر چه طرف دیگر نزد دیگر هر امری که کردند و دو کرم باید که بران اقدام کنند تا در بار مقصود

شود و الا بی بهره ماند نقلا که دند که حضرت خواجہ توسل سرہ بعد از میت روز کا پیش برکان شیخ رشید رسیدند
اصحاب و کاکین کہ بران حوالی بودند حاضر بودند فرمودند برپای شود بر ہیئت خشوع و تضرع سوال کن
کہ چند روزینا فتم کجا بودیت شیخ رشید بان عمل سخن کردند فرمودند از جانب مولانا عارف حمید لد قاصد
بیاید و گفت اگر شستہ اید بر خیزید و اگر برپای آید رود در راه و گریید و نگاه بطریق ملاطفت قصہ گزار
فرمودند و گفتند رفتند چون با بنجار رسیدیم ایشانرا از بخور پیوستم ہمچنین قصہ های گفتند و در انبار آن فرمودند
درین روز ہا کہ آنجا بودیم و حضور مولانا عارف رحمہ اللہ ایشان فرمودند حاضران را مرا با ایشان
یا ماہر دو در خانہ دیگر در آئیم یا شما در آئید حاضران گفتند شمار از بخوری و کسری بہت ما در خانہ دیگر در آئیم
النگاہ مولانا عارف در ان خلوت با من گفتند میان شما من معلوم است کہ اتحاد کلی بودہ است بہت
اگر چہ عشق باز پیدا دین میان گذشتہ باشد اکنون وقت با خرا آمدہ است در اصحاب خود و در صحاب
شما نظر کردم قابلیت این راہ و صفت پستی در فلان بیشتر از دیگران می بینم ہر نظری کہ درین راہ یافتہ
بودم و ہر معنی کہ کسب حاصل کردہ بودم ہمہ را اشارت او کردم و با و سپردم و اصحاب خود را متابعت
او امر میکنم شما نیز در باب او ہر آئینہ درین معنی تقصیر نخواہید کرد کہ او از اصحاب شماست بعد از ان فرمود
دو روز تا سہ روز دیگر ہمیش نمازدہ است بہت خود دیکہای آب را بشوئیت و بدوز انوشینیت و خود
آتش کنیت و آب گرم کنیت و بہت داد من بہانیت و بعد ازین روز سوم باز گردیت حضرت خواجہ فرمودند
کہ بعد تمام بان وصیتہ ما عمل کردم اکنون از ان طرف رسیدہ ام و بکرات و مرات دایمائی فرمودند سخن
ہماست کہ مولانا عارف رحمہ اللہ فرمودہ اند تمام کردہ نقلا کہ دند کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اندر جو
در مبادی علل الحق والدین را رحمہ اللہ در پیش خود بسیار می نشانند و نزدیک بخود میگردد و انیدند در
مجالس ایشان ازین معنی سوال کردند فرمودند او را نزد خود می نشانم تا گرگ او را بخورد و گرگ نفس او
در کین اوست ہر خطہ از حال او فتنخص میتامیم سخن اہم تا مظهری شود و ہم نقلا کہ دند کہ حضرت خواجہ
بزرگ قدس اللہ تعالی روحہ در مبادی بعد خلوت رفتہ بودند و بنزل شیخ شادی رحمہ اللہ نزول
فرمودہ شیخ شادی در خدمت ایشان شستہ بود در ان مجلس در کسب حضور و مراقبہ سہر بر آوردند
و فرمودند شادی با ما حریفی میکنی این محل آنست کہ بر خیزی بخدمت مشغول باشی اما در ان خدمت
خود را نباید کنی و بی وجودی در صفت خدمت کسب کنی حضرت خواجہ بزرگ قدس سرہ را و از حق

آخر بعضی از اصحاب را این وصیت فرمودند و این حدیث خوانند و این بیت حدیث آنکه لایوس
 احد کم حتی یکون هواد تبعاً لما جنت به و بیت سقا مسوز دبر نیاید بوی عود و پخته و اندکین سخن با خام
 و گفتند ضمن همین است و تمام است نقل کرد و ذکر مولانا عارف را رحمه الله خویشی بودند مولانا در پیش او
 و ایشان از توابع امیر خود رحمه الله بودند و بزرگتر چه مشغول میبودند مولانا عارف نزد ایشان
 رفت و دینی منکر بجای آوردند شنودند گفتند اگر نمی شویت گاو کاری شما تلف خواهد شد شنودند
 و گاو کاری شام آنروز تلف شد مولانا درویش امتناع نکردند و بستاند عزیزان بواکنه رفتند
 و باز آمدند همچنین گاو کاری دیگر تلف شد بعد از دیدن آن علامات بسیار انقیاد سخن مولانا عارف
 کردند مولانا عارف فرمودند این بیت را یاد گیریت بیت کار نادان کوته اندیش است بد یاد کرد کسی
 که در پیش است و مولانا عارف رحمه الله میفرمودند معاشرت کسی را رواست که آن کار که مقصود
 آورده است بهمت او کفایت تواند شد مولانا امیر شرف رحمه الله از ایشان نقل کردند با امیر
 افتخار الدین رحمه الله وقتی که نزد ایشان معاشرت بردند و نکردند و این سخن را نقل کردند
 حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره در مبادی طلب بولایت نفس تقی شلاق خواجه مبارک رحمه الله
 بخدمت مولانا بهار الدین قشلاقی رحمه الله رسیدند مولانا بهار الدین فرمودند این چنین مرغی که بونی
 یار تو عارف دیک کرانی است خواجه فرمودند صحبت ایشان باین زودی میسر شود و شوق دریافت
 مولانا عارف رحمه الله بر ایشان غالب شد و مولانا عارف در دیک کران بودند در آن زمان و در آن
 زمین چینه بی شک تند با مولانا امیر شرف و بابرادر ایشان مولانا امیر حسن رحمه الله و باقال خود خواجه
 احمد شکر رحمه الله که از اصحاب امیر خود و اکنوی قدس سره بودند و مولانا عارف را پدر سببی مولانا
 بهار الدین رحمه الله خواجه را گفتند اگر ترا خاطر معارف است او را آواز دهم هر آینه خواهد آمد بیرون آمدند
 و بر بامی برآمدند و سه کرت عارف آواز دادند مولانا عارف در آن نه روز کار زمین چینه بیرون آمدند
 گفتند شما بطرف منزل رویت که مرا مولانا بهار الدین طلبیده اند و روان شدند و در همان روز در آن نیمروز
 پیش از آنکه دیک از آتشندان فرو گیرند بعد از آنکه آتش رسیده بود در آن صحبت که در قشلاق بودند رسیدند
 و اول ملاقاتی که از حضرت خواجه را با مولانا عارف رحمه الله بود در آن صحبت بود و نقل کردند که خدمت
 مولانا عارف در دیک کران بودند و صحبتی بود و اصحاب ایشان و بعضی از اصحاب حضرت خواجه بزرگ

خواجہ بہا الدین در آن صحبت بودند در خاطر اصحاب خواجہ مارحمہ اللہ گذشت کہ خوش بودی اگر حضرت
 خواجہ انیسر دین مجلس بودندی تا بلقاعی ایشان مشرف شدی مولانا عارف رحمہ اللہ سر بر آوردند
 و گفتند بہا الدین رطلیم حاضر شود و خواجہ در آن حالت در بخار بودند اصحاب خواجہ خوش خاطر شدند
 و در آن صحبت چند باہی در تہنہ بودند چون بخت شب پیش از آنکہ سہ تنور بکشایند و ماہیانرا بیرون آرند
 حضرت خواجہ قدس سرہ از آنجا کہ بودند حاضر شدند با جاہلانی تکلف و شاخی از درخت سجدی کتف
 درآمدند و ایستادند و سلام گفتند مولانا عارف رحمہ اللہ جواب سلام گفتند و فرمودند خوش آمدی
 بہا الدین سلمانی یا کافر فرمودند کافر مصرعہ کافر خوشیم و سلمان عشق بہ دین کفر با طاعت و یون
 باشد الایہ و جار فی التفسیر طاعت کل احبفہ و این سخن را کہ فرمودند تاویل دیگر نیز هست شعر
 اذا اهل العبادة سألونا بـ اجنبناہم باعلام الاشارة الیکبریت دین تم کہ پنهانی نیست بہر دشمن
 سرش باسانی نیست بہ ایمانش ہزار بار تلقین کردم بہ دین کافر اکثر سلمانی نیست فرمودند مولانا عارف
 رحمہ اللہ ہر کہ در بندہ تہنہ خود است در روز خرقہ است و ہر کہ در مطالعہ تقدیر اوست سجاد و بہشت
 تقدیر است و فرمودند در وقت خوردن ہر عضوی بکاری مشغول است دل بچہ مشغولست گفتند بہا الدین خواجہ
 فرمودند ذکر گفتن اللہ و لا الہ اللہ نیست ذکر از سبب بہ سبب رفیق است و نعمت را از سبب دیدن
 یکی از اصحاب خواجہ بزرگ را قدس سرہ لڑزہ بودی نالید خواجہ درآمدند فرمودند نامردمی الی گفت
 صبر کردم آخر الامر فی طاقت شدم فرمودند اگر خلاصی خواہی صد ساعت خود را نگاہدار و جزی بیوز
 بعد از سہ روز خفتہ پدید شد و در روز چہارم صحت و مجلس ملک ہرہ رحمہ اللہ از حضرت خواجہ تہنہ
 اللہ روحہ کرت اولی کہ حج رفتہ بودند ملک رسید و اکابر اعیان حاضر بودند کہ امام ولایت است کہ از نبوت
 ما ضلست است خواجہ فرمودند ولایت ہمان بنی ملک سوال کردند چون حضرت شمار او کہ جہ و خلوت ہر
 نیست طریقہ شہایست فرمودند سخن خانوادہ خواجہ عبدالحق عجد والی است قدس اعلا و ہم
 خلوت در انجمن و متابیع ایشانیم فرمود خلوت در انجمن چہ باشد فرمودند بظاہر یا خلق بودن و باطن
 با حق بودن ملک تعجب کرد و گفت این معنی میسر شود حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ فرمودند حق
 تبارک و تعالی در کلام مجید میفرماید رجال لا تلیہم تجارۃ و لا بیع عن ذکر اللہ و می فرمود
 اغیاب الزیادۃ مع حضور القلب فی من دوامہا مع نفور القلب سخن شیخ ابوسعید قدس سرہ

و در حدیث یا با ما هر چه از رغبات تیره و جدا فرمودند اگر چه ابوهریره رضی الله عنه از پس ستون در گذشت
 و باز آمد و اظهار کمال شوق و محبت کرد و گفت یا رسول الله بیش ازین لطافت ندارم اما اگر مال و متاع است
 کردی بهتر بودی و چون در کرت نماینده بعد از مراجعت از بیت الله زاده الله سبحانه شرفا بمنزله سلم
 رسیدند مجمع عظیم بود از علما و فقرا و غیره و شیخ نظام الدین عبد الرحمن رحمه الله حاضر بودند و در یک صفت
 شیخ نور الدین در مقابل خواجه بودند و اصحاب خواجه بر پهلوی ایشان نشسته و حضار هر که ایشان
 سکوت نظام بودند اصحاب خواجه در آن حالت از ایشان صورت غیبی مطالعه می نمودند بعد از آن
 خواجه سر مبارک بر آوردند و ردی با اصحاب خود کردند که بر پهلوی ایشان بودند و بطریق خفیه گفتند
 که مراد این زمان غیبی و واقع شد حضرت خواجه محمد باقر قدس الله روحه حاضر شدند و مر گفتند
 فرزند درین مجلس از تو سوال بزرگ خواهند کرد و در طریقت راقف باش و بی و بهشت جواب کنی
 پس از آن بزمانی درویشی سوال کرد در احادیث یا در سخنان مشایخ قدس الله ارواحهم
 منقول است ما را است شیا الا و را است شیا الا و را است الله فیه ما را است شیا الا و را است الله مع ما را است
 شیا الا و را است الله بعد ما را است شیا الا و را است الله قبله توفیق میان این چند وجه است خواجه
 جواب را شیخ نور الدین حواله می کردند و شیخ نور الدین باز خواجه حواله می کردند و همچنین چند کثرت واقع شد و
 هیچکس را بحال دخل و درین سخن نبود تا یک در آن مجمع و بر آن صفت بسی از علما بر مناظر از خفیه و شافعیه
 حاضر بودند و طریق ایشان معلوم بود و در سرعت خویش در کلام و بسی از قعر او اهل معرفت نیز حاضر بودند
 آخر الامر خواجه سر بر آوردند و فرمودند اختلاف اخبار بنابر اختلاف احوال است ذوق آن سخن ایشان
 در اهل جمع تصرف کرده همه بیک کلمه تحسین می کردند و از هیچکس جوابی و سوالی درین مجلس موجود نشد
 و میفرمودند لی مع الله وقت لا یعنی قیه ملک مقرب و لا بنی مرسل بک معنی آنست که مرا که
 میباش که در آن حال ملک مقرب و بنی مرسل ملاحظه نمی بود و این حال مبتدی را نیز در بعضی
 اوقات میبود و دیگر آنکه ترا عالی میباش که آن حال اعلی و اشرف است از حال ملک مقرب
 و بنی مرسل عبارت از وجود حضرت اوست و آن حال عبارت از ولایت بنوت حضرت رسول است
 صلی الله علیه و سلم چنانکه بعضی از مشایخ گفته اند الولاية و فضل من النبوة و دیگر اشارت
 باین معنی می نمایند که هر گاه حق تعالی بر بنده نصفت جمال تجلی فرماید و خود آن بنده چنان

بزرگ شود که در عالم کنونی لایسعی ارضی و سمائی و وسعتی ثلث عبدی المؤمن اللبیب الورع و میفرمود
بعد از سوال و شنیدی که لطف و مهر و صفت خداوند حق است و در حد کمال است لغز از کجا است که
هر که مظهر صفت لطف میشود محل اثبات است و هر که مظهر صفت قهر میشود محل نفی است فرمود مظهر
قهر او و معنیست یلی آنکه قهر از او ظاهر شود و این محل اثبات است و دیگر آنکه قهر بروی ظاهر گردد و این
محل نفی است و میفرمودند بلا به نسبت ظاهر است و بلوی نسبت باطن و میفرمودند در اللهم اغفر لی
و لوالدی و رویشان تمام گذشته اند از خود و هیچ بهره نمی طلبند یا کی وجود خود را برای یا کی دیگران
سیط کنند و میفرمودند آنچه از مشایخ منقول است الصوفی غیر مخلوق تاویل او انست که صوفی را
در زمانی صفتی و حالی میباشد که او نمیباشد این سخن به نسبت آن زمانست و الا صوفی مخلوق است
و میفرمودند الفقیه لا یحتاج الی اعداد از سخنان ایشانست و مراد ازین سخن نفی احتیاج نیست
ترک سوال استجبی من سوالی علمه بجالی اشارت باین مقام است و میفرمودند اذ اتم الفقیر فیه
عز وجل اشارت بغنا و نیستی میدهد و محو صفات اوست به چون تو بنودی چه بود جمله خازنش
چون تو نمایی چه ماند جمله خدا اسی گدا به نقل کرد و درویشی که در کثرت اولی که حضرت خواجه از سفر
مبارک مراجعت فرمودند مباحان آمدند مولانا محمد پیروی نام داشتندی در عقب ایشان از
بعد او آمد خواجه قدس الدروحه فرمودند موقوف بزمان التفات است اتفاقاً روزی جمعی از درویشان
حاضر بودند خواجه فرمودند آن ساعتی و زمانی که همه طالبان و عاشقان و سونخگان این را دیگران
آنند رسید است مولانا محمد را نزد یک خود خواندند و فرمودند وقف باش تا بهره برگیر است گشت مسجبه
خود را بر زانوی مولانا محمد رسانند حال او دیگر شد و بهوش گشت خواجه او را بجال خود باز آورد
و فرمودند با خبر باش که زمان میگردد و باز با التفات کردند حالش متغیر شد باز او را بخود آورد
و کثرت سوم فرمودند که وقف باش که فرصت بغایت اندک مانده است مولانا محمد متوجه حضرت
خواجه شد و ایشان باو التفات میفرمودند چون ساعتی گشت خواجه گفتند ای سلمان درینجا
چه جای یاد کردن باغ زانواست چون خواجه این گفتند مولانا محمد در گریه شد و جامه بر خود پیاده
کرد و اضطراب عظیم نمود مولانا محمد پیروی چون از آن حالت و اضطراب ساکن شد اصحاب از او
پرسیدند که در آن زمان شگرت سبب گفتن حضرت خواجه این سخن را چه بود و آن اضطراب شما

در عقب آن سخن خواجه از چه بود مولانا محمد گفت قصه باغ و زراغان آن بود که روزی بادوستی و بیخی
 باغ زراغان هرات بودم آن دوست مرا گفت که وقتی که بصحبت دوستی از دوستان حق تعالی بری و ترا
 از برگه آن عزیز وقت خوشی باشد در آنوقت مرا فراموش نکنی و حضرت خواجه مرا این میفرمودند که
 گذشته را بر من میگذر این بند تفصیل و در آخر مشاهده حال شکر فی میگردم درین حال بزرگ
 چون قصه باغ زراغان بر خاطر من گذشت حضرت خواجه فرمودند ای مسلمان چه جای باغ زراغان
 گریه و اضطراب من از آن بود که چه خواجه بر آن خاطر واقف شد و من سالها بود که در عالم می گشتم
 هرگز باین کمال کسی ندیده بودم و گمان من این بود که درین روزگار انجمن صاحب دولتی نیست
 نقل کرد و روشی در آن فرصت که حضرت خواجه اقدس العدر و روحه در خراسان بودند و خدمت ایشان
 بودم و از طوس بطرف مشهد متوجه شده بودند و راه سواری پیش آمد و از مرکب پیاده شد و خدمت
 کرد و چندیناری بحضرت خواجه آورد و خواجه او را فرمودند که ازین عدلی بوی بازمی آید صورت حال را با ما
 آن سوا گفت سه ماه شد که هفت شتر غائب کرده ام خواجه فرمودند عدلی را بگیر وقتی که شتران تپورند
 بگیرم زود خواهی یافت چهار استاده اند و سه خفت آن سوار بعد از آن آمد و گفت انجمن که فرمودند
 شتران را یافته ام و معاشرت آورد و تضرع بسیار کرد و از بجهان حضرت خواجه شد نقل کردند
 که یکباری حضرت خواجه اقدس العدر و روحه بعزبوت رفته بودند شیخ شادی بحضرت خواجه رسید قوی
 بسط و سرور خواجه فرمودند شادی خوش حالی داری خدمت کرد و گفت از برکات دریافت کردم
 شریف حضرت خواجه فرمودند این بسط تو از عالم دیگر است از ما نیست این گفتند و شیخ شادی را
 بکاری فرستادند چون او از پیش خواجه بیرون آمد خواجه فرمودند این بسط او از حق است سبحانه در
 چند تنگه زیافته است او بدان التفات نکرده است بعد از آن شیخ شادی آمد از ویر رسیدند که
 چه عمل از تو در وجود آمده است شیخ شادی گفت بخدمت شما می آمدم در راه چند تنگه زردیدم
 و خاطر من آمد که اینهار از نظر خلق پوشیده گره انم باز استغفار کردم و گفتم مرا این چه کار است
 مصلحت آنست که هیچ وجه باین التفات نکنم چون سه قدم که شتم این صفت بسط در من پیدا شد
 خواجه فرمودند هر که حق را بر غیر حق گزیند هر آینه گمینه سعادت او این بود نقل کرد و درویشی که
 من در موضعی ساکن بودم که نزدیک بود بقطر عازان و بجز قصبه ای مشغول میبودم و در آن موضع

عزیز گوسفند داشت اتفاقاً حضرت خواجه اقدس اندر روحه مرا گو سغندی دادند که در رومه آن عزیز
گذارد و بعد از قرصتی حضرت خواجه مرا فرمودند که آن گو سغند را اقتصابی کن و من تقصیر کردم روز دیگر
مرا و آن عزیز طلب کردند و او را گفتند که احوال شب را بگوی آن عزیز گفت که شب در میان چهارصد
گو سغند من دزد درآمده است و آن یک گو سغند حضرت خواجه را برده تا قل گفت من متخیر شدم چه
پیش ازین این قصه را شنیده بودم تصد آن کردم که قیمت آن گو سغند را بحضرت خواجه بیا
و گفتم غم امت این نیست گناه من کرده ام حضرت خواجه فرمودند این وجه را من قبول نمیکنم بسبب
آنکه دوش بحضرت حق تعالی عرض داشته ام که آن گو سغند من فرای راه بود و عوض آن گو سغند
ده خواسته ام و من منتظر آن نفس حضرت خواجه می بودم در چهار روز وقت نماز دیگر درویشان خواجه
از طرف فسف آمدند ده گو سغند آوردند تعیین و محبت بحضرت ایشان زیادت شد و مطالعه
آن حالت سبب محبت آن عزیز شد بحضرت نقل کرد و در روشی که یکی از نزدیکان حضرت خواجه را آس
الدر روحه مبلغ بیست و پنج دینار عدلی غایب شده بود بحضرت خواجه گفتند ایشان فرمودند این عدلی
را کینرک این خانه گرفته است کینرک را فرمودند که عدلی را بده گفت در فلان موضع در زیر خاک کرده ام
خواجه فرمودند آنچه در زیر خاک است سه دینار است حاضران از آن سخن خواجه تعجب کردند آن تفحص
کرده شد در زیر خاک سه دینار بیش نبود نقل کردند که در آن صحت که حضرت خواجه اقدس اندر
روحه کریمینه رسیدند شامی بود و ایشان آن بقعه در خدمت ایشان حاضر بودند چون از طعام خوردن
فارغ شدند حضرت خواجه فرمودند که بر در این خانه کیست نظر کنید چون بیرون آمدند یوسف نام
کسی بر در ایستاده بود و طبق امر و سه در دست او بود پرسیدند گفت آمده ام تا بحضرت خواجه
مشرف گردم اجازت کردند و آمد و بر خواجه سلام کرد و آن طبق را و پیش حضرت ایشان
گذاشت خواجه از وجه حل آن امر و پرسیدند و مبالغت کردند یوسف گفت از فلان کس خریدم
خواجه فرمودند که امر و ما را در فوطه خالی میباید کرد چنان کردند خواجه خود تفحص کردند بدست خود
آن امر و ما را و از میان آن امر و ما یکی امر و را بان یوسف دادند و فرمودند که باقی را حاضران
قسمت می بایند کرد و بایک کسی ازین امر و نخورد پس روی بان یوسف کردند و گفتند چه سزا
درین که بر خاطر ما گذشت تا درین امر و بحث بسیار کردیم و باز گفتم که ازین امر و کسی نخورد سزا

بگوی یوسف گفت صورت حال این بود که گفتند در کریمینه چنین و چنین صاحب کمالی آمده است
 من خواستم که خدمت شمارا بیا زمایم کی امروز در ایشان کردم و در طبق نهادم تا آنرا بمن و میباید
 باقی آن امروز دها را بران گذاشتم خواجه فرمودند نیک تفحص کن آن امروز آن نیست که با تو دادم گفت
 ملی همانست خواجه آن درویش یوسف را نصیحت کردند و گفتند که بندگان حق تعالی را نمی شناسید
 آزمودن اگر من این امروز را بگویم تا دم زیاں زده میشوی و از مادوری افتادی کسی در پیش
 از درویشان دین محمد باشد صلی الله علیه و سلم او را آرزو کن چه حاجت آن یوسف توبه و انابت
 کرد و حاضران از محبان شدند نفس کش کردند و شنیدی که از جمله مجبان حضرت خواجه باو در پس
 که در آن فرصت که آن لشکر با بیت بطرف دشت تپاق بخار آمد و آن چندان خلوت در حصار درآمدند
 و کار به تنگ در آمده بود بسیاری مردم بپا کشیدند و خبری حال چهار پایان بی انداز به بود درویشی بود
 از جمله دوستان حضرت خواجه اقدس روحه فراخ شاخی داشت که از لاغری و بی قوتی بر جای نمانده بود
 روزی حضرت خواجه اقدس سره آن درویش را فرمودند که این فراخ شاخ خود را تربیت می باید کرد
 آن درویش گفت تا کی تربیت کنم نمیدانم که این بلا کی دفع خواهد شد خواجه فرمودند و هر روز دیگر
 این فراخ شاخ را تربیت کن آن دانشمند گفت من حساب میکنم از بیک نفس سبارک ایشان
 روز دهم آن بلا از اهل بخار اوقع شد و سلمان از پنهان در ماندگی خلاص گشتند و گفتند همان
 دانشمندی که روزی بحضرت خواجه متوجه شدم و چون صحبت شریف ایشان رسیدم و لحظه گذشت
 چنان دانستم که آن نسبتی و صفتی که از بیک نظر حضرت خواجه بمن رسیده بود هیچ نماند در خلاص من آمد که اگر
 حضرت خواجه آن سستی را از من باز گرفتند درین حال خواجه متوجه بدرویشی شدند و فرمودند ما هر چه
 داریم از آن شایسته اما صید کلب غیر معلوم هست نمی شاید خوردن نقل کردیم و همین دانشمند که یکبار
 حضرت خواجه اقدس الله روحه از من بپرسیده بودند و مقدار دو هفته بحضرت خواجه نمیشد تمام فتن
 درین مدت در قبض و انده بودم و زمین فراخ بر من تنگ شده بود و آخر غلغله رسید از حق تعالی
 انابت و باز گشت کردم و ارواح بسیاری از مثل نخ را شقیع آورد و چون بآمد از شد سر او آئینه
 آن پیدا شد که بحضرت خواجه فرستم چون سلام گفتم حضرت خواجه باقی بقاییت خوش کردند و یک از
 درویشان را مخاطب ساختند و گفتند ما از تو بپرسیده بودم و ترا از خاطر بیرون کرده اما چون این

ارواح طیبہ بزرگان دین را و روح آن مبتدع را شفیع آوردی تر بخشیدیم و قبول کردیم بعد از آن
 دانشمند گفت کہ چون طریقہ حضرت خواجہ در متابعت سنت بر کمال بود مرا آگاہ کردند کہ فلان مبتدع بود
 است و ذوق را از شفقت و ترمیم فرزند داشتند نقل کردند جمعی از بابا صاحب سمرقند رحمہ اللہ کہ
 از جملہ ذاکران بود و ولایت خانان عزیزان قدس اللہ روحہ کہ گفت چون کرامات و آثار ولایت
 حضرت خواجہ بہاؤ الدین قدس اللہ روحہ مشہور شدہ بود مرا داعیہ آن پیدا شد کہ از سمرقند
 بدریافت صحبت شریف ایشان بہ بخارا روم و دایما از ان زمان کہ متوجہ خدمت ایشان شدم
 در خاطر من این بود کہ میباید کہ اول خدمت ایشان شدہ گردم چون بہ بخارا رسیدم و در
 کاروان سہای نزول کردم پیش از آنکہ مرا هیچ کسی ملاقات شود در حال بعزمیت در نیت
 خدمت خواجہ بیرون آمدم دیدم کہ جمعی مردم در پیش میروند در خاطر من گذشت کہ این طایفہ میباید
 کہ از درویشان باشند و در من صفتی و حالتی پیدا شد کہ بہ تعہیل و عقب ایشان روان شدم
 و در حال در خاطر من گذشت کہ چون خدمت خواجہ رسم میباید کہ اول مرا سرشیر دهند و کس
 با من شریک نباشد بہین صفت پارہ راہ رفتم آن جمع ایستادند چون نزدیک ایشان رسیدم از میان
 جمع عزیزی مرا استقبال کرد و آثار ولایت در جبین او لالچ بود مرا در کنار گرفت و دو کتہ فرمود
 خوش آمدی بابا صاحب سمرقندی و حال آن بود کہ پیش ازین ہرگز مرا بحضرت آنغریز ملاقات
 نشدہ بود من متحیر شدم کہ ایشان چون نام مرا دانستند درین حال در باطن من گذشت
 کہ ایشان حضرت خواجہ بہار الحق و الدین اند روان شدند و از من از احوال کابیر و علمائے سمرقند
 پرسیدند بعدہ در منزلی درآمدند و چون جمع نشستند و حضرت از ان منزل بیرون آمدند و اصحاب
 چنانکہ سنت ایشان بود حاضر غایب نشستہ بودند لحظہ گذشت خواجہ آمدند و گروہ و سرشیر پیش
 من نهادند و نزدیک من نشستند و فرمودند بخور کہ نصیبہ تست کسی را با تو غمگرت نیست و آہستہ
 با من گفتند کہ خاطر عزیز از این منفرد چیز نمی باید رہنجانید حال بر من دیگر شد و مشاہدہ آن
 حالت سبب محبت من شد بخیرت ایشان نقل کرد و شیخ امیر حسین رحمہ اللہ کہ با ما دعوت و بیان
 و حضرت خواجہ ما قدس اللہ روحہ در شہر بخارا در منزل محمد خفاف بودند از معارف سخنی می گفتند
 در خاطر من درآمد کہ مرا اجانت فرمایند تا والدہ ایشان را مبارکباد عید گویم و دیگر مرالحاہ ہند

در خلوتی و دیگر سه درم را بادام سه درم را ارسته و سه درم را مژانه شویط بعده خواجہ مصطفیٰ عید می‌رسند
 چون مراجعت فرمودند مرا گفتند که نزدیک والدہ من مبارکباد عید بر و چون نزدیک خانہ محمد خفاف
 رسیدند اورا فرمودند کہ خانہ را خلوت ساز و ملا اشارت کردند کہ در آن خانہ در آنی پس حضرت خواجہ طعام
 آوردند آن مقدار کہ از من زیادت ماند بعد از آن مردی بیاید و پاره رشته بخدمت خواجہ آورد و خواجہ
 پرسید این رشته را بچند درم خریدہ افزود گفت سه درم دیگری بیاید و دو طبقی پاره مژانه شور آورد
 خواجہ از آن کس پرسید کہ بچند درم خریدہ گفت سه درم ساعتی بود یک کس دیگر سه درم بخدمت
 خواجہ معاشرت آورد سوی من اشارت کردند و گفتند تو این روز از ما سه چیز طلبیدہ بودی اجازت
 مبارکباد و طعام ملون و این سه چیز فرمودند از درویشان این چنین خواستہایک نیست باین واسطه
 ما از آن عالم باین عالم آمیم و از محبت کفایت کار خود گذشتہ خاطر مشغول کردنم نقل کرد درویشی کہ حضرت
 خواجہ قدس السد روحہ در بعضی از نواحی بخارا بودند و اتفاقاً فصل زمستان بود و در نزدیکی آن موضع
 خلق نمودند و گرسنگی بہ درویشان غلبہ کردہ بود حضرت خواجہ یکی از آن حاضران فرمودند کہ بقلان دیدہ
 و در آن دیدہ باغی است باین نشانی در آن باغ حوضی است در آن حوض اندکی آب است و در آن آب
 ماهی بزرگ است بیا تا اصحاب را طعام شود آن درویشی مسافتی راہ قطع کرد و بان دیدہ رسید و آن محل
 کہ فرمودہ بودند آن باغ را طلبید چون درآمد بہمان کیفیت در آن حوض اندکی آب بود و در آن آب ہی بزرگ
 آن ماهی را بحضرت خواجہ حاضر کرد اصحاب را حالی عجب پیدا شد نقل کردند کہ حضرت خواجہ با قدس السد
 در قصر عارفان بودند و در منزل باغ خاتقاء آتشدان میساختند و در آن اثنا بدس احتیاج شد
 و اسی بود آہنیں ہر چند آن داس را طلبیدند در منزل خود نیافتند و از ہر کہ پرسیدند کسی ہم نشانہ
 خواجہ فرمودند من این داس را پیدا سازم مکتوبی فرستادم بحد بلوت نزدیک درویشی و اشارت
 کردند کہ در خانہ قطب الدین مذلولتی در آئی و از در گنجینہ او ہمین کہ می در آئی دس آہن مارا در خر تہ
 پیچیدہ است بر زہر سقف نہادہ است آن دس را زود بجا مل مکتوب فرستی کہ قوی در کار است رہت
 کرد آن درویش کہ در گنجینہ خانہ قطب الدین درآمد در ہمان موضع کہ خواجہ اشارت فرمودہ بودند
 و سقف گنجینہ کو آن داس را یافتہ و بحضرت خواجہ فرستادم اصحاب کہ در زمان مکتوب نوشتن حضرت
 خواجہ حاضر بودند چون قصہ یافتن داس را بان کیفیت معلوم کردند و شگفت شدہ نقل کردند کہ فصل

تیرا ہوا بود حضرت خواجہ مقدس السدر روحہ در غدوت بودند در ویشی در حضرت ایشان پارہ انار آورده بود
 و دوشی محمد زاید در ان جمع بود حضرت خواجہ انار را سمت کردند و فرمودند بجزرت محمد زاید گفت خاطر من
 مشغول است بجهت آنکہ غلام من اگر خجیہ است خواجہ فرمودند بطرفی رفتن نمی تواند دور و زود و شب نزدیک
 با باش روز سوم بطرف ریورہ تون بمنزل خود و در جبر غلام تپور سدا غلام محمد زاید آنچه فرمودند بجای آورد
 روز سوم چون بمنزل خود رفت پس از آنکہ بشارت حضرت خواجہ را بابل خود کوید غلام از در خانہ درآمد
 محمد زاید کسان تعجب کردند از غلام کیفیت حال پرسیدند گفت چون از اینجا بیرون آمدم قصد کن کہ دم
 کہ بطرف کنت روم چون پارہ راہ رفتم بر پای من نندی پیدا شد کہ نمیتوانستم رفتن و آواز درای سے آمد
 چنانکہ مرا وہم میشد کہ این آواز بخارامیرسد و چون بطرف ریورون باز می گشتم آن بند از پای من کشاوه
 میشد و آن آواز منی آمدہ روز حال من چنین بود پس از ان دستم کہ این کیفیت از جای دیگرست گشتم
 و بجزرت شما آدم عفو طلبید و عذر بسیار خواست و ہر کہ این قصہ را شنود اورا بحضرت خواجہ قدس السدر روحہ
 محبت بسیار شد و تھلکہ دند از شیخ شادی رحمہ اللہ کہ گفت بر من تصویری گذشتہ بود از عدد تو
 بقصر عارفان حضرت خواجہ قدس السدر روحہ رفت و عذر تقصیر خواستم خواجہ فرمودند ملحت
 می باید گفتم فراخ شاخی معاملت آدم این در وجہ معاملت قبول نیست چہل و ہشت دینار عدلی دار
 کہ در عدلوت در سوراخ خانہ دیوار پنهان کردہ و دود آن موضع را سیا کردہ است و مدتی بران گذشتہ است
 از جہت معاملت آن مبلغ می باید آوردن شیخ شادی گفت مراحل دیگر شد بواسطہ آنکہ کیس
 بران اطلاع بنود بعدہ بتعمیل بعدلوت رفت و آن مبلغ چہل و ہشت دینار را بحضرت خواجہ آورد
 آن عدد را کشاوه طلبید و نزدیک نیازی از ان لہار بعد از تفحص من دادند و فرمودند یک دینار حرام
 از کجا تو رسیدہ است و اشارت کردند کہ باین مبلغ چہل و ہشت دینار فراخ شاخی بگیر و زراعت کن
 و بجزرت ہنگام حق تعالی صرف کن شیخ شادی گفت سبب مشاہدہ این حال یقین من بحضرت خواجہ
 زیادت گشتہ اقل گفت از شیخ شادی رحمہ اللہ از حال آن یک دینار پرسیدم گفت پیش از ان کہ
 سبب عدوت نظر قبول حضرت خواجہ قدس السدر روحہ مشہد گردم مدتی مقامی کردہ بودم آن یک دینار
 در میان آن عدلیہا از ان جہت بود تھلکہ دند از در ویش نیک روز رحمہ اللہ کہ گفت پیش از آنکہ
 مشہد صحبت حضرت خواجہ مقدس السدر روحہ برسم ملازمت سید امیر کلال نور اللہ مرقدہ معین نمودم

و چنانکه وظیفه ایشانست ذکر هر میگفتم و در آن فرصت مرا بر خاتونی تعلق شده بود و خود را بر صفت
 پری خوانان میکردم و چشم می پوشیدم و میگفتم ارواح چنین میگویند و سخنان بیفایده می گفتم
 روزی خدمت خواجه مابنزل خدمت امیر رسید آمدند و اتفاقاً آن شام وظیفه ذکر هر خدمت
 خواجه زاهد مابنزل امیر بودند چون بنکر هر مشغول شدند خواجه زود از آن منزل بیرون آمدند و بنزل
 امیر برهان که فرزند کلان تر امیر بودند رفتند و حال آن بود که امیر برهان را بحضرت خواجه محبت بسیار بود
 و من نیز در عجب خواجه رفتم بقصد آنکه ایشانرا گویم که چرا موافقت ذکر نگردید چون بنزل امیر برهان
 رسیدند خواجه روی من کردند و گفتند اگر ازین درویش عزیز شرم نیداری از حضرت حق تعالی و تقدس
 نیز شرم نیداری که میگویی ارواح چنین میگویند چرا نمی گویی بر فلان خاتون هوا آورده ام و تعلق دارم
 ازین سخن حال من دیگر شد زود من مبارک خواجه را گرفتم و گفتم یا فتم انجومی بیستم خواجه دست مبارک
 خود را بمن رسانیدند بخود شدم و چون بخود باز آمدم بحضرت خواجه مستعلق شدم و در ملازمت ایشان میبودم
 ش نمودم که چون اینحال مسمع خدمت امیر رسید کلال رسیده است از خدمت خواجه شکایت کرده اند
 که خواجه فرزند من امیر برهان را و فلان درویش را بخود مستعلق گردانیده است و چون این شکایت
 امیر مسمع مبارک خواجه رسید مرا و امیر برهان را از صحبت خود را انداخته و بعد عزوجل من ذلک از
 من همه علی در وجودی آمد که خلافت رضای حق سبحانه می بود و در تی برین گذشت روزی مرا بحضرت
 خواجه ملاقات شد گفتند ای بی سعادت این چه حالت است ترا اندک آشنا کردیم حق تعالی باز در گمراهی
 زنی گفتم سبب خرابی نزدیک شما معلوم است فرمودند احوال اوایل و اواسط و اواخر خود را بنحویت مابیر
 بگو و باز نانی که بار آشنا کرده بودند ما را منع کردند بهمان اشارت بنحویت امیر فرستم و حال خود را
 عرض کردم در آن زمان خلق بسیار حاضر بودند امیر فرمود هر کجا مقصود تو کفایت می نمود بر و بر منو بحضرت خواجه
 آمدم و بسعادت هدایت رسیدم و حال آن بود که امیر برهان را نیز خواجه تربیت میفرمودند و او بر من سابق بود
 هر گز نمی گفتم که مرا با او ملاقات میشد احوال باطنی مرا فارت میکرد و مرا عریان می ساخت گفتم حق تعالی خود را بر حضرت
 خواجه عرض کنم چون بحضرت ایشان رسیدم فرمودند بشکایت آمده گفتم بی فرمودند در آن زمان که او توجه
 بتو میکند بگو من نیستم ایشانند بعد چون باور رسیدم و خواست که بهمان طریق من مشغول شود گفتم من
 نیستم خدمت ایشانند حالش دیگر شد و پیشش گشت و بیفتاد و من بعد نتوانست که بآن نوع در من

تصرف کند و زبان مبارک حضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ بہ نسبت بیان آن حال کہ میان ایشان
و خدمت امیر کمال بود نور اللہ در وقتہ این سخن بسیار میگذاشت در حضور امیر و غیبت ایشان کہ چون
مرغ روحانیت طالب از بیحد بشریت بواسطہ تربیت صاحب دولتی بیرون آید بعد از ان پرواز گاہ
آن مرغ راجز حضرت اللہ تعالی کسی دیگر نمیداند مصرعہ کس را وقوف نیست کہ مارا چه حالت است ؟
استعداد و قابلیت ہر یک بحسب فطرت مختلف افتادہ است قد علم کل اناس مشربہم
زان ازلی نور کہ پروردہ اند بر تو زیادت نظری کردہ اند و مشائخ طریقت قدس السداد و اہم
گفتہ اند منازل الوصول لا تقطع الا بالآبائی العمر الاخری الابدی کیفیت فی المر القصیر الدنیوی و در عرض
اخیر حضرت امیر نور اللہ مشہدہ اصحاب را بتماہمت حضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ اشارت فرمودند
بر صحت حال خواجہ قدس اللہ روحہ و رانچہ ایشان میگذاشت اصحاب از خدمت امیر سوال کردند کہ
ایشان در ذکر جہر تلمعت شاکرند امیر رحمہ اللہ فرمودند عملی کہ بر ایشان میگذاشتند آن عمل دیگر نیست
انچہ بر ایشان میگذاشتند ہر آئینہ بنابر حکمت است الکی و اختیار ایشان در میان نیست مصرعہ ای ہمہ
تو من کم چنان کہ تو داری ؟ سخن خلفار خاندان خواجگانست قدس السداد و اہم اگر ترا بیرون آویزد
از خود ترس و اگر خود بیرون آمدہ ترس ؟ یکیت عشق لیکن ہر صورتی نماید و این احوالان حسن
و چارہ بنماید صلی علی محمد و آلہ علیہم السلام ہر چند او بظاہر در غامی نماید و صاحب مرصاد
رحمہ اللہ تفسیر او کہست بحر الحقایق در معنی این آیت کہ قل قاتوا بکتاب من عند اللہ و پیغمبر ہما آیتہ
آن کہنتم صاوقین بصحت مثل این حال نیست صاوقان اہل طلب اشارت فرمودہ است و ہمچنین
اوایل مقامات شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس اللہ روحہ و ہم در کتاب طبقات مشائخ الصوفیہ
قدس السداد و اہم الشیخ ابی عبد الرحمن اسلمی قدس اللہ روحہ نیز اشارتست بصحت مثل این حال از
عاشقان صادق و طالبان حاذق و اللہ سجاد بقول الحق و ہو بیدی اسیر نقلم کرد و رویشہ کہ
پیش از آنکہ بحضرت خواجہ مقدس اللہ روحہ پیوندم و رقرشی میبودم و در موضعی کہ من ساکن بودم
مردی بود از ترند و او را فرزند میبود پس پوشیدہ مرا با او میل خاطر می شد روزی او را در خانہ خالی
یافتم تو با او چند سخن گفتم و در کنار گریتم و بوسہ دادم بعدہ آن در ویشی آمد از بخارا و مرا با او میل خاطر
شد چندی روزی با او مصاحب شدم معلوم کردم کہ از جملہ درویشان حضرت خواجہ است و چون او

بطرف بخارا روان شد با او موافقت کردم و بصحبت شریفه خواجه رسیدیم و بمن ملقت
شدند و فرمودند در چه کاری گفتم داعیه صحبت درویشان دارم فرمودند این سخن کجا و آن
احوال کجا دختر مرد ترفندی را در خانه بوسه میدهی و کنار میگیری و باز میگوئی صحبت درویشان
دارم من گفتم ندانستم که آن کار بد بوده است خواجه فرمودند آن کار حرام است و ما شرع
من گفتم شما آنجا نبودن چون معلوم کردند خواجه فرمودند آن کس که دید و دانست مرا گفت من
متخیر شدم و محب حضرت ایشان گشتم **تعلک** دند خواجه علامه الحی والدین که روزی شیخ محمد
در امینین رحمه الله سوال کرد از من که دل بنزدیک تو بچه کیفیت است من گفتم پیش من معلوم
نیست آن درویش گفت که دل بنزدیک من چون ماه سه روزه است بعد از آن من تعریف
و به مثل آن درویش را به نسبت حال بر حضرت خواجه عرض کردم فرمودند آن درویش نسبت
حال خود را بیان کرده است و خواجه قدم مبارک خود را بر قدم من نهادند مرا کیفیتی بزرگ میشد
بهمیچ موجودات را در خود مشاهده کردم چون از آن حال باز آمدم حضرت خواجه فرمودند که نسبت
اینست پس حال دل را کی توانی که او را آن کنی بزرگی دل در بیان نمی آید و سر آن حدیث
که لا یسعی ارضی ولا سمانی و لکن یسعی قلب عبیدی المؤمن از غوامض است هر که دل شناسد شناسد
تعلک دند که روزی شیخ شادی با جمعی از غلویت بجهت خواجه اقدس الله روحه آمدند خواجه در منوی
بودند که بطرف آفتاب برآمدن باغ مرا رست و الفاقان آن زمین را پنبه کشته بودند و شیخ امیر حسین
در حضور خواجه در آن پنبه تش میزد چون درویشان غلویت نزدیک رسیدند حضرت خواجه با
شیخ امیر حسین سخنی میگفتند و میفرمودند که درین سخن حق در طرف ماست یا در طرف تو شیخ امیر حسین
پتج سخن گفت حضرت خواجه بصفت همیت درو نظر کردند حال او دیگر شد افتاد و سر او چون لاج
در زمین میرفت و سر گردان او در زیر خاک ناپدید شد و از او هیچ نفس بر نمی آمد در آن نزدیکی دفن بود
زرد او حضرت خواجه پشت مبارک بر آن درخت نهادند یکی از آن درویشان گفت که شیخ شادی
گفت که از حضرت خواجه شیخ امیر حسین را در خواهم که سخن مبتیان را قبول میکند من بخون تمام
حضرت خواجه متوجه شدم فرمودند چه میگوئی گفتم عفو می طلبم حضرت خواجه کرم فرمودند و نزدیک شیخ
امیر حسین رفتند و قدم مبارک را از کفش بیرون آوردند و بر سینه او نهادند در حال در حرکت آمد

و در گریه و ناله شد حضرت خواجه او را فرمودند که در حوض آب در آو غوطه خور و اشارت بجوش باغ مرا کرد و اتفاقاً
 در آن زمان که حضرت خواجه نزد یک شیخ امیر حسین میرفتند نظر مبارک ایشان بطرف آفتاب برآمدن زمین
 پنبه افتاد و کس بود که بطرف خواجه نظر کردند در حال آن دو کس نیز افتاد و مذاقل گفت حضرت خواجه مرا
 فرمودند تنگ که ایشان کیستند چون رفتم معلوم کردم محمد زاهد بود و محمود دیور تونی بحضرت خواجه عرضہ و شتم
 کردم فرمودند و نزد یک ایشان رفتند و سکه کرت گفتند محمد محمد زاهد جواب داد و برخاست از پرسیدند
 شما را چه حال شد گفت بطرف خدمت شما نظر میکردم از هیبت نظر شما این حال واقع شد چون حضرت
 خواجه بطرف باغ مرا متوجه شدند شیخ امیر حسین میخواست که در حوض در آید چون در آمد غوطه خورد و بسیار
 توقف کرد حضرت خواجه فرمودند سر از آب بردار و اگر فی همان صفت باز خواهد پیدا شد شیخ امیر حسین
 از آب بیرون کرد بعد از شیخ امیر حسین پرسیدند که سبب توقف شما در آب چه بود فرمود چون غوطه خوردم
 چشم من باز بود و آب بود که زمین و آسمان و ماه و آفتاب و روز و شب و هر طرف که نظر میکردم نور آفتاب
 نقل کرد و روشی که یکبار بدریافت صحبت شریف حضرت خواجه اقدس العدر و متوجه شدم اتفاقاً
 ایشان بطرف شهر بخارا میفرستند در آن راه بخودست ایشان مرا ملاقات شد و در رکاب مبارک ایشان
 یکی از نزدیکان ایشان بود متوجه باو شدند و فرمودند این مردی است که بر آسمان خواهد پرید چندی روز
 در خدمت و صحبت خواجه بودم بعد از آن مرا اجازت کردند و بطرف کریمیه روان ساختند صفی در سن
 حال شده بود و حالی بزرگ در سن تصرف کرده بود و آن نفس حضرت خواجه قدس العدر و دایم در خاطر
 میبود روزی نظر میکردم در قعود بودم حالی عجب ظاهر شد چنان دیدم خود را که بر آسمان میروم
 تا چند آنکه رسیدم بجایی که تقریر از شرح آن عاجز است نه آسمان بود و نه آفتاب و ماه و نه عرش و کرسی
 و نه لوح و قلم و فکر و درویشی که سبب محبت من بحضرت خواجه اقدس العدر و آن بود که یکبار حضرت
 ایشان را ملاقاتی بود در ویشان که در آنوقت در بخارا بودند مولانا عارف و غیر ایشان بطریق اجتماع کبیراً
 خواجه آمدند و ایشان در باغ مرا بود در آن حالت رنجوری درویشان را ملقی بغایت خوش کردند و مراعات
 بسیار کردند و بذات شریف خود یکبار خدمت پنجتن طعام مشغول شدند و مرا بجهت شعلی بنزل خود دیدند و فرستادند
 ضعیفه در آن حوالی نشسته بود از پرسیدم که منزل شیخ بهار الدین کدام است آن ضعیفه بجفا مشغول شد
 و گفت در اینجا نشینی نیست طراست جلا و سیت منزل او آنست من خسته خاطر شدم چون بحضرت خواجه رفتم

درس نظر کردند و فرمودند: آنچنان کہ از پیش بارفته بودی نیامده سبب تغیر تو چیست باز نمائی و آنچه
 از آن ضعیفہ شنیدہ بگوی سخنان آن ضعیفہ را در حضرت خواجہ تقریر کردم محکمہ گذشت باز حضرت خواجہ مرا
 فرستادند چیزی طلب کرد تا آن ضعیفہ در جفا گفتن زیادت کرد و گفت شیخ میکوئی اورا ذکرینی و سماعی
 و خلوتی و ریاضتی ندارد من قوی خستہ خاطر شدم چون بخدمت خواجہ رسیدم فرمودند این کرت از گذشته
 متغیر آمدی من قصہ را گفتہ فرمودند بیرون باغ درویشی است از آن ما امیر حسین نام اور طلب کن من
 شیخ امیر حسین را طلب کردم حضرت خواجہ اورا گفتند نزدیک آن ضعیفہ رو و بگو جلادی تو می کنی و بر
 سمت می نمی اگر گوید من چه جلادی کرده ام بگو با فلان کس در فلان گاہ و آن کار فساد می کردی چون
 اثر آن در تو ظاهر شد و مردمان خواستند کہ ترا فضیحت سازند آنرا از خود دفع کردی و در فلان موضع
 در تو در اخلاط دفن کردی و حضرت خواجہ مرا گفتند عجب امیر حسین برو و واقف باش کہ این سخنان را
 آنچنان کہ شنیدگی بگو و بماند شیخ امیر حسین چون بطرف آن ضعیفہ متوجہ شد با او موافقت کردم و دو
 عجب اوروان شدم آن سخنان را بہمان کیفیت کہ حضرت خواجہ گفتہ بودند تا آن ضعیفہ گفت
 آن ضعیفہ در گریہ و ناله شد و در قدم شیخ امیر حسین افتاد و گفت بندگان حق تعالی برین سزا
 مطلع می بوده اند و بسیار گریست و تصرع نمود و توبہ کرد تا قفل گفت مشاہدہ این حال
 محبت من شد حضرت خواجہ قدس الدرد و بعد از روز این درویشان اجازت طلبیدند و
 بطرف شہر متوجہ شدند در آن کی حضرت خواجہ مارا قدس الدرد و نفی میگردد مولانا عارف
 رحمہ اللہ اورا گفتند کہ بدگفتی تو ایشانرا نمی شناسی در حق اولیاء اللہ گمان بد نمی باید بد و بیا
 بی ادبی نمی باید کرد و او از آن نفی باز نمی ایستاد خلاف درویشان کہ ہمراہ او بودند واقف آنحضرت
 بودند درین حال زہنوری از ہوا بدہان او درآمد و چند جای دہان اورا انگار کرد و بدر دیم
 مبتلا گشت و آرام و قرار از او زایل شد مولانا عارف روح الدرد و فرمودند بیواسطہ برآ
 آن بی ادبی بتورسید آن کس بسیار گریست و توبہ و انابت کرد جماعت ہمراہان از آن حال متوجہ شدند
 و مشاہدہ این حال نیز سبب زیادتی یقین و محبت من شد حضرت خواجہ قدس الدرد و قفل کرد
 درویشی کہ روزی حضرت خواجہ با قدس الدرد و مرا بشغلی بطرف فرستادند و اتفاقاً ہوا گرم بود
 و در وقت مراجعت در سایہ درختی بہ نشستم و بران درخت تکیہ کردم و خواب رفتم حضرت خواجہ را قدس الدرد و

دیدم کہ ظاہر شد عصائی بزرگ در دست مبارک ایشان قصد من کردند و ہیبت مرا گفتند کہ اینچہ جاسے
 خفتن است بر خیز من ازان ہیبت از خواب بیدار شدم دیدم دو گرگ بر زیر سر من ایستاده اند و در دست
 آن دو گرگ از نزدیک من رفتند و حال آنکہ مسافت میان من و میان حضرت خواجہ بسیار بود و حال
 بطرف قصر عارفان شدم چون نزدیک خواجہ رسیدم فرمودند آن جای کہ تو مکیہ کردہ بودی چہ جاتی ہے
 کردن بود مرا وقتی پیداشد از حال شفقت و محال اشراق حضرت ایشان نقل کرد و درویشی کہ حضرت
 خواجہ اقدس اندر روح یکباری در قصر عارفان بودند مرا فرمودند کہ پارتی ترنگبین از شہر بخارا بیار وین
 در زمانی بود کہ نماز خفتن گزارده بودند و مردی را ایستادہ و خلق جماعت نیز حاضر بودند و اتفاقاً فصل بہار
 بود بر موجب اشارت خواجہ بطرف شہر بخارا متوجہ شدم و حال آن بود کہ در آن فرصت گرگ غلبہ کردہ بود
 و خلق را تشویش میکرد و مشہور شدہ بود کہ بسیاری از مردم را ہلاک کرد بلاست و در راہ چون بہ پل علی
 رسیدم سہ گرگ بیامدند و قصد من کردند کہ من پوشتینی پوشیدہ بودم و در پای موزہ ہوا شتم چون نزدیک من
 رسیدند چنانکہ دہان ایشان بمن میرسید نتوانستند کہ دہان را باز سازند چون در بخارا رسیدم ہمسوزان
 خفتن میگفتند از دہن بازار درآمد ہر کجا دکانے بودے می گفتیم بندہ از بندگان خاص حق را ترنگبین بیاید
 چند آنکہ ترنگبین گرفتیم و در حال متوجہ قصر عارفان شدم چون نزدیک رسیدم اثر باران پیداشد زو
 در مسجد درآمد و آن شب باران بسیار آمد چون صبح و مید و خلق دیہ بسجد حاضر شدند مرا دیدند بعضی
 گفتند او امر خلاف کہ مر خواجہ کرد و ترنگبین نہاد و چون حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ نماز جماعت
 ادا کردند من آن ترنگبین را در خدمت خواجہ گذاشتم خواجہ فرمودند در راہ ترا اگر کان پیش آمدند
 من گفتم بل و لکن الہی بمن نتوانستند رسانیدن حضرت خواجہ فرمودند ہر آئینہ نتوانند دہان ایشان را
 بستہ بودند اہل جماعت اہستہ با یکدیگر سخن میگفتند خواجہ فرمودند چہ میگویی گفتند ما را مشکلیت
 خواجہ فرمودند از سوال کنیت گفتند شکل امنیت کہ شب باران بسیار آمد پوشتین او خشک است
 من گفتم چون نزدیک دیہ رسیدم اثر باران بسیار پیداشد زود در مسجد درآمد خلق متحیر شدند
 از آن زمان کہ ما نماز خفتن گزاردیم تا زمان باران باریدن اندک فرصتی بود این مسافت بکلی و مشک
 را چون رفتہ است و آمدہ من گفتم در سعادت بر من کشادہ شد از رفیق و آمدن مرا خبر نہد نقل کرد
 و درویشی کہ در آن فرصت کہ آن لشکر از طرف دشت بخارا آمد و خلق و حصار درآمد غلام ترکی و اشتم

هر بخت و طرف آن لشکر رفت من قوی بگران خاطر شدم از بهت غیبت غلام و از بهت خوف
 از ظالمان که تهمت می نمودند بخدمت خواجہ رستم و صورت حال را عرض کردم فرمودند خاطر جمع دار
 اگر بر تو تهمت کنند غم است آنرا من کشم و غلام تو خواهد آمد خاطر من از بهت ظالمان جمع شد
 هیچ کس سخنی نگفت روزی بخدمت خواجہ بخت تقاضای غلام رفتم فرمودند این زمان
 تقاضا نیست اگر غلام تو نیاید عالم را بر هم زنیم از بر که نفس ایشان غلام من مسافت با هم
 را از سراسر ای آمد از اینجا که بخت و باین طرف آمد چون ولی را هست قدرت از آگاه
 تیر بسته باز گرداند ز راه فکلاگردند که حضرت خواجہ مافیس اندر وجه در بهادی احوال که
 در صحبت امیر سید کلال که کلمان ترا صاحب بودند شیخ باید کار کن سرون و مولانا عارف
 و یک کرانی و مولانا علامه الدین کن سرون و دو کس دیگر را غیرتی شد چون نظر امیر را
 بخواجه زیادت میدیدند بکلم مصرعه و لکن عین السخط تبدی المساویات بخدمت امیر این
 پنج کس حاضر شدند در غیبت خواجہ و خواجہ را بگویم شش کردند و بعضی احوال ایشان را
 بر قصور حل کردند امیر این خصوصیت که گاه از جوابی نگفتند در آن مجلس تا آنگاه که یاران
 بالادستی سببی شد که همه حاضر آمد و سبب شغل عمارت جماعت خانه و غیره از منابر و دیگر
 بود پانصد کس کما بیش جمع شده بودند و امیر بعضی را باب کشانیدن و بعضی را لکل صحن
 و بعضی را بخت زدن و بعضی را بخت کشانیدن در آن روز اجتماع مشغول کردند حضرت
 خواجہ بابا جمعی بخت کشانیدن مشغول بودند چون نوبت آن کار با خد کند در آن روز اصحاب
 حاضر بودند در آن مجمع خدمت امیر توجہ باین پنج بایر خوض کننده کردند و گفتند شما در حق خواجہ بهادری
 یا فرزند بهادر الدین کمان بدی بیت و بعضی کارهای او را بر قصور حمل می کنید شما او را شناخته است
 عنایت حق سبحانه قرین حال اوست و نظر بنندگان خداوند عزوجل تابع نظر حق سبحانه است
 بنگریت باین جماعتی که خشت میکشاید بعضی چهار خشت را بر فرو سوزان می دهند و بجای نیکه می کشند
 و بعضی شش خشت را بر سینه می کشند و می کشانند فرزندان بهادر الدین در میان ایشان بیکیت که
 دو از ده خشت را از اول تا آخر بر سر می کشند ولی ملال و کلال بر غیبت و نشاط خندان خندان
 بدوق و شوق میکشانند کاری که برای خداوند عزوجل میکند چنین و توفیق با بنوچه در هر محله

رفیق او میگردد و بر حسب مزید توفیق مزید نظر غایت از حق سبحانه میباید و نظرندگان خداوند عزوجل تابع نظر خداوند است عزوجل در مزید نظر بحال او مراصنعی و اختیاری نیست آنگاه خدمت امیر در آن روز حضرت خواجه امارا قدس الله روحه طلبیدند و در آن مجمع روی ایشان کردند و ایشان استاده بودند و گفتند فرزند بهار الدین نفس حضرت خواجه محمد باقر استی راقی الله روحه در حق شما تمامی بجای آوردیم گفته بودند آنچه از تربیت در حق تو بجای آورده در حق فرزند بهار الدین بجای آری و در این نگارگری چنان کردم و اشارت بسینه خود کردند و گفتند بستان برای شما خشک کردم با ترتیب تمام و مرغ روحانیت شما از بیفتن و بستریت بیرون آمد اما مرغ همت شما بلند پرواز افتاده است اکنون اجازت هست از هر جای که بوش بشام شما میرسد از ترک و نازیک طلب است و در طلبگاری بر موجب همت خود تقصیر نکنند حضرت خواجه قدس الله روحه از آن روز بتازگی بر موجب نفس امیر در طلب درآمد و در آن حال بمقال میخواندند رباعی ای عاشق شوریده او باش طلب بد این وعده که کردست که فردا اش طلب بد در غم اگرش نیابی در شادی جوی بد سرگردانی گردین بد هر جا اش طلب بد بر موجب آن نفس هفت سال در متابعت و ملازمت مولانا عارف بودند و انواع مجاهدت در آن متابعت و ملازمت بر خود میگردفتند در دیک گران کن شوم میبودند و بسیار اوقات با مولانا عارف مزدوری میکردند در عمارت رباط ملک و قصه ها غریب عجیب در آن هفت سال بر ایشان میگذاشت و چنان بروجه تعظیم متابعت و ملازمت مولانا عارف میکردند در آن هفت سال که در وقت طهارت بر لب آب بلندتر از مولانا عارف طهارت نمیکشاند و در راهها که با هم میرفتند قدم بر بالای اثر قدم ایشان نمی نهادند و بر موجب آن نفس نزد قتم شیخ رحمه الله رفتند که از مشایخ ترک بود و از خاندان خواجه احمد سیوی قدس الله روحه قتم شیخ رحمه الله در آن اول ملاقات خبر نمود میخورد پوست خرنپه را سوی ایشان انداخت ایشان از غایت حرارت طلب که ایشان بود پوست را همچنان بر سبیل تبرک تمامی خوردند سه بار در آن مجلس پوست خرنپه میخوردند ایشان بیندخت و ایشان تمامی خوردند در همان مجلس خادم شیخ درآمد و گفت شسته تر

بیشتر اک و چار اسب غایب شدہ اند شیخ اشارت بحضرت خواجہ قدس اللہ روحہ کرد و
 ترکی گفت اور محکم بگیرند چار کس از مریدان چنان بهیبت درویشان افتادند که گوی
 جوئی در میانست و می فرسودند حضرت خواجہ قدس اللہ روحہ ہر کرا شناخت مشایخ ترک
 نباشد سر آئینہ ازان طریقہای ایشان کلی از شان نوسید گردد و معروض شود خواجہ دوزانو در
 مراقبہ درآمدند و متوجہ گشتند بعد از ادا نماز شام خادم درآمد و گفت شتران و اسبان خود
 بیا بند باین صفت دوسہ ماہ کمابیش در متابعت و ملازمت قتم شیخ رحمۃ اللہ بودند آخر الامر
 ایشانرا تشریف فرسود و گفت مرا نہ پسند و جسم توئی و تو بر ہمہ مقدم و سالما چون از تو آئے
 غشبی بنما را آمدی خواجہ رعایت او کردند می و او گفتی این صفت طلبکاری کہ در تو می بینم در
 بیچاکس از طالبان و صادقان مطالعہ نکرده ام و این قتم شیخ رحمۃ اللہ رعایت گرمی و
 کمال بے تعلقہ کہ داشت در آخر حیوۃ روزی بینم شیخ کہ در شہر بخارا بود در نزدیکی مسجد صوفی
 درآمد و انواع سودا ہا کرد و بیرون آمد آثار صحت برو ظاہر بود برو کاچہ نشست و از فرزند
 و متابعان آنان کہ با او بودند ہمہ را بخواند و گفت زمان نقل ما رسیدہ است کلمہ توحید را بر
 موافقت بگوئیم و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد و نقل کردند از حضرت خواجہ ما قدس
 اللہ روحہ کہ فرسودند چون از خدمت امیران نفس ظاہر شد کہ مرغ بہت تولبند پرواز افتادہ
 است تبا زگی در راہ طلب قدم زن آن واسطہ ابتلا شد کہ اگر بر بہان صورت متابعت میر
 می بودیم از ابتلا دور تر و سبلاست نزدیکی ترے بودے آنچه من در عشق جانان باستم
 کمترین چیز را جان باستم * چون بدیدم آشکارا روی دوست * صد ہزاران راز پنهان باستم
 چون در افتادم ببید از بقا * در بقا خود را پریشان باستم * چون فرو رفتم بدریای قنا *
 در قنا در فراوان باستم * تانہ پنداری کہ این دریای شرف * ہست و شوار و سن سان باستم
 صد ہزاران قطرہ خون از دلم * تا نشان قطرہ زان باستم * شعلہای عشق از سودا بیست *
 در دل عطار سوزان باستم * نقل کردند کہ بعد از عیدی دران روز ہای عید اجتماعی عظیم
 بود نزد امیر سید کلال رحمۃ اللہ از اطراف و نواحی اصحاب ایشان نزد ایشان جمع آمدہ بودند
 بیشتر بودند نزدیک شوہر فقہی ایشان حضرت خواجہ نشستہ بودند یکی ازان جمع سر بر آورد و دست

امیر الفت صفت مروج اہل کمال سے شغوم و در بیان اصحاب شاہین ہے ہمیں کہ شامہای
دوشنبہ و شامہای آدنیہ و طیفنہای ذکر علانیہ را ملازمت سیکند و صفتی دیگر از صفات اہل کمال
مطالعہ نے کہیم یا نیست کہ درین بیان کسی از اہل کمال نیست یا خود سیکند و یا بتندہ مال ایشان
و ایم خدمت امیر رحمۃ اللہ سر بر آوردند و گفتند ہستند و ہم زانوشتہ اید اما شاہ بندہ نہایت
انگاہ طبق سویزی بو پیش خود آوردند و آن سویر ہار اسیر داند تا شش سویر اختیار کرد و بدست
گرفتند بعد از آن نام حضرت خواجہ را گفتند و ایشان را طلبیدند خواجہ از قفای ایشان در سوا چہ
ایشان بر لب بنشوی مافرشہ زد و استادند خدمت امیر ستار را از سر مبارک خود بر پشتند و چہا
تہ کردند و چہا رکس از باران را گفتند تا دو کس ازین طرف و دو کس از آن طرف خواجہ پستادند
و بقوت ہر چہ تا مگر کہ داشتند کہ آن ستار را بر بیان خواجہ بستند آنگاہ امیر خواجہ را گفتند لطف
غضب می باید رفتن لقبلاق خواجہ مبارک بنزد مولانا بہار الدین دیک کرانی و نشانی است
بیان ما و ایشان آنرا آوردن یک روز می باید باشند و یک روز می باید آمدن و این شش
سویر را بکیریت بہت توشہ سہ روز بہر روز می راد و سویر خدمت خواجہ آن سویر ہار برست گرفتند
در وانشاند و بر وقت چنگاہ روان شدند از سو فارسی و نماز دیگر را میان دو نماز لقبلاق خواجہ
مبارک رسیدند خواجہ سیفر سودند چون در آن روز بنفس خدمت امیر روان شدم صحنہ عجب
و عالی بزرگ در من تصرف کردہ بود و از خود بخیر شدہ بودم و مطالعہ میکردم کہ پنج گزودہ
کہ در یک قدم در نور دیدہ می شد چون بمنزل مولانا بہار الدین رسیدند و پرسیدند ایشان
جو رفانہ نبودند و رہا نمی بودند ہر در آن باغ رفتند مولانا بیرون آمدند و پیش از آنکہ خواجہ
سخن گویند گفتند خدمت امیر شمارا فرستادہ اید و نشانی است بیان ما و ایشان آنرا
طلبیدہ اند امروز با شیت و فردا نیز تا روز سوم شمارا روان سازیم چون روز سوم شد
گفتند نشانی است کہ کلاہ مبارک عزیزان خواجہ علی را بتنی قدس اللہ سرہ رسیدہ بود
بیان ما و خدمت امیر ایشان مرا گفتند شما بنگاہ دشتن این کلاہ اولے ایت دین ایشانرا
گفتم شما نیز اولی تربیت ہمچنین چند کرت این نوع سخن بیان ما و ایشان گذشت آخر الامر
ایشان گفتند این کلاہ نزد شما بمانت باش گوہر گاہ محل آن در رسید از شما طلبیدہ شود

اکنون محل آن رسیده است و طلبیده اند چنانکه بود روز سوم آن کلاه را حضرت خواجہ سپردند
 و ایشان آن کلاه را در آن دستار خدمت امیر محمدند و از خشب روان شدند و میان و در آنجا
 بسو فارسی رسیدند خدمت امیر و آن شش مویر در دست ایشان بود و آن پسندیده از صفت اهل کمال
 در مجلس حاضر بود و آن حال را معلوم کرد و غرض خواست و اعتراف کرد که اهل کمال بوده اند و
 و قصور در بنیائی مابوده است نقل کردند که مولانا امیر ابوبکر اشجری رحمہ اللہ کہ از جمله مجبان و
 معتقدان حضرت خواجہ مابودند و قدس اللہ روحہ روزی در نشستہ نشستہ بودند و جمعی از جوانان
 و طالب علمان مستعد کہ متغیر از ایشان می بودند و حضور ایشان نشستہ در آن مجلس ذکر خواجہ
 مامی گذشت یکی از طلبہ سبیل انکار گفت ایشان را ریاضتی نیست و شب بیداری نمی دهند و ذکر
 و سماعی و غلوئی نمی چنانکہ مشایخ دیگر راست مولانا امیر ابوبکر رحمہ اللہ ازان سخن متاثر شدند
 و گفتند شما صفت ایشان را نمی دانید و نمی شناسید تا ندانستہ انکار کنید و همان حال بودند شیخ
 ابراهیم مجذوب کہ آثار مذبذبه الهی از و خلق بسیار مطالعہ کرده بودند و او در نواحی بخارا و در آن
 اب می بود و چند ترکی با خود سیداشت و در آن نواحی سیگشت و چون او روان سے شد ترکا
 در عقب او روان سے شدند بافتند رسید و تل ریگی بود و بر آنجا برآمد و خدمت مولانا امیر ابوبکر
 رحمہ اللہ در آن حال روی طلبہ علم کردند و گفتند برو بقیہ باینکہ ازان دیوانہ چہ نظور سے آید
 ظاہر علم بامرا ایشان رفتند و بر آن تل ریگ نزد آن شیخ ابراهیم نشستند و مالی را روی بایشان
 کرد و قسم کردند و آن ابیات مولانا را در راجعہ اللہ خواندن آغاز کرد کہ اول آن ابیات این است
 ۵ چو نقش نقش بند از چہ دانی ۵ تو شکل پیکر باز چہ دانی ۵ و چون باین بیت رسید کہ
 ۵ درخت سبز و اند قدرباران ۵ تو خشکی قدر باران چہ دانی ۵ و روی بآن طالب علم کرد
 کہ انکار از و در وجود آمده بود نقل کردند کہ حضرت خواجہ ماقدس اللہ روحہ در آن فرصت کہ از بخارا
 متوجہ نواحی کوفہ شدند سخن گزار می مولانا قاضی سلطان کہ از جمله مجبان و معتقدان ایشان بود
 و والد او در گذشتہ بود چون بدیہی رسیدند کہ بر سر راه است و نزدیک قزل رباط است جمعی از و
 غایب شدند حضرت خواجہ فرمودند این جمع را با ما کار نیست اصحاب کہ با ایشان بودند متعجب شدند چون نزدیک
 رسیدند جمعی انبوه بودند ازان دیہ بیرون آمدہ و بر سر راه آمدند و برگردا بی کہ مرکب خواجہ بودند

سلا
 افشاند نام
 قریب است
 در بخارا ۱۲۱
 مکرر از حسن

درآمدند و گفتند درین دیر پیری از مشایخ ترک و خاندان سید انارمۃ اللہ اندک سال ایشان
صد و بیست شدہ است و در صد و بیست و یک و آمدہ اند و این جمیع ابنوہ کہ می نمایم ہمہ متعلقان
او ہم از ہر طرف جمع آمدہ ایم بعضی فرزند و بعضی نیرہ و بعضی فرزند نیرہ بعضی ازان فرو تر ہر نوع نسبتی
با او و ایم فرزند می و دامادی و غیر آن مدتی مدیدست کہ جمع آمدہ ایم بہت بیماری با متعلقان خود
منظر حال او نیم او نمی رود و محنتی نیز نمی یابد کہ بادل فارغ از پیش او باد و طمان خوشی باز گردیم
شنودیم کہ حضرت شیخ از بخارا ستوجہ این نوامی شدہ اند سر راہ گرفتہ ایم تا کار ما از ایشان بر آید حضرت
خواجہ قدس اللہ روحہ متوجہ گشتند بآن دیر ایشانکہ بر نزدیکی آن راہ بود چون رسیدند درآمدند
در محوطے کہ پیر بیمار در آنجا بود و برد کاخچہ و آن محوطہ پر شدہ بود از جماعت ضعفا کہ متعلق باو بودند چون
خواجہ نزد او رسیدند ضعیفہ را کہ بزرگتر آن ضعفا بود از فرزندان او فرمودند نشست و پیر نشست برینہ
او نہاد و دست از لحاف بیرون کرد و خواجہ را دریافت و مرہا گفت و خواجہ نیز جواب سخن او گفتند
پیر گفت تبرکی چون قدم شما اینجا رسید غمی فرمائیت خواجہ در سخن درآمدند و تبرکی سخن آغاز کردند
بدو زانو نشسته و سیفر نمودند اول عالم بر عالم دین بخشی راق و دور بچنین بیان فضیلت آن عالم
و بقا آن عالم و بیان فنا این عالم و بے حاصل این عالم میکردند و اورا بشارت مے داوند
کہ شمار آن عالم بہ ازین عالم است و سخن ایشان درین معنی نوبت گرم شد پیری گریست و
آن منعفا و جماعت متعلقان او ہمہ می گریستند و خواجہ با اصحاب پیر میگريستند درین میان
پیر سر بر آورد و گفت تبرکی شیخ مراد کردیت اکنون لطرف آن عالم روان شدم و قتی کہ
باز کردیت تبرت من بریت و خمتی بکنیت خواجہ برخواستند و روان شدند کسان پیر ہستند عالم
فرمودند نفس پیر آن شد کہ وقت بازگشتن تنظر آن باشند چون در بازگشتن بعزل رباط رسیدند
گفتند بعد ازان کہ پیر شمارا دریافت روز دیگر نفسل کرد و چون دران رفتن بعزل رباط رسیدند
شیخ یوسف در ویشی بود دران مکان در مقام خدمت حضرت خواجہ و اصحاب ایشان را تلقی نیک کرد
چون نشستند کلید انجیرستان را بیاورد و التماس کردند کہ دران انجیرستان کشتی فرمایند و زمانے
استراحت کنند تا او لطمی و خدمتی پردازد خواجہ سخن او را قبول کردند چون او برخاست تخمین کردند
و گفتند خدمت چنین می باید زندہ دل است و بیا و محل شناس و ہر چہ در خاطر داشت ظاہر کرد

چون از استراحت برخاستند و اجازت خواست که سفره را همین جایارید تا بمنزل قدم می برند
اختیار اوداد اند گفت آن که قدم شامنزل بنده برسد رفته و تناول طعام فرمودند و نماز پیشین
اد کردند اجازت طلبیدند گفت فی شام اینجا بسریت و باید در خنکی سواروان شوید قبول کردند بعد از
نماز پیشین با اصحاب در مقام حضور دران مقام شستند غایت حاضر دران زمان یکی از اهل حرست
که حکومت آن نواحی داشت وصفت تجر و تکبر بر غالب بود و رآمد با چند کس نشست باو التفات
نفرمودند و آن حضور غیبت بگذشتند در غضب شد و خن بر ایشان آغاز کرد و نیت سرید ای نهاد
هم ملتفت نشدند بجواب و بحکم پیش آمدند شیخ یوسف حاضر شد و سفره حاضر کرد و آن تجر را نصیحت کرد
و تبیین فرمود از حال ایشان که انس با حق سبحانه ایشانرا اشتغال بخلق مانع آمد و قصوری که تصور کرد
در ایشان نیست آن تجر تجر و خجل شد و گوش گرفت و عذر خواست و بیرون آمد و آخر الامر بهر حال
از دنیا بیرون رفت نقل کردند که حضرت خواجہ بزرگ قدس الله روحه با جمعی از یاران بر
لورقون رفتند و از آنجا بطولایس و دران جماعت خانہ شیخ محمد درزی رحمه الله که از اصحاب ایشان
بود نشسته بودند و جمعی از ائمه سولانا ضیاء الدین و یک کرانی و غیر ایشان دران مجلس بودند شیخ
محمد برخاستند و گفتند در ویشی درین نواحی بید آمده است شیخ حاجی شستانی نام و نسبت
بشیخ فتحار خوارزمی دارد رحمه الله و جمعی با او بیعت کرده اند شیخ علاء الدین پسر شیخ شهاب الدین
ترک و غیر او و بر منزل که بدعوتی با غیر آن سے روند تسبیحات و اذکار بر طریق جبر بخوانند و آوازا
ایشان بگوشهای مامی رسد و این بدعت درین جا گیکه نبود و اکنون پیدا شده است و سولانا
ببار الدین و یک کرانی رحمه الله این را منکر بودند اما ساکت بودند اجازت هست تا انکار کنیم و این
بدعت را بر اندازیم حضرت خواجہ قدس الله روحه فرمودند یاران درویش چه سخن میگویی درویش
پیدا شده است و ذکر حق سجانہ سیگوید شاید غرض می صحیح بود آهبار حسام در کوز بامی بکنند و درین کوچه
می گذرند و آواز بامی آن جمیع بگوشش تو میرسد آن منکرات علی تحقیق را نمی توانی تعمیر کردن بر انداختن
تغییر ذکر جبر که شاید که صحت غرض آن ذاکر آنرا بود در تو پیدا شده است میری باید کردن اگر رضا
حق سجانہ دران بود که این ذاکر آن بآن مشغول اند روز بروز کمالات ایشان زیادت شود و ظهور
ایشان بیشتر گردد و اگر رضای حق سجانہ دران نباشد آن محبت ایشانرا ماری نخواهد بود و زود

مستغرق شدند و آثار ایشان مانند سبی بر نیامد که آن جمیع مستغرق شدند و آن شیخ حاجی بطرف اند
خود یا غیر آن رفت و آنجا وفات کرد و آثار آن مجتهدان را آن نواحی مانند نقل کردند که روزی
حضرت خواجه اقدس الله روحه در شهر بخارا در محلت دروازه سمرقند در منزل مولانا سیف الدین خواجه
رحمه الله بودند و در آن روز اجتماع اصحاب بود و بچند نوع بطبع اشتغال می نمودند بعد از طبع اول در
خدمت خواجه مولانا سیف الدین خوارزمی را گفتند یک کاسه شش بردار و اگر دو کاسه دیگر برداری هم
میشود سه کاسه شش بردار انگاه فرمودند کس در راه اندازد و رمی آیند و فرمودند یکس از این آینه شش
خواهد خورد و او را از طریق ما بهره خواهد بود و دیگرش نخواهد خورد و از طریق ما بی بهره خواهید ماند
طبع آخر شد و بطبع دیگر مشغول شدند و فرصت استیلاوی یافت و شنوندگان آن سخن منتظر ظهور آن
می بود و هم بعضی را بر طرف می برد تا در او خزان صحبت در آفران و زکس حاضر شد و آثار
راه بر ایشان ظاهر بود سلام گفتند و حضرت ایشان را در یافتند و نشستند بر طرف حضرت خواجه
با مولانا سیف الدین خوارزمی مناره میگردند و می گفتند آن دو ناخونده را ازین کس شناس
مولانا سیف الدین گفت نمی شناسم اما بر نظر فرست شما پوشیده نخواهید بود و چنین اشاره میگردند
در باب آیندگان و آنگاه فرمودند با آن سه کاسه شش حاضر کردند و در پیش آن سه کس نهادند
یک کس خوردن آغاز کرد و سخن بگفت و آن مولانا تاج الدین وحشی بود و رحمه الله و بنظر قبول
حضرت خواجه اقدس الله سه مشرف گشت و ازان دو کس دیگر یک گفت آتش را چکن من طلب
آمده ام اول معنی من نماند و خورد و دیگری گفت ما از راه دور آمده ایم و ماندگی ما را دریافته
است این آتش ما را آتش نمی شود اول ما را استراحتی فرمایند حضرت خواجه قدس الله روحه آن
دو کس را در محل خلوتی با استراحت مشغول ساختند و بعد ازان با یاران گفتند این دو کس دیگر
نزد ما نخواهند آمد همچنان واقع شد حاضران ازین قصه در تعجب شدند نقل کردند که روزی
در حجره مسجد مراغان بودند و سید علی نجایطت جامه ایشان مشغول بود با او عتاب می کردند
و مقصود ایشان فهم می شد که ازان عتاب دیگر بود و در اثنای آن عتاب خواجه علاء الدین
و مولانا سیف الدین خوارزمی رحمتا الله در آمدند و رمی با ایشان کردند و گفتند مقصود من
ازین عتاب فلانی است از سوء خلق او خلق بسیار از راه حق عز و بل اعراض خواهند کرد و غیر این

تا دیب و تهذیب بوده ازدوستی معتد شونده شد که حضرت مولانا جلال الحق والدین خالیدی
 کشی روح الله تعالی روح و روان ایام که حضرت خواجہ باقر مقدس الله روحه کثرت دوم بجا زرفته بودند
 مستوجب جانب نسبت شدند از ایشان سوال کردند بخارا نیز خواهیم یافتن فرمودند بخارا چه رویم
 خواجہ بہار الدین آنجا نماند از ایشان پرسیدند نسبت سلوک و طریقہ خواجہ بہار الدین از متاخران
 مشایخ بطریقہ کہ مناسبت دارد فرمودند سخن از متقدمان گوئیت و ولایت سال زیاد است
 ہما این نوع ظہور آثار و ولایت کہ بر قدرت خواجہ بہار الدین لغایت آگہی شدہ است بر هیچ کس
 از مشایخ طریقت از متاخران نشدہ است

احوال حضرت غوث احمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی قدس

الله تعالی اسرارہ باب اول در ان چہار وصاست

وصل اول در بیان کنیت و لقب و نام حضرت ایشان بدان ارشد کہ الله تعالی
 کہ کنیت حضرت ایشان ابو محمد است و لقب محی الدین و نام آنحضرت عبدالقادر است یکی
 از اصحاب از حضرت ایشان پرسید کہ تلمیذہ آنحضرت محی الدین چہ بودند یکبار
 از سیاحت بازگشتہ بودم بسوی بغداد و زمرہ سناہدی عشر و خمسائہ ناگاہ شخصی را دیدم
 بیمار افتادہ و زار زار گشتہ مرا گفت سلام علیک با عبدالقادر گفتم علیکم السلام گفت نزدیک
 من بیا رفتم گفتم مرا نشان نشانندم دیدم کہ تن او پالودہ و صورت تر و تازہ نمودیم
 کہ تو کیستی گفت مرا نمی شناسی گفتم من دینم سخت پرمردہ شدہ بودم حق سبحانہ تعالی
 مرا بتوزنہ گردانیدہ است محی الدین او را ہما نجا گذاشتم و مسجد جامع شہر را آدم خلق برین
 هجوم کردند دست من بوسیدند و می گفتند یا محی الدین پیش ازین ہیچ کس مرا بدین لقب
 نخواندہ بود لفظ اسم عیسی زمرہ تنی زندہ بدم سیکردی زندہ شد از تودل و دین
 زکیا تا یکجا است + وصل دوم در نسب آنحضرت بہ آنکہ آنحضرت از جانب پدر
 حسنی و از جانب مادر حسینی اند شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر بن ابی صالح موسی جلی
 دوست بن عبداللہ بن محی زاید بن محمد بن داؤد بن موسی بن عبداللہ بن موسی جون

بن عبد اللہ محسن بن حسن شتی بن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و نام مادر حضرت
ایشان فاطمہ است و کنیت ام الخیر و لقب امہ الجبار بسی بخیر و صلاح آراستہ بود و خورشید محمد
صومعی است و شیخ صومعی از کبار مشایخ جیلان و از رؤسا و زماہ ایشان است و مراورا از
احوال عالی کرامات ظاہر بود ہر وقت کہ در عقب شدی حق سبحانہ و تعالیٰ از برای و می نمود
انتقام کشیدی و ہر چہ خواستی خدا تعالیٰ بچنان کردی **۵** ای شمع شبستان ابی صالح
موسی **۶** یک لغہ زرخسار تو بد آتش موسی **۷** شد صومعہ صوفی از روی نور روشن **۸** تا
شعشعہ روز شمع رخت در شب پیدا **۹** نیان حسن چون بصفاف شد متقاطر **۱۰** از بحر حسین آمدہ
آن گوہر بکیتا **۱۱** در سہربدان ماہ کہ شد ہادی عالم **۱۲** خود مہدی خدمت تحقیق چہ گویا **۱۳**
زیبق صفتش از نعل دایہ روان شد **۱۴** گویا کہ فلک دایہ گری داشت تنہا **۱۵** ہر گہ سو
لمتب شدہ آن سرو خزان **۱۶** شد پیش پیش جمع ملک عاشق و شیدا **۱۷** وصل سوم
در صورت و سیرت آنحضرت بدانکہ آنحضرت نجف البدن و عریف الصدر میانہ قد گندم گون
پیوستہ ابرو بودند و حاسن عریف و دراز داشتند لباس علماری پوشیدند و بر استر سوار
می شدند چون بدیہ و نذر بچرخش کسی سے آورد بر حاضران وقت قسمت میکردند و خود ہم
از ان سے خوردند و بآن جاہ و جلالت و علو منزلت باضعفا و فقرا بجا بست خرمودی
و تواضع نمودی و پیچ یکے را از ارباب دنیا و عظام آن برتجاستی و تعظیم نکردی و بمنشین
خود را اکرام میکردی و اگر دیدی کہ محزونست بلطائف و ظرافت در طرب می آوردی و آنحضرت
چنان جاہ نفیس سے پوشیدند کہ یک گزیدہ دنیا رمی از زید وقتی خاد سے از بزاز آنچنان
جاہہ برای آنحضرت طلبید بزاز در دل گذرانید کہ اینچنین جاہہ خلیفہ را باید درویش را
باین جاہہ چہ نسبت باشد چون در دوکان برفت ساری بیایش درآمد از درویش آن مقدار
گشت و بیسچہ جز تسکین نمی یافت متعلقان را گفت مرا بخدمت حضرت ایشان برید چون
بخدمت آوردند آنحضرت دست خود بجای درو او نہادند بہ شد بعد از ان فرمودند کہ این
اعترافی است کہ بہ نسبت ما در دل گذرانیدی بصورت سمارتشکل شدہ مادر بتو در آمد
۵ اعتراف بگدایان در حضرت او **۶** در دل و دیدہ منکرتم و سمار بلاست **۷** و **۸** جام

در نشان دادن اهل مکاشفه از ملو شانی آنحضرت قبل از وجود و ظهور آنحضرت کمی از آنها شیخ
ابو بکر بن هرارست و آن از کبار شیخ عراق است صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاضله بود
و این مردی است که او را حضرت صدیق اکبر خرقه پوشانیده بود در خواب بحکم حضرت رسالت پید
چون بیدار گشت آنرا در بر خود موجود یافت و بعد از آن خواب حضرت رسالت در نشان او
فرمودند که ای ابن هرار بتو زنده خواهد شد سنن اهل طریقت از است من در عراق و باز
بتو قایم میشود و سنار ارباب حقیقت نسبت تو باشد شیخ در عراق تا روز قیامت مرگست
از شیخ محمد شبلی که شنیدم از شیخ خود ابو بکر بن هرار رضی الله عنه که فرمود که او تا عراق
سفت اند معترف کرخ و احمد جبل و شرفانی و شعور بن عمار و جند و سهل شتر
و عبدالقادر گیلانی گفتند عبدالقادر کیست گفت نجفی است شریف که ساکن خواهد شد در
بغداد و باشد ظهور او در سن پنجم و او از صدیقان او تا د افراد و اعیان اقطاب زینست
و از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم است و دیگر از آنها شیخ عقیل نجفی است این مرد از
اجلاد شیخ شیوخ شام است بسیار کس از فیض صحبت او بدرجه ولایت رسیده اند
چون شیخ عدی بن مسافر و شیخ موسی مابین و غیر ایشان رضی الله عنهم نقل است
از شیخ موسی مابین و غیر ایشان رضی الله عنهم که پرسیده شد شیخ عقیل نجفی روزی
از قطب زمان مابیکه مخفی است نمی شناسد کسی او را اگر اولیا و زود باشد که ظاهر شود از نجای
اشارت کرده بجانب عراق جوایز نجفی شریف که کلام کند بر مردم در بغداد و شناسد
کرامات او هر یک از خاص و عام و موقوف وقت بقول قدمی بده علی رقبه کل ولی الله
و باشند و بپشت کنند پیش او همه اولیا گردنهای خود را بر سرش و در زمان او همت
راسی بر اینینه سرش در قدم او و همچنین بسیار از شیخ کبار با این متفق که ذکر آنها بتفصیل
اطنالی دارد چون درین رساله اختصار مطلوب بود بدو شا به عدل اکتفا نمود باب دوم
در و سه وصل است وصل اول در ولادت آنحضرت وصل دوم در احوال
صغیر آنحضرت وصل سوم در مسافرت آن حضرت از جیلان بجانب بغداد وصل
اول در ولادت آن حضرت وقتی که آنحضرت از مصلب بد انتقال نمود و آنحضرت

ایشان شصت ساله بود و این نیز کرامت ظاهری و برهانی با هر است که در سن شصت سالگی که وقت نوید لیست از حمل و ولادت بشری وجود آنحضرت چنین خارق عادت ظهور آمده بعد از تولد آن حضرت برادر خورد ایشان متولد شد که ابی احمد عبد الله نام داشت و او را حسین عنقوان جوانی ازین دار فانی بسرای جاودانی در گیلان نقل کرد و چون بحر عرفان حضرت ابی صالح موسی ازین جهان رحلت فرمود همین دو دیر یتیم گذاشته بود آنکه بعضی مردم می گویند که حضرت ایشان اولاد نداشتند و آنهایی که اکنون خود را با آنحضرت نسبت میکنند و حقیقت اولاد برادر خورد ایشانند اولاد حضرت ایشان این سخن صحیح نیست زیرا که بعجت پیوسته است که برادر حضرت ایشان که خدا ناکند ازین جهان رحلت فرموده است و آنحضرت خود نه پسر و یک عماره داشتند چنانکه ذکر آنها در قسم ثانی بیاید انشاء الله العزیز الکریم محمد و اساسی ایشان نوشته می آید شیخ عبد الوهاب شیخ عبد الرزاق شیخ عبد الله شیخ عبد العزیز شیخ عبد الجبار شیخ شرف الدین عیسی شیخ محی شیخ ابوالسحاق ابوالاسم ابوالفرح موسی آن سه فرزند که در صدر سطور است اولاد ایشان مشهور است و مولد آنحضرت تاریخ سنه سبعین و اربعه مایه بوده است رباعی آن دلبر حلیه که شرف اوست و هر غمزده را دل بجانش شاد است و تاریخ مخرج کر از مولد او می طلبد و دریاب که آنجا صد و هفتاد است و نیز تاریخ ولادت آنحضرت بحساب ابجد از حروف کلمه عشق ظاهر می شود زیرا که عین در حساب ابجد هفتاد است و سین سیصد و قاف یکصد نظم در حسن جمال ماه حبلیه هر دید که دید گفت عشق است و تاریخ ولادتش ز عارف هر کس که شنید گفت عشق است و حاصل دوم در احوال صغر آنحضرت نقل است از امام الخیر فاطمه رضی الله عنها که در بدت رضاءت ایشان هر گاه که ماه رمضان در آمد بر در پستان نیگرفت و شیر نمی خورد نظم از لبش بیرون بود که من گفتم این شکر کرد نگذاردان تو بخیر می نیست و یکبار در احوال رمضان بجهت ابر پوشیده مانده بود و مردمان آمده از من پرسیدند که حال چیست گفتم فرزندم عبد القادر امر و زیارتان نگرفته است و شیر نخورده بعد از آن روشن شد که امر و زیارتان بود و شهر مشهور شد

که در خانه سادات چنین چند زندگی ستود شده است که در ماه رمضان شیرین خور و معنی
را آنحضرت در اشعار خاص خود نیز بیان فرموده است شعر هدایتیه امری ذکره الامام الفضل
و معوی فی مهدی به صار شمرته و آنچه فقیر نوشته است نیز اشارت باین معنی است
مخمس آمده بر استانت یارب از راه نیاز و باستماع قلب خویش از صوم شمع و نماز
گرچه بی سازیم آخر در پذیرای کار ساز و از طفیل روزه آن نازنین ممدناز و شاه جیلانی
که ناشی هر سسی را کیمیا است و حقیرت ایشان فرموده اند که چون در ایام صغریه مستم
که با کودکان بازی کنم از عالم غیب ندا آمدی که اسلم یا مبارک یعنی لبوی بن بیاس
مبارک چون من این را می شنیدم می گریختم و از ترس خود را در کنار مادر خود می انداختم
اکنون من آنرا در خلوت می شنوم را با سماع این ساده پسر کسیت بخوبی شمره و
شیرین شکری سوکری رومری و گر عالم بالاش ندای آمد و ای سرور و ان باب
ما هم گذری و آنحضرت ایشان پرسیدند تو که خود را شناختی که ولی خدائی فرمود
ده ساله بودم سوی مکتب می رفتم ملایک را می دیدم که ملقه بسته گردن می رفتند افسحوا ولی
الله فراخی کنید و جا و گذارید از برای ولی الله و نیز حضرت ایشان فرموده اند و تفت
مردی را دیدم که من او را نمی شناختم چون از ملایکه شنیدم که می گفتند افسحوا ولی الله از
طفلان مکتب ببالغته تمام پرسید که این پسر کسیت گفتند غرض از پرسیدن چیست گفت
این پسر را شانی عظیم خواهد بود و تمکین باید بی حجاب و حجاب و صلی باید بی بحر قریب و باید بی فکر
و پس از چهل سال شناختم او را که در ابدال آن وقت بود در بعضی رسائل نظیر فقر خلق الله
محمد و جیه الله سیده است که آنحضرت در زبان طفولیت وقتی در بغل دایه بود که یکبار از کنار او پریده
در هوا شد و بمقابل آفتاب چون پاره سیاه می گشت و آن دایه از حسرت چشم در هوا
دوخته و باتش خدا می دلسوخته بود که ناگاه با لطافت خدائی در کنار او باز رسید بعد از آن
چون حضرت ایشان در بغداد متمکن شدند دایه از گیلان رفته و بغداد بملازمت مشرف شد
روزی زمین خدمت بوسید و عرضه داشت که دو وقتی آنحضرت در بغل من بود ناگاه از بغل
من در هوا شد و می دیدم که در برابر آفتاب چون پاره سیاه میگردند آیا آنچنان حال

الکون بسم روی سید بدان حضرت تبسم فرمود و گفت ای مادر اکنون لغایت الکی پیش
از پیش است ولی آن زمان وجود من ضعیف بود تا آن تجلیات نداشت اکنون قوت گرفته
است صد هزار شل آن آمده در من کم میشود و مرا از جابرون نماند میت رفت آنکه
بیک جام می از دست شدم و وزیر کس نمور تبا ن مست شدم و خود باده شدم ماهه گرا
کنند و کی نیست شوم چون ز لبش مست شدم و وصل سوم در مسافرت آن حضرت
از کیلان بجانب بغداد حضرت ایشان نوشته اند که خورد بودم روز عرفه بیرونستم و نبال
کادی گرفتم بجهت حراشت ناگاه آن گاوروی باز پس کرد و گفت یا عبد القادر ما لکذا خلعت
ولا بهذا امرت چون این از شنیدم بترسیدم باز گردیدم و بر بام خود آدم عاجیان را
از اینجا دیدم که در عرفات ستاده بودند از بام فرود آدم و پیش مادر خود عرض کردم که مراد کار
نمده کن و اجازت ده تا در بغداد روم و علم مشغول شوم و صالحان را زیارت کنم از سبب
آن داعیه پرسید ماجرای خود را یک بیک گفتم بگریست و برخاست مستطاد دینار بیرون آورد
که میراث پدر من مانده بود و چهل دینار برای برادر من گذاشت و چهل دینار زیر بغل من در
دلق من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر رستی بر جمع احوال و بوداع من بیرون
آمد و دعای آسوخ که یکصد و یازده بار بخوانی برای هر مری هر چه من یافته ام بدو است
آن دعا یافته ام دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم الله الکافی و فعدت الکافی
و وجدة الکافی لکل کافئ الکافی و نعم الکافی و لله الحمد بعد ازان بقا فله باندک
توجه بجانب بغداد کردم چون از میدان گذشتم شصت سوار بیرون آمدند از لیکن قافل
را گرفتند و بکس را قرض نکرد ناگاه یکی از ایشان بر من گذشت و گفت ای فقیر با خود چه داری
گفتم چهل دینار گفتم کجاست گفتم در جامه من دوخته است وزیر بغل من گمان برد و مرا شتر
سیکود را گذاشت و بر رفت دیگر آمد و می نیز عجمان پرسید و شنید از من آنچه یا نخستین
شنیده بود هر دو پیش منتر خود رفتند و آنچه از من شنیده بودند با وی گفتند مرا طلبید
و بالای تلای که اسوال قافل را قسمت میکردند مرا بودند پس گفت با خود چه داری گفتم چهل دینار
گفتم کجاست گفتم در جامه من دوخته است وزیر بغل من بفرمود تا جامه من بشکافتند و آنچه

من گفته بودم بافتند پس گفت ترا برین چه داشت که خود را خرافات کردی گفتم ما درین راه
 عهد داده بود که بر صدق و راستی باشی نخواستم من در عهد ما در خود خیانت کنم پس آن مهر
 ایشان بگریست و گفت تو در عهد ما در خود خیانت نمی کنی و چند سال است که من عهد
 پروردگار خود خیانت می کنم حال بروی بگشت و بدست من توبه کرد پس اصحاب می
 گفتند که تو در قطع طریق مهر بودی اکنون در توبه هم مهر با پیش همه بردست من
 توبه کردند و آنچه از قافله گرفته بودند باز دادند اول تا بان از دست من ایشان بودند
 قطعه هم برفتی سومی دشت امی بت چنین از بی گشت به شده بنده حسن تو تمامی در دشت
 بارب چه غزاله که بدین طره چشم به دام و داین دشت همه صید تو گشت به این حقیر و جیه افتاد بعضی
 عزیزان این سلسله بیان استماع دارد که نام آن مهر احمد بدوی بود بعد از آن که تیار
 شد آنحضرت را بخانه خود برد و دختر دشت تسلیم حضرت ایشان نمود و آنرا حفره قبول
 کردند پس ازان بجانب بغداد روان گشتند و ابله را فرمودند که ما بخانه باشد و بعد از آنکه
 در بغداد متمکن شدند ایشان را طلبیدند **باب سوم** در وود و وصل است
وصل اول در دخول حضرت ایشان در بغداد و مشغول شدن بعلم و وصل دوم
 در زیارت و صحبت مشایخ که در آن زمان متعین بودند و وصل اول در دخول آن حضرت
 به بغداد بدانکه حضرت ایشان به بغداد سده ثمانین و اربع مایه قدم از رانی فرسوده اند
 و در آن زمان آنحضرت نیز ده سال بودند اول آمده بحفظ قرآن مشغول شده اند آنرا تمام
 از بر گرفتند بعد ازان علم مذہب و مناظره و اصول پیش ابو الوقا علی بن عقیل و ابو الخطاب
 محفوظ و سماع حدیث کرد و از ابو غالب محمد بن حسن باقلانی و ابو سعید محمد و ابو القناکم و
 ابو البرکات هیتبه الله بن مبارک و ابو نصر و ابو عبد الله و ابو البرکات طایه بن احمد
 عاقولی و غیر ایشان رحمهم الله جمیعین و وصل دوم در صحبت و زیارت مشایخ حضرت ایشان
 و رغبه جوانی در بغداد طالب علمی می کردند و هر جا که غزیری از مشایخ وقت می شنیدند
 بزیارت او میرفتند عبد الله شامی گفته است در بغداد غزیری بود که ویرا غوث می گفتند
 من و ابن سقا و شیخ عبد القا در زیارت غوث فرستم این سقا در راه گفت از وی جمله خواتم

پرسید کہ جواب آن نتواند داد و من گفتم از دو مسئلہ خواہم پرسید تا ببینم کہ چہ سہ گویند
 و شیخ عبد القادر گفت حاشا اللہ کہ من از وی چہ نہ پرسم میروم و انتظار برکت دیدار
 اومی برم چون خلوت او در آیدیم ویرا آنجا ندیدیم ساختی گذشت دیدیم کہ در میان مانشست
 و کسی معلوم نکرد کہ از کجا آمد و چگونه درآمد پس از سر ہم چشم بجانب این سقا کرد و گفت وای
 بر تو ای ابن سقا از من مسئلہ می پرسی کہ جواب ان ندانم آن مسئلہ توانست و جواب آن
 این می بینم کہ تش کفر در تو زمانہ می زند بعد از ان من نگر است و گفت از من مسئلہ می پرس
 و می بینی کہ چہ بیگویم آن مسئلہ اینست و جواب آن این ہر آئینہ بیگیر و نرزد دنیا تا بدو کوش
 بہمت بی ادبی کہ ہن کردہ بعد از ان بجانب شیخ عبد القادر نظر کرد و ویرا نزد خود خواند
 و نشانزد و گفت ای عبد القادر خدا و رسول خدا را خوشنود ساختی بہمت این حسن ادب
 کہ بجای آوردی گویائی بینم ترا در بغداد کہ غیر برآمدہ و میگویی قدمی ہذہ علی رقبہ کل
 ولی اللہ و می بینم کہ ہمہ اولیا گردنہا خود را نیست کردہ اند اجلا و اکرام ترا پس آن غوث
 همان ساعت غایب شد بعد از ان ویرا ہرگز ندیدم و ہر چہ بہ نسبت ہر کہ گفتہ بود ہمان طور
 واقع شد این سقا بہ روم رفت و بدختر ترسائی عاشق شد و بتقریب آن کافر گشت
 و مراستولی و شوق ساختند از ان رہ گذر بدینا غرق شدم و حضرت شیخ عبد القادر باند
 فرصت سلطان ہمہ اولیا و اصغیا گشت چہن ادبی کہ نسبت آن خوش بجا آورده بود
 ۵ چون شمع رخ خویش را فروختہ بود ہر جا کہ دلی بود برو سوختہ بود ہر جا کہ حسن
 ادب شدہ خوبان یارب ہر این حسن ادب را از کہ آموختہ بود ہر صحبت آن حضرت
 شیخ تاج العارفین ابو الوقا حضرت الیشان در ابتدا از بغداد بدیہ قلنیا کہ سکن شیخ
 تاج العارفین بود برای زیارت شیخ رفتہ بودند شیخ در خلوت یا خادمی نشستہ بود ناگاہ
 خادم را گفت زود بیرون شو و در خلوت رایہ بند و اگر جوانی عجمی بیاید او را آمدن مدہ
 چون خادم بدر آمد دید کہ حضرت الیشان مے آیند و میخواہند کہ شیخ را زیارت کنند خادم
 رفت و شیخ عرض کرد و بیچ جواب نگفت و با فطاب تمام در گوشہ خلوت پنهان شد
 گرفت و بعد از ساختن خادم را گفت آن جوان را الطاب از آنجا کہ حضرت الیشان را دید

استقبال کرد و گفت ای شیخ عبدالقادر بعزت معبود که بادل بار که ترا خست ندادم نه از بی وقار
 تو بود بلکه از جنت ترس و بیم و همت تو بود و آخر چون دیشتم که هر چه از من گیری باز من خوار
 داد و این ششم و شرف ملاقات تو در یافتن صحبت دیگر بتاج العارفین در بغداد حضرت ایشان
 بغداد چون صحبت تاج العارفین می آمدند بر من خواست و تعظیم می کرد و مردمان را بجزت و آزار
 حضرت ایشان مبالغه تمام می نمود و دیگر روز در مجلس وعظ از منبر فرمود آمد و نزد حضرت ایشان
 نشست و گفت ای عبدالقادر ترا وقتی است که چون آن وقت رسد همه کس بسوی تو محتاج شوند
 و ریش سفید خود پیش حضرت ایشان گرفت و گفت در آن وقت این شبیه را فراموش نکنی و قدر
 و سجه و خصا و کاسه خود بحضرت ایشان داد مردم گفتند چرا این را می دهی خود نمیکری گفت علی بن
 داغ الحزمی صحبت حضرت ایشان بشیخ حماد و تاس مرتبست از ابو شجاع که حضرت شیخ عبدالقادر
 اول که زیارت شیخ حماد آمد شیخ حماد جانب ایشان نظر کرد گویا که بازمی بصد خود آورد و نظر شیخ
 در روی اثر کرد فی الحال از همه بیرون آمد و بر سبیل تجرید راه حق پیش گرفت شیخ بنحیب
 سهروردی فرموده که حضرت شیخ عبدالقادر صحبت شیخ حماد در آمد و در آن وقت آن حضرت
 در آنجا جوانی بود چنان بادب در صحبت شیخ نشست که شیخ حماد و تمام مجلس شقیقه حسن ادب گشتند
 چون از مجلس برخاست شیخ چشم جانب او داشت و با اصحاب می گفت سبحان الله این جوان عجب
 را قدمی است که در وقت خود بر همه اولیا باشد و ما موشود از حق سبحانه تعالی که بگوید قدمی
 بزه علی رقیبه کل ولی الله و پیر آئینه بگوید و پست کنند همه اولیا گردانی خود را پیش او
 باب چهارم در و چهار وصل است و وصل اول در مجاهده و سیاحت آن حضرت وصل
 دوم در خرقه گرفتن آن حضرت از شیخ ابوسعید مخزومی و وصل سوم در بیان ماسور شدن آنحضرت
 بدعوت خلق و وصل چهارم در کیفیت مجلس وعظ آن حضرت و وصل اول در ذکر مجاهده
 و سیاحت آن حضرت فرموده است که بسبت پنج سال مقدم تجرید بوده ام در بازاری
 عراق و خرابهای آن و چهل سال نمازهای با مدا و بوضو خشاک گذاردم و پانزده سال بغداد
 نماز خفتن بر یکپا استاد دهم قرآن می کردم و بارها سه روز تا چهل چنین می ماندم چنانچه
 نمی یافتم که آنرا قوت خود سازم و آن حضرت فرموده است که وقتی در سیاحت بودم شخصی بر من آمد

و من اورا گاہے ندیدم گفت هیچ آرزو در صحبت داری گفتم بیا هست گفت اینجا بنشین تا من
 بیایم و از نظر من غایب شد یک سال من ہما بنامانم بعد ازان بیا و ساعتی نزدیک من نشست
 پس برخواست و گفت از اینجا بروی تا من بیایم بار یک سال دیگر غایب شد و من بچنان برجا
 خود بودم بعد ازان بیا و نان شیر آورد و گفت من خضرام نامور شدہ ام کہ با تو ہم نمک کرد
 از حضرت ایشان یکی از اصحاب پرسید کہ درین دو سال قوت آنحضرت چہ بود فرمود انہ بنوذا
 بود و وصل چہ پارم در کیفیت فرقہ پوشیدن آن حضرت از قاضی ابوسعید مبارک
 محرومی رضی اللہ عنہ آن حضرت فرمود کہ یک بار در برج غمی با حق سبحانہ عہد کردم کہ طعام نخورم
 تا کسی لقمہ ساختہ در دہان من نکند و آب نہ نوشم تا کسی بدست خود مرانہ ٹوٹا نہ چہل روز بدین
 حالت گذشت پس ازان مردی بیا و طعام پیش من نہاد و رفت نفس از بسیار گر سنگی
 خواست کہ بر بالار طعم بقتد گفتم واللہ از عہدی کہ با خدا بستہ ام بر نکردم تا از باطن خود
 فریادی شنیدم الجوع الجوع، بیچ التفات بدان نکردم شیخ ابوسعید محرومی در راہے
 گذشتند این فریاد شنید پیش من تشریف آورد فرمود ای عبدالقادر این چیست گفتم
 این قلق نفس است اما روح من بر سر خود است در مشاہدہ حق و بوی آرام دارد فرمود
 با من بیا این گفت و مرا ہمیران حال گذاشتہ و روان شد در دلم چنان رسید کہ از خبا
 نروم نگر بامر کسی ناگاہ دیدم کہ خواجہ خضر آمد مرا گفت بر خیز و پیش ابوسعید برو و چنان
 کردم دیدم کہ شیخ ابوسعید بر در خانہ خود ایستادہ است و انتظار من می برد چون مرادید
 فرمود ای عبدالقادر انچہ من ترا گفتم پس نبود کہ گفتہ خضر نیز تراسی بالیت پس ازان مرا
 بخانہ سیر طعام کہ مہیا کردہ بود آورد و بدست مبارک خود لقمہ لقمہ در دہان من کرد تا
 آنکہ سیر شدم و بعد ازان مرا فرقہ پوشانید و من ملازم آنحضرت شدم شیخ ابو محمد عبدالقادر
 بن ابوصالح موسی جیلے لبس الحسد و من ید الشیخ ابی سعید المبارک بن علی المحرقی
 و ہولیسما من ید الشیخ ابی الحسن بن محمد بن یوسف القرشی و ہولیسما من ید الشیخ
 ابوالفرج الطرطوسی و ہومن ید الشیخ ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز التیمی و ہو
 من ید الشیخ ابی بلکہ شبلی قدس اللہ ارواحہم ۵ شاہ ما فرقہ زبوسعد مبارک دارد +

لہ
 بنوذا
 چہ پارم
 اقتادہ از
 برج غمی
 موی خود
 چہ حسن
 سکہ

او خود از ابو الحسن بن ابو الحسن از طرطوسی و ابو الفرج آن شہ طرطوسی ز عبد الواحد و او زبلی
 است بدین خلعت و این لمبوسی و وصل سوم دیاور شدن حضرت ایشان
 بدعوت و تقیبت خلق آنحضرت فرموده کہ من روز شنبہ شانزدہم شوال در سبہ نقد
 و بیت و بکم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم می فرمود یا بی چرا
 بر مردم کلام نمی کنی گفتم یا بار من سن مردا عجمی ام بر قصیار بغداد چگونه سخن کنم فرمود
 دہن باشای بکشادم بفت بار در دہن من بیدار فرمود بر خلق سخن گوی و ایشان
 را دعوت کن بحق پس اذان من نماز ظہر گذاردم و ششم مردم بر من هجوم کردند و زبان
 من بسته شد حضرت امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ را دیدم کہ در مجلس مقابل من ایستاده اند و فرمودند
 کہ چرا سخن نمی کنی گفتم یا بار من بسته شد است فرمود دہن باز کن باز کردم نزدیک
 من شد شش بار در دہن من رسید عرض کردم یا بار من چرا بفت باز آمدیدی فرمود اند
 حبت ادب با خواجہ کاینات صلی اللہ علیہ وسلم این بگفت و از نظر من غایب شد بعد اذان
 من در سخن شدم و خلق را بحق دعوت کردم و آن حضرت فرمود کہ مرا در خواب و بیداری
 می گویند کہ بکن یا بکن و خیال کلام بر دل من هجوم می کند و غالب می آید کہ اگر سخن نکنم
 خفتہ شوم و ممکن نیست کہ ساکت باشم و نیز آن حضرت فرمود کہ پیش ازین نزدیک من
 دو نفر یا سه نفر می بودند کہ کلام می شنیدند پس اذان هجوم بسیار شدن گرفت در صلا
 باب حلب می نشستم بعد اذان آمدن مردم پیش از پیش گشت بنبر در نماز گاہ عید بیرون
 شہر بردند شیخ عبد اللہ جیائی فرمودہ است کہ ہفتاد ہزار کس در مجلس حضرت ایشان
 حاضر میشدند و چندان سواران سے آمدند کہ از مرکب آنها گرد مجلس چون طلقہ صہاری نمود
 وصل چہارم در کیفیت مجلس و عطا آن حضرت شیخ ابو القاسم محمد فرمودہ است
 کہ من نیز بر بنبر آن حضرت می نشستم و حضرت ایشان را نقیبان بودند کہ بر پایہای بنبر دوکان
 دوکان سے نشستند و فرمود زیر بنبر مرانی سے نشستند کہ در مہابت همچون شیر زمرے نمود
 و در ہر مجلس حضرت ایشان دو سہ کس وفات می یافت از غایت حرارت مجلس کہ بر دل
 آنها می یافت و چہار صد کس حاضر می بودند کہ فوائد کلام آن حضرت کتابت می کردند

تقل است از شیخ ابوسعید قیلومی که در مجلس حضرت عوث اعظم بارها حضرت پیغمبر را
 علیه وسلم را و دیگر پیغمبر را علیه السلام مشاهده میکردم و ملایک را می دیدم که طایفه
 طایفه در مجلس حضرت ایشان حاضر می شدند و چنین مردان غیب و جنیان را می دیدم
 که به نیاز تمام می رسیدند و خواجه خضر در مجلس حضرت ایشان بسیار حاضر میشد و می گفت هر که
 فلاح بخواد باید که این مجلس را لازم گیرد و چون حضرت ایشان در آشنای سخن گرم میشدند
 می فرمودند ای غلام ولایات و درجات اینجا است و درین مجلس خلعتها عظامی شود
 و نیز فرموده اند نسبت از پیغمبر به مخلوق ولی بزرگتر حاضر شدند در مجلس من احبابا بدن
 و اموات بار و لوح و نیز می فرمودند ای غلام از سر و کمر سوال کن چون آیند بر تو در قبر ترا
 خبر کنند از غزو جابه من با تحسین در پنج وصل است وصل اول در رفعت
 و کرامات آن حضرت وصل دوم در شرف ارادت آن حضرت وصل سوم در
 توجه بآن حضرت از برای حاجت و طریق دو گانه وصل چهارم در بعضی سخنان
 آن حضرت وصل پنجم در وفات آن حضرت وصل اول در رفعت و کرامات
 آن حضرت شیخ ابوسعید سفود شیخ عثمان مینی که از اکابر اصحاب آن حضرت اند فرمودند که خدا
 اظهار نکرد و نخواهد کرد مثل کرامات حضرت عوث اعظم کرامات او متوالی و متصل بود بعضی
 بعضی اگر کسی از کرامات او شمار کردی در یک روز تا چند شری و سیچا پس از حضرت ایشان
 کراماتی طلب نکر دیگر آنکه دیدی وقتی خلیفه بغداد حضرت ایشان رسید و عرض کرد که بخوانم
 چیزی از کرامات آن حضرت به منیم تا یقین من زیادت شود فرمود که چه بخوای گفت
 بوسیب از عالم غیب و آن زمان سرد بود و سبب نمیدیدم آن حضرت دست در هوا کرد و دو
 سبب آورد یکی بدست خلیفه داد و دیگری بدست مبارک خود شق کرد و لغایت سفید
 خوشبو و شیرین برآمد و آن دیگر را که خلیفه بدست خود شکست گندم با کرم برآمد خلیفه
 حیران ماند و گفت مانده حضرت ایشان فرمودند چون سبب دست غلام باین سبب
 رسید گنده شد و درو کرم افتاد و اگر نه این نیز همچو آن بود شبی آن حضرت از خانه برآمد
 عصا دست داشت یکی از اصحاب در دل گذراند چه باشد که ازین عصا چیزی خوارق

عادت بنایا اندیشہ و محفرت ایشان روشن گشت فی الحال عصاره زمین علی بنید عصار است شده
 همچو شمع نور دادن گرفت بعد ازان محفرت ایشان عصارا بر گرفتند و او را فسرودند و توایز
 خواسته بودی مشایخ زمان فسروده اند از خوارق آن محفرت چه گفته شود گاہ در وظایف مشی
 و گاہی از پنهان ماند نقل است شیخ بقا کہ فرموده است کہ ما روزی در مجلس
 محفرت غوث الاعظم حاضر بودم در اثنا بے آنکہ نحن میگفت بر پایہ اول از سبزه ناگاہ قطع سخن
 کرد و ساختی خاموش بود و بر زمین سر و آمد بعد ازان بہ بنبر بالا رفت و بر پایہ دوم نشست
 پس من مشاهده می کردم کہ پایہ اول کشادہ می شد چندانکہ چشم کاری کرد و فرشتہ از سبزه
 اخضر انداختند محفرت رسالت پناہ بامحاب آنجا شسته و حق سبحانہ بر دل محفرت غوث اعظم
 تجلی کرد چنانکہ نزدیک بود کہ آن محفرت ازان پایہ بیفتد محفرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ویرا گرفت و نگاہ داشت بعد ازان خورد و لاعرشہ چون عصفورے بعد ازان ہمہ
 از من پوشیدہ شد آنکہ از وظایف ہرے شد نقل است از جماعہ اصحاب کہ روز شنبہ
 از ماہ صفر در خدمت محفرت ایشان در مدرسہ حاضر بودیم وضومی ساخت و قبقاب در
 پای مبارک او بود چون از وضو فارغ شد لغرہ ماہیت بلند بر آورد و یک قبقاب در
 ہوا پرتاب کرد تا آنکہ قبقاب از نظر غایب شد و بعد ازان لغرہ دیگر نزد قبقاب
 دیگر پنهان پرتاب و در آن وقت ہمچس را مجال آن نشد کہ محفرت ایشان بہ پرسد
 کہ این چه بود ناگاہ بعد از بیست روز قافلہ از جانب عجم رسیدند و آن ہر دو قبقاب
 بخادمان محفرت حوالہ کردند ازان جماعہ پرسیدہ شد کہ این قبقاب شما از کجا رسید گفتند
 روزہ شنبہ سوم از ماہ صفر عربان برسہ ما تا فتند و تمام متاع را غارت کردند و بعضی دم
 راکشتند و در باد فسرود آمدند و مال در قسمت داشتند کہ ما محفرت شیخ عبدالقادر را در نیوت
 یاد کردیم و نذر آن محفرت مقرر نمودیم درین بودیم کہ دو لغرہ عظیم شنیدیم کہ بہیت آن تمام
 باد بہ راد گرفت و از پس ساختی دیدیم آن عربان لبا جزئی دنیا را تمام آمدند و گفتند بایند
 و مال خود را گرد آرید و ببینید کہ برسہ ما چه مصیبت رسید رفتیم دیدیم کہ دو عربان سردار شکر
 و مرده افتادہ اند و این ہر دو قبقاب آب تر از اثر وضو نزدیک ایشان است پس بالہا

عربان ببا باز دادند بدو و عظمت حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی ۵ آنما کہ با حباب تو بر کین
ستیز اند ۶ گوی خبر از حضرت قیاب ندارند نقل است از جامعہ اصحاب کہ حاکم بغداد ابو المنظر
بن یوسف بشی بخیرت حضرت غوث اعظم آمدہ و دہ بدرہ زربہ نذر آورد و آن حضرت قبول
نکرد فرمود حاجت نیست و می الحاح کردن گرفت پس ان آن حضرت یک بدرہ بدست رست
گرفت و یک بدست چپ و بہر دو را ہم شپاید در مال ازان خون روان گشت فرمود ای
منظر از حق شرم نداری کہ بگر مردم خون سازی و خونہاے ایشان بر گردن خود می کنی
و بآن پیش من آئی نقل است روزی عجوزی پیش آن حضرت آمد و پسر خود را ہمراہ
آورد و گفت کہ این پسر زندہ من اسیر محبت تو شدہ است و ہمیشہ متعلق تومی باشد من حق
خود باز آدم و از خدمت خودش آزاد کردم از برای خدا و اقبال کن حضرت ایشان قبول
کردند و بجا ہرہ و سلوک طریق سلف در آوردند بعد از چند روز آن عجوزہ پیش فرزند خود
آمد کہ نان جو بخورد و زرد و لاغر شدہ از کم خواری و بیداری پس از انجا پیش حضرت
ایشان آمدہ آنجا طبقہ دید و روی استخوان ہا و مرغی کہ آن حضرت خورده بود و عجوزہ عرض
کرد یا سیدی تو گوشت مرغ میخوری و پسر من نان جو آن حضرت دست مبارک خود
بر استخوانہا نهاد و گفت تومی باذن اللہ الذی یحیی العظام و ہی رہیم آن مرغ زندہ شد
و بانگ کردن آغاز کرد و بعد از ان حضرت ایشان بآن عجوزہ فرمودند کہ وقتی پسر تو چنین
شود ہر چہ خواہد کو بخورد و روزی حضرت ایشان محاسن می فرمودند باران در استاد
و بعضی مردم متفرق شدند آن حضرت سر مبارک خود مالا کرد و فرمود من جمع می کنم و تو
تفرق می کنی باران از محاسن در استاد و در بیرون محاسن می بارید و صل و دم
در شرف ارادت و نسبت بآن حضرت نقل است از شیخ عمر کرمانی و شیخ عمر بزاز
کہ از کبار اصحاب آن حضرت اند کہ حضرت غوث الاعظم فرمود حق سبحانہ وعدہ کردہ است
بمن کہ در آرد اولاد و اصحاب مرا و ہر کہ من محبتی داشتہ باشد در بہشت و نیز نقل است
ازین دو بزرگ کہ وقتی با حضرت ایشان عرض کردہ شد کہ اگر شخصی نسبت ارادت خود
ایشان کند و مال آنکہ نہ دست شما گرفتہ و نہ فرقہ شما پوشیدہ آیا اورا از مردان اصحاب

حضرت شمشادیم یانی فرمودند هر که خود را بمن نسبت کند و نام من بر و مقبول حق گردد
 در گذر و حق سجانه از و اگر چه بر سبیل مکرده بوده باشد **۵** شاه جلی باخته مسعود
 ابد اکان غله محدود **۶** هر که در سایه عنایت اوست **۷** گنمش طاعت و دشمن دوست
 نقل است از شیخ ابوالحسن علی که حضرت غوث اعظم در خطاب مریدان **۸** فرمود **۹**
 بر ندارم قدم ز پیش خدا **۱۰** تا روانم نسا زدم به شما **۱۱** سوی خلد برین به نعمت و ناز **۱۲**
 ای مریدان با وفا محتراز **۱۳** نقل است از شیخ عبدالرزاق که حضرت غوث اعظم فرمود
 که وقتی بدست من جلی نکلنا و خط داده شد بد رازی که نظر کار کند دیدم که در و نام اصحاب
 و مریدان من و مریدان که تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد مرقوم است
 و حکم شد که این همه را تبو بخشیدم **۱۴** شاه میلانی که مردم را چون نور دیده است **۱۵** من غلام
 دی که مارا حق بوی بخشیده است **۱۶** و نیز آن حضرت فرموده است که از مالک که خازن مالک
 و دوزخ است پرسیدم که هیچ کی از اصحاب من نزد تو هست گفت **۱۷** با گردایان سر کوش
 هشتم را چکار **۱۸** گرنیب نیستش و دوزخ بهم لرزیده است **۱۹** و نیز آن حضرت فرموده است که اگر نبخش
 شود عورت مرید در مشرق و سن در مغرب با شتم هر آئینه بپوشم او را بیت هر کرا یار
 نقی ثار نگردد هرگز **۲۰** چون تو غمخواروی خوار نگردد هرگز **۲۱** و نیز فرموده است بلغزیدین
 منصور و بنود در زمان او کسی که او را دست گیری کند اگر سن در زمان او می بودم هر آئینه
 دستگیری میکردم و از یاران مریدان من هر که مرکوب او بلغز تا قیام قیامت دستگیری او بکنم
 نظم هر کسی سرست عالم از می عرفانی است **۲۲** از طفیل شیخ عبدالقادر گیلانی است **۲۳**
 صدانا الحق کوتایید حایه های او **۲۴** قاریخ از و ارسیاست غافل از زندانی است نقل است
 از شیخ ندی این ساف که هر که از مریدان شایخ آرزوی خرقه کند او را بپوشانم مگر نیازمندان حضرت غوث
 اعظم را زیرا که ایشان در محبت بی نهایت و عنایت بی غایت غرقند که هیچ چیز ایشان را احتیاجی نیست
 و ایشان چه لباسی اتقانت نمایند زیرا که کسی بر راترک داده آب بیدل غیر و مصرع هر که در محبت
 عدلست گاستان چکند **۲۵** بان ای گدائی سلسله حضرت قادریه می شنوی چه سیکزد و باید که سر
 و هر دری نباشی **۲۶** شاه وقتی گدائی میلانی **۲۷** چکرم قد خود نمیدانی **۲۸** بعضی از اصحاب حضرت نقل کرده

کہ مردی بحضرت ایشان آمد و چنان نمود کہ پدر من وفات یافته است شب اورا بجواب دیدم کہ
گفت مراد گور عذاب می کنند برو بحضرت ایشان از برای من عمار القاس کن آن حضرت اورا
فرمود پدر تو گاهی بر مدرسه من گذشته است گفت آری آن حضرت ساکت شد روز دوم آن
مرد آمد و عرض کرد کہ پدر را شب خواب دیدم بسی خوش و خرم خلعتی سبز در بر پوشیده می گفت
کہ عذاب از من برداشتن و این خلعت مراد اند بہ برکت حضرت شیخ عبدالقادر و بر تو باد کہ
ملازم آن حضرت باشی یعنی حضرت شیخ داود سیف مودند کہ بر پیر و سنگیر ما حمد ستہ اند بہ کہ وقتی
ہستان تو رسیدہ باشد از لنگر تو طعام خورده باشد یا نام تو بتعلیم برده باشد یا بوقت شنیدن
نام شریف تو گوش خود بہ تعظیم گرفتہ باشد ہم ہمہ بتو بخشم نقل است از اصحاب آن حضرت
کہ وقتی در مجلس آنحضرت نقل کردند کہ از فلان قبر نالہ و فریاد مرده می آید و چند روز است کہ او را
دفن کردہ اند فرمود او فرقہ من پوشیدہ است حاضران عرض کردند معلوم نیست فرمود
وقتی در مجلس من حاضر شدہ است گفتند نمی دانیم فرمود از طعام من خورده است گفتند نہیں
فرمود مقصر بر بیان کارے او کمتر ساختی سر در مراقبہ کرد اثر بہیت و وقار در لشیرہ مبارک
او ظاہر شد بعد ازان فرمود ملا یکہ سیگونیا و وقتی روی مبارک تو دید و گمان نیک برد
حق سجایہ لبیب آن پرور مت کرد بعد ازان بار بار سر آن قبر رفتند پیچ نالہ و فریاد شنید
نمی شد نقل است از شیخ ابو نجیب سہروردی کہ خبر کرد ما را والد من کہ از شیخ حماد بس
ہر شب آوازی شنیدہ میشد همچون آواز گاس انگبین و زی این معنی بحضرت غوث اعظم مذکور
شد و آن حضرت ہنوز اشتہار نیافتہ بود وقتی بصحبت شیخ حماد رسید و پرسید بہیت صحبت
و باس را این ساز چیست ہر زمان این نغمہ و آواز چیست شیخ حماد گفت مراد وازد
ہزار مرتبہ است ہر شب ایشان را می کنم و حاجت ایشان از خدا می خواہم و بہر کہ از ایشان
مکناہ مبتلا است درخواست میکنم کہ دران ماہ اورا توبہ دہد یا از جہان بیرون برد تا دیروز
در گناہ نماز پس حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی فرمود اگر حق سجاد و تعالی مراد حضرت خود
منزلتی دید درخواست کنم کہ از مردیان من تا قیام قیامت کسی بے توبہ نہیرد شیخ حماد گفت
حق سجاد مرا شاہد بنمود کہ اورا مقام و مرتبہ عطا کند کہ مردیان او بی توبہ نہیرند و ختم ایشان

بتوجہ اگرچہ اول عزیزی متلا باشد بیت این غلغلہ در خانقہ و مسجد و سجد و پرست + یعنی کہ محبان
 ترا ختم بخیر است + وصل سوم در توجہ بآن حضرت از برای حاجت بطریق دو گانہ نماز
 نقل است از شیخ عمر بزاز کہ حضرت غوث اعظم می فرمود ہر کہ در کرتبہ بن استغاثہ کند
 آن کرتبہ دور انداختہ شود از وہر کہ در شدتی بنام من نذا کند و ساخته شود از وہر کہ توکل
 کند بن در حضرت حق از برای حاجتی بر آورده شود حاجت او و نیز آن حضرت فرمودہ است
 ہر کہ دو رکعت بگذارد و بخواند در ہر رکعتی بعد از فاتحہ سورۃ اخلاص یا زودہ باب پس فاعلہ کائنا
 را درود فرستد و سلام گوید برو و او را یا گوئد پس جانب عراق یا زودہ کام برود و نام
 من گیرد حاجت خود یاد کند ہر آئینہ بر آورده شود حضرت ایشان می فرمودہ اند کہ صاحب
 حاجت را باید کہ بعد از سنت نماز شام یک چلہ این دو گانہ راستواتر بگذارد و اگر وقتی فوت
 شود از سر گیرد البتہ مقصود رسید انتہادت این وظیفہ چلہ روز است و گرنہ بیش از چلہ روز
 بیچست دوم حضرت قادریہ انچہ مقصود بہت دست دہد وصل چہارم در بعضی سخنان
 آن حضرت اسے غلام بر تو باد و صبدق و صفا کہ اگر این ہر دونی بودند تقرب بحق سبحانہ
 مر لشر را ہرگز میسر نہ شد نہ تکلمہ تفقہ کن پس اذان اعتدال بکن از آنکہ ہر کہ عبادت خدا
 غزوہ جل تفقہ کند بغیر علم است افساد او بیشتر ازان بود کہ سبب اصلاح او نہ تکلمہ ہر کہ عمل کند
 بد انچہ سید اند حق تعالی اورا روزی کند علمی کہ آنرا نمیداند نہ تکلمہ قطع اسباب کن از خود بزرگوار
 از مفارقت اخوان و اقسام دیگر تا حق تعالی ترا قوی گرداند و جلالت بخش نہ تکلمہ حسن و با
 را ملازم شو و از غیر او انقطاع کن و از اعیار و اسباب کنارہ گیر خوف آنکہ مصباح طلب نطفی
 نگر و نہ تکلمہ چل صباح یا اخلاص زندہ دار تا نیا بیع حکمت منفر گیرد و از دل تو زبان تو
 نہ تکلمہ شہادت محمدی ثمرہ شجرہ وجود ملت اسلام است آفتابیت کہ روشن شدہ است نور
 آن ملکوت کونین الطباع شیعہ او معطی سعادت دارین است پس ہذر کن تا بیرون نیائی از
 دائرہ آن و ہذر کن تا مخالفت نشوی اجاع آنرا نہ تکلمہ اگر در محبت او صادق باشی بچای طاعت
 برابر وار و بسوی مقصد صدق نہ تکلمہ شناخت قدر جلال او ہر کہ یک لحظہ با دماند از ذکر او
 نہ تکلمہ ذکر روح جناب رحمت است چون نیم او بر شام ارواح ذاکران بوزد از نشوات آن روح

در نفس اشباح و زینتش آید نکتہ کعبہ و ہر عارفی موضع نظرات حق است از و نکتہ اقرب
 طرق الی اللہ لزوم قانون و عبودیت و ہمتساک بغزوہ شریعت اسلامیہ و تقاضا بر جادہ
 تقویٰ نکتہ انس تو با حق بر اندازہ و شست و شست از غیر او نکتہ انعام حسن در طلب دنیا
 پشت عقل را دوامی کند از طلب ہولی عز و جل نکتہ علائق زہر است دنیا حجابیست مانع
 از وصول بلکوت اوست بر تو توجہ رمت نکتہ اگر طفل عقل تو بحال جوانی رسید
 در کنار تادب ہرگز دنیا التفات نکردی ولیکن او هنوز بر بستہ گوارہ شغلش اسوانا
 و المونا است نکتہ حق تعالی جیل شانہ و عسم نوالہ و غزیرا نہ تاشیل وجود را بر ساحل
 دنیا بر اسے امتحان عیون اہل اطفال ارواح را کہ پرورده شدند در مجود عصمت و ہود
 ثبات نکتہ بلی و ولادہ ستارہ اند کہ از فلک سعادت طلوع میکنند و محنت و محبت و دو گل اند
 کہ از یک شاخ برمی آیند نکتہ معاشرہ العارفین برات از حول و قوت الایہ حقیقت توحید
 است و محو ہر متلوجی از عین عقل محض تفرید و القا پنچہ در وجود است از مد طمع عین تجسید
 نکتہ اسم اعظم اللہ مستجاب شود مر ترا چون بگوئی اللہ در دل تو غیر او نباشد بسم اللہ
 از عارفان بخون کن است از حق عز و جل نکتہ افراد تو در طریق طلب او امارت نصحت
 محبت است و تکریم دین دیدہ دل تو بغیر او نشان بعد نکتہ سخن بغیر ذکر او زنگار است
 بر صفائی آئینہ قلب نکتہ امی غلام بچو بلبل سباش کہ شیفہ صورت خود است وقت
 و بیج و یا ترجیع اشجار خود در ساختہ لیکن پنچون باز باش کہ التفات نمیکند بحقارت اصوات
 بلا اہل در ریاض و بیچ در طرب غنی آید لذت العام ہو العت از علوم ہمت و عزت نکتہ
 حضور با او بغیر تخریب قوالت ہرگز ممکن نشود نکتہ از برای آنکہ یک لحظہ با او
 باشی اگر از ہبہ اکوان بیرون آئی بسیار نباشد نکتہ چون نفس صاف شود
 و از کدورت بشریت استحال ادا مکن نکتہ یا غلام عیون عقل فحول التفات
 بدنیائے کند و زفارت و زہرات آن مرا ایشان رائے تواند فریفت بلکہ قول محبوب
 را از ان فرسہ می کند کہ انما الحیوۃ الدنیا لعب و لہو نکتہ حب دنیا در نفوس
 بغض آخرت باری آرد نکتہ یا ہذا ماتم بالا خلق و الخالق پس اگر اختیار خالق بکنی

تقل انهم عدوی الارب العالمین نکتہ یا هذا فنا اعدام فلا یق است و انقلاب
 طبع بطبع ملائکہ بعد از فنا از طبع ملائکہ و حقوق بہ مناج اول فتح یستغاک ربکما تنفیک
 و یرزع فیک ما یرزع نکتہ در وفات آن حضرت نقل است از شیخ عبدالوہاب
 کہ حضرت والدی غوث اعظم در ماه رمضان خید روز مرض داشتند و روز بیت نم ماه
 مذکور جمعی از شاخ پیش او حاضر بودند چون شیخ علی ابن سبتی و شیخ نجیب سہروردی
 کہ مردی بزرگ و قار تمام درآمد و گفت سلام علیک یا ولی اللہ من ماه رمضان مدہ ام
 ما اقتدار کنم از انچه کبر تو مقدر شدہ بود در سن وداع کنیم ترا کہ این اخیر اجماع نیست با تو
 پس باز گشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم از دنیا رحلت فرمود و ناہ رمضان
 دیگر نیافتہ کہ نقل کردند اصحاب کہ در مرض آخر سیف الدین عبدالوہاب ازان حضرت
 وصیت طلب کرد و فرمود علیک تقوی اللہ والطاعت ولا تخیف احد او لا ترہ و کل
 الخواج انی اللہ کلما و اطلب منہ ولا تشق باحد سوی اللہ غر و بل ولا تقدر الا علیہ التوکل
 و التوکید و اجماع الكل بعد ازان مرض غلبہ کرد و فرزندان کہ گردنشتہ بودند ایشان
 فرمود حاضر شدہ اید غیر از شما نزد من بر خیزید و جاکمید ایشان را و ادب ایشان بجا آرید
 اینجا رحمت عظیم شایستہ و فرمود علیک اسلام و رحمتہ اللہ و عفر اللہ لی و لکم و تاب علی
 و علیکم و بعد ازان فرمود انا لا ابالی بشئ و ملک الموت پس از انکہ صوحہ عظیم
 زد چون سکرات سوت درآمد گفت استعنت بلاک الا اللہ الحمی الذی لا یو
 ولا یخشی ان یفوس سبحان من تعدو بالقدرت و قهر العباد بالموت لا آل الا اللہ
 محمد رسول اللہ تا انکہ روح از بدن مفارقتہ فرمود رضی اللہ عنہ و ارضاه عما در محبتہ
 الاسرار آورده است کانت و قلت رضی اللہ لیلۃ الشیب بعد العشاء تاسع
 شهر ربیع الآخر من سنہ احدی و سبعین و خمس مائۃ بہ بغداد و دفن بدرستہ بیابان
 اعاد اللہ علینا من یرکاتہ و جمیع مدت حیات آن حضرت نو د سال بود ہمزده سالہ
 بودند کہ از جیلان بہ بغداد رسیدند و بہت سال تحصیل علوم نمودند و بہت بیخ سال
 در تجرید و انقطاع از خلق بودند بعد ازان بیس سال دعوت خلق الی الحق نمودند

بیان شمراتی کہ از خدمت نمودن پیچود مارا حاصل شد چو بیایان اندر لایح اجر الحسین
 ممره میفرمودند پس تسبیح یاسے یا قیوم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مداومت
 نمایند و ہر روز سی ہند و شصت عدد بخواند ہا بشید و ہر وقتی از اوقات روز کہ تواند جامع حصول
 مرادات دارین است و قیام تمام مکونات از آثار صفات این دو اسم است و آن بزرگوار
 قسم است روحانی و جسمانی و حیوۃ روحانیات از تاثیر صفات اسم حی است و ثبات
 جسمانیات از اثر صفات اسم قیوم پس کسی کہ بدین دو اسم حق رایا د کند بدان ماند کہ بزبان
 تمام موجودات روحانی و جسمانی تسبیح گفته باشد و در احادیث صحیح الاسناد مسطور است کہ اسم
 اعظم درین کلمات فالین البرکات مذکور است **ممره** میفرمودند بنماز قلاقل موافقت
 نمایند اگر کسی خوابد کہ را بنماز تراشد اگر چه محالست بظہن این نماز ممکن باشد و نماز قلاقل
 چہار رکعت است بیک سلام باین مغرب و عشا باید خواند نیت نفل باید کرد و در ہر رکعت
 بافتہ چہار قل غسم باید نمود و بعد از ادای سلام سربجہ نہادہ ہفتاد و یکبار باید گفت یا حی
 و یا قیوم ہر چہ تک یا من استغنیث میفرمودند کسی کہ اسباب دنیوی حاصل میکند و بعد از تحصیل
 محصول راضی افشاند درین صورت دل خود را خراب میکند و دلہامی غیر را مغمور میسازد
 و بحیث جمعیت خلایق خود را در تفرقہ علایق می اندازد اورا باید ملاحظہ نمود اگر دلی کہ بواسطہ
 تعمیر آن مصدر تخریب دل خود است از دل او بہتر است یعنی اگر ہمت او مصروف خدمت
 اہل اللہ است بدان اشغال نماید و اگر برخلاف آن دیر خلافت آن پذیرد کہ قلب و الہیمان
 را سزاوارتر است از قلوب عوام و سالک را تصفیہ دل از کدورات تعلقات ہم مہم
 است **ملکوتی** آنکہ ستانی و بیفشانیست بہتر از انست کہ نشانیست و در شدن
 حرص جہانت دہند و در شدن آسایش جانت دہند **ممره** میفرمودند تقبیل
 ابہامین و مساس آن بر عینین در وقت استماع اشہدان محمد رسول اللہ از مودن بتا
 سنت آدم ست علی نبیا و علیہ السلام و حقیقت این مقدمہ آنست کہ چون ذریات را روز
 آنست آدم علیہ السلام بر صفحہ ناخن ابہام مطالعہ نموده بجز و طلوع النوار لقای جہان آرای
 حضرت نبوت پناہ محمد رسول اللہ صبعین خود را بلب لب بوسہ دادہ از وجہ تبرک

و استغفار عظیم پس فرمود **بیت** رواق منظر چشم من آشیانه تست به کرم نما و فرود آ که خانه
خانه تست به **مکره** میفرمودند از بعضی فقرای مجانبین با اطفال یتیم خرق عادتے کہ
نظمور آید بسبب آنست که حق سبحانه بالغه از ایشان کرامتی بخلق فرمائید تا دلها سی خلاق از
مشاهده آن برایشان گراید ولی میربی مجازی فرو نگذارند و لوازم محافظت و مراسم خدمت
بجا آرند و این معنی را سمونت گویند **مکره** میفرمودند چون خالق علی الاطلاق دنیا را آفرید
خطاب فرمود یا دنیا آخدمی و آخدمی من خدیک یعنی اسی دنیا خدمت کن مرا که خدمت
کردم را طلب کن نسبت از کسی که خدمت کرد ترا و در رفتاد و دولت اسلام و مقصد ملت کفر ضلالت انجام
تار کن نیامخو و مملو است شعر الجوه فقری و الفقر عرض به الفقر شفا نوی فقر مرض به العالم کما ضدا
غور به و الفقر من العالم سر و عرض به **نقلست** یکی را از مریدان حضرت ایشان داعیه
ترک روی نمود و چون صورت داعیه را بخدمت باز نمود فرمودند که این سعادت شخصی را مسلم
است که اگر ایضا بقوت محتاج شود بیا زار رود و آنچه بعد از مراجعت تره فروشان بر مکان
و مکان آنها از جنس تره بسبب کساد متاع و عدم استعداد امتناع بر زمین افتاده بیند آن را
بچیند جب جاه درین سلوک سر راه او نگردد و نفس او با او درین معامله مساهله نکند کما فی لفظ نوی
المعنوی **بیت** رشتها سی خلق بند محکم است به در ره این از بند آهن گمی کم است به و بعد
از ارتکاب این امر بر غذای مجموع کفایت و قناعت نماید و نشاید که چون طلب خطوط نفسانی
و حطام دنیا سے فانی از وی نظمور آید متابعت نفس اماره نموده تحصیل آن گراید فرموده اند
اگر چه رزاق لایزال تا بدین حال امتحان نمی نماید غایتا سالک تارک را قوت استیصال طمع
بدین منوال باید تا استقلال از اموال دنیوی مورث وجود ملال و باعث عدم استقلال نیاید
مکره میفرمودند اگر سالکی تواند که از عمده آن بر آید که خود را در لباس کسب مستور داشته
سلوک نماید بهتر از آنست که در وی فقیه انور آید مقصود ازین بیان این بود که صفت صوفی
کاین باین باید و حکم انما الاعمال بالنیات صفت ظاہر اعتبار را نشاید **مکره** و مراد
طریقت لباس ظاہر نیست به مگر بخدمت سلطان به بند و صوفی باشد **مکره** میفرمودند
بک پیوی و حبست و جوی و تحصیل اسباب و معیشت خلاف اخلاق حمیده است همچنان بجهت

رو کردن آن نیز ناپسندیده است زیرا که بنده را بر مقام تسلیم مستقیم باید بود و ترک اختیار خود
باید نمود و نه تصحیح باید کشید و نه بتفریق تفرقه باید دید چنانچه **لعل** است که عابد می غمزد
موسیٰ علی نبینا وعلیه السلام مدتی مدید عبادت و ریاضت اشتغال نموده و در آن روزی
خلوت نشسته و زاویه عزلت بر روی خلق بسته بود اما مجاهده او بشماره بیست و روزی
از استقامتی بین سوز بر سر راه کلیم الله مترصد شده و بعد از دریافت ملازمت او صورت
واقعه خود بعرض رسانیده درخواست نمود که احوال حسرت مال آن سحور را بعد از صمود بر
کوه طور بعرض رب العفو رسانده باعث عدم و حصول او بدرجه قبول استغفار نماید پیغمبر مذکور
اجابت نموده متوجه مقصد گشت چون بشرف مکالمت مشرف شد مدعای عابد را بجناب
کبریای رب الارباب التماس نمود خطاب آمد که اگر چه او بحسب دعوت در ادای عبادت
عبادت حضرت ماستغول است اما پیوسته عاشق ریش است و همش مصروف تبریت
آن شش لاجرم نامقبول است چون کلیم کریم مراجعت نمود آنچه در جواب استدعی از حضرت
ذوالجلال شنیده بود با حسن المقال بیان نمود ظاهر عابد مذکور محاسن حسین داشته و پیوسته
آئینه میدیده و شانه میکشید و بجموع آن فرمان از شده یاس و حرمان در حجره مالوفه درآمده
بیتفحص می سن خود مقید شد فی الحال جبریل علیه السلام می از علیم علام به کلیم علیه السلام رسانید
که آن غافل را بگو که هنوز مشغول بر ریش خودی چنانچه التفات بزرگین آن مصدر آفات بود
همچنان باستیصال آن مضیع اوقات است و منطبق لطیر آن عاشق سبک سیر اشاره بدین قصه
کرده و گفته **شعری** ریش اگر آراست پر تشویش و دور می بر کند هم در ریش بود
لیکن نفس بے او بر آوردن خطاست چه کبش از یازمانی چه بر است چه کمره می فرمودند
روزی از حضرت شیخ نصیحتی درخواست نمودم فرمودند رکعات معدوده صلوة مفروضه را
با حسن الوجوه ترک نکنید و فرونگذارید و بهر مقامی که از مقامات معرفت برسید بدان
اکتفا نکنید و بدرجه اعلی از ان درجات همت گمارید بیت این راه را نهایت صورت
کجا توان بست و کش صد هزار منزل بیش است در پدایت **مهر** میفرمودند که
حضرت شیخ قدس سره العزیزی فرمودند که مراد باطن کلمه **تکلم** مضمون اعلی القاشده و آن

انیست ماکان المذمومین ماکان لنیرہ فموتین می فرمودند کہ جمیع افعال متنوعه مخالفه کہ افعال مجازی از کس قوتہ بمنصہ فعل می آرند تعلق بہ نیت قاعلم دارند بسبب آنکہ امری از دو شخص لغت یکدیگر بوقوع آید و در مخالفت چنان باید کہ اگر دیک جانیتر مترب شود جای دیگر شر باشد و اگر حاصل کی نفع بود نیچہ و دیگری ضرر باشد اما چون نیت فاعلین مختلف الفعل باشد خیر و صواب بود ہر یک ما جور مشاب بود چنانچہ نقل است کہ مردی و تدبی بر کنار چاهی کہ بر سر راہی واقع بود نصب نموده بنیت آنکہ چون مسلمانی صادر شود و خواهد کہ دایہ خود را سیراب کند بدان و تدبیر ساخته سہولت بر مراد خود فایز گرد و بعد از وقوع این امر شخصی دیگر بران چاہ رسید و تدبیر کنارہ منسوب وید فی الحال از جایز کند و بطرفی افکند بنیت آنکہ اگر یکی از مسلمانان بہت اطفاسی حرارت غطشان شبی برین موقع وارو شود و بہاداکہ بیش پایی بخورد و ایدای عاید شود مراد آنست کہ ان اللہ لا یطرا لی عبور کم ولا الی اعمالکم ولا کن یطر الی قلوبکم دنیا کم یعنی بدستی کہ خدا نمی بیند بسوی ظاہر صدور شما و نہ بسوی عملهای شما و لیکن حق سبحانہ می بیند بسوی لہای شما و نظر میکند بہر یک شما بہیت ما برون را بگیریم و قال راہ ما درون را بگیریم و حال را شمرہ می فرمودند و در روز عاشور ہفتاد مرتبہ کاہی سبحی اللہ نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر بخوانید این قرات را مستلزم ثواب بحساب و انید نقل است یکی از ابنا سی روز گارتارک شد چون متاہل و متعلق بود بی جمعیت عبوری باندک فرصتی خاطرش متفرق گشت رقعہ بخدمت حضرت ایشان ارسال داشت شتمل باین مضمون کہ اگر بمتصدیان صدارت ایمای فرمایند تا یومیہ بہت صرف معیشت من مقرر نمایند از عنایت بیغایت بعید نباشد و جواب رقعہ فرمودند یا چون سایر خلایق کہ در دایرہ علایق اند با کتاب بایستی نمود یا بعد از التباس کسوت و رویشان و ارتسام برسم ایشان ہر مرکز توکل مستقیم باید بود و مال و احوال ہر زاق لایزال تقویٰ بایستہ بود و مقصود از این بیان این بود کہ ما در زمرہ اہل کسبہ آمدہ ایم بزرگ ایشان تگ و دو باید کرد تا بعد از اطلاق اسم درویشی بر خود جایز آید و وہکان فقر فقیر باید کرد قطع یا کمں با پیل بانان دوستی یا بنا کن خانہ در خور و پیل یا کمں بر چہرہ نیل عاشقی یا کمں بر خان و مان انگشت نیل شمرہ می فرمودند و جبسمی انسان آنست کہ در حیلت او ہفت

سیاست ملی ہم از انست کہ کریم نفسی آدم و رشان اوست شمره می فرمودند ماه رمضان المبارک فقط ہر زبان بناید راند و از لوازم تعظیم محرفی با و ضم باید ساخت کذلک در تحریر نیز کہ مقرر است کہ انچه گفتن آن جائز نیست نوشتن آن نیز جائز نہ و نیز می فرمودند ہر کہ در شب غرہ سی کرت سورہ فاتحہ الکتاب بخواند تا سلخ آن ماه اوقات معیشت بعافیت بگذراند شمرہ می فرمودند و راجبہا را آمدہ ہر کہ بعد از فرستادہ و در حق مؤمنین و مومنات استغفار کند حق تعالی قبر او را بعد از موت از شرق تا غرب وسیع گرداند پس مسلمان را باید کہ بعد از نماز فجر دست بد عابر داشته بیست و ہفت کرت بگوید اللہم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات شمرہ می فرمودند روزی گذرم بر تہخانہ افتاد ساعتی بتفرج ایستادم دیدم ہر کہ از عہدہ انضمام غلالت بد بخام آمدی او صنم بزرگ را پرستاری کردی و لوازم عبودیت بجا آوردی بعدہ سائر اسنام کو چک را پرستش نمودی آنکہ گاوی منصوب کہ در مقابل آن بت منصوب بود ویرا نیز پرستندی از مشاہدہ آن صورت انیمنی بخاطرم رسیدہ و اب طلب حق نیز این چنین باید یعنی چون طالبی بر خدمت مرشدی گراید و حسب المقدور از عمدہ مخاومت دی بر آید تسبیت بمجدوم زاد ہا ہم لوازم خدمتگاری و مراسم پرستاری باید کہ بجای آرحتی کہ خدام القبلہ مرام را نیز عزیز و محترم دارد و نیز می فرمودند کہ ہر گاہ مردم ابنوہ بر من جمع می آیند و بملا قاتم غلو مینمایند و دلم دران حالت متکلم می آید و از صحبت بنفرت میگراید بخاطرم می رسد کہ چرا چون بت سنگین در مقام تسلیم تسلیم نباید بود و نوشتن آن مثل آن صنم منظہری تصور نباید نمود کہ نہ کسی ابریار خویش میخواند نہ رئیس میراند نقل است روزی شیخ عبد القادر کیکی از صوفیان شہر بود بحضرت ایشان آمد و اظہار نمود کہ صفت حلم و اقتدار تو واضع و انکسار در حضرت بحقیقتی معاینہ میکنم کہ در پیر خویش دیدی و در جواب وسے فرمودند کہ اظہار شکستگی و فروتنی بی تحقیق مرتبہ فنا لطفی ندارد و بعد از وصول بدرجہ فنا فی اللہ و حصول نتیجہ بقایا اللہ تکبیر و تنہا بعضی لازم نیاید چنانچہ نقلست کہ امام جعفر صادق رضوان اللہ علیہم پیوستہ لباس فاخر پوشیدندی و در طریقہ بزرگی و کبریائی کہ لایق جناب عزت مآب ایشان بود پوشیدندی روزی یکی از مخلصان بخدمت معروض داشت کہ تمام اخلاق و اوضاع حضرت ایام

مقبول خاص عام است الا آنکہ با حلق خدا بود و وضع نمی نماید و بر سبیل تکبر و تجبر سلوک
می فرمایند جواب یافت کہ آنچه معاینہ میکنی نہ از تکبر است بل ظنور کبر یا مٹی خداست چون
کبر بشیریت از نهاد ما بر آید و بعض فناء پیوست کبر یا مٹی حق بر منضہ وجود ما بر آمد و جلوه گر گشت
پس در پر دانه چو در آتش افتاد و سوخت خود را به گوید کہ آتش من لیک از زبان آتش
کمرہ می فرمودند میثواند بود کہ سہ کس در یک طبق طعام خوردند و از ایشان یکی حرام خورد
یکی حلال تناول کند و خدای یکی نور شود این تفاوت بنا بر این قاعده صورت بندد کہ ہر کس را
عزیمت آن بود کہ ریزہ و خلاصہ خوردنی او بخورد و باقی نصیبہ شرکا شود لقمہ او حرام است
و ہر کہ برداشتن لقمہ منصف باشد یعنی موافق با نصف قسمت خود بکاربرد و قوت او حلال است
ہر کہ اہمیت او معروف آن باشد کہ در مطہوبات با ہمکاسہ ایشا رکند اسفل را خود بردارد و اسفل
را بہ شریک واگذار و خدای او نور است و فرمودند کہ سلطان ابو سعید ابو الحیر رحمۃ اللہ علیہ
اصحاب خود را جدا جدا طعام میدادند مگر یکی سوال نمود کہ چون خدمت سلطان را تمام
سلوک و اوضاع منطبق قانون سنن نبویست علیہ الصلوٰۃ والسلام این عمل خلاف سنت
بدیع یتیماید سلطان علیہ الرحمۃ و العفزان در جواب سایل فرمود مذہبی میدانم کہ اجتماع بر یک
سفرہ تناول در یک قطعه موافق سنت است ہورث برکت غایتاً در زمانہ سابق کہ این عمل
معمول بود ہر کی بردگیری ایشا رینمودہ الحال چون عزیمت ایشا بر سبیل ندرت سے منیم
طعام را ببرد ان قسمت میکنم تا ہر کدام با کل نصیبہ خود ویردازند و بہ نیت فاسد لقمہ حلال
را حرام نسازند کمرہ می فرمودند از مقتدای عالم یعنی امام عظم آورده اند کہ ایشان نماز
چہل سالہ اعادہ کردہ اند و سبیلین ہوجیب احوال علما آنست کہ بعد از مردت مذکور
بوصول حدیثی از احادیث بنوی و آنستند کہ تحلیل انگشتان پایی در طہارت بر خلاف سنت
لعمیل آورده اند بنا بر ان اعادہ فرمودند و صورت این مسئلہ مطابق سنت آنست کہ با انگشت
کف دست چپ خلال از کف پای بالا کند و حضرت امام انگشت خلال از پشت پاسے
فرار می آوردند اما محققان گویند چون ایشا نما بعد از انقضای مدت چہل سال از عمر حجۃ
مال در حین نماز مشاہدہ محبوب بی نیاز نصیب گشت بالجزم صلوٰۃ مانعہ را بواسطہ عدم

مشاهده فایده دانسته رجوع باو اسی قضای آن نمودند و وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم و عمری که مجبور صراحی و جام رفت و بخاطر حنین این کترین میرسد که غالباً حضرت امام نیز درین شعر گفته اند شعور عمر فی لمو و لعب و فاما ثم اباه ثم اباه و اثاره بدین معنی فرموده اند و بهنگام و جردان مطلوب برایم فقدان تا سفت و تاوده نموده مگره می فرمودند تکبر برود و نوعست کبر عوام و کبر خواص کبر عوام آنست که ایشان از وجود تمنعات دنیوی و تکلفات نوریه مسرور و مخرور گردانند بدان افتخار کنند و کبر خواص آنست که ایشان چون سخن حق شنوند اقبال نمایند و بر قایل آن نظر سبب تحقار کنند و کما قال علیه السلام الکبر بطر الحق و غمط الناس یعنی کبر آنست که باطل گرداند حق را و تحقیر کند بر خلق و فرمودند چون با مومنان صحبت دارید هر که در سال از شما اصغر است چنان بپایانند که بر صغیر اعمال او روم عسیان کمتر خواهد بود مطابق آن پیش آید و آنکه سال او از شما بیشتر است بدانید که قدم او در وادی معرفت بیشتر و عرفان او بیشتر خواهد بود و موافق این سلوک نایب بیت سوسی هر کس چنان گردان نظر را که بینی بهتر از خود هر تبرا و مکره و ذیری فرمودند که اگر خلق را بتطر خلق و بد شود و اعتراض وجود گیرد و اگر بتطر حق دیده آید علی کل صورت پذیرد بحکم ما ضح الله فو خیر المکره می فرمودند تخصیص الیتام کلمه کرم الله وجهه بنام حجت و فرجام امیر المومنین علی بنابر آنست که ایشان قبل از ظهور نبوت سیدانام و اظهار دعوات آن حضرت بر دین اسلام نیز هرگز روی مبارک خود بسجود صنام عواپت انجام ننهادند و بودند و حق سبحانه و تعالی وجه فرخنده ایشانرا که امت ازلی و ابدی داده مکره می فرمودند و مبادی احوال بخاطر مگذشت که زمره جوگیان و فرقه بیقیدان باید که در خلافت و جهالت مساوی باشند زیرا که ایمان اگر چه دم از اسلام و ایمان میزنند اما امثال احکام آن نمی کنند پس نباشند درین باب الامعی کذاب چون صورت این خاطر را بعزیزه باز نمودم فرمود اینچنین نیست بنا بر آنکه جوگیان جاهل و راعول دین غلط کرده اند و سر از جیب کفر بردار آورده و بی قید آن غافل در فروع خطا کرده اند و احکام اسلام لعجل آورده و امور منهیه را سبلح دانسته زخم اباحت و الحاد خورده مکره می فرمودند پنج طایفه از باز خواست عمل قولاً

و فعلی معاف و مرفوع القلم اندکی معصوم یعنی کودک تا بجد بلوغت برسد قلم تکلیف برود و درود و م نام
 هر که در خواب است بدانچه از وی صادر شود یا وقت نماز فوت گردد و مواخذه نباشد سوم
 و یوانه چهارم معدوم العقل و تفریق میان دیوانه و معدوم العقل ازین جهت است که سو
 جنون نیز زوال عقل ممکنست چنانچه امتداد از حمت و اخلاط حسنه و استیلائی عشق و مانند آن
 مزیل عقل است چنانکه میل یعنی هر که بشدت بلا و کثرت غنا مبتلا باشد اگر از وی اضطراب و عدم
 اختیار گستاخی بر زبان راند و یا بدان بگیرد شکر کاین بهترین خلق الله محمد و جبرئیل و غیره باشد که شتغال
 شعر شاید یا مطلق ازین امر است از نماید اول در جواب این آیه خوانند که و ما علمناه الشعر و ما
 یبشئ له یعنی نیاختیم ما محمد را شعر گفتن و نشاید مرا و این فن باز این خطاب بر زبان رانند
 که ان من الشعر بحکمته یعنی از جمله شعر بر آینه حکمت است و فرمودند بر هر تقدیر اگر از و اراوت است
 امان نمایند و اگر فضول است بهتر آنکه ابا نمایند زیرا که اہم مقام و اتم مقام آنست که اوقات
 را مصروف ذکر و شغل باید نمود و از جمیع مشغله اشتغال باید فرمود و مقصود ازین بیان این
 بود که مہمت را ہمگی مصروف استخراق معیت بلا جهت دارد که بکلم آیه کریمه و هو حکم انما کثرت ثابت
 میشود باید ساخت و از ہمة امور بگذرد و دوستی که رجوع ہمہ بدوست و دوستیہا ہمہ از دست
 و دوست حقیقی دوست بل محب و محبوب ہمہ دوست باید پرداخت و مصلحت و مصلحت و
 من آنست کہ یاران ہمہ کار ہمہ بگذارند و خم و طرہ یاری گیرند و بعدہ اجتماع کتابت ہا پریم
 فرمودند ہر کرا میسر شود کہ در حین کتابت مشغول بود و خوبست زیرا چہ در آثار نوشتن باین
 شغل مشغول میتوان بود کہ حروف معدوم بر حتمہ کاغذ و بر صفت وجود میآید و در منظر کاتب صفت
 خالق روی مینماید مگر ہمی فرمودند اجساد و بنی آدم کہ بعد از مفارقت ارواح ہر و ریشہاں
 روز امانس میکنند و متعفن میشود و نابہر حکمتست زیرا کہ اگر چنین بودی مردم آبا و اقرباں
 خود را در لحد گذاشتندی و نعوش آنها را بجهت تسلی دل مصیبت منزل خود قدید نمود
 نگاہ داشتندی و فرمودند و را جناس غلہ کہ ہر و مدت کہ م می افتد و صدر تضییع آن میشود
 بنا بر آنست کہ اگر بر خلاف انی صورت بودی حریصان و مسکان ہشامہ زب و نقرہ غلہ را
 نیز مصون و مدفون ساختندی و اکثر مردم محکم گشتہ در عالم قہر انداختندی مگر ہمی فرمود

روزی حضرت شیخ کلاهی از زیر دستار فیض شمار خود برآورده بدست مبارک در سر من
پوشانیدند و فرمودند هر که علی الدوام زیر عمامه کلاه میداشته باشد ملائکه رحمت در حق او
صلوة میگویند و رحمت میجویند نقل است روزی درویشی از اهل تجرید بخدمت حضرت ایشان
باز نمود که چنانچه زکوة اغنیاء مقرر و معین است زکوة فقرائش شخص و معین است معمول اغنیاء است
که از چهل درم یک درم دهند و مذهب فقرائست که اگر یک درم را نگاهدارند بر خود یک داغ نهند
در جوابش فرمودند هر کسی چنانچه خود را بگنجان فراماید فی الحقیقه نیز همچنان بایستی آنکه دم تجرید
زند اگر یک درم ذخیره مستحق داغست و آنکه چون سایر مردم حدیث نماید در حق او نگاهداشت
اسباب را بقدر حاجت مساعی است چنانچه در خبر است که یکی از اصحاب صفه و دویست حیات
بموکلان قضا و قدر بار سپرده بود و یک درم یا یک دنیا را زودتر که مانده چون این صورت
بجناب حضرت نبوت مآب باز نمودند فرمود که آن درم را تا فتنه بر نفس او داغ نهند و چون یکی
دیگر از اصحاب صفه رحلت نمود اندوسی دو درم متروک ظاهر شد آن درم فرمود تا آن
دو درم را بروی دو داغ نهادند و وی را از محاسبه بود الحساب فراغ دادند و آن حضرت
علیه السلام و التمجیه بنماز تینین مذکورین حاضر شد صیبه خواند یکی از اصحاب سوال نمود
که یا رسول الله بعضی از یاران هستند که مال وافر داشته و میراث متکثر میگذارند در حق
آنها هرگز این حکم شریف صادر نیافت آن سرور فرمود که آنها آنچه داند در صرف حدیث
بطهوری آمد و دعوی تجرید نمیکند و بر وصول نعم نامتناهی الهی همدین سراسی قایل اند
لا جرم معاتب نمیشوند اینان چون آستین همت از حطام عدم انجم و نیوی انشایده بودند
و نسخ فقر از صفی روزگار خوانده لا جرم آنچه داشتند و گذشتند اگر چه قلیل بود هر کدورت
معامله ایشان دلیل بود در باب کتاب نفحات الانس می فرمودند که کتاب مذکور بجناب
حربه ایست در دست علیه طایفه صوفیه و فرمودند در کتاب مذکور مسطور است که شیخ سر
سقطی در دم و اسپین نصیحتی که سید الطایفه شیخ جنید بغدادی را قدس الله تعالی روحهما
فرمود این بود که ایاک و مصاحبت الاشرار و لا تقطع عن الله لصحبت الاجار یعنی بر تو باو
که عذر کنی از صحبت مردم شریر و نیز باید که قطع کنی بواسطه صحبت از مکان از خدای قدیر

فرمودند از جای دیگر استماع افتاده که شیخ جنید جواب داد اگر قبل ازین این صحبت شنودی
 صحبت ناصح نیز ترک نمودی مگر در فضیلت مکتوبات شیخ شرف الدین این بچی منیر سے
 قدس الله روحه می فرمودند که اگر کسی طالب حق باشد مرشد کامل نیاید یا باید و بسوی او
 کشش دل نیاید باید که بر مطالعه مکتوبات مذکور مواظبت نماید و بصدق دل و فکر کامل هر روز
 میخواند باشد و حسب المقدور بعمل می آورد تا چهل شب زیر سر گذاشته بخواب رود
 ان شاء الله العفو بعد از انقضای مدت مذکور از امداد رفع بر فتوح الغیر از فتیحات شود و روز
 در مکتوبات خوانده شد که من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم فرمودند یعنی این حدیث آنست
 که هر طالبی که بعمل آرد آنچه از مرشد خود تلقین شده باشد حق تعالی ویرا سوا می آن نیر و ارش
 علم دیگر گرداند برکت صدق معاملات و استقامت بر آنچه دانسته و توانسته بیست پیش شنوز
 نیک و بد گفتار و آنچه بشنیده بکار و آرد می فرمودند و خبر است که هر که بعد از فریضه
 با داد و در حق مؤمنین و مؤمنات استغفار کند حق تعالی ویرا از جمله آن اولیا گرداند که برکت
 ایشان اهل زمین را رزق میرساند پس مصلی را باید که بعد از نماز فجر در وقت استسعا دست
 برداشته بیست و هفت مرتبه بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و نیری فرمودند که قاعه
 ایما آنست که بعد از فراغ نماز رجوع بقوم نموده دعا خواند و مراد بعد از ادای نماز سجده
 خجالت و انفعال روی مینماید که روی بقوم نمیتوانم نمود بنابر آن همچنان روی بقبله گماشته
 و پشت بخلق داشته است دعا می کنم بخاطر امارت برین خلق الله محمد و جلیله میرسد که این کلمه تیج کلام سلف
 است رضوان الله علیهم اجمعین که فرموده اند حسنات الابرار سیئات القربین یعنی هر عملی
 که نزد نیکوکاران از اعمال حسنه است نزدیک مقربان از امور سیئه است مگر می فرمودند
 تا در ویش را در مجالس متعدده دیده نشود و صحبت های مستحبه با وی اتفاق نیفتد حقیقت
 او کماهی مفهوم نگردد زیرا که بر انسان بحسب شمول اوقات مختلفه احوال متنوعه جاریست
 و حقیقت او در آن متواری و نیز می فرمودند که در ویش را در سه میدان استخوان باید نمود یکی
 در میدان علم دوم در میدان تقوی سوم در میدان حال الله در من قال و فرمودند که شناختن
 خدا آسانست اما شناختن اولیا متعذر بیست در شاید حال پخته هیچ عام و پس سخن

کوتاه باید و السلام ثم می فرمودند کرم ایزد پاک در حق مشیت خاک بی پاک از خیر ادراک
 بر دلست چنانچه در خبر است که روز قیامت دو عاصی را ازین امت حکم شود که برداغ
 بزند یکی فی القور بی تقاضای موکلان بسوی آتش سوزان روان شود و دیگری چون ملائکه
 عذاب می کشیده باشند او میرفته باشد و بر تقاضای خود می نگریسته تا ایزد بی نیاز هر دو را طلب
 فرماید اول از آنکه تن بر ضا درد او سوال کند که باعث توجبه و اقبال تو بکنم چه بود گوید خدایا
 با خود اندیش کردم که در دنیا اطاعت و انقیاد او امر و نواهی الهی هرگز از من وجود نگرفته الحال
 درین یک حکم باری مطیع و منقاد باشم فرمان شود که او را بیکت اطاعت این امر بخشیدم بش
 برید بعد از آن از آنکه او را می کشیدند و با کراه میرفت و باز پس میدید سپرسند که تو بکدام نیت
 بر تقاضای خود نگاه میکردی و مهت بر احتملاص می گماشتی و با عمل تباه و نامه سیاه خود چه طمع
 میداشتی گوید بار خدایا اگر چه غرق گناهم و جزای اعمال خسارت مال من آن بود که حکم رفت اما
 در دلم می گذاشت که حق تعالی عادل است و کریم است که حکمی که کرده بمقتضای عدل کرده
 احتمال دارد که کریش تقاضای عفو کند در شحات سحاب رحمانی سیات و نافرمانی از نامه
 اعمال و ناصیه احوال این محرم فراشوید فرمان شود که این را نیز لطیفیل حسن لطیف عفو کردم بهشت
 و آید **فر و کرم کوه** کست از کرم و اینجاست با مید از در رحمت مرواسی با ده پرست +
نقل است یکی از درویشان بی احتیذان از حضرت ایشان مسافر شد چون مراجعت
 نمود و شرح از سعادت ملازمت یافت فرمودند که دین سفر مانع تو دلچ چه بود آذر ویش
 بخدمت باز نمود که آخر شب بعد از تهجد توجبه بدینجا نب کردم و رخصت سفر در خواستم چنانسان
 افتاد که حضرت ایشان مرخص نمودند و بر سبیل نصیحت فرمودند که در سفر قریب بمساجد و خانه
 ارباب دنیا نزول اختیار نخواهی کرد و در جواب او فرمودند اگر از نادواع میشدی نصیحت
 بر خلاف این میشنودی زیرا که اگر مسافر نزدیک مساجد وارد نشود و بعلت بعد مسافت از ثواب
 جماعت محروم ماند و قرب جوار را کسی سزاوار است که مومن باشد و باوصاف حمیده
 موصوف بود چه از ملوک و چه از سلوک نه آنکه از وی تعصب از جنب مومن صالح تو نگر باید
 گریخت دور پیروی کا فر فاسق مغلس باید آویخت از من ثمرة اشتغال می نماید که مبتدی را

بر معامله خود که توهم و تخیل است اعتماد نه شاید همانا آنچه در تخیله آن در پوش نمود خیال فاسد
بود مکره می فرمودند خاموشی از تکلم لایعنی بهتر است و کلام نافه از سکوت اولی و خلوت از صحبت
اهل و اهل غفلت انسب است و صحبت علمای دین و وریش صاحب تکمین از خلوت افضل
مشنوی نارخندان باغ را خندان کند و صحبت مروانت از شانت از مردان کند +
گر تو سنک صخره و مرمر بودی + چون بصاحب دل رسی گوهر شوی + و نیز فرموده اند که حکمت
در اجتماع اهل عالم و مصالح ایشان با هم در ایام جمعه و عیدین و دیگر گاه طواف حرمین الشریفین
آنست که چون از لارواح با هم بودند و ابدافراهم خواهند آمدنی مابین نیز در اوقات عزیز
مجمع شوند و اتحادی و ابدی یاب کنند و نیز فرمودند که دیگر از فواید مصافحه اینست که در
مومنان کسی که مغفور بود هر که با و مصافحه کند وی نیز مغفور گردد مکره می فرمودند از باب
دولت را باید که بعد از تقدیم مراسم شکر و نعمت تخفیف محاسبه یوم الحساب از جناب رب
الارباب استدعا نموده باشند و در مناجات پیوسته می گفتند که الهی چون نعم این جهان از
فضل و کرم عطا کردی حساب آنجهان نیز از عفو و احسان آسان گردان و فقر را باید
که بر وصول فقر شاگرد بود و استدعی آن باشند که از خدا اعتدال تجا و زنگینند و همواره در
مناجات بگویند که الهی بیشترین فقر که خلعت خاص ابنیا و اولیاست مشرف ساختی
غایت شدت آن ازین بنده ناتوان باز دارم ضعیفی را در محل امتحان بسیار می فرمودند
الا انکم طالبان ریاضت میکنند و نتیجه آن مترتب نمیشود بنا بر آنست که دل ایشان گمانی
از دنیا منقطع نیگردد و این بدان ماند که موشی مرده در چاهی افتاده باشد و حیفه آنرا ناکشیده
آب از چاه می کشیده باشند و رین صورت هر چند آب بر آید پاکی چاه روی نماید و اگر اول
حیفه را که مصدر ناپاکست از چاه بر آزند بکشیدن چند و لو معدوده آب ظاهر شود همچنان اگر
سالکان لوث حسب دنیا از دل ضایع کنند بانکه مجاهده صفا ظاهر شود و خاطر
کی رتم فیض پذیر و بهیات + مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی + و فرمودند طلب دنیا
و طلب خدا هر دو ضدان لایکیمجان اند چنانچه از امیر المومنین عمر رضی الله عنه منقولست
که فرمودی اگر دین دنیا یکجا فراهم آمدی مرا میسر شدی بیت هم خدا خواهی و هم

دنیا می دون + این خیالست و محالست و جنون + میفرمودند مقرر است که در حالت
مجمعه مرد از حلال میشود اما باید دانست که بموجب اختلاف طبایع حکم مخصوصه مختلف و متفاوتست
کسی را که طاقت برامساک سه روز باشد مخصوصه او بعد از وقوع سه فاقه هست و آن را که قوت
زیاده از یک فاقه نیست نهایتاً مخصوصه در حق او هم نیست و هر کرا فاقه از امور شاقه است
و صبر آن متمنع غایت صبر او بر گر سنگی ساعت مخصوصه اوست کما قال الله تعالی لا یكلف الله
نفساً الا وسعها یعنی تکلیف نمی کند خدا هیچ نفسی را مگر بروسع امکان آن نفس و فرمودند
علامت صحت وقوع مخصوصه آنست که اداسی نوافل ایستاه نتواند اگر چه فرضاً در حالت
قیام بالنصرام رساند مگره میفرمودند در تعین فاقات حجت الاسلام امام محمد غزالی مسطور است
و علمایانیر بین قول الفاقه است که انسان را بعد از اطلاق شایه با زروحانی از علاقه جسمانی
سراسر عالم غیب مشاهده میشود و انمعنی دانست بر صدق احوال علیہ طایفه صوفیه چو ایشان
خود را در بونه ریاضت گذاخته بدورت نفسانی را محمل ساخته اند و در قمار خایه و قوا
قبل ان تموتوا نقد شربت را در حین حیات باخته لاجرم با وجود مرکب اشباح شمسوار
ارواح ایشان در عرصه ملکوت تاخته و دیدنی دیده شناختنی شناخته بیت چشم ترا
بالتر از جان کنی + چون که پهل روز بزدان کنی + و فرمودند اهل کشف را حالتی
وست و دیگر معقولات از عالم محسوسات می نماید و محسوسات از جمله معقولات بهیچ حال
منکر احوال صدق مال ایشان نباید بود و اعتراض بر اقوال و افعال شان نشاید
نمود چنانچه ابو الوفای خوارزمی در مصراع ثانی این رباعی فرمود و بدعا می او هست
نمان و آشکارست جهان + عکس بود و شود اهل عرفان + پندست همه چه آشکار و چه
نمان + گر اهل حقی غیب کی هیچ بدان + شکره می فرمودند چون حضرت شیخ محمد غوث
قدس سره بعد از ارتکاب ریاضات شاقه و تجرید و تقرید تمامه دنیا را عرض کردند ایشان
اقبال نمودند و ران ایشان ارواح بزرگان علیهم الرحمة و القدر ان حاضر شدند
و گفتند اسی فرزند آنچه بر تو عرضه می کنند قبول کن که قبول دنیا کلاً را بعد از وصول
بمرتبه کمال نقصان نداده و حسب الاشارت ارواح مطهره اعزّه اختیار فرمودند

بعده اظهار نمودند که قبل ازین تسبیحات جهادات و نباتات و حیوانات شنود می از انگاه که مرکب
 است از نانی و نیویه شده ام از اجتماع تسبیح جهادات باز مانده ام مقصود ازین بیان این بود هرگاه شخصی
 که تکلیف ربانی و ترغیب روحانی التفات بدینا نموده بود باشد آن قدر اثر کند آنرا که بطلب
 نفسانی و تکلیف جسمانی اشتغال بدین حطام فانی نمایند چه ثمر بخشد **مصرع** آشنا را
 حال انیت و اسی بر بیگانه مهره میفرمودند هر که برای ادای نماز حبه متوجه شود و مسجدی
 تعیین کند که در آنجا قاری قرآن را با لحن خوش میخواند یا خطیبی خطبه را بصوت دلکش
 بمسمع مستمعان میرساند یا در پیشی در آن مکان میگذراند و نیت وی در تعیین مسجد این
 باشد که آن اصوات حسنه را استماع نماید یا در پیش معتکف را زیارت کند نمازش مکروه
 شود و مراد آنست که سعی و توجه مصلی بساجد خالصه للعسلوه باید و نشاید که بشایعه اغراض
 بیالاید **مهره** میفرمودند کسی که خلوت بذكر ایزد بی همال اشتغال نموده باشد خدا تعالی از او
 خشنود و در و بجزیریل علیه السلام اعلام کند تا وی نیز از ان بنده عزیز خشنود و بعد **چیریل**
 بسایر ملائکه بگوید که از بنده خدا رضیت شما هم راضی باشید انگاه جمیع فرشتگان نیز از وی
 راضی شوند و در و لما بظلالیق القا کنند تا مردم عالم هم از ان بنده راضی بوده اطاعت وی
 نمایند و در استرضاش بکوشند و شخصی در خلوت مله و لعب اشتغال فرماید و در مجالس خود را
 مشغول بحت و نماید اندک زمانی را در خلوتش فتنه راه یابد که حالتی رود که مال احوالش
 بر سویی منجر شود لغو ذی الله من هذا الضلال **فرود** نیک باشی و بدت داند خالق بد به که
 بد باشی و نیکت داند **مهره** میفرمودند که اگر کسی در شیوه سخاوت کج باشد کجرو می نیند
 چون شمر سخاست و تحسن و زیباست **مهره** میفرمودند که از شیخ شبلی قدس سره منقولست
 که بخیل بسعادت شهادت مستعد نگردد زیرا که هر که نان نتواند داد بهیبت جان نتواند داد و فرمود
 که شجاع را خدای تعالی دوست دارد اگر چه شجاعت وی مختصر بر این بود که در همه عمر خویش
 جرأت نموده یک بازیراکشته باشد **مهره** میفرمودند سخنی که دروغ نماید اظهار نشاید اگر چه
 راست باشد مثلاً ضعیفی که بعصایش احتیاج است گوید که من قوت و جوانان پهلوان شستم
 یا مفلسی که بدانگی محتاج است اظهار نماید که مرا مقدار وی بود که اسب فیصل بختی می اگر چه ممکنست

کہ آنرا اور ایام جوانی و این را در ایام کرامانی چنانچه باز نمودند پیر یا شد غایتاً و نمود این
 مقدمات در وقتی کہ میسر آید از ان صفات لطیفی ندارد و مکره میفرمودند اشتغال مرده بعد از
 تدفین از ان زمین ممکنست چہ بعضی را در ہر کجا کہ دفن میکنند نموش ایشان را بزمین نیست
 آئین کعبہ معظمہ می برند و بعضی را در ان موضع شریفہ مدفون میسازند و اجساد ایشان را
 از انجا بہ سمت دیگر می اندازند **مصباح** کردگار آن کند کہ سیخو اہل مکرہ میفرمودند
 بصورتی کہ ارواح واجنہ و ملائکہ تصور میشوند و در نظر مردم می در آیند آن صورت اصلی
 ایشان نیست بلکہ بصورت غیر مکرر مشتمل شدہ خود را و افرات خلق میمانند فرمودند کہ تجلیات حق
 جل و علا نیز در نظر ارباب شہود ازین عالم تصور باید نمود و فرمودند کہ اصحاب جہنمت نیز حق را سبحانہ و تعالی
 بآئین نمودند و دید و آنکہ مقرر و محقق است کہ بیچون و بیچگونہ بنیدان نیز مرا و افرات تعیینی است کہ نہ
 بیچونی و بیچگونہ موصوف است زیرا کہ آن است بخت از ادراک بصائر عقول انبیاء و اولیاء منترہ و مقدس
 شاموسی با کلخ خویش گفتیم اسی غنچہ دہان + ہر خطہ پوشش چہ چون نشود دہان + زند خندہ کان
 بعکس خوابان جهان + در پردہ عنان باشم دہی پردہ نہان **نقل** ست روز می پوشی
 از حضرت ایشان سوال نمود کہ در ساعت زوال فراق و وصال معشوق با عشاق آب
 چشم را سبب چیست فرمودند چنانچہ گریہ از غم وجود میگردد از شادی نیز صورت می پذیرد
 غایتاً تفاوت بین آکہ معین اینست کہ گریہ کہ از غم ناشیست آبش ملکین است و گریہ
 کہ نشاء آن شادیست آبش شیر نیست در ان حین این کمترین خلق اللہ محمد و جہا اللہ بخیرت باز نمود
 کہ گریہ بعد از وصول مقصود ازین جہت نیز میتواند بود کہ در ان حال اہل وصال را محقق میشود کہ آن
 چنان نعمتی مہجور ماندہ بود و چون این سخن نیز از برکت خدمت ایشان در معرض بیان آمد
 مستحسن افتاد الحمد للہ الموفق بالسداد و مکرہ میفرمودند ہر کراہ جمعیت ظاہر جمعیت
 باطن دست داد ویرا تجرید و ریاضت احتیاج نیست و اما آنرا بر خلاف این صورت ردی
 نمود لا بد لازم مجاہدہ باید بود چنانچہ **نقل** ست کہ زندہ پوشی بزیارت یکی از اولیاء می
 حق کہ بغضای مطلق غنی گشتہ بود احرام بست چون بمقصد پیوست اورا دید بستر استراحت
 گستریدہ و بر فرش مہمدہ خوش براحت آر میداد در خاطر درویش بگذشت کہ بقیت من در

طالب این درویش فراغت کشیش غیث بود زیرا که اگر مرد معنوی بودی هرگز چنین فاسق
 دنیا سود نمی آید حال صورت خطر زنده پوشش در دل بغل آن صاحب هوش که چون مرآت سکندری
 از گردن برتری بود بر تو انداخت و از وجه ارشاد زبان بکشد و گفت مگر مراد این معاش
 نمودن و برین فراش غنودن اختیار سی منسوب میداری یا تو در این زنده که پوشیده و
 در طریقه کوشش محشامی دارند که مرا چنین براحت میدارد بهمت ترا بر اختیار محنت میگذارد
 زایر که ادراک با فی الضمایر از مزد و مشایخه نمود و دانست که وی در آن سلوک سالک
 طریق تحقیق بود و کمره میفرمودند اگر چه معنی الکریم اذ او عهد وفا نیست که چون کرم و عهد
 وفا کند اما اینجای دقیقه نگاہ دارد و الا نه خطا کند اگر وعده بعطاست بوفای آن احسان
 کیون زیباست اگر موعود ضرب و ایذاست نقص آن کردن اولیست و این قسم
 ثانی ثانی معنی الکریم اذ او عهد وفا نبود بلکه مثبت کرامت وی شود چه تقاضای کرم
 عفو و احسان است اگر چه وعده و وعید برخلاف آنست کمره میفرمودند چنانچه مجذوب
 را بعد از سقوط شعور جنبی ناسوتی اسور غیبی ملکوتی منکشف میشود همچون نیر این صفت
 متصف میگردد زیرا که اسقاط شعور ظاهر موجب انکشاف سر ایر است خواه بجدات
 و یگانگی ساقط شود و خواه بباخویا و دیوانگی فروماند که تشبه مجاذیب نیز خالی از فایده
 نبود زیرا که ویرا گرفتار روی ننماید ترک رسوم خود صورت بند و آن هم غنیمت است
 و زیاده هیچ اگر نیست این نیل بس که ترا دمی زو سوسله عقل بچیند دارد
 کمره میفرمودند یکی از فضلا بخدمت حضرت باز نمود که علمای طاهری علمی که دارند نمیتوان
 که بفرزند خود رسانند و مشایخ نعمت باطنی که دارند بفرزند خویش عطا میکنند حضرت شیخ
 فرمودند که مشایخ نیز نتوانند که نعمت را بفرزندان رسانند زیرا آنست که لایقند من
 اجبت و لکن الله هدی من ایشار کمره میفرمودند حضرت شیخ طاهر رحمه الله که عموی
 حضرت شیخ بودند در علوم طاهری استاد ایشان در آخر تلخیص نمی نمودند و هر که باین
 نیت در خدمت ایشان میرفت و در جواب وی می فرمودند که الحال مرا روح نمی شود
 و یقین یقین من اثر نخواهد کرد و فرمود که چون حضرت شیخ را داعیه طلب حق مستولی

شد بخدمت عمومی خویش باز نمودند که چون مربی نما هر دو استاد شریعت شما میاید لاجرم میخوانیم که مربی باطن و پیر طریقت نیز شما باشند و مرا ارشاد نمایند تا حق دیگری در فقه من وجود نگیرد و حضرت شیخ ظاهر جواب دادند که اگر کوزه لب ریز گردد تو اندک ظروف و دیگر را بر آب که داند و خود هم بی آب ننماید اما تو کوزه که کم آب باشد اگر خواهد که ظروف و دیگر را پر کند نمیتواند خود نیز از آن آبی که دارد تهی ماند حضرت شیخ گفتند پس اجازت یابم تا بخدمت مرشد دیگر شما بم ایشان اجازت دادند حضرت شیخ بخدمت شاه شکر محمد قدس سره رجوع فرمودند ارادات دست فرمودند یافتند و نیز میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند که اگر یاد و پیر در انبیا دیدم همان پیرم که مشایخ وقت و مکان دارند کسی با اهمیت عالی نیست غایتاً ایشان را دیدم و دستم که دنیا از وجود وی خالی نیست و از دو پیر مرد شیخ ظاهر و شاه شکر محمد مذکور هر دو است نقل است روزی یکی روی ارادت بخدمت حضرت ایشان آورد و التماس محبت کرد و متمسک و را قبول نفرمودند و زبان بمذرت کشوند و رجوع بخدمت باز نمود که هر گاه جمعی در سلک ارادت حضرت انتظام یافته باشند اگر کسی که دیگر نیز در آن سلک غریزاً منظم شود و مقتضی المرام کرد چه تفاوت کند فرمودند بعضی از اینها گذشته اند که است ایشان یک کس بوده و بس بهمانان که آن بنی بجهت دعوت یک نفر مبعوث شده و بعضی را قبیل است بوده و بعضی را شهری و بعضی را ملکی شمره میفرمودند و در کتاب قوت القلوب امام ابو طالب کی آورده که الخواطر سل الخی فلیستجب له یعنی خطرات فرستاد می حق اند پس استجاب کن آن خطرات را اگر چه بکلم این قول اجابت خطرات باید نمود غایتاً اینجا دقیقه نگاه باید داشت و آن اینست که چون خطر در دست صاحب خطر را باید ملاحظه کرد اگر چه چالیست اجابت کند آن اجابت را بفعل مقرون گردانند و اگر خطر جلالیست آنرا هم اجابت کند لیکن بفعل نیارد بلکه مقتضای این دو بخیا ل بگذرانند و فرمودند که این قول وظیفه منتهی مینماید بر خلاف مبتدی که ویران فی خاطر باید شمره میفرمودند همسایه که کافر است یک حق دارد و آن حق جاریست اگر بوسیله یزانی ساخته حق او از ذمه همسایگان ساقط شده باشد و همسایه که مسلمانست صاحب دوستی کی حق همسایگی دوم حق اسلام و همسایه که مسلم و خویش است حقوق وی از هم

بیش است زیرا که دیر اسه حقست کی حق قرب و جوار دوم حق اسلام سوم حق صلوات عام مکرر
 میفرمودند مگر بر تقوید برای شغای مرغن و اب حضرت شیخ بنود غایتا هر که بنیت استشفای بخدمت
 ایشان ربوع کردی قدری آب آوردی تا اسم پیر خود را بران دیدد با و او ندی و در وقت
 دیدن انگشت سبابه را در آب نهادندی و فرمودند که مانیز برین سنت عمل میکنم و بهمان
 دستور بنیت شغای بخور نام فرزند و فرجام حضرت شیخ را بر آب میدیم و از شیخ فرید
 رحمة الله که پدر خاتون حضرت ایشان بود نقل کرد که هر گاه دم مار موثر شود دوم
 درویش بے اثر چون بود مکرر می فرمودند که روزی حضرت شیخ فرمودند که تا ما
 و مقام ارشاد ششم قدر اب مرشد گماهی ندیم زیرا که بعضی اوقات در زمین مراقبه نمود
 خیالی و پیکر شالی در میان در طلبان حاضر میشوند و حقیقت ایشان ظاهر میگردد و بعضی
 را ندیده میشوند که توجه تمام متوجه گشته و استاده و بعضی اعراض نموده و پشت داده و بعضی
 چشم بهوا کشوده و بعضی به بین و یا را بر نهاده دران حالت تقدیر ادت هر یک غلبت
 و نمی محک امتحان زده میشود و مخلص از منافق متمایز میگردد و چون آنچه بجلنا ایها المنافقون اسی
 جرعه نوش سینه پاک دار کائینه ایست جام جهان بین که آه از وی فرمودند سالک را
 ترک صحبت مردم کلمه لازمست لا صحبت مرشد و ده خدمت مرشد نیز دو وقت حاضر شود
 یکی وقتی که دقیقه از دقایق سلوک یاد گیرد دوم وقتی که معامله از معاملات صورت پذیرد و آن
 را بعرض برساند فرمودند که چون بندگی شاد شکر محمد عارف حضرت شیخ را رحمما الله جلوس
 اربعین فرمودند با طهارت هر معامله که نمود باید امر نمودند حضرت شیخ را نخست این معامله کند
 که درخت کید ایست پر بار و ایشان از آن تمام بچینند و در دامن خویش میکردند و در وقت
 غروب جوانی پشت بآفتاب داده و تیر و کمانی در دست گرفته استاده چون صورت
 این معامله را بخدمت حضرت شاه رحمة الله باز نمودند تعبیر فرمودند که اتحاد شمره از آن
 شجره علامت افاده و استفاده است و معاینه جوان بخیل باتیر و کمان اشارت بآدن
 اکبر باد شاه است باین ولایت و تسلط و تعالی و سی بر ملک این ملک اندک زبانی
 را چنانچه بر لوح تعبیر نقش بسته بود و آنکه ظهور روی نمود و روزی یکی از دانشمندان مسمی

بہ عبد الرحیم از حضرت ایشان سوال نمود کہ مہد قاعدہ چیل آہم کہ بود فرمودند کہ از حضرت شیخ
 شنیدہ شدہ کہ اسمای مذکورہ را دعا مادیسی نیز میگویند زیرا کہ در حدیث آمدہ کہ ادلیس
 علیہ السلام مدام درس این اسم گفتی تا آنکہ از تاثیر آن تدریس صفات بشریت خویش تمام محو
 یافت و ازین جہان عروج نمودہ بر مکان عالی شافت کما قال جل جلالہ فی شانہ و رفعتہ
 مکانا علیا میفرمودند در خبر دارد است کہ چون حضرت رب العزت بر اہل جنت بلیقنی بکلمے
 کند زما گویند کہ این تجلی رب مانیست و ماسبحہ نکلمہ تا تجلی رب خویش بنہیم حق جل و علی تبعینہ دیگر
 متجلی شود آن را نیز اقبال نمایند بچنان ہر تجلی کہ محکم شدہ باشد و بسکودہ باشند تا علامت نعوت
 بر حسب اعتقاد مہلوب ایشان متجلی گردد و آنگاہ ہر ہمہ سر سجدہ نہند و گویند انیسیت پروردگار ما
 اما عرفا ہر تجلی کہ از تجلیات متعددہ مشاہدہ کنند بدان سجدہ آرند زیرا کہ ایشان در جمیع تعینات
 مختلفہ و تجلیات متنوعہ حق را متجلی دانند و نیز را مفقود خوانند و میفرمودند کہ از حضرت شاہ
 شکر محمد عارف پرسیدہ شد کہ در آن حالت زائدان بدان انکار بر تجلیات پروردگار
 مواخذ شوند یا معذور باشند حضرت شاہ رحمۃ اللہ فرمودند کہ مواخذہ و رشان ایشان
 ہمین قدر کافیست کہ معشوق تجلی کند و شناسد و در عین جلوہ محبوب از مطالعہ حالش
 محبوب مانند **ف** و مسوزاتش محروم کہ ہیچ عذاب و زروی داد و الم چون عذاب
 حرمان نیست و شکرہ می فرمودند کثرت شمول زحمت و سرعت حصول صحت علامت
 مومن است و رسیدن بیمارسی بعد از مدت و کشیدن آن بہلاکت و شدت علامت
 منافق است آن مثل شاخ سبزیست کہ پیوستہ بادی بروی بوز و مضطرب حال نماید
 لیکن اضطرابش نیاید و این مانند درخت خشکیست کہ نہ ہرگز آسیبی بوی رسد و آنہ از
 صرصری خم شود تا آنکہ تیری براوزند و بیگیاگی در عدم شود و نیز میفرمودند کہ ہر کہ را
 مرضی از امراض مزمنہ کہ مورث نفرت طبیعت اند چون برص و مانند آن شامل حال
 گردد علامت آنست کہ حکیم علی الاملاق ویرا از تنگنای حادثہ راسی الفت خلق اعراض
 میفرماید و بقضای دار الشفای انس خویش دلالت می نماید رمز آنست مردود الخلق
 مقبول الحق شکرہ میفرمودند چون **ا** ہم رسیدہ بر دل صدق منزل نبذہ مومن تجلی میفرماید آنگاہ

داعیه ارادت صادق و رباط امن و استیلا بنماید و او بخدست مرشد می گراید **مشنوی**
تا بر اهل طلب خدای مجید و تهجلی نشد با سم مرید و بارادت نشد کسی موصوف و بخت نشکستی
سروش و بخاطر قایلین کترین خلق الله محمد و جلاله می آید که ازین شمره عقد و کیم و کیبونه می کشاید
فرد و ذره را تا نبود بهمت عالی حافظ و طالب چشمه نور شید و رخشان نشود و وزیر میفرمود
که چنانکه طالب حق را فرض را هست که خود را در خدمت مرشد کامل لازم گرداند همچنان
انسان کامل را نیز واجب است که تربیت طالب صادق ملتفت گشته امانت خدا و ندرا
باور سازد نقل است روزی میفرمودند که امروز بعد از نماز اشراق سری بخواب کشیدم
مصرع زیبای مراتب خوانی که بر زبیدار لیست و ناگاه دید که تحت ولایت
نموده و حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که تا کسی را بر این تحت نشاند باید که در مقام ارشاد
تشیند فرو تکیه بر جای بزرگان نتوان رو گذاشت و مگر اسباب بزرگی سمه آماده کنی و
وزیر میفرمودند هر که حق را بیند و خلق را نه بیند او محبوب است چگونه راه نماید آنکه حق را با خلق
بیند او عارفست اقتدار شاید و محبوبان را دیده توحید کشاید و وحدت ذات در کثرت
اسما و صفت نماید و وزیر میفرمودند که حضرت شاه شکر محمد قدس الله تعالی روضه فرزند
خود را وصیت نمودند که بعد از من هر کسی که خواهند اختیار کنند اما زنها را با اعتبار ارث
قدم بر پا طینچی و ارشاد منهدونی حصول فناء و مقامات طریقت نزنید حق تعالی
مرا فرزند ان معنی عطا کرده که انتظام سلسله مفوض بدایشانست **فرد** و گیرم که
مارچو به کند تن بشکل مار و کوزهر بر دشمن و کومهره بهره دوست شمره میفرمودند مرشد
را باید که از ابتدا سی حال تا سه سال تربیت طالب بدین منوال اشتغال نماید سال
اول خدمت خلق فرماید تا آنچه مقدور باشد از عبادت و مخاومت فعلی و مالی بجا آورد از
عهد آن بر آید بیت طریقت بجز خدمت خلق نیست و بتبیح سجاده و دلق نیست
سال دوم در حجه خلوتش بنشاند و بدگر و شغل مشغول گرداند سال سوم بگذارد که بمقتضای
مدعای دل خود بعمل آرد **مرصع** در دل بنگر بوح محفوظ و است و بعد از مرور سه
سال بدین منوال امن اغلب آنست که مقصود حاصل شود اما باید دانست که قانون تربیت

مردمان و طریق سلوک سالکان نیست نه آنکه فتح باب و رفع حجاب منحصر بر اینست فردگر چه
 و صاشش نه به کوشش دهند و آنقدر اسی دل که توانی بگوش + چه آنرا که خواندند در اول
 کام مطلب رسانند و محتاج سلوک نمانند و آنرا که را نند او را از نو نمانند و هیچ حیل و وسیله
 در مجلس انس بر بساط قرب نه نشانند فرد و باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد و حکیم
 بخت کسی را که بافتند سیاه شمره میفرمودند مرشد کامل که حکیم دلهای سقیم است علی مختلفه
 طالبان علیل را به او بوی متنوعه معالجه فرماید اول نقد اصلاح نماید مراد از غذا یر جاده شریعت
 سلوک فرمودنت و استعمال اعمال مستحسن نمودن اگر ازین سلوک مقصد نرسد و او فرماید
 و آن عبارتست از مجاهده و ریاضت اگر ازین معالجه نیز شفا حاصل نشود و صحبت باطن
 روی نماید داغ نهد و آن اشارت است بدرد و اید که از تباہ کردن اعضا مترتب شود
 اگر سقم طبیعت آن مخنون ازین مخنون نیز زایل نگردد زهر دهد و آن کنایتست بجزایات چنانچه خواه
 حافظ فرماید فریبی بجا ده گمین کن کن پیر معان گوید که سالک بجز نبود ز راه و رسم نمر لهما و غیر میفرمودند
 که بعضی مرشدان تربیت مسترشدان و به تصرف سسی می فرمودند و بعضی در مقام تسلیم مقیم شده
 حواله بجد اینمایند فرد و قومی بجد و جهد نماند و صل دوست + قومی دیگر حواله بقدر میکنند
 و اینچنین کترین خلق الله محمد صلی الله علیه و آله معاینه نمود حضرت ایشان در تربیت مردمان و استفیاد ان
 قسم ثانی اختیار فرموده بودند و اصلاح کار همه را حواله نعم المولی و نعم الوکیل نموده و نیز
 می فرمودند که روزی بکجه سعادت در سر انجام مهمی از مهام استخاره نمودم فرمودند که لا
 ینفع و الجد منک الجد یعنی نفع نمیکند صاحب سعی و کوشش را از تقدیرات الهی سعی و کوشش
 او شمره میفرمودند اگر مرشدان بعضی اوقات طالب را فریاد و گدازد و بحسب ظاهر نسبت
 باحوال او نیز داند و بنا بر آنست که مصلحت او هم در آنست نقل است چنانچه که زن
 عقیقه نزد حکیمی دانا آمده اظهار نموده که غم بدم فرزندم بسیار است و چون شجرم بی بار است
 شوهر خارد در خار است اگر او و یکه مقصدی تولد فرزند باشد عنایت شود و حکیم که این
 عجزه بر مراد خود فایز گردد چون حکیم موافق حمل او دریافت جز این جواب علاج ندید که گفت
 ترا باد و یه دفع عقامه چه احتیاج زیرا که از قیافه و نبض تو معلوم میشود که بقیه حیات چهل روز

سلوک نیز از آن رویش را که از آنست

و

دیگر است و پس آن عقیقه چون چنین اجتماع نمود مایوس و مغموم گشته مراجعت نموده تمیّه مرگ
 ساخت منتظر ملک الموت میبود تا مدت موعود منقضی شد و الضعیفه از خوف ارتحال و هم
 انتقال ضعیف و متحنی گشت چون خللی در اقامت پیکر او راه نیافت رجوع بدان حکیم نموده از رو
 عتاب با وی گفت ترا درین ضمن چه مقصود بود که بمعالجه سقیم نپرداز می و در دل او خوف هلاک
 اندازی و انا گفت چون نادانی نمیدانی که در ضمن این جواب متوحش علاجت روی نمود
 و عقده باطنت مکشود همانا که حجت باشیافا سد تنجید شده و منفذ این سد مسدود ساخته بود الحال از بیم
 هلاکت در باطنت گداخته شد رحمت قابل حمل گشت و مهلت پرداخته شد شمره می فرمودند
 در ارادت شرط نیست که مرید هرگز مرکب نواهی نشود چه اگر بر این شرط نماید و از مرید بطلب
 داعیه بشریت برخلاف آن واقع آید بکمال اذافات الشرط فوت الشرط و طریقه ارادت منقطع
 گردد و لهذا در زمان انابت نو مرید را گفته میشود که حلال را حلال باید دانست و حرام را
 حرام بعد چون کل انا و تیر شیخ بمافیة حکمت موافق تاثیر انفاص بر دستخاق مرید مقتضای
 تقدیر بعمل خواهد پیوست شمره می فرمودند در خدمت و روش صفاکیش بعضی طلاب را
 حلاوتی تا کم و بیش فی الفور فراپیش آید و بعضی را بمرور ایام حضور تمام روی می نماید
 زنگیست زود رس اما قرار می نیست **مصرع** دیر آمدنت رواست ویر آمی و
 درست و نیز میفرمودند که هر سالکی که از وجه صدق بکعبه بیجبت توجیه فرمود و سرمایّه
 عمر گردانماید را از داد و راه آن با دین نمود اگر نسیم عنایت بمقتضای مراد او نوزید و حکم
 کل امر بهون باد و قاتلها در عین حیات دست در آغوش کعبه حاجات نکشید و زبانه
 حالش بر این ابیات مترنم گزید که **لطم** نجات از دامن دوست نشانم نمیدهد
 دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد مردم در انتظار و درین پرده راه نیست یا هست و پرده
 دارانم نمیدهد ز نهان و ز او می نویسدی نشیند بلکه چون ناصیه ملک الموت به بیند
 شمره مراد از شجره اعتقاد خود بچیند **لطم** گرگران و گره شتابنده بود عاقبت جوینده
 یا بنده بود چون نشینی بر سر کوئی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی اندرین ره
 میخراش و ستیر اش تا دمی آخرد می فارغ مباش شمره می فرمودند طالب را بلامکان

تجلی بلا حجت و الا مکان مبدعین جهان اعتقاد باید و استبعاد نشاید تا من کان فی هذه العلی
 قو فی الآخرة العلی و در شان او نیاید تفسیر این آیت بقول مفسران اینست که هر که هست در دنیا
 نابینا و دیده دلش آه عوالب نه بیند پس او در آخرت نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد تا
 هر که اینجاروسی توبه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهد کند و بقول محققان مؤید مصنون شمره
 مکتوب فیہ است **ف**رو منکد امروزم بهشت نقد حاصل میشود به نسبه فردای زاهد را
 کجا باور کنم **م**هره می فرمودند بصفتی که پیر در دل مرید موصوف گردد و بچشتی که در معرفت وی
 معروف شود همان صفت نقد وقت مرید گردد و مریدی که سر خود را بگری مملو از در را سراسر
 و معانی و تجلیات انوار زمانی و اندحق سبحانه لای حقیقت و معرفت خویش در درج
 سینه او مندرج گرداند و مرید که پیر را عابد و مراض گمان کند حق سبحانه طی مراتب مجاهده
 بروی آسان کند و مریدی که پیر را منتشرع و متورع اعتقاد کند حق سبحانه ویرا بر احکام علیہ
 شرعیہ منتقاد کند و مریدی که داند پیر او دام تزویج گسترده است و همت را بهیگی بر تحصیل
 لوازم معیشت معروف کرده او حاصل خود بها بیند و بادام بدام تلبس مبتلا بوده بهزار بها
 دانه از خرمن رزق خود بچیند رباعی اسی برادر تو همین اندیشه با بقی تو استخوان ریشه
 گر گلست اندیشه تو گلشنی و در بود خاری تو همه گلشنی و نیرمی فرمودند که اگر مریدی پیر
 خود را بصفاقتی مذکور کند و بکراماتی مشهور گردد و اندک و سی بدان صفت متصف نباشد روز
 محشر آن مرید را در محاذی پیروی حاضر سازند و رب الارباب از وجه عتاب خطاب کند
 که آنچه ما بنا بر حکمت صالحه در بر تو تعقیب فرموده بودیم و ویرا منظر آن ننموده تو در دنیا
 بوی منسوب گردی اگر صادق بودی بران مقال الحال کجی پیش آئی و ازان اوصاف
 در موصوف صفتی بران ویا در زمره کاذبان در آئی طریق دوزخ به هائی پس مقرر است
 که نباشد در ان ساعت آن مرید الای مدعی نخل مصری منغل شمره می فرمودند هر دل خسته
 را بعد از مروری سال تا چهل سال از عمر حسرت نخل غم ازین مرهم فرا هم آید یعنی طلب
 حق روی نماید و وی بوسیله علم و عبادت تحصیل مطلوب گرداید اگر چه بتشریف پاداش
 کرد از چون علما و ابرار مشرف و مخصوص شود غایتا از خلعت خاص معرفت و اختصاص

محروم و مایوس ماند زیرا که در ایام تحصیل سعادت از سرمایه عمر غافل بود و هنگام تکمیل محبت از یاد غفلت لایعقل و فرمودند که از حضرت شیخ بکرات شنیده شده که الصوفی بعد از طاعتین بار و بیست هر که اول ترا و مسعود تر به هر که آخرین ترا و بدو تر به و نیز می فرمودند که اگر از اتفاقات حسنه و عنایات ذوالفضل و المنة کسی را و آخرا عمر این عطیه اعظم فراهم آید نادر است و حق سبحانه بر ایفا قادر است مگر می فرمودند هر که از وادی طلب کردی بر رخ زرد نشسته باشد و او بادل شکسته و در صفت و جو مطلوب کمر همت بگد و پوسی بسته مطلبش منظور باید ساخت و نظر از تعصب بر مذہبش بناید انداخت زیرا که در مذہب متعدد هر که طالب است همانا که بسوی مقصد متجدد ذاهب است بیست که پیرمغان مرشد باشد چه تفاوت و در هیچ سری نیست که سرخی خدا نیست مگر می فرمودند بهترین عبادات و نیکوترین طاعات در جمیع احوال و اوقات ذکر است زیرا که ذکر مافی ناسوی دوست و مشت ذات اوست بعده تلاوت قرآن بعد از این سایر عبادات و هر کدام منسج حسنا تست مقصود ازین بیان این بود که اگر بعضی اوقات که سالک مشغول باشد و نفس بنماز بطوع یا نوافل دیگر دلالت کند ویرا باید که در القای فعل نیک از اعدا عدول بین جنیک استمالت کند چه ضد آن خواهد بود که این را از ذکر و شغل که طرفه ادنی وافر است باز دارد و بمقتضای تصرف خویش در قعده و قیام نماز آرد و نیز می فرمودند که کیفیت فنا رسالک را از هیچ عملی مترتب نمی شود الا از ذکر و فکر پس ترجیح و تفصیل از کار و اشتغال بر سایر اعمال اگر اینجست تواند بود زیرا که نتیجه هر عملی که در تماشاست حسن پاداش است و ثمره این شجره چیست بر جوع باصل یعنی ارا نیست خود فصل و بهویت خود و وصل بیست و تو خود گم شو کمال اینست لبس و تو همان اصلا وصال اینست و لبس و نیز می فرمودند اکثر طاعت و عبادت وسیله در باب جنت است و لیست و حور و تصور اولی و اعلی و اشتغال بذكر و استغراق بذكر و تحلیه باطن از ماسومی باعث تجنب و تقرب حق است جل و علی آن قاعده عباد و صلحا است وین فایده عشاق و احبا آنجا حصول القاست اینجا وصول بمنعم آن جماعته را نظر بر بجز است این طایفه را منظور مکرر فرمود و طوبی ما و قامت یار

فکر ہر کس بقدر ہمت اوست **تقلست** یکی ابنی روزگار ز پریشانی دل و عدم جمعیت
 خدمت حضرت ایشان بر سبیل استر شاد بیان نمود فرمودند حلقہ ذکر بر در دل زیند تا از
 پریشانی و تفرقہ باز آیند و گردن و سینہ را اندک کلفتی و مشقتی جایزدانستہ بر ذکر نفی و اثبات
 مداومت نمایند و بدرجہ درجہ عدد حلقہ در مراد اندازید تا جسد می کہ ہشت ہزار حلقہ
 ذکر در روزی معتاد سازید و فرمودند اولاً از درویشی اذن گرفتہ ثانیاً بچل پیردازید ہمت
 چہ حلقہ کہ زدہم بر در دل از سر شور و بہوی صبح وصال تو در شبان و از کمرہ می فرمودند
 ملوین ثبات و تعمیر خانقاہ استدعای او تربیت لوازم استدعا و مثل ہذا از جملہ اسباب
 درویشی است و اسباب درویشی مستلزم حقیقت درویشی و حصول بمطلب درویشان
 نہ طریقہ سلوک این طایفہ حبست خود را کسب و بگریختن احوال خویش از مہمہ ہفتن پیوستہ
 طریق شکستگی پیمودن و بحق بستگی نمودن و نیز می فرمودند کہ روزی در مبادی احوال
 حضرت شیخ جبہ بچینہ زدہ کلیم سیاہ در بر کردہ بملازمت شاہ شکرمحمد عارف قدس اللہ
 سر ہما رسیدند حضرت شاہ رحمۃ اللہ دیدند و فرمودند عیسی بہاسی امروز در لظرم مانند شیخ
 شیوخ مینمائی جامہ یکتائی بروغن گل آگندہ بپوشید و در طریق تحقیق بپوشید ہمارو
 حضرت شیخ جبہ مذکورہ را بدرویشی بخشیدند و از آن روز اکثر اوقات یکتائی میپوشیدند
 تا آن گاہ کہ حضرت شاہ بپوشیدن پیر من امر نمودند مقصود ازین بیان این بود کہ اگر چہ
 اصلاح اوضاع ظاہری تیر مستحسن است ولیکن شان الطالب شان ماخر یعنی ولیکن شان
 طالب حق شان دیگر است و اورا نشانی دیگر بیت راہ دین صنعت عبادت نیست
 جز خرابی و عمارت نیست کمرہ می فرمودند سنا لک را باید کہ از مہم و زہم اہل عالم اہم
 بودہ بسلوک اشتغال نماید زیرا کہ ہر کہ بر قولی خلایق گوش نہاد از طریق تحقیق و اقبال
 باز ماند و در ورطہ تعطیل و اہمال افتاد چنانچہ نقل است کہ پیر مردی با فرزند سی مراہق
 سافر شد چونیک مرکب داشت خود بران نشست و آن پسر پیادہ میرفت ناگاہ در راہ
 با جمعی ملاقی شد اورا دیدند و زبان ملامت کشیدند گفتند عجب مرد بیت سنگ دل خود را با
 است و پسر خود سال را جل چون گوش بر قول آن قوم نہاد پسر را سوار ساخت

و خود در رکابش افتاد تا فرقه دیگر از پیش رسیدند و آن درویش را باین کیش دیدند گفتند شخصیت غریب و از قانون ادب بی نصیب بسیر خود را سوار ساخته و خود در رکابش پیاده تاخته چون این سخن استماع نموده خود با پسرایکب شد و بسوی مقصد و اهلب تا گروهی دیگران حال را مشاهده نمودند و زبان بسیرانش کشودند که ظالمیست جاہل و از محنت این بی زبان غافل بیکبار باز دو سوار برین ستور سناوه و از طریق انصاف بر طرف افتاده چون برین کلمه اصفا نمود خود با پسرایکب پیاده شد عنان مرکب بی سوار از روی اضطراب در دست گرفته می کشید تا بجای دیگر رسید چون آن فریق بدین طریق معاینه کردند و گفتند طرفه پرست خرف و از جا ده عقل منحرف فحشش بر ماده حمق معترف خود با پسرایکب پیاده راه میبرد و مرکب بر اشتر آماده همراهی برده چون این سخن بشنید سر تحریر بر در جیب تفکر کشید و فهمیده که از اصفا و معاملت بر اختلاف اقوال مردم باین حال رسید و با وجود مطاوعت قول ایشان ملامت نرید و دید آنچه دید پرست کس از دست جو رزبانها نرست و اگر خود بهست و اگر حق پرست شمره می فرمودند سالک را در ابتدای سلوک بمطالعہ کتب یقینی و تحصیل علم دینی بقدر اشتغال باید زیرا که او در مبادی احوال از دو حال خالی نیست اگر مشغول بمال یعنی است افتاده و استفادہ علمیہ از ان باز می داد و اگر از استیلا می جذب میخورد است بخودش باز می آرد و در سلسلہ مجاہدین نمیگذارد و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که بناید که سالک اعلی الدوام تمام جذبہ در را باید زیرا که درین صورت معرفت حاصل نیاید همانا که مجذوب مغلوب است از مشاہدہ جمال مطلوب مجبوست فرود مراد وصال تو هرگز چگونه دست دهد که در حضور تو از خویش بشوم غایب و نیز می فرمودند که حال بشایہ رنگیست که گاه هست و گاه نیست که اگر صاحب حال را بهره از علم باشد مقوی حال او گردد و در اوقات زوال حال و رز او یغفلت و اجمال نماید علم و ست او تیر خویش گرداند شمره می فرمودند یک میل است که در وجود انسان تبسمیه است و او را داعیہ مستنوعه همان میل واحد در گرسنگی طعام خواهد و در تشنگی آب در زمان سیر بجا معیت رغبت کند و در آوان ماندگی بنجواب و چون از نیمه مهجور شود جمع کند

مطلب رب الارباب بس هر که سیر بخورد و آشنا شود تن خود را در بستر مباشرت و خواب
 کشید استیلا می در حق حق ندید طبعیت او بحصول دواعی مخطوط و بهره مند گشت و
 آن مجرب بهین قدر چون بهایم غور شد گشت مشنوی تات چون خردین سرا
 خراب و شکم از نان پرست و پشت ز آب و پایی کی بر نمی بیام فلک و باد کی در کشی
 ز جام ملک و آنکه این داعیه را از حضور مدعای او بازداشت و در خوردن و آشامیدن
 و مباشرت و خوابیدن اختیار نکرد مگر بقدر ضرورت اشتیاقی او از جمیع مشتیات یاوس
 محروم گشته عنان محبت و زمام همت از مجاز بحقیقت مسرف شد لطم تا خیال
 میل تو چون بر بود و تا بدان پیر بر حقیقت پیر بود و چون بر اندازی شهوة و پرت بر نیت
 آنکه گشتی و آنخیال از تو گریخت و پیر نگه دار چنین شهوت مران و تا پیر میل بر سو
 جنان و خلق چند اند عشرت می کنند و با نیالی بر خود پیری کنند و نیز می فرمودند که هر که
 تن پرور فارغ باشد حسب المقدور و تحقیق ریاضت او ساعی باید بود و آنکه متاض ضعیف
 بود ویرانی الجمله با ستراحت دلالت باید نمود و نیز می فرمودند که مبدی را باید که حقوق
 نفس بوسی رساند و از خطوط انفسانی پیر پیر نماید و منتهی اگر از خطوط نیز متغی گیرد شاید
 نقل ست شیخ ابراهیم کفش و دوز که نعلین کسب پوشیده قدم در طریقه درویشی نهاد
 بود روزی بخدمت حضرت ایشان بر سبیل استر شاد پیغام فرستاد که مرادین و لا
 تفرقه روی داده جمعیتی که دوشتم رد بدم نهاده در جواب وی فرمودند که خلاف
 عادت و انصاف وضع معیشت کرده باید اگر کسوت درویشی در بستر لباس خوب
 باید پوشید و اگر کنج عزلت مقرر است در سیر و سیاحت باید پوشید و اگر نماز معکوس
 و نوافل کثیره مقدار است بفریضه و سنن موکده اختصار اختیار باید نمود و امیدوار
 وصول فیض نامتناهی الهی باید بود شاید که بجوی آب رفته باز آید نقل ست روزی
 یکی از محدومان که مملکت وجود خود را فی الجمله دیران ساخته و باز لکالیف واجبات شرعی
 را از دوش انداخته بخدمت حضرت ایشان باز نمود که نماز مفروضه را قضا می کنم و عملی
 دیگری نیز از ما وجود نمی گیرد و مال حال ما چگونه باشد فرمودند لیس علی الخراب خراج یعنی

موضعى كه ويران باشد سلطان ازان موضع خراج نخواهد و فرمودند كه هر كه پشتاره را از سر انداخت
از وى عشر كه طلب كند ميت عا شقان را بر همان سوزيدانيت بد برده ويران خراج
و عشر نيت نقل ست يكى از اهل تجرید كه از فقدان مطلوب بل تنگ شده بزرگ بيقدان
برآمده بود روزى در خدمت حضرت ايشان عرض داشت كه هرگاه سالك فاني شود حفظ
مراتب بعد از فناى وى از كه صورت نبود و فاني چگونجهل بيوند و فرمودند چون سالك
بعد از فناى الله بقا بالله حاصل بشود و همچو به موجب تصرف حق بر جاوه امر ميرود و حافظ
مطلق از وى بى وى حفظ مراتب بوقوع مى آرد و او را از شاييه خلل و زلل مهنون و محروم
سيدار و كما قال جل جلاله كنت له سمواً لى الالهاساى لى سمع و بى بصرو بى منطق يعنى چنانچه
فرمود خدايى نعم در كلام قدسى كه باشم من آن عبده شنواى و بنياى و گويائى بمن بشود
و بمن تكلم كند كمره مى فرمودند هرگاه بنده مومن به نيت صدق عزيمت زيادت بر قبه
سومن رساند هفتاد هزار فرشته كمره هفت استعداى رحمت از حق در حق او
نمايند اگر يكى از اولياى حق باشند و مستغرق مطالعه اندازد ذات مطلق ساير ملايكه باز اير
ستفيض شوند و اگر بر خلاف غم ايشان اتفاق افتد استعانت از مقلب القلوب
نموده با صلاح عيوب او پرداخته بتجانه قلبش را بخدمت ساخته بناى مسجد انداخته مراجعت
نمايند كمره مى فرمودند چو عبادت و رياضت سلفى شايسته عرض و داعيه عوض
مى بود بنا بران باسرع الزمان عقده باطن ايشان مى كشود الحال هر كه رايض نفس
بد آرام است طالب كشف و الهام است جرم اگر چه از تاب رياضت سوخته است
بشد طكاران خام نا تمام است پس در تو بنگي چيگدايان بشير طمرد مكن و كه دست
خود روش بنده پرورى داند و كمره فرمودند كه شيخ محمد الدين بغدادى اربعين اول
را با خبر سايندند و نتيجه آن مرتب نشد بخدمت پير خود شيخ نجم الدين عرض نمود در خواب
فرمودند اما در نيت تو ظلى خواهد بود شيخ محمد الدين عرض كرد كه نيت من آن بود
كه بحق و اصل شوم بعد از ان مهجوران را نيز و اصل سازم پير فرمودند كه و بيت سها
خلل است زير كه بر عرض مشتمل است اکنون دار اربعين نيت كن كه حجه بمنزل

است و پیرهن مبتدیه کفن و مجد الدین مرده است اورا هیچ در نمی یابون حسب الامر شد نیت کرد
 بن کثیر یافت آنچه یافت و دید آنچه دید مکره می فرمودند آنکه سلطان العارفین گفت
 سن الطریق الیک خطاب مدوع نفسك و تعال مراد از گذشتن نفس بالطبع است
 باین اشارت به انجلاص صفات بشری است که عباد را هست نه با نقطاع حیوة عنصری
 و درگاه است **ف** و جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی به بخاره نشان
 و قولی کرد مکره می فرمودند کافه انام در ضرب معاش بر سه نوع اندیکی آنکه عطیه الهی را
 بن بپوشد و در اظهار فلاس کوشد و منافق باشد دوم آنکه مطابق آنچه از اسباب
 بخواهد و در معیشت بظهور آرد و موافق باشد سوم آنکه محارسی احوالش بفقرو فاقه
 این باشد و او در مقام ستاری این از همه فایق باشد و حکم اظهار الفناء و فکرت شریعت
 آید اقی شود مکره می فرمودند چون بر در پیش توکل کیش ابواب فتوح کشاید آنچه که
 و اول و احتمال شبه و منت حاصل و حاصل آید باید که اقبال نماید و اگر بر در استغنا
 از اخذ آن ابا کند هم بهش محتاج شود زیرا که بنده را بنده باید بود و صفات بنده که
 حجب و اقتقار است و استغنا و بی نیازی صفت ذات ملک الجبار است و قول
 محبو بکبر مهدانی قدس سره که در نفحات الانس مسطور است تأیید این معنی میکند که گفته
 شش سبب چیز است ترک الطمع و المنع و المحج یعنی از کسی طمع مکنی و اگر چیزی بتو رسد منع مکنی
 بدین جمع مکنی مکره می فرمودند که از شیخ جیند قدس سره منقولست که خطوتان قد
 بدین یعنی یک قدم بر نفس خود نه و آن دگر در کوی دوست به هر چه بینی دوست
 مراد این دانت کار نیست مکره و فرمودند که حضرت شیخ می فرمودند که مراد از قدم
 منع بر نفس شناختن اوست که واسطه رابطه معرفت بدوست مکره می فرمودند در
 بنده سوسی که از مصلی واقع می شود بر دو قسم است عامه و خاصه سهو عوام نتیجه
 منوما که دل ایشان از دیگر تعاقبات و فکر اسباب و آلات پریشان شود این معنی
 فرموده الغدام حضور و استلزام قصور نماز ایشان شود و سهو خواص ناشی از ان است
 سهو و اطن ایشان در حالت نماز از غامت نیاز مستغرق شود اصول بر فروع عقل غالب

آید و قلب التفات بحركات قالب نه نماید آن سهو محض غفلت است و این سهو عین صحو
 آنجا که دور امو است و اینجا محمود و محمود بیت در نماز نم ابرو که تو چون دآمد و حالتی رفت
 که محراب بفریاد آمد شمره می فرمودند هر که مذہب او مخالف مذہب شما نماید صحبت او خللا
 را نشاید زیرا که در آن مصاحبت مذہب نموده آید و آن بقاعدہ اہل نفاق گراید فرو
 سخت موغطہ پیر صحبت این حرفست کہ از مصاحب صاحب احراز کنید کہ شمره و فرمودند
 کہ از صحبت محاذیب نیز محترز باید بود اما از ہر گونه امانداد و اعانت این جماعت باید نمود
 زیرا کہ در خدمت محذوب فایده است و در صحبتش نقصان عایدہ شمره می فرمودند اگر
 مرشد طالب خویش را اختلاف با مشایخ دیگر منع نماید شاید زیرا کہ طریقہ سلوک این طایفہ
 مختلف است یکی خلوت میگزیند و یکی در جلوت می نشیند یکی ریاضت می و نماید و یکی
 رعایت قوت مینماید چون سالک بعدی بر خلاف پیرویش سالک تنوعہ مشاہدہ کند
 یحتمل کہ مذہب شود و در ورطہ تعطیل افتد بیت ہر قوم راست را ہی دینی و قبلہ گاہی
 من قبلہ راست کردم بر سیمت کج کلاسی شمره می فرمودند در ویشی منحصر بہ ہشت
 صفت است کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق بودن و دوام صوم و دوام طہارت
 و نفی خواطر بد کردار بناط قلب بر شد پس در ذات ہر کہ این صفات موجود است اگر چه
 از ائمہ دنیا ست محمود است و در ہر کہ صفات نامی مذکورہ معدوم است اگر چه فقیر است
 اگر انظرہ فقر محروم است و فرمودند کہ حضرت شیخ ازین صفات ثامنہ دو صفت انتخاب
 کردہ اند کہ در ویش را کافیت و علل او را شافی یکی نفی خواطر دوم ربط قلب زیرا کہ
 چون دل پیر کامل قابل قبول تجلی حق جل و علاست دل مرید نیز لطیف از بناط بدن عکس
 آن تجلی را سزا است چنانچہ نیز منیر چون بہ آب تابش می یابد و فرمودند این مصراع
 دو دل یک شود بشکند کوی را بہ بنی بر این معنی است و چون دل طالب بادل مرشد یکے
 شود کوی نفسانیت را بشکند و فرمودند کہ در طریقہ شطاریہ در ویش را یک صفت باید
 فقط و آن اشتغال است بدین شغل کہ اللہ و پاسواہ بیت ہر چه بنی یا ربست
 اغیار نیست و غیر حق جزو ہم خبر بندار نیست شمره می فرمودند طالب کہ بلند بہت

باشد چنانچه بد ریافت هیچ مقامی از مقامات قانع و خورسند نشود و پایی طلبش بدان بند
نگردد و او را پیر چندان احتیاج نباشد چه نسبت همین مطلوبست که سالک مبتدی و متوسط بخاند
و بارشاد وی خود را بختهای مطلب رساند بپست اگر شود این درد و انگیزه تو به بس بود
این درد و ایام پیر تو نقل است روزی یکی بجز رسانی که با آنکه حضرت ایشان در
جوار مزار متبرک برنود میگذازند و بر زیارت مرکز طهارت کم میبردند چه معنی دارد فرمودند
حضرت شیخ نیز زیارت مرقد منور شاه شکر محمد رحمة الله علیه در ایام عیدین می نمودند و میفرمودند
که قبر پیر وجود مرید است پس بجای قریب است اگر چه بصورت بعید است **ف** و در جان
منی ز راه معنی به چون یافته ام جرات جویم کمره می فرمودند قبض نسبت باحوال مبتدی
بمثال ابراست و فصل تابستان که تلاشی میگردد با سرخ الزمان و نسبت بحال منتهی بشا
ابر است که مترکم میشود و هنگام باران یعنی آفتاب دلش مدتی مقبوض میماند و آن موج
و نیز می فرمودند که خوف و رجاء هر دو است از مقام عابد و فیض و سبط اشاره بمقام عاشق
و سبب و انس کنایت از تمام عارف کمره می فرمودند حیرت را دو صورتست یکی مذموم
و یکی محمود آنکه مبتدی را پیش آمد مذموم است و آنکه منتهی را روی نماید محمود زیرا که حیرت
مبتدی مستلزم آن سدا در راه است و حیرت منتهی مستوجب استغراق فی الله آن باعث
زوال طریقت است و این نتیجه کمال معرفت و نیز میفرمودند مبتدی را بر حقیقت ریا
که جدوی ازان طالب عقبی و مافیهاست تمامی الطلاع نباید و اما که بکلیه دل
از عمل به پردازد و خود را در ورطه بطلالت اندازد کمره می فرمودند فواید بسیار و مفارقت
مذبح است زیرا که دل از محبت اولاد و اسوال منقطع میشود و فایده اول که در ادای
ج و جود سبک و مهاجرت است از وطن و فرمودند که بیا و جود اقامت در وطن را بط
محبت از عیال و اهلنا و صورت انقطاع پذیرفته نیست بر لوح و لم جزا اوست
قامت یار به چکنم حرف و گریه انداد استادم به این کترین خلق الله محمد و جیه الله بوض سانی که معنی محمدان
بیت الحرام از زیارت حرم محترم مشرف گشت به مراجعت می نمایند و به غفلت دل سے
افزایند از چه باشد فرمودند خانه مبارک بشا پسنگ محاک است نقد قالب سربیک بعد از

وصول آن در معرض امتحان می آید و بخار خالص و منشوش کجا ہی می نماید فرمود خوش
 بود و در محک تجربه آید بمان بتاسیہ روی شود ہر کہ در غش باشد و نیز می فرمودند
 ہر کہ بسوادت جج مستعد گردد و ویرا باید کہ خود را بجای ملقب نکند و بوسیله این لقب
 مال و جاہ طلب نکند چہ صفات دینیہ را وقایہ تحصیل اسباب و نیویہ ساختن ضلالت
 محض و جہالت حرصت چنانچہ بعضی سادات و علما و حفاظ و فقرا کہ سیادت با علم یا حفظ
 قرآن یا درویشی خویش را بہر اظہار کمال و حصول جاہ و مال وسیلہ می سازند
 شمرہ می فرمودند کہ حقوق والدین در ذمہ فرزند بہر تہہ الیست کہ اگر ما در و پدر کی
 کا فر باشند و فرزند را بفرمایند کہ برای ما گوشت خوک بیا و بسیار دوا اگر بطنج آن امر نمایند
 پختہ و مہیا ساختہ پیش ایشان بدارد لیکن اگر با کل تکلیف کند خوردن ذرا کہ درین صورت
 مخالف فرمان ایشان متضمن مطاوعت امر رحمن است و فرمودند کہ شیخ ابو الحسن
 حزقانی را قدس سرہ برادری بود کہ چنانچہ شیخ مدام در مراتب طاعت و مجاہدہ او کو شیدے
 و پی علی الدوام در مخاومت والدہ گذاراندی روزی الہام زبانی بشیخ حزقانی در رسید
 کہ این دولت کہ ترا نہادہ ایم یعنی مرتبہ کہ بتو دادہ ایم بطفیل آن برادر است کہ در خدمت
 مادر است شیخ چون این پیام شنفت در مناجات گفت خداوند اوی خدمتی مخلوق
 اختیار کردہ من بعبادہ خالق رو آورده فکیف نفسانی کہ شامل حال من شود بطفیل و می بود
 جواب یافت کہ مخلوق بخدمت و امداد محتاجست و حضرت الوہیت از عبودیت عباد متقنی و
 محقق است کہ خدمت نیاز مندی از عبادت بے نیازی اہم باشد و فایدہ آن اتم
 فرد طریقیت بجز خدمت خلق نیست بہ تبسج و سجادہ و دلق نیست شمرہ می فرمودند
 بر جرم در سباج جلوس نمودن مورث صفات بہیمہ است و طبیعت سلیمہ انسانہ
 و ہر پوست آہوشستن باعث عدم تمکین و اطمینان و وجوہ خطرات سیاحت و سرگردانی
 است و فرمودند کہ حضرت شیخ و بعضی اوقات پوست گوسفند بحبت جلسہ اختیاری
 نمودند و می فرمودند کہ در وقت جلوس صفت عزیت و سکنت و طبیعت سرایت میکنند
 شمرہ می فرمودند چون کسی از مقربان سلطان یا از ظایفہ زنان می خواهد کہ ارادت بہن در

نماید بر دلم بغایت گران می آید اگر چه این عطیہ آبست از عطیات آسمی و مومبت است از مومبت
تا متناهی که منبذہ مقبول و لما شود خلایق بنیت انابت بملذمت وی رود غایت این بدان
ماند که سلطان ابراهیم او هم راجتہ علیہ شبی از شبهای زمستان غسل واجب شد چون در آب
سر و غسل کرد از ممر بہودت آب خوشکی ہو او جو بش بغایت متاد می گشت رندہ کہ دشت
در سر کشیدہ و پہلو بر زمین نہادہ دران حال حسیم متعال اثر دہی را بہم خواہی وی فرستاد
خدمت سلطان علیہ الرحمۃ والعفران چون در خواب بود پہلویش بچوایہ نرم و
گرم احساس نمود زمانی بدان استراحت نمود بعد ازانی کہ سر از خواب کشید و صورت
واقعہ بدید گفت خداوند اگر چه تو از لطف عمیم با صلاح این بندہ سقیم پرداختی و بختہ از اہت
ایذا سی برودت از تن من این مخالف را موافق ساختی لیکن چون با من مناسبتش نیست
و لم را طاق من صاحبش نیست بجز و خطو خطرہ مذکور در خاطر خطیر سلطان علیہ الرضوان
آن ثعبان جدا شد و بر رفت و نیز می فرمودند کہ از کلمات فایض البرکات مولانا نور الدین
عبدالرحمن جامی قدس سرہ السامی منقولست کہ ہر کہ صاحب حسن و جمال و خداوند ملک
و مال بنا شد و خلایق بزیا رت وی رجوع نماید علامت آنست کہ اشعہ الوار آفتاب تجلی
الوہیت بر آئینہ اش یافتہ دشت بدن و جہ قبول قلوب یافتہ شمرہ چون کسی از ارباب کتب
ارادت ترک می نمود و بغير من حضرت ایشان میرسانید در جوابش میفرمودند کہ ترک سباب
مستلزم فتح باب نیست این طریق بغایت دقیق است و سلوک آن وابستہ بتوفیق کہ بھی
را بعد از ترک اشتغال غلبہ حال بدینموال نمی نماید و رطوبت تعب حرارت طلب فروسے
نشانند و بعضی را ترک تعلقات چون غار نیست کہ از پایی دل بر آید و بدو کام سلوک این آد
مشکل اسیر آید و یک قدم بر نفس خود نہ وان دیگر در کوسی دوست ہر چه بینی دست
بین با این و آنت کار نیست و نیز می فرمودند کہ در سلسلہ شطاریہ طالب را ترک نمی فرمایند
و بقریب اس ظاہری نمی نمایند بلکہ در ہر شغلی کسبی کہ باشد بہمان حال مشغول می سازند و
تبدیل باطن وی می پردازند لکن و لو کہ و خفیہ شکل دبی ادب و سوی او می غنچ وادار
می طلب شمرہ می فرمودند اعطای خلافت مستلزم حال و مستوجب کمال نیست یعنی لازم نیست

که پیر کامل مریدی را خلقت و پدر که صاحب حال باشد چه هر که را که خلیفه سازند و پیچی بار اوست
 او سپرد ازند هر آینه ایشان را بر وفق استعداد خویش رهنمونی خواهد کرد و مثلاً شخصیست
 که شرایط طهارت و احکام نماز و اقامتی میداند و با دای آن مشغولست اگر خلایقش و هم
 گنجایش دارد و زیر که چون تبارک الصلواتی دست بیح و بی دست و بدلقین که بتلقین
 نمازش هدایت خواهد نمود و اینقدر ارشاد نیست با استعداد آن مرید کفایت خواهد بود و شکر
 می فرمودند چون از حضرت شیخ شنوده بودم اشتغال بتبصر اجنه طالب حق را لایق نیست
 بناید آن سرگزشتات بدان نکردم بیت کردی و سخن تو کرد و در زمین هر دو چه حاصل
 تو کرد و اما هر سال در اربعین ششمی و بنیت حصول کمال معرفت بدعوت اسما اشتغال نمود
 سرگزشتات و طوطی و نیا مدی و مریدان دیگر را چون حضرت شیخ جلوس اربعین فرمودند
 و بخواندن اسما امر نمودند و در حجب بعضی موکلان حاضر شدند و بایشان مکالمه کردند
 من اینمعنی را از ایشان شنیدم و بخدمت حضرت شیخ باز نمودم که اصحاب در حین قرات
 اسما موکلان را می بینید و تکلم می کنند و مرا هیچ نمی نماید فرمودند بهتر آنست که ظاهر نشوند
 و چیزی در نظر داعی نیاید شکر می فرمودند یکی از روزها در اربعین بخواندن اسما مشغول بودم
 ناگاه جمیع اعضای من بنام من ذاکر شدند و بزبان فصیح اسم برهان بیان میکردند چون رت
 حال بخدمت حضرت باز نمودم فرمودند بسیار خوب است گفتیم اگر با اسم حق ذاکر شدند می اولی
 نبود می فرمودند این اتم و افضل است و فرمودند که سر مضمون کلمه سابق که حضرت شیخ فرمود
 بودند بهتر آنست که چیزی در نظر داعی نیاید بعد از چند گاه بطهور پیوست اما بهتر این کلمه صوت
 ظهوره لبست و نیز می فرمودند که در ویشی را حضرت شیخ ذکر نفی و اثبات تلقین کرده بودند
 چون و می روزی بذكر مذکور اشتغال نمود و عرض حضرت شیخ رسانید که هنگام ذکر هر چند
 در نفی ممکنات می یابم و میخوانم که ابیات ذات متعالی صفات واجب الوجود نمایم و خود را بآفتاب
 میابم و در جواب می فرمودند که مقصود همین است دیگر چه باید بیت بر نقش خود است فتنه
 نقاشی کس نیست درین میان تو خوش باش و نیز میفرمودند که حضرت شیخ در سال
 ماه در اربعین ششمی و نه ماه مجلس داشتندی و درس گفتندی و فرمودندی که عمل را

موافق این بیت خواص حافظ شیراز است که گفته فرود گویمیت که همه سال می پرستی کن +
 سده ماه میخورد ماه پارسا می باش + روزی این کترین عقیدت آئین بعبض رسانید که دیگر
 نفی و اثبات خطرات محل حضور دل میشود و در پاس انفس فی الجمله امان میدهد از چه
 باشد فرمودند اذکار و اشغال متدوّه است و غیر متجددّه سالک را باید که در آنچه جمعیت دل
 خود مشاهده کند بران مواظبت نماید بلکه در جمیع امور و گیز نیز مناسب وقت و حال است چون
 جلوه خلوت و قیامت و سیاحت و غیره مراقب دل باشد بهر چه اقبال کند دست دران زند چه
 ذکر و شغل و چه تلاوت نماز دل بود کعبه مقصود مشغول از و + گرد دل کرد که مقصود شود
 حاصل از و + روزی دیگر بعبض رسانید که درین ولاد در خلا دل را جمعیت فراهم نمی آید لاجرم
 صحبت و اختلاط اختیار مینماید فرمودند فرض بر دو قسم است که دلهای سالکان از آن تقیض
 میشود یکی فیض نبوت دوم فیض ولایت فیض نبوت آنست که جلوه مستلزم جمعیت باشد فیض
 ولایت آنکه جلوه مستوجب جلالت گردد و در همسایه بنشین و همراه همه اوست + در دل گلد
 و اطلس شه همه اوست + در سخن فرق نهان خایه جمع + بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
 مکره میفرمودند که اولیا را الله موافق کشف خود با عامه مؤمنان سخن گویند مستمعان بدان
 ایمان نیارند بلکه در طریق تکفیر و انکار پویند و پیمان اگر قطاب با اولیا وفق مکاشفات خوش
 رمزی در میان نهند ایشان تصدیق آن نکنند و کذلک اگر غوث که آنرا قطب الاقطاب
 نیز خوانند با قطاب بر طبق علم خود دقیقه بیان سازد وجه صدق آن در آئینه لوصول ایشان پرتویند
 ازوغایتاً عرفان قطاب کلمه الناس علی قدر عقولهم شجّه وقت خود ساخته اند و با هر کس بقدر اعتقاد
 وی سپرداخته کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی رباعی جان دل را طاقت این جوش
 نیست + با که گویم در جهان یک گوش نیست + آنکه میگویم بقدر فهم انست + مردم اند
 حیرت فهم درست + و نیز میفرمودند که چون مجالست که سخن خواص را عوام معلوم کنند باید که
 آن سخن را از شایسته قصور و قوت بر او مراد آنست بدو که ناقص خویش را مذموم کنند چنانچه
 نقل است که مردی را از اهل نیاز در می از عشق مجاز بر دل سلیم شکستی ایلم انداخته بود
 و عمره معشوق ستمگار ره آن غمزه بیچاره را در بادیه مهاجرت با دل صد پاره آرد آن ساخته عشق

مسکین بجناب ولایت تاب سلطان العارفین ابواب احوال حسرت مال خود را بر سبیل
استفتاح معروفی داشت جواب یافت که نقوش دهی و معروف متی و قونی را یکملک
غیرت از لوح ضمیر تیراش و خود را معشوق تصور کن و با او باش سایل را چون حجاب نیست
بایل بود فهمیم جواب با صواب نتوانست نمود زیرا که سلطان العارفین در آن حین
بمقتضای حال خویش زبان حقایق بیان سپاس گشودند بر قدر جو سله اول کلام فرمود بعد
از اختتام این کلام فرمودند ما نیز بمضمون این قول عزیز را ابتدای حال محال می نمودیم
تا آنکه روزی بعزم ملاقات فایض البرکات شیخ فرید که از خلفای رشید حضرت شیخ اند
می شناستم و هنگام عبور بر بازار عدم شهودا غیار آئینه دل را مینویس یا قسم ناگاه جوانی با ابرو
چون کمانی دستار معصفر بر سر منظم گشت در است چون تیر در نظر من از من در گذشت
خواستیم که او را بنیم خود را بچو داو دیدم و او را بی او خود مشاهده میکردم تا بمقصد رسیدم ناگاه
حقیقت آنچه از زبان نیریشیده بودم فهمیده فر و پرسید یکی که عاشقی چیست به گفتم که
چون شوی بدانی به این کمتر قتی از تنزل احوال خود نسبت بایام ماضی بعضی رسانید فرمود
چنانچه در مسالک ظهوری بلندی و پستی پیش می آید و راه رو را در طی آن مراتب صعود
وهبوط و روی می نماید و او در فرو و شداید پستی خود را معطل نمیداند و از رفتن راه باز نمی ماند
زیرا چه آن نیز از جمله انقطاع راه است همچنان در طریق معنوی نیز غرور و نزول نسبت
باحوال دل سالک وجود میگردد و در هر دو حال سلوک صورت می بندد و فرو و مشکلات
طریقت عنایت تاب اسی دل به که مرد را بیندیشد از شیب و فراز به و فرمودند سالک
که بر یک حال باشد ویرا ترقی محال باشد شمره می فرمودند چون از حال هدایت فرجام
سید الطایفه شیخ حبیب رحمت الله در جایی نشسته یا قسم که طالب حق را باید که باوندگی استعمال
نماید بنا بر آن هرگز بجز ظروف خاک ظرفی قیمت ناک در جمله املاک خویش نگاه داشتیم چنانچه
در مباحث احوال و کثرت دزد و دزد و در آمده یک مرتبه محروم مطلق بازگشته و مرتبه دیگر چادر
که چندان بجزئی نیز زو یا یافته برداشته و بگذشته و نیز می فرمودند که چون دزد در خانه
در ویشان در آید و چیزی را از امتعه خانه ایشان بر باید بر صاحب خانه شکوائه این معنی لازم

کہ حق و جل و علا ویرا فارغ البال میخواند و خاطرش را متعلق بچیزی نمیکند. اردشهر می فرمودند
 نماز جماعت بصفت اول ششستن و نظر تحصیل ثواب بزیل داشتن مطابق مذہب فقہاست
 و در صفت آخر جلوس نمودن و ثواب بسیار بر برادر مؤمن ایشان فرمودن موافق مشرب فقر است
 و نیز می فرمودند کہ آن جماعت یعنی ارباب شریعت رعایت جماعت کنند و پیرو این طایفه
 معنی اصحاب طریقت بتبعیت جمعیت نمایند شکر میفرمودند مرا بعلکم عرض و تافیه مهارتی نبود
 روزی حضرت شیخ فرمودند کہ اگر بعد از فراغ تدریس در خلوة حاضر شدہ استفادہ این فن
 نینمایند رخصت است من بعرض رسانیدم کہ ہر گاہ حضرت در خلوت تہربت من بابتقت
 شوند چہ ادران وقت دقیقہ از دقایق حقایق معروض ندارم و بجا بآن مستفید نگردم فرمود
 کہ اگر چہ آن ساعت مقتضی این جواب شد اما بعد آن بخاطر رسید کہ بہتر چنانستی کہ بر مقام سلیم
 مستقیم بودی و آنچه فرمودند بلا عذر ارتکاب نمودی بیت چون گزیدی پیران تسلیم شوند
 ہمو موسی زحیم خضر و ہوتی موزون کہ از حضرت ایشان در حالت وجدان شرف صدور
 و غرظہ و ریافتہ نیست بیت سرناز کتر بگویم بشنوائی جان پدر و در خود نگران و مطلق
 مانگرددی و در بدر و حضرت شیخ را تصانیف و اشعار بسیار است از انجملہ یک غزل دین
 محل از وجہ تبرک توار و نموده شد و آن اینست غزل اسی طوطی خوش گوی بمنقار
 دو عالم شد آئینہ روتیو رخسار دو عالم و خواہی برخ خویش زہرگونہ تماشاد و رنہ حضرت
 چسیت با طہار دو عالم زلف سہبت در تنوق غیب نہان بود و ظاہر شدہ در کسوت اغیار
 دو عالم و آن جان جہان گر خود و در غیب نہان بود و گشتت عیان بر سر بازار دو عالم
 چندی نشین سبے می و معشوق زمانی و چون هست دلت مخزن اسرار دو عالم و شکر
 می فرمودند کہ حضرت شیخ تخلص خویش را چندی بنا بر این اختیار نموده بودند کہ چندی بمعنی
 لشکر است و ایشان در سلک خلفای شاہ شکر محمد قدس اللہ سرہ ہما انتظام داشتند
 شکر میفرمودند از فرزندان مشایخ کہ چہرین حیات پدر بر تہ کمال تکمیل رسیدہ اند و بعد
 از ان نیز خود را بمرشدی دیگر متعلق نمی سازند و بارادت پیری نمی پردازند و توجہ بفقیر
 آبا و اجداد خویش نموده در مقام ارشاد می نشیند غلط میکنند زیرا کہ مرشدی می و قایم باید

تا تبریت و توجہ ظاہری و باطنی و سی عقدہ مریدان و مستفیدان بوجه احسن کشاید و فرمودند کہ
اگر استقامت استر شاد از قبور جائز بودی هیچ مرید یا پیروی حاجت نیفتاد و هیچ طالبان
حق رجوع بدین شریفہ نموده بودند بمرقد منور و روضہ مظهر آن سرور کردند و ملازم آن
آستان قدسی مکان گشتہ بمطلب رسیدندی فرود چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی
بباید عطفی را جبرئیلی میفرمودند سماع حقیقی را کہ در ضمیر انسان ضم است بطہور می آرد
و نقاب از جمال شاہد بی مثال در حال بر سیداروسہ مطرب عشق معجب ساز و نوای دارد
نقش سہ نغمہ کہ ز دراہ بجای دارد و ہولذا قال ابو طالب مکی فی قوۃ القلوب من انکر السماع
فقد انکر سبعین صدیقاً من الصحابۃ و التابعین یعنی ہم برای این معنی گفت ابو طالب مکی
در کتاب قوت القلوب کہ ہر کہ انکار کرد و سماع را پس تحقیق منکر شدہ ہفتاد صدیق را از صحابہ
و تابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین بیت ہر کہ شد محرم دل در حرم باز بماند و انکہ این
کارندانت در انکار بماند و در نفحات الانس مسطور است کہ روزی خدمت مولو کہ
معنوی جلال الدین محمد الرومی قدس سرہ فرمودند اواز باب مریر باب بہشت است
کہ ما شنویم شکر می گفت ما نیز ہما آواز می شنوم کہ چنان گرم نمیشنویم کہ مولانا خدمت
مولوی فرمودند حاشا و کلا انچہ ما می شنویم اواز باز شدن آن در است و انچہ وسے
می شنود آواز فراز شدن و راست قطعہ دیگر ہم راز دیا گوید رزقست ہر چون
رزق بود ولی کہ در خون غرقست ہر تو پنداری کہ جملہ دلہا دل تست ہر نی جانا میان
دلہا فرقت ہر شہرہ میفرمودند چون مشایخ طریقت را حین سماع وجد وارد میشود و رقص
صورت می بندد در آن حالت لگد فنا بر زمین و زمان میزنند و آستین ہمت از دو جہان
فشانند اما بعد از فراغ آن تجدید و ضوابط لازم نمی دانند و بہمان طہارت ناز میخوانند اگر منکر
برین حرف انگشت اعتراض نہد و گوید کہ اگر سماع ایشان از تیاج پنجود است پس مستلزم
نقص طہارتست و اگر در آن حالت ما خود حاضر اند پس استدعی مدعیست جواب نہایت
کہ اسقاط شعور ایشان از ظہور جذبات ہشا بہ سقوط نور چراغست در حضور آفتاب
نہ بینی کہ چون چراغ را در آفتاب گذارند کیفیت ضیا از لمعہ اش ضایع نشود بلکہ تقابل

تجلیات آفتاب جہانتاب مضحل و تلاشی نماید باز چون در خانہ بازگش در آرند احتیاج قنات با سر
نیفتد و پیمان بر حرافت اصلی تابان باشد کما فی المثنوی المعنوی **م** چون زمانہ شمع
پیش آفتاب نیست باشد هست باشد در جناب **ه** هست باشد ذات او تا تو اگر **ه**
بر تہی پنبہ بسوزد آتش **ه** نیست باشد روشنند ہترا **ه** کرده باشد آفتاب اورا فنا **ه** چراغ
آنجا کہ غورشید منیر است **ه** میان بود و نابودی اسیر است **ه** و تیر میفرمودند کہ صوفی
ما قبل از ان کہ وجہ ستولی شود اگر بہ نیت حصول آن بتواجد گراید شاید کما قال علیہ السلام
اورا تیم اہل البلاء را فاکبوا و ان لم تکنو فبئس کونہی چنانچہ فرمودند علیہ السلام کہ چون بیند شما اہل
درد و بلا را پس گریہ کنید و اگر گریہ نیاید شمارا پس تکلیف بیارید گریہ را و بروایتی و گیشان
درد و این حدیث چنانست کہ فرمودند علیہ السلام صحابہ را کہ چون تلاوت قرآن کنید بگریہید و
اگر گریہ نیاید تکلیف بیارید بعدہ چون پیوستہ بزبان ہند گفتم میفرمودند این بیت فرمودند کہ
مہندی جہوتہ موتہ کیلی پیچ مچی **ه پیچ کیلی بر لا کوئی **ف** و در دے**
اگر ت نیست تحقیق بتقلید **ه** چاکلی بگریبان زن و خاکی بسرا انداز **ه** و تیر میفرمودند کہ حضرت
شاہ شکر محمد رحمۃ اللہ مریدان خویش را آنگاہ رخصت مجلس جامع میفرمودند کہ روزہ طہی
میدہ شتند **ف** و غسل در اشک **ه** دم کابل طریقت گویند **ه** پاک شوا اول و پس ندیدہ بران
پاک انداز نقل ست روزی یکی از فقراسی بپقد بنجد مت حضرت ایشان اطہار نمود کہ
در دیشی مسافر میگوید کہ مدت چہل سال است کہ سیاحت میکنم و ہمہ جا سری کشیدہ ام
غایتا مشرک محرمات در دنیا قطعاً ندیدہ ام یعنی پیچ متنفسی زمین این گنبد خوانیست کہ شرک
باشد و ہر پیچ شمی بر صفحہ روزگار نیست کہ حرام و مہلک باشد و در جواب وی فرمودند کہ حسب
این کلام یا صدیق باشد باز ذیق زیرا کہ صدیق چون خرفہ ترکیب غنصری بر ساحل فن
افکند و ستہ فرق بحر مجاہدہ شدہ و او سر شادہ **ه** بکف آورد و پیچ ذرہ از ذرات مکونات بی
احاطت ذات بلا ممکنہ و جہات ندیدہ **ه** خریک وجود حقیقی اعتبارات عاصی در نظرش نیامدہ
ہر آئینہ در آئینہ شہودش تجلیات آفتاب وحدت صرف تافت واد در قضای توحید بی
مراحت غبارا غبار گذریافت آنجا کفر و ایمان ہم رنگ دید و حلال و حرام ہم سنگ یافت

و برین مقام نه کفر است نه دین نه شک است نه یقین نه آنست نه این اگر بی پیری امی دست
 و مغزی یا بی پی دوست دانی چه نیک است شنو می پیش تو جیداد نه گفته نه نوشت نه هیچ
 است هیچ دوست که دوست در دوئی عقل راست بیجا پنج چشم ایمان دوی نه بنید هیچ
 آماز ندیق چون در طریق مخالفت افتاد بر تابست نفس با هم نسق و فساد او سر از
 جیب اباحت بدر کرد و سیلی الحال خور و از بند صورت نطاحش نشد و بقیقت اشیا بی نیز و ناچار
 بواسطه انظار مخالفت و انکار شریعت مختار بر سبیل تقلید بدین گمراهی استظهار آورد و گمراه
 از مقلدان محقق فرقه است بکین چو داود است و آن دیگر صداست کافر و مومن خدا گویند
 لیک در میان هر دو فرقی هست نیک شکر میفرمودند و تفسیر آیات متشابهات چنانچه
 کریمه اینما تو نوشتیم وجه الله و الله فوق ایدیم اعتقاد علمای سنت و جماعت بر سه نوع است معتقد
 بعضی چنانست که حق سبحانه را وجه هست نه چون وجوه خلایق بل وجهی که مراد است لایق
 دوست هست نه چون دست ما تو بل دوستی که سزاوار است بحضرت کبریای او و جماعه را
 عقیده بر آنست که از وجه مراد ذاتست و از قدرت و بچنین بر آئینه مشابهه را تا و می است
 مطابق علم و حکمت و طایفه را اعتقاد آنست که برین آیات و اعتقاد درست باید نمود و از
 ادراک کنه آن عاجز باید بود و میفرمودند و تفسیر آیه کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا
 لیبعدون بعضی نسلان مثل حجت الاسلام گفته اند که لیبعدون امی یعرفون و این معنی را
 از وجهی چاره نیست زیرا که هرگاه خلاق علی الاطلاق جن و انس را برای معرفت خلق کرده
 بود اگر ایشان عارف نباشند کمال قدرت ثابت نشود و ظهور خلقت بر طبق مشیت صورت
 نه بند و غایتاً توجه این معنی چنین باشد که جمیع اجنه و انسان را بر وفق استعدادات ایشان
 فی الحمله نصیبی از معرفت نامتناهی الیمینه هست چه هر فردی از افراد جن و انس عارف
 بر آنست که حق سبحانه خالق یگانه و جهان بخش جهان آفرینست **مرصعه در توحید**
 سرخی نیست که سرز خدا نیست و در تفسیر آیه کریمه ان الله لا یفقران اشیرک به و یفقر
 ما دون ذلک لمن ایشا شکر میفرمودند که نزدیک محققان کلمه لمن ایشان هر دو طایفه
 محتمل است یعنی از مشرکان نیز کسی را که خواهم نمایم زنی آنکه سواهی شرک معاصی هر گاه

کہ خواہد از اہل عصیان عفو سازد و ویرازد و فور حمت و رجوع مغفرت اندازد و متنوی ہے
 نیازیش را چه کفر و چه دین + بی نیازیش را چه شک و چه یقین + چه مسلمان چه کبر بردار و
 چه کنشت و چه صومعه برا و + و نیز میفرمودند کہ در تفسیر انوار الاسرار کہ حضرت شیخ نوشته اند
 در بیان آیہ کریمہ یا ایہا الذین امنوا امنوا باللہ یعنی اسی آن کسانیکہ ایمان آورده اید ایمان
 بیارید بخدا اسی نہ صد وجہ تحریر فرمودہ اند شمرہ در تفسیر آیہ کریمہ و امن و اہل الاموال و اہل البیت
 ان ربی علی صراط مستقیم یعنی نیست هیچ یک از چہندہ مگر آنکہ حق سبحانہ گیرندہ است بموی
 پیشانی او بدستی کہ رب من بر راہ راست مستقیم است میفرمودند کہ چون اخذ بر صراط
 مستقیم بود مقرر شود کہ ما خود نیز بہ ہما صراط رود زیرا کہ ما خود را از طریق القیاد و اتحاد
 اخذ انحراف و اختلاف صورت بندیم و بطریق ہر چہ آید پیش سالک خیر است +
 بر صراط مستقیم اید کسی گمراہ نیست + و فرمودند کہ این صراط مستقیم اسمائیت و آنکہ
 در صورت فاتحہ مسطور است کہ انا بالصرراط مستقیم انبیائیم شمرہ در تفسیر آیہ کریمہ
 نون والعلم والیسطرون میفرمودند کہ نزد محققان نون کنایت از ذات است و علم عبارت از
 صفات و مایسترون اشارت بموجودات مکونات و لهذا اکتبر خلق اللہ محمد و جیلہ اللہ در سالہ خود
 و رتبت حضرت ایشان بیان کردہ ایم معنی را در قید این دو بیت در آورده متنوی
 زعفرانش رقم بستن مجاہست + کہ این معنی و راسی قیل و قالست + بفضیب و زعفران عین
 نوشت + قلم را علم بر مایسترونست + ازان عارف بجز حق کیست آگاہ کہ سیر او بود باللہ
 فی اللہ شمرہ میفرمودند چون حضرت رسالت پناہی از الیادات الہی در شب معراج در مقام
 قرب رسیدند از کلام ملک علام شنیدند کہ قف یا محمد ان ربک لصلی یعنی توقف کن اسے
 محمد کہ پروردگار تو نماز میکند و فرمودند توجیہ این آنست کہ اگر چہ نسبت نماز بحضرت
 بی نیاز مجاز و مجاہست غایتاً اینجا مراد از علوہ تعین مہمین متعالست چنانچہ حدیث رایت
 ربی فی لیلة المعراج علی صوت امرئ شاہ قبط بر زمین نیست این کبر خلق اللہ محمد و جیلہ اللہ در ان عین لغیرین بناید
 کہ قادر بر کمال را در تعین تعین توقف چہ احتیاج فرمودند این معنی را از حضرت شیخ سبفسار
 کردہ بودند و ایشان جواب فرمودند کہ اطہار توقف بمقتضای حکمت است چنانچہ ایجاد عالم

ورصدت شش روز با آنکه قادر بود بر آنکه در آن واحد موجود و مہیا گرداند کقولہ تعالیٰ
 هو الذی خلق السموات والارض فی ستۃ ايام یعنی اوست آنکہ بیا فرید آسمان و زمین
 را بقدرت کاملہ و رمدۃ شش روز تا ملائکہ مشاہدہ کنند حدوث آنہا را چیزی پس از
 چیزی شمرہ در بیان این حدیث قدسی کہ قال اللہ تعالیٰ الکبریا ربی و العظمتہ ازارى
 یعنی کبریا رب و اکبیت و بزرگی ازار من میفرمودند نزدیک محققان رد اشارتہ با شمار
 الیہ است و ازار عبارت از اسماء و کینانیہ است شمرہ در بیان این حدیث قدسی کہ
 قال اللہ تعالیٰ اولیائی تحت قبائسک لایعرفنہم غیرى یعنی اولیاء من کہ ستوراند زیر
 قبیہ نامی من نمی شناسد ایشان را کسی سواى من میفرمودند کہ این قباب غیرت کہ اجاب
 رب العزت و تحت آن مسطوراند پچہا رقبہ کو نزدیکى قبیہ علم است گروہی ملک انبوی در
 در مدرسہ بحسب حواس خمسہ مقیہ بطالعہ ورق اند و بدیدہ بصیرت در مشاہدہ جمال مطلق
 مستغرق و دویم قبیہ دنیا است اجنبی مرکب اشباح و عرضہ و نیویہ تاختہ اند و در آن غبار
 خود را از البصار اعمی مخفی ساخته و یا دل آگاہ لخطہ با موسی اللہ نپرداختہ بیت ظاہری
 مابین و آن در ساخته بد باطنی از جملہ واپرداختہ بد و نیز میفرمودند کہ دنیا ملک و مال نیست
 دنیا اشتغال است با اسباب از سبب بدیت چسبیت دنیا از خدا غافل بودن بد فی
 قماش و فی زن و فرزند و زن بد سوم قبیہ بلاست و برخی با انواع مرض مبتلا بآئینہ متنوعہ را
 چون برص و غیرہ بر صفحہ جسمیہ نمودہ اند ظاہر پرستان را از ان نفرت طبیعت غفلت
 افزودہ و در دار الشقاۃ انس بر روی دل سلیم کشودہ چہا ر م قبیہ و غاسست و این سبیل
 معاست فہم من فہم فرقہ آئین کاس نوشیدہ و خود را درین لباس پوشیدہ بیت
 بر آستان نہ میخواند گرسوینی بد مزین پیاسی کہ معلوم نیست نیت او نقل است روزی
 و رویشی از معنی این حدیث قدسی سوال کرد کہ در رسالہ غوثیہ مسطور است کہ قال اللہ
 تعالیٰ من اراد العبادت بعد الوصول فقد اشرك باللہ العظیم یعنی ہر کہ ارادہ کرد عبادت
 را بعد از وصال محبوب لایزال پس تحقیق شرک آورد بخدای کہ بزرگست در جواب
 وی فرمودند کہ عبادت مستلزم اثبیت است چون بندہ بر خود بندگی اطلاق کند و

و خود را عابد و محقق را معبود و اندر آئینه دومی حاصل آید و شرک و وجودی روسی نماید غایتا بعد از آنی
 که حجاب دومی منفع شد و نقاب منی و تویی مرتفع گشت ساجد و سجود یک وجود و شهر و پیشو و
 انگاه هر طاعت که از عارف و اصل فاعل می آید آنرا عبودیت میگویند بضم عین که عبارت از
 وحدت است بر خلاف عبادت که اشارت باثنیت است بعد از این بیت خوانند بیت
 هر سر که گاه سجده نباشد ز تن جدا به هر طاعتش بحیث کنه در برابر است به و نیز میفرمودند که
 روزی حضرت شیخ در خلوت بودند و من در خدمت حاضر بودم و در آن ساعت انصاف
 ایشان بآرب العزت تفرس مینمودم ناگاه فرمودند این که زاهد و عباد عبادت میکنند و
 میگویند انا عبد و انت رب انت مالک و انا مملوک بیچاره نمیدانند که شرک می آرند چه
 اسناد عبودیت بخود و ربوبیت بحق اثبات در وجود است و اطلاق وجود بغیر واجب الوجود
 شرک محض و جهل عرفست رباعی بدکردم و غند زبده ترا ز گناه به چون هست درین عذر
 چه دعوی تبا به به دعوی وجود و دعوی قدرت و فعل به لاجل و لا قوه الا بالله به مکره
 میفرمودند بعضی احادیث بنوی که محققان در مضافات خود درج فرمودند و مضمون میمون
 آن استشهاد نموده و محدثان اسناد آن صحیح نیافته اند و در طریق معارضه شتافته هر دو طایفه
 درین اختلاف محقق اند و بقا نوشته از صدق منطق زیرا که میتواند بود که ارباب تحقیق هر
 حدیثی در کتب سیل خود نوشته اند آنرا از پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حالت واقعه یا مقام بی
 واسطه استماع نموده باشند و بدان تمسک فرموده و اصحاب حدیث چون اسناد آن در کتب
 احادیث درست نیابند یقین که صحیح ندانند و ضعیف یا موضوع خوانند مکره در بیان این
 حدیث که قال البنی صلی الله علیه وسلم الرویا الصالحه جز ستمه و اربعین هجده من النبوت
 میفرمودند که چون حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه بعد از چهل سال بدعوت مبعوث
 شدند و تمامی عمر مبارک ایشان شصت و سه سال بوده پس بیست و سه سال از عمر حجبته مآل
 بجای وحی خوابهای صالح میدیده اند و بعد از آن بیست و دو نیم سال دیگر صبر کسل علیه السلام
 می آمده و انصوص قرآینه نازل میشد پس بنا بر این قاعده صورت نمید که خواب صالح یک
 جزو است از چهل و شش جزو نبوت لیه که شش ماه یک جزو میشود از چهل و شش جزو نبوت

وسہ سال شمرہ در بیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایاکم والنظر الی الامار دالتهم
یوکلون اللہ میفسر مودند کہ یکجہ آنست کہ کلمہ ایاکم مشعر بر اعتبار و انتباہ باشد یعنی بر
شما باد و منظر عبرت و بیشہ لبوسی امردان اسی عشاق بدستی کہ ایشان را رنگست بمثال رنگ
ممشوق علی الاطلاق بدیت درین سرسیت ز اسرار خدائی کہ کز آب و گل نیاید دلربائی
و جہ دوم کہ زبان شرع قابل بر آنست اینست کہ لفظ ایاکم بنی بر تحذیرست یعنی بر شما باد کہ حذر
کنید از نظارہ امردان پس در نیصورت معنی انهم یوکلون اللہ چنین باشد کہ تحقیق ایشان در
دلربائی با خدا ہر نگ اند یعنی چنانچہ در تجلیات حق سبحانہ دل از تجلی لہ مبر باید ہچنان نظارہ
امردان نقد دل از کف نظارگیان سلب مینماید و نیز میفرمودند کہ مبتدیرا در شغال بمشادہ
جمال حقیقی و مطالعہ آیات معنوی توسل بظاہر صوری و بعشق بمعاشق مجازی خالی از شہوت
خفی نیست بدیت شاید ان زمانہ خورد و بزرگ دیدہ را یوسف اند و دلرا اگر کہ شمرہ

در بیان این حدیث کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من زانی فی المنام فقد رآنی ان الشیطان
لا یمثل فی صورتی یعنی فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بید در منام پس تحقیق دیدم را بدستی
کہ شیطان تمثل بمثال من و شکل نجیال من میشود میفرمودند کہ اگر چه شیطان بصورت منور آنسر و تمثل
شد ان نمیتواند نمود و فایتا رویت حضرت نبوت مآب در حالت خواب بر سبیل توہم و تجہیل را
میتواند بود چنانچہ نقل است کہ امام محمد غزالی قدس سرہ العالی مرہ را در خود را امام احمد
قدس سرہ العزیز ہر گاہ گفتی کہ من پیغمبر را در خواب دیدم و می نفی ان کردی و گفتی کہ انچہ
دیدہ تو ہم تصویرست نہ ذات عالی صفات سرور کائنات تا روزی امام احمد آنسر و را
در واقعہ دید آن علیہ السلام خوشہ خرم بوسی ارزانی داشت در الوقت بعرض رسانید
کہ برادر م شغف رویا سے بقای مبارک بغایت دارد و میخواہم بدین سعادت مستعد
گردم ازین خوشہ تبرکی بوسی عطا شود و دلش متسلی شود آنسر و در و خرم از ان خوشہ جدا
گردد خود را در خواب امام نمودہ بوسی عطا کرد چون امام احمد تصدیق کرد و خوشہ مذکورہ را کہ دو خرم
از ان جدا شدہ بود و ظاہر ساختہ صورت واقویش تقریر فرمود پس محمد بعد از انتباہ صورت نمیمالہ
را بہ برادر باز نمود فسد مودند کہ اگر چه شیطان بجای حضرت رسالت مآب خود را بمردم

در خواب نمیتواند نمود و اینجای حق سبحانه و تعالی نمیتواند نمود یعنی البیس برین تمییس قدرت دارد که خود را
 نوعی در رویا فرماید که هر که ویرایند پندارد که خدای را دیده شمره در بیان این حدیث که قال
 البنی علی الله علیه وسلم الشیطان مع الواحد و مومنین اللاثمین ابعد میفرمودند که محتمل است برود متنی
 یکی آنکه هر که مجرب است شیطان با او مقید است و هر که متاهل و که خداست از دوسو اس خناس
 جداست دوم آنکه هر سالکی که تنهایی را بهیروی و انا خواهد که درین طریق رود برای اغواشی شیطان
 رفیق شود و آنکه مبتلا بعت مرشد کامل سلوک نماید از تلبیس البیس و در بر آید بدیت بگوی عشق منه
 بیدلیل راه قدم بد که کم شد آنکه درین راه بر بهیروی نه رسیده شمره میفرمودند که حضرت شیخ میفرمود
 که چون باید تدریس کتاب شکات المصابیح اشتغال نمودیم این نیست کردیم که اگر از جمله احادیث
 علیه بنویس بر مضمون هدایت مشحون یک حدیث نیز غفلتوان نمودیم آن وسیله نجات ما خواهد بود
 چون بدین محل رسیدیم که رسول علیه السلام از حق جل و علا استدعا نموده که اگر در حق کسی بر
 زبان من نفرین رود آن در شان دسی مبدل با فرین شود و مانیر بتابعت رسول خدا دعا کردیم
 که خداوند اگر در حق یکی از مردان و طالبان کلمه که متصدی بقصان و خدلان دسی بود ه
 باشد گفته نپزیری و او را بدان گیرسی بلکه از وجه لطف و بی نیازی نفرین را بدعا مبدل
 سازی و فرمودند که حضرت شیخ را هم در اثنا تعلیم کتاب مذکور جذب در گرفته بود شمره در بیان
 این حدیث که عن ابی هریره جازناس من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 الی البنی فسالوه فاجبوا فی النفس ما یطاعهم احدنا ان یتکلم به قال او قد وجدته قال نعم قال ذاک
 صریح الایمان یعنی از اباهریره رضی الله عنه مرویست که گفت اند چند کس از یاران رسول
 صلی الله علیه و سلم بسوی بنی صلی الله علیه و سلم آمدند پس سوال کردند او را بد رستی که مامی یا بم
 و نفسهای خویش چیز را که تعاطم میکند هر یک از ما آنرا که متکلم شود بد آنچیز گفت رسول علیه الصلو
 و السلام آیا تحقیق می باشد شما نرا گفتند بل گفت این صریح ایمانست میفرمودند چیزی که صحابه
 رضوان الله علیهم اجمعین در نفسانی خویش در می یافتند و بسبب عظم دانستن ان بر زبان
 نمیآوردند آن وحدت وجود بود و لهذا حضرت نبوت تاب و ران باب ذاک صریح الایمان
 فرمودند شمره در بیان این حدیث که عن ابی هریره قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه و سلم

دعائین فاما احدهما قنبه فیکم و اما الآخر فلو ثبت قتل هذا البلعوم یعنی از با هر مریه مرویت گفت
 حفظ کردیم من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دو طرف سر پوشیده فاما یکی از ان دو پس
 پراکنده ساختم آنرا در میان شما و اما دیگری از ان دو طرف یعنی از ان دو علم اگر پراکنده کنم آنرا
 منتشر سازم مضمون آن بریده شود این حلقوم من میفرمودند مراد از دعائین دو علم است یکی
 که مثبت و منتشر ساخته علم شریعت و دیگری که مخفی داشته علم توحید با وفور رحمت رب العزت
 و عموم شمول آن نسبت بحال اصحاب الطاعت و از باب معصیت مکره میفرمودند قاعده
 درس حقایق در زمانه سابق بنا بر آن نبود که سالکان را بعد از مواظبت بر ریاضت اسرار
 و انوار توحید خود بخود واضح و لایح می باشد الحال چون طالبان از قلت استطاعت محکم یعنی
 از عجزه ریاضت و طاعت نمی بر آیند و ابواب حقایق بمفتاح مجاهده نمیکشایند لاجرم محتاج
 اند بآنکه برایشان ازین علم چیزی خوانده شود و بیان کرده آید تا سر از رقبه تقلید بر آزند و عقاید
 بر توحید رسوخ و از ندیدیت گریز شکر خیزده می نتوانم به باری بگس از تنگ شکر میرانم به
 و فرمودند که از سید الطایفه شیخ حیدر رحمه الله علیه منقولست که هر که معتقد عقاید است داخل
 زمره اولیاست و نیز میفرمودند که حضرت شیخ درس حقایق در مدرسه میگفتند جماعت بر نمعنی
 انکار کردند و اظهار نمودند که چون مشایخ سلف کتب حقایق را در بلا بخوانده اند علم تصوف
 را در مجالس مذکور نکرده اگر حضرت شیخ نیز آنچنان نمایند النسب باشد حضرت شیخ در جواب
 فرمودند که لازم نیست که طریقه سلوک جمیع مشایخ متحد بودیدیت هر کسی را اصطلاحی
 داده ایم به هر یکی را سیرتی بنهاده ایم مکره میفرمودند که از بندگی شاه شکر محمد عارف
 قدس سره پرسیدند که کسی تواند که کتاب فصوص الحکم را موافق بشرع بخواند فرمودند
 که اگر مدرس منصف باشد تواند و نیز میفرمودند که در وقت که بندگی شاه شکر محمد و احمد
 آباد بودند و بمطالع فصوص الحکم اشتغال مینمودند در آن وقت شیخ علی متقی نیز در آنجا بوده و
 ابواب احتساب مفتوح داشته اهتمام تمام مینموده چون شنیده که حضرت شاه رحمه الله
 و جها عتیقه بایشان مخصوص اند معتقد احکام فصوص اند و زوی ایشان را کتاب مذکور
 مطالبه نمود حضرت شاه بی تکلف شتافتند و شیخ را در یافتند و فصوص الحکم در دست

مبارک ایشان بود شیخ گفتند که شما ازین کتاب انکار نمی‌ای ایشان فرمودند که درین کتاب آیات و احادیث مندرجست مگر شیخ میفرمودند که از آیات و حدیث منکر شوم شیخ گفتند که از آنچه غیر اوست منکر شوید ایشان فرمودند که مدتیست ما منکر غیر او شده ایم چون سخن بشناود بر کمری نشست شیخ برخاستند و با حرام ایشانرا وداع کردند و بعد با صحاب و تلامذ خود گفتند که این نوع مردم را علم حقایق شایانست و نیز میفرمودند که مطالعه کتب حقایق از جمله شغل بهتر است **مهر** میفرمودند بحکم الطرق الی الله بعد و الفاس الخلاق اگر چه راه بسوی مقصد حقیقی و کعبه تحقیقی بعد و نفسهای مردم است و این لا تعد ولا تحصى است غایتاً سه راه اقرب و اولیست که سلوک مبهورا و لیاست اول جائده شرعست که منیر اصل و فرعست دوم طریق تقویست که مستوجب کرامت مولیست کما قال جل جلاله ان اگر کم عند الله اتقیکم سوم سلوک سالکان شطراست و آن اشتغالست بتفکر معنی لا حول ولا قوه الا بالله از وجه تصرف تحقیق آن معنی در خود بی تکلف مثنوی از ما همه عجز و نیستی مطلوبست + هستی و توانیش ز ما سلوبست + این اوست پدید آمده در صورت ما + این قدرت و فعل ازان نما منسوبست + و نیز میفرمودند که شرعست دوزخ است و فرعست یعنی چون بنده بتوفیق سبحانی مشرع گردد اگر تامل نیرد انی از ان مقام ترقی کند متورع گردد و اگر نجذبات ربانی ازان مرتبه نیز عروج نماید ثمرة حقایق اسما آئینه و کنایه بر شجره روحانی و می متفرع شود **مهر** میفرمودند اگر چه سر رشته اعتقاد جمیع مؤمنان بیهین مستقیمست که حق و سبحانه کلیمست اما هر که این صفت را عین جمیع صدا و اند سماع کند و حروف و اصوات ممکنات را بمظاهر الکلام بحیرت و صوت داند عارف کامل است و هر که ازین معنی جاهلست غفلت **لطم** عشق در پرده مینواز و سازد عاشقی گو که بشنود آواز + همه عالم صدای نغمه اوست + که شنید اینچنین صدای دوازده و نیز میفرمودند که کثرت برهم زدن مشرکان علامت غرمانست یعنی چون طالب حق را ببیند که پیوسته چشم بهم میزند بداند که بوسی از عرفان بمشام جانش رسیده است و قطره از بحر چشمه وجدان در کام اسمانش چکیده فرود چو ساز و درون آن تیر خانه + زپیر باشد آن را صد نشانه **مهر** این کترین خلق الله محمد و آلش

رسخید که هرگاه زبان حال این طایفه قایل بودند سی وجود است و در نظر وقت شان
 غیر مقصود و تکلیف در کتب و رسائل خود نوشته اند که سالک را باید که دل از مزاحمت
 اغیار خالی نماید فرمودند که هر جالفظ غیر تصنیفات و مکتوبات این طایفه صورت درود
 پذیرفته مفهوم آن مجاز نیست نه حقیقی بدیت گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال حسیت⁺
 نقشی غلط بین که همه لوح ساده ایم + مراد آنست که اسم غیر و سوسی ممکنات را بنا بر
 امتیازات نبیه و ذاتیه است به خصوصیات اصلیه فی من هذا الوجه اغیار بعضنا مع بعض
 چنانچه محذوم الانامی مولانا سی جامی در دیباچه نقد نصوص شرح نفس الفصوص تبیین معنی
 پرداخته و تبصیل جزیل بین و سیر من ساخته و نیز میفرمودند که صوفی را باید همیشه این
 بیت بخاطر داشته باشد و همت بر مضمون آن گماشته بدیت حق جان جهان است
 و جهان جمله بدن + توحید همین است و گر شیوه و فن مکره میفرمودند تا آنکه چهارده شراره
 آتش در تنگ مضمر است بلکه وجود شک فی الحقیقه هما شرار است اما چون شرری از
 حجر می برد ز نماید و ظهور فرماید و ترتیب یابد و شعله کش گردد اگر بها سنگ را که نشای
 آن آتش بوده در وی افکند بسوزد بدیت سینه ام ز آتش دل در غم جانانه بسوخت +
 آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت + مقصود ازین بیان این بود که جذب من جذبات
 الحق از باطن سالک متفرق سر برزند بعد از استقرار ظاهر وجود ویرا که بحسب شهود از و
 ناشی شده است فراگیر و مستهلک سازد اینجای خطاب عند ظنور الحق بنور الحق نقاب
 از رخ بر اندازد بدیت گرفت مرا عشق نگاری خوش خوش + گفتا چون آدم تو پابرین
 کش + القصه چنان سوختم اندر غم او + کاتش همه میزد شد و میزد همه آتش + مکره
 میفرمودند اهل الله را قدرتی دست میداد و اتفاقی متحقق میگردد که از صفات الهیه بهر
 صفتی که میل نمایند متصف گشته در نظر هر که خواهند تجلی شوند چنانچه نقل است روزی
 در مجلس حضرت شاه عالم قدس سره الاعظم حافظی این آیه قراة مینمود که هو الله الذی
 لا اله الا هو الملك القدوس السلام اللطیف الخیر المتکبر اسمی رین آیه کریمه
 خواندی حضرت شاه رحمة الله بدان صفت متصف شده تجلی گشتی تا آنکه قاری با اسم جبار

رسید و شاه بصفت جباری متجلی دید بی اختیار رو بفرار نهاد و هیچ وجه نتوانست که خود را
 و در حضور قرار دارد و مکره میفرمودند هر که از کافه انام متوفیق ملک علام بمرتبه کمال میرسد
 و انسان کامل میشود یکی ازین دو صفت متصف میگردد و یا آنکه طریقه حفظ مراتب را پیش
 نهاد بخاطر فیض باثر خویش ساخته و حلال و حرام و امر و نهی و کفر و اسلام امتیاز میفرماید
 یا آنکه نظر بر وحدت صرف گماشته اصل را منظور داشته بفروع الثقات بیناید بیت
 اینهمه رنگهای پر نیرنگ و خم و حدت کند همه بیک رنگ و فرمودند که صفت ثانی از تجلی
 اسم جن است و صفت اول از تجلی اسم جمیع و اعتبارات نیست و نیز میفرمودند که از شیخ
 جید رحمة الله تعالی علیه سوال نمودند که ممکن بود که عارف مرکب نشود ایشان در
 جواب ساعتی سکوة نمودند بعد از این آیه خواندند که کان امر الله قدرا مقدورا مکره میفرمودند
 روزی یکی از مجازیم شهر مجلس تربیت داده بود و اقسام انام جمع آمده جمیع اقوام مجتمع گشته
 من نیز بیت تفرج کمر بسته و بدایجی رفقه رگوشه شستم دیدم که از هر طرف قوالی و نغمه پردازی
 بود و در هر صف صاحب جمالی در ناوک اندازی و در صحن مجلس مطربها در رقاصی و کرشمه
 سازی هر یکی در لباسی مختلف و هر کسی بصفتی متصف چون ساعتی بنظاره مشغول بودم
 و آن تعینات متعدده و شیونات متجده و غیر متجده را ملاحظه نمودم امتیادی مرتب گشت
 و التصانی متحقق شد که در هر کس و فیه خویش یافتیم کیفیتی مانا در کسوتی جمیع ملبوسات بوقلمون
 منم و من و حرم این مخلوقات گوناگون تم و فرمودند که قبل از آن روز جلالت اندوز بعضی
 اوقات خاطر متضرع بودی و رانکه از لباسها کدام لباس اختیار کنم که کم بهاتر و پیش و فاتر
 باشد چون در آن مکان آنجا ساینه افتاد بعد از آن خطره تردد لباس و تعین آن از خاطر
 بر افتاد اکنون هر چه از غیب میرسد می پوشم و هیچ باب نمی گویشم و نیز میفرمودند که لباس
 مرید بموجب فرموده باید زیر اچه مرشد و انا هر یکی را بمقتضای مصلحت وی القباس فرماید
 مکره میفرمودند انسان کامل را بعد از ترقی از درجه فنا تحقیق مرتبه بقا بجمیع اسماء و کنایات
 و آئیه انصاف حاصل میشود و وی در آن حالت بصفت اشیا متصف میگردد چنانچه حضرت
 شیخ میفرمودند که در بعضی اوقات خود را بصفت فیل و شیر متصف می یا بم کشتی که یکی را

صفت

جواب

بخ طوم اندازم و مدام سازم و بر یکی پنجه زخم و بخت که کنم و در آن آن استبدعا میکنم که خداوند
 این صفت از من بر هر که و سی مبنوعض تست و افع باد و الله اعلم بالرشاد کمره میفرمودند
 تجلیات ذات حق سبحانه تعالی بر قیاس استعدادات متجلی بود یعنی آن ذات مقدس تعالی
 و تقدس لاتدر که الا بصار صفت اوست حکما هو هو بر یکس تجلی نکرده و کند و احدی از انبیا
 و اولیا و ارحام چنانچه اوست ندیده و ندیده لیکن بر وفق استعداد هر یک از عباد متعین گشته بر و
 متجلی گردید پس چون استعدادات متفاوت است تجلیات نیز غیر یکدگر باشد چنانچه در لمعات
 آورده که تجلی را تکرار نیست **فر** و ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند به بقدر دانش خود هر
 کسی کند او را کمره میفرمودند هر بنیده بر وفق مقام خویش نظر میکنند و بصفتی که خودش
 انصاف یافته اشیاء مرئیة را نیز بهمان صفت متصف می یا بد چنانچه زنان مصر که بان لغت عشق
 زلیخا کشاده بودند چون جمال عدیم المثال پوسف علیه السلام مشاهده نمودند از تسلط
 سلطان عشق صفات بشری و جسمانی آنها محو گشت و بنظر ملکی و روحانی نظاره کردند
 بنا بر آن منظور را هم بدان صفت متصف یافتند قلنا حاش الله ما هذا بشر ان هذا الملك
 کریم پاکست خدای از صفت عجز و رآفرینش چنین مخلوق نیست این غلام آدمی زیرا که
 حین جمال مهود و بشر نباشد نیست این مگر فرشته گرامی نزدیک خدای اما اگر نظار گیان
 از آن مقام فراتر شدند می و بصفات آلیه متصف گشتندی هر آینه ان هذا الملك کریم
 گفتندی کمره میفرمودند حضرت شیخ در کتاب عین المعانی که از جمله مصنفات حضرت
 ایشانست این بیت درج فرموده بودند که **فر** و این عشق تست که منجیز و از رب
 ورنه بچوب خشک مرا این گمان بنوده روزی از من استفسار معنی بیت مذکور نمودند
 چون من غایت رعایت ادب و راقتال آن امر توقف نمودم هم خود بیان کردند و فرمودند
 که هیچ ذره از ذرات موجودات نیست که حق سبحانه با آن بالذات نیست و رباب نیز از جمله
 موجودات است پس هر سری که از و ناشی میشود از صفات آن ذات است که محط تمام کتب است
 و هو بکل شیء محیط چه اگر نظر بر باهیت رباب کنم جمادی پیش نیست و چون جماد از صفت
 تکلم معراست پیدا است که لغزش از خویش است و فرمودند که هیچ شیئی موجود نیست

پس هر شیئی بحسب سریان ذات در او جامع جمیع کمال است **شعر** رب ما من بد اجمالک
فی کل مابد با دشن ارجان مقدس ترا قدا و نیز میفرمودند که حقیقت اشیا از نخبست مفهوم
نیگردد که حقیقت الحقایق حق است **منوی** عالم بودار نه ز غیر عاری و نه ری جاری **طری**
طارس و ندر همه طورهای نهر جاری و سرسیت حقیقه الحقایق ستاری و معنی
این بیت مولانای جامی قدس سره السامی که گفته بلیت باشد که وارند ما را زبازمان
روشن ضمیر پیری یا خوب جوانی **مهر** میفرمودند که حضرت شیخ میفرمودند که تصرف پیر و
عنبر معلوم است اما مراد از خوب و بد جوانی طالب خداست و تعریف وارند نیدن بروی
بنابرین قاعده صادق افتد که چون طالب رب بصدق طلب نزدیک مرشدی
می آید مرشد را نیز از مشاهد وی حلاوت بینهایت روی مینماید و میفرمودند که صحبت
اصحاب مطالعه مطنی انوار ارباب مراقبه استابیات باد و فی دوش آن مرد عرب
و ده چه خوش میگفت از روی طرب و ایها القوم الذی فی المدرسه کلمات حصلتمو اہم
و سوسه و فکر کم انکان فی غیر الجیب و مالکم من نشاء الاخری نصیب **مهر** میفرمودند
روزی حضرت شیخ درس اذکار میگفتند و کتاب جوهر خمسہ در میان بود در آنوقت شیخ
عبدالقی نام عزیز می سوال نمود که اگر اعتقاد طالبی بر مرشدی رجوع نیاید و وی خواهد که
باسم ذات مشغول شود در وقت اشتغال چه تصور کند فرمودند صورت مرشد سایل گفت
من اول عرض کردم که اگر ذاکر را بر مرشدی عقیده نیاید و خواهد که اشتغال این ذکر نماید
انگاه چه تصور کند فرمودند که تمام موجودات مکونات را ذات حق پندارد و غیر موجودات
انکار و بلیت هر چه هست یا نیست اغیار نیست و غیر حق جزو هم و جز پندار نیست
آن عزیز گفت که این تصور وظیفه منتهی است و حق مبتدی چگونه صورت بندد فرمودند
که پس ذات تعالی صفات حق را از آنچه در حیطه و هم و خیر فهم در آید مقدس و منزه داند
بلیت هر چه نزد تو پیش از ان ره نیست و غایت و هم تست الله نیست و بعد از ان
بیان حضرت ایشان فرمودند که این کلمه ایست جامع بین التشبیه و التنزیہ **مهر** میفرمودند
چوب سیراکی که باصل واحد مشب است بدو شعبه و فقره بجهت شکی یا خود دارند بخاطر مبدء

کہ مراد از نگاہداشت آن در اصل این خواهد بود کہ از تصورش این شغل صورت بندد کہ درین
و جوب بدکون کہ معتبر از آلہیت و عہدیت است یک حقیقت است کہ جامع ہر دو مرتبہ است
و باینکہ اصل واحدیت ناشعب بدو شعبہ است صفات آلہیہ شامل و شعبہ اعتبارات
کیانیہ را حامل این کترین خلق اللہ محمد و حبیب اللہ و خدمت رسالہ او مایہ میگذرانند چون
سابق بدین محل رسید کہ گفتہ عاشقی بیکاریست فرمودند کہ تعریف بیکار بر عاشق بنابر این
قاعدہ صادق افتد کہ عاشقی حقیقت را اندیشہ پیچ کار بنجا طہرانی اعتبار سے ماند
و ہرگز ہمت عالی را مصروف امر سے از امور دنیویہ و اخرویہ نمی گرداند تمامی اوقات
گرامی در استغراق معشوق علی الاطلاق میگذراند و خلق و پیرا و دین حالت بیکار
میخوانند و نیز روز سے میفرمودند کہ مرے سیکے را از مریدان شیخ بہاوالدین ذکر بقا قدس
سرہ پر سید کہ پیچ متنفسے بود کہ یک نفس از یاد حق غافل نشود و سے گفت نخواہد بود چون
شیخ از جواب سوال مذکور آگاہ گشت انہ مرید رسید کہ چون در جواب سایل نگفتی کہ این بپہن
شخصے کہ یک نفس از عمروی بی یاد حق گذر دیر نیست مرید بخدمت حضرت شیخ باز نمود کہ نزد تہن
پرکاری سخن اینچنین بیکاری توان گفت ہمانا کہ اینجا پرکار کنایت از مبتدی باشد کہ و سے را
بسیار است و او ہمیشہ دو کار و بیکار حکایت از منتہی بود کہ و سے خود را از جمیع امور متعلقہ
فارغ ساختہ و لحظہ از خود بخود و کار خود پذیرا ختہ علم من علم رباعی تا روسی ترا بدیدم اسے
شمع طراز دینی کار کنم نہ روزہ دارم نہ نماز دچون با تو بوم مجاز من جملہ نماز دچون بتیو بوم
نماز من جملہ مجاز د شمرہ این کترین خلق اللہ محمد و حبیب اللہ بخدمت باز نمود کہ ہر گاہ ذات تعالی
صفات حق را ہمانہ و تعالی نہایتی متصور نیست پس محققست کہ سیر فی اللہ نیز لا یتناہی ہست
فلکیف تعریف منتہی بر سالک طریق تحقیق صادق افتد فرمودند کہ در پیش منتہی نہ ازین و گویند
کہ سروی بہتہای ذات بلا اکندہ و جہات پیوست بل بدینو جہ گویند کہ بہتہای غنی شیں رسید
و سرسلوکش بر طبق مراتب و مقامات وی تنہا ہی گردیدہ شکر خدا کہ انچہ طلب کردم از خدا
بر ہتہای ہمت خود کامران شدم د رمز آنست کہ ما نا الالہ مقام معلوم یعنی نیست ہر چہ
یک از ما مگر آنکہ ما و ما مقایست معلوم کہ ازان تجاوز نتوان کرد و بہت ہر یک

مکنه اور و نیست عقل و جان از کمالش اگر نیست شمره میفرمودند که حضرت شیخ فرمودند روزی
وقت شام تجلی آفتاب الوهیت بر آئینه دلم تافت بهر دران حالت بنماط راه یافت که اگر
چنین است پس از چه رو و خلایق سجده می آرند چون نماز شام خواندم و از مسجد بنماط رجوع
کردم مردم را دیدم که سهر بر قدم میگذارند و لوازم عبودیت بجای می آرند همانا که از
اتفاقات حسنه آنروز سلخ ماه بوده و بوقت شام ماه نوطالع شده و هر یکی از مریدان و
مستفیدان بوسیله بار کباب قبیل ماه قدام آن کعبه مرام نموده و در نیصورت سر صدق تجلی
الوهیت ظهور فرموده و نیز فرمودند که حضرت شیخ در حالت تجدید طهارت تا مدتی مسواک مینمود
و میفرمودند که بعضی اوقات در حین استعمال مسواک تجلی ذات پاک واقع میشد و فرمودند که
سر این کلمه در حق من بالعباده ظهور مییوست روزی خانه خالی بود و من مسواک میکردم
ناگاه تجلی بلا کیف صورت طست شمره بر کمرین خلق الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم متبرکه که مرشد هدایت
مال مقدمه چند برسبیل اجمال در قید تحریر آورد و مجملی از خوارق عادات ظاهره و کرامات باهر که
و افعال حضرت ایشان از کمن غیب بمنصه عیان آمده نیز املانا یاد اگر چه انیم قوله
از وصف بیان مستغنی است و مضمون مفوظ مسطور بر آن مبنی اما بجهت ارتباح ارواح طالبین
و الهیمنان اصلاح مذذبین اگر نوشته آید شاید تا کره باطن کرده ممتحن و ثقات ظاهره را باب
طن بوده آسن کشاید فر و گر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است و من آن نسیم
که از عشق باز می آیم باز و چو آنیمنی را بعض رسا نید فرمود فضل الکرامات و اکمل المقامات
آنست که طالب را از بند کندی طبیعت و تقیدات بشریت آورده شود و سالک را بمقصد
حقیقی و کعبه تحقیقی هدایت کرده شود بحیثی که حجاب از چشم محجوش بر کشد و نقاب از جمال محجوش
اندر کشد فرمودند که آنچه در مبادی حالات کرامات مینمودا کمال و هم و خیال مینماید و موهوم
و تخمید اظهار نماید و این مقدمه متضمن شهرتست و فقر را اشتها را بناید غایتا اگر شمه از
مقامات علیه و کرامات علیه حضرت شیخ املانا نمایند گنجایش دارد بنا بران مقدمه چند از خوارق
عادات حضرت شیخ از آنچه که حضرت ایشان با حسن البیان نقل فرموده بودند و این کترین
خلق الله محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی آمده است و لی التوفیق و ما دسی الطریق و علیه عتادی

بالتحقیق اول آنکه روزی متصل بمرایب مسجد خاقانه خویش نشست بود و ندیچ روحانی بنیابت نورانی
 در محراب ظاهر شد چو مصافحه نمودند لدتی تمام و حلاوتی مالا کلام مترتب گشت و چنان معانی افتاد
 که بنیچ طیبیه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود و فرمودند که ازین حال ایشمال مینماید اگر چه نسبت
 ارادات بحضرت شاه شکر محمد عارف قدس سره الله تعالی روحه درست نموده اند چنانکه
 بالا ذکر رفت است اما نصیبیه از طریق اولیه نیز داشته اند نقل است آنکه روزی
 در خلوت نشسته بودند ناگاه سنگی سیاه از گوشه حجره غلطان شد و متوجه ایشان شد چون
 استفسار احوال او نمودند بزبان حال تکلم فرمود و گفت که منم کلام الله تا جمعی گمراه مرا وسیله
 تحصیل اسباب دنیوی ساخته اند و قدر مرا شناخته زیر بغل نهاده و در بدر ساخته اند از
 قباحت شناعة معاملات ایشان حیرانم و بدین عنوان درین زمان میگذرانم فرد
 حافظا میخور و رندی کن خوش باش ولی + دام تمویز کن چون و گران قرآن نقل است
 آنکه روزی در حجره تجدید اراده و منو کردند چون دست فریاد قیام بر دندس بی حس بزبان
 فصیح گفت که ازین آب طهارت نکنید زیرا که در جوف من موشی افتاده حضرت شیخ چون
 آتش کشیدند آنچه باز نموده بود همچنان دیدند بیت بیش تو این سنگ ریزه ساکن است
 بمیش باحقا فصیح ناطق است شمره آنکه روزی یکی از خلفای شاه شکر محمد قدس روحه
 که شیخ اولیا نام بخدمت حضرت شیخ اتحاد و اعتقاد تمام داشت التماس نمود که چون روزی
 سابق خلایق تقلیل یاران دیدندی مشایخ وقت رجوع کردند و استدعای استفسار نموده
 بطفیل دعای ایشان کامران گشتندی امسال نیز باز ایستاده و بعلت قلت آب خوف
 قحط در دلهای مردم افتاده توقع آنست که حضرت شیخ دعا کنند تا آب تشنگان را عت
 و دل تشنگان بی بضاعت شاداب و کامیاب گردند حضرت شیخ بموجب درخواست
 آن عزیز فی الحال در مجلس مستغرق مراقبه شدند بنوعی که از آثاران بر رخساره مبارک
 ایشان گلگونه ظاهری شد بعد از ساعتی سر بر آوردند که از خرقه ترکیب عنصری خروج نموده
 تا آسمان هفتم عروج کردم و همتس شما را در خواستم با جابت مقرون گشت و بجز وجود و طلاطم آید
 بهنگام تنزل ما و تا آسمان دنیا همراه آمدیم آب خواست کسوت ابر در کند من تا شما

شدم چون خانه شما بعد مسافت واقع است بسرعت خود را برسانید و در شحات فیض رحمان
یعنی قطرات باران رسیده و انید آن عزیز چون صاحب تمیز بود و اعتقاد تمام بحضرت
داشت قبل از آنکه آثار باران ظاهر شود از همانجا تحیة اسباب خود را از آب نمود و روانه شد هنوز
نخانه رسیده بود که باران در رسید و ابر رحمت دامن افاضت بر سر عالمیان کشید نقلاست
آنکه روزی در درس کل نسبت مذکور شد متدرس بعضی سنانید که من بدیده ام حضرت شیخ
عبد القدیر نام صوفی را امر نمودند که بصحرای رود و قدری از گل مذکور بیارد و مردم خدمت باز
نمودند که سویم آن نیست فرمودند اگر گل بر درخت موجود نباشد شاخی چند از آن درخت
بیا و صوفی بنوعی که اشارت رفته بود رفت و دو سه شاخ از درخت گل مطلوبه حاضر کرد
حضرت شیخ بدست مبارک خویش شاخها را در صحن خانقاه نصب فرمودند و بران مکان
وضو نمودند و روز دیگر اصحاب را گفتند که برین شاخها کل نمودار شده هیچ می بیند اگر چه
دران ساعت چیزی نمی نمود لیکن همه از غایت شگفتگی و طراوت بران شاخها ظهور فرمود و اهل
خانقاه تفرح نمودند و صورت واقعه انتشار یافت مردم از شهر و کوچه غلوا آوردند و تماشاگر
آن حدیقه علیا میکردند تا آنکه دیواری از خانقاه بران جایگاه ریخت و مدفون ساخت
و فرمودند که حضرت شیخ بعد از وقوع مقدمه مذکوره میفرمودند که بسبب طهارت این کرامت
تا چهار ماه جمیعت باطن از من سلب شده بود بعد از مرور مدت مذکور رجوع نمود نقلاست
آنکه روزی بن النوم والیقظ حضرت رسالت علیه الصلوة والتجیه را دیدند که آنسرور
سینه مبارک خود را بر سینه ایشان مالیدند و فرمودند ترا حق جل و علا مقام خاتم الولايت
عطا کرده بعد از انقباه تعبیر این معامله چنین کردند که چون خاتم الولايت یکی بیش نیست و
قبل ازین نیز بعضی اهل اشارت بشارت بخصوصیت این مقام یافته اند پس میتوان
بود که در عصری خاتم الولايت بجناب رب الارباب استفسار نمود و فرمودند حق جل و علا
یکی را از اولیا بر تئیه مخصوص میکند که جمیع انبیا و اولیا فیض بصداخذ میکنند و مستفیض میشوند
او را خاتم الولايت میگویند و این مقام امام دوازدهم مهدی صاحب الزمان است و فرمودند
اگر کسی از طریق استبعاد و رأید و سوال نماید که هرگاه کمالیت اولیا از متابعت انبیاست

فکلیف ممکن باشد کہ سیکے از اولیا بمرتبه مخصوص آید کہ حاتم الانبیا نیز از وی استغاضه نماید جواب
 او نیست کہ علامی طریقت رحمہم اللہ گفتہ اند کہ احد فیض خاتم النبوتہ از خاتم الولايت
 بشا بہ انتخاب آل صاحب المال است از خزینہ وار خویش آنگہ روزی وقت ظہر در
 حجرہ خلوت و نحو بیساخت و حضرت ایشان در خدمت حاضر بودند از آنسے برو رختی
 کہ قریب بدان حجرہ مظهر واقع بود آواز سے کشید فرمودند کہ از رسیدن فتوح خبر میکند
 ہمانروز بعد از نماز عصر کی در رسید و یازدہ روپیہ در کاغذ پیچیدہ بجنرت شیخ بگذرانید
 در آنوقت حضرت ایشان را نزد خود خواندند و فرمودند کہ شیخ برمان از آنچه آن زلف
 اخبار مینو و نداین بود نقل است آنگہ روزی در معاملہ دیدند بمقام موسی علیہ السلام
 رسیدند چون صورت معاملہ را بہ پیر خود باز نمودند ایشان در جواب فرمودند کہ اگر
 چنین لا بد است از فرغونی کہ در مقابلہ سر برزند و معارضہ کند اندک زمانی را تمہید
 حضرت شاہ رحمۃ اللہ بظہر پیوست و یکی ہم از قبیلہ حضرت شیخ بجنومت ایشان
 برخاست در مقام سعادت نشست غایتاً چون حضرت شیخ فاعل مطلق حق را
 دیدند سے ہمہ را در ہمہ باب معذور و معاف داشتندی و فرمودند سے کہ ہر انبیاء
 صلوات اللہ علیہم اجمعین مصایب متواتر صادر شدی بنا بر آنکہ بسبب خوشحالی و دلجوئی کہ صفت
 جلی و حضرت ذاتی ارباب بنو تست خلایق از مخلص و منافق ہر ایشان آمدندی و ہر
 ہمہ خویش را در زمرہ اصحاب و اصحاب شمر دند سے تا آنکہ مصیبتی نازل شدی و مفتی
 شامل گشتی بعد از نزول مصیبت و شمول کربت اصحاب وفاق بر جرافت سابق بودند
 و ارباب نفاق اعراض و افکار نمودندی ہمانا کہ ایزد و امامدین بہانہ اہل آن زمانہ را در
 معرض امتحان انداختی و صادق را از کاذب ممتاز و مستثنی ساختی شمرہ میفرمودند کہ آہی تو
 قادری یا اللہ آہی تو حاضری یا اللہ آہی تو تاملری یا اللہ آہی من عاجز ہستم یا اللہ آہی غم از
 دلمن برگیر یا اللہ بحق لا اگہ الا اللہ محمد رسول اللہ حبیبی اللہ یا ذا الجلال و الاکرام بحق یا غفور
 یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور یا غفور بر جنتک یا ارحم الراحمین این مناجات پیغمبر خدا محمد
 مصطفی علیہ السلام و آلہ و اصحابہ وسلم است برای رفع سمات دینی و دنیوی ہر کسی کہ ہفت روزہ است

[illegible]

بجز وحدت متعالی علم شود و آشنای راستی است و مستلک سازد و سی را با نسی او ساخته برسد
 آب اندازد و آن غرقه بحر حقیقت از خرقه وجود مجازی عاری شده به وجه تصرف امواج
 بر آب بی تکلف آب بازی جاری شود آنگاه هر نوائی و صدائی و حرکتی و سکنتی
 که از مشهور گردد از وی نسبت آست زیرا که وی در لایه تسلیم مقتضای مشیت
 آب چون حساب است و چون بحقیقت بنگری همان آست که متعین بعین
 جالبست و اند آنکه روزی احسن مآبست بدیت انکس که ز شهر آشناییست + داند
 که تملع ما کجاییست + و اگر سهوی و خطائی در عبارت این ترجمه صورت وقوع پذیرفته
 باشد آنرا باصل مضمون منسوب سازند بلکه از قسم طبیعت مترجم دانسته باصلاح
 بپردازند زیرا که جناب ارباب ولایت از تهمت قصور و قوت مقدس و مبر است و نامیه
 احوال جبارت مال منکر کلمات و اهب البرکات این طایفه از دو قسم خالی مساده نیست
 یا آنکه از جاده انقیاد و قاعده اعتقاد عدول نموده و در یاد و غناد و غذ لان افتاده یا از طریق
 استغناء و عزل گشته و در زاویه حیران مانده و سعادت دریافت صحبت ایشان از نامساعدی
 طالع وی دست نداده و توچه دانی زبان مرغانرا + چون ندیدی و می سلیمانرا +
 پیش نهاد خاطر این سخن خلق الله و مجید و رحیم و کریم و مهربان بود که هر کلمه از این معارف بیان حضرت ایشان شنیدی
 مصلحت در اظهار دیدندی و در سلک تحریر کشیدی غایتا چون در انصورت عبارت بطول
 انجامیدی و مضمون هدایت مستحون خیر الکلام او سها قتل دل درین محل تعبیل نرسیدی بنابرین
 آنچه در کتب مشهوره مسطور است استفادۀ از انجا مقدور ترک تکرار بیان آن کرده
 فایده مجده را قید تحریر آورده اختصار اختیار افتاده و الله اعلم بالرشاد و صرح
 در خانه اگر کسیست یک حرف بست + قوله تعالی ان فی ذلک لذكری لمن کان قلبا و الله
 السمع و هو شهید یعنی بدستی که هر آنچه مذکور شد هر آینه نید و یاد کرد و نیست مگر کسی را که باشد مژده
 ادل متفکر در حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار یا کسی که گوش فرا دارد و بشنود
 بطریق اعتبار او حاضر باشد بوقت اسماع تا فهم تواند گردان سر و الله الموفق و المعین بفضل
 و کرمه فقط

خاتم الطبع

الحمد لله المرضیة والثناء الرضیة للخالق التواب که درین زمان انتخاب شرح
اوراد و فقیه و خلاصه الاوراد و دعای رقاب

که چنین دعای نایاب و شرح مستغنی الاوصاف و الخطاب که از

بیان بیان و شرح شرح بیرون از تصنیفات ثلث

محمد جعفر جعفری که از علمای عصر برگزیده اقران بود

بتصحیح مولوسه شاه غفر حسن صاحب

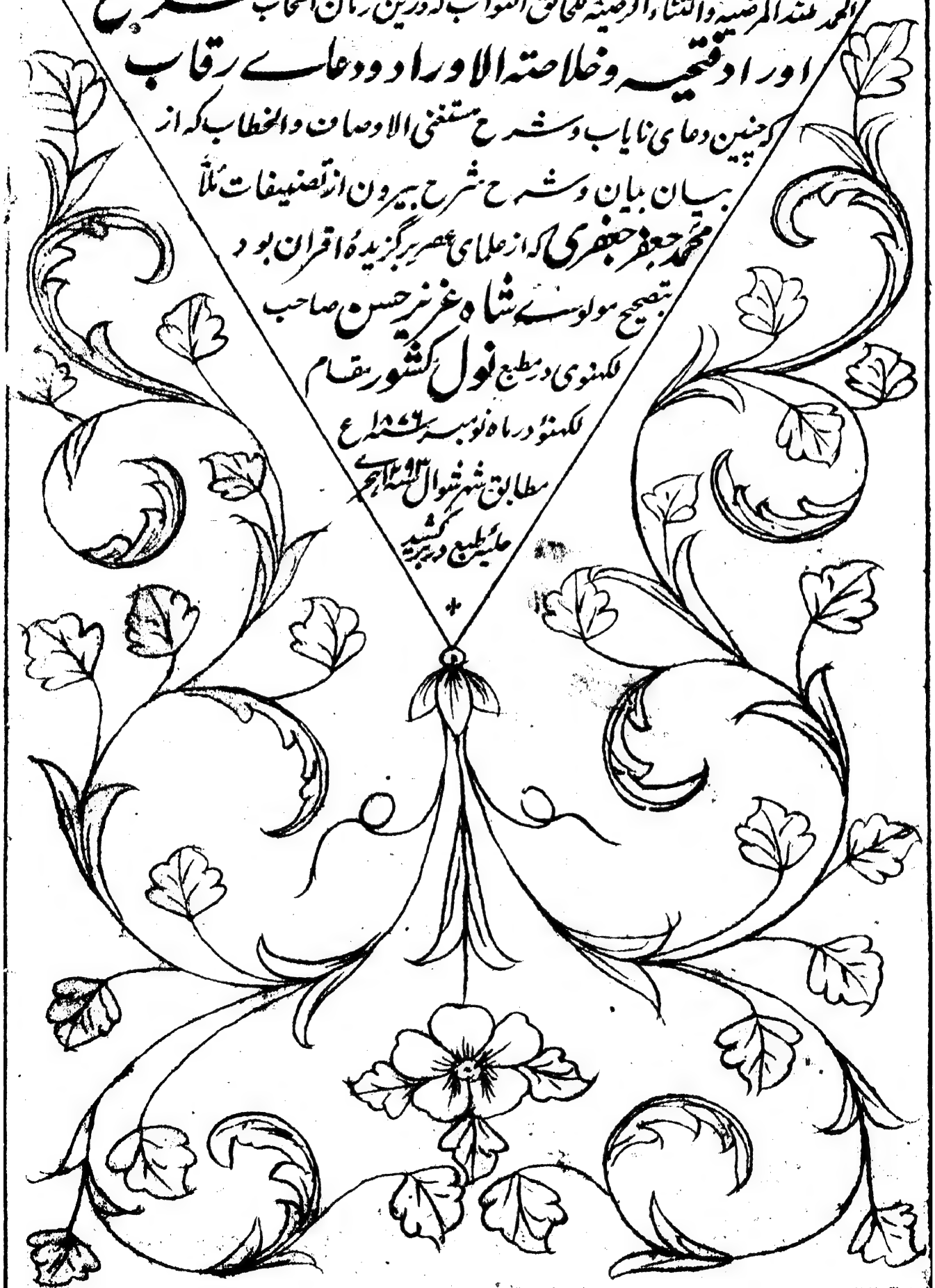
لکهنوی و مطبع نول کشور مقام

لکهنو در ماه نوبه ۱۳۴۷

مطابق شهر شوال ۱۳۴۷

عالمین و بربر کشید

+



بِیرون صنایع ملکین و مرکا فضل خلائے وزن

اس سال میں بارہ مہینوں کے فضائل اور جو دو مائیں ان کی یاد دہانی کی برائیاں جو اردین قوم پر مبینہ ہستی

فضل الشہر رمضان

فی

ولادتنا فی الامام

جلو عالم ذی شان مولوی محمد رمضان صاحب صفی الذہب کی دیئے ہوئے کتب مبارک

مطبع میمنشی نوکشاں و نساہت مطبوعہ

ایک روز بیٹھا تھا میں اپنے مکان میں مع احبابوں اپنے کے اور دیکھتا تھا کتابوں کو حضرات کی مثل غنیۃ الطالبین وارشاد الطالبین ورشید المومنین وریاحین اورتذکرۃ الاوراد اور تحفہ نبی اور جاموخی اور فضائل المشورہ وغیرہم کے پھر کہا میرے دوستوں نے کہ اگر کوئی رسالہ مہینوں کے فضائل میں اور رات و دن کی عبادات میں لکھا جاوے تو بہت مفید عام ہر بجائی مسلمان کو ہو و۔۔۔ پس موافق فرمائے اپنے دوستوں کے تمام کتابوں سے فضائل عبادات شب وروز کے اور فضائل بارہ مہینے کے نکال کر اس رسالہ میں لکھا ہوں اور نام اس رسالہ کا فضائل المشورہ والصیام فی اوراد اللیالی والایام رکھا اور ختم کیا ہننے اس رسالہ کو اوپر پانچ باب کے لینے پہلے باب میں بارہ مہینوں کی فضیلت کا بیان ہر اور اس باب میں بارہ فصلیں ہیں لینے ہر مہینے کی ایک ایک فصل علیحدہ ہر اور دوسرا باب متفرق فصلوں کے بیان میں ہر آئین تین فصلیں ہیں اول فصل میں توجہ کی فضیلت ہر اور دوسری فصل میں جمعہ کے روز غسل کرنے کی فضیلت کا بیان ہر اور تیسری فصل میں ایام بغض کے روزوں کی فضیلت کا بیان ہر اور تیسرے باب میں ایام ہفتہ کی نمازوں کا بیان ہر اور اس باب میں آٹھ فصلیں ہیں لینے اول فصل میں پانچوں نمازوں کی فضیلت کا بیان ہر اور دوسری فصل میں شنبہ کے دن کی نماز کا بیان ہر اور تیسری فصل میں یوم یکشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور چوتھی فصل میں یوم دوشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور پانچویں فصل میں یوم سہ شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور چھٹی فصل میں یوم چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور ساتویں فصل میں یوم پنجشنبہ کی نماز کا بیان ہر اور آٹھویں فصل میں نماز یوم جمعہ کی فضیلت کا بیان ہر اور چوتھے باب میں یون کی

نماز کا بیان ہر اور اُس میں سات فضلیں ہیں اول فصل میں نماز شب شنبہ کی فضیلت کا بیان ہر
 اور دوسری فصل میں فضیلت شب یکشنبہ کا بیان ہر اور تیسری فصل میں نماز
 شب دوشنبہ کا بیان ہر اور چوتھی فصل میں شب سہ شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور پانچویں
 فصل میں چہار شنبہ کی نماز کا بیان ہر اور چھٹی فصل میں شب پنجشنبہ کی نماز کا
 بیان ہر اور ساتویں فصل میں شب جمعہ کی نماز کا بیان ہر اور پانچویں باب
 میں فضیلت کلمہ لا الہ الا اللہ کی ہر اور وظائف اور دعائیں کہ جو حدیثوں میں ثابت
 ہیں ان کا بیان ہر امید تقاے المقبول فرماوے آمین ثم آمین

باب اول فضائل شہور و الصیام میں اور اس باب میں بارہ فضلیں ہیں

فصل اول فضیلت ماہ محرم میں جانو تم کہ مہینا محرم کا مبارک ہر اور پڑی فضیلت اس مہینے
 کی کتابوں سے ثابت ہر چنانچہ کتاب ریاحین میں حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے
 روایت ہر کہ جو کوئی پڑھے اول شب محرم میں آٹھ رکعت نماز نفل اور ہر رکعت میں بعد
 الحمد کے دس بار سورہ اخلاص پس شفا ہووے اسکے گھر والوں کی مگر جو کہ پاک ہوں
 شرک سے اور کتاب رشید المومنین میں لکھا ہر کہ جو کوئی محرم میں اول روز پڑھے دو رکعت
 نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص اور بعد سلام کے
 ہاتھ اٹھا کر تین بار کہے اللھم انت اللہ الابد القدیم وہدہ سنہ جلیل
 اسئلک فیہا العصۃ من الشیطان والعون علی النفس الامارۃ بالسوء
 واسئلک الاشتغال بما تقر بنبی الیک یا اکریم یا ذا الجلال والاکرام
 خدا تقاے اسکے اوپر فرشتہ موکل کرے لگا کہ وہ مدد کرے اسکی کار نیک میں اور کہے شیطان
 کہ افسوس نا امید ہوا میں اس شخص سے تمام سال کو اور حضرت شیخ بہاء الدین

نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ نے فرمایا ہے کہ جو کوئی محرم کی اول شب میں پڑھے چار رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے گیارہ گیارہ بار سورۃ اخلاص اور بعد سلام کے کہے سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ پس ثواب بہت پاوے اور جاتا چاہیے کہ نزدیک اللہ تعالیٰ کے اس مہینے میں روز عاشوراء ہر بزرگ گروانا ہر اللہ تعالیٰ نے اسکو جو شخص کہے اس مہینے میں پس پایا اسنے ثواب بہت انتہا چنانچہ حدیث شریف میں وارد ہے کہ روایت کیا اسکو نصر بن نے باپ اپنے سے ساتھ سند جید کے مجاہد سے اور ابن عباس سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثُونَ يَوْمًا یعنی جو کوئی کہ روزہ رکھے ایک روز مہینے محرم میں پس خاص اسکو ہر ثواب بمقابلہ ہر دن کا بیس دن کا اور روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ أُحْطِيَ ثَوَابُ عَشْرَةِ آلَافِ مَلَكٍ یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشوراء کے محرم میں دیا جاتا ہے اسکو ثواب عظیم ہزار فرشتوں کا وَمَنْ صَامَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ أُحْطِيَ ثَوَابُ عَشْرَةِ آلَافِ شَهِيدٍ وَثَوَابُ عَشْرَةِ آلَافِ حَاجٍ یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشوراء کے محرم میں دیا جاتا ہے اسکو ثواب دس ہزار شہیدوں کا اور ثواب دس ہزار حاجیوں کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی رکھے ہفتہ اپنا اوپر سر شہید کے عاشوراء کے دن دیو لگا اللہ تعالیٰ اسکو دن قیامت کے بمقابلہ ہر سال یتیم کے کہ اوپر سر اس کے ہین درجے جنت میں وَمَنْ أَفْطَرَ مَوْلًى لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ فَكَأَنَّمَا أَفْطَرَ عِنْدَ كَافٍ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْبَعُ لَطُوفُ نَهْمٍ اور جو کوئی کہ افطار کرے روزہ مومن کا شب عاشوراء میں پس گویا کہ افطار کرایا اسنے تمام امت محمدیہ

صلحہ کو یعنی جو کوئی روزہ دار وغیرہ کو شب عاشور امین کھانا کھلا دے تو اسے تمام امت محمدیہ کو کھانا کھلایا اور پھر کیا اُنکے شکم کو عرض کیا صحابہ نے کہ یا رسول اللہ کیا روز عاشور اِخدا نے افضل پیدا کیا ہے اور پر تمام دنوں کے فترہ آیا حضرت نے کہ ہاں پیدا کیا اللہ تعالیٰ نے آسمانوں کو دن عاشور کے اور پیدا کیا بچاڑوں کو دن عاشور کے اور پیدا کیا دریاؤں کو روز عاشور کے اور پیدا کیا قلم کو دن عاشور کے اور پیدا کیا لوح کو دن عاشور کے اور پیدا کیا آدم کو دن عاشور کے اور داخل کیا حضرت آدم کو حبت میں دن عاشور کے اور پیدا ہوئے حضرت ابراہیم و ن عاشور کے اور قدید دیا گیا بدلے میں اُنکے بیٹے حضرت اسمعیل کے واسطے ذبح کے دن عاشور کے اور غرق ہوا فرعون دریا میں یوم عاشور ایسے فسق پائی حضرت موسیٰ نے اوپر فرعون کے دن عاشور کے کہ وہ اسی دن غرق کیا گیا اور دور کی اللہ تعالیٰ نے بلا حضرت ایوب کی دن عاشور کے اور توبہ قبول کی اللہ تعالیٰ نے حضرت آدم کی روز عاشور کو اور پیدا ہوئے حضرت عیسیٰ بن مریم روز عاشور امین اور دن قیامت کا بھی ہوگا روز عاشور امین اور نبی یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مِنْ صَامِ يَوْمِ عَاشُورَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِزًّا ذَا سِتِّينَ سَنَةً بِصِيَامِهَا وَقِيَامِهَا یعنی جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے لکھتا ہے اللہ تعالیٰ واسطے اُسکے ثواب ساٹھ برس کے روزہ رکھنے کا اور شب زندہ رکھنے و مِنْ صَامِ يَوْمِ عَاشُورَ أُعْطِيَ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے دیوگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب ہزار شہیدوں کا اور آیا حدیث میں کہ جو کوئی روزہ رکھے دن عاشور کے لکھتا ہے واسطے ثواب ساتوں آسمانوں کے رہنے والوں کا اور حدیث میں وارد ہے کہ جو کوئی عیادت کرے بیمار کی عاشور کے دن پس گویا کہ عیادت کی اُس نے تمام

اولاد حضرت آدم علیہ السلام کی اور جو شخص کہ گزاریے چار رکعت نماز نفل دن عاشوراکے کہ پڑھے
 ہر رکعت میں الحمد یک بار اور سورہ اخلاص پچاس بار بختمے خدا تعالیٰ اُسکے گناہ پچاس برس کے
 اور بناوے خدا تعالیٰ واسطے اُسکے فرشتوں کے گرد دین ہزار محل نور سے اور تحقیق حدیث
 میں وارد ہے کہ پڑھے روز عاشوراکے چار رکعت نفل ساتھ دو سلام کے اور پڑھے ہر رکعت
 میں سورہ فاتحہ ایک بار اور سورہ اذا زلزلت الارض ایک بار اور سورہ قتل یا ایہا
 الکافرون ایک بار اور سورہ اخلاص ایک بار اور پھر درود شریف بھیجے اوپر رسول اللہ کے
 شتر بار جبوقت کہ فارغ ہووے نماز سے بختمے اللہ اُسکو دن حشر کے اور حضرت ابو ہریرہؓ
 سے روایت ہے کہ فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ فرض کیا اللہ نے اوپر
 نبی اسرائیل کے روزہ ایک روز کا تمام سال میں اور وہ روزہ عاشوراکا ہے کہ وہ دسواں روز
 محرم کا ہے پس جو کوئی روزہ رکھے اُس روز فراخ کرے اللہ تعالیٰ روزی اوپر اولاد
 اُسکی کے اور جو کوئی روزہ رکھے اُس روز ہووے خاص اُسکے واسطے کفارہ چالیس سال کا
 وَقَالَ يَحْيَىٰ بَنُ كَنَازٍ مِّنَ الْكُحُلِ يَوْمَ عَاشُورَ الْكُحُلِ فِتْنَةٌ مِّسْكٌ لَّمْ يَشْكُ عَيْنُهُ رَا
 قَابِلٌ مِّنْ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ یعنی کہائیے بن کنیز نے کہ جو سرمہ ڈالے اپنی آنکھوں میں دن
 عاشوراکے ساتھ اُس سرمہ کے کہ بچ اُسکے مشک ہووے پس درد نہ کریگی آنکھ اُسکی
 آئندہ سال تک اُس روز سے اور تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ روزہ رکھتے تھے
 بچ کو کے دن عاشوراکے پس جبوقت کہ آئے حضرت مدینہ شریف میں پس فرض کیا اللہ تعالیٰ
 نے مہینہ رمضان کا اوپر امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے پس جو کوئی چاہے روزہ
 رکھے دن عاشوراکے اور جو کوئی چاہے ترک کرے اُسکو اور ابن عباس رضی عنہما سے روایت ہے
 کہ آئے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حج مدینہ کے پس دریافت کیا یہود کو کہ روزہ رکھتے تھے

دن عاشوراء کے پھر پوچھا حضرت نے اُنسے حال روزہ رکھنے کا پس کہا یہودیوں نے کہ وہ
 روزہ ہر امی ابن عبد اللہ کہ غالب کیا اللہ تعالیٰ نے بیچ اُس روزہ کے موسیٰ علیہ السلام کو
 اور بنی اسرائیل کو اوپر قوم فرعون کے پس روزہ رکھتے ہیں ہم اسبب تعظیم اُس دن کے
 پس کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ میں حق دار ہوں ساتھ موسیٰ کے تم سے پھر فرمایا
 حضرت نے لوگوں کو ساتھ روزہ رکھنے دن عاشوراء کے اور کہا ہر علمائے کہ وہ روزہ عاشوراء
 عشرہ محرم کا ہر اور قول بعضے علماء کا یہ ہر کہ وہ نوین تاریخ محرم کے ہر یعنی شب عشرہ محرم کی
 اور روایت ہر حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے کہ وہ نوین تاریخ محرم کی ہر اور روایت ہر حضرت
 عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ کہا جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم نے روزہ نوین کو اور
 دسویں محرم کو اور ابن عباس رضی اللہ عنہ سے مروی ہر کہ روزہ رکھتے تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم روزہ عاشوراء کے اور حکم کیا لوگوں کو واسطے روزہ رکھنے کے اُس روزہ صحابہ نے عرض
 کیا کہ یا رسول اللہ بزرگ جانتے ہیں اُس روزہ کو یہود اور نصاریٰ پس کہا آنحضرت نے
 کہ حبوت ہووے سال آئندہ اگر چاہا خدا نے تو روزہ رکھو نگا میں نوین کو اور دسویں
 محرم کو پس نہ آیا سال آئندہ یہاں تک کہ وفات پائی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
 ذکر کیا ہے اُسکو کتاب غنیۃ الطالبین سے کہ تصنیف ہر حضرت محبوب سبحانی قطب بانی
 شاہ عبدالقادر جیلانی قدس اللہ سرہ العزیز کی اور کتاب الاوراد میں لکھا ہر
 کہ جو کوئی شب عاشوراء میں سو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص
 تین تین بار اور بعد فراغ کے ستر بار کلمہ تجید پڑھے بخشے جاوینگے اُسکے تمام گناہ اور
 تذکرۃ الاوراد میں ہر کہ روایت ہر عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ شب عاشوراء کو تیس
 صبح کے چار رکعت پڑھے اُسکے گناہ بخشے جاوین اور جنت میں تمام نعمتیں حاصل ہوں

مگر پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ اخلاص تین تین بار اور پھر بعد فراغ نماز کے سو بار سورہ اخلاص پڑھے ثواب بیشمار ہے اور کتاب تحفہ یمنی میں روایات کی ہر کہ جو کوئی شب عاشورائین چار رکعت پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے پانچ بار سورہ اخلاص پڑھے رحمت خدا کی اسپر نازل ہووے فضائل روز عاشوراء کے کتابوں میں بہت ہیں مگر ہم نے اس جگہ پر مختصر کیا اللہ تعالیٰ بھائی مسلمانوں کو توفیق عمل کی دے پس آئیں

فصل دوسری بیچ فضیلت مہینے صفر کے کتاب تحفہ یمنی میں لکھا ہے

کہ جب دیکھو تو چاند ماہ صفر کا پس پڑھ اس شب کو بعد نماز مغرب کے اور پہلے عشاء کے چار رکعت اور پڑھ ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ گیارہ بار اور بعد سلام نماز کے پڑھ درود شریف ایک ہزار بار وہ یہ ہر اللہم صل علی محمد عبدک وحبیبک النبی الاضحی وبارک وسلم اور ایک روایت میں یہ درود شریف ہر اللہم صل علی محمد بن النبی الاضحی تو بخشے جاوینگے گناہ اس کے اور دیکھو خواب میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو تمام ہوا مضمون تحفہ یمنی کا اور تحفہ محمدی میں لکھا ہے کہ اگر اس روز بعد نفلوں کے جو دعائے مانگے تو ضرور قبول ہوگی دعا اسکی ذکر کیا اسکو حضرات مشائخ رحمہم اللہ نے اپنی کتابوں میں مگر یہ اذکار کتب احادیث سے ثابت نہیں ہیں اور کتاب تذکرۃ الامراء میں لکھا ہے کہ آخری چار شعبہ ماہ صفر کو بعد صبح کے غسل کرے اور وقت چاشت کے دو رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت میں گیارہ گیارہ بار سورہ اخلاص اور بعد سلام کے شتر بار درود شریف اللہم صل علی محمد بن النبی الاضحی وعلی آلہ واصحابہ وبارک وسلم بعد اسکے یہ دعا پڑھے اللہم صرف عنی سوء ہذا الیوم واخصمنی من سوءہ وینجنی عما اصاب فیہ من خسارہ

دُكْرُ يَارْتَهُ بِفَضْلِكَ يَا دَارِغَ الشُّرُورِ وَيَا مَالِكَ الشُّكْرِ يَا أَرْحَمَ
 الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِلَيْهِ الْاَعْجَادُ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 اور کتاب انوار الاذکیا میں حضرات مشائخ نے لکھا ہے کہ جو شخص آخری چہار شبہ کو ماہ صفر میں
 دو رکعت نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے پھر بعد سلام
 کے الم نشرح اور والیتین اور اذا جاء اور سورہ اخلاص ان سب کو اتنی ہی بار ایک گوشہ
 میں بیٹھ کر پڑھے اسکی برکت سے غنی کرے گا اللہ تعالیٰ اسکے دل کو اور تذکرہ میں لکھا ہے
 کہ یہ سات آیات قرآن کے کہ انکا نام آیات السلام اور آیات الرحمتہ ہے انکو بعد ہر نماز کے
 ایک بار پڑھ کر اپنے دم کرے یا انکو لکھ کر پانی میں دھو کر پیوے پڑھنے والا ان
 آیات کا اور پینے والا انکا تمام آفات اور بلیات سے محفوظ رہے گا وہ آیتیں یہ ہیں
 سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ سَلَامٌ عَلٰی نوحٍ وَّعَلٰی اٰلِہٖٖمُ السَّلَامُ سَلَامٌ
 عَلٰی اٰلِ اٰہِیْمُ سَلَامٌ عَلٰی اٰلِ مٰوِیَّہِ سَلَامٌ عَلٰی اٰلِ یٰسَیْنَ
 سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْہَا خَالِدِیْنَ سَلَامٌ لَّہِیْ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ
 اور اسی کتاب تذکرہ میں ہے کہ چہار شبہ آخری صفر کو وقت طلوع آفتاب کے اس تعویذ
 کو لکھ کر پانی میں گھولے اور اس پانی میں چھلا چاندی کا سات بار چھبے وہ جو کوئی
 اس چھلے کو بائیں ہاتھ کی چھوٹی انگلی میں پھنسنے سے نہ کہ وقت آبدست کرنے کے وہ
 چھلا اس جاے تلا جادے ہو اسیر خونی اور بادی دور ہوگی انشاء اللہ تعالیٰ اور
 اگر وقت دروزہ کے وہی چھلا عورت کی کمر میں باندھے تو حلیہ می فراغت ہو جاوے گی وہ تعویذ
 یہ ہیں بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ الْاَمْنَ الْاَمْنِ الْاَمْنِ الْاَمْنِ الْاَمْنِ الْاَمْنِ
 طَسْمًا طَسْمًا اور مغرب اور عشا کے درمیان میں لو بان کی خوشبو دلوے اور یہ

حروف مقطعات چالیس بار پڑھ کر اسی پتھلے پر دم کرے اور جب شب جمعہ ہووے تو دو رکعت نفل پڑھ کر یہ حروف مقطعات چالیس بار پڑھ کر دم کرے پتھری شب جمعہ تک اسی طرح کرے دور ہو ویکامرض ہو اسیر کا فصل پتھری ربیع الاول کے مہینے کی فضیلت میں کتاب اور ادین لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے اس رات کو سو رکعت نفل پڑھے دو دو رکعت کی نیت سے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے جب فراغت پاوے تو بعد کل نفلوں کے یہ دو و شریف پڑھے ہزار بار اللہم صل علی محمد و علی النبی اہل حقی و رحمۃ اللہ و برکاتہ اور پڑھے اس درود شریف کو بارہ روز تک پس دیکھو گا جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں بارہ روز سے زیادہ نہیں گذرنیگے مگر بعد نماز عشا کے اسکو شروع کرے اور درود شریف پڑھ کر با وضو سو جاوے اور ایک کتاب مشائخ میں لکھا ہے کہ تابعین اور تبع تابعین نے بروز وفات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے یعنی بارہویں تاریخ ربیع الاول میں یہ نیت ہدیہ ربیع اقدس صلی اللہ علیہ وسلم کے بیس رکعت نماز پڑھی اور ہر رکعت میں اکیس اکیس بار سورہ اخلاص بعد الحمد کے پڑھی چنانچہ ایک بزرگ پڑھتے تھے ان نفلوں کو واسطے ہدیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پس دیکھا اس بزرگ نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں اور خوشخبری دی حضرت نے اسکو نیت کی سبحان اللہ ہے نصیب ان لوگوں کے جو دیکھیں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں کتاب مرقومہ میں لکھا ہے کہ جب چاند ربیع الاول کا نظر آوے اسی روز تمام مہینے تک یہ درود شریف ہمیشہ ایک ہزار ایک سو پچیس بار بعد نماز عشا کے پڑھے دیکھو گا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں دو درود شریف یہ ہر اللہم صل علی محمد و علی النبی اہل حقی و رحمۃ اللہ و برکاتہ

حَیْثُ تَجِدُہَا اور اسی کتاب میں ہر کہ جو کوئی پڑھے اس درود شریف کو ربیع الاول میں
 سو الاکھ مرتبہ ضرور دیکھیں گے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 یا یون پڑھے الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ تَعْلِیْکَ یَا رَسُولَ اللہ اور جو کوئی واسطے رجوع ہوئے
 کسی شخص کے بارہویں ربیع الاول کی شب کو وتر پڑھ کر یا ایدِ یَعْمُ الْعَجَائِبُ بِالْخَیْرِ یَا بَدِیعُ
 کوسات ہزار سات سو اکتالیس بار ہر روز تین روز تک یعنی بارہویں اور تیرہویں اور
 چودھویں تک پڑھے پس اگر فقیر پڑھیں گے غنی ہوگا اسم اعظم کی برکت سے مگر شرط اس میں یہ ہے
 کہ بارہویں تاریخ میں دن پر کا یا دن جمعرات کا یا جمعہ کا ہو وے فصل چوتھی فضیلت
 میں مہینے ربیع الثانی کے کتاب جاموخی وغیرہ میں ہر کہ چاند دیکھے ربیع الثانی
 کا تو پڑھے اُس میں یعنی شب اول میں بعد مغرب کے آٹھ رکعت نفل وود کی نیت سے
 اور پڑھے اُس میں بعد الحمد کے سورہ کوثر تین بار اول رکعت میں اور دوسری میں قل یا ایہا
 الکافرون تین بار یا فقط قل ہو اللہ ہی پڑھے ہر رکعت میں تین تین بار ثواب بشمار ہر
 الضیاء اور جب چاند نظر آوے ربیع الثانی کا اور اُس چاند کی جب اول جمعرات
 آوے یعنی شب جمعہ اگر واسطے رجوعات کے کوئی عمل شروع کرے تو مناسب ہے
 بلکہ ایک کتاب میں لکھا ہے کہ عمل سورہ منزل کا اگر اس مہینے میں شروع کرے تو بہت
 مفید ہے واسطے مسخرات کے اور شروع کرے نوچندی جمعرات کو یعنی شب جمعہ کو
 اس طرح کہ اول غسل کرے اور جس مکان میں پڑھے اُس میں عود کی خوشبو دیوے
 اور نئے کپڑے پہنے اور اول درود شریف اکتالیس بار پڑھے اور بعد اُس کے یہ دعا
 اکتالیس بار پڑھے یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعَتْ کُلُّ شَیْءٍ دَحْیَتُہُمْ وَعِلْمُہُمْ یَا حَنَّانُ
 پھر بعد اُس کے سورہ منزل اکتالیس بار پڑھے پھر بعد اُس کے یہ دعا اکتالیس بار

اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَسِّرَ لِّیْ حُدُودَ هَذِهِ السُّورَةِ الشَّرِیفَةِ بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ بِحَقِّ اَسْمِیْ اُوْرُوْ شَرِیفِیْ کُوْکُوْبِ جَوَادِیْ طُرْحَاتِهَا کِتَابِیْسِ بَارِ ثَمَرِیْ اُوْرُوْ
 پڑھے اس عمل کو چالیس روز تک پس دیکھا اسکو اتنا تھا کہ وہ نعمت کہ نہ دیکھی ہو کبھی
 اُس نے اور اگر اُس صورت کا عمل کسی اور مہینے میں بھی کرے تو مصلحت نہیں ہے اور کتاب
 فضائل الشہور میں لکھا ہے کہ پندرہویں اور آخری روز اُس مہینے کے چار رکعت نماز نفل
 پڑھے اور پڑھے بعد الحمد کے ہر رکعت میں پانچ بار سورہ اخلاص ثواب عظیم ہے اور
 بختمے کا خدا تعالیٰ گناہ اُسکے اور دیکھا اُسکو امتداد تالیف جنت فصل پانچویں فضیلت
 میں مہینے جمادی الاول کے کتاب تحفہ میں مذکور ہے کہ حضرات اصحاب پڑھتے
 اُس مہینے کے غزہ میں بینا رکعت نماز نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص
 ایک بار اور بعد فداغت کے سو بار و درود شریف پڑھتے تھے اور ایک کتاب میں ہے
 کہ مہینہ جمادی الاول کی پہلی شب میں بعد نماز منرب کے اٹھ رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت
 میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ بار پڑھے ثواب بہت ہے اور جو عمل علوی
 اس مہینے میں شروع کرے تو جلدی مقصد حاصل ہو و فصل چھٹی فضیلت
 میں مہینے جمادی الثانی کے کتاب فضائل الشہور میں اخطب ابن حسان
 روایت ہے کہ حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ شب اول مہینے جمادی الثانی میں بارہ رکعت
 نماز نفل پڑھتے تھے اور اکثر اصحاب نے بھی اس پر اتفاق کیا ہے اور اسی کتاب میں
 لکھا ہے کہ دس روز آخر میں جمادی الثانی میں اصحاب روزہ رکھتے تھے واسطے استقبال
 مہینے رجب کے اور ہر شب اُس دس روز میں بینا رکعت نماز پڑھتے تھے فصل
 ساتویں مہینے رجب کی فضیلت میں ہے تحفہ یعنی میں لکھا ہے کہ زیاد بن

عمران نے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جب ہلہل
 رجب کا مہینہ فرماتے تھے وہ فون ہاتھ مبارک اٹھا کر پڑھتے تھے **اللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا**
فِیْ شَہْرِ حَبِیْبٍ وَشَہْرَانِ دِیْنِنَا اِلَیْ شَہْرِ رَمَضَانَ اور علامۃ الاخیار میں ہے کہ من اذہ رائے
 شَہْرِ رَجَبٍ فَالْغَسْلُ فِیْ اَوَّلِهِ وَآخِرِهِ سَبْعَةُ اَخْرَجَ مِنْ ذَلِیْہِ کَیَوْمٍ وَلَدَتْہُ اُمُّہُ
 لہذا فی ارشاد المطالبین سینہ مصنف رجب کی پہلی اور پندرہویں اور آخر دن میں غسل کرے
 خارج ہو ورنہ اسے گناہ سے اس روز کی طرح کہ جب پیدا ہو ورنہ اپنی مان سے
 اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ اس مہینے میں پانچ شب افضل ہیں واسطے عبادت کے یعنی
 ایک شب اول اور ایک اوسط اور تین آخر میں اور جانتا چاہیے کہ شب اول میں بعد
 نماز مغرب کے بیس رکعت نماز پڑھنا بعد الحمد کے تین تین بار سورۃ اخلاص موجب فوائد
 ہر دو جہان کا ہوا اور حشر شریف میں آیا ہے کہ روایت کیا اسکو سلمان فارسی نے فرماتے
 کہ فرمایا مجھ کو رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اے سلمان! یہ کیا نہیں کوئی بندہ
 مومن اور مؤمنہ کہ شہرے نماز اول اس مہینے کے یعنی درمیان مغرب اور عشا کے
 بیس رکعت اور ایک روایت میں بیس رکعت بھی آیا ہے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد
 فاتحہ کے سورۃ اخلاص تین بار اور سورۃ قل یا ایہا الکافرون تین بار پس معاف
 کرے اللہ تعالیٰ تمام گناہ اسکے اور پاک کرے اللہ اسکا دفتر گناہوں سے اور اٹھاوے
 اسکو قیامت کے شہیدوں کے گروہ میں اور لکھا گیا وہ شخص نزدیک
 اللہ تعالیٰ کے بڑا عابد کہ گویا عبادت کی اسنے ایک برس تک اور عطا کرے اللہ تعالیٰ
 اسکو ہزار درجہ جنت میں اور اگر روزہ رکھے اس مہینے میں تو بڑا ثواب عظیم ہے اور
 شہرے نماز اس طور سے کہ جو ذکر کی گئی ہے تو حرام کی اس پر اللہ تعالیٰ نے آگ جہنم کی اور

واجب کیا اُسے اللہ نے جنت کو اور ہوا و شخص بڑا مقبول اللہ تعالیٰ کے نزدیک اور فسر دیا
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خبر دی مجھ کو اس نماز کے ثواب کی جبریل علیہ السلام نے کہ
 ام حبیبہ نبیین پڑھتا اس نماز کو مگر مومن اور نبیین چھوڑتا اس نماز کو مگر منافق اور شرک
 حضرت سلمان فارسی روایت کرتے ہیں کہ کہا میں نے یا رسول اللہ خبر دیکھی مجھ کو
 اس نماز کی کہ کس طرح پڑھوں میں اس نماز کو فسر دیا یا حضرت نے کہ ام سلمان پڑھ بیچ
 اول شب اسکی کے دس رکعت اور پڑھ ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
 اور سورہ کافرون تین بار اور جب سلام دیوے تو یعنی جب دس رکعت پڑھ چکے
 تو ہاتھ اٹھا دے اور کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
 يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَلْلِ مِنْكَ الْجَدُّ
 پھر جو دعا مانگیگا بیشک قبول ہوگی دعا اسکی پھر جب درمیان مینے کا ہو دس
 یعنی پندرہون شب کو رجب کی پڑھے دس رکعت اور پڑھے اُمین بعد الحمد کے سورہ
 اخلاص ایک بار اور سورہ کافرون تین بار جب دس رکعت پڑھ چکے تو دونوں ہاتھ
 اٹھاوے وقت دعا مانگنے کے اور پڑھے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ
 الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ
 ذَا الْجَلْلِ مِنْكَ الْجَدُّ اِس جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی پھر اخیر ماہِ رجب
 میں دس رکعت پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار
 اور سورہ کافرون تین بار جب نماز سے فراغت پاوے تو اٹھاوے اپنے ہاتھ

مع
 اور
 اس
 نماز
 کی
 ہر
 رکعت
 میں
 پڑھیں

طرف آسمان کے موافق پہلے اٹھائے اور کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بَيِّنَاتٍ خَيْرٌ وَهُوَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ پھر مانگے اپنے رب سے حاجت اپنی قبول کیا و گئی فوراً دعا اسکی اور کہ لگا اسد تعالے دن
قیامت کے درمیان اُسکے اور درمیانِ دو فرخ کے ستر خندق ہر ایک خندق کی چوڑائی
پانسو برس کی راہ ہوگی اور لکھے گا اسد تعالے واسطے اُسکے بدلے میں ہر رکعت کے ثواب
ہزار ہزار رکعت کا پس جب سنی یہ حدیث رسولِ مد صائم سے حضرت سلمان فارسی رضی
معبہ کہی یہ نماز حضرت سلمان فارسی رضی نے قضا نہ کی کذا فی غنیۃ الطالبین اور کتاب
سیر الاسرار میں لکھا ہے کہ مہینے رجب میں ہر روز جمعہ ماہ میں نماز طلبہ اور عصر کے چار رکعت
نماز بیک سلام پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی سات بار اور سورہ اخلاص
پانچ بار اور بعد سلام کے پچیس بار لا حول ولا قوۃ الا باللہ الکیبریا المتعال اور سو بار
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ غَفَّارُ الذُّنُوْبِ
وَسَتَّارُ الْعُیُوْبِ اَلُوْبُ الْیَسَّیْہ اور سو بار درود شریف پڑھے پھر جو حاجت ہو دعا
کرے ضرور قبول ہوگی دعا اسکی اور جانتا چاہیے کہ اکثر محققین نے حضرت خواجہ
اولیس قرنی رحمہ اللہ سے روایت کی ہے کہ اس مہینے رجب میں تیسرے اور
چوتھے اور پانچویں روز اور چودھویں اور پندرہویں اور سو لھویں روز اور
تیسویں اور چوبیسویں اور پچیسویں روز روزہ رکھے اور ہر روز میں وقت
چاشت کے قبل کرے اور تافراغ نماز کسی سے بات نہ کرے اور بارہ رکعت
نماز پڑھے تین سلام سے اور چار رکعت پہلی میں بعد الحمد کے اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ تِنِّیْنِ تِنِّیْنِ تِنِّیْنِ

پھر بعد سلام کے نتر بار پڑھے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ اور چار رکعت دوسری میں اذاجاء تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے نتر بار پڑھے إِنَّكَ قَوِيٌّ مُعِينٌ وَأَحَدٌ دَلِيلٌ بِحَقِّ آيَاتِكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اور پھر چار رکعت تیسری میں سورہ اخلاص تین تین بار پڑھے اور پھر بعد سلام کے تتر بار الم نشرح پڑھے پھر سینہ پر ہاتھ رکھ کر حاجت طلب کرے البتہ اسکی حاجت برآوگی اور جانتا چاہیے کہ اس مہینے رجب میں لیلۃ الرغائب بھی ہے اور لیلۃ الرغائب رجب کے پہلے عشبہ اور جمعہ کے درمیان کی رات کو کہتے ہیں اس رات کو بعد نماز مغرب کے بارہ رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور سورہ اخلاص بارہ بار اور بعد فراغ نماز کے تتر بار پڑھے اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأَرْحَمِ وَعَلَى آلِهِ پھر سجدے میں جا کر تتر بار پڑھے سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ اور پھر سر اٹھا کر دہی درود شریف پڑھے اُسکے بعد جو دعائے مانگے گا قبول ہوگی اسوقت سے عشا کی نماز تک جو دعائے مانگے گا قبول ہوگی اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ اس مہینے میں شب استفتاح پندرہویں شب رجب کو کہتے ہیں کتب مشائخ میں منقول ہے کہ اس شب کو بیس رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار ثواب پانچ صدقہ نقد و طلا کا لقمہ بہاڑون دنیا کے اور ثواب نماز کا بقدر برگماے درختان دنیا کے اور کتاب سیاحین اور کتاب الادراہ میں ہے کہ تیرہویں اور چودھویں اور پندرہویں رجب کو روزہ رکھے اور پندرہویں کو بعد زوال آفتاب کے

غسل کرے اور آٹھ رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے تین تین بار سورہ اخلاص
 پڑھے ثواب اسکا بہت ہے اور کتاب ریاضین میں النس بن مالک سے روایت ہے کہ پندرہویں
 رجب کو طلوع صبح سے پہلے تینہ قریب وقت نماز تہجد کے پچاس رکعت پڑھے اور پڑھے
 ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص ایک ایک بار قبول ہوگی تمام دعائیں اسکی اور
 روشن ہوگی قبر اسکی اور مغفرت ہوگی اسکے گناہوں کی اور حشر ہوگا اسکا مومنین میں
 اور شہیدوں میں اور جنت میں جاویگا پینہرون کے ساتھ بیان شب معراج
 کہ ستائیسویں رات جب کی ہر کتاب اور آدمین ہر کہ اس رات کو بارہ رکعت پڑھے اور
 بعد اختتام کے سو سو بار کلمہ تمجید اور درود شریف اور استغفار پڑھے سب سجدہ
 میں جا کر جو دعائے قبول ہوگی اور اسکی صبح کو روزہ رکھے بڑی فضیلت ہے اور
 روایت ہے حضرت سعید خدری سے فرمایا کہ تھے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حسبوقت
 کہ آتا مہینہ رجب کا کہتے تھے آنحضرت کہ اللہم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا
 رمہضان اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے ان فی الجنۃ کھر یقال لہ
 رجب و ما رکھا اشد بیا ضا فمئن صا حریکو ما رجب سقاہ اللہ
 من ذلک النقص ترجمہ تحقیق جنت میں ایک نہری کہتے ہیں اسکو رجب اور ہر
 پانی اسکا سفید زیادہ سفیدی سے پس جو کوئی روزے رکھے مہینے رجب میں پلاویگا
 اسکو اللہ تعالیٰ اس نہر سے پانی کہ میٹھا زیادہ شہد سے اور ٹھنڈا زیادہ
 برکت سے ہے اور یہ بھی فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے مہینے رجب
 میں تو نہ جلاویگی ہرگز اسکو آگ اور رسالہ حشر میں ہے کہ جناب رسول خدا صلی اللہ
 علیہ وسلم قبرستان میں تشریف لیگے آپ نے دیکھا کہ ایک قبر میں اوپر مردہ کے

عذاب ہو رہا ہے اور وہ رو رہا ہے اور کتا ہے کہ یا رسول اللہ مجھ کو آگ دوزخ کی جلا رہی ہے اور کفن میرا آگ کا ہو گیا ہے فرمایا حضرت نے اُس اہل قبر کو کہ اگر ایک روزہ بھی رجب کے مہینہ میں تو رکھتا تو یہ عذاب تمہارے ہوتا ہے پھر پھر ہی حضرت نے سورہ اخلاص سوا بار اور بخشش اُس مردہ کو پس معاف کیا اللہ نے عذاب قہر کا اُس سے اور بخشش دیا اللہ نے اُس کو اور سلمان فارسی رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ بیچ مہینے رجب کے ایک روزہ ہر ایک رات ہر جو کوئی روزہ رکھے اُس روز اور عبادت کرے اُس رات کو پس ہووے واسطے اُس کے ثواب مانند اُس کے کہ روزے رکھے اُسے سو برس کے اور عبادت کی اُسے سو برس تک پس وہ رات ستائیسویں اور دن ستائیسواں ہر عبادات اور صیام ماہ رجب کے بیشمار میں اگر تمام فضائل اس مہینے مبارک کے لکھوں تو ایک دفتہ طویل ہو جاوے اس واسطے مختصر کیا گیا ذکر فضائل ماہ رجب مبارک کا اب ہم احوال ماہ شعبان کا بیان کرتے ہیں

فصل آٹھویں فضیلت میں مہینے شعبان کے عَنْ ابْنِ بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَوْمٌ مَوَالِيكَ النِّصْفِ مِنْ شُعْبَانَ فَإِنَّهُ لَيْكَلَةٌ مُبَارَكَةٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِيهَا هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ

یعنی روایت ہے حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ آٹھواں لوگو شب نصف ماہ شعبان کو یعنی پندرہویں رات شعبان کو تحقیق وہ رات مبارک ہے کہ حق تعالیٰ فرماتا ہے اُس رات میں کہ امی سب دو ہر تم میں سے کوئی شخص کہ بخشش چاہے مجھ سے تو بخشوں

میں اُسکو پس پندرہویں شب شعبان کی نہایت بزرگ ہی اور جو عبادت اس شب میں کرے
 ثواب اُسکا بہت بڑا ہو گا چنانچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہر کہ بزرگ
 بجاؤ تم شبِ برات کو کہ وہ پندرہویں شعبان کی ہر کہ اترتے ہیں اُسین فرشتے رحمت
 کے اور نازل ہوتی ہر رحمت الہی اوپر اُنکے کہ جو کوئی اس رات میں عبادت کرے
 پس وہ ایک رات ہر کہ بزرگ کیا ہر اُسکو خدا تعالیٰ نے جو کہ عبادت کرے اس شب
 میں اللہ تعالیٰ کی بخشش ہر اللہ تعالیٰ اُسکے تمام گناہ صغیرہ و اکبرہ یعنی پاک
 ہوتا ہر وہ تمام گناہوں سے اپنے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو
 چاہے آگ و دوزخ سے بچاؤ تو پندرہویں شب شعبان عبادت کرے حرام کرے لگا
 اللہ تعالیٰ اُسپر آگ و دوزخ کی اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ
 رکھے پندرہویں رات شعبان کو زندہ رکھتا ہر اللہ تعالیٰ اُسکو قیامت تک یعنی بعد
 موت کے بھی اُسکو ثواب عبادت کا کہ ہر روز کرتا ہر نامہ اعمال اُسکے میں لکھا جاتا ہر
 اور فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وصیت کی مجھ کو جبریل علیہ السلام نے کہ امت اپنی کو کہدے امر
 رسول اللہ کہ شبِ برات کو زندہ رکھیں جو کہ زندہ رکھیں اُسکو نو گویا زندہ کیا اسے شبِ برات
 کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ خدا تعالیٰ پندرہویں شب شعبان کو تمام عابدوں
 کو اور صالحوں کو اور صدیقوں کو اور نیکوں کو اور بدوں کو بخشش ہر گھر جادو گروں کو
 اور منجم کو اور جھیل کو اور مان باپ کے تکلیف دہنے والوں کو اور شراب خوار کو اور غلام
 و مفعول کو اور جو کھانے والے نشے کی پیروں کے ہیں نہیں بخشش ہر اللہ اُنکو مگر جو کہ
 توبہ کر کے مر گئے ہوں اور وار د ہر کہ خدا تعالیٰ پندرہویں شب شعبان میں
 بندہ مومن کو کتا ہر کہ ہر کوئی جو بخشش چاہے مجھ سے کہ بخشش میں اُسکو اور

فسر ماتا ہر اسد تعالے کہ جو کوئی مافیت مانگے مجھ سے تو صحت ہون میں اُسکو اور اگر ہر فقیر
تو مجھ سے غنا چاہے غنی کروں میں اسکو حضرت عائشہ صدیقہ رضی فرماتی ہیں کہ گئی میں
رات کو پاس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے پس اٹھ کھڑے ہوئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور گئے
صلی اللہ علیہ وسلم پھر غیرت آئی مجھ کو پس جب دیکھا میں نے حضرت کو سجدے میں روئے ہیں
اور مغفرت امت کی چاہتے ہیں پھر کہا حضرت عائشہ رضی نے کہ مان باب میرے فدا
ہو دین پیر یا رسول اللہ تم سجدے میں روتے ہو اور میں بیچ غیرت کے کھڑی ہوں
آپ سر اٹھائیے پس جب حضرت نے سر اٹھایا تو کہا امیر حمید اکچہ جانا تو نے کہ یہ شب
کوئی ہر حضرت ام المومنین رضی فرماتی ہیں کہ کہا میں نے امد اور رسول اسکا خوب
جانتا ہر پھر فرمایا حضرت نے کہ یہ رات بند رہوین شعبان کی ہر امی عائشہ یہ وہ رات ہر کہ
جو زندہ رکھے اس رات کو اور پھر دعا مانگے اپنے رب سے جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا
اُسکی اگر ہو دعا اُسکی مانند پہاڑوں دنیا کے اور تختہ ہر اسد تعالے اپنے بندوں کو
اس رات میں اور آزاد کرتا ہر اسد تعالے لوگوں کو اس رات میں دوزخ سے ساتھ
شمار بنی کلاب کی بکریوں کے بالوں کے اور زمین تختہ ہر اسد تعالے متین گروہ کو یعنی
مشرک اور بتیل اور شراب خمر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
إِنَّ اللَّهَ يُرَحِّمُ الْمُصَافِينَ الْمُتَمِّتِينَ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ بِعَدِّ شَعْوِ رِغْنَامِ
بَنِي كِلَابٍ وَرِثِيمٍ وَمُضَيٍّ لَيْلَةَ تَحْقِيقِ اسد تعالے رحم کرتا ہر میری امت کے گنہگاروں
پر شعبان کی بند رہوین رات میں بشمار بالوں کو سفندان بنی کلاب اور بریج اور مصر کے
یہ عرب میں متین قبیلے تھے کہ بکریان اُنکے یہاں بہت تھیں کہتے ہیں کہ ایک قبیلہ بنی
سے کم بکریان نہ تھیں اس واسطے حضرت نے اُنکی طرف اشارہ کر کے فرمایا اور

پہلے ارشاد حضرت صلعم ہر کہ جبریل پاس میرے آئے اور کہا کہ اٹھو یا رسول اللہ اور نماز پڑھو اور دعا مانگو کہ یہ شب پندرہویں شعبان کی ہر کہ صبح اس شب کے حقتعالے تین سو دروازے رحمت کے اوپر بند دن اپنے کے کھولتا ہر یا رسول اللہ بخشش مانگو اس رات کو واسطے اپنی امت کے مگر مشرک اور جادوگر اور منجم اور بخیل اور شراب الخمر اور ربا خوار اور زانی کی بخشش ہرگز نہ مانگو کسو واسطے کہ اللہ عذاب کرنے والا ہر اور پرانے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے طوبی لمن یعمل فی لیلۃ التّصیف من شعبان خیراً یعنی خوشی ہر واسطے اس آدمی کے کہ عمل کرے نیک پندرہویں شب شعبان میں اور پندرہویں رات شعبان کو جاہیہ کہ غسل کرے بعد شام کے اور یہ سب ہر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پندرہویں شعبان کو غسل کرے ساتھ نیت عبادت کے بدلہ میں ہر قطرہ پانی غسل اسکے کے لکھا جاوے ثواب واسطے اسکے سات سو رکعت نماز نفل کا پھر بعد غسل کے دو رکعت نماز تحیۃ الوضو پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ قل ہوا صد تین بار پڑھے پھر بعد فراغت تحیۃ الوضو کے اٹھ رکعت نماز نفل ادا کرے پھر ہر رکعت کے بعد الحمد کے سورہ انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص پچیس بار پڑھے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں کہ جو یہ نماز شب شعبان کو یعنی پندرہویں رات کو ادا کرے تمام گناہ اسکے بخشے گئے اور پاک ہوا وہ گناہوں سے اپنے مانند بچے کے کہ پیدا ہوا ہر مان اپنی سے اور فرمایا حضرت نے کہ جو پڑھے پندرہویں شب شعبان چار رکعت نماز نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس بار پڑھے اور پندرہویں روز روزہ رکھے معاف کریگا اللہ تعالیٰ گناہ اسکے پچاس برس کے اور ایک روایت میں یوں بھی آیا ہر کہ جو ہر رکعت نماز نفل

پندرہویں شب کو ادا کرے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص دس دس بار
تمام گناہوں سے پاک ہوا اور سو حاجت اُسکی ادا کرے گا اللہ تعالیٰ اور حلال کرے گا اللہ اوپر
اُسکے جنت اور حرام کرے گا اُسپر دوزخ کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جو کوئی پندرہویں رات شعبان کو چودہ رکعت نماز نفل پڑھے اور جو کچھ کہ جائے بعد الحمد
کے پڑھے یا سورہ اخلاص اور قل یا ایہا الکافرون اور معوذتین ہر رکعت میں یہ چارون
سورتیں پڑھے پھر آیت الکرسی ایک بار اور لے جائے کم رسول آخر تک ایک بار پڑھے
پھر بعد سلام کے دعا مانگے ضرور قبول ہوگی دعا اُسکی اور نہ مایا آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے پندرہویں دن کو پس نجات پائی اُسے
اگ جہنم سے جیسا کہ حدیث میں آیا ہر من صاعریوم الخاص عشر من شعبان
لکم تمسہ النار ابدًا اور حدیث میں آیا ہر کہ پندرہویں شب شعبان
کو اترتے ہیں فرشتے آسمان سے ستر لاکھ کہ وہ دیکھتے ہیں اس رات کے عبادت
کرنے والوں کو اور لکھتے ہیں اُنکے واسطے حسنات قیامت تک یہاں تک کہ پورے
نہیں ہوتے وہ حسنات دن قیامت کے فرما دیا اُسے اللہ تعالیٰ کہ مہجور دو تم امر
فرشتوں لکھنا حسنات کا اور ہمارے بندوں کو بحساب جنت میں داخل کرو اگر
تمام حسنات ہمارے بندوں کے لکھو گے بلکہ اگر تمام ملائک زمین اور آسمان کے
حسنات اُنکے لکھیں تو بھی تو پورے نہونگے اور ایک کتاب میں یون بھی آیا ہے کہ جو
شخص اس رات کو عبادت کرتا ہر سال تمام تک وہ شخص اللہ کے نزدیک عابدون
میں لکھا جاتا ہے اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو کوئی پڑھے جمعہ کی رات کو شعبان کے مہینے میں چار رکعت نماز

بسم اللہ الرحمن الرحیم
و قل اعوذ
ببسم اللہ

نفل ہر رکعت میں بعد الحمد کے بتیس بار سورہ اخلاص پڑھتے پس پاپا اُس نے ثواب حج اور عمرہ کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص سو بار اس رات کو اور سو بار اُس دن کو اوپر میرے درود بھیجے سلام کرے گا اللہ تعالیٰ اوپر اُس کے آگ جہنم کی اور داخل کرے گا اُس کو خدا سے تعالیٰ جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص رات اور دن شعبان کے مہینے میں اوپر میرے درود بھیجے تین سو بار حق تعالیٰ بچا دے گا اُس کو آگ جہنم سے اور شافع ہو گا مین اسکا سب سے پہلے دن قیامت کے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص شعبان کے مہینے میں اوپر میرے تین ہزار بار درود بھیجے پس واجب ہوئی مجھے شفاعت کرنی واسطے اُس کے دن قیامت کے اور حضرت شیخ ابوالقاسم صغار رحمۃ اللہ علیہ سے منقول ہے کہ دیکھا میں نے حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا کو خواب میں کہا میں نے امی خاتون کس چیز کو دوست رکھتی ہے تو زیادہ تر کہ اوپر روح تیری کے بخشون میں فرمایا فاطمہ رضی اللہ عنہا نے کہ دوست رکھتی ہوں میں شعبان کے مہینے میں آٹھ رکعت نماز بیک سلام ساتھ چار قعدہ کے اور پڑھ تو امی ابوالقاسم رحمہم بیچ ہر رکعت کے بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ بار جو کہ یہ نماز شعبان کے مہینے میں پڑھے اور بخشے محکم ثواب اُسکا امی ابوالقاسم رحمہم ہرگز قدم نہ رکھوں گی جنت میں جب تک کہ اُسکی شفاعت نہ کروں میں یہ نماز کسی ہی شب میں اس مہینے مبارک کے ادا کرے اگر اول ہی رات کو پڑھے تو بہت ہی خوب اور بہتر ہے یا اُسکو اختیار ہے جب چاہے پڑھے اب منقر کیا ہے اس ذکر کو اوپر ذکر قلیل کے یا اللہ یا کریم سب مسلمانوں کو توفیق عمل عنایت فرمے آمین فصل نوین بیچ فضیلت مہینے رمضان المبارک کے

جانتا چاہیے کہ مہینہ رمضان المبارک کا فرض کیا اللہ تعالیٰ نے اور امت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے جو کوئی اس فرض کا منکر ہو گا فرہم پناہ اللہ تعالیٰ فرماتا ہر یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَّامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ اے ایمان والو لکھا گیا یعنی فرض کیے گئے ہیں اور ہر تمہارے روزے رمضان کے جیسا کہ لکھے گئے ہیں یعنی فرض کیے گئے اور پانکے جو پہلے تھے شاید کہ تم ڈرنا تو رَحْمٰنِ عَلَیْہِ السَّلَامُ مَنْ صَامَ رَمَضَانَ مِنْ اَوَّلِہِ اِلَی الْاٰخِرِہِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِہِ کَیْفَ یُؤَدِّیْ ذَٰلِکَ شَہَادَتُہُ

روایت ہے عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزے رکھے رمضان مبارک مین اول سے آخر تک باہر آیا اپنے گناہوں سے گویا کہ ابھی پیدا ہوا ہے اپنی ماں سے بچائیوں مہینہ رمضان کا بزرگ اور معظم ہے حضرت موسیٰ علیہ السلام نے مناجات کی کہ اے الہی امت محمد کو کو نسا مہینہ عطا ہو گا حکم ہوا کہ اے موسیٰ عطا کیا ہے اُنکو مہینہ رمضان المبارک کا عرض کی حضرت موسیٰ نے کہ اے الہی کیا فضیلت ہے اُس مہینے کی حکم ہوا کہ اے موسیٰ فضیلت مہینے رمضان کی اوپر تمام مہینوں کے ایسی ہے جیسا کہ فضیلت میری اوپر تمام بندوں کے ہے اور جو کوئی روزہ رکھے اُس مہینے مبارک مین عبادت تمام آدمیوں کی اور تمام پریوں کی اور تمام مخلوق کی بیچ نامہ اعمال اُسکے کے لکھو لگا مین حضرت موسیٰ علیہ السلام نے عرض کیا کہ اے الہی تمھیں بھی امت محمد مین کر کہ مین بھی اس ثواب سے محروم نہ رہوں اور لکھا ہو کہ جو روزہ رکھے رمضان المبارک مین تو تمام فرشتے اور پرندگان

اور وحوش اور طیور اور جو اوپر زمین کے ہیں بخشش مانگتے ہیں واسطے اُس روزہ دار کے یہاں تک کہ درخت اور سنگ اور کلوخ اور گھالیں وغیرہ واسطے اُسکے بخشش مانگتے ہیں اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے مہینے میں رمضان المبارک کے عطا کرے گا اللہ تعالیٰ اُسکو دن قیامت کے ایک بکان زمرہ کا کہ ہونگے اُس مکان کے دروازے ہزار اور آگے ہر ایک دروازے کے ایک درخت ہوگا اگر سو برس تک سوار ہو کر اُس درخت کے سایہ میں پھرے تب بھی اُسکے سایہ سے باہر نہ آوے گا ریت کیا اُسکو احمد بن جام نے اپنی سند میں اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو صدقہ دیوے مہینے رمضان میں بہتر ہووے صدقہ اُسکا زیادہ ہزار درم سے کہ اور مہینوں میں دیا ہی اُسنے اور فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو رمضان کے مجبہ کے روز عبادت کرے یا قرآن شریف پڑھے پس ثواب ملے اُسکو ہزار سال کی عبادت سے زیادہ اور فرمایا حضرت بنی مکریم نے کہ جو روزے رکھے مہینے رمضان میں اور ساتھ اپنے عیال و اطفال کے افطار کرے اُس روزے کو پس عطا کرے گا اُسکو اللہ تعالیٰ اتنا ثواب کہ گویا اُسنے حج مکہ اور مدینہ اور بیت المقدس کے روزے رکھے ہیں اور جو کہ حج مکہ معظمہ کے روزے رکھتا ہے تو ثواب شتر ہزار حج اور شتر ہزار عمرہ اور شتر ہزار مہینے رمضان المبارک کا پانا ہے اور جو کوئی مدینہ منورہ میں روزے رکھے عطا کرے گا اُسکو اللہ تعالیٰ ثواب ہر ایک آدمی کے شمار کے بدلے میں کہ جو ایمان دار ہیں اور دور کرے اُس سے اتنی بدی اور بلند کرے اللہ تعالیٰ اُسے اور جے اُسکے جنت میں اور جو کوئی بیت المقدس میں روزے رکھے تو ساتون آسمان کے فرشتے اور زمین کے فرشتے واسطے اُسکے بخشش

چاہتے ہیں اور فرمایا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزے رکھے امت میری جیسے
 رمضان میں خاص اللہ ہی کے واسطے پس گویا کہ آزاد کیے اُس نے چھ سو ہزار بردہ اور قربانی کی اُس نے
 چھ سو ہزار اونٹوں کی اور عبادت کی اُس نے اللہ کی چھ سو ہزار سال تک اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ روزے
 چند وجہ پہ میں نزدیک حضرت خواجہ مظفر کستانی رحمۃ اللہ علیہ کے اول روزہ روح کا اور دل کا ہر لینے ان
 دونوں کو طرف یاد الہی کے مشغول رکھے دوسرا روزہ عقل کا ہر کہ خلاف عقل اپنی کے کوئی کام بد
 نہ کرے اور تیسرا روزہ نفس امارہ کا ہر لینے کشتہ کرے اُس نفس کو ساتھ اساک کھائے
 اور پینے کے اور شہوتوں کی چیزوں سے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں
 الصَّوْمُ نَصْفُ الْإِيمَانِ وَالصَّبْرُ نَصْفُ الصَّوْمِ یعنی روزہ ادھا ایمان لینے روزہ ادھا صبر اور
 صبر ادھا ایمان ہر اور حضرت شیخ جنید رحمۃ اللہ علیہ فرماتے ہیں کہ الصَّوْمُ نَصْفُ
 الطَّلَبِ یعنی روزہ بھی ادھا طریقت ہر اور امام محمد رحمہ صاحب فرماتے ہیں کہ روزہ
 آنکھ کا یہ ہر کہ اُس نے بڑی چیزیں نہ دیکھے لینے رجوع کرے اپنی آنکھوں کو طرف
 نیکیوں کے اور دیکھے اُس نے قرآن شریف اور احادیث لینے دیکھ کر پڑھے اور
 دیکھے اُس نے شکل اچھے لوگوں کی اور نظر بد نہ کرے اُن آنکھوں سے اور فرمایا کہ
 کانون کا روزہ یہ ہر کہ نہ اُس نے کوئی کلام فحش اور بدی کا اور اُس نے کلام
 اُن کانون سے اللہ اور رسول کا اور زبان کا روزہ یہ ہر کہ جاری رکھے اُس
 زبان کو خدا کے نام سے اور نہ کہے اُس سے کوئی بات بیودہ اور لکھا ہر
 کہ بہت کم بولنا بھی روزہ زبان کا ہر جو زیادہ بولتا ہر بڑی خرابی میں پڑتا ہر
 جبناچہ امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ اپنی تصنیفات میں فرماتے ہیں کہ ہر کہ
 سخن بسیار گوید در غیبت افتد اور ہر سمحون کا روزہ یہ ہر کہ اُس نے کام خلاف

شرع نہ کرے اور نہ کوئی کام گناہ کا کرے بلکہ اُسے کام وہ کرے کہ جس سے عاقبت بخیر ہووے اور پانوں کا روزہ یہ ہے کہ رجوع کرے اپنے پانوں کو طرف عبادت کے سینے واسطے نماز کے اور واسطے جماعت کے جاوے یا واسطے وعظ اور نصیحت سننے کے جاوے اور تمام وجود کا روزہ یہ ہے کہ اپنے تمام وجود کو اللہ ہی کے رستے میں فنا کر دے یا اللہ ہم سب کو عمل نیک کی توفیق دے آمین اب ہم آگے پھر فضیلت ماہ رمضان کی بیان کرتے ہیں اور شاہ احمد کاشانی رحمۃ اللہ علیہ لکھتے ہیں کہ آدمیوں کو چاہیے کہ اپنے ہاتھ اور پانوں کو اور زبان کو اور آنکھ اور دل وغیرہ کو حرام اور مکروہات خیروں سے بچاوے ورنہ اُنکے سبب سے جہنم میں جانا ہوگا اور یہ بھی شرط ہے روزے میں کہ افطار کرے روزے اپنے کو وجہ حلال سے اور وقت افطار کے وجہ حلال سے بہت بھی نہ کھاوے اور جو چیز کہ ہر روز ایک وقت کھاتا ہے اُسی قدر کھاوے اور دل اپنے کو درمیان خوف ورجا کے متعلق رکھے اور حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرماتے ہیں کہ پوچھا میں تے رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے کہ کیا ہے فضیلت مہینے رمضان کی یا رسول اللہ اپنے فرمایا کہ اے عمر رضی اللہ عنہ رمضان مبارک کو تو ریت میں خط کھتے ہیں اور انجیل میں طاب اور زبور میں قربت اور قرآن مجید میں رمضان المبارک اور معنی خط کے یہ ہیں کہ گناہوں کو خط کرتا ہے یعنی کھوتا ہے اور اسکو طاب اسواسطے کہتے ہیں کہ پاک ہوتا ہے اُس مہینے میں رکھنے والا روزے کا اور قربت اسواسطے کہتے ہیں کہ نہایت قرب حاصل ہوتا ہے بندوں کو اللہ تعالیٰ کا اس مہینے مبارک میں اور رمضان ماخوذ لفظ مرض سے ہے اور وہ باران ہے کہ پہلے خریف سے برے اہل عرب اُسکو رخص کہتے ہیں پس یہ مہینہ رمضان ہے کہ رحمت نازل ہوتی ہے اُس میں اور مناقب محمدی میں

لکھا ہر کہ مہینے رمضان میں پندرہ چھتین نازل ہوتی ہیں اول تو زرق فرخ ہوتا ہر اور دوسرے
 رز و مال زیادہ ہوتا ہر اور تیسرے جو کچھ کہ اس مہینے میں کھاتا ہر وہ کھانا اُسکا عبادت میں
 لکھا جاتا ہر اور چوتھے کل کار مضاعف ہوتا ہر پانچویں تمام فربشتے زمین و آسمان کے
 اُسکے واسطے تخت شش پاتے ہیں چھٹے شیاطین کو بند کرتے ہیں ساتویں دروازے رحمت کے
 کشادہ ہوتے ہیں آٹھویں واسطے اُسکے دروازے جنت میں کھولے جاتے ہیں اور دروازے دفع
 کئے بند کیے جاتے ہیں اور نویں ہر رات کو رمضان میں سات سو ہزار گنا گناہ جہنم سے آزاد کیے جاتے ہیں
 اور دسویں ہر شب جمعہ رمضان کو اس قدر آزاد ہوتے ہیں کہ چھٹے سات روز میں آزاد ہوتے ہیں
 گیارہویں آخر رات رمضان کے تمام گناہ لوگوں کے بخشے جاتے ہیں و بارہویں ہر روز بہشت آراستہ
 کیا جاتا ہر واسطے ہر مومن کے جو روزہ دار ہیں اور تیرہویں دعا اُنکی مستجاب ہوتی ہر اور چودھویں
 پاک ہوا تمام بدن اُنکا گناہوں سے پندرہویں خوشنودی اُسکو خدا اُستغاثے کی حاصل ہوتی ہر
 اب ہم تھوڑا سا بیان سحری کا بھی لکھتے ہیں اُسکو بھی محتاجا ہے فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے کہ اہر لوگوں روزے دار و سحری کھاؤ تم واسطے مخالفت یہودیوں کے اسواسطے کہ یہودی
 سحری نہیں کھاتے ہیں اور جو کوئی سحری کھاوے ساتھ شمار یہودیوں کے ثواب آزادی بنیگان
 کا نامہ اعمال اُسکے میں لکھا جاتا ہر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگوں روزہ دار و سحری
 کھاؤ تم جو نعمت کہ کھاؤ گے دن قیامت کے اُسکا حساب نہوگا اور یہ بھی لکھا ہر کہ جب وقت سحری
 کے اُٹھے تو یہ دعا بہت پڑھے یا اَسْعِ الْمَغْفِرَةَ پس گناہ معاف کیے جاویں گے اور لکھا ہر
 کہ جو شخص سحری کھاتا ہر ساتھ نیت روزے کے لکھتا ہر خدا تعالیٰ خاص واسطے اُسکے ہر لقمہ پر
 ثواب ایک سال کی عبادت کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو سحری کو عمدتاً ترک
 کرے اُسین تشبیہ یہودیت کی پائی جاوے گی اور لکھا ہر کہ جو کوئی ایک لقمہ سحری کا وقت سحری کے

کھاوے نامہ اعمال اسکے میں ثواب بہت سا لکھا جاتا ہے اور جان تواری مومن کہ نماز تراویح سنت ہے
 اور پڑھنا قرآن کا بھی انہیں سنت ہے اور پڑھا اسکو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اور حکم
 کیا حضرت نے السحابون کو واسطے پڑھنے اسکے کے یہاں تک کہ پھر گئے مسجد کے اندر اور باہر سے
 پھر چھوڑ دیا حضرت نے نماز تراویح کو چند بار اور فرمایا کہ اگر ہر روز پڑھوں میں اسکو تو توراہ
 میں کہ فرض نہ ہو جاوے یہ نماز اور پڑھا رے اور ہر روز پڑھینگے یہ نماز زمانہ میں حضرت
 عمر رضی اللہ عنہ کے اور فرمایا کرتے تھے حضرت عمرؓ کہ جو ترک کرے اس سنت رسول اللہ
 کو جان کر القبتہ تدارک دو گا میں اسکو اور روایت ہے حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ نہیں
 بکڑا کسی نے اس سنت رسول اللہ کو سوائے حضرت عمرؓ کے کہ پھر جاتی تھیں مسجدین اندر
 اور باہر سے زمانہ میں حضرت عمرؓ کے اور روایت ہے حضرت ابو بکر صدیقؓ سے کہ سنا میں نے
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فرماتے تھے کہ تحقیق گردش کے ایک جگہ ہے کہ نام اسکا خفیۃ المقدس ہے اور
 جگہ نور کی ہے دیکھتا ہے اللہ تعالیٰ اس جگہ سے بندوں اپنے کو کہ جو تراویح پڑھتے ہیں اور روایت
 ہے ابو ہریرہؓ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ باہر آئے اول رات کو مینے رمضان میں پس سنا قرآن مجید
 کو سچ مسجدوں کے اندر تراویح کے پھر فرمایا حضرت علیؓ نے نزلت اللہ قبر عمرؓ کا نور مسجد اللہ
 یعنی منور کرے اللہ تعالیٰ قبر حضرت عمرؓ کی جیسا کہ روشن کیں مسجدین اللہ کی عمرؓ نے ساتھ
 قرآن مغرب کے اور ایسا ہی روایت ہے حضرت عثمان رضی اللہ عنہ سے کہ تحقیق حضرت علیؓ
 گزرے سچ مسجدوں کے ہی ترہر بالقنادیل والناس یصلون اللہ اویح فقال
 عَلَیْ نَوْرَ اللّٰہِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی قَبْرِ عُمَرَ کَمَا نَوْرَ مَسْجِدِ اللّٰہِ یعنی وہ مسجدین روشن تھیں ساتھ
 قندیلوں کے اور ساتھ آدمیوں کے کہ وہ پڑھتے تھے نماز تراویح کو پس کہا حضرت علیؓ نے کہ روشن
 کرے اللہ عمرؓ کی قبر کو جیسا کہ روشن کیا انھوں نے اللہ کی مسجدوں کو ساتھ قرآن اور یہی

جاننا چاہیے کہ نماز تراویح میں رکعت میں اور یہ ہر سنت نبوی اور روشن کیا اس سنت کو حضرت
 عمرؓ نے جو اس سے کم ٹپھے یا بتلا دے وہ بڑا گمراہ ہے اور متاخر یہ حدیث اصحابی کا انجیم
 بِأَيِّهِمْ أَقْدَرُ أَفْئِدَةٍ تَلُوْكَ اَوْرُوْا ایت ہے ابن مسعودؓ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے کہ جو لوگ اُسے مسجدوں میں قنديل واسطے روشنی کے مہینے رمضان میں ہمیشہ
 فرشتے واسطے اسکے بخشش جاتے ہیں اور رحمت بھیجتے ہیں دُبر اُسکے اور وہ فرشتے شتر ہزار ہیں
 یعنی وہ فرشتے مغفرت جاتے ہیں اُسکی بیان تک کہ رہتی ہیں حبیبک وہ قنديل مسجد میں ہیں
 روزے رمضان کے فرض ہیں اور قیام کرنا شب کو سنت ہے اور قیام شب مراد ہے پڑھنا نماز تراویح
 کا کہ وہ بیس رکعت ہیں چنانچہ کتاب لغتہ الطالبین میں حضرت شیخ حمی الدین شاہ عبدالقادر
 جیلانی قدس اللہ سرہ نے بھی فرمایا ہے کہ دُھوی عَشْرُوْنَ رُكْعَةً یعنی وہ نماز تراویح بیس
 رکعت ہیں اور بہت سی فقہ کی کتابوں میں وارد ہو چکا ہے چنانچہ در المختار میں اور فتاویٰ
 قنیہ میں اور فتاویٰ صمیری وغیرہ میں اور بہت سی کتابوں سے ہویدا ہے کہ تراویح بیس رکعت
 ہیں اور مستحب ہے کہ پڑھے تراویح جماعت سے ساتھ آواز بلند کے یعنی بلند قراءت سے اور اگر
 قرآن حفظ یاد نہ ہو تو الم تر کیف سے سورہ والناس تک دو بار پڑھے اور اگر یہ بھی یاد نہ ہو
 تو فقط سورہ قل ہو اللہ ہی کفایت ہے اور ابن عباسؓ سے روایت ہے کہ کما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ جو نماز تراویح بعد نماز عشاء یعنی بعد فرض اور دو سنت عشا کے پہلے و ترون سے پہلے پڑھے گئے
 گناہ اُسکے اور نیت کرے دو دو رکعت کی یا چار چار کی مگر دو و افضل ہیں اور پڑھے اُس میں قنديل
 ساتھ ادا سے حرفوں کے اور ساتھ ترتیل کے اور جلدی نہ کرے پڑھنے میں کہ مکروہ ہے تمام رمضان میں ایک
 قرآن شریف پڑھنا سنت ہے اور پھر مستحب ہے زیادہ کرنا ایک قرآن سے یہاں تک کہ دشوار نہ ہو اور مقتدیوں
 کے کہ تنگ ہوئیں اور لاحق ہو گئے انکو ملال اور مکروہ ہے نقل پڑھنی درمیان دو تراویح کے اور یہ بھی مکروہ

کہ پڑھے تراویح کو دو مسجدوں میں اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فَمَنْ فُطِرَ فِيهِ صَائِمًا كَانَ
مُضْفًى لِدَنُوهِ وَخُتِبَ لِقَبْتِهِ مِنَ النَّارِ پس جو شخص کہ افطار کرے مہینے رمضان میں کسی شخص کے
روزے کو پس ہووے مغفرت واسطے گناہوں اُسکے کے اور ہووے آزاد گردن اُسکی آگ دوزخ سے
اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ فُطِرَ صَائِمًا عَلَى تَمْرَةٍ أَوْ شَرَبَ مَاءً أَوْ مَذْقَةٍ
لَبَنٍ وَهُوَ شَهْرُ أَوَّلِهِ رَحْمَةٌ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَآخِرُهُ عِتْقٌ مِنَ النَّارِ یعنی جو کوئی افطار کرے
روزہ کسی روزہ دار کا اوپر ایک چھوڑے کے یا ایک جرعمہ پانی سے یا ایک گھونٹ دودھ سے اور
وہ ایک مہینا مبارک ہو کہ اول اُسکے میں رحمت ہو اور درمیان اُسکے مغفرت ہو اور آخر اُسکے آزادی
جہنم سے اور روایت ہر گلی رض سے اور وہ روایت کرتے ہیں ابی نصر سے اور وہ روایت کرتے ہیں
سعید خدری رض سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ إِنَّ أَثْوَابَ الْجَنَّةِ وَأَثْوَابَ
الْمَسْكِينِ لَتُنْفَخَنَّ لِأَوَّلِ لَيْلَةٍ مِّنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَلَا تَغْلُوْا إِلَى آخِرِ لَيْلَتِهِ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ
یعنی تحقیق دروازہ جنت کے اور دروازے آسمان کے ہر آئینہ کھولے جاتے ہیں یہ رات
اول مہینے رمضان مبارک کے اور نین بند کیے جاتے آخر رات تک رمضان کے اور نین کوئی بندہ
مومن اور مومنہ سے کہ نماز پڑھے اُن راتوں میں مگر یہ کہ لکھتا ہر خدا تعالیٰ خاص واسطے اُسکے
ہر قابلہ ہر عہدہ کے ایک ہزار اور سات سو نیکی اور بنا سکے جاتے ہیں واسطے اُسکے گھر جنت
میں یا قوت مسخ سے اور ہونگے اُسکے دروازے ستر ہزار اور فرمایا آنحضرت مسلم نے کہ جو کوئی
روزہ رکھے اول روزہ مہینے رمضان میں بختا ہر خدا تعالیٰ اُسکے تمام گناہوں کو آخر رمضان تک
اور روایت ہر ابی ہر یہ رض سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ إِذَا كَانَ مِنَ
أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِّنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَى خَلْقِهِ وَإِذَا نَظَرَ إِلَى عَبْدٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ
إِلَّا إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ یعنی جب ہووے شب اول مہینے رمضان کی نظر کرتا ہر خدا تعالیٰ

طرف مخلوق اپنی کے اور حبس وقت دیکھتا ہر طرف اپنے بندوں کے ہرگز عذاب نہیں کرتا اسکو ہمیشہ اور آزاد کرتا ہر اسد تعالیٰ بچ ہر روز رمضان کے ہزار ہزار آدمی دوزخ سے دُخنی بانی ہرگز رَضِیَ اللہُ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم اِذَا جَاؤَ رَمَضَانَ فَتُحْتُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَتُغْلَقُ أَبْوَابُ النَّارِ وَصُفِّدَتِ الشَّيَاطِينُ یعنی حبس وقت کہ آتا ہر مہینا رمضان کا کھولے جاتے ہیں دروازے جنت کے اور بند کیے جاتے ہیں دروازے دوزخ کے اور قید کیے جاتے ہیں شیاطین اور فرمایا حضرت نے کہ جو روزے رکھے رمضان مین نکاح کرتا ہر اسد تعالیٰ اسکا ہر روز ایک حور سے جنت مین اور روایت ہر ابن عباس سے کہ فرمایا رسول اسد صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم نے کہ البتہ بہشت پاک کیا جاتا ہر اور آراستہ کیا جاتا ہر ایک سال سے دوسرے سال تک جبکہ قریب آتا ہر مہینا رمضان کا پس حبس وقت کہ ہوئی اول رات مہینے رمضان کی تو چلتی ہر ہوائیچے عرش کے کہتے ہیں اسکو مشیرہ کہ ہلاتی ہر وہ جنت کے درختوں کے بیون کو پس جب بہتے ہیں وہ تپے اس ہوا مشیرہ سے تو خوش لگتی ہر آواز انگلی کہ نہ سنا ہو گا کسی کان سے کسی نے بہتر اس سے بچہ آراستہ کیجاتی ہیں اسمین حورین جنت کی بیان تک کہ کھڑی ہوتی ہیں دے اوپر بلندی جنت کے بچہ آواز کرتی ہیں وہ بطور مناجات کے کہ اے رب ہمارے پورا کر وعدہ ہمارا بچہ کستی مین حورین کہ اے رضوان کو نشی رات ہر یہ پس حبس جواب دیتا ہر رضوان حورین کو ساتھ لبیک کے کہ اے حورویہ رات ہر ماہ رمضان المبارک کی کھولے گئے ہیں اس رات مین دروازے جنت کے واسطے روزہ داروں کے امت محمدیہ مین سے پس کتا ہر خدا تعالیٰ اے رضوان کھول دروازے جنت کے اور اے مالک بند کردروازے دوزخ کے اور بچہ حکم ہوتا ہر کہ اے جبرئیل جا طرف زمین کے اور قید کر شیاطینوں کا اور بند کر انگو ساتھ زنجیروں کے بچہ باندھے انکی گردن مین زنجیروں سے تاکہ فساد نہ کریں اوپر امت محمدیہ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّم کے کہ بہت

دوست رکھتا ہوں میں روزہ داروں کو امت محمد میں سے اور فرماتا ہر اللہ تعالیٰ بچ ہر رات کے
 مہینے رمضان المبارک میں تین بار کہ ہر کوئی بندہ کہ سوال کہوے مجھ سے کسی چیز کا پس دون میں
 اُسکو وہ چیز اور ہر کوئی بندہ کہ توبہ کہوے گناہوں اپنے سے پس قبول کروں میں توبہ اُسکی اور
 بخشوں میں اُسکے گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب اتنی ہر اول رات مہینے
 رمضان کی نہا کرتا ہر اللہ تعالیٰ رضوان کو کہ نگہبان بہشت کا ہر کہ امی رضوان بچہ کرتا ہر رضوان کہ حاضر
 ہوں میں امی رب اور بچا لایا میں فرمان تیرا بچہ فرماتا ہر اللہ تعالیٰ کہ امی رضوان آراستہ کہ جنت کو
 واسطے میرے بندوں روزہ داروں کے اور بت شدہ کہ ان میں سے کسی آدمی گنہگار کو یا کافر کو کہ جنت
 نہ تمام ہووے مہینا رمضان کا اور بچہ حکم ہوتا ہر اللہ تعالیٰ کی طرف سے مالک جہنم کو کہ امی مالک
 بندہ کہ دروازے دوزخ کے تمام مہینے رمضان تک اور بچہ حکم فرماتا ہر اللہ تعالیٰ جبریل کو
 کہ امی جبریل بندہ کہ سرکش شیاطینوں کو امت محمد صلعم سے کہ وہ فساد نہ کریں اوپر انھوں کے
 اور امی رضوان کھول دے دروازے جنت کے واسطے امت محمد صلعم کے اور روایت ہر عبد اللہ
 بن اوفی سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تَوَمُّ الصَّائِمِ رِبْعًا دَةً وَصَفَرٌ تَشْرِيقًا
 دُعَاءُكَ مُسْتَجَابٌ وَعَمَلُهُ مُنْجَعٌ یعنی سونا روزہ دار کا عبادت ہر اور خاموشی اُسکی
 بتیج ہر اور دعا اُسکی معجاب ہر اور عمل اُسکے دو چند ہیں اور روایت ہر حضرت عمر بن الخطاب
 سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اِذَا دَخَلَ كَهْرُ رَمَضَانَ عُرِّجَتْ لَهُمْ خَيْرُ كَلَّةٍ
 حَيَا مُرْتَبَارِهِ وَقِيَامُ لَيْلِهِ وَالْفَقَّةُ فِيهِ كَالْفَقَّةِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی جب آتا ہر
 مہینا رمضان کا خوشی اور فراخی ہوتی ہر ساتھ اس مہینے کے کہ نیکی ہر تمام اس میں یعنی
 روزہ ہر دن میں اور قیام ہر رات میں اور خرچ کرنا بچ اس مہینے کے مانند خرچ
 کرنے کے ہر بچ راہ خدا تعالیٰ کے یعنی جو کھانا وغیرہ کہ اپنے آپ اور اپنے عیال و اطفال کو کھلاؤ

وقت افطاری کے اور وقت عصری کے تو گویا کھلایا اُس نے امد کے رستے مین مسکینوں کو اور ولایت ہر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ ہر نیکی کہ کرتا ہر فرزند آدم امت میری مین سے پس زیادہ
کرتا ہر امد تعالیٰ ثواب اُسکا دس نیکی سے سات سو نیکی تک مگر روزے کو کہ کتا ہر خدا تعالیٰ
الصَّوْمُ مِثْلِيْ وَاَنَا أَجْرُ نَبِيٍّ یعنی روزہ واسطے میرے ہر اور مین جزا دو لگا اُسکو کہ چھوڑتا ہر بندہ
ہمارا آرزو اپنی یعنی شہوت اور چھوڑتا ہر بندہ ہمارا کھانا اپنا اور پینا اپنا واسطے میرے
اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے الصَّوْمُ مِثْلُ جَنَّةٍ یعنی روزہ ڈھال ہر اور خاص
روزہ دار کو دو خوشی ہین ایک خوشی وقت افطار کرنے کے اور دوسری خوشی وقت دیکھنے دیدار
پروردگار اپنے کے اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ حرف رمضان کے بائچ ہین یعنی رستے سے اشارہ راضی
ہونا امد سے ہر اور حرف تیم سے اشارہ ساتھ محبت اللہ تعالیٰ کے ہر اور حرف ضا سے اشارہ ہر
ضامن ہونا اللہ کا اپنے بندے سے اور الف اشارہ الفت خدا سے ہر اور نون اشارہ ہر خدا کے نور سے
اور کہا گیا ہر کہ تشبیہ معینے رمضان کی بیچ اور مہینوں کے مانند دل کے ہر بیچ سینوں کے جیسا کہ
اہلبائین بیچ آدمیوں کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ امت میری خوار نہوگی جو
اُسٹھے واسطے عبادت کے معینے رمضان مین پس کہا ایک آدمی نے کہ یا رسول اللہ کیا خوری ہر
انگوفہ رہا یا حضرت نے کہ خوار ہر وہ شخص کہ کرے اُس معینے مین حرام کاری یا پیوے اُس مین
شراب یا زنا کرے اُس معینے مین پس نہیں قبول ہوتا اسکا رمضان اور لعنت کرتا ہر اُسکو
خدا تعالیٰ اور تمام فرشتے زمین و آسمان کے تمام سال تک اور اگر مرے اس رمضان سے
دوسرے رمضان تک پس نہیں واسطے اُسکے بخشش نزدیک اللہ تعالیٰ کے اور تو آدمی نے
اپنی کتاب مین لکھا ہر کہ سردار آدمیوں کے حضرت آدم مین اور سردار عرب کے محمد رسول اللہ مین اور
سردار فارس کے حضرت سلمان مین اور سردار روم کے صہیب مین اور سردار حبش کے

حضرت بلال رضی اللہ عنہ اور سردار قرلین کا مکہ معظمہ ہر اور سردار وادیون کا وادی بیت المقدس ہر اور
 سردار دغون کا دن جمعہ کا ہر اور سردار اتون کی شب قدر ہر اور سردار کتابون کا قرآن شریف ہر
 اور سردار سورہ بقرہ کا آیت الکرسی ہر اور سردار پھرون کا حجر اسود ہر اور کتودن کا سردار چاد زمزم ہر
 اور سردار عصوان کا عصا حضرت موسیٰ کا ہر اور سردار مچلیون کی وہ مچھلی ہر کہ تھے حضرت یونس
 اسکے پیٹ مین اور سردار اوٹون کی اونٹنی حضرت صالح علیہ السلام کی ہر اور سردار گھورون کا
 براق ہر اور سردار انگوٹھیون کی انگوٹھی حضرت سلیمان علیہ السلام کی ہر اور سردار مینیون کا مینہ
 رمضان کا ہر اور جان تواری مومن کہ اعتکاف کرنا اس مہینے کے آخرین دس روز تک یا تین روز تک
 یا سات روز تک واسطے حاصل کرنے ثواب شب قدر کے ہر اور یہ سنت موکدہ ہر اور آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم نے اخیر رمضان مین ہمیشہ کیا ہر تمام عمر مین ایک بار فوت ہوا ہر سووہ بھی مہینے شوال مین قضا
 کر لیا چند بار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول ماہ رمضان مین بھی واسطے اعتکاف کے بیٹھے مگر جب
 آپ وفات پائی اسوقت مین حضرت نے اخیر مہینے مین اعتکاف کیا اور اکثر آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم آخر مہینے مین دس روز تک اعتکاف کرتے تھے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
 کہ جو کوئی ایک روز بھی اعتکاف مین بیٹھے کریگا اللہ تعالیٰ دن قیامت کے درمیان اسکے اور درمیان
 دو رخ کے تین خندق کہ ہر خندق کا پانسو برس کا راستہ ہوگا اور فرمایا ہر حضرت صوفیہ کرام نے
 کہ جب اعتکاف مین بیٹھے تو اپنے آپ کو مردہ تصور کرے اور ہاتھ تھرف کے تمام چیزوں سے کوتاہ کر
 جب بغیر حاجت کے باہر آیا اعتکاف ٹوٹا مگر واسطے حاجت انسانی یعنی واسطے بول و ہزار کے
 یا واسطے حاجت شرعی کے جیسا کہ نماز جنازہ کی یا نماز جمعہ کی اور اعتکاف بغیر مسجد کے درست
 نہیں اگر مسجد جامع مین معتکف ہووے تو بہت بہتر ہر اور اعتکاف مین خاموش ہونا مکروہ ہر
 پس چاہیے کہ ذکر کرے اللہ کا ساتھ زبان کے یا ساتھ دل کے یا قرآن شریف پڑھے یا درود شریف پڑھے

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ کا کرے اور متکف کو چاہیے کہ خرید و فروخت مسجد میں نہ کرے۔ سب اب ہم کچھ تھوڑا سا شب قدر کی فضیلت کا بھی بیان کرتے ہیں عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَارْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ روایت ہے جابر بن عبد الرحمن رضی اللہ عنہما سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی عبادت کرے شب قدر کو یا اعتقاد اور یا امیدِ ثواب بخشے گئے تمام گناہ گذشتہ اسکے اور جاتا چاہیے کہ شب قدر بزرگی کی رات ہے اور برکت ہے اُس میں اور رحمت ہے اسکے اندر اور کوئی شب اسکے مرتبہ کو نہیں پہنچتی ہے چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے إِنَّ اللَّهَ زَيَّنَّ اللَّيْلَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ بِشَيْءٍ رَنِيَتْ دِي السَّمَاءِ نے راتوں کو ساتھ شب قدر کے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے أَفْضَلُ اللَّيْلِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ یعنی بہترین راتوں کی شب قدر ہے اور فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈ ڈھونڈ شو شب قدر کو آخر دس راتوں میں رمضان کے اور طلب کرو اسکو طاق راتوں میں یعنی اکیسویں^{۲۱} تیسویں^{۲۳} اور پچیسویں^{۲۵} اور ستائیسویں^{۲۷} اور انتیسویں^{۲۹} کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ اگر تم چاہو کہ قبر تمہاری روشن ہووے نور سے تو شب قدر میں عبادت کرو اور فرمایا حضرت نے کہ جو زندہ رکھے شب قدر کو پس نہ مرے گا دل اسکا دن قیامت کے اور بخشید گا خدا تعالیٰ تمام گناہ اسکے صغیرہ اور کبیرہ اور فرمایا حضرت صلعم نے کہ جو زندہ رکھے شب قدر کو پس واسطے اسکے ہے ثواب سو برس کی عبادت کا اور یہی سبب ہے کہ اللہ تعالیٰ نے شب قدر کو پوشیدہ کیا تاکہ بندے ہمارے شوق رکھیں اسکے تلاش کرنے کا یعنی مانند عاشقوں کے اسکی طلب کریں اور فرمایا حضرت نے کہ جو پاؤ شب قدر کو تو حرام کرے گا اللہ تعالیٰ اسے آگ دوزخ کی اور برلاویگا اللہ تعالیٰ اسکی حاجت کو اور نزدیک علماء کے شب قدر غیر معین ہے اور ہر وہ رات اخیر رمضان کے دس روز میں آجوشیدہ فرماتے ہیں

کہ پوچھا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہر شب قدر کی آہنیے فرمایا کہ اے ابو سعیدؓ وہ اکیسویں شب ہر رمضان کی پھر حضرت علیؓ نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی رات ہر بزرگی کی رمضان میں فرمایا کہ اے علیؓ وہ رات تیسویں ہر رمضان کی پھر حضرت صدیق اکبرؓ نے پوچھا کہ یا رسول اللہ کون سی شب قدر ہر اس مہینے مبارک میں پھر فرمایا حضرت نے کہ ڈھونڈو اے ابو بکر صدیقؓ شب قدر کو ستائیسویں رات رمضان میں پس پاؤ گے تم اسکو اور اکثر علما کا اتفاق اس پر ہے اور حضرت امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ سے بہت روایتیں اسی تاریخ کی ثابت ہوئی ہیں چنانچہ فرمایا حضرت ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ نے کہ تحقیق عطا کی سکوا اللہ نے شب قدر کہ نازل ہوا اُس میں قرآن اور فرمایا کہ لیلۃ القدر کے نو حرف ہیں اور لیلۃ القدر اس سورت میں تین بار آیا ہے پس جب تو نے حرفوں کو تین جگہ کیا تو نو تھے ستائیس ہوتے ہیں اس میں یہ اشارہ ہوا کہ ضرور ستائیسویں کو شب قدر ہوتی ہے اور اکثر پایا ہے بزرگوں نے اسی شب کو نزدیک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسویں رات کو رمضان المبارک میں تو لکھتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اسکے لوہے ستائیس ہزار سال کا اور بنا کرتا ہے خدا تعالیٰ واسطے اسکے گھر حنیت میں کہ گنتی انکی اسدی جانتا ہے اور فرمایا حضرت نے کہ جو زندہ رکھے ستائیسویں رات کو رمضان کی تو ضامن ہوگا میں اسکا قیامت کو حنیت میں بچانے کا اور فرمایا اللہ صاحب نے **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ الْبَيِّنَاتِ** کیا ہے اسکو یعنی قرآن کو یا مردہ جبریلؑ سے یعنی اتارا ہے قرآن کو اوپر تیرے جبریل کے ہاتھ سے اے محمدؐ کتابوں میں ہر کہ جب تمام قرآن شریف کو جبریلؑ علیہ السلام نے اوپر فرشتوں کے ایک بارگی پہنچایا تھا تو وہ رات شب قدر تھی اور پھر وہاں سے تھوڑا تھوڑا اوپر حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے موافق حاجت کے اوترتا گیا اگے فرمایا **قُلْ لِّلَّهِ الْفُتُورُ** یعنی اتارا ہے قرآن کو بزرگی کی مامت میں یعنی بھیجا ہے جبریلؑ کو ساتھ قرآن کے

شب قدر مین و مَا اَذْرَاكَ مَا لَيْكَلَةُ الْقَدْرِ یعنی تو کیا جانتا ہر امر محمدؐ کہ کیا ہر وہ شب قدر
 یعنی کیا جانی تو نے نزلگی شب قدر کی لَيْكَلَةُ الْقَدْرِ خیر من ألف شکر یعنی شب قدر بہتر ہر ہزار
 مہینے سے یعنی جو کوئی تیری امت مین سے اس رات کو عبادت کرے تو عطا کروں گا مین اسکو ثواب
 زیادہ ہزار مہینے سے اور تخصیص اس نعت کی اسد نقالے نے اس واسطے فرمائی ہے کہ ایک روز حضرت صلی
 علیہ وسلم اپنے یاروں مین قصہ حضرت شمعون عابد کا کہ وہ بنی اسرائیلیوں مین سے تھے بیان
 فرما رہے تھے کہ اُس نے ہزار مہینے عبادت کی تھی اور کافرون سے جہاد کیے تھے خدا کے راستے
 مین لڑا تھا فقہ انکا بہت بڑا ہر اصحاب رسول اللہ صلی علیہ وسلم کو افسوس ہوا اور کہا کہ یا رسول اللہ
 اپنی امت کی عمر تو اتنی نہیں ہر تاکہ وہ بھی کرتے اس عبادت کو حضرت اسی غم مین تھے اُسی وقت
 سورت نازل ہوئی کہ امر محمدؐ عطا کی مین نے واسطے تمہاری امت کے ایک رات نزلگی کہ و خیر
 من ألف شہر ہی اور عطا کرینگے ہم تمہاری امت کو ثواب اسکا زیادہ ہزار مہینے سے اور زیادہ
 اس عابد سے کہ جو زندہ رکھیگا تیری امت مین سے اس شب قدر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم نے مَنْ اَذْرَكَ لَيْكَلَةُ الْقَدْرِ رَفَعَهُ اللَّهُ قَدْ رُكِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی جو کہ ہاوسے
 شب قدر کو بلند کریگا اسد نقالے اسکے مرتبہ کو دن قیامت کے اور حضرت عبید بن عمر
 فرماتے ہین کہ ستائیسویں رمضان کو دریاے شور مین سوار تھا مین پس وقت رات کے
 جب پانی دریا کا چکامین نے تو شیریں پایا اسکو اور جہاز ہمارا چلنے سے باز رہا اور جب
 پہونچے ہم قریب جزیرہ کے تو دیکھا نہنے کہ جھک گئے ہین تمام درخت طرف سجدہ کے
 اور نشانی شب قدر کی امام نویدی نے یوں بیان کی ہے کہ جب ہوتی ہے شب قدر تو نازل
 ہوتے ہین اس مات مین لاکھوں فرشتے اور مصافحہ کرتے ہین اس رات کو اُن سے کہ جو زندہ رکھتے
 شب قدر کو اور نشانی مصافحہ کرنے کی یہ ہے کہ نہایت خوش ہوتا ہر دل اس وقت مین

اور نکلنے میں آنکھوں سے آنسو اور غالب ہوتی ہے محبت طرف اللہ کے پس اس وقت معلوم کرے کہ یہی وقت ہے قبولیت کا جو دعائے اس وقت میں ضرور قبول ہوگی دعا اسکی تجربہ کیا ہے اسکا بہت سے حضرات نے اور غنیۃ الطالبین میں حدیث موجود ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب ہوتی ہے شب قدر حکم کرتا ہے اللہ تعالیٰ جبریل کو پس آتا ہے جبریل طرف زمین کے ساتھ بہت سے فرشتوں کے اور ہوتے ہیں انکے ساتھ نیزے سبز اور ہیں جبریل کے چھ سو بارو پس آنے ہیں جبریل اوپر کعبہ کے اور حکم دیتا ہے جبریل سب فرشتوں کو پس جاتے ہیں انہیں کچھ فرشتے طرف مشرق کے اور کچھ طرف مغرب کے اور حکم کرتا ہے جبریل ان فرشتوں کو کہ جاؤ تم آج رات کو پاس امت محمدیہ کے پس آتے ہیں وہ فرشتے پاس انکے اور سلام علیک کرتے ہیں انکے کہ جسے زندہ رکھی رات بزرگی کی اور نماز پڑھی اس رات میں اور یاد کیا نام اپنے معبود کا پس صاف کرتے ہیں وہ فرشتے انکے اور آمین کہے ہیں وقت دعائے انکے کے یہاں کہ طلوع ہو جاتی ہے فجر پھر ندا کرتا ہے جبریل کہ اے گروہ دوستان خدا اب کوچ کرو تم پس کہتے ہیں فرشتے کہ اے جبریل کیا خبر کی اللہ تعالیٰ نے بیچ حاجات مومنوں کے امت محمدیہ صلی اللہ علیہ وسلم سے پس کہتا ہے جبریل کہ اے فرشتو دیکھتا ہے خدا تعالیٰ طرف انھوں کے ستر بار اور محاف کیے اللہ تعالیٰ نے تمام گناہ انکے اور بخشید یا انکو مگر نہیں بخشا ہے اللہ تعالیٰ جابر طح کے آدمیوں کو پس فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ جابر طح کے آدمی یہ ہیں ایک دائم الخمر اور دوسرا نافرمانی کرنیوالا اپنے ماں باپ کا اور تیسرا قاطع الرحم اور چوتھا عداوت کرنیوالا مسلمانوں سے پس اترتے ہیں اس رات کو فرشتے اور روح اور کہا ہے علمائے کثیر نے کہ روح نام ہے حضرت جبریل کا اور بعضے کہتے ہیں کہ روح نام ہے ایک فرشتہ کا کہ وہ موکل ہے روحوں پر اور فرمایا اللہ صاحب نے سلام بھی حق مطلع اللہ یعنی امان ہے وہ رات صبح کے نکلنے تک

میں زندہ رکھے شب قدر کو ساتھ قرآن کے یا ساتھ ذکر اللہ تعالیٰ کے اور جانتا چاہیے کہ چند رکعت نماز بھی شب قدر میں پڑھے کہ ثواب بہت ہے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں کہ جو پڑھے چار رکعت نماز شب قدر میں ستائیسویں رمضان کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ قدر لیغنیانا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص ستائیس بار پس باہر آیا وہ اپنے گناہوں سے گویا کہ پیدا ہوا واپس اپنی ماں اور عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ ہزار قصر حبت میں اور فرمایا کہ جو پڑھے رات کو شب قدر کی دو رکعت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ ایک بار اور سورہ اخلاص تین بار پس عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب شب قدر کا اور قبول کرے اللہ تعالیٰ اسکے رزق اور عطا کرے اسکو ثواب مہتر حضرت ادریس علیہ السلام کا اور حضرت شعیب علیہ السلام کا اور مہتر الیوب علیہ السلام کا اور حضرت یونس اور حضرت داؤد اور حضرت نوح علیہم السلام کا اور عطا کر یگا اللہ تعالیٰ اسکو شہر ایک جنت میں مشرق سے مغرب تک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ستائیسویں شب رمضان کو چار رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے انا انزلناہ تین بار اور پچاس بار سورہ اخلاص پڑھے اور بعد سلام کے سجدے میں جا کر ایک بار کہے سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ بعد اسکے دعا مانگے المتعب قبول ہوگی دعا اسکی اور عطا کر یگا اسکو اللہ تعالیٰ نعمت بے انتہا اور بخشے جاوے گیے تمام گناہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ستائیسویں شب رمضان کو غسل کر یگا ساتھ نیت نماز کے بخشیکا اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہ پہلے بالٹون کے دھونے سے اور چاہیے کہ پڑھے شب قدر میں یہ دعا

اللَّهُمَّ أَنْتَ عَفْوٌ مِّنَ الْعَفْوِ غَفَّتْ عَنِّي يَا غَفُورٌ يَا غَفُورٌ يَا غَفُورٌ فَصِلْتَ مَا بَيْنَ الْمَاكِ

کی بہت ہے مگر مختصر کیا ہے اس کو سبب طوالت کے یا امتدیا کہ ہم سب مسلمانوں کو عبادت کی توفیق عنایت فرما آمین فصل سوئین ماہ شوال کی فضیلت میں عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ

تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

مَنْ صَامَ سِتَّةَ مِنْ الشَّوَالِ آمَنَ اللَّهُ مِنْ الشَّلَاةِ وَالْغُلَاةِ یعنی روایت ہر انس بن مالک رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی چھ روزے شوال کے مہینے میں رکھے امن میں رکھے اسکو اللہ تعالیٰ سلاسل اور اغلال سے اور جان تو کہ مہینہ شوال کا بہت بزرگ ہر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مہینے شوال میں اپنے آپ کو گناہوں سے بچا دے حلال کرے گا افسر اللہ تعالیٰ جنت کو یعنی شوال کے مہینے میں فسق و فجور زیادہ ہوتا ہے جو کہ نگاہ رکھے اپنے آپ کو گناہوں سے نگاہ رکھے گا اللہ تعالیٰ اسکو جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو بعد رمضان کے چھ روزے مہینے شوال میں رکھے گا پس گویا کہ رکھے اُس نے تمام سال کے روزے اور فرمایا کہ جو چھ روزے شوال میں رکھے لکھتا ہے خدا تعالیٰ نامہ اعمال اس کے میں ساٹھ شمار ہر روز کے ثواب ہزار روزہ کی عبادت کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مہینے شوال میں چھ روزے رکھے اور بچا دے اپنے آپ کو شہوت سے اور جبری باتوں سے اُس کے اوپر حرام کرے گا اللہ تعالیٰ آگ دوزخ کی اور روایت ہے حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ قوم حضرت لوط کی روزِ شنبہ کو ہلاک ہوئی اور وہ دن اول شوال کا تھا اور اصحاب اخذوا النار لی شنبہ کو برباد ہوئے وہ روز بھی اول شوال کا تھا اور قوم حضرت نوح کی دوشنبہ کو غرق ہوئی وہ روز بھی اول ماہ شوال کا تھا اور فرعون اور تمام لشکر اس کا شنبہ کو دریا میں غرق ہوا وہ روز بھی اول شوال کا تھا اور قوم عاد کی ہوا میں ہلاک ہوئی دن چہار شنبہ کا تھا اور مہینہ شوال کا اور عذاب ہوا اور قوم صالح کے پنجشنبہ کو تو مہینہ شوال ہی کا تھا اور فرمایا حضرت صام نے کہ جو روزے رکھے چھ روز مہینے شوال میں لکھتا ہے اللہ تعالیٰ اُس کے نامہ اعمال میں ثواب تمام امت محمدیہ کا اور جگہ پانی اُسنی جنت میں ساغر امیر المومنین حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ کے اور فرمایا کہ جو رکھے روزے چھ روز مہینے شوال میں ثواب پایا اُس نے چالیس چھ ہجرت کا ہر کے

شہیدوں میں سے اور چاہیے جانتا کہ بعض علما کے نزدیک ہر کہ چھ روزے شوال میں متفرق رکھے
اور بعضوں نے کہا ہر کہ ہر روز رکھے مگر افضل اول قول ہر کہ متفرق رکھے اس واسطے کہ رکعت میں
روزے اس مہینے میں قوم انصاری پُر در ہر اس سبب سے رکھے متفرق تاکہ مشاہدہ ہو جاوے
ساتھ انصار سے کہ اور اس مہینے کی اول تاریخ کو روزہ رکھنا حرام ہے چاہیے دوسری یا تیسری
کو رکھے اور فرمایا حضرت نے کہ جو روزے رکھے چھ روز شوال میں عطا کرے اللہ تعالیٰ واسطے
اُسکے ایک شہر عظیم انسان جنت میں کہ ہونگے اُس میں مکان یا قوتِ سخن سکے اور ہونگی ہر مکان میں
نہرین و دریا کی اور شہر کی اور نہا کر لگا اُسکو فرشتہ آسمان سے کہ خوشخبری ہو تجھ کو امی عبد خدا
کہ تجھ یا تجھ کو امی صاحب نے اور فرمایا کہ روزے رکھنے والا مہینے شوال میں اگر مر گیا تو شہید مرا
اور روایت ہے کہ اول شب اور اول روز شوال میں چار رکعت نماز پڑھے اور ہر رکعت میں بعد الہ کے
سورہ اخلاص کیسے پارس کھولے اللہ تعالیٰ اُسکے واسطے اکھون دروازے جنت کے اور
بند کرے لگا اُسکے واسطے ساتون دروازے دوزخ کے اور نہ میں مرے گا وہ شخص جنتک اپنا مکان
جنت میں نہ دیکھ لگا ایضا اور فرمایا کہ پڑھے مہینے شوال میں آٹھ رکعت رات کو باون کو اور
پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پچیس بار پھر سلام کے بعد ستر بار سبحان اللہ اور تین
ورود شریف اللہم صل علی محمد و آل محمد و علی آلہ واصحابہ وبارک و سلم پس
کھولے اللہ تعالیٰ اُسکے دروازے رحمت کے اور دروازے حلت سے اُسکے دل
میں اور بلند کرے لگا اللہ تعالیٰ اُسکے واسطے ایک بڑا مکان جنت میں کہ نہوگا اس سے بڑا
مکان کسی کا اور ادا کرے لگا اللہ تعالیٰ اُسکی ستر حاجتیں دنیا میں اور فرمایا رسول اللہ صلی
علیہ وسلم نے کہ جب ہوئے دن عید الفطر کا اور نکلیں آدمی واسطے نماز کے طرف عید گاہ کے
میں کہتا ہر خدا یتیم لے کہ اس میرے بند در روزے رکھے تم نے خاص میرے واسطے یعنی رمضان میں

اب نماز پڑھی تھنے واسطے میرے پس اب بخشیدیا میں نے تم سب کو اور روایت ہر کہ کہتا ہر اللہ تعالیٰ اپنے بندوں روزہ داروں کو کہ امیر میرے بند روزے رکھے تھنے مہینہ رمضان میں اور روزے رکھے تھنے چہ شوال میں اب واجب ہوئی تمہاری بخشش اوپر میرے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ شب فطر کو نازل ہوتے ہیں اُس میں چند ہزار فرشتے پس ندا کرتے ہیں کہ اے اللہ کے بند و خوشخبری ہو تم کو یہ کہ بخشیدیا اللہ نے تم کو واسطے کہ رکھے تھنے روزے رمضان کے اور اگر رکھو تم روزے چہ شوال میں بھی تو دیگا تم کو اللہ تعالیٰ بڑا مکان جنت میں کہ نہ دیگا کسی کو ایسا مکان موافق تمہارے مگر کیا سمجھو ان نے عمل موافق تمہارے کے اب مختصر کرتے ہیں اس فقرہ کو بسبب طول ہونے کتاب کے فصل کیا رضوین مہینہ ذیقعد کی فضیلت میں

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي ذِي قَعْدٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْهُ ثَوَابَ الْحَجِّ إِلَى الزَّكَاةِ نِثِ فَرَمَا یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی روزہ رکھے ایک روزہ ذیقعد کے مہینہ میں لکھتا ہر خدا تعالیٰ واسطے اسکے اوپر ہر ساعت کے ثواب حج کے قبول ہونے کا اور ساتھ ہر دم کے کہ رکھا اُس میں روزہ پس ملا اس کو ثواب آزاد کرنے غلام کا اور فرمایا رسول خدا نے کہ اگر کوئی ذیقعد کا دن اولیٰ من شہور الحرام یعنی بزرگ جانو مہینہ ذیقعد کو پس تحقیق اول ہر یہ مہینہ بزرگ مہینوں سے اور فرمایا حضرت نے کہ غنیمت جانو تم ماہ ذیقعد کو جو کہ گذارے اُس میں ایک دن ساتھ عبادت کے بہتر ہر اس کو ثواب ہزار برس کی عبادت کا اور فرمایا کہ روزہ و شبہ ذیقعد کا افضل ہر ہزار برس کی عبادت سے اور فرمایا حضرت نے کہ اول شب ذیقعد میں چار رکعت نماز پڑھے اور پھر ہر رکعت میں الحمد کے تیس بار سورہ اخلاص فرمایا کہ جو اس نماز کو پڑھیا نہا کر تا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اُس بندے کے جنت میں چاہہاں مکان یا قوت سرخ کے اور ہر مکان کے تحت ہونے جو کہ

روزہ رکھے نہیں ایسا ہر وہ کہ غزا کی اُس نے اللہ کے رستے میں دو ہزار برس یہاں تک کہ نہ آرام کیا
اُس نے ایک ساعت اور جو کہ روزہ رکھے ذی الحجۃ میں دوسرے روز نہیں گویا عبادت کی اُس نے
اللہ تعالیٰ کی دو ہزار برس اور جو کہ روزہ رکھے ذی الحجۃ میں تیسرے روز گویا کہ اُس نے تین ہزار برسہ اسماعیل
علیہ السلام کی اولاد سے آزاد کیے اللہ کے واسطے اور اگر چوتھے روز روزہ رکھے پس ایسا ہر وہ شخص
ثواب میں کہ عبادت کی اُس نے اللہ کی چار سو برس اور جو روزہ رکھے پانچویں ذی الحجۃ کو تو ایسا ہر وہ شخص
ثواب میں کہ نہ لائے اُس نے کپڑے پانچ ہزار تنگن کو اور جو روزہ رکھے چھٹے روز ذی الحجۃ میں گویا ثواب پایا
اُس نے چھ ہزار شہیدوں کا اور جو روزہ رکھے ساتویں روز تو ساتویں دروازے دوزخ کے اوپر اُس کے
حرام ہوئے اور جو روزہ رکھے آٹھویں روز تو آٹھویں دروازے جنت کے اُس کے واسطے کھولے جاویں گے
اور ایک حدیث میں یوں بھی ہے کہ جو روزہ رکھے اول روز ذی الحجۃ میں تو گویا قرآن پڑھا اُس نے تیس ہزار
بار اور جس نے روزے رکھے چار روز ذی الحجۃ میں تو نہ کہ تین ہزار فرشتے اسے نیکے خدا کے اللہ تو بخشا گیا
اور نہ مایا کہ جس نے روزے رکھے ذی الحجۃ میں پانچ روز ثواب پایا اُس نے پچاس برس کا اپنے نامہ اعمال میں
اور جس نے روزے رکھے چھ روز ثواب پایا اُس نے چھ ہزار پچیس ہزار نامہ اعمال میں اور جو روزہ رکھے سات
روز تو ثواب پایا اُس نے ستر ہزار فرشتوں کا اور جو کوئی صدقہ دیوے دس روزوں میں ذی الحجۃ کے
تو نجات پائی اُس نے عذاب دوزخ سے اور فرمایا کہ جو قرآن پڑھے ذی الحجۃ کے دس روزوں میں تو ثواب پایا
اُس نے مانند ہاڑا حد کے اور جو تسبیح کہے ذی الحجۃ کے دس روزوں میں حرام کی اللہ نے واسطے اُس کے
اگ دوزخ کی اور روزہ رکھنا دسویں ذی الحجۃ کو درست نہیں حرام قطعی ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نے کہ جو پچھلے اول رات میں ذی الحجۃ کے چار رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پڑھے پچیس بار لکھا ہے
اللہ تعالیٰ اُس کے نامہ اعمال میں ثواب شمار اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پچھلے ہر رات کو دسویں ذی الحجۃ تک
بعد و ترون کے دو رکعت نماز پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ کوثر اور سورہ اخلاص تین تین بار

داخل کر لگا اسکو اللہ تعالیٰ دن قیامت کے مقام علیین میں اور لکھ لکھا اسکو تعالیٰ بکے بن برائے ملے کے
ہزار نیکی اور نواب پایا اسنے صدقہ دینے ہزار دینار کا اور فرمایا کہ جو پڑھے دن جمعہ کے ذی الحجہ میں جو رحمت
اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص پندرہ بار اور بعد تمام رکعتوں کے سلام پھیر کے دس بار
کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ اور پھر دس بار درود شریف بھیجے رسول اللہ پر میں داخل
کر لگا اسکو تعالیٰ اس سے پہلے کسی کو جنت میں اور فرمایا کہ جو اول روز ذی الحجہ میں بعد نماز فجر کے
سوار کہے لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لکھتا ہر خدا تعالیٰ واسطے اس کے نواب ہزار نماز کا اور
عطا کرتا ہر خدا تعالیٰ واسطے اس کے ہزار درجہ نیکی کے اور مٹاتا ہر ایک کے نامہ اعمال سے ہزار بدی اور
جو کہ پڑھے دوسرے روز وقت فجر کے سوار بعد نماز کے اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
الْحَمْدُ وَاحِدًا صَدُوقًا وَثَقًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا پس لکھتا ہر
خدا تعالیٰ نامہ اعمال کے میں بیس ہزار نیکی اور دو درجہ نیکی اس سے بیس ہزار بدی اور دو لکھا اسکو اللہ تعالیٰ
دن قیامت کے میں ہزار درجہ جنت میں اور جو پڑھے تیسرے روز ذی الحجہ کے بعد نماز فجر کے سوار یہ
اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَدُوقًا لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدًا
پس لکھتا ہر خدا تعالیٰ واسطے اس کے بائیس ہزار نیکی اور دو درجہ نیکی اس سے اتنی بدی اور میں
واسطے اس کے بائیس ہزار درجہ جنت میں اور پڑھے چوتھے روز ذی الحجہ کے وقت فجر کے سوار
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ پس پانچ لکھا اسکو تعالیٰ
تمام گناہ اس کے ضعیفہ اور کبیرہ اور جو کوئی پڑھے پانچویں روز وقت فجر کے سوار یہ دعا حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى
سَمِعَ اللَّهُ مَنَ دَعَاكَ اللَّهُ الْمُنْتَهَى سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ رَبًّا رَحِيمًا پس لکھتا ہر خدا تعالیٰ
نامہ اعمال اس کے میں تین سو بار نیکی اور دو درجہ نیکی اس سے تین سو بار بدی اور فرشتے ندا کرتے ہیں اسکو

کہ اے عبد اللہ دوست کیا تجھ کو اللہ تعالیٰ نے اب خوشخبری ہوئی تھی کہ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ عشرہ ذی الحجہ میں قبول کی اللہ تعالیٰ نے تو حضرت آدم کی بچہ بخشید یا اللہ صبا نے قصور حضرت آدم علیہ السلام کا روز عرفہ ذی الحجہ کے واسطے کہ حضرت آدم نے اقرار کیا اپنے گناہ کا اور باقی حضرت ابراہیم خلیل اللہ نے اس آگ سے عشرہ ذی الحجہ میں اور ملائکہ میں انکو خلعت پس خرچ کیا مال اپنے کو واسطے مہمانوں کے اور لیکے حضرت ابراہیم اپنے بیٹے اسمعیل کو واسطے قربانی کر نیکی عشرہ ذی الحجہ میں واسطے رحمت اپنے کے اور بنا کیا خانہ کعبہ کو حضرت ابراہیم نے عشرہ ذی الحجہ میں چنانچہ فرمایا اللہ صاحب نے انرا ذکر فرمایا اَلْقَوَاعِدُ مِنَ الْمَبِیَّتِ وَارْتَمَعِیْلُ الْاَیْمَیْنِ حِسْوَتِ الْاُطْحَا ابراہیم نے نبی کے لیے گویا اور اسمعیل نے آخر تک فرمایا اللہ صاحب نے اور بزرگ کیا اللہ صاحب نے موسیٰ علیہ السلام کو ساتھ مشاجات کے عشرہ ذی الحجہ میں اور دعا مانگی حضرت داؤد علیہ السلام نے واسطے انفر اپنی کے عشرہ ذی الحجہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سَیِّدُ الشُّہُورِ شَہْرُ رَجَبٍ وَاعْظَمُهَا حُرْمَةُ ذُو الْحِجَّةِ یعنی سردار مہینوں کا مہینہ رمضان کا ہر اور بزرگ تر مہینوں میں از روئے حرمت کے مہینہ ذی الحجہ کا ہر اور ابو بکر حضرت جابر سے روایت کرتے ہیں کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اَمْتَصِلْ اَیَّامَ الدِّیْنِ اَیَّامَ عَشْرِ ذِی الْحِجَّةِ یعنی بزرگ تر دین کے دنوں میں دن عشرہ ذی الحجہ کا ہر اور روایت ہر ابی رباح سے کہ سنا میں نے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے کہ فرماتی تھیں کہ تھا زمانہ میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ایک مرد کہ دوست رکھتا تھا سرود وغیرہ کو پس جب وقت کہ دیکھا اُس نے جانہ ذی الحجہ کا پس صبح کی اُس نے خوشی سے اور روزہ رکھا اُس نے اول روز ذی الحجہ کو پھر چوبی خبر پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس حاضر کیا اُس کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس پھر فرمایا رسول اللہ نے اُس کو کہ کس چیز نے آگاہ کیا تجھ کو ساتھ روزہ رکھنے کے پاس مہینہ میں کہا اُس نے کہ یا رسول اللہ یہ روز مبارک ہر اوپر تمام دنوں کے پس

لَيْكَلَةٌ مِنْ لَيْلَاتِي خَشِرَ ذِي الْحِجَّةِ فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ عِبَادَةً مِنْ حَجٍّ أَوْ اعْتَمَرَ طَوَّلَ سَنَةٍ
وَمَنْ صَامَ فِيهَا يَوْمًا فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ سَائِرَ سَنَةٍ اور روایت ہر حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ
عنا سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص نہ رکھے کوئی رات ذی الحجہ کی دس
راتوں میں سے پس گویا کہ عبادت کی اُس نے اللہ تعالیٰ کی مانند اُس شخص کی عبادت کے کہ کیا اُس نے حج
اور ادا کیا اُس نے عمرہ کہ درازی ہر اس کی ایک سال کی اور جو شخص کہ روزہ رکھے اُن دنوں میں پس
گویا کہ عبادت کی اُس نے اللہ تعالیٰ کی ایک سال اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب اُسے
مہینا ذی الحجہ کا پس کوشش کرو تم ساتھ عبادت کے اُس رات میں اس واسطے کہ وہ دن اور و رات
کہ فضیلت دی ہر اُن دنوں کو اللہ نے اور کیا ہر اللہ تعالیٰ نے اس مہینے کو بزرگ اور بزرگ کیا اللہ
نے اُس کے روز اور شب کو پس جو شخص کہ نماز پڑھے کسی رات میں ذی الحجہ کی دس راتوں میں سے چار رکعت
نماز نقل خواہ اول رات کو پڑھے خواہ دوسری کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین بار اور
آیتہ الکرسی تین بار اور معوذتین تین بار پس جو وقت کہ فارغ ہووے نماز سے اور اٹھاوے اپنے دونوں
ہاتھ کو اور پڑھے سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْفُتُوحِ تَوَاضَعُ لَكُمُ الْمَلَكُوتُ سُبْحَانَ
الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ الْحَيُّ وَبِطْنُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ اللَّهِ بِ
الْعِبَادَةِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مَبَارَكًا عَلَى كُلِّ حَالٍ اللَّهُ أَكْبَرُ كَيْفًا أَكْبَرُ مَا جَعَلَهُ وَقَدْ
لِكُلِّ مَكَارٍ پس جو دعا مانگیا قبول ہوگی دعا اُسکی اور پاپا اُس نے ثواب حج و عمرہ کا اور عباد کیا اُس نے
اللہ کی راہ میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ الذِّكْرِ فَكَانَ مَا عَبَدَ اللَّهُ
الْفَتْحِ عَشْرَ لَفِّ سَنَةٍ یعنی جو کہ روزہ رکھے ترویہ کا پس گویا عبادت کی اُس نے اللہ تعالیٰ کی بارہ ہزار
برس اور ترویہ اسکو کہتے ہیں کہ جب دیکھا خواب حضرت ابراہیم نے قربانی کرنے اپنے بیٹے اسمعیل علیہ السلام
کو وہ آٹھویں تاریخ ذی الحجہ کی ہر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ شب ترویہ نبی بزرگ صلی اللہ علیہ وسلم

فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو زندہ رکھے شب ترویہ کو پس واجب ہوئی اُسکے اوپر تمام نعمت جنت کی اور فرمایا کہ جو زندہ رکھے شب ترویہ کو یعنی عبادت کرے اُس رات میں تو گویا پایا اُس نے ثواب شب قدر کا اور جو کہ زندہ رکھے شب ترویہ کو ساتھ عبادت کے پس پایا اُس نے ثواب مجاہدین کا اور کھولے گئے واسطے اُسکے دروازے جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ أَحْيَا يَكَلَّةَ التَّرْوِيَةِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ یعنی جو زندہ رکھے شب ترویہ کو واجب ہوئی اوپر اُسکے جنت اور فرمایا کہ جو شب ترویہ میں پڑھے سورہ راکت نماز نفل اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی الیکبار اور سورہ اخلاص پندرہ بار عطا کریگا اُسکو اللہ تعالیٰ ہر رکعت کے بدلے میں ثواب شہید کا اور بنا کر تاہر واسطے اُسکے بدلے میں ہر سورہ کے کہ پڑھی ہر اُس نے اندر اُس نماز کے مکان جنت میں اور فرمایا کہ جو روزہ رکھے ترویہ کے دن یہاں تک کہ اُس نے زبان سے بھی نہ کہا ہو کسی سے واجب ہوئی اوپر اُسکے جنت اور فرمایا کہ جو چالیس شبانہ روز واسطے خدا تعالیٰ کے عبادت کرے اس مہینے میں اللہ تعالیٰ اُسکو اٹھاویگا اولیاء اللہ کے درجہ میں وَخُنَّ ابْنِي هَرِيرَةً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْرَمُ أَيَوْمٍ الْغُرْفَةِ فَإِنَّهُ عِنْدَ اللَّهِ مُكْرَّمٌ یعنی روایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ بزرگ جانو تم دن عرفہ کا پس تحقیق نزدیک اللہ تعالیٰ کے بزرگ ہر دن عرفہ کا اور یہ بھی جانتا جا ہیے کہ روز عرفہ کا وہ ہر کہ حیدر حضرت ابراہیم علیہ السلام حضرت اسمعیل علیہ السلام کو واسطے ذبح کرنے کے لیے وہ لوہین ذی الحجہ کی ہر اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ أَحْيَا يَكَلَّةَ الْغُرْفَةِ فَهُوَ مَحْتَقٌّ عِنْدَ اللَّهِ یعنی جو کہ زندہ رکھے شب عرفہ کو پس وہ آزا دگان خدا تعالیٰ سے ہر اور فرمایا کہ جو شب عرفہ کو زندہ رکھے ہر حاجت اُسکی برآویگی اور فرمایا کہ جو دعا عرفہ کے روز مانگے کوئی دعا اُسکی رد نہ ہوگی اور کھولے جاتے ہیں اُسکے واسطے شتر دروازے رحمت کے اور فرمایا کہ جو پڑھے عرفہ کی

رات میں سو رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص ایک بار یا تین بار بخشیکا اے اللہ
اُسکے گناہوں کو اور بنا کر لگا اُسکے واسطے مکان جنت میں یا قوت سرخ سے ایذا اور فرمایا کہ جو
پڑھے شب عرفہ میں دو رکعت اور پڑھے اول رکعت میں بعد الحمد کے آیتہ الکرسی سو بار اور دوسری
رکعت میں سورہ اخلاص سو بار بخشیکا اُسکو اے اللہ تعالیٰ دن قیامت کے اُسکی برکت سے ستر آدمیوں کو
ساتھ اُسکے اور فرمایا کہ جو پڑھے روز عرفہ کے درمیان ظہر و عصر کے چار رکعت نماز اور پڑھے ہر رکعت میں بعد
الحمد کے سورہ اخلاص چالیس بار حق تعالیٰ اُسکو بخشیکا اور جو دعا مانگے قبول ہوگی اور فرمایا کہ جو اس دعا
کو عرفہ کے روز بہت پڑھے اگے دوزخ کی اوپر اُسکے حرام ہوگی وہ دعا یہ ہے لا الہ الا اللہ عَدَدَ الْبَرِّ
وَالدُّهُورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ امْوَاجِ الْخُيُودِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَبِيبِ الْحَرِّ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَالْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَالشَّجَرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحُجَرِ وَالْمَدَرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ
الْخَوَاطِرِ الظُّنُونِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ مَرِّ الْعُيُونِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَيْرَ مَا يَجْمَعُونَ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا أَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا انْفَسَ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ
خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَاصْبِرْ عَزِيزٌ أَوْ رَوَيْتَ مِنْ هَذِهِ جَوْزُ عَرَفَةَ كَيْفَ نَمَازِ فَمَجْرُكَ بِرَحْمَةِ يَوْمَ عَرَفَةَ
يَا ذِي خَيْرٍ يَا ذِي خَيْرٍ يَا عَدُوِّي عِنْدَ شِدْدَتِي يَا رَجَائِي عِنْدَ مُصِيبَتِي يَا غِيَاثِي عِنْدَ
فَاقَتِي يَا أَلِيْسِي فِي وَعْدَتِي يَا رَحْمَتِي فِي وَفْعَتِي يَا كَرِيْمِي فِي حِرَّتِي يَا تَوْفِيقِي
بِسْ لَكَتَا هَرَامِدَ تَعَالَى وَاسْطَى اُسْكَ هَزَارِ نِكِي اَوْ عَطَاكَ تَا هَرَامِدَ اُسْكَو نَزَارُ وَرَجِبَ جَنَّتِ مِيْن اَوْ
جَوْ دَعَا مَنَّا اُسْوَ قَتِ ضَرْوَرِ قَبُولِ هُوْكَ اَوْ فَرَمَا يَا كَيْفَ بَتَرِنَ كَلَامُونِ سَيِّدِنَ عَرَفَةَ كَيْفَ وَدَعَا
كَمْ بِنْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس واجب
ہوگی اس پر جنت اور حرام ہوگی اس پر دوزخ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وقت غروب ہو

دن عید کے سو بار کہے بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
 فرمایا گیا اللہ تعالیٰ دن قیامت کے کہ امر فرشتوں لیا و ہمارے بندہ کو بحفاظت تمام ہیج جنت کے اور
 فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ قَسَسَكَ عَنِ الْكُلِّ وَالنَّكْرِ بِوَالِحِكَ عِلْمُ الْحَجِّ
 حَتَّى أَنْ تَصِلَ صَلَوةَ الْحَيْدِ فَكَأَنَّمَا عَمِدَ اللَّهُ سِتِّينَ أَلْفَ سَنَةٍ یعنی جو کہ نگاہ رکھے اپنے
 آپ کو کھانے اور پینے سے اور جماع کرنے سے دن قربانی کے یہاں تک کہ ٹپھی جاوے نماز عید کی پس
 ایسا ہر وہ کہ بندگی کی اُس نے اللہ کی ساٹھ ہزار برس تک روایت کیا اُس کو موسیٰ الاشعری نے اپنے کچھ
 نہ کھاوے نماز عید سے پہلے کہ ثواب بیشمار ہر اور فرمایا حضرت نے کہ جو عید کے روز غسل کرے گویا
 کہ غوطہ مارا اُس نے دریائے رحمت میں اور معاف ہوئے اُس کے تمام گناہ اور فرمایا کہ کپڑے نئے پہنے دن عید
 واسطے نماز عید کے اور پورانے کپڑے دیوے کسی فقیر کو اللہ کے واسطے تو نہاد گیا اُس کو اللہ تعالیٰ
 دن قیامت کے شتر حلہ جنت کے کہ وہ محلے نور کے ہونگے اور کھڑا ہوگا و شجر قیامت کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم کے جھنڈے کے نیچے اور فرمایا کہ جو عطر ملے اوپر کپڑوں اپنے کے دن عید لالہ کے ساتھ بہت تعظیم
 فرشتوں کے کہ وہ مصافحہ کرتے ہیں اُس سے عطا کر لیا اللہ تعالیٰ ثواب اُس کو آزاد کرنے غلاموں کا اللہ کی راہ
 میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو مومن باہر کو عید گاہ سے نماز پڑھ کر عید کے دیتا ہر اُس کو
 اللہ کا ثواب ہر قدم کے بدلے میں ہزار نیکی کا اور جو نماز پڑھے ساتھ امام کے پس فی اب ہر اُس کو دس ہزار
 نیکی کا اور جو خطبہ سنے امام کا دن عید کے ساتھ ہر کلمہ کے پایا اُس نے ثواب دیکر نے بردون کا اور فرمایا حضرت نے
 کہ جو عید کے دن تکبیریں کہے تو ثواب پایا اُس نے حج اور عمرہ کا اور جانتا جا ہیے کہ تکبیریں تیرہویں تک عصر
 کی ہیں اور فرمایا حضرت نے کہ جو صدقہ دیکو کسی مسکین کو روز عید کے پس ثواب پایا اُس نے حج اور عمرہ کا اور فرمایا
 کہ جو دن عید کے واسطے نماز کے عید گاہ میں جاوے اور تکبیریں کہتا جاوے اور پھر جب وہ اپنے آگے تو دوسری راہ
 آوے اور تکبیریں کہتا آوے پس اُس کو اللہ تعالیٰ نے مگر نہیں بخشا اللہ تعالیٰ شارب الخمر کو اور بیخ دینے والا

مان باپ اپنے کا اور قاتل آدمی کا نہیں بخشا جاتا مگر جو توبہ کرے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شبِ نحر کو بارہ رکعت نماز نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ قل ہو اللہ ہندہ ہندہ بارہ تمام گناہ اپنے سے پاک ہوا وہ شخص اور ثواب پایا اُس نے شتر بیس کی عبادت کا اور فرمایا ہر حضرت صلعم نے کہ جو شبِ نحر کو چار رکعت نماز پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے ایک بار قل ہو اللہ اور ایک بار قل عوذ برب الفلق اور ایک بار قل عوذ برب الناس اور بعد سلام کے شتر بار سُجَّانُ اللہ کہے اور شتر بار درود شریف پڑھے بخشے جاویں گے تمام گناہ اُس کے اور جو کہ پہلے عید سے سو بار لا اِلهَ اِلَّا اللہ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ قَدِیرٌ تک پڑھے بہت پایا اُس نے ثواب کہ نہ پایا ہوگا کسی مانند اُس کے اور فرمایا حضرت نے کہ جو پڑھے چار رکعت نفل بعد نماز عید الاضحی کے اور پڑھے رکعت دل میں بعد الحمد کے سب اسم رب ایک ایک بار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے و اَسْمَاءُ یک بار اور رکعت تیسری میں واللہ ایک بار اور رکعت چوتھی میں والضحیٰ ایک بار پس پایا اُس نے ثواب تمام کتابوں آسمانی کا گویا کہ پڑھی اُس نے اور روایت ہے کہ جو قربانی کرے دن عید کے پھر بعد قربانی کے دو رکعت نفل اپنے گھر میں یا مسجد میں پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد والشمس بائیں بائیں تحقیق شامل ہوا وہ حاجیوں کے ثواب میں اور قبول ہوئی قربانی اُس کی اللہ کے نزدیک اور پایا اُس نے ثواب بے مین ہر مال قربانی کے صحابہ نے عرض کیا کہ یا رسول اللہ اگر فقیر ہو تو توفیق قربانی کی نہیں رکھتا ہے تو کیا کرے پس فرمایا رسول اللہ نے کہ بعد نماز عید کے اپنے گھر میں اگر دو رکعت نماز نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ کوثر میں بارہیں البتہ ثواب پایا اُس نے اونٹوں کی قربانی کرنے کا اللہ کی راہ میں اور قربانی کرنا بعد نماز عید کے ہر پہلے عید سے دس گنا نہیں ہر اتنا کیا ہے بارہ مہینوں کی فضیلتوں کا بیان اور مختصر کیا ہے اُس کو اور تفسیل کے اگر تمام فضائل بیان کرتا تو ایک دفتر طویل ہو جاتا یا اللہ یا اگر یہ ہم سب بھائی مسلمانوں کو توفیق عمل خیر کی عنایت فرما بطفیل حضرت نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے آمین ثم آمین

صلوہ وہ نفل
بعض گھر میں اگر
پڑھے یا مسجد
یعنی میں اگر
عید گاہ میں پڑھے
یعنی ہر روز
کے لوگ بیٹھا

نہیں عید کے
پڑھے یا مسجد
یعنی میں اگر
عید گاہ میں پڑھے
یعنی ہر روز
کے لوگ بیٹھا

باب دوسرا متفرق فصلوں کے بیان میں اور

اس باب میں تین فصلیں ہیں

اول فصل فضیلت میں جمعہ کی روئے المسلمون عبد الرحمن وهو عن ابنه وهو
عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تطلع الشمس
ولا تغرب على يوم أفضل من يوم الجمعة آخر حدیث تک روایت ہر علان عبد الرحمن سے اور
وہ روایت کرتے ہیں باب اپنے سے اور وہ روایت کرتے ہیں ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ نبی بایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ طلوع نہ کیا آفتاب نے اور نہ غروب ہوا اور کسی دن کے بجز جمعہ سے
اور نہیں کوئی کہ در سے اللہ سے دن جمعہ کے مگر دو گروہ ایک گروہ جنوں کا اور دوسرا گروہ انسانوں کا
اور اوپر ہر روز اسے مسجدوں کے دو فرشتے ہیں کہ لکھتے ہیں آدمیوں کو پہلے اور پیچھے یعنی پہلے جو آوے
مسجد میں دن جمعہ کو واسطے نماز کے مانند اس آدمی کے ہر وہ کہ قربانی کی اسنے شتر اونٹوں کی اللہ کی
راہ میں اور جو آوے اسنے پیچھے یعنی اذان سنکر پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی اسنے
اللہ کی راہ میں شتر گائیں اور جو آوے اس صحیر میں پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی
اسنے اللہ کی راہ میں شتر بکری اور جو آوے دن جمعہ کے مسجد میں وقت کھڑے ہونے امام کے
منبر پر واسطے پڑھنے خطبہ کے پس ہر ثواب اسکو مانند اُنکے کہ قربانی کی اسنے اللہ کی راہ میں شتر مرغ
اور جو آوے اسوقت کہ ہو چکے ایک رکعت نماز جمعہ کی اور شامل ہوا وہ دوسری رکعت میں پس ہر ثواب
مانند شتر بیہون مرغ کے وعن ابی ہریرۃ رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم ان خير يوم طلعت فيه الشمس يوم الجمعة يوم الجمعة خلق الله آدم و قبيل
ادخله الجنة وفيه نهار يوم الساعة وفيه ساعة لا يصاد فيها مؤمن
يسأل الله تعالى فيها شيئا الا أعطاه اياها روایت ہرانی سلمہ رضی اللہ عنہ

اور ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ تحقیق بزرگترین دنوں کا کہ
روشن کیا گیا اُس میں آفتاب دن جمعہ کا ہر اور سچ اُس روز کے پیدا کیا اللہ تعالیٰ نے حضرت آدم کو اور
اُسی روز داخل کیا انکو جنت میں اور سچ اُس روز کے نکالے گئے جنت سے اور اُسی روز میں قیامت
ہوگی اور اُسی روز میں ایک ساعت ہو کہ نہیں پاتا اُسکو کہ طلب کرے خدا تعالیٰ سے اُسکو مگر تباہ ہر اللہ تعالیٰ
اُسکو وہ چیز یعنی ایک ساعت ہر دن جمعہ کے کہ نہیں پاتا اُسکو بندہ مومن مگر دنیا کرے اسدن میں ضرور
قبول ہوگی دعا اُسکی بعضوں کے نزدیک وہ ساعت وقت فجر کے ہر کہ جب آفتاب نکلے اور بعضوں کے
دیکھ وہ ساعت وقت اشراق کے ہر یا وقت چاشت کے اور بعضے علما کے نزدیک قریب ال کے ہر
اور بعضوں کے نزدیک جب اذان جمعہ کی دیجاوے وہ ساعت اسوقت ہر اور نزدیک بعضوں کے جب
اذان ختم ہووے اسوقت جو دعا مانگیا قبول ہوگی دعا اُسکی اور نزدیک بعضوں کے اسوقت ہر کہ جب
بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے واللہ اعلم پس چاہیے کہ ان ہر ساعات میں اور ہر اوقات
میں دعا مانگے قَالَ عِنْدُ اللَّهِ بَنُ سَبَاحٍ قَدْ عَرَفْتُ ذَلِكَ السَّاعَةَ تَرَاهِيْ اٰخِرَ السَّاعَةِ مَرَّتِ
النَّهَارُ وَهِيَ سَاعَةُ الْاٰلِیٰ خُلِقَ فِيْهَا اٰدَمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حضرت ابو عبد اللہ رضی اللہ عنہ
فرماتے ہیں کہ التباہچہانا ہنئے اُس ساعت کو کہ یہ آخر ساعت ہر دن جمعہ سے یعنی عصر اور مغرب کے
درمیان میں اور بعضوں نے وقت غروب آفتاب کے لکھا ہر اور یہ وہ ساعت ہر کہ پیدا ہووے
آدم اُسی ساعت میں وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُنْذِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَوْمُ الْحَمَةِ سَيِّدُ الْاَيَّامِ وَاَعْظَمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَهُوَ اَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ يَوْمِ
الْفِطْرِ آخر حدیث تک روایت ہر عبد اللہ بن منذر سے کہ کافر مایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم نے کہ دن جمعہ کا سردار دنوں کا ہر اور بزرگترین ہر وہ نزدیک خدا تعالیٰ کے اور وہ برگ ہر
ترویک خدا تعالیٰ کے یوم الفطر سے اور جمعہ میں پانچ فضلت ہیں کہ پیدا کیا خدا تعالیٰ نے

اُس روز میں حضرت آدم کو اور دن جمعہ کے ڈالے گئے اور زمین کے اور دن جمعہ کے ایک ساعت ہر کہ جو سوال کرتا ہر مومن خدا تعالیٰ سے پس دیتا ہر اللہ تعالیٰ اُسکو وہ چیز کہ جو سوال کرے اُس سے اور فرمایا حضرت نے کہ نہیں کوئی فرشتہ مقرب نزدیک خدا تعالیٰ کے مگر وہ کہ ڈرتے ہیں دن جمعہ کے اور فرمایا لا سماء ولا ارض الا هو یشتق من یوم الجمعة یعنی زمین آسمان اور زمین مگر وہ کہ ڈرتے ہیں روز جمعہ سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ یوم شاہد دن جمعہ کا ہر اور یوم مشہور دن عرفہ کا ہر اور یوم موعود دن قیامت کا ہر اور حضرت علی رضی اللہ عنہ سے روایت ہر کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب ہوتا ہر دن جمعہ کا آتے ہیں اٹھیں شیاطین اور پکڑتے ہیں آدمیوں کو لیغے دوڑتے ہیں طرف آدمیوں کے اور لیجاتے ہیں اُنکو طرف بازار دن کے اور آتے ہیں فرشتے طرف مسجد دن کے اور لکھتے ہیں وہ فرشتے مرتبہ اور فضیلتیں اُنکی پہلے آتے نمازیوں کے اور فرمایا کہ جو آوے نمازی واسطے نماز جمعہ کے اور بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے پس جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے واسطے خطبہ سننے کے یہاں تک کہ تمام ہووے خطیب پڑھنے واسطے اُسکے ہر ثواب و حصہ اور جو شخص کہ دور ہر امام سے پس سننے خطبہ اور خاموش ہووے اور بات نہ کرے خاص واسطے اُسکے ہر ثواب ایک حصہ اور جو شخص کہ نزدیک ہووے امام کے پس نہ سنا اُس نے خطبہ اور بات کہ بارہا وقت خطبہ پڑھنے امام کے پس وپراُسکے ہیں دو حصہ گناہوں کے اور جو کہ دور ہر امام سے اور نہ سنا اُس نے خطبہ اور بات کہ بارہا ہووے اور نہ بیٹھا اُس جگہ پس واسطے اُسکے ہر ایک حصہ گناہ کا روایت کیا اُسکو ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ نے اور حضرت غوث الضمہانی رحمی الدین شاہ عبد القادر جیلانی قدس سرہ اپنی کتاب غنیۃ الطالبین میں فرماتے ہیں کہ کما ایک آدمی نے دوسرے آدمی کو وقت خطبہ پڑھنے کے کہ چپ رہے گو یا کلام کیا اُس نے پس نہیں ہر ثواب جمعہ کا اُسکو چنانچہ مروی ہر حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یَقُولُ إِذَا قُلْتُ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامِ خُطِيبًا أَهْتَ فَقَدْ لَغَوْتُ يَنْبَغِي سَامِينَ نَبِيَّ رَسُولًا
صلی اللہ علیہ وسلم نے فرماتے تھے کہ جب کہا تو نے یا راسخہ کو روز جمعہ کے اسوقت میں کہ امام خطبہ پڑھتا تھا
خاموش ہو پس البتہ یہودہ کہا تو نے اور روایت ہے عمر بن شعیب سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ کھڑے ہوتے ہیں فرشتے اوپر دروازے مسجدوں کے دن جمعہ کے کہ لکھتے ہیں انا اور
کامیاب تک کہ آتا ہر امام پس مسوقت کہ آیا امام اور عیدہ ہو میں صفین پس اٹھاتے ہیں اسوقت
فرشتے اپنے قلموں کو پس کہتے ہیں فرشتے دوسرے فرشتوں کو کہ کیا اچھے بندے ہیں اللہ کے
کہ شامل ہیں اللہ کی عبادت میں اور دعا کرتے ہیں وہ فرشتے یہ اللہ صمدان کان مریضاً
فانشفہ وان کان صلاً فاهدیہ وان کان عاکلاً فاعفہ یعنی اگر ہو کوئی بیمار
پس شفا دے اسکو اور اگر ہو کوئی گمراہ پس راہ دکھلا دے اسکو اور اگر ہو کوئی محتاج پس غنی کر دے
اسکو اور لکھتے ہیں وہ فرشتے ثواب اسکا قیامت تک ان قلموں سے کہ اٹھائے تھے انھوں نے
واسطے لکھنے نیکیوں انکی کہ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثًا
تَهَاوَنَّا بِهَا طَعِمَ اللَّهُ تَعَانِي قَلْبِهِ یعنی فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ترک کرے جمعہ کو
تین بار واسطے غوار رکھنے اس جمعہ کے مگر کرتا ہر اللہ تعالیٰ اوپر دل اس کے اور حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نے فرمایا ہر کہ جو تین جمعہ جان کر ترک کرے ضعیف ہو گیا ایمان اسکا اور اکثر فرمایا کرتے تھے
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ امی لوگو فرض کیا اللہ تعالیٰ نے اوپر تمہارے روز جمعہ کا یعنی نماز
جمعہ کی فرض کی گئی ترکو قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي تَجَاعَةٍ
كُتِبَتْ لَهُ حُجَّةٌ مُنْقَبِلَةٌ یعنی فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو نماز پڑھے
دن جمعہ کے ساتھ جماعت کے لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اس کے ثواب حج مقبول کا روایت کیا اس
حدیث کو ابی درداء نے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فَرَأَى الْحَصْرَ كَانَتْ لَهُ الْعُمْرَةُ

قرآن تمسک فی مکانش لم یسأل الله تعالى شیئاً الا أعطاه اور اگر نماز پڑھے عصر کی ہو وسعہ
 خاص واسطے اسکے ثواب عمرو کا اور اگر بیچ نماز اپنی کے نہ سوال کیا اللہ تعالیٰ سے کسی چیز کا ندریکہ دیتا اسکو
 اللہ تعالیٰ جو مانگتا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے من عشاءم یوم الجمعة و عشاء مع الیوم
 و شہد جنازۃ و تصدق بصدقة و عا جہ یضاد لشہد یکا حاد و جیف کہ الجنة
 یعنی جو روزہ رکھے دن جمعہ کے اور نماز پڑھے ساتھ امام کہے اور حاضر ہو دے بنازہ کی تلاوت اور کچھ
 کسی چیز کا صدقہ دیوے اللہ کی راہ میں اور عیادت کرے اسداں کسی بیمار کی اور حاضر ہو دے
 کسی نکاح میں واجب ہوئی واسطے اسکے جنت اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ہر فرد و فرخ
 گرم کیا جاتا ہر مگر دن جمعہ کے ٹھنڈا کیا جاتا ہر اور آٹا دیکھے جاتے ہیں اسداں میں ہزار دوزخی و فرخ
 اور معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ الجمعة حجة
 الناس یعنی جمعہ حج ہر مسکینوں کا اور فرمایا کہ بہترین روزوں کا دن جمعہ کا ہر اور فرمایا حضرت
 کہ سید الايام یوم الجمعة سردار دنوں کا جمعہ کا دن ہر اور فرمایا افضل الايام یوم الجمعة
 اشرف الايام یوم الجمعة اکمل الايام یوم الجمعة یعنی بہترین دنوں میں دن جمعہ کا ہر
 اور بزرگ دنوں میں دن جمعہ کا ہر اور فاضلترین اور شریف اور بزرگترین دنوں میں دن جمعہ
 کا ہر اور فرمایا کہ الجمعة کثر الحسنات یعنی جمعہ خزانہ نیکیوں کا ہر الجمعة معقل الخیرات
 دن جمعہ کا کان ہر نیکیوں کا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ حضرت موسیٰ
 علیہ السلام نے مناجات کی تھی کہ اے مہکبور و زربہ کا عنایت کیا تو نے اور امت محمد کو کونسا
 دن عنایت ہوگا حکم ہوا کہ اے موسیٰ انگو ہم دن جمعہ کا عطا کریں گے عرض کیا حضرت موسیٰ نے
 کہ اے کیا ہر ثواب جمعہ کا کہ امت محمد کو دیا تو نے حکم ہوا کہ اے موسیٰ جو کہ امت تیری سے دن بقیہ
 سو ہزار کار نیک کریں اور سو ہزار رکعت پڑھیں اور امت محمد کی دو رکعت نماز پڑھیں پس عطا

کہ نیکے ہم انکو ثواب بخاری امت بہت عرض کی حضرت موسیٰ نے کہ اور رب سیر نہ جیکو بھی امت محمدیہ سے کہ
 اور جب حضرت جبریلؑ پاس رسول اللہ کے آئے پس کہہ کہ امی محمد فرض کیا اور امت تیری کے اللہ تعالیٰ
 نے دن جمعہ کا اگر امت موسیٰ کو یہ دن دیا جاتا تو امت موسیٰ کی یہود اور گوسالہ بہت بنوتی اور اگر
 دیا جاتا یہ دن حضرت عیسیٰ کو تو امت اٹھون کی کافر اور ترسانوتی اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 اِنَّ فِيْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَنْ يَدْعُوَ وَخَشَرُونَ سَاعَةً وَلِلّٰهِ فِيْ كُلِّ سَاعَةٍ سِتُّ مِائَةٍ اَلْفِ
 عَشْرِيْنَ مِّنَ الْمَنَاسِكِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ رَاتِ مِثْلِ نِصْفِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَنِصْفِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَنِصْفِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ
 میں خدا تعالیٰ چھ سو ہزار بندہ لکھ کر کو آزاد کرنا ہر آتش و قلع سے ہذا فی الصبح اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو صدقہ دیوے دن جمعہ کے اگرچہ وہ لکڑا روٹی کا ہو دے آواز کرتا ہر اللہ تعالیٰ
 اسکو آسمان سے کہ امی بندے اور امی دوست میرے پورا کیا تو نے عمل اپنے کو پس تحقیق بخش دیا ہے
 جیکو اور فرمایا رسول اللہ نے کہ سچو مجھ پر درود زیادہ دن جمعہ کے اور جاتا چاہیے کہ شب جمعہ کو
 درود شریف بہت پڑھے بیانتہا کہ پڑھتا پڑھتا سو جاوے پس دیکھو کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کو خواب میں اور امام نوویؒ نے لکھا ہر کہ جب رات جمعہ کی آوے تو دو نفل پڑھے اور بعد اسکے
 درود شریف ہزار بار پڑھے اور بات کسی سے نہ کرے وہ درود شریف یہ ہر اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 اللّٰہُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ پس دیکھو کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں
 بیانتہا کہ پانچ جمعہ تک نہ گزینگے اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے اوپر سوال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے
 درود بھیجے روا کرتا ہر اللہ تعالیٰ اسکی ستر حاجتیں اور جو پڑھے اس درود شریف کو اور کہیں ترک
 نہ کرے نہیں مرنیکا وہ شخص جب تک کہ نہ دیکھو کہ رسول اللہ کو خواب میں وہ درود شریف یہ ہر صلی اللہ
 عَلَیْکَ یَا اَبْنٰی اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ یَا اَبْنِیْ
 پتینا پڑھا جاوے پڑھے مگر ہزار بار سے تو کم نہ کرے ضرور دیکھو کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں

اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص درود بھیجے اوپر میرے دن جمعہ کے شہر بار یا سو بار
 معاف کرتا ہر اللہ تعالیٰ اُسکے گناہوں کو اور نجات دہی اُسکو اصحابوں نے پوچھا کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ہم اوپر آج درود کو فرمایا حضرت نے کہ پڑھو تم یہ درود اللھُمَّ صَلِّ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَعَلیٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً
 تَکُوْنُ لَکَیْرًا وَحَقِّقْہٗ اَدَاۃً وَاعْطِ مُحَمَّدًا اِنْ اَلْوَسِیْلَۃَ وَالْفَضِیْلَۃَ وَالذَّجْرَ الرَّقِیْعَۃَ
 وَابْعَثْہُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِیْ وَعْدَتُہٗ وَاَذْنُ فُتْنَا شَفَاعَتُہٗ یَوْمَ الْقِیَامَۃِ اِنَّکَ
 لَا تَخْلِفُ الْمِیْعَادَ اور فرمایا کہ جو دن جمعہ کے سو بار یہ درود شریف پڑھے شفاعت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کی دن قیامت کے واسطے اُسکے ہوگی وہ یہ درود شریف اللھُمَّ صَلِّ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَعَلیٰ اٰلِ مُحَمَّدٍ
 یَا رَحْمَۃً وَسَلَامًا اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دن جمعہ کے یارات کو سورہ کہف
 ایک بار پڑھے عطا کریگا اُسکو اللہ تعالیٰ ایک نور اُس جگہ سے ساتویں آسمان تک کہ نہ دیا ہوگا موافق
 اُسکے کسی کو اور بخشش مانگتے ہیں واسطے اُسکے فرشتے ہر صبح کہ پڑھتا تھا وہ سورہ کہف کو اور
 دفع کرتا ہر اللہ تعالیٰ اُس سے تمام بیماری اور بخوف ہوتا ہر وہ مرض جذام اور برص کی بیماری
 وغیرہ سے اور اکثر عابدوں کی کتابوں میں لکھا ہے کہ دن جمعہ کے وقت فجر کے ثواب قیل ہوا تم
 پڑھو اور سو بار درود شریف اور پھر کہ ہزار بار سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَلِلّٰہِ الْحَمْدُ
 پس پاویگا وہ ثواب بہت اور زمین محتاج ہو نیگا وہ دنیا میں کبھی اور زمین ستاویگی اُسکو
 کوئی بیماری کبھی اور نہ کوئی بلیات اور انیس الواعظین میں ہر کہ جس نے پڑھی سورہ اخلاص دن
 جمعہ کے سو بار حرام کریگا اللہ تعالیٰ اوپر اُسکے آگ جہنم کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ جو کوئی شب جمعہ کو عبادت کرے اور نفل پڑھے اور درود بھیجے اوپر رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم کے یہاں تک کہ سو جاوے پس پایا اُس نے ثواب شب قدر کا اور لکھا جاویگا اُس رات میں سونا
 اُسکا عبادت میں اور لکھا جاویگا ثواب واسطے اُسکے بدلے میں ہر روز دس دس نیکی کا یا زیادہ

اس سے اور فرمایا حضرت نے کہ کیا اچھے لوگ ہیں کہ جو زندہ رکھتے ہیں شب جمعہ کو کہ عطا کرتا ہے انکو اس قدر
 ثواب بے انتہا کہ نہ دیا ہوگا کسی کو موافق اس کے مگر جسے عمل کیا اس سے زیادہ فصل دوم در فضیلت
 غسل یوم الجمعہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى الْجُمُعَةِ
 فَصَلَ مَا قَدَّرَ لَهُ ثُمَّ انْصَبَتْ حَقَائِقُهُ إِلَّا مَا مِمَّنِ الْخُطْبَةِ ثُمَّ يُصَلِّي مَعَ غُفْرَانِهِ
 مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْآخِرَى وَكَضَلْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ يَغْتَسِلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
 يَمْسُحُ رَأْسَهُ مَسْحًا مَشْرُوعًا يَمْسُحُ رَأْسَهُ مَسْحًا مَشْرُوعًا يَمْسُحُ رَأْسَهُ مَسْحًا مَشْرُوعًا
 امام مہر پر ہے نماز ساتھ امام کے نبضے گئے گناہ اس کے اس جمعہ سے دوسرے جمعہ تک اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو غسل کرے روز جمعہ کے سنت جائز لکھتا ہے واسطے اس کے اللہ تعالیٰ ثواب
 بدلے میں ہر قطرہ کے اور لکھتا ہے واسطے اس کے اللہ تعالیٰ نیکیاں بدلے میں ہر بال اس کے کہ اوپر
 بدن اس کے کہ ہیں اور آونیکے تتر تتر فرشتے واسطے استقبال اس کے اور نکلے ہر بال سے نور پڑتا
 کہ روشن ہوگا میدان حشر کا اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ قیامت کے دن ہزار درجے جنت میں
 یا قوت مسخ کے اور ہر ایک مکان انہیں کا اتنا بڑا ہوگا کہ جس جگہ سے سورج نکلے اور جس جگہ چھپے
 یعنی مشرق سے مغرب تک اور تعجب کریگا وہ شخص کہ میں نے کوئی نسا عمل کیا کہ جس کے بدلے میں یہ مکان
 عنایت ہوئے فرشتے کہیں گے کہ امی نبی خدا کے کیا نہیں جانتا تو نے کہ یہ مکان واسطے تیرے
 ہیں اور دے تجھ کو اللہ تعالیٰ نے اس کے بدلے کہ غسل کیا تھا تو نے روز جمعہ کے واسطے نماز جمعہ
 کے اور فضل اللہ کا اوپر تیرے اس سے بھی زیادہ ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 نے کہ دن قیامت کے آویگا جمعہ آدمی کی شکل میں نہایت حسین اور خوبصورت ہوگا اور
 روشنی اسکی مانند روشنی لیلاۃ البدر کے ہوگی اور ملاقات کریگا وہ جمعہ اپنے اس آشنا سے
 کہ جس نے پڑھی ہوگی نماز جمعہ کی شوق سے اور غسل کیا ہوگا اس بدن میں اور ہوگا تاج اوپر سر اس کے کہ

دن قیامت کے اور ہونگے گوشہ اس تاج کے ہزار پس کیگا جو اسکو کہہ چا نا تو نے مجھکو پس کیگا وہ
بندہ کہ نہیں پہچانا میں نے تجھکو پس کیگا اسکو وہ کہ اس نے خدا کے میں وہ نماز جمعہ کی ہوں کہ جو
پڑھا تھا تو نے اسکو غسل کر کے یوم جمعہ میں اور چل تو ساتھ میرے جنت میں یہاں تک کہ جلا کر رکھا ہی
واسطے تیرے جنت کو اور پھر نہایا جاویگا اسکو لباس جنت کا کہ نظر نہ چوگی اسپہی کی اور فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو تعظیم دیوے جبہ کو ساتھ نماز کے کہ حلیہ جابو مسجد میں بند کرنا ہی
اللہ تعالیٰ درجے اسکے جنت میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو خوشبو ملے دن جمعہ واسطے
نماز جمعہ کے لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے ثواب مانند آزاد کرنے غلاموں کا اللہ کی راہ میں اور فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غَسَلَ اجْنَابَهُ ثُمَّ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ
فِي السَّاعَةِ الْأُولَىٰ فَكَانَ قَرِيبَ بُدْنَةٍ وَمَنْ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ
فَكَانَ قَرِيبَ بَقْرَةٍ وَمَنْ رَاحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي السَّاعَةِ الثَّلَاثَةِ فَكَانَ قَرِيبَ كَبْشٍ أَقْرَنَ
وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَانَ قَرِيبَ دُبَا جَةٍ وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ
فَكَانَ قَرِيبَ بَيْضَةٍ فَإِذَا خَرَجَ الْإِمَامُ حَضَرَ الْمَلِكُ كُلُّهُ لِيَسْمَعُونَ
الَّذِي يَكُونُ يَوْمَئِذٍ يَوْمَ غُسْلِ حَبَابَتِ كَابِجٍ حَلَا طَرَفِ مَسْجِدِ كَالْأُولَى
سَاعَتِ مِثْلِ سَاعَتِ مِثْلِ سَاعَتِ مِثْلِ سَاعَتِ مِثْلِ سَاعَتِ مِثْلِ سَاعَتِ مِثْلِ سَاعَتِ مِثْلِ سَاعَتِ
دُوسری کے پس ایسا ہر کہ قربانی کی اُسنے اونٹ اللہ کی راہ میں اور جو گیا مسجد میں بیچ ساعت
پس ایسا ہر کہ قربانی کی اُسنے بکری شاخ دار یا دنبہ کی اور جو گیا چوتھی ساعت میں پس
ایسا ہر کہ قربانی کی اُسنے مرغ کی اور جو گیا پانچویں ساعت میں پس ایسا ہر کہ قربانی کی اُسنے
بھیٹہ مرغ کی پس جب نکلا امام حاضر آتے ہیں فرشتے اور سنتے ہیں ذکر روایت کیا اسکو ابی ہریرہ
نے یعنی اس حدیث میں جو بیان ساعتوں کا فرمایا ہے پس جانتا جا ہیے کہ ساعت اول ہوتی ہے

بعد وقت نماز فجر کے اور ساعت دوسری ہوتی ہر قریب بلند ہونے آفتاب کے اور ساعت تیسری وہ وقت چاشت کا ہر اور ساعت چوتھی پہلے زوال سے ہر اور ساعت پانچویں وقت نماز جمعہ ہر فی کاشانی اور بعض علماء نے یوں بھی لکھا ہے کہ اواس ساعت وقت زوال کا ہر اور دوسری ساعت وقت آذان کا ہر اور تیسری بعد آذان کے اور چوتھی ساعت اس وقت ہر کہ جب بیٹھے خطیب منبر پر واسطے خطبہ پڑھنے کے اور پانچویں ساعت اس وقت ہر کہ ملے اول رکعت میں یا دوسری رکعت میں اور جب جمعہ کی نماز سے فراغت پاوے تو پڑھے کچھ وظیفہ یعنی اول قل یا ایہا الکافرون سات بار اور سورہ اخلاص سات بار پھر سورہ فلق سات بار پھر سورہ والناس سات بار پس وسوسہ دیکھا اسکے شیطان اور نہ ستا دیگی اسکو کوئی بیماری پس مومنوں کو چاہیے جلدی چلین مسجد میں دن جمعہ واسطے نماز کے اور چھوڑ دین اپنے کاروبار چنانچہ امد صاحب نے فرمایا ہے یا ایہا الذین امنوا اذا نودی للصلوۃ من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللہ و ذکرہ والبیع اور فرمایا رسول مد صلی مد علیہ وسلم نے کہ جو روز جمعہ کو آواز آذان منکر طرف مسجد کے جاوے اور چھوڑ دے خرید و فروخت کو پس امد تعالیٰ دیوگا اسکے مال میں برکت اور غنی کرے گا امد تعالیٰ اسکو اور داخل کرے امد تعالیٰ اسکو حنت میں اور فرمایا رسول مد صلی مد علیہ وسلم نے من اشتغل فی کل یوم الجمعة اخرجہ اللہ تعالیٰ من ذلک یوم یشم قتلہ استأنف العمل یعنی جو غسل کرے ہر روز دن جمعہ کے نکالتا ہے اسکو امد تعالیٰ گناہوں سے پھر کہا جاتا ہے اسکو کہ اب سر سے پکڑ عمل اپنے کو اور کتاب الالمح میں ہر کہ جو روز جمعہ کے چار رکعت نفل حفظ امانی پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص گیارہ بار تو حق تعالیٰ اسکے ایمان کو سلب نہ کرے اور پڑھے یہ نفل پہلے نماز جمعہ کے کہتے ہیں ان نفلوں کو حفظ امانی یا پڑھے ان نفلوں کو وقت اشراق کے یا وقت چاشت کے پھر پڑھے بعد سلام کے سو بار لا حول ولا قوۃ الا بک کتاب احمدی میں لکھا ہے کہ جو کوئی روز جمعہ

جمعہ کے کسی وقت میں چار رکعت نفل پڑھے اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار اور سورہ
 اِنَّا عَظَمْنَاکَ الْکَوْنِ سِیْرَہ بار اور بعد سلام کے کلمہ تجید اور درود شریف تو سو بار پڑھے پس فرمایا ہر
 کہ جو نفل ادا کرے گا گویا کہ پڑھنے سے نفل چالیس برس تک کہ جو قضا ہوئی تھی اسکی مگر اصل اسکی کتاب
 حدیث سے ثابت نہیں ہر فقط اس نماز کو اولیائے کرام نے بیان کیا ہر اور کتب احادیث سے ثابت ہر
 کہ پڑھے روز جمعہ کے وقت صبح کے سورہ اتم سجدہ اور سورہ دھر ثواب بیشمار ہر چنانچہ روایت کیا عبد اللہ
 ابن عباس رضی اللہ عنہما نے کہ کَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي الصُّبْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
 اَلْمَسْجِدَةَ وَهَلْ آتَىٰ يَجْنِي تَحْتِیْ صَلَی اللہ علیہ وسلم پڑھتے تھے فجر کے درمیان میں روز جمعہ
 اتم سجدہ اور سورہ دھر کَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ
 وَقُلْ هُوَ اللَّهُ وَيَقْرَأُ فِي الْحِشَاءِ سُورَةَ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقُونَ

یعنی تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ پڑھتے تھے مغرب میں قل یا ایہا الکافرون اور قل ہوا اللہ اور
 پڑھتے تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشاء میں سورہ جمعہ اور منافقون اور پڑھا ہر ان دونوں سورتوں کو رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم نے نماز جمعہ میں قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ كَلِمَةَ الْجُمُعَةِ
 سُورَةَ يَحْمِلُ اللَّهُ خَارِصَةً مِنْهُ عَنِ جَوْہر پڑھے جمعہ کی شب میں سورہ یس اور حم الدخان پھر صبح کرے
 اس حال میں کہ تجشگیا وہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَافِرِينَ
 فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ كَانَ لَهُ ثَلَاثُونَ نَفْسًا تَصَدَّقُ بِعَشْرَةِ اَلْآفِ دِينَارٍ یعنی جو کہ پڑھے سورہ کھف دن جمعہ کے
 ہوگا مانند اسکے کہ تصدق کیے اُسے و ثل ہزار دینار اللہ کی راہ میں اب مختصر کیا ہے اس نوکر کو فضل
 تیسری صحیح فضیلت روزہ ایامِ حبس کے وَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَوْمُ يَوْمٍ ثَلَاثِ عَشَرَ
 يُعْدِلُ صِيَامَ ثَلَاثَةِ اَلْآفِ سَنَةٍ وَصَوْمُ رَابِعِ عَشَرَ يُعْدِلُ

صَوْمَ عَشْرِ الْآخِرِ سِتَّةٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ كَامِسَ عَشْرِ لَعْدِلْ صَوْمَ مَا كُنَّا الْفَقِيهَ رَوَيْتُ هِر
حضرت علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ روزہ تیرھویں
تاریخ ہر مہینے کا برابر ہر ثواب میں تین ہزار روزے کے گویا کہ تین ہزار روزے رکھے اسنے اور جو کہ روزہ
رکھے چودھویں کو برابر ہوتا ہر واسطے اسکے ثواب دس ہزار روزوں کا اور جو کہ روزہ رکھے پندرھویں
کو برابر ہر اسکو ثواب سو ہزار روزوں کا وَعَنْ جُرَيْجٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ أَيْ ثَالِثِ عَشَرَ وَارْبَعِ عَشَرَ وَخَامِسَ عَشَرَ
صَوْمَ الدَّهْرِ رَوَيْتُ هِر جُرَيْجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَمِعْتُ كَمَا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ تین روزے ہر مہینے کے یعنی تیرھویں اور چودھویں اور پندرھویں برابر ہر ثواب میں تین
تمام عمر کے روزوں کے قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ
فَصَامَ اللَّهُ هِر یعنی فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو روزہ رکھے تین روز
ہر مہینے سے پس گویا روزے رکھے اسنے تمام عمر کے وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَدْخُرُ صِيَامَ الْأَيَّامِ الْبَيْضِ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ
روایت ہر ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ تھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہیں چھوڑتے تھے ایام جن
کے روزوں کو نہ سفر میں اور نہ حضر میں وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلَّى رَكَعَتَيِ الْفَجْرِ وَلَمْ يَتْرُكْ لَيْلَ الْوِتْرِ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ كَسَيِّدٍ لِكُلِّ شَيْءٍ
اور روایت ہر عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ سے کہ کہ سنائیں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ کہتے تھے کہ جو روزے رکھے تین روز ہر مہینے سے اور پڑھے دو رکعت فجر کی اور نہ چھوڑے
وتریوں کو سفر میں اور نہ حضر میں لکھا جاتا ہر واسطے اسکے ثواب شہید کا اور حضرت ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ

روایت ہے یعنی فرماتے ہیں کہ وصیت کی محکمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے تین چیزوں کی پس چھوڑ دی تھیں ان تینوں کو اپنی زندگی تک صحابہ نے پوچھا کہ وہ تین چیزیں کونسی ہیں امی دوست رسول اللہ کے پس فرمایا ابو ہریرہؓ نے کہ وہ روزے تین ہر مہینے کے اور ترہین پہلے سونے سے اور نماز اشراق ہر کہ فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امی ابو ہریرہؓ نہ چھوڑنا تو ان تینوں چیزوں کو کہ یہ بڑی نعمت عظمیٰ ہے اور روایت کرتے ہیں عبد الملکؓ اپنے باپ سے کہتے ہیں کہ سنا میں نے علی بن ابیطالبؓ کہ فرماتے تھے کہ آیا میں پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے ایک روز وقت دوپہر کے حجرے میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پھر سلام کیا میں نے اس شخص کو کہ بیٹھا تھا پاس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پھر پھر امی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے طرف میرے اور فرمایا کہ امی علی نہیں جانتا تو نے اسکو کہ جبریلؑ ہر اور کہتا ہر تجھکو سلام پھر کہا حضرت علیؑ نے کہ اوپر تیرے اور اوپر اس کے ہو جو سلام یا رسول اللہ پھر فرمایا حضرت صلعم نے کہ نزدیک ہو تجھے امی علی حضرت علیؑ فرماتے ہیں کہ نزدیک ہو امین حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پس فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امی علی کہتا ہر تجھکو جبریلؑ علیہ السلام کہ روز رکھ تو ہر مہینے میں تین روز کہ لکھا جاویگا خاص واسطے تیرے ساتھ اول روز کے ثواب ش ہزار روزوں کا اور دوسرے روز کے میں ثواب بیس ہزار روزوں کا اور تیسرے روز کے میں ثواب سو ہزار روزوں کا حضرت علیؑ فرماتے ہیں کہ کہا میں نے یا رسول اللہ یہ ثواب واسطے میرے ہر یا واسطے ہر عام کے فرمایا کہ امی علی دیتا ہر خدا تعالیٰ تجھکو یہ ثواب اور جو شخص کرے لکھا مانتیرے بعد تیرے کہا حضرت علیؑ نے کہ یا رسول اللہ وہ کونسا روز ہے کہ حسینؑ روز رکھیں ہم تین روز فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ وہ روز ایام بیض کے یعنی تیرھویں چودھویں پندرھویں ہر مہینے کی عبد الملکؓ فرماتے ہیں کہ کہا میں نے کہ امی علی کیون نام رکھا گیا اسکا ایام بیض پس کہا حضرت علیؑ نے کہ جبکہ لا حضرت آدمؑ کو اللہ تعالیٰ نے جنت سے طرف زمین کے تو جلایا انکو آفتاب نے پس سایہ ہوا تمام بدن انکا پھر آیا پاس ان کے جبریلؑ اور کہا کہ امی آدمؑ کیا دوست رکھتا ہر تو یہ کہ سفید ہووے

بدن تیرا کما آدم نے کہ ان پھر کما جبریل علیہ السلام نے کہ ای آدم تو رکھ ہر مہینے میں تین روز یعنی تیرھویں چودھویں پندرھویں کو پس روزہ رکھا حضرت آدم نے اول روز تیرھویں کو سفید ہوا اول حصہ بدن اُنکے کا پھر روزہ رکھا دوسرے روز چودھویں کو سفید ہوا دوم حصہ بدن آدم علیہ السلام کا پھر روزہ رکھا تیسرے روز پندرھویں کو سفید ہوا تمام بدن اُنکا پھر تمام رکھا گیا ان روزوں کا ایام بخیر عن رزین جیش رضی اللہ عنہ قال سئل ابن مسعود عن الايام البيض قل سئلت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان ادم لما عصي ذاکل من الشجر اوحى الله تعالى اليكم يا ادم اهبط من جوارى و عزى و جلاى لا يجاؤى بى من عصاى آخر حدیث تک یعنی روایت ہر رزین جیش رضی اللہ عنہ سے کہا کہ پوچھا میں نے ابن مسعود کو ایام سفید سے ابن مسعود فرماتے ہیں کہ پوچھا میں نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پس فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ آدم علیہ السلام نے حبسوت نافرمانی کی اور کھایا درخت دانہ گندم کا وحی کی اللہ تعالیٰ نے طرف اُسکے کہ ای آدم نیچے آ تو ہمایا گی میری سے اور قسم ہر مجھ کو اپنی عزت اور جلال کی ہمایا نہ ہو گیا ساتھ میرے اُسکا کہ جو نافرمانی کرے میری انحضرت فرماتے ہیں کہ پس حضرت آدم طرف زمین کے پس ہوا ایکا تمام بدن سیاہ پھر کچھ تمام فرشتے اور کہا کہ ای پروردگار عالم پیدا کیا تو نے حضرت آدم کو اپنے دست قدرت سے اور جگہ دی تو نے اُسکو حنتین اور سجدہ کروادیا تو نے اُسکو تمام فرشتوں سے اور بیچ ایک گناہ کے بدل دیا تو نے سفیدی اسکی کو ساتھ سیاہی کے اور روتے تھے حضرت آدم کو اپنے دست میں پس وحی کی اللہ نے طرف آدم کے کہ ای آدم روزہ رکھ میرے واسطے اس روز کہ جس روز تیرھواں روز ہووے پس صبح کی حضرت آدم نے اور روزہ رکھا تیرھویں کو سیاتک اول حصہ بدن اُنکے کا سفید ہوا پھر وحی کی اللہ تعالیٰ نے حضرت آدم کو کہ ای آدم روزہ رکھ تو چودھویں روز پس روزہ رکھا آدم نے اُس روز بھی پس سفید ہوا دوم حصہ بدن اُنکے کا پھر وحی کی

اللہ صاحب نے آدم کو کہہ کر آدم روزہ رکھ پڑھوین کو پس جب حضرت آدم نے اس روز بھی روزہ رکھا تو تمام بدن سفید ہو گیا پھر نام رکھا گیا اسکا ایام بھیض اور فرمایا کہ جو روزے ایام بھیض کے نہ رکھے تو تین روزے ہر ماہ میں ضروری رکھے چنانچہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ يَوْمَ الْاَرْبَعَاءِ وَالْخَمِيسِ وَالْجُمُعَةِ بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَوْلُؤَةٍ وَيَا قُوْتٍ وَ زَمْرٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ نَسْرَةً مِنَ النَّاسِ یعنی جو روزہ رکھے بدھ کو اور جمعرات کو اور جمعہ کو بنا کر تاہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے مکان جنت میں مروارید اور یاقوت اور زمرد سے اور لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے چمکار اور زخ سے اور دوسری حدیث میں انس بن مالک سے یوں روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ الْخَمِيسُ وَالْجُمُعَةُ وَالسَّبْتُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةً تَنْتَعِمُ بِهَا سِتَّةَ عَشْرَ يَوْمًا یعنی جو روزہ رکھے تین روز ہر مہینے سے یکشنبہ اور جمعہ اور ہفتہ کو لکھتا ہر خدا تعالیٰ خاص واسطے اسکے ثواب اور پس کی عبادت کا فضیلت ان روزوں کی بہت بڑی ہے اگر تمام بیان کر دین تو ایک دفتر چاہیے

باب تیسرا ایام ہفتہ کی نمازوں کے بیان میں اور اس باب میں آٹھ فصلیں ہیں

فصل اول پانچوں نمازوں کی فضیلت کے بیان میں انس بن مالک سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو وقت فجر کے وضو کرے واسطے نماز کے سچر جاوے طرف مسجد کے اور پڑھے نماز صبح کی پس واسطے اسکے ہر ثواب لکھے ہر قدم کے بدلے میں ستر نیکی ملتی ہیں اور اتنی بدی اسکی دور کی جاتی ہیں اور فرمایا حضرت نے کہ جس نے پڑھی نماز فجر کی پھر بیچارہ اسی جگہ پہنچتا کہ نکل آوے آفتاب بلند اور پھر پڑھی اُس نے نماز اشراق کی لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے ثواب ہر بال کے بدلے میں کہ اوپر اسکے ہین دشل دشل نیکیوں کا اور عطا کرتا ہر اللہ تعالیٰ اسکو ثواب حج اور عمرہ کا اور پاک کرتا ہر اسکو اللہ تعالیٰ تمام گناہوں سے اور رویتا ہر

عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ سے کہ میں نے نبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہہ فرماتے تھے کہ جو ٹپھے نماز عشا کی جماعت کے ساتھ پسگوں یا کہ ٹپھیں اُسے نمازین تمام رات کی یعنی گویا اُسے تمام رات عبادت کی اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہیں کوئی نماز سجاری اوپر منافقوں کے مانند نماز عشا کے اور نماز فجر کے پس اگر ٹپھیں یہ نمازین کسی نے جماعت سے پس گویا کہ ٹپھی اُسے نماز پیچھے حضرت آدم کے اور دیکھتا ہر اللہ تعالیٰ طرف اُسکے شتر بار نظر رحمت سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے ٹپھی چار رکعت سنت پہلے ظہر کے بعد زوال کے اور ٹپھے ان چار سنتوں کو اچھی طرح سے ساتھ رکوع اور سجود کے پس شتر ہزار فرشتے واسطے اُسکے بخشش مانگتے ہیں اور ٹپھا ان سنتوں کو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بعد زوال آفتاب کے اور کبھی ترک نہیں کیا اسی واسطے یہ سنتیں سنت مودہ ہیں اور یہ بھی جانتا چاہیے کہ ظہر میں چھ سنت مودہ ہیں چار پہلے فرضوں سے اور دو بعد فرضوں کے اور دو سنت مودہ مغرب میں ہیں اور دو عشا میں اور دو فجر میں پس یہ بارہ رکعت سنت مودہ یا پنجون نماز میں ہیں انکا ترک کرنے والا گنہگار ہو مگر سفر میں جب نماز قصر ٹپھے تو اختیار ہو مگر افضل یہ ہے کہ سنت بھی ٹپھیں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے ٹپھی نماز عصر کی ساتھ جماعت کے پسگوں یا کہ ٹپھی اُسے وہ نماز پیچھے حضرت موسیٰ علیہ السلام کے اور جانتا چاہیے کہ پہلے نماز عصر سے چار رکعت سنت نقل بھی ہیں اور ثواب انکا بہت ہے انکو بھی وقت فرصت کے ضرور ٹپھے چنانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں اَرْحَمَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَبْدًا حَكَمًا اَزَّ بَعَا قَبْلَ الْعَصْرِ یعنی رحمت کرے اللہ تعالیٰ اُس بندہ پر کہ ٹپھے چار رکعت پہلے عصر کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جس نے ٹپھی نماز مغرب کی جماعت سے پس گویا کہ ٹپھی اُسے نماز پیچھے فرشتوں کے یا پیچھے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے یعنی یا پنجون نماز دن کو ساتھ جماعت کے ٹپھے جماعت کبھی ترک نہ کرے اس واسطے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ مَنْ تَرَكَ الْجَمَاعَةَ مُتَعِدًّا فَمِنْهُمَا فِرَقٌ يَعْنِيْ حَسْبُهُ جَانِبُ الْجَمَاعَةِ كَوْتَرِكُ كَيْفَا

وہ منافق ہو اور دوسری روایت میں ہر کہ مَاتَرَكَ الْجَمَاعَةَ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ نہیں ترک کرتے
جماعت کو مگر منافق لوگ **فصل دوسری بیچ فضیلت نماز شبہ کے دن میں و عن**
ابن ہریرۃ رَضِیَ اللہ عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللہ صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّی
یَوْمَ تَسْجُدَ رُبْعَ رُكْعَاتٍ یَقْرَأُ فِی كُلِّ رُكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ یَا اٰیہَا الْکَافِرُونَ
ثَلَاثَ قُرْآنَاتٍ فَاِذَا خَرَعَ مِنْ صَلَواتِہِ وَسَلَّمَ فَقَرَأَ یُعْطِیْہُ اَیَّہُ الْکُرْسِیُّ کَتَبَ اللہ لَہُ
بِکُلِّ حَرْفٍ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَرَفَعَ لَہُ بِکُلِّ حَرْفٍ اَجْرَ سَنَةٍ صِیَامٍ لِّیَوْمٍ لِّہَا وَفِیْہَا عَمَلٌ
لِیَوْمٍ قَاوَا عَطَاہُ اللہ بِکُلِّ حَرْفٍ ثَوَابَ شَہِیدٍ فَمَوْکَانَ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ
مَعَ النَّبِیِّینَ وَالْمُشَکَّلِ یعنی روایت ہے حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے روز شبہ کے چار رکعت نماز نفل پڑھے ہر رکعت میں بعد اورد کے
قل یا ایہا الکافرون تین تین بار پس جبوقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے اور سلام دیوے
پھر پڑھے بعد اسکے آیتہ الکرسی لکھتا ہر اللہ تعالیٰ واسطے اسکے اوپر ہر حرف کے ثواب حج اور عمرہ
اور اٹھایا گیا یعنی دیا گیا اسکو اوپر ہر حرف کے ثواب اکیس سال کے روزوں کا یعنی روزے رکھے
اُسنے ایک سال تمام دنوں میں اور قیام کیا اُسنے ایک سال کی تمام راتوں تک اور عطا کیا
اللہ تعالیٰ نے اسکو بدلے میں ہر حرف کے ثواب شہید کا پس ہوگا وہ نیچے سایہ عرش کے
ساتھ نبیوں کے اور شہیدوں کے **فصل تیسری بیچ فضیلت نماز روز یکشنبہ کے**
عَنْ ابْنِ ہُرَیْرَةَ رَضِیَ اللہ تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللہ صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ
مَنْ صَلَّی یَوْمَ الْاَحَدِ اَرْبَعَ رُكْعَاتٍ یَقْرَأُ فِی كُلِّ رُكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْکِتَابِ اَمَّنَ الْکُرْسِیُّ
مَرَّةً کَتَبَ اللہ لَہُ بِعَدَدِ کُلِّ نَضْرَانِیٍّ وَنَضْرَانِیَّةٍ حَسَنَاتٍ وَاَخْطَاہُ ثَوَابَ بَیْتِیَّ
وَكَتَبَ لَہُ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَکَتَبَ لَہُ بِکُلِّ رُكْعَةٍ اَلْفَ صَلَوةٍ اِلَی الْاٰخِرِ الْحَدِیثِ

یعنی روایت ہر انبی ہر برہ رضى اللہ عنہ سے کہ کافر مایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے روز یکشنبہ کے چار رکعت اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد اور امن الرسول الکیار لکھتا ہر اللہ تعالیٰ اسکے واسطے ساتھ عدد ہر نصرانی اور نصرانیہ کے نیکیان اور عطا کرتا ہر اللہ تعالیٰ اسکو ثواب بنی کا اور لکھا جاتا ہر واسطے اسکے ثواب حج اور عمرہ کا اور لکھا جاتا ہر واسطے اسکے ثواب ساتھ ہر رکعت کے ہزار نمازون کا پھر دیو اللہ تعالیٰ اسکو دن قیامت کے جنت میں ہر حرف کے بدلے میں ایک شہر مشک اور اذخر سے بنا ہوا ہوگا کہ خوشبو اسکی پہونچتی ہوگی مشرق سے مغرب تک اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ای لوگو واحد جالو تم اللہ کو ساتھ کثرت نماز کے اور نین ہر کوئی شریک اسکا اور اگر گردانا تم کسی کو اسکا شریک تو بیشک کافر ہو گے تم اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَلَّى بِحُجْمِ الْأَحَدِيَّةِ صَلَوةِ الظُّلُمِ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ أَيْ لَعْدَ الْفَرِیضَةِ وَالسُّنَّةِ يَفْرُغُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى فَا يَجْعَلُ الْكِتَابَ وَالسُّجْدَةَ وَفِي الثَّانِيَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَتَبَارَكَ الَّذِي تَهَيَّئَتْ لَهُ وَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ يَقْرَأُ فِيهِمَا فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُورَةَ الْجُمُعَةِ آخر حدیث تک یعنی جو پڑھے روز یکشنبہ کے بعد نماز ظہر کے چار رکعت یعنی بعد فرض اور سنت کے پور پڑھے رکعت اول میں بعد الحمد کے الم سجده اور دوسری رکعت میں الحمد اور تبارک الذی یعنی سورہ ملک پھر تشهد پڑھے اور سلام دیوے پھر کھڑا ہووے پس پڑھے دو رکعتیں دوسری بار پھر پڑھے ائمین الحمد کے بعد دو تون رکعتوں میں سورہ جمعہ پس بعد سلام کے حاجت اپنی چاہے اپنے رب سے التبت قبول ہوگی دعا اسکی اور دیوگا اسکو اللہ تعالیٰ دو چیز جو مانگیا اس سے کہ انانی التبت الطالبین اور ایک روایت میں یون بھی آیا ہر کہ نگاہ رکھیا اسکو اللہ تعالیٰ تمام امتون اور شر دشمنون اور حاسدون سے

فصل چوتھی بیچ فضیلت نماز یوم دوشنبہ کے

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ
الْاِثْنَيْنِ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَفِي
آيَةِ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً فَإِذَا اسْلَمَ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ
عَشْرَ مَرَّاتٍ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ غُفِرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ كُلَّهَا
روایت ہے جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص
پڑھے روزِ دو شنبہ کے وقت ارتفاع ہونے دن کے دو رکعت اور پڑھے ہر رکعت میں الحمد الیکبار
اور آیت الکرسی ایک بار اور قل ہو اللہ احد ایک بار اور معوذتین ایک ایک بار پھر جب وقت سلام دیوے
تو بعد سلام کے اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّیْ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَالْذُّبُ الْیَمِ دُشْ بار پڑھے اور درود شریف
سیحیہ اوپر نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے دُشْ بار پس بخشیکا اللہ گناہ اسکے تمام اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نے کہ جو شخص دو شنبہ کے روز بارہ رکعت نماز کسی وقت پڑھے یا وقت بلند ہونے آفتاب کے پڑھے
اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے آیت الکرسی ایک بار پس جب وقت کہ نماز سے فراغت پاوے بارہ مرتبہ
سورہ اخلاص پڑھے اور استغفر اللہ بارہ مرتبہ پڑھے پھر نہ اگر لگا اللہ تعالیٰ اُسکو دن قیامت کے
کہ گمان ہے ہمارا بندہ اور بیٹھا فلانے کا کہ آوے ہمارے پاس اور دین ہم اُسکو نعمت سیکران پس
آویگا وہ نزدیک خدا تعالیٰ کے دیوگا اُسکو اللہ تعالیٰ ہزار طے خبت کے اور ہزار تاج جنتی کہ سینکا
وہ اُسکو اور ہونگے اُسکے ہمراہ بہت سے فرشتے کہ لیجاوینگے اُسکو جنت میں اور عطا ہوگا اُسکو مکان
بڑا جنت میں کہ نہ عطا ہوگا کسی کو موافق اُسکے مگر حسبِ عمل کیا ہوگا موافق اُسکے فصل یا پانچوین
بیچ فضیلت نمازِ یومِ شنبہ کے عَنْ لُسْرِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ ثَلَاثَاءِ عَشْرٍ رَكْعَاتٍ عِنْدَ ارْتِفَاعِ
النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مِائَةٌ مَرَّةً وَلِعَدُّ الْفَرَاحِ يَصِلُ عَلَى مَا كُنْتُمْ مَرَّةً لَعَطَاءُ اللَّهِ
لُتَوَابٍ مِّنْ صَامٍ رَّحِبٍ وَشُعْبَانٍ قَدَصَّانٍ وَكَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ حَاجَةِ الْبَيْتِ
آخر تک یعنی روایت ہے ابن عباس رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو چڑھے
روزہ پنجشنبہ کے درمیان میں ظہر اور عصر کے درمیان اور چڑھے اول رکعت میں الحمد الکیبار اور آیتہ الکرسی
ستوبار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد ستوبار اور بعد فراغت نماز کے درود بھیجے اور پھر
ستوبار عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ ثواب مائتہ اسکے کہ روزے رکھے اُس نے عنینہ رجب میں اور شعبان میں
اور رمضان میں اور ہر دو گنا واسطے اسکے ثواب مثل حاجیان کہیہ کے اور لکھا جاتا ہے وہ نزدیک اللہ تک
کے ایمان والا اور دیجاتی ہیں اسکو نیکیاں اللہ کی طرف سے بعد مومنین کے یعنی جو ایمان لائے ہیں
اور لکھا جاتا ہے وہ اللہ کے نزدیک قے کل والوں میں اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو
شخص درود بھیجے اور پیرے اشرب میں یعنی شب جمعہ میں ہزار بار پسند لکھیگا وہ محب کو خواب میں
اور عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ نعمت دنیا میں کہ پھر نہ محتاج ہوگا وہ کسی کا اور فرمایا حضرت امام
ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ سے کہ حسبہ چڑھے اس درود شریف کو شب جمعہ میں بعد نماز عشا کے ہزار مرتبہ اور
بچر اسی جگہ سو جاوے مگر یہ تصور اپنے دل میں کر لیوے کہ میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی مجلس میں
بیٹھا ہوں اور دیکھتا ہوں جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پسند لکھیگا حضرت کو خواب میں یہاں
کہ چڑھے اسکو چند روز درود شریف یہ ہے اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَعَلَىٰ آلِهِ
وَاَصْحَابِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اتفاق کیا ہوا تمام اولیاء کرام نے چنانچہ فرماتے ہیں حضرت
غوث الثقلین شاہ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ کہ دیکھا ہے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب
میں اسی درود شریف کی برکت سے جو ذکر کیا گیا ہے فصل آل مٹھوین بیچ فضیلت نماز
یوم الجمعہ کے حدیث شریف میں وارد ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہیں کوئی بندہ روزہ

کہ اٹھ روز جمعہ کے اس وقت کہ بلند ہووے آفتاب مقدار نیزے کے یا پہلے اس سے پس وضو کرے اور پھر
پڑھے نماز صبح کی دو نفل یا چار نفل از روی ایمان کے ثواب بکر پس لکھتا ہر اس دعا کے واسطے اسکے
دوستوں کی اور دعا کرتا ہر اس دعا کے واسطے کہ دوستوں کی اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے
چار رکعت نفل وقت بلند ہونے آفتاب کے عطا کریگا اسکو اللہ تعالیٰ دن قیامت کے چار سو درجے جنت میں
اور جو کہ پڑھے اسی وقت آٹھ رکعت دیو یگا اسکو خدا تعالیٰ بہت درجے اعلیٰ جنت میں اور بخشے گئے
اسکے تمام گناہ اور جو کہ پڑھے بارہ رکعت اسی وقت لکھتا ہر اس دعا کے واسطے دو ہزار تکی اور دو
کرتا ہر اس سے اتنے گناہوں کو اور پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تین تین بار عن
ابن ہریرۃ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم
مَنْ صَلَّی صَلَاۃً بِرِجْلِ الْجَمْعَةِ فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ جَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ يَذْكُرُ اللہَ تَعَالٰی تَطْلُعُ
لَهُ سِتُّ مِائَاتٍ مِنْ ثَمَرَاتِ الْجَنَّةِ وَتَسْتَجِیْبُ دَعْوَتُہٗ فَاِنْ مَرَّ بِرِجْلِ الْجَمْعَةِ فَاَنْتَبِہْ لَمَّْا
یَا رَسُوْلُ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم نے کہ جو پڑھے نماز صبح کی دن جمعہ کے جماعت سے پھر بیٹھے مسجد میں یاد کرے اسکو پورا
کہ اکل آوے آفتاب اور بلند ہووے پس میں واسطے اسکے تتر درجے جنت میں کہ فرق درمیان میں دو سو
درجوں کے اتنا ہر کہ دو سو سوار گھوڑا یا ستر برس تک قَالَ رَسُولُ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم
مَنْ صَلَّی صَلَاۃً بِرِجْلِ الْجَمْعَةِ فِي جَمَاعَةٍ فَكَانَ لَهُ فِي الْفَرْدِ سِتُّ مِائَاتٍ وَفِي الْجَمَاعَةِ سِتُّ مِائَاتٍ
فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے نماز جمعہ کی جماعت سے پس واسطے اسکے ہر جنت میں
پچاس درجے کہ ستر ہزار گناہان و درجوں کے اتنا ہر کہ دو سو سوار گھوڑے کا پچاس برس
کہ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے مَنْ صَلَّی الْعَصْرَ فِي الْجَمَاعَةِ فَكَأَنَّمَا
اَتَمَّ نَمَازَ نَبِیِّہٖ مِنْ وَلَدِ اِسْمَاعِیْلَ یعنی جو پڑھے نماز عصر کی جماعت سے پس گویا کہ
آواز کیے اسنے اسی آدمی حضرت اسمعیل کی اولاد سے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے

مَنْ صَلَّى صَلَاةَ الْمَغْرِبِ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا حَجَّ حَجَّةً مَبْرُورَةً وَحُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ يَعْنِي
جو کوئی نماز پڑھے مغرب کی جماعت سے دن جمعہ کے پس گویا کہ حج کیے اُس نے حج پاک مقبول اور عمرے
قبول کیے گئے اُس کے وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ كُفِّرَتْ عَنْهُ فِي أَوَّلِ
رَكْعَةٍ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَآيَةُ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَخَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ
الْفَلَقِ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّةً وَفِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ تَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَ
قُلْ هُوَ اللَّهُ مَرَّةً وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عِشْرِينَ مَرَّةً وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَرَّةً فَإِذَا سَلَّمَ
قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حَسْبُكَ مَرَّةً فَلَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرَى
رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْمَنَامِ وَيَرَى مَكَانَهُ فِي الْجَنَّةِ يَعْنِي رَوَيْتُهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے دن جمعہ کے درمیان ظہر اور عصر کے دو رکعت
پڑھے اول رکعت میں الحمد ایک بار اور آیتہ الکرسی ایک بار اور پچیس مرتبہ قل اعوذ برب الفلق اور قل اعوذ
برب الناس ایک بار اور دوسری رکعت میں پڑھے الحمد ایک بار اور قل ہو اللہ ایک بار اور قل اعوذ برب
الفلق ایک بار اور قل اعوذ برب الناس ایک بار پھر جب سلام دیکھ تو کہے لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم
پچاس بار پس نہ لکھا دنیا سے یعنی نہ مرگا وہ شخص جب تک نہ دیکھیں گاربا بچے کو خواب میں اور دیکھیں گے
وہ جگہ اپنی جنت میں یہ حدیث غنیہ میں ہے اور روایت ہے کہ آیا ایک عرانی باس حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کے اور کہا کہ یا رسول اللہ میں دو رہتا ہوں مدینہ سے اور قادش میں ہوتا میں اسیر کہ پڑھوں میں نماز
جمعہ کی مدینہ میں اگر یہ سبب دوسری کے پس راہ دکھلاؤ مجھ کو یا رسول اللہ کہ ثواب پاؤں میں مانند نماز جمعہ
کے پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اے عرانی جب وقت کہ ہو دو دن بعد گاہیں پڑھ تو دو رکعت
وقت بلند ہونے آفتاب کے اور پڑھ رکعت اول میں الحمد کے بعد قل اعوذ برب الفلق ایک بار اور دوسری میں

الحمد ایک بار اور قل ہو اللہ و ش بار اور دوسری رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ احد میں بار اور تیسری رکعت میں بعد الحمد کے سورہ اخلاص تیس بار اور چوتھی رکعت میں سورہ اخلاص چالیس بار پھر شہد پڑھے اور سلام دیوے اور بعد سلام کے پڑھے سورہ اخلاص پچھتر بار استغفار چاہے خدا تبارک سے اپنے واسطے اور اپنے مان پاک واسطے پچھتر بار اور درود بھیجے اوپر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پچھتر بار پھر کچھ طلب کرے اپنے رب سے حاجت انہی پس ہر حق اور پر اللہ تعالیٰ کے کہ دیوے اسکو حاجت اسکی یعنی جو دعا مانگیگا قبول ہوگی دعا اسکی اور اس نماز کو صلوة الحاجت بھی کہتے ہیں وَعَنْ ابْنِ اُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الْاِثْنَيْنِ رَكَعَتَيْنِ يَمُرُّ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ بِاِحْتِ الْكِتَابِ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسٌ عَشْرَ مَرَّةً وَيَقْرَأُ بَعْدَ التَّسْلِيمِ خَمْسٌ عَشْرَ مَرَّةً آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهُ خَمْسِينَ عَشْرَ مَرَّةً جَعَلَ اللَّهُ اسْمَهُ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَالْكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوبُ الْعَالَمِينَ وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ آيَةٍ قُرْءَانًا حَجَّةً وَعُمْرَةً وَإِنْ مَاتَ مَا بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ إِلَى الْاِثْنَيْنِ مَاتَ شَهِيدًا

روایت ہر ابی امامہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو پڑھے ہر رات کو دو رکعت پڑھے ہر رکعت میں بعد الحمد کے قل ہو اللہ پندرہ بار اور پھر پڑھے بعد سلام کے آیت الکرسی پندرہ بار اور استغفار پندرہ بار گمراہیگا اللہ تعالیٰ نام اسکا حبیب اصحابوں میں اور اگرچہ ہو وہ اصحاب دوزخ سے اور نبشیدے اسکے اللہ صاحب نے تمام گناہ ظاہر کے اور لکھا اللہ صاحب نے واسطے اسکے بدلے میں ہر آیت کے کہ پڑھا اسنے ثواب حج اور عمرہ کا اور اگر مراد وہ درمیان دو شنبہ کے دوسرے دو شنبہ تک تو مراد شہید فصل پچھتھی بیج فضیلت نماز منگل کی رات کے قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اور قل ہو اللہ پانچ بار اور معوذتین پانچ بار پس جب وقت کہ فارغ ہووے نماز اپنی سے پھر ٹپھے استغفار
 پندرہ بار اور بخشے اسکا ثواب اپنے مان باپ کو پس تحقیق گو یا کہ ادا کیا اُسنے حق مان باپ اپنے کا اگرچہ
 ہوں مان باپ اُسکے ناراض اس سے دنیا میں اور عطا کر تا ہر اُسکو اللہ تعالیٰ وہ چیز جو عطا کی ہر صدقہ
 اور شہیدوں کو **فصل ساتون بیچ فضیلت نماز شب جمعہ کے** عن جابر بن
 عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی لیلة
 الجمعة بین المغرب والعشاء اثنتی عشر رکعة یقرء فی کل رکعة فاتحة الكتاب
 وقل هو الله أحد عشر مرة فکانتما عبد اللہ تعالیٰ اثنتی عشر سنة وصام
 لیلة هاد قائم لیلة صا روایت ہر حضرت جابر رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم نے کہ جو ٹپھے شب جمعہ میں درمیان مغرب اور عشا کے بارہ رکعت نفل اور ٹپھے ہر رکعت میں
 الحمد اکیبار اور قل ہو اللہ احد دس بار پس گو یا کہ عبادت کی اُسنے اللہ کی بارہ برس اور روزے
 رکھے اُسنے اللہ کے تمام دنوں اور قائم ہوا وہ واسطے عبادت کے تمام راتوں وروی عن کثیر
 بن سلمة عن النس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من صلی لیلة الجمعة صلوۃ العشاء الاخرة فی جماعة وصلى بعدھا رکعتین السنۃ
 ثم صلی بعدھا عشر رکعة یقرء فی کل رکعة الحمد لله مرة وقل هو الله مرة وللعوذتین
 مرة مرة ثم اوتر بثلاث رکعة ونام علی جنبہ الا یمن ووجہہ
 لى القبلة فکانتما حیال لیلة القدر روایت ہر کثیر بن سلمہ سے اور روایت ہر
 انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو ٹپھے شب جمعہ کو نماز عشا کی تھا
 جماعت کے اور ٹپھے بعد اُسکے دو رکعت سنت پھر ٹپھے بعد سنتوں کے دس رکعت ٹپھے
 ہر رکعت میں الحمد اکیبار اور قل ہو اللہ احد دس بار اور معوذتین ایک ایک بار پھر ٹپھے وتر تین رکعت

اور پھر سوئے اوپر پہلوئے راست تانے کے اور منہ کرے طرف قبلہ کے پس گویا کہ زندہ کیا گئے شب قدر کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے اَلشُّوْا مِنْ الصَّلٰوۃِ عَلٰی فِی لَیْلَةِ الْمَسْرٰوۃِ وَ الْیَوْمَ الْاَکْزَہُ لَیْلَةِ الْجُمُعَةِ وَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ یُعِیْذُ حَضْرَتِ نَبِیِّ فَرَمَیَا ہر کہ کثرت کرو تم زیادہ ورد و شریف کی اور ہر میرے روشن رات میں اور روشن دن میں یعنی وہ شب جمعہ کی ہر اور وہ دن جمعہ کا ہر یا اللہ یا کریم ہر سجائی مسلمان کو توفیق عمل خیر کی عنایت فرمائیں غم آئین

باب پانچواں کلمہ لا الہ الا اللہ کی فضیلت
میں اور اوعیات وغیرہ کے ذکر میں

اب جانتا چاہیے کہ کل فضائل نمازون کے میں لکھ چکا ہوں مگر بعد نمازون کے کچھ وظائف اور دعا بھی پڑھنا ضرور مناسب ہر سوا ب ہم وہ دعائیں کہ جو کتابوں میں وارد ہیں اس کتاب میں لکھتے ہیں اللہ تعالیٰ اسکے پڑھنے کی مومنوں کو توفیق دے آمحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے ہیں خبر دی مجھ کو جبریلؑ نے کہ امیر محمد اللہ تعالیٰ فرماتا ہے کہ نہیں بھیجا ہننے امیر محمدؑ اور پر زمین کے موافق کلمہ لا الہ الا اللہ کے اور اس کلمہ سے قائم کیے گئے زمین اور آسمان اور پہاڑ اور درخت اور خشکی اور تری اور حدیث شریف میں آیا ہے کہ یہ کلمہ اخلاص کا ہے اور یہ کلمہ اسلام کا ہے اور یہ کلمہ رحمت کا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لا الہ الا اللہ کلمہ شفاعت کا ہے اور لا الہ الا اللہ کلمہ نجات کا ہے اور لا الہ الا اللہ کلمہ بخشش کا ہے اور فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اگر رکھا جاوے کلمہ لا الہ الا اللہ ایک بار میں میزان کے اور رکھے جاوے تمام آسمان اور زمین دو سکر بار میں میزان کے التبت بھاری ہو دیکھا بار کلمہ لا الہ الا اللہ اور لکھا ہے کہ جب فی مومن کلمہ لا الہ الا اللہ کہتا ہے تو اللہ جل شانہ فرماتا ہے کہ اِنِّیْ اَنَا اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنَا یعنی تمیق میں ہوں رب تمہارا کوئی نہیں لائق بندگی کے مگر میں چنانچہ آیا ہے کہ ایکے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوپر منبر کے بیٹھ کر وعظ فرماتے تھے ایک عمرانی

اور کہ یا رسول اللہ میں بہت گناہگار ہوں اور جس سے زیادہ میں گناہ کیے ہیں پیغمبر علیہ السلام نے فرمایا کہ امر
 اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہیں یا ستارے آسمان کے اعرابی نے عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ
 زیادہ ہیں پھر لو چھا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امر اعرابی گناہ تیرے زیادہ ہیں یا برگ درختان کہ
 جو اوپر تمام زمین کے ہیں عرض کی کہ یا رسول اللہ میرے گناہ برگ درختوں سے بھی زیادہ ہیں پھر فرمایا حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ امر اعرابی تیرے گناہ زیادہ ہیں یا حمت خدا کی زیادہ تیرے گناہوں کے اعرابی نے
 عرض کی کہ یا رسول اللہ اگرچہ میرے گناہ بہت ہیں مگر رحمت خدا تمہارے کی میرے گناہوں سے بھی
 زیادہ ہے پھر فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لا الہ الا اللہ اور زور سے پڑھا اسکو ساتھ
 محبت کے پس پڑھا اُس نے یہ کلمہ آواز سے پھر فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اسکو واسطے نماز کے کہ پڑھا کہ
 تو نماز جماعت سے پھر پڑھا کہ تو اس کلمہ کو بیشک اللہ بخشے گا تیرے گناہوں کو اور کتاب میں ہے کہ کلمہ تلوار
 تلوار تیرے ہر قسم سے لیا اس تلوار تیر کو ہاتھ میں نہیں آئیں پاس اس کے کوئی دشمن ڈسکا پس منوں کی
 تلوار کلمہ لا الہ الا اللہ ہر جہلی زبان پر یہ کلمہ ہوگا آگ جہنم کی اس سے کوسوں بھاگ جاوے گی اور یہ بھی
 جانا چاہیے کہ تلوار اسکو کہتے ہیں کہ جبکی دھار تیز ہووے اور زنگ بھی نہ لگا ہو اور اگر دھار اسکی
 نہیں اور زنگ بھی اسی بہت ہے یہاں تک کہ کچھ کاٹ نہیں کرتی ہے تو وہ تلوار کس کام کی اس سے دشمن
 کوئی نہیں ڈرے گا پس اگرچہ کلمہ تلوار کے ہر جہت تک کہ اس کلمہ کی دھار تیز نہ کرو گے نماز سے اور
 عبادت وغیرہ سے تو پھر یہ تلوار کس کام کی ہوگی چنانچہ اہل شہوت فرماتے ہیں کہ دور کرو زنگ تلوار
 اپنی کا ساتھ عبادت کے اور تیز کرو اسکی دھار کو ساتھ نماز اور روزے کے پس اے کوئی دشمن
 نہیں آویگا پاس تمہارے خوف سے اس تلوار کے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی
 لا الہ الا اللہ کہ رات اور دن میں بہت دفعہ کرے اللہ تعالیٰ اس سے گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب کسی کو کلمہ لا الہ الا اللہ اور کھولے جانے والے اس کے آٹھوں دروازے

جنت کے کہ جس نے کثرت کی لا الہ الا اللہ کی اور فرمایا کہ خزانہ عرش کا ہر لا الہ الا اللہ اور فرمایا حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی بعد نماز کے توبہ کرے لا الہ الا اللہ کہو البتہ وہ جنتی ہو اور فرمایا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو دیکھے کسی چیز عجیب تو کہے لا الہ الا اللہ تو گویا صدقہ دیا اُس نے اللہ کی راہ
میں اُس روز اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی اٹھے اور کہے لا الہ الا اللہ پس پایا
اُس نے ثواب بہت مگر وہ مشرک نہوا اگر مشرک کہے لا الہ الا اللہ اور پھر طرف شرک کے رجوع ہو تو عذاب
کیا جائیگا وہ دوزخ میں اور زمین بخشیکا اللہ شرک کو مگر جو شرک سے توبہ کرے اور روایت ہے عبد اللہ
بن عمر ابن العاص رضی اللہ عنہ سے کہ پانچ چیزیں ہیں کہ حسین ہوں وہ پانچ چیزیں تو سعید ہو گا وہ اول
یہ کہ کتار ہے لا الہ الا اللہ الحمد للہ رسول اللہ ساعت بساعت اور جب مبتلا ہو کسی بیماری میں یا
کسی بلا میں تو کہے اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُونَ اور جب پیش آو اسکو کوئی امر ناخوش تو کہے
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اور جب دی جاوے کوئی نعمت تو کہے الْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
اور جب شروع کرے کوئی کام تو کہے بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اور جب صادر ہووے
اُس سے کوئی گناہ تو کہے اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ وَاَتُوْبُ اِلَیْہِ اور بہت سی حدیثیں اور روایتیں ذکر اللہ کی
فضیلت میں آئی ہیں اور بزرگوں سے ذکر اللہ کی کثرت اور حرص میں بہت کچھ منقول ہیں
چنانچہ آیا ہے کہ ایک بزرگ وقت مونڈانے لبون کے کچھ بڑھتے تھے حجام نے کہا کہ حضرت ٹھہر جاؤ
ایسا نہو کہ ہونٹ کٹ جاوے اُنھوں نے کہا کہ ہونٹ کا کٹ جانا میرے نزدیک بہتر ہے ذکر اللہ
حرک سے اور کتاب میں ہے کہ ایک بزرگ تھے اُنھوں نے روٹی کھانی چھوڑ دی تھی ستونبا کے
رکھے تھے کہ جلدی سے پیکر ذکر اللہ میں مشغول ہو جائیگا ونگاروٹی کھانے میں دیر تک ذکر اللہ سے
باز رہنا پڑتا ہے اور ذکر اللہ منحصر کچھ کلموں اور تسبیحات وغیرہ ہی پڑھنے پر نہیں ہے بلکہ جو اور امر مجاہداتی
اور ممنوعات شرع سے بچتا ہے وہ ہی ذکر اللہ کا ہے اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی ہزار بار کہے

لا الہ الا اللہ اللہ تعالیٰ اسکو سات چیز عنایت فرماوے اول تو سکرات موت اسپر آسان ہو اور
 دوسرے دنیا سے ایمان جاوے اور تیسرے اسکی قبر کشادہ ہوگی اور چوتھے منکر نکیر کو اچھی
 صورت میں دیکھیکا پانچویں نامہ اعمال اسکے داہنے ہاتھ میں دن قیامت کے دیے جاونگے اور چھٹے
 پلہ میزان کا اسکی نیکیوں سے بھاری ہوگا اور ساتویں پل صراط سے مانند برق کے گزرے گا اور
 فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کہ لا الہ الا اللہ للک الحق المبین ہر روز سو بار پس
 ہوگا ایمان اسکو فقر سے اور وحشت سنوگی اسکو قبر میں اور ہوگا غنی دل اسکا اور داخل ہوگا جنت
 میں اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگو جاری رکھو تم اپنی زبان کو ساتھ کلمۃ لا الہ الا اللہ
 کے پس ہراعت اور لحظہ اپنے پروردگار کو یاد کرے اس سے ہرگز نہ غافل ہوگا چنانچہ اللہ صاحب نے
 فرمایا ہر یا ایہا الذین امنوا ذکرُوا اللہَ ذَلْکُمْ کَثِیْرًا وَ سَبِّحُوْهُ بُکْرَۃً وَّاٰصْبَآءًا یعنی ایمان والو یاد کرو
 اللہ کو بہت سی یاد اور پاکی بولو اسکی صبح اور شام یعنی یاد کرو اللہ کو بہت سی یاد کرنا رات کو اور دن کو
 خشک میں اور دریا میں اور صحت اور بیماری میں اور پوشیدہ اور ظاہر میں اور مجاہد صحابی فرماتے ہیں کہ
 ذکر کثیر یہ ہر کہ نہ بھولے اسکی تین کبھی اور حضرات صوفیہ کرام نے کہا ہر کہ ذکر کثیر یہ ہر کہ بیچ مراقبہ
 اور مشاہدہ حق کے مستغرق ہوگا اور اسکی غیر کو بھلا دیوے حضرت مولانا روم فرماتے ہیں سہراں کو
 غافل از حق بک مان ست + در آندم کافر ست امانان ست + اور بگرہ کہتے ہیں اول روز کو
 اور اصیل کہتے ہیں آخر روز کو خاص کیے گئے ہیں یہ دونوں وقت ساتھ ذکر کے اسلیے کہ ملائکہ رات
 اور ملائکہ دن کے جمع ہوتے ہیں انہیں اور مراد تسبیح سے سُبْحَانَ اللہِ و بِحَمْدِہ ہر اور ایک روایت
 میں یوں بھی آیا ہے کہ ہو تم سُبْحَانَ اللہِ و الْحَمْدُ لِلّٰہِ و لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہُ و اللہُ اَکْبَرُ و لَا حَوْلَ
 و لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اور بعضوں کے نزدیک تسبیح مگرہ سے نماز فجر مراد ہے اور تسبیح اصیل سے
 نماز ظہر اور عصر اور مغرب اور عشاء مراد ہے چنانچہ چاہیے کہ بعد نماز کے سُبْحَانَ اللہِ و بِحَمْدِہ ضرور پڑھے

اور یہ نہایت عمدہ وظیفہ ہر نفل ہے کہ جب بخت نصر نے بیت المقدس کو خراب کیا اور حضرت دانیال کو قید کر کے لیگیا ہر بابا کو تکلیف اور عذاب دیتا تھا ہر بار کہتے تھے الْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ پھر اُس ملعون نے اُس بنی کو آگے دوشیرون کے ڈال دیا تو وہ شیر انکی خدمت کرنے لگے پھر بخت نصر نے حضرت دانیال بنی کو کوئین مین ڈالا ہر بار شکریہ خدا کا کرتے تھے یہاں تک کہ حضرت دانیال علیہ السلام نے اُس بلا کو نفست جانا ایک روز حضرت کو کوئین مین خواہش کسانے کی ہوئی حقتعالی نے حضرت متارمیا پغمبر علیہ السلام کو وحی کی کہ ارمیا واسطے دانیال کے کھانا پکا اور واسطے اسکے لیجا حضرت ارمیا نے مانا جاتا کی کہ اتوی مین بندہ تیرا کشتام مین ہوں اور بھائی دانیال علیہ السلام اوپر زمین بابل کے مین کھانا کس طرح لیجاؤنگا کہ جبکہ وہ ہر حکم ہوا کہ ارمیا موجود کرنا کھانیکا کام تیرا اور پونجا دنیا پاس انکے کام ہمارا ہو پس جب کھانا تیار ہوا اور تقاسے نے ایک ٹکرا ابرکا پاس حضرت ارمیا کے بھیجا گا اس کے اوپر بیٹھو لو پھر بیٹھ گئے ارمیا اوپر ابر کے اور کھانے ہاتھ پر کھانا پھر سوچنے حضرت ارمیا علیہ السلام پاس اُس کوئین کے حسین حضرت دانیال علیہ السلام تھے پس کہا حضرت دانیال علیہ السلام نے کہ کن ہے اوپر کوئین کے کہ دوست کے نام لینے سے روکتا ہے جواب دیا کہ مین برادر تیرا ارمیا ہوں دانیال نے کہا کہ ارمیا کیا مچھکو میرے رہنے یا دیکھا ہے کہا کہ ہاں پس اپنے پڑھی یہ دعا خوشی مین آکر الْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ لَا یُذَسُّنَا مِنْ ذِکْرِہٖ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ مَتَّ وَتَقٰ بِہٖ کَفَاہٗ وَلَمْ یَسْغَلْہِ الْغِبْرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ یُحَادِثِ بِالْاِحْسَانِ اِحْسَانًا وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ یُحْرِی الصَّکْرَ تَجَانًا وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ یُکْشِفُ الصَّکْرَ بَعْدَ الْکُرْبِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ هُوَ دَجَاءُ نَا حِیْتِ یَنْقَطِعُ الْحِیْلُ عَنَّا جب یہ دعا حضرت دانیال علیہ السلام نے پڑھی اسی وقت دشمن کے ہاتھ سے نجات پائی پس چاہیے کہ یہ دعا بعد ہر نماز کے پڑھے نجات دے گا اسکو اللہ تعالیٰ تمام بلیات دینی اور دنیاوی سے اور آدمی کو اپنے گناہوں کی طرف بھی خیال کرنا چاہیے کہ مین گتے گناہ کیے اور ان گناہوں

دفعیہ کے واسطے کچھ علاج بھی کرنا چاہیے جیسا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ لوگوں علاج کرو اپنے گناہوں کا یہ
استغفار کے اور توجہ کے اور بچو تم گناہوں سے یعنی بعد نماز کے چاہیے کہ ضرور پڑھے استغفار و توبہ اور پھر مغفرت پڑھے
اپنے رب سے اپنے گناہوں کی حدیث شریف میں آیا ہے کہ پڑھو تم یہ استغفار استغفر اللہ الذی لا الہ الا
ہو الحق القیوم مغفار الذی لا یغفر الذنوب الا للہ سبحانک اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہوں کو اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ جو پڑھے اس استغفار کو استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحق القیوم و اللہ یغفر الذنوب استغفار اللہ تعالیٰ اسکے تمام گناہوں
کو اور یہ سید الاستغفار ہے اللہم انت ربی لا الہ الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عہدک
ووسعدک ما استطعت واعوذیک من شر ما صنعت وایوءک بنعمتک علی الذل وذلک
بذل بنی فاعف عنی فانہ لا یدفع الذنوب الا انت جو کہ اس دعا میں سید الاستغفار کو ہمیشہ پڑھے ثواب بہت ہے اور
اگر اس روز یا اس رات کو مراد تو شہید مرا آتی ہم سب کو صراط المستقیم پہ قائم رکھا آمین ثم آمین جنت کیا ارحم الراحمین

خاتمہ الطبع

بعد تحمید خدا تعالیٰ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کی بشارت ہر رقم کہ اندرون ایک سالہ نادرو و منہ خاص عالم نفع
انام جبکہ نام فضائل الشہدۃ والصیام فی اوراد الیالی والا یام ہر سالہ میں پانچ باب میں پہلے باب میں فضیلت بارہ
مہینوں کی بارہ فصلوں میں مرقوم ہے و دوسرے باب میں فضائل جمعہ غسل و روضہ ایاہ میں مسطور ہیں تیسرے باب میں
ایام ہفتہ کی نمازوں کا مذکور ہے چوتھے باب میں فضائل راتوں کی نمازوں کے ہیں پانچویں باب میں فضیلت کلمۃ طیبہ اوراد
وظائف و دعائیں جو حدیثوں سے ثابت ہیں بشیخ و سبط رقم نمبر میں تصنیف عالم باعمل فضل اکمل مولوی محمد رمضان صاحب
حنفی المذہب مجددی جنہ کی تصنیفات سے مثل غنیۃ الطالبین و رشید المؤمنین وغیرہ کے بہت کتابیں ہیں بطور
خواہش مزید شائقین مطبع نامی منشی نو لکشور واقع لکھنؤ میں باب چہارم ماہ جون سنہ ۱۳۵۷ مطابق
ماہ ثوال المکرم سنہ ۱۳۵۷ میلانی انطباعت سے آراستہ ہوا۔

آخری درج شدہ تاریخ پُر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتابخانه

جامعہ

۱۔

۲۔

۳۔

۴۔

۵۔

۶۔

۷۔

۸۔

۹۔

۱۰۔

۱۱۔

۱۲۔

۱۳۔

۱۴۔

۱۵۔

۱۶۔

۱۷۔

۱۸۔

۱۹۔

۲۰۔

۲۱۔

۲۲۔

۲۳۔

۲۴۔

۲۵۔

۲۶۔

۲۷۔

۲۸۔

۲۹۔

۳۰۔

۳۱۔

۳۲۔

۳۳۔

۳۴۔

۳۵۔

۳۶۔

۳۷۔

۳۸۔

۳۹۔

۴۰۔

